

که جاوید جانش فروزنده باد ❊ بر و تاج و تخت و نگین زنده باد ❊ و سایهٔ چتر همایونش
بخصوصیت بر مفارق پادشاه زادگان اسلام و خسروان ممالک ... اقلیم ابدا سرمدا
مبسوط و امور عالم و عالمیان بیمامن رای و رایت مبارکشان تا هو مضبوط **شعر**
بقیت حدی الدنیا و ملکک راسخ ❊ و جندک منصور و بابک عامر ❊ و حبت اولادی و اموالی فدا و جوهم
کاتیوا فی العقود جواهر ❊ بر مقتضی **وابتغوا الیه الوسیلة** توسلی
لازم آمد و چون بندگی حضرت بحمد الله مستجمع فنون علوم و مستتبع اقسام معقول و معلومات
اقرب الوسایل شطری از فضایل نمود و بحکم قضیهٔ **شعر** جمیع العلم فی القرآن لکن
تقاصر عنه افهام الرجال ❊ از کلام قدیم تعالی تفالی رفت تا از آیتی که در نظر آمد
گشت چند بر طریقهٔ تذکار رود و این آیه برآمد که **رب قد آتیتنی من الملک و علمتنی من
تاویل الاحادیث** و چون بسبب تاویل احادیث که عبارتیست از علم تعبیر بحسب
سیاق آیه با قاعدهٔ سلطنت و مرتبهٔ مملکت اوثق است و الیق اضافات نمود
اولی آن دانست که بضابطهٔ از علم تعبیر متوسل شود چه چون رویای صحیحه مخبرست از
حقایق احوال و عواقب امور کما قال النبی صلی الله علیه و سلم **ما من شیء یغیب بعد
فی دینه و دنیاه الا یری ذلک فی منامه حفظه** و ازین رو آنرا قسیم رسالت
نهاده اند و فرق بین النبوة و الرسالة آن گفته که وحی رسول بزبان ملک بوده
و وحی نبی بذریعهٔ خواب و مؤکد این معنی در اخبار آمده که **الرؤیا الصالحة جزء من ستة
و اربعین جزءا من النبوة صدق** مرآینه این علم را فضیلتی تمام باشد و وسیلتی
بلا انفصام و در حدیث که **من لم یؤمن بالرؤیا الصالحة لم یؤمن بالله** و نیز شرف علم تعبیر

ازان جهت است که منفعت علم یا بحسب دین باشد یا بحسب دنیا و هر دو بهاء علم تعبیر
ازان جمله میتواند بود چه رؤیای صادقه بعضی مبشرات باشد و فی الحقیقة امر بود بمأمورات
و بعضی منذرات بود و لاریب زجر بود از منهیات و اتیان بامور و اجتناب از محظورات
هم مستدعی صلاح عاجل بود و هم مستلزم فلاح آجل باشد و لهذا این علم در هیچ ملت
مردود نشده و در هیچ محلت مطرود نگشته چنانکه در کتاب ملل و نحل که مشتمل بر حالات
امم و مقالات عرب و عجم حکایت کانت العرب فی الجاهلیة علی ثلثة انواع من العلوم احدها علم
الانساب والتواریخ والادیان والثانی هو علم بالرؤیا وکان الصدیق رضی الله عنه
ممن یعبر فی الجاهلیة والثالث علم الانواء وذلک مما یتولاه الهیئة عن هذا
قال النبی صلی الله علیه وسلم من قال مطرنا بنوء کذا فقد کفر بمحمد و چون غرض که
در اسلام ازین علوم ثلثه علم تعبیر سمت ترجیح یافت چنانکه لسان نبوت بیان میفرماید
لم یبق من النبوة الا المبشرات قیل وما هی یا رسول الله قال الرؤیا الصالحة التی
یراها المؤمن او تری له و در کشاف خود مطالعه فرموده باشد که چون عباده بن صامت
تفسیر آیه الذین امنوا وکانوا یتقون لهم البشری فی الحیوة الدنیا از حضرت
رسالت پرسید فرمود که مراد از بشری رؤیاء صالحه است و مخفی نماند که علمی که بدان واسطه
بر اشارت عالم غیب و بشارت و نذارت حضرت لاریب مطلع توان شد هر آینه
علمی شریف و فنی خطیر باشد لاجرم یک نوبت در حق اشرف انبیا ورود یافته که
وکذلک یجتبیک ربک ویعلمک من تأویل الاحادیث و یک نوبت در اراده
دو نبت مملکت وارد شده که رب قد آتیتنی من الملک و باز شرف
این علوم بر سایر علوم ازان جهت است که هر علمی را اصلی معین و مأخذی مبین است که

تفاوت

تفاوت اسم و مسمی متفاوت نشود و باختلاف زمان و مکان متغیر نگردد و زیادت
و نقصان حال و مال دران تاثیر نکند و حسن و قبح عبارت دران تغیر نیاورد بخلاف علم
تعبیر که مجموع این صور دران مدخل دارد و ازینجا گفته اند بیت وقت خواب درست داشتن
لازم آید نخست دانستن ٭ آب از یخ سوی شاخ رود ٭ خواب مردم درست راست رود
ور سوی یخ آید از شاخ آب ٭ در چنان فصل راست ناید خواب ٭ باز آب و هوای هر کشور
کند البته اقتضای دگر ٭ برف و باران که در سیر و باست ٭ یخ در آنجا دلیل آفتهاست
مرد و در سردسیر مال بود ٭ برف خود روزی حلال بود ٭ ور بپرسند چند کس یک خواب
هر یکی را بصورتیست جواب ٭ خرقه و نام و رتبت و کردار ٭ همه دانستنیست اول کار
ای بسا خوابها که اهل صلاح ٭ بینند از دیدنش صلاح و فلاح ٭ باز اگر مفسدی همان بیند
محنت و رنج بیکران بیند ٭ چنانکه منقولست که کسی با ابن سیرین گفت چنان دیدم که
بانگ نماز میگفتم گفت توفیق ادای حج یابی و دیگری هم ازین خواب پرسید گفت بینند
این خواب را بسرقه متهم گردانند و تلامذه از روی تعجب گفتند که در بیاعت تعبیر یک خواب چگونه
متفاوت شد گفت در سایل اول سیمای خیر دیدم و در خاطر آمد که وأذن فی الناس بالحج
یأتوک رجالا و در دوم اثر شری احساس کردم و این آیت را متذکر شدم ثم اذن
مؤذن ایتها العیر انکم لسارقون و قصه آن مرد و تعبیر همان کیفیت واقع شد
و مبنی بر مقدمات معتبر باید که بعد از علم درایت نور فراست داشته باشد تا از مضیق
روایت بساحت درایت نقل تواند کرد و علی الجمله چون علمی روحانی و قصه آسمانیست
خاطرش مهبط الهام و عکس پذیر عالم قدس باشد نه چون مترسمان جاده عادت و بمجرد مطالعه
کتابی در معرض تعبیر آید و به سهم تقلید معتقد این امر خطیر گردد چنانچه شرح این قصه بعد ازین

بطریق بسط خواهد آمد ان شاء الله و چون نص وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا
که از روی دلالت غایتی عام است و از راه کفالت هدایت تمام و دلیل آن میشود که
فتح الباب حضرت سلاطین منیع الشان بمفتاح تربیت وزراء رفیع المکان میتواند
بود تکلیف وزیری که انتظام کافه جلایل و دقایق امور و التیام عامه کلیات و جزئیات
احوال جمهور بقدر دولت این پادشاه داد فرمای نتیجه یمن رای ممالک آرای اوست
اعنی وزیر آصف تدبیر و دستوری آسمان قدر آفتاب ضمیر دارای سلطنت و کدخدای
مملکت سلطان وزرای عالم متکفل حاجات بنی آدم صاحب دیوان ممالک مطاع کل
ملک و مالک **شعر** نبی احترام ولی احتشام ❊ سمی محمد علیه السلام ❊ خواجه
قوام الحق والدنیا والدین نظام مناهج العالمین که درین فصل بهار عاطفت و موسم گلزار
ملاطفت زبان زمان بیان شمول عدل و احسان بندگیش برین عبارت میکند که **بیت**
رونق که گلستان ممالک ز تو دارد ❊ همچون گل بلبل همه کس رنگ و نوا یافت ❊ جاوید بماناد درین مسند و ز آثار
کرم جنبش در دل خلق درآیات ❊ اولا بعرض مطالعه همایونش مشرف گردانید تا اگر صلاح
فرماید شرف عرض بندگی حضرت اعلی یابد ان شاء الله و چون خواست که این تالیف که رسالت
بتعبیر سلطانی منطبق باشد در صدد املال و از موجزی با جمال و مع ذلک هم طریق ایجاز
دران ملحوظ بود و هم فایده الاطناب دران محفوظ ماند مصلحت دران منحصر بود که اولا بر مسودات
کتب این قسم عبور افتد و بقدر فهم بر اصول و فروع آن عبور یابد و در اثنای مطالعات
آن اصول و قواعد را که هر زمان و مکان از علمای فن اخذ کرده متذکر شود و آن فصول را از خواطر
مستحضر کرده و هدایی باین نیت آن کتب را در نظر میداشت و از آن جمله کتاب التحبیر فی
علم التعبیر بود از مصنفات امام المحققین فخر الحق والدین ابو الفضایل محمد الرازی قدس سره

که در دیباچه

که در دیباچه آن میفرماید که چون اکثر طایفه که درین عهد دعوی علم میکنند در
کسوه تعدی بر مل بحفظ صور و فروع آن اکتفا نموده اند و از اصول و قواعد مسایل
بالکلیه غافل ماند این مقدمه تالیف رفته تا حقایق اصول و دقایق فروع آن علم ازین
مستفاد گردد و دیگر کتاب تعبیر قادری بود که حکیم ابو سعید نصر بن یعقوب الدینوری
در سنه سبع و تسعین و ثلثمائه برسم خزانه کتب خلیفه آن عهد القادر بالله ابو العباس احمد
تالیف کرده و در فهرست از مؤلف کتاب طبقات المعبرین نقل میکند اقوال هفت هزار
و پانصد معبر در نظر آورده و قول ششصد کس از ایشان اختیار کرده و مصنف کتاب قادری
حکایت میکند که قول صد کس از مشاهیر آن معبران پیش او مختار بوده و از ان جهت بدان اختصار
نموده و بر پانزده طبقه نهاده بدین نمط طبقه **اول** از انبیا ابرهیم و یعقوب و
یوسف و دانیال و ذو القرنین و مصطفی صلوات الله علیه و علیهم **دوم** از
صحابه صدیق و فاروق و ذو النورین و مرتضی و عباس و ابن عمر و ابن عمرو بن العاص
و ابن السلام و ابو ذر و سلمان و حذیفه و عایشه و خواهر او اسما رضی الله عنهم
سیوم از تابعین سعید بن المسیب و حسن بصری و عطا بن ابی رباح و شعبی و
ابرهیم نخعی و زهری و عمر عبد العزیز و قتاده و مجاهد و سعید بن جبیر و طاوس و
ثابت البنانی **چهارم** از فقها ابو ثور و اوزاعی و سفین ثوری و امام شافعی
و ابو یوسف القاضی و ابن ابی لیلی و احمد بن حنبل و اسحق راهویه و ابو یعلی و منصور
ابن المعتمد و عبد الله بن المبارک **پنجم** از زهاد محمد بن واسع و ابرهیم و دارانی
و شقیق و مالک ابن دینار و سلیمن تیمی و منصور بن عمار و محمد سماک و یحیی معاذ و
و احمد حارث **ششم** از اصحاب تالیف محمد بن سیرین و ابرهیم بن عبد الله الکرمانی

وعبد الله بن مسلم القتيبي • وابو احمد خلف بن احمد • ومحمد بن حماد الجبار الرازي • وحسن بن
حسين الجلال مؤلف كتاب طبقات المعبرين ارطاميدورس اليوناني **هفتم** از فلاسفه
افلاطون • وبهراریس • وارسطاطالیس • وبطلیموس • ویعقوب کندی • وابو ریدی بلخی
هشتم از اطبا جالینوس • وبقراط وبختیشوع • واهرن • ومحمد بن زکریا **نهم**
از یهود حیی بن اخطب وکعب بن اشرف • وموسی بن یعقوب **دهم** از نصاری
حسن بن اسحق المترجم • وابو خلد ورس الطبری **یازدهم** از مجوس هرمزبن اردشیت
وبوزرجمهر • وانوشروان • وکشتره • وجاماسب **دوازدهم** از مشرکان عرب • ابوجهل و عتبه
بن ابی • ونوفل بن عبد الله • وعمرو عبدود • وابن الزبعری • وابو العاص **سیزدهم** از کهنه
سطیح وشق • وحرجی • وعوشجه • وقطامی • وابن زراره **چهاردهم** از سنخه عبد الله
بن هلال • وقطربن ربیعه الایلی • وعتاب بن سمرالرازی **پانزدهم** از اصحاب فراست
سعید بن سنان • وایاس بن معاویه • وجندل بن الحکم • ومعویه بن کلثوم • وبکلد ابن نصاب
که عبارتست از اسامی صد کونه بامام جعفر بن محمد صادق علیه السلام می شود واز مخصوصات
این کتاب یکی بیان خوابها مجربست که در دیگر کتب این فن مطالعه نیفتاد وچنانچه
هریک در مقام خود بر طور حکایت یا طریقه روایت ایراد میرود یا بعد از انکه خواب کزاری
بود غمگساری بشدان شاء الله ویکی دیگر کتاب کامل التعبیر که شیخ کامل ابو الفضل تفلیسی
بنام پادشاه روم عز الدین قلیج ارسلان تصنیف کرده وچنانچه در مقدمه باز نموده چون
موازنه میرود اکثر احکامش از اصول دانیال حکیم وجامع ابن سیرین وتقسیم امام جعفر و دستور
کرمانی وارشاد مغربی وتعبیر ابن اشعث واکثر الرؤیا ماموی منقولست ونیز بنا بر انکه بعضش
بر ترتیب حروف نهاده ومقصود انکه از ان زود تر در نظر می آید بدرجه اشتهار رسیده

ومطلوب

ومطلوب صغار وکبار شده وهرچند قدما از رعایت این دقیقه بکلی غافل نبوده اند
اما انصاف انکه او بتخصیص سعی مشکور نموده مع ذلک وضع کتابش از عیب
خالی نیست وبیتکلف اگر نه تعقیبه خطا بر بزرگان گرفتن خطاست مانع آمدی بیجان وچنین
هریک ازین تألیفات بر طریق عرض نهادی که اتفاق آن کمترست هم از ان طور که علامه سعید
مولانا قطب الدین شیرازی روح روحه در شرح مفتاح مطایبه بجهت کزاری فرموده
که وذلک حالا یتبعه الحیا بلی عمل بر مقتضی **مصراع** تو در برداز ودر یار اره کن
اولی نمود ولهذا از قاعده خذ ما صفا خلاصه آن در حیز ضبط آورده نفع لفظ عجم
نسبت با عموم اعم دانست وهمچنان بنیاد بر ترتیب حروف نهاده اما نه الفاظ
کامل التعبیر ما بعد از انکه در مکررات مصون ماند با مجاز مقرون باشد وچون ملزم
اختصارست هرجا که مراد بطریق قیاس حاصل میتوان شد یک دو لفظ مؤخر اکتفا نموده
وجایی که قیاس را محل نداشت ایتاعی لازم شمرده منظومه که از تعبیر خرکوشی منتخب در نظر
بود واحیانا یک دو بیت از ان بحسب اقتضاء مقام کالملح فی الطعام تمین رفته و
از هدیانات خاصه نیز خالی نیست واگرچه شاید بود که در بعضی از موارد بحکم ضرورت
شعر خیال تکراری نماید مثل انکه لفظی بحسب ترتیب حروف تقدیم یافته باشد ویا تبعیه
لفظی دیگر در سیاق نظم افتد واعادت آن ضرورت باشد بلی چون سایل منظوم پیشتر از
منثور بود که می ماند این قدر تکرار محتمل دانست **مصراع** والعذر عند کرام الناس مقبول
وهرچند بیشتر کتب فارسی در نظرها سهل مینماید اما ظاهر امر که این منتخب در نظر وارد از
مطولات این فن مستغنی تواند بود و دیگر کتب بانفراد مطالعه این منتخب معینی نباشد
وامیدوارست که اگر فرمان شود وامنا خزانه کتب را موازنه فرمایند بلکه از کتاب

یک دو موضع را مقابله کنند جب حال مطابق این مقال شود و عند الفحص یکشف
الغطا والاصدق من الغطا و دو فصل است نکته که در نسبت با پنج ده
محتاج الیه است و با تعبیر کننده مدار علیه در مقدمه ایراد میرود که بعد ازان در مقصود شروع
نموده ان شاء الله تعالی و منه التوفیق و هو برجار التحقیق

فصل اول

در حقایق اصول و دقایق فروع خواب قاعدة التعبیر و دران ده نکته است

نکته ۱ — در بیان قوت متخیله و متفکره و حافظه

نکته ۲ — در بیان آنکه متخیله اعجب قوی و قوة متخیله و مدار نوم بروی است

نکته ۳ — در بیان آنکه حقیقت نوم و آنکه حیوان بچه علت محتاج خوابست

نکته ۴ — در بیان آنکه قوت متخیله دایم العمل میتواند بود بخلاف سایر قوی

نکته ۵ — در بیان آنکه بچه علت اشیا بیک نمط نمی بیند

نکته — در بیان آنکه شیطان و بعضی از اجان متعرض متخیله میشود

نکته ۶ — در آنکه اگر سوال بود که چه حس چون شخصی خواب بیند گردد وی تعبیر آن زود ظاهر میشود

نکته ۷ — در بیان آنکه خواب مطلق بمتخیله مخصوص نیست بلکه سایر قوی دران عمل دارند

نکته ۸ — در بیان آنکه خواب اشراف بغایه خواب آحاد الناس است

نکته — در بیان آنکه اگر خوابها در طریق توجیه بود و بیشتر خواب اصلیه بوجه تصریح باشد

نکته ۹ — در شرایط آنکه صدق قول آنکه بیازد

نکته ۱۰ — در بیان اضغاث و احلام و تفاوت خوابها بحسب اوقات

در آداب نایم تا اگر خوابها او راست آید و دران ده نکته است

نکته ۱ — در بیان آنکه راست ترین خوابها خواب روز باشد

نکته ۲ — در بیان آنکه اموات کرده خواب کنند راست آید

در بیان ایـ

نکته ۳

نکته ۴

نکته ۵ — در بیان آنکه خواب بهار امیدوار تر باشد

نکته ۶ — در بیان استعاره

نکته ۷ — در آداب معبر خواب

نکته ۸ — در قانون علم تعبیر

نکته ۹ — در آداب معبر

نکته — در بیان زجر و فال یابان خوابها معلوب

نکته اول از فصل اول در بیان قوای متخیله و متفکره و حافظه

اما قوت متخیله عبارت ازان معنیست که هر صورت که مدرک حس باشد محافظه نماید چون
حس غایب شود بر همان کیفیت که ادراک کرده باشد حکایت کند و اما متفکره عبارت
ازان معنیست که آنچه متخیله از حس قبول کند بروی عرض دارد تا بعد از تمیز بر خیر و شر
و خطا و صواب آن حکم کند و اما حافظه عبارت ازان معنیست که آنچه مدرک خواص شود
و متخیله بقبول آن تلقی نماید و حکم متفکره بر نفی و اثبات آن ترتیب یابد حافظه آنرا
محفوظ دارد تا بوقت احتیاج **نکته ثانی** در بیان آنکه اعجب قوی قوة متخیله است
و مدار نوم بر آنست و بحقیقت فیض آلت و از آن جهت عجبترین قوتهاست که دایم العمل
میتواند بود و در تمام احوال و اوقات و سیع معنی لایق نمیشود بخلاف سایر قوی چه متفکره
قوت آن ندارد که امور کثیره را در حالت واحده فکر کند بلکه فکر او بقدر طاقت اوست

و هرچه از اشیا الطف و ادق و اغمض باشد مفکره از فکر آن عاجز بود و حافظه نیز بر حفظ اشیا
متکاثره در یک حال واحد قادر نتواند بود بلی متخیله تحمل جمیع اشیا و نوادر صور تعبیه تواند کرد
بلکه تصور مستحیلات نیز تواند کرد مثل انسانی که هر عضوی از اعضای او بوضع عضو حیوانی
باشد یا شخصی که جثه او در عالم نگنجد یا آنکه در یک زمان در دو مکان باشد و علی هذا القیاس
تصورات تواند چه اگر متخیله مثال از حس یابد در تخیلات و توهمات مطلق العنان باشد

نکته ثالث در بیان حقیقت نوم و آنکه حیوان بچه علت محتاج خوابست و این دقیقه
فرق میان عبودیه و ربوبیه میشود و دلیل گفته اند که بدان آدمی و هرچه از ذوات
نفس است ممکن نیست که ممکن العمل میتواند بود از بهر آنکه قوی آن متناهیست و لا بد از
عمل دوامی عاجز میماند و باستراحت نوم که عبارتست از سکون طبیعی با کلال او در زمان سکون
زوال پذیرد و قوت آن بدان استراحت انتعاش یابد و قوت محرکه که قوت متوجه است در
ملالت امور متحلل میشود و ببدل ما یتحلل محتاج میگردد و تمثیل آن بفارس و فرس کرده اند
که اگر دایما در جریان باشد و هیچ گونه استراحتی نیابد هلاک شود حیوان نیز دایما در تنفس است
و هوا که ماده روح اوست جذب میکند و اگر دایما آدمی متحرک باشد تحلیل روح او زیادت از حصول
بدل ما یتحلل بود که در زمان سکون فرض کنیم و قوت هر آینه ضعف یابد و ضعف او بتدریج قوت
گیرد لاجرم باستراحت مضطر میشود تا بجذب بدل ما یتحلل مشغول تواند شد

نکته رابع در بیان آنکه قوت متخیله بچه معنی دایم العمل میتوان بود و بچه تا دلیل عمل او در خواب
زیادت از بیداریست و دران سری شریف و معنی لطیف است مثل آنکه قوت بر از جمله آن قوتهاست
که در عمل باستعمال اعضا محتاج میشود از بهر آنکه قوت محرکه تحریک اعضا میکند باختیار
و از آن سستی می یابد و استراحت بترک عمل است و عمل قوت متخیله بی استعمال اعضا و جوارحست

نقر

ما تعب یابد و از عمل متقاعد شود و عمل او در خواب بیشتر باشد چه حس در حال بیداری صورتی
چند می پذیرد و با متخیله حکایت میکند و در حال نوم مشاغل او کم باشد و با عمل مخصوص خود مستقل
شود و نیز حس در حال بیداری بروی مسلط باشد او را مجال خود کم گذارد

نکته خامس در بیان آنکه قوت متخیله بچه علت اشیا را یکی نظر چند و بچه معنی بصورت مستحیلات میکند دلیل
آن میشود که اشیا را نه باختیار می بیند بلکه او را می نمایند و آن امری اضطراریست نه اختیاری
و آنکه خود از ممکنات و مستحیلات چند کی از سه چیز باشد اما آن بود که در بیداری از حس اخذ کند
و در خواب آنرا بیند و اما آنکه در بیداری فکر چیزی بر خاطر او استیلا یابد در خواب
آن یا مثل آن مشاهده نماید و اما آنکه مزاج بمرض متغیر شود در خواب بحسب تغیر مزاج بیند
چنانچه در تاثیر اخلاط اربعه گفته اند ان شاء الله تعالی

نکته سادس در بیان آنکه شیطان
در بعضی از احیان متعرض متخیله شود یا خواب بروی مشوش گرداند الا خوابی
که رحمانی باشد و سر حدیث من رآنی فی المنام فقد رآنی فان الشیطان لا یتمثل بی
ازین دقیقه مکشوف میشود

نکته سابع در آنکه اگر سوال کنند که بچه معنی چون شخصی خواب
مکروه می بیند تعبیر آن زود ظاهر میشود و اگر محبوبی می بیند در ظهور آن تاخیر است
جواب گفته اند که تعبیر مکروه از آن زود بظهور میرسد که باری تعالی بحکم سبقت
رحمتی غضبی میخواهد که بنده علی اسرع الحال از قید آن ملال خلاص یابد
و اگر محبوبی می بیند در تراخی می یابد در انتظار مسرور می یابد و علی الجمله زمان ترح
زودتر منقضی شود و مدت فرح دیرتر امتداد یابد و قال علیه السلام ان مع الهم فرح و
اوسع علیها بعدها فرجا احب الی من [illegible] شده

نکته ثامن در بیان آنکه خواب مطلق
متخیله مخصوص نیست بلکه تمام قوی عقلی چون مفکره و حافظه در ان عمل او از تقدیر اگر بخواب بیند که شیء

مقصد او کرد و متفکره فکر کند که حیوانی قوی مود دیست و اگر قصد کند با او مقاومت نتوان
کرد و شاید بود که از آن خوف بیدار شود و حافظ آن صورت را محفوظ دارد تا چون
بیدار شود بر ذکر داشته باشد و حاصل آنکه قوی ثلثه از متخیله و متفکره و حافظه برهمه
در خواب عامل و بخواب محتاج نیستند چرا که هیچ سعی نمی باشد تا باستراحت مفتقر شوند
نکته تاسع در آنکه خواب اشراف مغایر خواب آحاد الناس باشد و حکمت آن
گفته اند که حق تعالی شان اشراف چه مصالح خلق باین طایفه منوطاست و بسیاری
کلیات امور به مسامات ایشان مضبوط شود بخلاف خواب عامه که تعبیر آن بخاصه ایشان
تعلق گیرد و این قاعده امریست میان معبران مشار الیه و مطبعت مدار علیه نکته عاشر
در آنکه اکثر خواب اکابر بطریق تلمیح بود و بیشتر خواب اصاغر بوجه تصریح باشد
چه الحکیف الاشاره و العبد یضرب بالعصا بنابرین هرچند عقل کاملتر بود رمز مشکلتر
باشد تا بجدی که در خبر آمده که یکی از عقلا که در اصابت رای مشهور ایام بود در اصابت فکر
عقده کشای منظور ایام بود تعبیر دید که فرشته با وی گفت که همه تو میخواهد که بر دست
فلان مصاحب ترا زهر دهد و چون بیدار شد میدانست که همه شل و را زهر نخواهد داد
این تعبیر در خاطر او آمد که تواند بود که آن مصاحب با وی زنا کند و تجسس نمود و چنان
معامله در میان بود و زن را طلاق داد و از آن مصاحب افتراق نمود و چون حقیقت تعبیر از
وی پرسیدند علت آن گفت که سم و زنا دو امراست در وی پیر اخفا و هر دو تلخ
مستبشرست و چنانچه ساقی زهر دشمن باشد همه زانیه نیز دشمن باشد و چنانچه بوت مفارقت
می افتد بطلاق مناسبتی باشد و او را در آن تحقیق تصدیق نمودند و گویند شخصی حاجتی
داشت و از در آن بیطاقت بود و فرشته را بخواب دید و با او استغاثت نمود و گفت مترس

کر عمع

کرعن قریب این وجع از تو زایل گردد و چون بیدار شد بشاشتی عظیم داشت و صورت
رویا با معبری گفت چون دو وجهین بود تعبیر آن تصریح نکرد و گفت خیر باشد و هم دران روز نماند
فصل ثانی در آداب نایم تا اکثر خوابها او راست آید و دران ده نکته است
نکته اول صدق قول او ملکت باز د در حضرت که اصدقکم
رؤیا اصدقکم حدیثا و محققان در وجوب صدق کلام و صدق رؤیا گفته اند که اگر شخصی
کذابی معتاد شود و در بیداری باختیار و غیر اختیار کذب از او صادر شود و قوت متخیله
در خواب بقبول آن قریب العهد باشد و از آن طور حکایت کند دیگر آنکه بر سنت مواظبت
نماید که در نقل آمده که حضرت رسالت مرا بامداد از صحابه سوال فرمودی که کدام یک
خوابی دیده اید تا تعبیر آن فرماید اتفاقا چند روز سوال میفرمود و هیچ کدام جوابی نمیگفتند
فرمود که وکیف ترون و فی اطفار کم آثر فع چه قلم اظفار از فطره
مکانه است و دیگر آنکه با طهارت نکند فقد روی عن ابی ذرابه قال اوصانی حبیبی
رسول الله صلعم لا ادعهن حتی اموت صوم ثلثه ایام من کل شهر و رکعتی الفجر و لا ایام الا علی طهر
و دیگر آنکه بر طرف راست تکیه دهد چه حضرت رسالت نیام در جمیع اشیا محل یمین دوست داشته
لهذا فرمود که اذا توحلتم فابدوا میامنکم و بر طرف راست تکیه فرمودی
و دست راست در زیر روی مبارک داشتی و این دعا خواندی اللهم وقنا عذابک یوم
تبعث عبادک و فرمود که سنت نایم آنست که چون بر فراش تکیه کند این دعا خواند
اللهم انی اعوذ بک من الاختلام و سوء الاحلام و ان یلعب بی الشیطان فی الیقظه و المنام و دیگر آنکه
از امتلا محترز باشد چه معده ممتلی بخارات فاسد انگیزد و سبب خوابهای آشفته شود
و خلو معده نیز نشاید که چون طبیعت از ضعف در خواب رود همچنین خوابش پریشان شود

و دیگر آنکه در نکتهٔ پنجم مذکور شده و از محبوب و مکروه هیچ نفس چنان مستولی نشود
که در خواب همان خیال بیند و این معنی در بیداری نیز اتفاق می افتد چنانکه گفته اند
شعر دل هرچه در آشکار و پنهان گوید ✿ زان زلف دراز عنبر افشان گوید
زلف تو پریشان و دلم آشفته ✿ آشفته سخنها و پریشان گوید دیگر آنکه از اخلاط اربعه
هیچ کدام بر طبیعت چنان استیلا نیافته باشد که بگزاف کشد چه دموی مزاج اکثر
چیزهای سرخ بیند و مرطوبی چیزهای سفید و صفراوی چیزهای زرد و سودایی چیزهای سیاه و محرور
آفتاب و آتش و حمام و چیزهای سرد و ممتلی چیزهای گران و این خوابها را تأویل نباشد
و بمقتضی تنزیل تخویف شیطان هم ازین قبیل تواند بود که انما النجوی من الشیطان لیحزن
الذین آمنوا ولیس بضارهم شیئاً الا باذن الله الآیة و مولف کتاب التعبیر
روح الله روحه شیخ و رئیس فلاسفه ابو علی را تعبیر میکند که در رسالهٔ مترجم بفیض الهی
که دعوی دارد که لم یسبقه الیه سابق ولم یلحق به لاحق بتبعیت مدعی اطبا
کرده که خواب مطلقاً تأثیر طبیعت است و تشنیع بر وی فرموده که این معنی خلاف
شریعت و انجام او بدو دلیل می فرماید یکی آنکه از دعوی ایشان لازم می آید که خواب
معتدل المزاج البته راست بود و خلاف آن واقعات دیگر آنکه تأثیر طبیعت در عالم
سفلیست مثلاً چون سحر خوابها اتفاق می افتد که بعالم علوی میدارد پس معلوم شد که خوابست
الهام نیست و مکاشفهٔ روحانی را امری طبیعی جسمانی نکته ثانی در بیان
اضغاث احلام مثلاً آن چنان باشد که کسی بیند که آسمان سقفی شده و می ترسید که بر سر او افتد
یا آنکه درختها از آسمان رسته بود یا آنکه زمین چون آسمان می گشت یا آنکه نجوم از
زمین طلوع میکرد یا آنکه شیطان ملکی شد یا پیلی پشه گشت و امثال آن و تفاوت در میان خوابها

بحسب اوقات هرچند مجمل این معنی در ابیات مستشهد گفته اند اما مفصل آنست که مثلاً چون
کسی در شب بیند که بر پیلی نشسته بود از بزرگی شغلی یابد که در و منفعتی چندان نباشد و اگر
این خواب بروز اتفاق افتد زن را طلاق دهد و از آن جهت غمگین شود و اگر در شب
بیند که مرغ سنگ خوار را گرفت روز دیگر او را با ابلهی کاری افتد و اگر این خواب را روز
بیند بیمار شود و امثال این هر یک در مقام خود گفته آید نکته ثالث در آنکه راست ترین
خوابها خواب روز باشد و از صادق علیه السلام مرویست که اصدق
الرؤیا القیلولة چنان تأثیر خواب روز ممکن که هم در آن روز بود اما تأثیر خواب
شب شاید بود که بعد از شش ماه باشد یا بیست سال چنانچه خواب یوسف علیه السلام
که بعد از بیست سال روشن شد و تعبیر بعد از چهل سال واقع شود چنانچه خواب حضرت
رسول صلی الله علیه و آله و سلم در قتل شهدای کربلا که بواقعه دید که سگی خون او بخورد
و آنرا بواقعهٔ کربلا تعبیر فرمود و بعد از چهل سال واقع شد و بندهٔ درگاه صاحب تجربه است
که او را در طفولیت مبشره اتفاق افتاد و بعد از سی و نه سال بتعبیر آن رسیده
گفته اند خواب آخر شب زودتر از خواب اول شب ظاهر شود و ازین جهت در خبرست که
اصدق الرؤیا ما کان بالاسحار و سر این نکته آنست که متخیله اول شب هنوز در
تصور صورتی بود که در بیداری از حس اخذ کرده باشد و بدان قریب العهد بود و مفکره
و حافظه همین سبیل و چون حواس ساکن شود قوی ثلث از امور حسی یک حال نمانند
و بعمل خود مشغول توانند شد نکته رابع در آنکه اموات اگر در خواب اخباری کنند
راست آید لقوله علیه الصلوة والسلام المیت لا یکذب و علت آن می شود
که لذت مبنی بر خوف باشد یا رجا و میت از خوف و رجاء دنیوی فارغ است و خواب اطفال

که هنوز فایدهٔ کذب معلوم نکرده باشد هم ازین قبیل نهاده اند و آنرا اعتبار تمام کرده و
شاید بود که تعبیر آن بوالدین عاید گردد نکتهٔ خامس در آنکه خواب بهار امیدوار
باشد اما در تاثیر آن تاخیر افتد چرا که نبات هنوز در نشو و نماست و تاثیر
خواب تابستان بیشتر و پیشتر بود از بهر ظهور آثار فواکه و اثمار و خواب خزانی و زمستانی
کمتر راست آید و علی کل التقدیرین در آن خیری چندان نباشد که قوت نامیه منحط می شود
و دلیل برین معنی شخصی از صدیق رضی الله عنه پرسید که چنان دیدم که هفتاد برگ از درختی
بمن دادند گفت هفتاد چوب برین کس زنند و این صورت هم در آن هفته اتفاق افتاد
و بعد از چند ماه همان خواب دید و دیگر باره بصدیق باز راند و تعبیر کرد که هفتاد درم بلکه زیاده
بان کس رسد و در آن چند روز بوی رسید و باز آمد و گفت نوبت اول تعبیر بدان نوع
فرمودی و اکنون بدین وجه واقع شد حکمت در آن چه بود فرمود که خواب اول خزانی
بود و نامیه روی در انحطاط داشت و درختان خشک میشد و برگ میریخت لاجرم حکمش
آن بود که گفته شد و اکنون بهارست و اشجار در نشو و نماست هر آینه تاویلش آن باشد که گفته آمد
و روایتی آنست که در آن سال هفتاد هزار درم بآن شخص رسید نکتهٔ سادس در بیان استخاره
صادق علیه السلام فرموده که اگر کسی در خواب از نیک و بد احوال خود انتباه یابد بعد از
تناول غذا صالح دو رکعت نماز گزارد و این دعا بخواند که بسبب ما یم سنت است که اللهم انی
اسئلک رؤیا صالحة غیر کاذبة نافعة غیر ضارة حافظة غیر ناسیة و باین نیت بخسپد اگر خوبی
چند دلالت بر خیر کند و بعکس بالعکس و ظاهرا این نوع استخاره مناسب تر از آن کیفیت می نماید
که افعل و لا تفعل بر سه قطعه کاغذ می نویسند و بران نماز استخاره
میگذارند هرچند مشهورست از کشاف تفسیر آیه و ان تستقسموا بالازلام ذلکم فسق

مطالعه فرموده باشد که کان احدهم اذا اراد سفرا او غزوا او تجارة
او نکاحا او امرا من معاظم الامور ضرب بالقداح وهو مکتوب علی بعضها نهانی
ربی وعلی بعضها امرنی ربی وبعضها غفل فان خرج الامر مضی لطیته
وان خرج الناهی امسک وان خرج الغفل اجالها عودا فمعنی
الاستقسام طلب معرفة ما قسم مما لم ... عبارتی موهم افتاده
و از ابن سیرین منقولست که هر که بر جانب راست تکیه کند و مستقبل قبله باشد و سورهٔ
والشمس وضحیها و سورهٔ واللیل اذا یغشی و سورهٔ والتین و سورهٔ اخلاص و معوذتین بخواند
و مرادی که داشته باشد از خدای تعالی درخواهد اجابت فرماید و شاید که هم در آن خواب
اثر آن معنی بوی رسد نکتهٔ سابع در آداب مقرر خواب اما
باید که از ناقص عقل احتراز کند چه در خبر آمده که لا تقصص رؤیاک الا علی حبیب او لبیب
و از حاسد نیز محترز باشد چنانکه تنزیل از وصیت یعقوب با یوسف علیه السلام بیان میفرماید
لا تقصص رؤیاک علی اخوتک فیکیدوا لک کیدا و از کذب اجتناب نماید
چه در احادیث آمده من کذب بالرؤیا کلف یوم القیمة علی شعیرة و نیز شاید
که تعبیری کرده شود که از آن ندامت کشد چون قضیهٔ صاحبی السجن که خواب یکدیگر را سوال
کردند که یوسف تعبیر فرمود و مصلوب از آن نادم شد و بکذب معترف آمد و یوسف جواب
داد که قضی الامر الذی فیه تستفتیان و حکمت درین صورت
آنست که انذار و بشارت موضوع حضرت جلّت است و هر که تعبیر آن کند مستوجب سخط
شود و گفته اند ظاهرا این معنی در مکاره تاثیر داشته باشد نه در مسرات و دیگر آنکه خوابی
بمال تاویل کرده اگر گوید که دیدم که از من خون می آید مالی بیابد و اگر گفت که دیدم که میرفت

مالش برد و دیگر آنکه در صدر النهار گوید آخر روز که الیمن فی اول النهار نکتهٔ ثامن
در قانون علم تعبیر بطریق تمثیل هرچه در خواب بیند نظر در جنس وصفت آن
باید کرد که برحسب آن تعبیر کند مثلا اگر کسی گوید نخل را در خواب دیدم تعبیر آن درخت
مقام بیننده نباشد تاویل آن بمردی غریب اصیل منعم با معامله خوش معامله باید کرد و اگر علت آن پرسند
اول حکم از جنس کند و گوید تخصیص بمرد بدان اعتبار است که درخت مثمر جا تاویل مرد باشد چنانکه
درخت بی ثمره زن باشد و بعد از ان حکم صفت کند و گوید که قید غریب از ان جهت رفت
که نخل درین دیار موجود نیست و اصالت بسبب آنکه مراد از آیه کشجرة طیبة اصلها
ثابت وفرعها فی السما نخل است و توانگری باعتبار شیرینی بتاویل مال حلال باشد
و بعد از ان حکم از طبع کند و خوش معامله را علت آن گوید که ثمرهٔ او بی مشقتی حاصل شود
و معامله دلیل آن گویند که خوش طعم باشد و برین تقدیر اگر شخصی گوید درخت جوز را دیدم و همچنین
دران مقام نباشد تاویل آن بمرد غریب منعم بد معامله تشنیع بخیل باید کرد و مرد غریب بهمان اعتبار
که در نخل گذشت و منعم باعتبار روغن که تاویل روغن بمال نیز کرده اند و بد معامله بعلت آنکه
تا شاخ او را بچوب نزنند بار او نریزد و تشنیع باعتبار آنکه بار او غلغله داشته باشد و بخیل
نظر بر آنکه تا نشکنند مغزش بیرون نیاید و تا شکنجه نیابد روغن ندهد و اگر چنانچه این دو درخت
در مقام بیننده باشد قید غریبی از آن طرح کند مثال دیگر آنکه تاویل آتش بپادشاه کرده اند و تاویل
خاکستر بمال پادشاه باید و علی هذا القیاس در مفرد و مرکب تامل باید شد و من الله الهام
الصواب وهو مفتاح الابواب وضابطهٔ دیگر آنست که هر جنس نر از ابرد
نهند ماده آنرا زن تاویل کند و بچه آنرا باطفال اگر نر باشد پسر یا غلام بچه و اگر ماده باشد
دختر یا کنیزک زاده بحسب حال بیننده و برین تقدیر در صحرانشینان عرب گویند طاوس مرد باشد

باجاه و جمال از بلاد عجم بازنی بدین صفت و اهل عجم گویند شترمرغ مردی بدوی
باشد بازنی بدویه و هر دو طایفه عقاب نر را بیک ظالم نهند و عقاب ماده را بخاتون سلیطه
و کلاغ را بفاسق بدعهد نکتهٔ تاسع در بیان آداب معبر اولا معبر باید که اسم و
نسب و دین و مذهب و مراتب و قدرت و عمل و سیرت و عقل و علم و مولد و مزاج و غذاء
شبانهٔ صاحب رویا و زمان و مکان خواب و آنکه در حالت خواب از شدت سرما و
سورهٔ گرما هیچ تاثیری یافته یا نه کماینبغی معلوم کرده و بعد از ان در تعبیر شروع کند
چه تمام این قضایا در خواب مدخل دارد چنانچه شرح بعضی مجملا تقدیم افتاده و هرکدام
ازین شرایط که مهمل ماند تاویل آن راست نیاید مع هذا چنانچه در مقدمه ایمایی بدان رفته
باید که درایت او معاون روایت بود و درایت او معاون روایت باشد تا حقایق و دقایق
علمی مشنوع تواند کرد اید و از هیات و شکل و لون و قول و حال شخص بر فضایل و رذایل او
استدلال تواند نمود و تعبیر خواب هر کس بحسب حال در هر نکته و محال تواند کرد و اگر مثلا
امام وقت در خواب جوقی جوانان بیند تعبیر بجماعت اعدا کند و اگر طایفهٔ پیران بیند
بجمیع اولیا ماول کرده و بفرض آنکه کسی بیند که درمی یافت و زنش حامله باشد گوید
پسری آورد و اگر زن حامله نداشته باشد او را خصمی بود و گویند کلمهٔ طیبه از آن خصم
استماع کند و اگر بیننده منعمی باشد گوید از دوستی خبری خوش بوی رسد و اگر مفلسی باشد
گوید مثل آن درم در بیداری بیابد و اگر زاهدی باشد گوید بتسبیح مشغول شود و اگر فاسقی
بنابر مضروبیهٔ درم گوید زجر و ضرب یابد باز اگر شخصی ماری بیند و با کسی عداوتی داشته باشد
تعبیر آن بدشمن باید کرد و اگر منعم باشد بمال و اگر مزارع باشد بزراعت و اگر از اهل دنیا باشد
بتخت و اگر ازین جمله که تعداد رفت نتواند بود و محروم تاویل بحرمی باید کرد و در نقل

آمده که امام حسن بصری بواقعه دید که صوفی پوشیده بودی و قیدی در پای داشتی طیلسان
عسلی در دوش او بر خرابات ایستاده طنبور میزد و در آن حالت استاد بر کعبه کرده بودی و آن
خواب با ابن سیرین گفت و او بحکم فراست تعبیر کرد که صوف دلالت بر ورع امام دارد و
طیلسان عسلی دلیل محبت قرآن میشود و تعبیر کرد با خلق میفرماید و قید بر پای که در دین دارد
و ایستادن در مزبله دلیل آنست که دنیا را در تحت قدم آورده و پشت پای زده و طنبور زدن
نشر علم و حکمت که در میان خلق میفرماید و استاد بکعبه النجاء اوست بحضرت حق و باز
در خواب دید که عریان در مسجدی بودی و حمایل او نشدی و تیغی براق در دست داشتی
و بر سنگ مازدی و آن شکافتی شخصی را پیش ابن سیرین فرستاد و از آن تعبیر پرسید و او همچنین بحکم
تفرس تعبیر کرد که مجرّد او دلیل قلب ذنوب و طهارت نفس اوست و دخول مسجد دلیل عصمت و
آنکه از گناه ایمن است **و من دخله کان آمنا** و تیغ او زبان اوست و
برق آن علم و حکمت او و احجار قلوب اهل عصیان فهی کالحجارة او اشد قسوة
و شکافتن دلیل آنکه وعظ آن مؤثر باشد و غرض ازین روایات و حکایات آنکه
تعبیر بحسب حال شخص باید کرد و در **حکایت** آورده که مملوکی بخواب دید که با فرشته
گوی می باخت و از وی بر بود و با ارطامید و پس حکیم گفت و تعبیر کرد که ترا با خواجه
خود مناظره افتد و غلبه ترا باشد و اتفاقا ایشان را مباحثه افتاد و سخن غلام اصوب افتاد غرض
تاویل ملک بمالک کرده بود و از آن گوی بسخن و غلبه غلام باصابت رای اکر خیرا بلقاه و
شرا بوقاه و دیگر آنکه خواب را باحسن وجوه تعبیر کند لقوله علیه الصلوة والسلام
الرؤیا تقع علی ما عبرت بلی این معنی در حالتی که خواب محتمل وجوه باشد چه اگر
تعبیر آن متعین بود بنجو دانکه معبر را با تاویل آن نبرد خواب از اصل خود متغیر نشود چنانکه

خواب ریّان ملک مصر که در سوره یوسف مذکورست و معبّران آنرا از قسم اضغاث احلام
می نهادند و چون یوسف علیه السلام تعبیر آن از سر علم فرمود بعینه واقع شد و باید که اگر
واقعه مختلف واقع شود که بعضی دلالت بر خیر کند و بعضی بر شر هر طرف که غلبه داشته
باشد حکم بران کند و تاثیر کیفیت از کمیت تصور کند و اگر مسئله روی نماید که وجه تعبیر آن مشتبه
بود از ضمیر صاحب رؤیا سوال باید کرد تقدیرا اگر دید که نماز میکند بپرسد که در ضمیر او آن بود
که فریضه میگذارد و یا سنت اگر گوید تصور فریضه داشتم تعبیر باداء دین یا رد ودیعت کند
و اگر گوید در ضمیر آن بود که سنت میگذارم بذکر جمیل و اجر جزیل تعبیر و تاویل باید کرد و اگر دیگری
پرسد که بخواب دیدم که بسفر میروم اگر نیت حج داشتی فریضه از فرایض مؤدی گردانی
یا آنکه ترا دار شادی اتفاق افتد که بحجت و تعب میسر شود و از آن ثمر ثنا و ثواب یابی
و اگر دیگری گوید چنان دیدم که صیدی در قید آورده ام از ضمیر او سوال کند که نیت
اکل داشت یا نه و آنکه آنرا از بهر خود گرفته بود یا نه اگر نیت اکل داشت از غنیمتی
نصیبی یابد و اگر از بهر خود گرفته بود دوستی عجمی گرد باری یاد ام که اصل مسئله
احتمال چند وجه داشته باشد از ضمیر سوال باید کرد **لان القصد اقوی من النظر کما سیأتی**
بیانه انشاء الله تعالی دیگر آنکه در وقت زوال و غروب آفتاب توقف نماید
تا این سه حالت تمام عمل کند چه متقدمان درین اوقات سه گانه که باصطلاح معبران
ساعات اضطرابست خود اصلا متعرض تعبیر نگشته اند و متاخران متفق اند بر آنکه
هر تعبیر که در روز دوشنبه رود بعد قضاء الله بعینه واقع شود و هر که تعبیر از سر غنا
کند اگر شر باشد بمعبر باز گردد و اتفاق است میان متقدمان و متاخران که چنانچه اشارت
بدان رفته ضمیر از نظر اقوی است مثلا اگر ضفدعی را بیند و تصور او آن باشد که ماریست

تعبیر آن بار باید کرد نه بضفدع و بنعکس بالعکس و دیگر آنکه چنانچه در قصه بانگ نماز گفته شد
میان بینندگان نیک تمیز کند چه اگر بیش مالک و مملوک و راعی و مرعی و عالم و جاهل و صلاح دو
یک خواب بیند هر یک را تاویل بحسب پایه و قدر مایه ایشان باید کرد و بسیار خواب اتفاق افتد
که بیننده بیند و نه اهل آن باشد و تاویل آن بخداوندان تعلق گیرد از آنجهت که مال و دست و
ازآن زن و شوهر نیز ازین قبیل تواند بود چه متزاد جان کان که متحد آید لان حوا خلقت من
ضلع آدم علیه السلام و از آن طفل بوالدین متعلق شود چنانچه اشارتی بدان رفته و تاثیر آن
بیشتر باشد بنا بر صغار خاطر اطفال و نیز شاید که خوابی در حق پدر بیند و سرایت بحال پسر
باشد چنانچه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که ابوجهل مسلمان شد و عکرمه پسرش این دولت
یافت و از اول بدین عقاب همین صورت بود که او را با وجود کفر در بهشت دید و عاب او را
پسرش مسلمان شد و غرض آنکه این قضایا معکوس می افتد و علی الجمله خواب دو کس در میان ایشان
بوجهی از وجوه تعلقی مولد باشد بحال یکدیگر مرئی میشود نکته عاشر در بیان خبر و فال خوابهاء
مقلوب گفته اند اگر تعبیر بر معبر مشکل شود باید که از نام بیننده
سوال کند چه در خبر است که اذا اشکلت علیکم الرؤیا فخذوا بالاسماء و سهل احمد بی صواب
کند و سالم را بر سلامت و حمد را بر محمدت و نصر را بر نصرت و سعد را بر سعادت و علی
هذا المنوال بر خیر و شر استدلال نماید و حکم خوابهاء مقلوب آنست که رضا و سخط باری تعالی
دلالت بر رضا و سخط والدین کند و بالعکس مصحف بتاویل حکمت باشد و حکمت مصحف باران
قطار شتر و قطار اشتر باران افتادن از جای غضب باری و غضب باری تعالی افتادن از انجای
لقوله تعالی و من یحلل علیه غضبی فقد هوی گریه خنده خنده گریه
طاعون حرب و حرب طاعون ملخ لشکر و غوغا لشکر و ملخ گور زندان و زندان مجهول گور خراب شده

خانه مرگ

خانه مرگ خانه خدای و مرگ خانه خدای خراب شدن خانه مرگ امام خرابی شهر و
خرابی شهر مرگ امام پسر زادن دختر و دختر زادن پسر گرباس تنیدن کار نیک و کار نیک
گرباس تنیدن زن خواستن زراعت و زراعت زن خواستن انجیر خوردن پشیمانی
و پشیمانی انجیر خوردن سپیل دشمن و دشمن سپیل خوف امن و امن خوف هرچه نو
آن نیک باشد و کهنه آن بد باشد و بالعکس و امثال این معانی بسیارست و هر یک در
مقام خود گفته شود حالی این قدر بر سبیل نموذج ایراد رفت و چون وضع این مولف
بر ترتیب حروف افتاده تعبیر رؤیت باری تعالی و ملایکه و انبیا علیهم السلام در مقدمه
تقدیم می یابد تا اطراف کتاب بجمال خود باقی ماند باری تعالی جل جلاله
موجب رضا و بشارت باشد بلقاء همچون با ملاقات پادشاه لقوله علیه السلام خیر
ما یری احدکم فی الیوم ان یری ربه او نبیه او ابویه مسلمین قالوا یا نبی الله و هل یری
احد ربه قال السلطان والسلطان الله خود از مشهورات است بیت در بوده عدد از حقش در خواب
کامران باشد از همه اسباب * و بعکس بالعکس و اگر بیند که حق تعالی را سجده کرد از مقربان
شود لقوله تعالی واسجد واقترب و اگر بیند که از وراء حجاب با وی تکلم فرمود
دلالت بر علو دین و رفعت دنیا کند و اگر بیند که بی حجاب در مکالمت بود تعبیر آن
معکوس شود لقوله تعالی ما کان لبشر ان یکلمه الله الا وحیا او من وراء حجاب
الآیه و اگر بیند که در مناجات بود و مقام قرب یابد لقوله تعالی و قربناه نجیا
و اگر بیند که ایستاده بود و خدای تعالی نظر میفرمود باید که توبه کند لقوله تعالی *
یعظکم لعلکم تذکرون و اگر دید که در حضرت ایستاده بود و سر در پیش افکنده باید که
بانابت و استغفار پیش آید لقوله تعالی و لو تری اذ المجرمون ناکسوا رؤسهم عند ربهم

حق تعالی جل و علی حضور [illegible] مشاهده

واگر حضرت عزت را چنان یابد که کسی با او گوید این خداوندست بحضرت پادشاه رسد
واگر دید که خدای تعالی بجایی نزول فرمود مصلحان آن موضع را نیک باشد و مفسدان را
بد چه نزول حق عبارت از نزول رحمت و غضب او باشد لقوله تعالی ان یاتی ربک او یاتی
بعض آیات ربک واگر دید که باری تعالی او را نامی که داشت میخواند یا او را نامی
دیگر نهاد شرف و ظفر یابد واگر بیند که فرماید که فلان کس را بفرست اجل آن کس نزدیک
باشد واگر دید که او را چیزی محبوب عطا فرمود مثل آن در بیداری یابد واگر دید که او را
جامه پوشانید دلالت بر بلاء دنیوی و درجهٔ اخروی کند در حکایت آمده که
فقیهی در بصره بخواب دید که خدای تعالی او را دو جامه پوشانید و با ابن سیرین گفت و تعبیر
کرد که دلیل باشد بر ابتلاء عاجل و ارتقاء آجل و بانک زمانی دور از سعادت عارضهٔ جذام
یافت و بجوار رحمت حق پیوست واگر باری تعالی را بصورت شخصی معروف بیند آن شخص
قادر و قاهر شود و استیلاء و استعلاء و استیلاء تمام یابد اما بروی تهمتها نهند چه
ایزد چو زبان طعن بگویا نزا :: بر خود بنهفت برگ خواهد بستن :: واگر صورتی
یا مثالی را بیند و گویند خدای است و او را سجده کند دلالت بر آن داشته باشد که بشخصی که آن
صورت یا مثال منسوب بود توجه نماید و تقرب جوید لقوله تعالی لا تدرکه الابصار و
هو یدرک الابصار

رؤیت ملائکه علیهم السلام

و رؤیت ملئکه علیهم السلام
دلیل رؤیت سلاطین دیندار باشد یا اکابر پرهیزکار لقوله تعالی من کان عدوا لله وملئکته
و رسله و جبریل و میکال فان الله عدو للکافرین و بشاشت ایشان دلیل بر مرادات دنیوی و
سعادات اخروی باشد و بالعکس واگر دید که یکی را از ملائکه و شرح داشت تخصیص جبرائیل و میکائیل
دلالت بر آن کند که موافق رای بیننده باشد و خدای تعالی او را دشمن دارد لقوله تعالی

ملائکه

واگر
ملایکه را در جایی بیند و از ایشان خایف باشد در آن موضع جنگی واقع شود و فتنه بر پا
گردد واگر دید که ملایک از آسمان بزمین می آمدند اهل حق منصور شوند و اهل باطل مقهور
لقوله تعالی افاصفیکم ربکم بالبنین واتخذ من الملئکة اناثا واگر دید که یکی
نامهٔ بوی داد و گفت بخوان اگر مستور بود مسرور شود واگر از اشرار بود نسبت او با او
اذا باشد لقوله تعالی انما انا رسول ربک لاهب لک غلاما زکیا
واگر او را بمولودی بشارت دهد او را پسری زکی آید که مقتدا شود لقوله تعالی اقرأ کتابک
کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا واگر دید که با ملائکه بآسمان رفت و بازگشت مبارک و سا[illegible]
شود واگر باز نگردید بعد از درجهٔ ادراک سعادت شهادت یابد واگر طایفهٔ از ملایک
جایی بیند در آن موضع یکی از عالم و عامل وفات یابد یا مظلومی کشته شود یا خانهٔ بزرگ جمعی
منهدم شود واگر ایشان را سوار بیند آنجا یکی جاری متحمل شود واگر طایفهٔ مرغان را
در پرواز بیند و ندانند که چه نوع اند تعبیر آن بملایک باید کرد و دلالت بر آن کند که قهر ظالمی
یا نصر مظلومی بظهور رسد واگر ملایک را از دور بیند و پیش ایشان نتوان رفت او را کروهی
رسد لقوله تعالی یوم یرون الملئکة لا بشری یومئذ للمجرمین و قول تمامت
معبران آنست که هر که بیند که ملکی شد مرتبهٔ عالی یابد و نیک مشهور شود و از [illegible]
و [illegible] چون ملایک کرام می باشند بجب آنکه اخیار را رغبت میکند واگر دید که ملایکه بخانهٔ
او در آمدند باید که از دزدان بر حذر باشد واگر دید که با ملایکه مصارعه میکرد از مرتبه در افتد
واگر دید که ملک سلاح از وی بستد قوت و قدرت او زایل شود و قول ارطامیدورس آنست
که اگر رحمت و عذاب را با هم بیند دلالت بر مخالفت قوم کند واگر دید که با ملکی یا ملکی با او مواقعه

افتاد مریض را دلیل موت بود چون روح از و مفارقت شود او را با ملایک اجتماع باشد
و اگر رضا یابی ملکی در صفت خود بیند دلیل رونق کار او باشد و دانیال گوید اگر ایشان را بصورت
پیر بیند دلالت بر ایام ماضی کند و اگر جوان بیند دلیل بر حال باشد و اگر طفل بر استقبال و اگر بیند
جبرئیل علیه السلام او را خوش گفت یا چیزی محبوب داد از پادشاه یا دین پناه او را بحسب
استحقاق مرتبتی یا منفعتی کرامت کرد و بالعکس از آنجهت که ملک عقوبت و اگر دید که خود
جبرئیل شد یا مردم او را گفتند تو جبرئیل امین و مقبول القول باشد و بمرادات دو جهانی برسد
منقولست که صدیق رضی الله عنه عارضه یافت رسول صلی الله علیه وسلم او را عیادت فرمود
و بواسطه آنکه ضعفش قوت تمام داشت خاطر مبارکش بحال او عظیم نگران شد و بحجره
عایشه رضی الله عنها در آمد و او را این صورت اخبار فرمود و در حکایت بود که
صدیق استیذان نمود و عایشه گفت پدرم بر درست فقال علیه الصلوة والسلام ادخل ابا بکر
فدخل یا ابا بکر کاد یتعجب لما عجل الیه من العافیه فقال والذی اکرمک لیت و
رایت فیما یری النایم کان جبرئیل خانی ما ستعلی سخطه فمنه اجدیا (میکائیل تحته) تاویل همانست که
جبرئیل گفته شد بلی این مقدار مرویست که او را در موضعی بیند دلیل جمعیت و ارزانی باشد
از آنجهت که ملک رحمت و اگر دید که میکائیل باشد یا آنکه گفتند تو میکائیلی جای عریض
یابد و از وی بشارتها بخشش رسد و بالتوفیق روایت و قال علیه السلام رأیت فی المنام کان جبرئیل
عند رأسی و میکائیل عند رجلی یقول احدهما اضرب له مثلا فقال اسمع سمعت اذنک و
اعقل عقل قلبک مثلک و مثل امتک مثل ملک اتخذ دارا ثم بنی فیها بیتا ثم جعل فیها مائدة
ثم بعث رسولا یدعو الناس الی طعامه فمنهم من اجاب الرسول و منهم من ترک
فالله هو الملک والدار الاسلام والبیت الجنة وانت یا محمد رسوله و اگر اسرافیل را

خرم

خرم بیند علم و جاه و امن یابد و اگر او را مغموم بیند دلالت بر موت بیننده کند
و اگر دید که بصور در دمید دلیل فتنه باشد لقوله تعالی ونفخ فی الصور فصعق من فی
السموات ومن فی الارض الا من شاء الله یا آنکه در آن موضع وبایی واقع شود و اگر صور داشت
و نه دمید توهمی عام روی نماید و اگر دید که میدمید و تصور داشت که نهاشنید (اجلش)
رسیده باشد و اگر دید که خفته بود و بآواز اسرافیل بیدار شد یا نامه مهر کرده بوی داد (همین)
حکم داشته باشد و اگر عزرائیل علیه السلام بشاش بیند دلالت بر شهادت کند
و اگر دید که با او در مصارعت وفات یابد و اگر دید ملک الموت او را نتوانست اخذ
مرضی تخوف کشد چنانکه بشرف هلاک رسد و شفا یابد و اگر دید که بیننده را چیزی شیرین
داد از تلخی نزع ایمن شود و اگر ملک الموت را از دور بیند او را بر پادشاهی باهیبت (حاجت)
افتد و گویند این خواب ظالمان را بد باشد و مظلومان را نیک لقوله تعالی قل یتوفیکم ملک
الموت الذی وکل بکم ثم الی ربکم ترجعون و جمعی برانند که رؤیت ملک الموت دلالت بر
عمر کند و اگر جبرئیل و عزرائیل را باهم بیند علم و صناعت او زیادت شود و اگر ملک الموت
را بیند که او نشناسد در غم و مصیبت افتد و در حکایت آمده که حمزه زیات ملک الموت
را بخواب دید با وی گفت بالله که در حضرت حق تعالی مرا هیچ درجه هست جواب (داد)
که بلی و دلیل آن است که در حلوان وفات یابی و چنان شد حملة العرش
با دیل پادشاهان متشرع باشد و اگر دید که او را بنواختند و پیش خود جای کردند وفات
باشد و بمقعد صدق نزد عند ملیک مقتدر و گفته اند شاید که بود که بصحبت
صلحا رسد و از خیرات ایشان محظوظ شود و دیدن کرام الکاتبین نیکان را نیک باشد
بدان را بد باشد لقوله تعالی کراما کاتبین یعلمون ما تفعلون چون انبیا را علیهم السلام

بشارتش بیند دلیل بر خیر صاحب رؤیا باشد و بالعکس عکس باشد باید که توبه کند تا از آن
شدت فرج یابد و اگر بیند که پیغمبری بکشت نقض عهدی کند کما قال الله تعالی فبما نقضهم
میثاقهم وقتلهم الانبیاء بغیر حق ـ و مجمل این احکام آنست که هر کدام از انبیا که
بخواب بیند از جماعت آن نبی سری مشاهده کند و از مواهب او بی نصیب نباشد
واما حکم مفصل آنست که دیدن علیه السلام خلیفه را خلافت باشد و
پادشاه را سلطنت و قاضی را قضا لقوله تعالی انی جاعل فی الارض خلیفة
بیت هر که آدم بخواب در بیند ⁘ بر ولایت بکام بنشیند ⁘ و گویند عالم را
مزید علم بود که و علم آدم الاسماء کلها حاصل آنکه هر کس را بر رونق حال و فسحت مجال
خود فایده باشد و اگر دید که آدم او را چیزی داد بقدر آن منفعت و رتبت یابد و اگر او را ملول
بیند از مقام خود منزعج شود و نعمت و رحمت از و زایل گردد و بعد از آن شدت بوسیله
لطیفه صنعی بفرج رسد لقوله تعالی فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه
و گفته اند هر که آدم را بیند دشمنی با وی غدری اندیشد و شاید که با وی سوگند دروغ
خورد و بعد از آن نجات یابد چنانچه در قصه آدم و ابلیس مذکورست و کیفیت آن میان
خاص و عام مشهور و اگر حوا را علیها السلام بیند هر روز نعمتی متجدد بروی گردد و فرزندان
متعدد گردند و اگر غمگین باشد شاد شود و اول کسی که خواب دید آدم بود که خود را بخواب دید
و چون بیدار شد بر همان وضع در پیش او نشسته بود که وخلق منها زوجها
و از و بشاشتی عظیم یافت و اگر قابیل را بیند دلالت بر طغیان کند و ممکن که
بقتل ناحق اقدام نماید یا آنکه بواسطه حرکتی شنیع خسرانی عظیم یابد که فطوعت له نفسه
قتل اخیه فقتله فاصبح من الخاسرین و اگر هابیل را بیند
بروی

بروی ظلم رود للآیة المسطورة والقصة المأثورة و گویند مطیع حق باشد
بلی بسبب زنی در معرض خطر افتد باید که از خوان صوری و معنوی حذر کند بیت
و اگر او شیث ⁘ بیند اندر خواب ⁘ عمر و فرزند یابد و اسباب ⁘ و اگر ادریس را
بیند از عفت و ورع نفعی تمام یابد و خاتمت او بخیر باشد و اگر نوح را بیند
عمرش دراز بود اما از اشرار ملامت بسیار کشد بلی آخر الامر بر ایشان ظفر یابد و او را
از نا همسری فرزندان خلف و ناخلف آید و در جمیع احوال و اموال شاکر باشد لقوله
تعالی ذریة من حملنا مع نوح انه کان عبدا شکورا و اگر
هود را بیند جهال بروی تسلط نمایند بلی عاقبت آن عافیت باشد چنانچه در
قصه نجات منزلت که و نجیناهم من عذاب غلیظ و از پنجا گفته اند بیت
هود را گر بخواب در بیند ⁘ بر همه دشمنان ظفر بیند ⁘ و اگر بیند حج گذارد و اگر
ابراهیم را بیند از ظالمی مستولی در محنت افتد و بعد از آن توفیق حج یابد
و او را همسری لایق موافق کرامت شود و گویند ریاستی یابد و صاحب قانونی
شود که واتبع ملة ابراهیم و از شر دشمن ایمن گردد و گویند ولایتی یابد
و اگر نا اهل باشد توانگر شود و او را در پیری فرزندان مبارک آیند و بقدوم ایشان
نعمت بروی فراخ شود حکایت آمده که یحیی بن معاذ بخواب دید که
ابراهیم علیه السلام چند بار دست مبارک بر سر او فرود آورد چون بیدار شد خدای
تعالی حله خلد در گردن جان او انداخته بود چنانچه بغیر حق تعالی اشتغال نداشت
و سماک بن حرب مکفوف بود و ابراهیم را بخواب دید و مسح چشم او فرمود
و گفت برو و آب فرات غسل کن و چشم بگشای که بینا باشی و چنان کرد بینا شد

واگر اسمعیل را دید فصاحت و ریاست یابد و شاید که بنیاد مسجدی کند و گویند در حق
که از جهت پدر ابتلایی یابد یا پیغمبری کند و مردم از و منفعتها یابند و ممکن که از نسل او
ملوک آیند و ابواب خیرات بروی مفتوح گردد و اگر نوح را بیند هولی عظیم
یابد چنانچه بر شرف هلاک رسد و بعد از ان خلاص بیند و مستبشر و مستظهر شود و تواند که
او را دو پسر آیند یکی مطیع و دیگر عاصی و اگر اسحق را بیند از تمام نعمتهاء دو جهانی
محظوظ شود و با ولاد استظهار یابد و بواسطهٔ محزون شود و بعد از ان مسرور گردد و بهرهٔ
طاعت و عبادت و کمال قربت و سعادت یابد و ممکن که بنا باب بصر ابتلا یابد و باز
بروشنایی رسد و اگر فرزندی غایب داشته باشد او را باز بیند و اگر یوسف را
بیند خویشان با وی غدری کنند و بعد از ان ظفر یابد و اسارت ایشان را باحسان مقابله کند که
لا تثریب علیکم الیوم یغفر الله لکم و توفیق صدقهٔ بسیار رفیق او شود
که و تصدق علینا ان الله یجزی المتصدقین و حاصل آنکه در مقدمه
ملالتی یابد که خاتمه آن جلالتی باشد چنانچه گفته اند بیت دیدن یوسف رنج و خطر
لیک آخر بود مراد و ظفر و در حکایت آمده که ابن سیرین گفت خود را در جامعی دیدم
که کهل مهیب و جوانی صاحب جمال آنجا بودندی و چون مهابت کهول بر من اثر کرد نزدیک
جوان نشستم و از اسم و نسب پرسیدم گفت من یوسفم و ایشان پدران من اند ابرهیم و
اسحق و یعقوب گفتم از علمی که خدای تعالی بتو ارزانی فرموده مرا تعلیمی فرمای دهان بگشاد
و گفت نظر کن تا چه می بینی گفتم زبان ترا می بینم باز دهان بگشاد و گفت نظر کن تا چه
می بینی گفتم دل ترا می بینم گفت که تعبیر کن و از هیچ مشکل خایف مباش و چون بیدار شدم
هر خواب که بر من عرضه کردند خود را چنان یافتم که گویا که تعبیر آن یافتم و در دست منت

اجام

وجام یمانی گفت یوسف را بخواب دیدم گفتم از آنچه حق جل و علا ترا تعلیم کرد
نصیبی ارزانی دار گفت که دهان بگشای بگشودم و آب دهان مبارک در دهان من
انداخت چون از خواب در آمدم سر آمدهٔ معبران عهد بودم و ابرهیم کرمانی در خواب
دید که یوسف با او سخن گفت و از علم او بهرهٔ خواستم فرمود که برخیز برخاست و پیراهن
خود در روی پوشانید و بنشست چون بیدار شد در قسم عبارت آن مهارت داشت و
اگر یونس را بیند در طلب امری دشوار سعی بسیار کند و از آن در مضیقی مخوف
افتد و بعد از آن خلاص شود و فی نفس الامر معاملهٔ او با قومی خدا ترس باشد و اگر
شعیب را بیند بمعاملهٔ اهل خیانت گرفتار شود و شاید که در کیال و میزان بود
و در معرض ایذاء او آیند و بعد از ان بر ایشان ظفر یابد و او را دختران مبارک آیند
و اگر او را از ان بیند ممکن که نابینا شود و اگر موسی و هرون را بیند
جباری بواسطهٔ او هلاک شود و گویند رؤیت موسی رؤیت ابرهیم و رؤیت محمد
صلوات الله علیهم باشد و اگر هرون بیند امام قومی شود و حاجتش روا گردد و گویند دیدن
موسی دلالت بر نصر ارباب حق و کسر اصحاب باطل کند و اگر در ان موضع ظالمی استیلا
یافته هلاک شود و در حکایت آمده که سعید بن مسیب را کنیزکی بود در خواب
دید که در شام موسی ظاهر شدی و آن کنیزک را طلبیدی و او را بر آن وضع و حرکت و هیأت
یافتی که از و مشهور است عصا در دست داشتی و بر روی آب میرفتی که بر طرف شام
منصب شدی و این خواب را بحجاج تقریر کرد تعبیر فرمود که اگر راست میگوئی عبدالملک
مروان مرده است یا خواهد مرد و عن قریب خبر وفات او رسیده علی آن تعبیر از وی
پرسیدند فرمود که ارسال موسی قهر جبابره بود و دانستم که آنجا جباری مقهور شود و درین

عهد طريقهٔ عبدالملك بود واكر يوسف را بيند كار بستهٔ او كشاده شود
واكر ايوب را بيند ببلاي ابتلا يابد وبفوات مال ووفات اهل وعيال
ممتحن كردد وبعد ازان صحت يابد ومثل آنچه از وي فوت شده باشد باوي رسد
ودو چندان اهله ومثلهم معهم رحمةً منا چنانچه كفته اند بيت
هر كه ايوب بيند اندر خواب ۞ امتحانات بيند از ارباب ۞ آخر الامر او نكو كردد
چرخ كردان بكام او كردد ۞ واكر داود بيند اندر خواب ۞ سلطنت يابد وثنا وثواب
وكيف ما كان از مرتبهٔ عالي ودرجهٔ متعالي خالي نماند وكويند در خطايي افتد وازان
ندامت كشد واورا معارضهٔ ظالمي قوي حال پيش آيد واز وي نجات يابد وكفته اند
هر كه داود را بيند حاكمي عادل يا حكمي عدل درميان باشد يا عادلي بدل ظالمي كردد كه فاحكم
بين الناس بالحق لقوله تعالى وقتل داود جالوت واكر صاحب
رؤيا مستحق قضا باشد شايد كه قاضي كردد واكر سليمان را بيند هم ازين طور
متقضي يابد واز علم ظاهر وباطن بتخصيص فقه محظوظ كردد لقوله تعالى ففهمناها
سليمان واكر اورا با سرير مرده بيند والي آن موضع وفات يابد وكويند هر كه اورا
بيند بسيار بشارت اتفاق افتد ودشمن مطيع او شود وبمراد است برسد واكر زكريا
را بيند اورا در سن كهولت پسري آيد لقوله تعالى چنانچه در نظم كفته اند بيت
زكريا بخواب در ديدن ۞ در كهولت بود پسر ديدن ۞ وبندهٔ دركاه درين خواب
صاحب تجربه است كه بعد از رؤيت زكريا عليه السلام درسن بنده زاده آمد اورا يحيي مسمى
كردانيد واكر توفيق يابد بشرف پابوس رسد بيت برميان بند چو ديكر بندكان آنجا كمر
دركنار آرد چو ديكر چاكران آنجا مراد ان شاء الله تعالى واكر يحيي را بيند

درتقوی

در تقوي وحيد دهر وفريد عصر شود لقوله تعالى اني مثلا ازين جهت كفته اند بيت
ست درخواب ديدن يحيي ۞ آيت زهد وغايت تقوي حكايت كنند كه يكي از
نصاري بخواب ديد كه يحيي برلب آب دريايي در روشنايي نشسته بود وقومي نزديك
در تاركي نشسته وبا اسقف كفت وتعبير كرد كه صاحب اين رؤيا مسلمان شود وچه نقل انجيل
دلالت برين معني دارد كه جاي يحيي وي در من بحر النور وانتهى به القوم من
الظلمة الى النور ومن الغم الى السرور وچنان شد بيت
ور بعيسي رسد بيننده ۞ كار مرده بروشود زنده ۞ وكويند مبارك دم وميمون قدم
شود واز علم طب نصيب يابد واكر دران سعي كند نيك حاذق شود ومشكلها بدست
او آسان كردد وابرئ الاكمه والابرص واحي الموتى باذن الله
وكفته اند كه اورا دران سال هيچ كروهي نرسد واكر را بيند بعد از تحمل بلايي
بعز وجلالي رسد واكر اين خواب حامله بيند اورا پسري دانا آيد بزركوار ميمون آثار
بلي شايد كه تهمتي بروي نهند وبرائت ساحت از زود ظاهر شود واكر بيند كه مريم اورا
سجده كرد از پادشاه عزت وحرمت يابد ودر حكايت است كه يكي از نصاري
عيسي را در طور ديد كه وصيت ميكرد ونصيحت مي فرمود كه از ضلالت بكرديد وديكرانرا
اضلال ميكرد وبا اسقف كفت وتعبير كرد كه صاحب اين رؤيا از غم خلاص شود
وعلى حسب استحقاق بشوكتي اختصاص يابد واكر صالح باشد يمن وبركت عام بكار
ومال او سرايت كند وهيچ مفضل او شوا نبود ودليل اين معني از انجيل برخوانده كه
لما جاء الشوع على جبل الزيتون دنى منه تلامذته وقالوا فيما بينهم وبينه قل لنا متى
يكون هذا يعني خراب بيت المقدس وما آيه مجيك وانقضاء الدنيا فقال احذروا

لا تضاكم احد فكثيرا يا تون بالسيمي ويقولون انا المسيح فيضلون كثيرا ويضل كثير
ويستمعون القتال واخبار الحروب فانظروا ولا تتحيروا لانه ينبغي ان يكون هذا كله
واكر دانيال را بيند بر علوم قادر شود وبخاصه در علم تعبير ماهر كردد واز جباري
اذيتي يابد وبعد ازان بروي مستولي شود ودر حكايت آمده كه ابو عبد الله
بالي در خواب ديد كه جسد دانيال بر دوش داشتي واو را بر سر ديواري نهادي ورنج
كردانيدي وباوي هم سخن شدي وفرمودي كه ترا بشارت باد كه از جملهٔ ورثهٔ انبيا
شوي ويكي از ائمهٔ تعبير باشي وچنان شد وشخصي پراهني درمعبري درويش پوشيده
شب دانيال را بخواب ديد كه انگشتي با عسل در دهان او كرد چون بيدار شد از علم
تعبير حظي وافر داشت چنانچه دران عهد اعبر قوم شد واكر خضر را بيند دران
موضع كراني واقع شود وبعد ازان ارزاني شايع كردد وامن وجمعيت شمول يابد واكر
الياس را بيند كار دشوار بر وي آسان كردد واكر عزير را بيند نجيب
دراست وكياست وامامت وریاست یابد واكر ارميا را بيند آتش دران موضع افتد
بايد كه بر حذر باشد پت هر چند در آخرست ذكرش پ فهرست مفاخرست ذكرش
محمد مصطفي صلى الله عليه وسلم بهمان صورت وچون وكمال حلقهٔ پيوندي در سيرت نامهٔ
مباركش مذكورست وميان علما ومحدثان مشهور از تمام شدت بلاها فرج يابد واز مجموع
محفوظ ماند واز دوزخ ايمن كردد لقوله عليه السلام من رآني فلا يدخل النار
وعموم اهل آن موضع از ميامن آن خواب محظوظ شوند كه وما ارسلناك الا رحمة
للعالمين واكر بخلاف اين بيند دلالت بر ضعف اسلام كند واكر بدعت دران موضع
غلبه داشته باشد خصوص كه او را بجامهٔ نا متناسب بيند واكر او را چنان بيند كه در نقاهه

بود چنانچه

بود چنانچه بيمار خيز باشد دليل بر توبهٔ اهل آن موضع باشد معتقدان كو بيند دين او صلاح يابد
تا تا صالح را بشارت باشد وطالح را انذارست كه انا ارسلناك شاهدا
ومبشرا ونذيرا واين اصح اقوال واين اوضح وجوه موقع اوست دليل اتباع باشد
كقوله تعالى واتبعوه لعلكم تفلحون واكر ديد كه در حالتي پيغمبر را كه خود سواره بود
بر روضهٔ مباركش رود واكر ديد كه پيغمبر در خرابه بانگ نماز مي كفت آن موضع آبادان شود
قوله تعالى واذن في الناس بالحج الآيه چه مكه خراب بود وبقدم مباركش مردم
دران جا مجتمع شدند وعمارت كردند واكر ديد كه پيغمبر او را چيزي داد بعد ازان چيزي بوي
رسد چه عبد الله بن عبد العالي سيستاني كه يكي از افاضل شعرا بود در خواب ديد كه
پيغمبر او را قلمي دادي وفرمودي كه بدان كتابت كن با امام خلق شوي وچون بيدار شد
اتفاقا بتعلم علم تعبير مشغول شد واقدام ائمهٔ تفسير واعلم علما تعبير كشت ويكي از اهل تو
چنان ديد كه پيغمبر او را عصايي داد وچون بيدار شد بر معبر عدو خود غالب آمد
اكر ديد كه با او چيزي ميخورد بايد كه زكوة دهد واكر ديد كه فرزند پيغمبرست دلالت بر تقوي
او كند كه بكلي متقي آيي واكر ديد كه عضوي از اعضاي پيغمبر با وي بود مبتدع باشد بايد كه
توبه كند واكر ديد كه از غايت محبت خون پيغمبر ميخورد در غزا شهيد شود واكر ديد كه نكاه
در خون اهل بيت او نعوذ بالله خوضي كند واكر بيند كه پيغمبر در جنك بود بواسطهٔ بدعت
مصيبتي دران موضع واقع شود چنانكه واقعهٔ اولاد او بدان تازه كردد واكر ديد كه در تشييع
جنازهٔ پيغمبر بود يا او را دفن كرد در بدعت باز ماند واكر ديد كه روضهٔ مقدس او
زيارت كرد خيري تمام بوي رسد ودر حكايت آمده كه علي بن عيسي كفت
چون از وزارت مقتدر ممنوع شدم بخواب ديدم كه بر دراز كوشي سوار بودم و پيغمبر را ديدم

در رعایت ادب را پیاده شدم فرمود که ارجع الی مکانک چون بیدار شدم دیگر باره
وزیر گشتم ومنقولست که امام حسین بن علی علیهما السلام از خواب بیدار شد ودر وقت
می فرمود ام کلثوم صاحبه فاروق رضی الله عنها از موجب آن پرسید فرمود که
جد خود را بخواب دیدم که می فرمود لابد من الرجوع الی الدنیا ساعة
لم یکذب فیها فقط بعد از نماز پیشین شهید شد واین دلیل میشود که اصح رؤیا آنست
که در قیلوله اتفاق افتد ونایب پدر ابو حنیفه چنان دید که ابو حنیفه در سن طفولیت
در قبر پیغمبر رفتی واستخوان مبارک او را جمع گردانیدی وبیرون آوردی وبا ابن سیرین
گفت که چنین خواب دیده ام تعبیر کرد که علم تعبیر را جمع آورد واحیاء سنت او کند وچنان شد
که فقها اتفاق کردند که کل الناس فی الفقه عیال ابی حنیفه رضی الله عنه وام الفضل با پیغمبر
گفت چنان دیدم که پاره گوشت از اندام مبارک تو بریده ودر کنار من افتادی فرمود
که خیرا رایت تلد فاطمة ان شاء الله غلاما موضع فی الحجرک وفاطمه را
حسین آمد علیهما السلام ودر کنار او پرورش یافت وزنی بخواب دید که پاره از گوشت
اندام مبارکش در خانه او بودی وبحضرت رسالت عرضه کرد فرمود که فاطمه را پسری
آید وتو او را شیر دهی وحسین را آورد وآن عورة مرضعه او شد وشخصی که صحت اعتقاد او
تردد بود وبخواب دید که پای بر روی مبارک پیغمبر نهاده از آن بهراسید وبیدار شد
واز آن قلق واضطراب بجد داشت وپیش ابن سیرین آمد وقصه باز راند وابن سیرین سؤال
کرد که با موزه خفته بودی گفت بلی فرمود که بیرون کن چون بیرون کرد در زیر پای او
درمی سکوک بود بدین عبارت که محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم تعبیر
منظوم آنکه چند صحابه را در خواب رسید او را فواید اصحاب

والحاصل

آب صافی

و آنجا وفات یابد وتتمه احکام خشت وگل در مقام خود اثبات رود آب صافی
خوشگوار دلالت بر صلاح دین ودنیا کند خاصه چون بیند که در خانه او میگذرد
در خور آب یابد از ایام ❊ زندگانی تمام عمر وبکام ❊ وگفته اند که اگر آب معهود در
خانه خود بیند زن خواهد لقوله تعالی وهو الذی خلق من الماء بشرا فجعله
نسبا وصهرا وآب بسیاری مضرت دلالت بر عدل وارزانی کند وآب
خاییدن دلیل رنج بود خاصه چون شور باشد وابن سیرین گفته آب بسیار رفته باشد
در دین بدلیل کلام مجید لاسقیناهم ماء غدقا لنفتنهم فیه یا بلایی در دنیا که ان الله
مبتلیکم بنهر وگویند آب ایستاده در جمیع احوال کم از روان باشد وآب تیره خوردن
بتاویل مال حرام بود واز آن سیاه خرابی موضع که آنجا بیند وخوردنش بدتر از دیدن
واگر دید که آب خانه بزمین فرو رفت نعمت بواسطه کفران از آنجا زایل شود قوله تعالی
ان اصبح ماؤکم غورا آیه واگر دید که بر آب صافی مشرف بود بر خیر جاری
اشراف یابد واگر دید که نظر در آب میکرد وصورت خود را خوب میدید خیری از او
صادر شود لقوله علیه الصلوة والسلام اطلبوا الخیر عند حسان الوجوه وشاید که در حق همسایگان وخویشان
باشد وآب گرم دلیل بیماری وغم بود وتکلیف که از از رد بیند واگر دید که بر روی
آب میرفت ایمان او قوی باشد وگویند اگر بیند که در آن حال کلمات خیر بر زبان
او جاری بود دلالت بر کمال نفس ودرشت باشد والا تتبع امری کند که در آن بر کمال باشد
وگفته اند که سفری مخاطره مشکلانه کند واگر دید که در آب بسیار افتاد وبقعر آن
رسید بقدر آن مال یابد واگر دید که آن آب بروی غلبه کرد بیمار شود وحکم غرق بر
او در رود ان شاء الله تعالی واگر دید که آب بجامه یا بکاغذ بر میداشت بدنیا مغرور شود

آب گرم

آب نجاسه

واگر دید که آب در آبگینه میریخت زنش حامله شود چه تاویل آبگینه بزن کرده اند لقوله
احفظوا هولاء القواریر وازان بجنین واگر دید که ظرف بشکست و آب
باقی بماند زنش بمیرد و فرزند بازماند و بعکس بالعکس واگر بیند که ظرف بشکست و آب
بریخت هیچ دو را نماند نه مادر و نه فرزند واگر دید که آب برایگان بمردم میداد احسان
کند و سقایی بر طریق تبرع دلیل خیرات بود و گویند مطلقا دلالت بر خیر کند واگر دید
که آب از مشک بمردم میداد مالی جمع آورد و بعد ازان بخیر صرف کند واگر دید که آب
بخانهٔ خود برد بقدر آن مال جمع آورد واگر دید که بخانهٔ مردم برد آن جمع مال از بهر
دیگران کند واگر دید که از انایی میریخت مالی بر زنی نفقه کند واگر دید که جایی میریخت
کز آن فایده تصور نمیکرد بقدر آن مال ضایع کرده اند واگر دید که آب بسیار مجتمع شد
و زمین آن را فرو خورد عموم خلق را دلیل عافیت و حسن عاقبت لقوله تعالی یا ارض
ابلعی ماءک و آب دادن باغ و زراعت دلیل زن خواستن یا [illegible]
خریدن بود واگر دید که آب همواره همراه بود از قبل بزرگی بشغلی منسوب شود بی صعوبتی
باشد و ازان منفعت یابد و مقبول القول گردد واگر دید که برهنه در آب رفت عملی
با منفعت کند و گویند او را حجتی افتد واگر دید که با جامه در آب رفت دلالت بر
سلامت دین کند و استقامت دنیا واگر دید که در آب صافی افتاد و من حیث
لا یحتسب خرم شود و در حکایت آمده که شخصی بخواب دید که آبی
مکدر خورد و معبر تعبیر آن بمرض کرد و مفلوج شد دیگری دید که پای در جوی نهاد و آب تا
زانوی او بودی و باز پای در نهادی و قیاس کردی تا زنخ او بودی بترسیدی
و بیرون آمدی و با ابن سیرین گفت فرمود که خدای عز و جل ترا علمی داده است و آن را

خوار

خوار میداری توبه کن و توبه کرد آب منی دلالت بر فرزند میکند چه نوح
علیه السلام چون در کشتی از موش در زحمت بود دعا فرمود و خدای تعالی شیر را
بعطسه در آورد و قطره از آب منی او بچکید و گربه شد و گویند خود گربه از منی او
در افتاد لاجرم اشبه الشیات بشیر است آب منی اگر بیند از د
کردن از زن و از جماع پرداز د و مریض اشفا باشد واگر دید که آب منی او بر زن
افتاد حامله شود واگر دید که بدست بوی انداخت حامله شود اما سقطی شود واگر دید
چون آب منی زن افتاد یا بوی انداخت او را پسری آید واگر فرزندی شیرخواره
داشته باشد از شیر باز گیرد واگر دید که زنش آب منی بروی انداخت با اهل خانه
تعلقی سازد و بعکس بالعکس واگر بیند که آب منی دیگری میخورد همین حکم داشته
باشد و بعکس بالعکس واگر آب منی را تیره بیند از فرزند اندوه رسد یا آنکه
بجای فرزندش بیمار شود واگر سرخ بیند فرزندی تازه روی آورد واگر سبز
یا سفید بیند فرزندی صالح باشد واگر سیاه براق بیند آن فرزندی بزرگ قبیله
شود واگر سیاه کبود رنگ بیند مصیبت زده شود بواقعهٔ آن فرزند آب تاختن در
غیر محل آن وام دار را ادای وام باشد و غمگین را نشاط بی منعم را نقصان مال بود
بقدر آن واگر دید که حاقن بود و بر همه خشم گیرد واگر دید که در آن حالت اراقه
نیافت جایی خواهد که دفینه بنهد و نیابد و بعکس بالعکس واگر دید که در منی کرد آماس
بر مجری کند واگر دید که بول در پیراهن کرد عزب را زن باشد و متاهل را فرزند واگر
دید که ایستاده اراقه کرد بجهل اتفاق کند واگر دید که باتفاق دیگری در یک موضع اراقه
میکردند میان ایشان تعلقی شود و ازان جماعت همین حکم داشته باشد واگر دید

که میخواست که اراقت کند و نمیتوانست کرد از ادای دین عاجز شود و اگر دید
که ادرار البول داشت مالی تمام بوی رسد و بدان سبب از اعدا ایمن تواند بود و
اگر دید که در موضعی مجهول اراقت میکرد از اهل آن موضع زن خواهد یا سریه خرد
و اگر دید که بجای بول خون می آید اتیان محارم کند و اگر دید که غایط می آید اتیان بغیر
طریق معهود کند و اگر دید که خون غلیظ می آید او را فرزندی ناقص آید و اگر دید که
خون می آید و احلیل او را می سوزانید اتیان غلطة با محرمی کند و معلوم نداشته باشد
و اگر دید که ریم می آید او را فرزندی معلول آید و اگر دید که شیرهٔ انگور می آید در خرج اسراف
کند و اگر دید که شیر می آید مرتد شود و حکم رنگها و آب تاختن همانست که در آب بینی
گفته شد که او را فرزندی همان نوع آید بی این قدر گفته آمد که اگر سرخ بیند فرزندی
آید که خندانی نیابد و اگر بیند که خاک بیرون می آید متعهد وضو شواند شد و گویند آب
پیش مال حرام بود و خوردن و ریختن و داشتن او را ازین نوع تعبیر باید کرد و این
قول مطابق آنست که اگر خواهد که اراقت کند جایی طلبد که دفینه مدفون کرده
و اگر دید که در جای آب تاختن کرد زن خواهد و این خواب از مجربات است و اگر دید
که بر مصحف اراقت کرد او را فرزندی آید که قاری شود و اگر دید که مردم با اراقت او
مسح کردند دلیل فرزندی باشد که مردم از او استفاده کنند و اگر دید که در مسجدی اراقت کرد
مال خود صرف خیرات کند و اگر دید که جامهٔ او بآن آلوده گشت مال بر زن و فرزند خود
مصروف دارد و گفته اند که بناحق با خویشان خصومت کند و از تجارت خسارت کشد
از صادق علیه السلام مرویست که اراقه در محل خویش درویش را توانگری باشد و بنده را
آزادی و مریض شفا و مسافر را مراجعت و محبوس را خلاص و بی عامل را عدل باشد

ومال را

و مال را وفات و تاجر را خسران و گویند مال بر عیال نفقه کند و عوض باز یابد و ما انفقتم
من شیء فهو یخلفه و گویند وقتی این تأویل داشته باشد که در آن موضع اراقت
بعضی آب بریخت و بعضی باقی گذاشت تعبیرات که تعداد رفت بحسب آن بظهور رسد
اگر دید که معروفی بروی شاشید اگر کس چیزی بروی نفقه کند و اگر مجهولی باشد
نفعی بوی رسد من حیث لا یحتسب و اگر دید که بر متاعی می شاشید از آن
خسران کشد و در حکایت آمده که جوان در عهد ابن سیرین بخواب دید
که در محراب جامع اراقت کرد و با ابن سیرین گفت و تعبیر کرد که ترا پسران آیند که امام
وقت شوند و چنان شد و شخصی پیش ابن سیرین آمد و گفت بخواب دیدم که
زنی از خویشان ظرفی پر شیر داشتی و خواستی که آنرا پاشاند و هر گاه که عزم کردی
که باز خورد آب پیش او را تقاضا کردی و آن ظرف بنهادی و برفتی و اراقت
کردی و باز آمدی فی الجمله هر چند قصد کرد نتوانست خورد و تعبیر کرد که این عورت
می باید که عفیفه باشد بشوهر محتاج و تزوج از ضرورت و چنان بود و او را استنکاح
نمود و ساسان پدر اردشیر که شبانی بوده بخواب دید که اراقه میکرد و بخاری از آن
متصاعد شد که آفاق بگرفت و بپوشانید و با بابک معبر گفت و گفت تعبیر نکنم تا وقتی که
ترا متولد شود که بمن منسوب گردانی و او را وعده داد و بعد از آن گفت ترا پسری آید
که پادشاه آفاق شود و اردشیر از و بوجود آمد و بحسب شرط او را بابک نسبت کرده الا
پدر او ساسان بوده و شخصی با ارطامیدورس گفت چنان دیدم که بر اهل خانهٔ خود و جماعت
رفقا اراقت کردمی گفت از ایشان انابت یابی و او را از آن منزل اخراج کردند
و علت آن گفت که تادب آن جاهل بدین ادب حاصل شود و دیگری بخواب دید

آب خانه

در محافلی اراقه کردی و هم او تعبیر کرد که محتسب بازار شود و چنان شد و دلیل
آن گفت که احتساب امانتست بر اهل سوء الادب و اگر دید که **آب خانه**
ساخت بجمع مال حریص شود و گویند که او را خادمه حرام خوار بی دیانت بازدید آید
و گفته اند آب خانه بتاویل مال باشد و طیب عیش بجهت آنکه تاویل فضلات بمال است
و از آن موضع فراغت حاصل میشود و گفته اند آب خانه بتاویل زن باشد اگر
با سفره و نظافه بود زن سازکار و وفادار باشد و بعکس بالعکس و اگر متعفن باشد سلیطه باشد
و اگر دید که پر خون بود ایشان بجا حیض کند و اگر دید که آستینش پر خون بود و در انجا بریخت
و باز مملو شد ایشان بهم بر کند بتصور آنکه حلال او پست و حلال آنکه بوی حرام شد و اگر دید
که آب خانه پر بود دلالت بر ضعف مزاج پر حسرتش کند و آنکه از خوف بند بر مال نوع اتفاق
شوهر شود و اگر تحریک آنچه در آب خانه بود دیگر و مطلقه در خانه او باشد و اگر دید
که چاه آب خانه مملو بود خوف و فور آن نداشت زنش حامله باشد و اگر دید که او را
در آن خانه کردند با وی مکر کنند و اگر بیند که در وی بستند وفات یابد و اگر بیند که

آبستن

آبستن بود او را ابتدا بزرگی شکم مال حاصل شود و زن و مرد درین خواب
یک حکم دارند و گفته اند مرد را غمی گران مخفی باشد و اگر این خواب بکر بیند مادرش نعمتی یابد
و گویند اگر مرد بیند که زنش آبستن بود یا بر عکس دلیل حصر نفس باشد و جاماسب گوید

آبکامه

حمل مطلق غم بود و وضع حمل نجات **آبکامه** بتاویل غم و مرض باشد و وجود
و عدمش برین دستور تعبیر باید کرد و گفته اند که اگر دید که آبکامه سیال می آشامید

آبکامه فروشی

عارضه بمیل یابد **آبکامه فروش** شخصی مراض باشد که دعوی معالجه کند و بعضی قول
او مطابق صواب افتد بجهت آنکه آبکامه بعضی از امراض را نافع باشد آبگینه

آبگینه

بتاویل آن باشد چنانچه در تاویل آب بحکم استطراد اشارتی بدان رفته و صلاح
فساد بوی بازگردد و اگر دید که از آبگینه آب خورد زن خواهد و اگر دید که دیگری او را
آب داد از بهر آنکس خطبه کند و استنکاحی نماید و آبگینه سفید جلیه دولت و جمالی باشد
و اگر بیند که نام والی بدان مکتوب یا منقش بود عزو والی را احرام شود و اگر والی
بود باید که نیک انتباه یابد و بتوبه مشغول شود و اگر دید که آبگینه در دست او بشکست
زن را طلاق دهد و اگر عزب بیند زنی از خویشان او بمیرد **آبگینه گر** بدر کارها
نازک باشد و گویند مرتب کار زنان بود و گفته اند نخاس کنیزک آدمی باشد و گفته اند
آبگینه فروش ازین نوع نخاسی بود و گویند آبگینه بتاویل آبگینه روشن غمی
سریع الزوال بود بجهت بقا آبگینه و دور **حکایت** آمده که ام سلمه رضی الله عنها
از خواب برخاست و گریان بود و گفت رسول را صلی الله علیه و آله بخواب دیدم
که قاروره داشت پرسیدم که حال چیست فرمود که خون حسین علیه السلام ملاقی شیشه
جمع میکنم و در آن چند روز خبر واقعه کربلا رسید **آب سفید** بتاویل

آب سفید

مال حلال باشد و آن سیاه مال حرام و گویند مطلقا زن خواستن باشد یا پسر آوردن
یا ایمن شدن و اگر آید بر دیگری بیند نقصان مال و جاه بیننده بود و از آن برص و جرب
همین حکم دارد خصوص چون بر ملوک بیند چه از خدمت باز ماند و اگر بر پسر بیند عاق
شود و اگر بر زن بیند ایشان متوقع و متصور نباشد و گفته اند که اگر دید که بدست آسیا
غله خرد میکرد در وجه معاش اعتماد بر کسب خود کند و بعد از آن که از ان بیرون آمد
باشد معیشت یابد و ارطامیدورس گوید دلالت بر شداید و امور رزیه کند
اگر دید که زاج یا مازو یا روناس خورد میکرد دلیل مخاصمت باشد و گویند آسیا

اسیابان
اتش
اشتی
اشیانه

رئیس قوم بود و تنگ و بد آن بوی عاید شود **آسیابان** بتاویل مرد باشد بکار
خود مشغول که ازوی کار دنیوی آید **آتش** بتاویل بهترین اطعمه بود و دولت
بمال حلال کند و فایده آن بحسب تعبیر باید کرد که در آن پخته باشد چنانچه حکم مرکی
از آن خواهد آمد چه و انچه پی پرسش است در تاویل دست بر فقر و بر ریاضت دلیل
و اگر دید که با کسی **آشتی** کرد دلالت بر عمر دراز و دین راسخ کند بلی اگر بیند که در آن
آشتی کسی را بصلاح خواند او را بفساد خواند و نیکی پس بالعکس و حکم صلح شرعی
منبط مصالح خواهد آمد ان شاء الله **آشیانه** بتاویل فایده باشد بقدر قیمت
آن مرغ که آشیانه بوی منسوب بود و اگر دید که در آنجا نشست پناه بکسی برد که آن
مرغ را بوی نسبت کند و اگر بیند که معروفی صالح در **آغوش** کرفت فایده دینی یابد
و الا نفعی دنیوی بوی رسد و اگر بیند که زنی جوان در آغوش کرفت عمرش دراز بود و اگر
عجوزه دلیل محبت دنیا شود و اگر دید که حیوانی موذی در آغوش کرفت با دشمن صلح
کند و اگر دید که طفلی را در آغوش کرفت محبت فرزندش بیفزاید و الا او را فرزندی
آید و سر حیوان و مرغ را که در آغوش کیرد تاویلش آن بود که او را یاری که با آن حیوان و مرغ منسوب
باشد صحبت افتد و الفت شود **آفتاب** بتاویل خلیفه باشد یا پادشاه یا عدل ایشان
یا زن یا پدر شخص و کویند مرد را زن بود و زن را مرد خاصه چون بیند که در خانه او
تافته بود و بعضی تعبیر نور آفتاب بملک و هیبت پادشاه کرده اند و وجود صلاح و عدم و
فساد و شر بران محمول داشته و اگر دید که ابر حایل آن شد دشمن ممکن الدفع در معرض ملک
آید و اگر که آفتابی نور اسپی بروی تافت اگر والی باشد از پادشاه مزید عنایتی یابد و اگر
رعیت بود برعایت خاص مخصوص کردد و شاید که عطایی یابد باعتبار آنکه کفته شد که نیر

آفتاب بزر نیز کرده اند و اگر این خواب زنی بیند از شوهر صورت مشاهده
نماند که بسبب روشنایی چشم او کردد و کویند اگر دید که آفتاب در خانه او تافت
مرتبه یابد علی الخصوص که بیند که آفتاب با وی سخن کفت و اگر نه اهل آن باشد
باید که چند روز از فریب دشمن حذر کند لقوله تعالی و از ان ماه همین حکم داشته باشد
و اگر دید که آفتاب و ماهتاب با وی در سخن آمدند و با ایشان روانه شد دلیل وفات
شود و اگر دید که آفتاب بر بعضی مواضع تافت و بر باقی نه سپاهی را جنگ بود و
غیر او را مضرت بود لقوله تعالی **وجدها تطلع** و اگر دید که بر سر او تافته بود
نه بر مجموع تن مرتبه ریاست یابد و اگر دید که بر پای تافته بود تنها از جهت زراعت
فایده تمام رسد و اگر دید که در اندرون جامها بر شکم او تافته بود و مردم ندانستند
حاشا ابرص شود و اگر دید که بهمین کیفیت بر سینه یا فراش او تافته بود بیمار کردد و
اگر زنی بیند که آفتاب در کریبان او رفت و از دامن او بیرون آمد پادشاهی
او را بخواهد و یکشب در فراش او باشد و اگر دید که بر عورت او تافت پادشاهی
ازوی متولد شود و هر که بیند که شکم او شکافته شد و آفتاب بروی تافت رحلت
کند و اگر دید که در عقب آفتاب میرفت و او غایب نشد اسیر شود و اگر دید که آفتاب
کهلی شود خلیفه را دلیل تواضع و شوکت و عدل باشد و رعیت او را دلیل انتظام
امور و دشمنان دین را نکبت بود و اگر دید که جوانی شد خلیفه ضعیف حال و محزون شود
و اگر دید که آتشی از آفتاب بیرون جست و نجوم را بسوخت پادشاه حواشی خود را بقهر
دور کرداند و اگر دید که سرخ شد دلیل فساد ملک بود و از وی دلیل مرض او شود
و اگر دید که سیاه شد مغلوب شود و اگر دید که آفتاب غایب شد خبر وحشتی در میان باشد

دیده آفتاب کوناکون

منقضی گردد و اگر دید که آفتاب بوضع معهود طلوع کرد دلیل بر خیر عموم بود و بعضی را
دلالت بر ذکور اولاد کند که در وجود آیند کما الساعت و لا الشمس و لا الذکر فی الظلال
و بند کار از آزادی یابند بعضی آنکس را که خواهد که کاری پوشیده دارد و ساب نیفتد چنان
سر ظهور یابد و اگر دید که آفتاب ملک او شد یا آن را فرو گرفت مستحق ملک شود و آن
بر مراد ذوشوکتی نصرت یابد چنانچه در قبضه اختیار او باشد و اگر دید که منکسف شد و بعد از آن
انجلا یافت پادشاه را بقدر زمان کسوف عارضه طاری شود و شفا یابد و اگر دید که بسبب
دیگری منجلی شد بواسطه طبی باشد و گویند کسوف آفتاب دلیل بر موت والی باشد یا همسر
صاحب رؤیا یا والده او و از ایشان میراث یابد و اگر نقطه سیاه بر روی آفتاب بیند پادشاه
را اندیشه مشکل در خاطر آید و اگر دید که رسنی از آفتاب فرو هشته بود و او دست در آن
زده بوسیلت شخصی بسبب استحکام آن رسن به پادشاه متوسل شود یا از وزیر یا کاتب او نفع
بیند و گویند اگر دید که دست بر آفتاب زده بود همین تاویل داشته باشد و اگر دید که
آفتاب یافت که بر بحر فرو هشته بود ولایتی یابد و معزول شود و اگر بیند که خود آفتاب
شد مرتبه یابد بقدر شعاع آن و اگر دید که در تاب آفتاب نشسته بود و رفع سرما میکرد از
پادشاهی نصرت یا حسنی مددی یابد و اگر دید که با آفتاب جنگ کرد بر خلیفه پادشاه
خروج کند والا حال بر وی منقلب شود و اگر دید که محاذی آفتاب می شد ولی بر روی نمی تافت
از منافع پادشاه محروم ماند تا چند درجه باشد و اگر این خواب زنی بیند از شوهر
نفقه او جدا ماند و اگر دید که آفتاب منشق شد و نیمه بطرفی بود و مرد و نور داشت
معارض یک نیمه پادشاه فرو گیرد معارض کمی از امرا لشکر باشد که معارضه بمثل کند
و اگر دید که آفتاب فرو برد زندگانی او با غم و غصه باشد و پادشاه را دلیل ارتحال بود

آفتاب

واگر دید

و اگر دید که آفتاب از مغرب طلوع کرد فضیحتی یابد و سر او فاش شود بلی مریض را
شفا بود و صاحب زندان را امن بود از ناپسایی چه معلوم گشته که النور فی السواد
و غایب را عود بود و عازم را عزم سفر مغرب نیز عافیه باشد و حسن عاقبت
و اگر مسافری در بلاد غرب داشته باشد بسلامت بوی رسد و اگر گویند که نور آفتاب
یافت گنجی یابد با مال عظیم و اگر بیند که آفتاب او را سجده کرد پادشاه با و الدین عظیم معتقد
او شوند و اگر دید که خود سجده آفتاب کرد در معصیتی افتد و گویند در بخدمت پادشاه یا
و الدین مشغول گردد و اگر دید که آفتاب سلامتی شد را از او آشکار شود یا دلیل قرت
اولادش باشد یا خود نابینا شود و اگر دید که آفتاب بسیار بر فلک بود سواران و مسافران را
نیک بود اما بیمار از آن بد باشد و اگر دید که آفتاب چیزی بوی داد یک قول آنست که او
مشقتی افتد و اگر دید که چیزی از وی بستد بقدر آن نقصان مال بوی رسد اما قول
اشهر آنست که تعبیر آن بحسب جواهر آن چیزی باید کرد که داده باشد اگر فرض کنیم چیزی محبوب
بوی داد دلیل خیر باشد و بعکس بالعکس و اگر دید که آفتاب بر منبری بود دلالت بر
انتظام امور و صلاح حال جمهور کند و اگر دید که نیرین با سایر نجوم در خانه او بودند و نور
معهود داشتند از پادشاه و وزیر و ارکان دولت نوازش یابد و مقبول القول شود
و اگر ایشان را بی نور بیند دلیل مصیبت بود و تعبیر آفتاب بوزیر نیز کرده اند بنابرین
آنچه نسبت با پادشاه گفته شد یا وزیر باشد و گفته اند که آفتاب بتاویل پادشاه باشد
و ماه وزیر و زهره خاتون و عطارد دبیر و مریخ پهلوان و زحل صاحب عذاب
و مشتری خازن و عبارت منظومه اینست بیت آفتابست شاه و مه دستور
کاتبش تیر و مشتری گنجور ❊ شحنه بهرام و مطربش ناهید ❊ کشته کیوان نشان بیم و امید

آفتاب

دین بود نقص آفتاب بخواب ** نقص سلطان شمار در همه باب ** باز نقصان ماه در تعبیر
نیست جز نقص کار وزیر ** و بدین تقدیر باقی سیارگان مشهور ارکان دولت و
اعیان حضرت پادشاه باشد و عارستارگان لشکریان و تاویل کواکب به برادر شخص نیز
کرده اند چنانچه تعبیر نزدین بوالدین حیث قال الله تعالی انی رایت احد عشر کوکبا والشمس
والقمر رایتهم لی ساجدین چه کواکب یازده گانه که یوسف علیه السلام در تفاسیر تخصیص در کشاف
حدیثی از جابر مرویست که نام بوده طارق و زیال و قابس و عمودان فلیق و صبح
و ضروح و فرغ و وثاب و ذوالکتفین و گفته اند که اگر دید آفتاب و ماهتاب بر وی تافتند و
نور معهود داشتند والدین از و راضی باشند و بعکس بالعکس و بعضی ازین احکام در تاویل
روز معلوم شود و در روایت آمده صفیه بنت حیی بن اخطب در قلعه خیبر بخواب دید
که آفتاب در کنار او افتاد و چون بیدار شد صورت واقعه به پدر باز راند و پدرش طپانچه
سخت بروی وی زد گفت میخواهی که محمد ترا بخواهد روز دیگر قلعه را گرفت و او را بخلوت
و سبب کبودی روی از وی سوال کرد صلی الله علیه وسلم و او قصه عرض کرد باز راند

ابنوس

آبنوس بتاویل منعمی منافق بخیل باشد از مردمان و گویند هندویی باشد بدین
صفت و شاید که زنی بود یا کنیزکی و اگر کسی آتش بی دود بیند بپادشاه نزدیک

آتش

شود چنانچه در کتب قانون التعبیر گفته شد و کار بسته او بگشاید و از خوفی که داشته
باشد ایمن گردد و گفته اند والی را رفعت باشد در ولایت و تاجر را رواج تجارت و
عزب را زن جمیله و گفته اند که پاره آتش برگرفت با شعله در دست داشت یا بمیان آتش در
رفت و او را نصیحت از پادشاه بقدر آن فایده یابد و اگر دید که آن آتش زبانه میزد
آن منفعت از قیل و قال خالی نماند و اگر دید که او را میداد آن مرتبه بی شور و شغب نباشد

و هرچند روشنایی و بلندی آتش بیش بود نفع آن زیاده باشد و گفته اند آتش بی شعله
مال حرام بود و اگر دید که باتفاق جمعی در حوالی یا در روشنایی آتش نشسته بود و از آن ضرری
نمی یافت نعمت یابد لقوله تعالی ان بورک من فی النار و من حولها و اگر دید
که آن آتش را دود بود آن نواید با خصومت باشد و نا سزا شنود و اگر بیند که آتش با وی سخن
گفت صاحب سر پادشاه شود و اگر بیند که روشنایی آتش با وی سخن گفت حکیم فاضل
شود و احبار بر اندکه مشکلی بروی آسان گردد و از توریت نقل میکنند در قصه موسی علیه السلام

آتش

آمده که اذ رای نارا کلمه الله و قال سهل و طرب بعبدک و اگر دید که آتش از سر انگشت
او بیرون آمد کتابتی بنظلم کند و اگر دید که بی موجبی آتش افروخت بی سببی فتنه انگیزد
و اگر در خانه خود آتشی بی دود افروخت حج کند و اگر دید در خرابه آتش افروخت مردم
بدعت خواند و ضلالت اندازد و اگر دید که در میان خانه افروخت عروسی در آن خانه
واقع شود و اگر دید که در در خانه والی افروخت توبه کند و تمام حاجات او بر آید و اگر
غایبی داشته باشد سالما غانما مراجعت نماید و اگر دید که از بهر دفع سرما افروخت
چپ
کاری کند فقر او بغنا مبدل گردد و علت آن از تاویل سرما معلوم خواهد شد و گفته اند
آتش افروختن ولایت داشتن ** و آنچه سوزد مضرت و زیان ** و اگر دید که از بهر مصلحت
خود آتش خواست افروخت روشنایی نمیداد از علم و دانش خود فایده نیابد و در حساب
او را بضعف اعتقاد تهمت نهند و اگر این خواب پادشاه بیند دولتش زیاده شود و اگر
بیند که از بهر بریان افروخت کاری کند که موجب غیبت شود و گفته اند در طلب مال
سعی کند و اگر دید که باد بر آتش میزد در کسب فایده مالی یا جایی اجتهاد نماید و اگر دید که
در زیر دیگ آتش افروخت از بهر خود منفعت یابد و اگر دیگ خالی باشد از سعی

صنایع غمگین شود و اگر دید که از بهر حلوا افروخت خوش گوید و اگر از بهر روشنایی
افروخت قضیه را بدلیل روشن گرداند و اگر بیند که آن آتش در پایانی افروخت در طلب
علم باشد بقدر روشنایی آن آتش از علم وی انتفاع یابند و اگر از بهر آن افروخت
تا جمعی را بدان بسوزد و ایشان را غیبت کند و اگر از بهر آن افروخت تا موضعی را بسوزاند
خرید و فروخت او بطریق نفاق باشد و مالش حرام بود و اگر دید که در آتش افتاد یا کسی
او را انداخت بی‌آنکه سوخت پادشاه بوی عتاب کند و بعد از آن عنایت فرماید لقوله
تعالی یا نار کونی برداً و سلاماً و از اینجا گفته اند بیت
گر آتش بسوزد اندامش ✱ پیش مردم رود به بدنامش ✱ و گفته اند او را سفری کرده پیش
آید و اگر بیند که در آن آتش سوخته شد در آن عتاب مستأصل شود و خطاب بحسب مضرت
آتش باشد و اگر خود را در تف آتش بیند مرضی صفراوی یابد و اگر دید که جامه‌اش بسوخت
بجهت مال با خویشتن خصومت کند و اگر دید که شعلهٔ آتش بر مردم می انداخت با خلق
عداوت ورزد و گویند بر ایشان نصرت یابد و اگر دید که آتشی از سرای خانه بیرون آمد
از جایی ناشنیده بحسب حال مال و جاه یابد و اگر دید که نوری عظیم داشت و زنش
حامله باشد پسری آورد که ذکر جمیل او منتشر شود یا از طرف همسر بوجهی از وجوه مستبشر گردد
و اگر دید که آتش خانهٔ او را بسوخت آن خانه منهدم گردد و اگر ناگاه آتشی یابد کسی او را
تخویفی کرده باشد با ظهار رساند قوله تعالی النار وعدها الله الذین کفروا
و اگر آتشی بیند که بخانهٔ او افتاد روزی بروی فراخ شود لقوله تعالی نحن جعلناها
تذکرة و متاعاً للمقوین بلی اگر دید که آتش در بازاری افتاد و اهل آنجا خائن باشند
و گویند دوزندگان یعنی اهل سوزن و درفش را نیک باشد و متاع ایشان برواجی ترجه تماتر

فروخته شود و آتش عظیم دلیل فتنه و جنگ باشد خواه از آسمان در افتد خواه از زمین
بر آید خاصه چون او را هیمه‌گیج بود و اگر نه در آن موضع جنگ و فتنه بیند یا بیماری
گران حادث شود و از اینجا گفته اند بیت آتش سهمگین و با باشد
یا در آن بوم و بر بلا باشد ✱ و اگر بیند که بعضی از مواضع میسوخت و بعضی میگذاشت
خوفی از پادشاه بطایفهٔ مخصوص رسد و اگر دید که آتشی از زمین بیرون آمد و با آسمان بر رفت
اهل آن موضع بهتانی بر خدای تعالی نهند و اگر دید که فروغ با آسمان میرساند در آن
موضع گنجی باشد و اگر دید که آتشی از بهر منفعت بجایی برد بکاری نیک قیام نماید و
ازین گفته اند بیت اگر آتش ز جا بجای برد ✱ مال بی شبهه و حرام برد ✱ و اگر دید
که آتشی از آسمان بر آمد و خوردنی او بسوخت طاعتش مقبول باشد لقوله تعالی قربان
تاکله النار و اگر دید که نباتها و زمین بسوخت والی عهدی باید که انتباه یابد در تو
و عدل کوشد و گفته اند بیت در هوا آتش شهاب بخواب ✱ سخن باطلست در هر باب
و صادق رضی الله عنه فرماید که اگر دید که آتش میخورد مال ایتام خورد لقوله تعالی
ان الذین یاکلون اموال الیتامی ظلماً انما یاکلون فی بطونهم و گفته اند بیت
گر کسی خورد آتش اندر خواب ✱ کار صعب آیدش به پیش و عذاب ✱ و اگر دید که آتش از دهان
او بیرون آمد غماز و بهتان گوی باشد و اگر دید که اطفای آتش میکرد میان حاکم و رعیت
متوسط شود و اگر دید که آتشی در خانه افروخته بود و مردم بآن گرم می شدند و از او باز
نشاند یا خود فرو نشست که خدای خانه را بیم هلاک باشد و اگر مثلا مثل آن آتش در
شهری یا در دهی بیند که منطفی شد تا دلیش بوالی شهر یار پس ده باز گردد و از آن
موضعی بمقدم آنجا عاید گردد اما از آن پستان بهالک یا بمراد تعلق گیرد و اگر دید که در خانه بود

١ آتشی

ومنطفی شد وبادی درآمد وآنرا برافروخت شاید که دزدان در آن خانه آیند
واگر دید که در جوار او آتش افروخته اند از خوف ایمن شود لقوله تعالی کلما اوقدوا
نارًا للحرب اطفاها الله اما تاجر را دلیل خسران وظلم باشد که ویسعون فی الارض
فسادًا وگفته اند که هر که بیند که آتشی افروخته نافع انطفا یافت اورا بیم
هلاک بود واگر دید که آتشی بی نور سرا ورا بسوخت در مرض برسام افتد واگر دید
که آن آتش نور داشت از خویشان او فرزندی آید که اورا آشنا گویند واگر آتشی در راه مجهول
بیند دلیل بد دینی باشد واگر دید که بروشنایی آتش راه میکرد هدایت وفرج یابد و
اگر دید که آتشی در دیاری افتاد اهالی آنجا مصادره کنند واگر خود را در سر آتش ایستاده بیند
در معرض بازخواست بیخ افتد که ویوم یا ذ وتفتنون علی النار وباین تاویل گفته اند

بیت
گر بدی ایستاده بر آتش ٭ عیشت اندر جهان شود ناخوش

واگر دید که در خانهٔ همسایه آتش بود ومالی حرام از آنجا بوی رسد واگر دید که شبی تیره
آتش یافت دولت وظفر یابد چنانچه در قصهٔ موسی علیه السلام مذکورست واگر
دید که آتش از مقبرهای سوخت خراجی در آن موضع وضع قانون کنند واین خواب از
جملهٔ مجربات است ودر زمان تحریر این مختصر نیز بعینه واقع شد واگر بیند که در میان آتش
می غلطید با دیوان معامله کند ورنج وخسران بحسب نفع وضرر آن آتش باشد واگر دید
که آتشی از وی روشنایی میداد بر دشمن ظفر یابد وگفته اند حکم مطلق در تاویل آتش
که آنرا بنوعی بیند که نافع بود دلیل منفعت شود وبعکس بالعکس لقوله علیه الصلوة
والسلام من رای انه یحرق نفسه فی النار دخلها باین عبارت گفته اند بیت
دیدن آتش است رنج وگزند ٭ خواه گو پست سوز وخواه بلند ٭ واگر دید که آتش پرستید

آتش

بخدمت

بخدمت ذو شوکتی ظالم مشغول شود واگر دید که آتش شرری بوی انداخت گرده
شنود وگفته اند بیت سخن ناخوشست خواب شرر ٭ لیک بد نیست خواب خاکستر
وگفته اند شراره بتاویل جنگ شمشیر باشد یعنی سخنی که در قطع محبت مثابهٔ شمشیر بود
وفی الحقیقه سخن سخت از کجی وضرب شمشیر از کجا جراحات السنان لها الالتیام
ولا یلتام ما جرح اللسان واگر دید که شرارها بسیار در موضعی افتاد آنجا فتنه
یا جنگی واقع شود واگر شرارها بزرگ باشد دلالت بر عذاب کند لقوله تعالی
انها ترمی بشرر کالقصر کانه جمالات صفر

آتش بازی

سخن زشت گفتن باشد وشراره بر مردم انداختن دلیل مضرت رسانیدن ودر
حکایت آمده که بزرگی بخواب دید که در آتش بود ونمیسوخت ومتوسطی
با معبر گفت که چنین خواب دیده ام تعبیر کرد که باید که در مقام حکومت باشد
که اقتضاء ملت الجدیت یا مرتبهٔ خلت چنانچه در قصهٔ خلیل علیه السلام منقولست
وفی الواقع چنان بود ودارا بن دارا بخواب دید که بسوختی وخاکستر شدی معبر
گفت که بمیرد وملکش خراب شود وبآن نزدیکی اسکندر بجنگ او برخاست و
اورا بکشت ومملکتش خراب شد ویسف ذی یزن بخواب دید که آتشی از آسمان
بر زمین ریختی وهر پاره در خانهٔ از خانها افتادی ومنطفی شدی وچون
احتیاط کردندی پارها فحم بودی ومعبران گفتند که عجب اگر ملوک حبشه برین
ملک استیلا نیابند وعن قریب چنان شد وزنی بخواب دید که امام جعفر دختر زادهٔ
عمر ولیت قرطهٔ رقیق پوشیده بود ومنقلی پر آتش پیش او نهاده وآن منقل برداشتی
ودر دامن او وقرطه ریختی ومردم آن آتش از وی طلبیدندی وبهیچکس ندادی وتمام

آتش بازی

دندانها او افتادی واو بدست خود گرفتی واین آیت خواندی که فئةٍ کثیرةٍ
غلبت فئةً کثیرةً باذن الله و روز دیگر از علما پرسید و هیچ کدام
تقریر دلپذیر نمیتوانست شد تا معبری که در آن عهد مشار الیه بود حاضر شد گفت
سقوط اسنان دلیل طول عمرست و قرطهٔ رقیق دلیل رقه دین و آتش عبارتی
از مال یتیم و آیه بشارتی بر آنکه امیر با وجود قلت عدد بر دشمنی با کثرة عدد غالب خواهد
شد و آن چند گاه خروج کرد و بر سیستان استیلا یافت و شخصی با ابن سیرین گفت
چنان دیدم که موزهٔ خود را با آتش گرم میکردم یک پای در آتش افتاد و بسوخت و یک پای
عظیم گرم شد و تعبیر کرد که بنده را در فارس ماشیهٔ چند باشد و نیمهٔ آن غارت کنند
و نیمهٔ باقی را آفتی رسد و چنان شد **آتش دان** بتاویل خادمه باشد
و اگر از آهن بیند از اقارب باشد و اگر رویین باشد نصرانی الاصل و اگر سیمین باشد
از یهود تواند بود و اگر چوبین باشد منافق باشد و اگر از گل باشد مستور و دین دار
باشد و اگر از گچ باشد اصلش از اکابر متکبر بوده باشد **آتش زنه** سنگ
آتش را بشریک تاویل کنند و اگر بیند که آتش از آن فرود آورد و بدان گرم شد از دو تنگی
سخت دل قوی حال استعانت نماید و درویشی او بتوانگری تبدل یابد چنانچه در تاویل
افروختن گفته شد و گویند آتش زنه و سنگ دو کس باشند که مرتبه حال پادشاه شوند جنگ
مردی باشد سخت دل و آهن شخصی با شجاعت و آتش سلطنت که از تدبیر ایشان تولد کند
و اگر دید که سنگی بر سنگی میزد و شرارهٔ آتش از آن می درخشید با کسی در خصومت افتد
و کلمات بی تحاشی بیکدیگر گویند چنانکه در تاویل شراره گفته شد و اگر حاکم بیند که با آتش زنه
روشنایی افروخت عدل کند و اگر عالم بیند علم او سبب هدایت خلق شود و اگر تاجر بیند

آتش دان

منفعت

منفعت از املاک و مال و مردم رسد و اگر عزب بیند زن خواهد یا سریهٔ خرد و اگر
کد یا کدبانو بیند فرزندی نیکبخت آورند یا غایبشان بسلامت معاودت نماید
و گویند آتش زنه بیرون آوردن دلالت بر تحصیل مال حرام کند از جهة حاکم و ظالم را
از آنچه گفته اند **بت** آتش سنگ و آهن آوردن ۞ ست مال از کسان طلب کردن
و اگر دید که بیرون نتوانست آورد خشنودی بی حاصل کند و اجتهادی بی طایل نماید
آتشکده بتاویل جای مکروه با خصومت باشد از قبیل دیوان و اگر دید که آنجا
رفت و چیزی بوی رسید بقدر منزلتی یابد و اگر خود را آنجا بیند بصورت یا معینی
برای محبوس مایل باشد و اگر دید که در منزل او آتش کده بود یا آنکه خانهٔ او آتش کده شد
از دیوان عمل یابد و در آن ظلم کند **آخره** دلالت بر شرف و عزت کند و
اگر در خانهٔ خود آخری بیند بحسب حالی که داشته باشد مرتبه یابد و گویند آخر بتاویل
زن باشد و اگر بر آن آخر چارپایی نامعهود بیند از حال آن زن نیک متفحص شود
شاید که تعلقی پنهان داشته باشد و اگر دید که متوجه **آخره** بود اهل حرفه
دلیل بطالت و بیکاری باشد چه آخره جای عمل نیست بلی خایف را امن بود و
غمگین را فرح و دیگری را دلالت بر سفر دور کند چه در قدیم اگر کسی بسفر دور رفتی
بر طریق تمثیل گفتندی بآخره میرود و اگر دید که از آخره بازگشت از سفر
معاودت نماید و گفته اند از مجربات است که اگر در غربت بیند که بآخره رفت
بسلامت بخانه باز گردد و اگر بیند که خواست که مراجعت نماید و جمعی مانع شدند جایی
باضطرار مقام سازد یا محبوس شود یا بیمار گردد و اگر کسی از ورطهٔ از این
ورطات خلاص یابد بشکل گویند از آخره بازگشت و دیگر حالات آخرت بحسب حرفه

اجر

اردکون

بیان رود و تاویل قیامت علی حده آمد **آدرکون** بامت که تاویل رنج و غم باشد
واگر دیده که بی آرام بود و در خواب نمیتوانست رفت از کاری پشیمان شود با

ارد

از معصیتی استغفار نماید و ملامت نفس کند **آرد** حبوب بعد از حد پس که
مختلف رفته است و با قلاو نخود که حکم آن غم بود بجای خود ایرا در ود دلالت
بر مال حلال بی رنج کند و از آن جو صحت دین با آن منضم بود و از آن کارزن
نسبت فایده اندک باشد و گفته اند حبوب از آرد منفردست با تمام آردها مال
بی مشاپه بود بمرتبه که گفته اند **بیت** آرد گندم شدست اندر خواب
شد سرشتن زیادت اسباب **آرد فروش** بتعبیر مردی منفی صاحب خیر بود و

اردینه

آردینه حکم آرد دارد این قدر هست که رزق منی تر باشد چون رزق نیکبختان
بی منت سوالی و بعضی خانی بگوشت گوسفند و ماپت شیرین نفعی بود که اندر دم شغله
حاید شود و گفته اند بجب ترشی از گروهی خالی نماند و تمتاج همین سپیل و جو شیره

اردپر

ورشته و سر انگشتی و امثال آن نیز در حکم بهم نزدیک اند **آرد پیر** بتاویل
متوسطی باشد میان اقارب و احباب تردد و گویند خادمه فضول بود که در قضیه
رد و قبول در میان آورد و هم بابن صفت که در متوسط گفته شد و سعلی الجمله در تعبیر
آرد پیز اختلافست که آن را هم بمنفعت تاویل کرده اند باعتبار آنکه خلاص از نخاله
تمیز میکند و هم بمضرت باعتبار آنکه ثقبه بسیار دارد و ضبط هر چیزی نتوان کرد و اگر دید

ارزن

کراورا **آروغ** آمد سخنی گوید که از ان اهانتی کشد و اگر با آن طعامی از حلقش
بیرون آمد اجلش نزدیک باشد و اگر دید که آروغ چون دود بر آورد در حالت
خشم سخنان نابکار گوید و از ان ملامت و غرامت کشد **آزاد درخت**

یعنی درخت

یعنی درخت ارزن بتاویل خوش عیشی باشد که مستحق ثنا شود **آزادی**
دلیل نجات بود و اگر حج ناکرده باشد توفیق حج یابد و اگر دید که بنده آزاد کرد
قربانی کند یا از بهر او قربان کنند و اگر بیمار باشد صحت یابد و اگر بزه مند بود
آمرزیده گردد و اگر محبوس باشد خلاص شود و حاصل آنکه در هر مضیق که باشد

استانه

نجات یابد **آستانه** بالا بتاویل کدخدای خانه باشد و از ان زیرکه بانو و
صلاح و فساد با ایشان باز گردد و مشهور باشد که ابرهیم از منکوحه اسمعیل صلوات الله
علیه و علی المتوالدین ناملایمی مشاهده کرد و با او گفت **اذا رجع اسمعیل فقولی له
غیّر عتبة بابک فانّ فاطمتها** و گویند آستانه خانه دولت شخص بود و در حکایت
آمده که زنی با بن سیرین رسید گفت چنان دیدم که بالای در خانه من بر آستانه فتادی
و در نها دو کانه خانه بیرون افتادی و یکی در دهلیز خانه باز ماندی پرسید که ترا
شوهر و پسر غایب اند گفت بلی فرمود که فرو افتادند بالاء در دلالت بر
مراجعت شوهر میکند و بیرون افتادن یک لخت دلیل آن مینماید که پسرت زنی

اسمان

غریب خواسته باشد و عما قریب شوهر و پسرش باز نی غریب در رسید **بیت**
در گند آسمان بود در باز ؛ اندر افتد میان نعمت و ناز ؛ و اگر دید که باسمان نخست در
در بسته بود بسبب بزرگی در بند رود و اگر دید که در آسمان از بهر او یا جمعی مخصوص
گشاده شد خاصه با ایشان رسید و اگر درها آسمان گشاده پسند در ان سال عالما
بیشتر مستجاب شود و باران بسیار بارد که **ففتحنا ابواب السّماء بماء منهمر**
و اگر خود را در آسمان اول بیند بی آنکه عروجی کند او را سفری دور با مراد در دنیا نماید
یا آنکه بصحبت حاکمی ظالم یا دستور کذاب یا صاحب برید افتد و اگر در دوم بیند

چند دانش آموزد یا بصحبت کاتب پادشاه رسد و در سیوم اقبال یابد شاید که
بواسطه بروج باشد و اگر در چهارم بیند مقرب پادشاه شود یا زنی جمیله خواهد و
اگر در پنجم بیند خوفی بوی رسد و گویند بمصاحبت کاملی پیوندد و اگر در ششم بیند صاحب
دولت شود و ممکن که از مر قاضی باشد و اگر در هفتم بیند منعم گردد یا بحضرت پادشاه
رسد و اگر در هشتم رسد همین حکم دارد و از نهم دلیل صحبت بزرگی رفیع قدر بود
و از دهم دلیل ملازمت خلیفه باشد چنانچه در تاویل عرش و کرسی تصریح رفته و
اگر دید که در آسمان نگاه نمیتوانست کرد از دیدار بزرگی محروم ماند و اگر دید که پهنای
آسمان می پیمود از سفر دور مراد یابد و اگر دید که بآن نیت باسمان میرفت که باز نگردد
اجلش نزدیک باشد و اگر دید که آنجا رفت و باز نگردید درجهٔ شهادت یابد
لقوله تعالی انی متوفیک و رافعک الی الآیه و اگر دید که در فلک
می گشت دولت یابد و بمراد رسد و اگر دید که دوری کرد و بعد از آن فرود آمد علم نجوم
آموزد بلکه از سایر علوم ریاضی با نصیب شود و بدان شهرت یابد و اگر دید که آسمان
او را می گردانید یا بر سر او میگشت از حالی بحالی یا از مقامی بمقامی نقل کند و اگر دید
که آسمان از جای خود بگردانید در حکومت با توسط میل کند چه بالعدل قامت السموات
والارض و اگر زنی بیند که در تحت فلک قمر نشست پادشاه او را بخواهد
و اگر دید که بر سر آسمان رفت و در زمین نظر کند رفعتی یابد اما بر فات تاسف خورد
و گفته اند اگر دید که بر فلک اول بود بامر و نهی مشغول گردد و اگر مستعد وزارت باشد
وزیر شود یا از وزیر منصبی یابد چه تاویل قمر نور است و اگر دید که بر فلک زهره بود بجواری
و حلیات فرح یابد و اگر دید که بر فلک مریخ بود شحنه شود یا بعمل شحنگان راضی و دلیل بود

یا برجنک

یا برجنگ افتد و اگر دید که بر فلک مشتری بود از قضاة و زهاد مبتهج گردد و از ایشان
نصیبی یابد و اگر دید که بر فلک زحل بود املاک جمع کند و عمرش دراز بود و حکم فلک
عطارد همانست که در اول تقدیم یافت و اگر دید که زیادت بر فلک زحل بود و اگر دید
که فلک از آهن بود آن سال باران کم بارد و اگر دید که دست خویش باسمان میرسید بقدر
بزرگی یابد یا مقرب بزرگی شود و اگر دید که دست بر آسمان می سود در معرض
کار بزرگ آید و از آن عاجز ماند و اگر دید که باسمان نزدیک بود اما آنرا در نیافت
دین و دنیا را نیک بود و اگر دید که آسمان زاید دید و در پهلوی نهاد مصحفی بدزد دو بزنی
دهد دو در **حکایت** آمد که شخصی پیش ابن سیرین آمد و این خواب را بعینه
تقریر کرد و او هم بدین عبارت تعبیر کرد و فی الواقع چنان بود و بالزام مصحفی که از زن
دزدیده استرداد نمودند و اگر دید که آسمان زاید [illegible] بگرفت یا آنکه راست بر آسمان
رفت دلیل زیان حال و خسران مال باشد و از این جهت گفته اند بر آسمان راست
راست بر آسمان شدن در خواب ۰ شد دلیل معصیت از ارباب ۰ و اگر دید که راست
نیز رفت تاویلش دولت و امن نعمت باشد چنانکه گفته اند **بیت**
هر که بیند که رفت بر گردون ۰ دولت و نعمتش شود افزون ۰ و در افتد ز آسمان در خواب
نشه کش دان و مستحق عذاب ۰ لقوله تعالی و من یشرک بالله فکانما خر من السماء
و گویند اگر دید که آسمان بر زمین افتاد و از آن خوفی نبود دلیل باران شود
لان السماء مطر و اگر دید که آسمان بر سر او افتاد همین تاویل داشته باشد
یا آنکه از ظالمی نشانه بوی رسد و نیز حکم افتادن در تاویل خوابها مقلوب بیان رفته
و اگر دید که از آسمان آوازی می شنید تعبیرش همان بود که شنیده باشد و اگر بیند که

اسمان

آسمان

آوازی و بیم آمد محمول بر خیر باید دانست و اگر دید که مرغی از آسمان بادی سخن گفت
خرم شود و اگر خانهٔ خود در آسمان بیند دلالت بر رحلت کند و اگر دید که آن خانه
از آلات خانهاء دنیوی بود بدنیا مغرور شود و اگر دید که نعمت یا رحمت از آسمان
می بارید دلیل منفعتی تمام و جمعیتی عام بود و اگر دید که ریگ یا خاک می بارید
اندک آن نیک و بسیار آن بد باشد و سنگ باریدن اصلا بد باشد لقوله تعالی
وامطرنا علیهم حجارة من سجیل و اگر دید که چیزی مکروه بارید دلالت بلائی
یا ابتلائی کند وبعض الشر اهون من بعض و علی الجمله از محبوب و مکروه
هرچه بارد بحسب جوهر آن تعبیر باید کرد و اگر نداند که چیست تاویل آن بحسب ضمیر باشد
چنانچه در نکتهٔ آداب معبر اشارت بدان رفته اگر در ضمیر او آن بود که نیکبخت
نیک باشد و ینعکس بالعکس و اگر بیند که خود را از آسمان در آویخته بود دست
در دین و سنت مصطفوی زند و اگر دید که بریسمان آویخته بود کارش بلند شود و
اگر خود را میان آسمان و زمین در پناهی بیند مثل قبه یا کوشکی که نه آلات دنیوی باشد
وفاتش نزدیک بود و اگر از آلات دنیوی نباشد حکم آن در تاویل بعمل و امل معبر در بود
و اگر دید که آسمان شکافته شد و او در رفت وفات یابد لقوله تعالی فملاقیه و اگر دید
که از آن شکاف پری بیرون آمد اهل آن دیار نیکبختیار شوند و اگر دید که جوانی بیرون
آمد دشمنی موذی بریشان خروج شود و اگر آسمان را سبز بیند نعمت فراخ شود و اگر زرد شود
بیماری عام گردد و اگر سرخ بود خون ریز شود و اگر سیاه بیند فتنهٔ عظیم روی نماید و اگر
آسمان را صافی تر و روشن تر از آن بیند که پیداست موجب و برکات زیادت شود
و اگر بران علامتها سرخ بیند چون عمودها دلیل قوت و نصرت پادشاه وقت باشد

واگر دید

آسیا

و اگر دید که آسمان می پرستید در ضلالتی منفرد باشد و هیچ مشرک آسمان را نپرستیده
و گفته اند که بخدمت بزرگی مشغول شود چه تاویل آسمان بزرگ کرده اند چنانچه
دست بآسمان رسیدن اشارتی بدان رفته در حکایت آمده که شخصی
با ابن سیرین گفت بواقعه دیدم که سه کس در نظر من آمدندی که معرفت هیچ کدام نداشتم
و یکی را بآسمان بردند و یکی را بین السماء والارض موقوف داشتند و یکی را بروی
زمین افکندند و فرمود که از آن اول امانتست که میان مردم مرتفع گشته و از آن
دوم صلت رحم منقطع شده و از آن سیوم نمازست که بعادت باز مانده و اگر دید
که آسیا غله خرد میکرد چیزی بجهت آرد نما لک بوی رسد و اگر دید که سنگ آسیا
بشکست مالکش وفات یابد و بیمار شود یا معیشت بروی تنگ گردد و علی الجمله تاویل سنگ
آسیا بمالک آسیا باید کرد و صلاح و فساد آن بوی تعلق دارد و گویند اگر دید که سنگ آسیا
در دست داشت او را الحکم فرو گیرند و محبوس گردانند بلی اگر در زندان باشد و بیند
که سنگ آسیا را بشکست خلاص شود بلکه در هر غصه که باشد نجات یابد و شخصی
بخواب دید که آسیای بی آب میگشت وفات یافت و دیگری دید که آسیای بر
زمین میگشت و با معبر گفت و گفت همانا جنگی واقع شود و همان بود و ازین جهت گویند
سنگ آسیا دلیل زنی باشد از قوم اغنیا و اگر دید که بی غله نظر در آسیای دایر میگرد
بسفر رود و گویند نظر در آسیای دایر مطلقا سفر بود اعم از آنکه باد گردد یا پای یا
و اگر دید که آسیای بی غله میگشت و آواز هولناک میداد منتظر فرصتی باشد که
بر اعدا ظفر یابد و جمعی که اگر در آن جنگ ثبات نموده باشند در قید اسار آورند و کیف
ما کان از شور و شغبی خالی نماند بلی اگر آن آسیا بر باد گردد آن فتنه سهلتر باشد و زودتر

انطفا پذیرد و گویند آسیا آب بتاویل مردی باشد که سیاست امور در عهده اهتمام
او باشد و هر که با و التجا کند حال او انتظام یابد و اخیار بر انند که طاحونه دلالت
کثرت احسان و عروسی و ترویج و سرور کند چنانچه ابو سیار پیغمبر علیه السلام از حضرت
عزت با بنی اسرائیل گفته که انی احل بکم و من ارضکم صوب ارحی و بور القراح یعنی
الطباب والعرش و فرح التزویج و اگر دیده که آسیایی بر از گوش او بگشت و غله خرد
میکرد دلیل ذهاب مال و حیات بل خطر نفس باشد و اگر دیده که آسیایی کج میگشت
نرخ اطعمه گران شود و اگر آسیا از برنج یا از آهن بیند در رنج و خصومت افتد و اگر از
آبگینه بیند نزاع او با زنان باشد و اگر بیند که بجای غله سنگ یا آهن خرد میکرد
او را کاری عظیم پیش آید حکم آسیا ساختن در تاویل نهادن بنیاد تقدیم یافته
و اگر آسیا دست میگرداند بشرکت سخت دلی محتاج شود و کارش از و انتظام یابد
و گویند آسیا دست در شریک سنگ دل باشد که با منافقی میان ایشان تلفیق کند و
چون مجتمع شوند خیر و برکتی بمردم رسانند که از غیر نشود کشد و این قاعده کلیت که
رؤیت منظر کریه که موجب نفور باشد دلالت بر نقصان حال و خسران مال بیننده کند
آفتابه بتاویل خادمه باشد یا کنیزک صاحب تحویل و گویند خادم صلحی باشد
و از اینجا گفته اند چه خادم است آفتابه از تاویل نص قرآن برین شاهد دلیل
و یطوف علیهم ولدان مخلدون باکواب و اباریق و گویند غلامی و کیل خرج باشد
که نفقه بر وجه معروف کند چه آبی که در ظرف بود تاویل آن بمال باشد و بعضی برانند
که زن باشد یا میراث زن و علی الجمله صلاح و فساد آن باین جهت عاید شود لا جرم
بحسب حال بیننده تعبیر باید کرد و در روایت آمده که عبد الله بن سلام بخواب دید

آفتابه دید

ابریق

آفتابه داشت و با حضرت رسالت گفت فرمود صلی الله علیه و سلم ار جو ا
ان لا یموت ان سالت الا علی الفطرة و شخصی با ابن سیرین گفت چنان دیدم که
آفتابه را دو لوله بودی و من از آن آب رود بی میخوردم و یکی آب شیرین بود و یکی شور
گفت از خدای بترس و نظر از جانب خواهر زن فرو گیر و چنان بود و چنین کرد
آفتابه بر بتاویل دلال عورات باشد که بهر کیسی که تواند دلالی کنند و تاویل
آلت نبی در آخر تعبیر انبیا علیهم السلام تقدیم یافته آماس دلالت
بر مال کند خاصه که در آن خون و ریم مجتمع باشد حاجت روای و امن بود یا اگر
زن خواهد یا اگر پسری آورد و اگر بیند که تمام تن او آماسیده است او را این [illegible]
که بعد از رفت حاصل آید یا اگر عالم شود و اگر بیند که پهلوی چپش آماس داشت
همسرش آبستن بود یا بشود مصراع زن از پهلوی چپ گویند بر خاست
و اگر هر دو پهلو بیند زن و همسرش هر دو حامله باشند آواز بلند مرد از دلیل
بزرگی باشد بلی زنان را آواز نرم به بود و اگر آواز خوش از حلقی صافی شنود و لاتی
یاد یا بخود خود آواز خوش داشته باشد همین تاویل دارد و آواز ساخته دلیل کار
پرداخته باشد لقوله تعالی لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی و اگر آواز آدمی
از حیوان شنود منافع بسیار یابد و اگر آواز هاتفی شنود هر خیر و شر که گوید آن باشد
محتاج تعبیر نشود چنانچه در تاویل آواز از آسمان گفته شده و آواز اموات و طیور
و حیوانات همین حکم داشته باشد چنانکه در نکته رابع از فصل ثانی بیان رفته
و اگر دید که مرده از نظر پنهان او را آواز داد و با وی همراه شد تا خارج صورت
و شوانست که با وی موافقت کند وفات یابد بهمان کیفیت که آن میت متوفی

آفتابه

آماس

آواز

شده باشد و اگر دید که تنها آواز میداد دلیل ضعف حال بود و اگر دید که آواز بر دار
میزد مرتکب امری منهی شود لقوله تعالی لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی
صلی الله علیه والعلماء ورثة الانبیاء و در حکایت آمده که ملک حبشه
بخواب دید که هاتفی آواز داد که یا ایها الناس اتقوا ربکم فقد خرج
رسول مبارک من العرب وهم دران نزدیکی حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
بمبارکی مبعوث شد آویختن بموجب حکم دلالت بر جاه دنیوی کند بقدر بلندی
جای آویختن از دار و غیره چنانچه در تاویل آسمان و آفتاب گفته شد و اگر دید که
در آن حالت مردم بخون آلوده می شدند بقدر آن ازوی منفعت یابند و گفته اند
بیت گر به آویخته میان هوا ۔ شد دلیل غنی کار هوا ۔ و اگر دید که جمعی دار او
باتفاق آویختند اعلا مرتبه او از ایشان باشد و اگر ایشان ناشناس طایفه بتعظیم او
متفق شوند و اگر دید که پیرزنی او را در آویخت عروج او هم از امر دنیوی باشد یا
دنیا داری و اگر دید که خود را پا آویخت و کس ملتفت او نشد بزرگ قبیله شود اما طاعت
او ننمایند و اگر دید که از انجا در افتاد از مرتبه در افتد و اگر دید که گوشت کسی آویخته میخورد
مال حرام از ان مسلطی بخورد و اگر بیند که خون ازوی می آید آنکس را غیبت کند یا در بلای
افتد و آن مطلوب بثوابی رسد بحسب خونی که ازوی رفته باشد و گفته اند اگر دید که
او را از دار آویخته بودند و خون ازوی میرفت باید که از غیبت توبه کند و اگر
بیند که او را مرده آویخته بودند صلاح دنیا و فساد دین باشد و اگر دید که زنده آویخته
بود رتبت دینی و دنیوی بود چنانچه گفته اند لقوله تعالی وما قتلوه یقینا بل
رفعه الله الیه و اگر دید که آویخته بودند و ندانست که از کی دار او را آویخته بود اگر

اویختنه

مالی

مالی ازوی بیرون رفته باشد بغربت زود باز آید و حاجات او روا گردد و اگر چند
گرگشته آویخته بود دران رفته بروی دروغی گویند و ارطامیدورس گوید آویختن
مسافران بجور را نیک باشد که بر مرکب چوبین سوار انند و فقرا را نیز مناسب
باشد و غریب را زن بود و بنده را آزادی بی آنکس که نیت اقامت کرده بود
دلالت بر ازعاج کند چه مصلوب از مقام منزعج است و در حکایت
آمده که شخصی با ابن سیرین گفت بخواب دیدم که کسی مرده و ست والی شهر بود
و بعد از ان او را بگرفت و بر دار کرد و مردم بتفرج میرفتند فرمود که اگر راست
میگویی شخصی معارض والی شود و برادران دوکانه او را بقتل آورند و خود بمساعدت
جمعی ولایت یابد و اهل شهر تهنیت او رسانند و در اثنا هفته چنان شد و در نقل
آمده که امام شافعی رضی الله عنه در حبس هرون الرشید بود بتهمت تشیع در خواب
دید که او را با مرتضی و جماعت صحابه رضی الله عنهم بر دار کردند و صورت این
واقعه با معبران فرمود و تعبیر کردند که در اختیار و اقتدار بمرتبه آن صحابه
کبار رسد و هم در آن نزدیکی مسئله بر هارون مشکل شد و امام را طلب داشت
و میان او و محمد حسن شیبانی در آن مجلس مناظره افتاد و کار او بالا گرفت فبلغ
امره الی ما بلغ و شخصی در زمان یزید بن المهلب با ابن سیرین گفت چنان دیدم
که قتاده بر دار بود و گفت این شخص است که او را اشتری باشد و مردم سخن او بارات
شنوند و قتاده آن روز منع مردم از موافقت یزید در عزیمت می فرمود
و در توقف تحریص و تخصیص میشود و اگر دید که آهک موی از تن خود
باز کرد توانگر را بقدر آن نقصان مال باشد و درویش را توانگری و بزرگ را

آهک

ملالت رسد بل خایف را امن باشد و غمگین را فرح و وام دار را ادای وام و مریض
را شفا و بنده را آزادی و غیر حاجی را حج و گفته اند با وجود دشمنی آن تاویلات
داشته باشد چه اگر بیند که آهک بر خود مالید و نگذاشت در کاری شروع کند و باتمام
نرساند و از اینجا گفته اند مصرع موی بردن با آهک از اندام ٭ دهد از غم و رنج فرجام
و اگر دید که آهک بر تمام اعضا کرد الا روی وفات یابد و اگر دید که بر اندام مالید
الا زهار و حال آنکه در بیداری موی بر اندام نداشته باشد بعد از آن نماند مالش نیز
تلف شود بلی زنان او مالی یابند و اگر دید که آهک بر اندام وی مالید او را هلاک
گرداند یا مالش ببرد و این خوابها اگر بیند که در حمام است و اگر دید که در جای دیگرست
مرد و یک حکم داشته باشد و گویند تاویل آهک سخن ناخوش بود و از اینجا گفته اند
بیت آهک و گچ بخواب رنج و غمست ٭ گچ بتر گرچه حکم آن بهست
و حکم عمارت با آهک در تاویل با دانی تقدیم یافته و در حکایت آمده
که قتیبة بن مسلم که امیر خراسان بود بخواب دید که با آهک موی اندام خود فرو داورد
الا زهار و ابن سیرین بتعبیر گفت هلاک شود و معاودت حرم شریف شرفها الله
نتواند نمود و او را بقتل آوردند آهن معمول بتاویل خادم باشد چنانکه حکم
آن بجهت حروف در مقام ایراد و رود و غیر معمول مالی یا متاعی بقدر آن آهن که بیند
بلی اگر دید که کسی آهن پارهٔ بوی داد دلالت بر طول عمر کند و هر آهن که نسبت بسلاح داشته
باشد شوکت یا قوت بود لقوله تعالی و انزلنا الحدید فیه باس شدید تا صاحب
رویا که باشد و اگر دید که آهن از سنگ بیرون می آورد مباشر امری صعب شود و بی
از آن منفعت یابد و اگر دید که آهن میخورد در صدد هر کار که آید از پیش برد ظفر یابد

آهن

واکر

و اگر دید که با نان میخورد بسبب معیشت مدارا کند و صعوبت آن را متحمل باشد و اگر
دید که میخاید غنیمت کند و از آن مضرت بیند و اگر آهنگری بیند که آهنگری میکرد
نفعی بوی رسد و غیر او را خصومت باشد و گفته اند آهنگر مجهول بتاویل حاکم صاحب قدرت
بود باعتبار آنکه پتک و سندان در تصرف اوست و تاویل بقدر روشن گشته و
از آن معروف حکم بوی باز گردد و در حکایت است که شخصی با صادق رضی الله
گفت چنان دیدم که باری تعالی مرا آهن پاره داد پرسید که تو زره گری گفت نه
فرمود که پسر داری گفت بلی گفت او را زره گری آموز که زراد ماهر شود
و چنان کرد و چنان شد آهو بتاویل زنی جمیله باشد یا کنیزک صاحب جمال
باشد و بریدن حلقش دلالت بر ازالت بکارت یکی از ایشان کند خاصه چون
خون بیند و اگر دید که پس گردنش برید اتیانی بخلاف طریق شرع باشد و اگر دید
که پوستش بکند با زنی غریب زنا کند و اگر دید که گوشتش بخورد بقدر آن مال زنی
خوب بخورد و از اینجا گفته اند بیت هر که بیند بخواب در آهو ٭
منفعت یابد از زنان نکو ٭ و گویند کشتن و مردن آهو غمی باشد که از قبل زنان
یا کنیزک رسد و شکار آهو غنیمت بود و گفته اند یا کنیزکی مکر کند یا زنی خواهد و اگر
دید که تیری یا سنگی بآهو انداخت با کنیزکی جمع شود یا سبب اسارتی صادر
شود مثل طلاق بی سبب یا ضرب و زجری بی موجب و گویند که آن تیر یا آن سنگ
بروی زد مستوره را ناسزا گوید بلی اگر دید که آن تیر و سنگ نیت صید کردن انداخت
حکمش همان غنیمت باشد که گفته شد و گویند اگر دید که آهوی را بگرفت و او را از خود بی
گزیده آید و اگر دید که خود آهو گشت چندان عمر و مال یابد که لذات دنیاوی را استیفا نماید

آهو آهو

آینه

واگر دید که از پی آهو میدوید دلیل مزید قوت باشد و بچهٔ آهو دلالت بر فرزند
خوب کند و گفته اند اگر دید که آهو بره را بگرفت میراثی با خیر و برکت گیرد که آهو بره
بروی جهت همه ش عصیان او کند و شیر او دلالت بر سعد نفق کند **آینه**
بتاویل جاه و دستگاه بود و گویند دلالت بر دیدار غایب کند و گفته اند **شعر**
هر که در خواب آینه بیند ٭ روی شادی بر آینه بیند ٭ زن کند گر در آینه نگرد
زانکه همسر معاینه نگرد ٭ ور زنی بیند او بیابد شوی ٭ واید از شوی شادیش بر روی
ور کرا و راست فی المثل پسری ٭ زود باشد که آورد فرزندی ٭ روشنایی آینه دلیل بکمال
هدایت و رتبت ولایت کند و اگر که آینه بدیگری داد امانتی بوی سپارد
اگر دید که در آینهٔ زرین یا سیمین میدید مردم او را در جاه خود بکرامیت بیند و اگر در آینهٔ
آهنین نگاه کند و روشن باشد اگر زنش حامله باشد پسری آورد شبیه پدر و اگر این خواب
زن حامله بیند دختری آورد بشکل مادر و اگر حامله نباشد میان ایشان مفارقت افتد
و شوهر زنی کند و او شوهری خواهد و اگر پسری بیند که در آینه میدید او را برادری
آید و اگر این خواب دختری بیند او را خواهری آید و اگر پادشاهی بیند او را معارضی
روی نماید و اگر روی خود را خوب بیند شادی و عزت یابد و بعکس بالعکس و گفته اند
هر که در چیزی نظر کند چون آینه و آب و آبگینه و امثال آن و در آن صورت خود
با مشابه خود بیند او را اثری یکیفیتی از کیفیات باز دید آید و اول ما فی الباب
آن باشد که کسی در منزل او بشارت طلبد و حکمی که بآب مخصوص در تاویل آب تقدیم
یافته و گفته اند اگر دید که آینهٔ او بشکست زنش وفات یابد هر که بیند که نظر در آینه
میکرد دلیل ناخشنودی باری تعالی باشد و نقصانی بجال و نفس او رسد خصوص چون آن

اگر

آینه از نقره باشد سپس اگر از زر بیند دلالت بر قوت دین کند و غنی شدن بعد از
فقر و اگر معزول بود باز ولایت یابد و ارطا میدور پس گوید اگر مریض بیند که
نظر در آینه کرد وفات یابد چه آینه از جنس زمین است از مرجعش که می باشد و
که جز در آینه صورت خود بیند مریض و مخزون شود خاصه چون در عمودی بیند بی اگر
در زمین بیند زود رحلت کند یا بعضی از خانهٔ او وفات یابند جاماسب گوید هر که بیند
که نظر در آینه میکرد و بجاهی اقدام نماید که موجب سخط باری تعالی باشد و اگر
بیند که آینه را صیقل میزند در غمی بود و طلب فرج کند **آینه ازور** غیر معروف

ابنه ازوز

تاویل پادشاه باشد و از آن معروف ناصحی مصلح ابر را در اصل تاویل

ابر

بجال کرده اند لقوله تعالی وظللنا علیهم الغمام وانزلنا علیهم المن والسلوی
کلاه ا و حکم رکنها آسمان ساخت که در تاویل بجان گفته شد بلی اگر خود را
در سایهٔ ابر سپید بازیده بیند علمی نافع آموزد و اگر غیر باز دیده علم بخاصه او عاید گردد
و اگر آن ابر سیاه باشد از ذوشوکتی با مهابت عطای بوی رسد و اگر آن ابر سیاه
بی باران بود دلیل عذاب تواند بود و اگر بیند که پارهٔ ابر بر سر او راست بایستاد
بجد مرتبهٔ خود مرتبه یابد و اگر دید که ابری آرمیده بر سر او بگذشت او را با صالحی صحبت
افتد و از او انتفاعی یابد و اگر پادشاه بیند که ابر را در هوا می راند رسولان و منهیان
باطراف فرستد و اگر بیند صحبت علما و حکما شود و اگر بیند که پارهٔ ابر در هوا میرفت و
در خانهٔ وی افتاد عالمی نزول کند و اگر بیند که او ابر را آنجا برد یا آنکه برابر سوار شد
یا از آن جامه ساخت یا بنوعی از انواع گرفت نیک دانا شود و کارش بالا گیرد
و خوردن ابر دلیل تعلم شود و گویند معیشتی باشد از جهت علم و اگر دید که از ابر یا ابر

ابر

عمارتي كرد در علمي تاليفي كند كه مردم ازان منتفع شوند واكر ديد كه كوشكي بر ابر
بنا كرد دلالت حكمت از كناه دور شود واكر ديد كه قبه بنا كرد ولايتي يابد
وكويند از تاويل ملكي محتشم بود يا سلطاني مشفق يا عالمي حكيم واكر ديد كه با ابر اختلاط
كرد با كي ازين طايفه مختلط شود واكر ديد كه خانه او از ابر بود فايده دينوي او از حكمت
باشد واكر بيند سلاحش از ابر بود حجت بسيار كيرد واكر نه اهل آن باشد تعبير اين خواب
بمثل با او يا خويش او متعلق شود وكويند ابر سياه دليل حكمت باشد يا بزركي ومروت
و پرورچه مشهور باشد اين **بيت** بهنكام سختي مشو نا اميد
كه ابر سيه بارد آب سفيد **چ** وكفت ابر سياه اكر بي وقت بيند دليل سرما سخت يا حرب
وفتنه عظيم باشد وازان سرخ فتنه ومرض ابر مظلم دلالت بر غم كند وتنكي كار وازان
سفيد بر عمل صالح واكر بيند ابري با زنخ در دست او بود بر دست او كاري رود كه ازو
فايده بديكران رسد يا كلمه حكيمانه كويد واكر ديد كه ابري مرتفع شد و بر وي زر باراند
از حكيمي ادبي آموزد كه در دنيا نافع بود واكر ديد كه خود ابري شد و بر مردم باريد
مالي يابد كه ازان منفعت بمردم رسد وابر بي باران اكر تاويل آن بولايت كنند
والي بي انصاف باشد واكر بتجارت كنند تاجري بي نفع بود واكر بعلم كنند
عالمي باطنيت باشد يلي اكر تاويل آن بحرفت كنند استادي بود در صنعت خود حكيم
و بي ظنت واكر ابر را با رعد بيند دليل ترس از دعاي مادر ويدر يا ساير خلق بود واكر
با رعد وبرق بيند اين دليل قوي تر باشد وكويند ابر با رعد وبرق دليل پادشاه
مهيب كه بوجه حق تهديد كند واكر ديد كه ابري از آسمان در آمد وتمامت آفاق را
در كرفت ونيك مي باريد امام وقت اميري عادل بر رعيت كارد

وابري كه از زمين متوجه آسمان شود دليل سفر باشد ومسافر را دليل مراجعت بود
بلي كارها پوشيده ازان ظهور يابد وكفته اند تاويل ابر ازان جهت بعلم ومال رفته كه
مصدر باران است وتاويل باران نافع باين مرد جهت كرده اند چنانچه در مقام
خود معلوم شود **ابرو** بتاويل رتبت ديني ورتبت دنيوي شخص رفته باشد
ربابين دستور تعبير بايد كرد **ابريشم** سفيد وسبز بتاويل منفعت باشد بقدر
آنچه بيند وپخته به از خام بود وكويند زن را بهتر از مرد باشد بجهت
حرمت بنابرين زنان را مال حلال باشد ومرد را مال حرام وازان سياه همه را
غم بود وازان زرد بيماري مكر كسي كه مرورا بافد يا دوزد كه تاثيرش سهل تر باشد
واكر ديد كه هر رنك ابريشم داشت از هر نوع متاع يابد وحكم ابريشمينه بجب
حروف ياد در تاويل جامها اراد رود ان شاء الله **ابريق** بلفظ آفتابه رفته
وكويند اكر ديد كه آب ازان مي خورد يا كسي ميداد از كنيزكي فرزندي آورد و
از طامي يد ورپس كويد ابريق دليل خسن تدبير شخص باشد در امر معاش وكويند تاويل
آن بزن اوليست بجهت اماني كه در ضبط آب دارد وضبطي كه در صرف آن
محافظت مي نمايد وكفته اند خادمي باشد كه بر سر سفره حلقه كند آن بدليل آتي
كه در تاويل آفتابه بدان استشهاد رفت **ابليس** ابليس دشمني باشد متصف
بصفات ابليس لعنه الله وقاتله وكفانا امره **احرام** كرفتن بتاويل وقار در
خليفه يا پادشاه باشد چه تاويل كعبه باينست وكفته اند دليل اختيار كردن
زهد و رياضت باشد واكر بيند كه از جحفه با اهل شام احرام كرفت متوجه بزرك شود
ومقام قربت يابد چه جحفه متضمن معني قربت وازان ذات عرق دليل آن شود كه

ابرو

ابريق

احرام

موافقت اهل خانه و خویشان باشد چه دلالت عرق با یشانست و ازان بلیلم با اهل
یمن دلیل آن شود که او را با اهل یمن و برکت اتفاق اجتماعی افتد و ازیشان
فایدهٔ مالی یابد چه اصل ترکیب دلالت بر جمعیت و اخذ مال شریک دارد لقوله تعالی
و تأکلون التراث اکلاً لمّا ای جمعاً نصیبه و نصیب صاحبه و اران ذو الخلیفة با اهل مدینه
دلیل آن شود با کسی در مقام معاهده و مخالفه آید و ازان قران با اهل بخل بر آن دلالت
کند که قران مرد دلیر شود و ازوی ناموس یابد **ارده** خورش طعم بتأویل
مال روز افزون باشد و منعکس بالعکس **ارخنه** که در اصل حیوانیست که چوب
و دفتر خورد بتأویل دزد خانگی باشد که چیزها اندک اندک برد و ازین طور تعبیر باید کرد
ارغوان بتأویل زنی صاحب جمال بسیار مال ارجمند بود خویش و پیوند باشد
در صلاح و فساد که در آن مشاهده کند باین جهت عاید شود و آن همین حکم دارد
و گویند مردی بدین صفت باشد چه ارغوان از ثمرات می تواند بود چنانچه در
نکتهٔ قانون التعبیر اشارتی بدان رفته **اره** بتأویل فرزند بود یا خواهر یا شریک
و اگر دید که درختی بدان می برید از صحبت کسی که بآن درخت منسوب باشد مفارقت جوید
و اگر دید که از اولاد یا از اخوان کسی را بدو نیم کرد او را مثل آن حاصل شود باری
ازین قیاس تعبیر باید کرد و وقتی این تأویلات داشته باشد که بیند که آنرا بطول دو نیم
کرد چه اگر بیند که آنرا بعرض برید چنانچه میان آن بدو نیمه شد تعبیرش همان بود
که تأویل کشتن و میان بدو نیم کردن خواهد بود و اگر بیند که او را پاره پاره دو نیم کردند
همین حکم داشته باشد که کشته شد و او را اصل یا شریک باز دید آید دست اره بتأویل
شخصی که اخذ و اعطا بطریق مسامحه کند چه میان عاقل او شریک ضابط مقررست

که جزو ارسال کیفیتی میکنند که دران تغلب و تفاوت نیست **اژدها** بتأویل
دشمنی باشد در غایت دشمنی و عجب آنکه زهر بسیار داشته باشد تعبیرش بمال وار
صاحب اشتهار نیز کرده اند بنابرین معتقدند که تأویل آن بر وفق حال بیننده باید کرد
اسب بازین با لگام تمام ٭ دولت خاص گشت و راحت عام
لقوله علیه الصلوة و السلام الخیل معقود بنواصیها الخیر و ازین جهت گویند
سپید ناصیهٔ اسب دلالت بر یمن و برکت کند و گفته اند ازان دم همین حکم دارد
و اگر اسپی را از دور بیند بشارتی بوی رسد بلی اگر بسیار بیند در آنجا بقدر آن
باران یا برف یا سیلاب آید و گفته اند تأویل اسب رفعت و منفعت باشد بحسب
قیمت اسب و آنچه از زین و لگام کم بیند بقدر آن از مال و جاه کم یابد و اگر دید
که موی دم اسپش انبوه بود دلیل کثرت اتباع و اولاد شود و منعکس بالعکس
و اگر دید که دم اسپش بریده بود وفات یابد و آثار او منقطع شود و اگر دید که خود
برید اولاد و اتباعش پیش از و رحلت کنند و اگر آنرا ملون بیند آن جماعت در
اطراف متفرق و بدحال شوند و گویند هر عضوی از اعضای اسب
چنانچه در اعضای آدمی گفته اند و احکام بحسب حروف خواه بخویشان از
خویشان مالک اسب منسوب باشد از سر تا پای و اگر دید که اسپی ایی کشید
بخدمت بزرگی مشغول شود و اگر دید که در جایی نامعهود سوار بود مثل بامی
یا دیواری در آن خیری چندان تصور نتوان کرد و اگر دید که بر اسپی نشست
که دو جناح داشت بدان می پرید اگر علوی باشد خلافت یا حکومت یابد یا
غلام مطیع خرد یا زنی منقاد خواهد یا رفیق موافق طلبد و گفته اند حکم

مطلق آنست که اگر بیند که سوار شد واسبش در هوا می پرید بدولت وجهانی
وسعادت جاودانی رسد و ممکن که این صورت در سفر باشد بلی اگر دید که بهوا
بر شد بی آنکه پرید بردوست ذوشوکتی هلاک شود واگر دید که پی اسب
از آن هوا فرود آمد بیمار گردد یا معزول شود یا آنکه از عیال دور افتد واگر
بیند که سواران در هوا می پریدند در آن موضع جنگی عظیم واقع شود یا
میان اهالی آنجا خصومتی افتد واگر دید که گوش اسبش بریده بود پیغام اکابر ازو
منقطع شود وگفته اند اگر دید که با اسب در جنگ بود واسبش غالب آمد در معصیت
باشد چه دلیل آن میشود که نفس بر وی غلبه کند واگر خود را بر اسپی برهنهٔ سرکش
بیند عصیان او زیاده شود چه تعبیر اسب سرکش هوای نفس کرده اند واگر دید که بر آن
اسب برهنهٔ سرکش بر بامی یا دیواری ایستاده بود تصور آن معاصی صعبتر باید
کرد و فی الحال انابت نمود تا از فضیحه سالم ماند واگر آن اسب مطیع باشد اندک
مایه رفعتی یابد واگر دید که اسب از آن دیگری بود اصل این تعبیر بخداوند اسب
بازگردد و او را از تبعیت نصیبی باشد واگر دید که اسبش نشاط میرفت و سیه
میزد بختش یار شود واگر دید که با سلاح سوار شد رفعتی یابد که پس از آن
شوانست گشت تکلیف که بیند که دست و پای اسبش آهنین بود و این مسئله
مختلف فیه است چنانچه شرح آن در حکایت خواهد آمد واگر دید که اسب را از
بهر جنگ میتاخت از خونی خالی نماند بقدر تاختن اسب واگر دید که اسب را بدوانید
تا عرق کرد بقدر آن عرق در هوای نفس صرف کند لقوله تعالی لا ترکضوا
وارجعوا الی ما اترفتم فیه واگر دید که سواره بعماریی خنجر در رفت خیری

اسبها

خیری دران نباشد مگر آنکه بیند که بیرون آمد و مراغه زدن اسب بغایت غایت
نیک بود وازینجا گفته اند **بیت** ور بستورش مراغه میزد
مال وجاهش تمام شد بگزد ❊ واگر دید که اسپش با وی سخن گفت کاری کند که
مردم ازان متعجب شوند وگویند در عمل خود ثبات نماید واگر بیند که اسبی بیگانه
بموضعی درآمد بزرگی آنجا نزول کند وبعکس بالعکس واگر خود را بر اسپی بیند
که پایش دراز بود میلش برعونت وریا باشد واگر خود را سوار بیند و زنش حامله
باشد پسر بار آورد وگفته اند که ابلق تاویل شهره بود وخنک نامی و سیاه بزرگ
خنک و سبز خنک اشهب و کمیت مرتبه باشد که پادشاه ارزانی دارد وازینجا گفته اند
بیت مال وشادی بود کمیت و سمند ❊ کره باشد دلیل بر فرزند ❊ واشقر صلاح دین
دارد چنانکه مرکوب ملایک دارد و سپید خنک دلیل جنگ وجدل وعارضه بود
که از وبعجت انجامد وگفته اند سمند نیز همین حکم دارد بلی برنشستن آن مرضی صعب
بود و سبب آن شایسته باشد واگر دید که بر قفا کسی سوار شد تابع رای ما
شریک او شود وبعکس بالعکس اسب ماديان تاویل زن با برکت
بود یا کنیزک مبارک واگر ابلق بود مادر و پدر آن زن از دو قبیله باشند وگویند
بمال وجمال مشهور بود وحرمت زن خوب روی بود و خنک صالح و سبز خنک معتقد
واشقر غریب بزرگ با فرح وکمیت مطرب دوست واشهب کنیزک کشمیری واگر
ماده باز یا کره زنبا ماده بیند آن زن را پسری یا دختری باشد واسب رهوار دلیل
صالحه بود ساز کار وگویند اگر دید که بر مادیانی نشست با زنی بعشق مشغول شود
واگر دید که بر مادیانی با زین ولگام سوار بود ولایتی بوی تفویض کنند بی آنکه طلب

مادیان

۱۷۵

دشد ادازوی استخلافی نمایند بمحل حکومت شوانرفت واکر آنجا باشد مدخل شود و
ساخت واکر بر بادپایی ردیف کسی باشد طمع در اهل او کند وبالعکس خانچه در ایعز
کوشد وکویند بادپان اکرچه زن شریف بود اما بی ادب باشد چه محال کاه و حرمی
دهد وکفته اند اسب ابلق بتاویل مرد باشد یا پسری که قسم سواری داند یا تاجری که
در تجارت صاحب کیاست باشد یا صانعی که در صنعت خود با فراست بود و بعضی
اسب بشریک وشاکرد وغلام نیز کرده اند و برین تقدیر اکر بیند که اسب بادی
جنک کرد کی از آن جماعت با او مخالفت نماید واکر بیند که بمرد یکی ازیشان بمیرد
وکوشت اسب نفعی ومالی یا جاهی باشد بقدر آنکه بیند وشاید که از طرف
صاحب دولتی بود واکر دید که شیر اسب می دوشید بقدر آن از مال زن فایده یابد
واسب پالانی بتاویل شخص بود وتعبیر آن ازین قاعده باید کرد ابن سیرین کوید اکر
بیند که آنرا میدوانید باهمسر خود سفری پیغام کند چه یک وجه تاویل اسب پالانی
زن است وتیز دوانیدن چهارپای بسفر و چون محمود نیست که اسب پالانی دواند آینه
سفری برخلاف عادت ومنفعت باشد واکر بیند که اسپی بی پالان ناکاه در موضعی بدا
شد شخصی غریب بوضعی عجیب آنجا باز آید وکفته اند اکر بیند که اسبی پالانی با وی
سخن کفت از سرای عظیم یابد وجاهش زیاده شود واکر بیند که با آن اسب جمع آمد در حق
احسان کند وازان ممر ثنایی شود وکفته اند اسب پالانی بتاویل سفری پرفایده باشد
از قبل زن واکر بیند که بران نشست وبرهوا پرید باهمسر سفری کند ورفعت ایشان مراد
زیادت شود واکر دید که مرا غوز در حجره عالی یابد تاویل اسب اشارت بدان
رفته خاصه چون بیند که برخاک وسرکین غلطید واکر دید که آن اسب پالانی اورا

پالان

بدندان کرفت همسر در خانه او خیانت اندیشد واکر دید که آن پالانی کم شد با
همسر بی سامانی کند واکر سکی بروی جست مجوسی در قصد همسر او باشد واکر دید
که بوزنه جست بجای مجوسی یهودی بود واکر دید که پالانی او تلف شد زنش
بمیرد واکر بیند که بزد دیدند اورا طلاق دهد وکفته اند اسب از هر رنک
و هر نوع که بیند مطلقا نیک بود چه مرکوب سلیمان علیه السلام بود ولقوله تعالی
اذ عرض علیه بالعشی الصافنات الجیاد والبته کسی بر نشیند که اکثر
و بیش امتیازی داشته باشد و فرود آمدن دلالت تنزل کند واکر دید که بازکونه
برنشست عمدا مرتکب امری منکر شود وازان مضرت یابد واسب کند من کل
الوجوه بد باشد اسب آل اکر مطیع بود بتاویل زن شریف باشد
واکر جموح بود دلالت بر مرد دیوانه کند وارطامید درپس کوید که اسب آبی را
هر که بیند در عمل خوض نماید که باتمام نتواند رسانید چه سواری بران میسر
نیست ودر حکایت آمده که شخصی با ابن سیرین کفت چنان دیدم که بر اسبی
سوار بودم که دست و پای چنین داشت کفت از هلاک بیندیش ودران چند روز
وفات یافت ووزیر علی بن عیسی پیش از وزارت بخواب دید که سوار اسب با جامه
متکلف در سایه آفتاب ایستاده بود ودندانهاش فرو ریختی ازان خوف پیدا
شد واز معبر سوال کرد وکفت سواری دلیل کامکاریست وجامه خوب نشان ولایت
وسایه آفتاب در ظل پادشاه ودلیل تنعم وافتادن دندانها دلالت بر طول عمر دارد
بحیثیتی که از غایت پیری تمام دندانها فرو ریزد وچنان بود اسب
بتاویل غم ومضرت باشد وخوردنش بتر از چیدن یا دیدن یا خریدن وکفته اند

اسب آل

ـــ

(حاشیه: استر)

ازان ترچنین بود چه ازان خشک تمام گیاهها که چهارپا بازبا باشد دلالت برزق کند بقدر آنکه بیند **اسپاناج** شخص بتاویل پدر او باشد واین نیز از جمله خوابها مقلوب است وحاصل آنکه بدین دستور تعبیر باید کرد **استر** مطیع بتاویل طیب عیش وظفر باشد بر دشمن وازان جموح دلالت بر مردم احمق کند واستر کره دلیل مراد بود ودر رکوب استر مجهول تعبیر سفر باشد وازینجا گفته اند بیت
اسپ آمد دلیل عزم سفر ❊ بخت نیکست بر نشستن خر ❊ واگر آن استر مجهول نر باشد سفر درازتر بود واگر دانسته که استر ازان کیست سفر با غنیمت باشد ومراجعت بسلامت وگفته اند بخواب بیند بملکی صالح نزدیک شود استر مرکوب صلحا ملوک بنی اسرائیل بوده واگر خود را بر استر پالانی یا عماری بیند دلالت بران کند که شوهرش عقیم باشد که آن استر ملک وی بود واستر ماده بیند زن متمول باحشمت باشد وازان خنگ صاحب جمال وازان سبز خنک دین دار وکمیت معاشر وزرده محراص
گفته اند اگر دیده که بر استری رونده ودرپت وپای سفید سوار بود ومتوجه قبله میر
ج گذارد واگر دیده که توجه بطرفی دیگر داشت سفری کند که ازان جاه یابد وگفته اند بر نشستن استر مطلقا دلالت بر طول عمر کند واگر دیده که استری دیگر را بر نشست در خانه مالک آن خیانه کند واگر دیده که باژگونه بر استری نشسته بود زنش بحرام در خانه باشد یا آنکه سفر رود وقطاع الطریق بروی رسد وگفته اند دیدن استر چند کس را که نقل احمال کنند موافق تر باشد مثل اگر بحسب محل که سعال نسبت باشقال دارد واگر دیده که با استر ماده محل اند احت مالش زیاده شود وگفته اند کاری بی حاصل کند وگویند استر ماده بتاویل زنی بنده زاده عاقر باشد وازان نر سفر وگفته اند استر

با زین ولگام زن خوب نیک نام بود وازان پالانی زن با منفعت واگر بیند که استرش نوحه میکرد مالش از جهت زن زیاده شود واگر دیدکه وبای بحقیقت همان باشد که در اسب گفته شد واگر دیده که استر را بجست مال باشد چه گوشت و پوست استر بمال نهاده اند وگفته اند گوشت استر دلیل بیماری باشد وشیر او صعوبت وخوف بقدر آنکه خورد یا بستاند یا ده شد واگر دیده که استرش بمرد یا بفروخت یا بخشید یا ضایع شد از زن یا کنیزک دور شود وجامه سب گوید هر که بیند بر استری نشست او را باکسی خصومت افتد چه رکوب آن بی ریاضت وسیاست میسر نیست ودر **حکایت** آمده که منصور خلیفه پیش از زمان خلافت بخواب دیده که خرواری کاه بر استری بار بودی وبر سر آن نشسته ومعبر از حسب ونسب او پرسید وبعد از حصول معرفت تعبیر کرد که مرتبه خلافت یابی وهم دران چند روز خلیفه شد ودیگر چنان دیده که استر بسیار داشت ودر آن نزد وکی غلامی چند بخرید ودر اثنا این حکایت استشهاد بدین آیه کرد **والخیل والبغال والحمیر** الآیه نموده اند وبی تکلف علاقه معلوم شد وبتقلید نقل رفت مگر آنکه تاویل بر بنیه بغلان کنند **استخوان** آدمی بتاویل طایفه باشد از اقارب ما احات که اعتماد بر ایشان کنند یا مالی که وجه معاش وماده انتعاش تواند وقوت تاثیر نفع استخوانی که باگوشت بیند زیاده بود واگر دیده که مجبری کرد توفیق اصلاحی یابد واورا بصورت ومعنی بخاجی بود واستخوان مرده وحیوانات وطیور تمامت دلالت بر مال داشته باشد **استره** بتاویل پسر باشد واگر دیده که چیزی بدان قطع کرد کاری که پیش نهاد او باشد فصل کند وقول آنست که استره همان حکم دارد

(حاشیه: استخوان)

(حاشیه: استره)

استغفار

که کار دیوان خواهد رفت و اگر دید که استغفار کرد معرفت یابد یا باران
بارد یا او را مال بسیار جمع شود یا پسران آرد و حکم مجمل آنست که بیت
مغفرت خواستن ز بار خدای * پیشش آرد هر آنچه دارد رای * لقوله تعالی
استغفروا ربکم انه کان غفارا یرسل السماء علیکم مدرارا ویمددکم باموال وبنین
ویجعل لکم و گفته اند اگر بیند که بازی گوید استغفار کن آن زن را متهم
گردانند چنانچه در قصهٔ زلیخا منزلت که واستغفری لذنبک اسفناج پخته
بتاویل خیر و منفعت باشد و از آن خام عکس آن اسهال بی موقع دلالت
بر غم کند و زیانی که از قبل دیوان رسد و بعکس بالعکس و حکم مسهل در مقام
خود ایراد رود و اگر دید که اسیر شد در غمی سخت افتد و در مضیقی سخت فرو

اسیر

ماند و اگر خود را بر اشتر مجهول بیند دلیل سفر باشد و شاید که بحج رود و گویند
بپادشاه نزدیک شود و گفته اند بیت مرد باشد بخواب اشتر نر

اشتر

لیک ماده زنست و عزم سفر * یا کنیزک و اگر بیند که بر نشست و در راه فرو آمد
بیمار شود و شفا یابد و کار نا آسان بروی دشوار گردد و اگر دید که بر اشتری
جولان میکرد غمگین و متفکر گردد و گویند دیدن اشتر مطلقا غم بود لقوله علیه السلام
البعیر حزن علی الخصوص بیند که حمله کرد یا قصد کرد و اگر بیند که بر بختی مست برنشست
و منقاد بر مزاج بزرگی از عجم تصرف یابد و کارش بلند شود چه تاویل بختی مرد
عجمی کرده اند و از آن جنازه مرد غریب و اگر این خواب زنی بیند شوهرش
مطیع شود و گفته اند اشتر مطیع دلالت بر رفیق موافق کند لقوله علیه السلام
المؤمن کالجمل المنقاد ان قید انقاد و اگر خود را بر پالان بیند البته او را

اتفاق سفر افتد و اگر دید که بر شتر نشست بر دشمن ظفر یابد و افتادن از شتر
و سایر مرکوبان افتادن از مرتبه باشد و اگر بیند که اشترش بچه آورد زنش فرزندی
آورد و اعتبار پسر و دختر از نر و ماده آن بچه باید گرفت و هر که عازم سفر باشد
و در خواب اشتری دنبال بریده یا کنده بیند باید که فسخ عزیمت کند چه در حساب
که قطاع الطریق بروی راه و اگر دید که اشتران ملک خود بی چرانید بر قومی منصوب
آن کله ریاست یابد و اگر دید که کلهٔ اشتران جایی جمع شدند دشمنانش مجتمع شوند

اشتر

و اگر دید که اشتران جو یا گندم بار داشتند سبب اعدا ایشان خیر و برکت و ارزانی
در آن موضع پدید آید و اگر دید که اشتران می دوشید بقدر آن از ملک یا مال یا پادشاه
نفعی یابد یا زنی صالحه خواهد و اگر بیند ناقه صالح بود او را پسری مبارک آید و اگر دید که
که بجای شیر خون می آمد آن مال حرام باشد و گوشت اشتر بتاویل مال باشد و پوستش
میراث اما خوردن گوشتش بیماری بود و از اینجا گفته اند بیت
گوشتش خود دلیل مال * گرچه بر خوردنش ملال بود * و گفته اند اگر گوشت ناقه
پخته باشد برزق حلال بی ملال کند و اگر دید که اشتری را قربان کرد و گوشت
آن بمردم داد در بزرگی در آن موضع وفات یابد و میراثش قسمت کنند و اگر دید که
خون آن اشتر قربان کرد طمانینت خاطر یابد و بر دشمن ظفر یابد و اگر دید که اشتری را
مقهور گردانید دشمنی را زبون کرد اند و بعکس بالعکس و اگر دید که از اندام اشترش
خون می آمد بقدر آن دولت و نعمت یابد و اگر دید که مهار اشتری میکشید گمراهی را
هدایت کند یا بزرگی مطیع او شود چنانچه در تاویل اشتر مطیع گفته شد و
بحدیث استشهاد رفت و بعکس بالعکس و اگر دید که اشتر بسیار در شهری در آمدند

چم و یا خوف طاعون و جنگ باشد و حکم قطار اشتر در نکتهٔ خوابها معقوب
تقدیم یافت و اگر اشتر در جنگ بیند میان دو بزرگ مخالفت بیند و اگر اشتران
جمل و ناقه باشند معارضه میان زنی و مردی باشد و اگر دید که اشتری او را
دیگر بجز داز پادشاه مال و جاه یابد و اگر دید که اشتری را بخرید با دشمن مدارا کند
و در اسپتمال او کوشد و اگر دید که اشتری در باغ او رفت خیر و فرح یابد و بچه اشتر
بتاویل فرزندی شریف کیش باشد و اگر دید که دست بروی مالید ملاقاتی یابد و گفته اند
وقتی آن تاویل داشته باشد که بچه در غایت کوچکی بود و گفته اند بچگان
تمام حیوانات را این حکمت و تعبیر سخن گفتن اشتر همانست که در تاویل اسب گفته
شد **اشتربان** مجهول مرد مدبر صاحب حزم باشد و **حکایت** کنند که
شخصی با ابن سیرین گفت بخواب دیدم که ناقه خریدم گفت زنی شریف خواهی و دران
مهشه شریفه را استنکاح نمود **اشترمرغ** نر بتاویل بیابانی باشد و ازان
ماده زنی یا کنیزکی بدین صفت چنانچه در نکتهٔ قانون التعبیر گفته شد و اگر بیند خود را
بر اشترمرغ نر سوار سفر بادیه کند یا بر بادیه نشینی استیلا یابد و اگر بیند که در اثنای سواری
بهوا بر رفت و باز گشت و یا شخصی بدوی بسفری رود و با غنیمت مراجعت نماید و اگر
دید که باز گشت دلیل بد ناحی باشد و اگر ماده باشد زنی مدبره خواهد یا بروی
دست یابد و اگر دید که خایه یا استخوان اشترمرغ داشت بقدر آن مال از بادیه
نشینی حاصل کند و گویند بچه اشترمرغ دلالت بر پسر کند و خایه او دلیل دختر باشد
و گویند اشترمرغ بتاویل شخصی خصی بود و اگر دید که قفا کردنش برید دلیل دختر باشد
یا چنان کسی حاشا لواطه کند چه ذبح از قفا مطلق دلیل لواطه باشد و گویند اگر اشترمرغ

ده قوسی

در خانهٔ خود بیند دلیل طول عمر شود و اگر دید که امام اشترمرغ بوی داد
اگر فقیه باشد قاضی شود و الا تابع رای وی گردد یا عجب حال مرتبه یابد
اشترغاز دلالت بر غم کند **اشتق** همچنین و خوردنش اندوهی باشد
از قبل عیال و اگر دید که چیزی بران چسبانید پراکنده را جمع کند و این حکم در باب
لصق مطلق است و اگر دید که میخایید بغیبت و خبث مشغول شود و این تاویل
نیز در خاییدن حکم اطلاق دارد **اشک** سرد دلیل خرمی باشد و عفو از جرم و
ازان گرم اندوه بود و ازینجا گفته اند **بیت** شادی آمد سرشک سرد بجواب
در بود گرم اندهاست و عذاب • والعجب که در بیداری نیز همچنین بود و اگر دید که بی
گریه اشک بر روی وی فرو می آمد در کار پسندیدهٔ او طعن کنند و گویند بدین سبب
او را مطعون گردانند و اگر دید که چشمش پر اشک بود و نریخت مالی حلال فراهم
سازد و دشمنان از غم کند اما آن مال بروی باقی ماند و اگر دید که آن اشک بر
روی فرو آمد آن مال صرف کند و خرم شود و اگر دید که بجای اشک خاک در چشم
او بود بقدر آن مال حلال بی رنج بوی رسد و اگر دید که بجای اشک خون
از چشم او می آمد بر فوت شدن فرصت حسرت خورد و اگر دید که اشک چشم راست او
در چشم چپ رفت دو فرزند زادهٔ خود را بیکدیگر دهد **اشکنه** بتاویل شخصی باشد
که از غایت طمع سیر با وی آخر نشود **اشنان** دلالت بر غم بود و خوردنش
مرض و اگر دید که دست باشنان بشست میان او و دیگری مودتی یا خصومتی باشد
منقطع شود و آن ماده از خیر و شر مرتفع گردد ولی اگر بکسی امیدوار باشد نومید شود
و اگر دید که جامه را باشنان شست حکم آن کند که از کازری باید کرد نه از اشنان

ارغنی

اشک

اشکنه

اشنان

اسطرلاب

وتاویل ایشان دان بجا دمی کرده اند که تفریح خواطر کند چه آلت لطافت است
ونظافه دلیل فرح باشد اسطرلاب را بارکان دولت پادشاه تعبیر کنند و
اگر دید که با اسطرلاب حال آفتاب وکواکب امید بود یپیدا آن بپادشاه واعیان
حضرت تقرب نماید ومنافع یابد وگویند اسطرلاب بتاویل مردی ثبات باشد
بحکم آنکه هر رمزی از رموز او حکمی کند و هر طبقه بوضعی باشد اصلع شدن دلیل فرح
بعد از شدت باشد و اگر دیگری را اصلع بیند آنکس را اندک فایده مالی حاصل آید و اگر
این خواب را بر زنی بیند او را نقصانی رسد چنانچه علت آن در تاویل گیسو خواهد آمد
وگویند اگر دو شوکتی بیند او را تنگی باشد وگفته اند بیت اصلع و کل چو موی سر یابند
هر مرادی که هست دریابند اطلس سفید بتاویل از سایر انواع ابریشمینه بهتر بود

اطلس

خصوص زن پارسا را که دلالت بر صلاح دین و دنیا کند چه مراد از انجب دنیا بهتر بود
و در باقی احکام حکم حریر دارد که بیان خواهد رفت افتادن بام خانه و دیوار در هر
شخص در تاویل مالی باشد بقدر آنکه افتاده باشد که از جایی نا اندیشیده بوی رسد و ازان
دیوار از قبیل بزرگی بود بحسب بلندی دیوار افتادن از جایی تنزلی بود بقدر آن نزول چنانچه
پیش ازین در لخت عاشر اشارة بدان رفته واین خواب از جمله مجربات است افسار
بتاویل مال باشد بحسب آنکه از موی باشد تاویل موی مال است یا ادب باعتبار
آنکه چارپایی را از حرکات خارج منع کند چون لگام ولهذا گفته اند علی باشد که مردم
را از حرام باز دارد و همه آن حکم از تاویل لگام معلوم شود افسون کردن بذکر
باری تعالی دلیل فرج و فرح دارد و تسلی خاطر بر خلاف از کار باطل و سعی بی حاصل
افسون کردن مار بتاویل مرد غدار بود افیون دلالت بر غمی کند که از قبیل املاک باشد

افیون

افچه

آلو

و اگر دید که از بهر خوردن چیزی مرکب معاجات در حساب گیرد افچه را بر طریق سلف
درم رفته آلو سرخ و سیاه بوقت خود دلالت بر مال کند خصوص چون
شیرین باشد و از ان زرد بیماری بود علی الخصوص چون ترش باشد و گفته اند
بیت هر که در خواب آلو شیرین دید ز جهات جهان بکام رسید
و درخت آلو سیاه بتاویل طبیب حاذق بود و از ان زرد شخص مراض و گویند اگر مریض بیند
که آلو سیاه خورد شفا یابد و اگر صحیح مزاج بود از مرض در ان سال سالم ماند و حکم آلوچه
باین احکام نزدیک است و بحسب طعم و لون تعبیر باید کرد تتمه این احکام از تاویل زردالو
و میوه باید کرد الّه نر دلالت بر پادشاه مهیب دلاور کند و از ان ماده بخاتون

الّه

سلیطه چنانچه در تتمه قانون التعبیر گفته شد و گویند اگر دید که الّه را گرفت و مسخر کرد آنچه
کی را ازین دو مزاج تسخیر کند یا آنکه عمر دراز یابد و اگر دید که الّه او را گرفت پادشاه او را
حمایت کند یا بحکم او بسفری رود و جاه و مال یابد و اگر دید که الّه از بر اسپ او شکار کرد
خزانه دار شود و گوشت الّه بتاویل مال بود و اگر دید که الّه بر سر او نشست یا سایه
افکند او را اسیری آید و اگر دید که الّه در خانه بر بامی یا درختی افتاد یا آنکه او را در عرصه
خانه بیند تعبیر آن بملک الموت کرده اند و اگر دید که الّه او را بچنگال بزد بقدر جراحت آن
زیانی بمال یا نفس او رسد وگفته اند اگر الّه را بر درخت بیند خیر و برکت یابد و گویند
الّه پادشاهی خامل الذکر بود که ملوک بر دست او هلاک شوند و گویند الّه را بر مکان
مرتفع بیند از درخت و غیر آن آنکس را که خواهد که ابتدا بعملی کند نیک باشد
اما خایف و مسافر را بد بود و گویند اگر دو شوکتی خود را بر الّه سوار بیند دلیل موت
بود چه در تقدیم معهود آن بوده که اگر صاحب قدرتی وفات می یافت تابوت او را

براو بمدفون می‌برده‌اند و آنرا غایت تعظیم شمرده‌اند اما غیر او را نیک بود و نیکی
حکم آن تقدیم یافت و اگر دید که او را بادی سخن گفت و خبر بود و بجهت آن مرتبه یابد
و منعکس بالعکس و اگر دید که زنش آلتی آورد فرزندی آورد که بقدر پایه خود عزیز
کند و نسبت با ابنای جنس اعتبار و اشتهاری یابد و اگر او را مرده چند بنده و غایب

امانت

را نیک بود چه دلیل خلاص ایشان شود و حکم امانت در تاویل نماز و قیامت بود
و اگر بیند که امانت بکسی سپرد سری باوی در میان نهد و منعکس بالعکس و غالب

امید

باشد که امانت سپارد و چه اختیار مطالبت او را بود امید داشتن بتاویل
خدا نهاده‌اند و ناامیدی دلیل نجات بود لقوله تعالی فَلَمَّا اسْتَيْأَسُوا مِنْهُ

ابنان

خَلَصُوا نَجِيًّا قَالَ كَبِيرُهُمْ انبان بتاویل زنی خازن باشد که محافظت
اسرار نماید و اگر دید که دریده بود دلیل خیانت آن زن شود و اگر دید که باز در
انبانی کرد او را فرزندی آید لقوله تعالی فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا و جوال و نیک

ابرود

همین تاویل دارد و گفته‌اند تمام این اوعیه را همین حکم است انبرود سبز و
سرخ و شیرین بوقت خود مال حلال و کام روانی باشد و از ان زرد بیماری خاصه
چون بی‌وقت بیند و از ان ترش غم و خوردن آنچه گلو گیرد خوردن چیزی بشبهت باشد
و از آن زرد بیماری و درد انبرود رفیقی غریب موافق بود و گفته‌اند تاویل انبرود مهر کنیت که
پسند مال باشد بلی از ان زرد مالی بود یا مرض و از ینجا گفته آمد بیت
انبرود ست مایه شادی چه مال از قید محنت آزادی و در حکایت آمده که کنیزکی
بخواب دید که درختی انبرود از کف دست او برآمدی و بآن نزدیکی خواجه او را بخرید

انبر

و سریه ساخت و از وی پسری آورد و کشایشها دید حکم انبر از تاویل کلبتین باشد

انار

دید انار بتاویل زن پارسا بود یا مال بقدر همت بیننده خاصه چون بوقت
بیند یا اگر پادشاه ملکی معمور بود و گویند انار ترش خصومت و غم بود و از ان شیرین
یک حکم دارد و اکثر برانند که تاویل انار شیرین از سیصد درم باشد تا ده هزار درم
ببیننده در خور درجه باشد و ازین قیاس گفته‌اند بیت هر که در خواب انار شیرین دید
یافت بر گنج زر و سیم کلید * لیک انار ترش بود دشوار * با خسیسان بود سپیر بیکار
و اگر دید که دانه انار ترش یافت زیانی باشد بقدر آن و اگر دید که انار با پوست خورد
از مال خود تمتع یابد و اگر دید که انار بفشرد و آب آن خورد از تجارت ربحی حاصل
کرد اند و صرف کند و درخت انار بتاویل منعمی شکور متدین بود و خار آن دلالت
بر تقوی بیننده کند و اگر دید که درخت انار ببرید قطع رحم جایز دارد و گفته‌اند

انبیا علیهم السلام

دیدن انار بهتر از درخت انار باشد و حکم انبیا در صدر الکتاب تقدیم
یافته انجیر بیک قول پشیمانیست چنانکه در نکته خوابها مسطور
گفته شد و بعضی گویند تعبیر آن غم باشد یا مرض و گفته‌اند تاویل انجیر فراخی

انجیر

نعمت بود و درخت انجیر توانگری یا منفعت باشد بل دشمنان دین پناه بوی برند
چه مار اکثر اوقات در پای درخت انجیر می‌باشد و گفته‌اند خوردن انجیر دلالت
بر کثرت نسل کند لقوله علیه الصلوة والسلام زادوا فی جماعة و
امن الشر و گویند هر که انجیر بخورد یا بیابد بتاویل یک هزار درم
باشد تا ده هزار درم و گویند اگر انجیر بیند باید که در ادای زکوة تقصیر ننماید
و از انچنان ندارد لقوله تعالی وَالتِّينِ وَالزَّيْتُونِ وَطُورِ سِينِينَ و انگم تاویل انجیر
بنده است میکند علت آن میگویند که آدم علیه السلام چون از بهشت بیرون

آمد ندایی بگوش او آمد که اهبط منی و از آن جنت بیرون رو ندای عظیم یافت و معاصا بدرخت
انجیر رسید و بدان درخت ندایی آمد که خذه و آدم را بگرفت و ندامت او زیادت
شد گریه آمد و بگذشت و بعضی بر آنند که از نهی وَلَا تَقْرَبَا هٰذِهِ الشَّجَرَةَ مراد درخت
انجیر بود و چون تناول کرد سبب هبوط او شد موجب ندامت گشت **انجیر**
سیاه بوقت خویش دلیل خیر باشد و از آن سفید بهتر از سیاه باشد و اگر بی وقت
بیند بروی حسد برند چه انجیر بلغت اهل یونان حسد باشد و گویند انجیر سیاه دلیل
باران و تگرگ بود و گفته اند بیت همچو زیتون بود که تعبیر
در نکویی و در بدی انجیر و **انجیل** از کتاب خواندن دلالت بران می کند
از کاتبی نصرانی اندک خیری یابد و اگر بی کتاب خواند او را حقی بباطل مشتبه شود
تاویل **انداختن** دوست و دشمن بمزاح وجد در خواب همانست که در بیداری و بحسب
تعبیر بیننده باید کرد یا مزاح بوده یا جد و تتمه این حکم در احکام کشتی خواهد آمد و اگر
دید که چیزی محبوب بمعروفی انداخت بقدر آن با وی صله کند و اگر انکس مجهولی باشد
او را باندازه آن صله یا رسو باید داد و این دو خواب بعکس منعکس شود و اگر دید
که آن محبوب پیش چارپایی انداخت بر جاهلی نفقه کند والله اعلم **اندام**
شخص بتاویل خویشان او بود و زیادت و نقصان و جمعیت و تفرقه آن با ایشان
تعلق گیرد و گویند زیادتی اندام بی آنکه مضرتی رساند دلیل مزید نعمت باشد
گویند مساجد سبعه که عبارتست از پیشانی و دست دوگانه و پای دوگانه و زانوی
دوگانه و روی چون بسلامت بیند دلیل سلامت دین و دنیا باشد و حسنات اعمال
که در قیامت حشرش بدان روشن شود و حکم هر اندامی بحسب حرف نام آن در مقام خود

انجیل
انداختن
اندام

ان شاء الله تعالی اگر دید که کسی پاره گوشت از اندام جدا کرد از بیننده با گم پس فایده بدو
و بالعکس و اگر دید که مرغی از وی بربود چیزی از وی بربود چیزی بزور از وی
بستانند و اگر بیند که گوشت عضوی از اعضاء خود میخورد غیبت یکی از خویشان کند
که بآن عضو منسوب باشد یا بکاری مشغول شود که از آن ندامت کشد و گویند ذخیره
که داشته باشد بخورد و اگر دید که گوشت خود را بدندان پاره میکرد و می انداخت
دلالت بر عاریتی کند و گویند اگر دید که گوشت خود بر ایشان قسمت میکرد بر ایشان
صله و صلت میکرد یا وفات یابد و ترکه او مقسوم کردانند و اگر اهل صنعت بیند که
گوشت خود میخورد دلالت بران داشته باشد که دست رنج خود خورد و اگر دید که
گوشت کسان خود میخورد منفعت تمام یابد و اگر زنی بیند که گوشت خود میخورد زنا کند
و اگر این خواب کسی بیند که مریضی داشته باشد بموت او محزون شود و گفته اند اگر دید که
گوشت از اندام کسی مجهول میخورد دلیل خیر و منفعت باشد و اگر بیند که گوشت اندامی
از اندامهاء فرزند خود خورد اگر از محترفه باشد او را باجاره دارا اجرت او خرج کند و
اگر دید که آن فرزند بکلی بخورد فرزندش وفات یابد و گویند هر که بخواب بیند که
گوشت از اندام دیگری بخورد کائنا من کان از وی نفعی یابد و گوشت مرد به از آن
زن باشد چه منفعت مرد از آن زن باشد و گوشت جوان به از آن پیر باشد و
جاماسب گوید هر که بیند که گوشت اندامهاء مردم میخورد بر در ملوک صاحب اختیار باشد
و اگر بیند که خون نیز میخورد و مال مردم خورد و گفته اند اگر دید که گوشت دیگری میخورد
او را غیبت کند لقوله تعالی ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا یا غیبت
خویشان او کند و بعکس بالعکس و اگر بیند که چون گوشتش بخورد خون از وی روان شد

عضوها در اندام

انکس را بواسطه آن مالی افتد واگر دید که گوشت کسی میخورد که او را در پروار کرده
بودند مال شخصی بحرام خورد واگر پخته باشد مالش بحلال خورد واگر دید که اندامهای
از اندامهاء دیگری بجانه او آورد و بدانجا که بماند شود وگفته اند حکم مطلق در گوشت
آدمی آنست که تاویلش منفعت باشد وخوردن غیبت کردن بسبب اندامها گفته شد
مگر آنکه پخته باشد واگر دید که اندام او آزرده شد بیمار شود واگر دید که اندام از
اندامهاء خود براه میرفت کاری کند که اعتماد نشاید واگر بیند که اندام او چون اندام
مار بود عداوتی مخفی ظاهر گرداند واگر دید که اندام او پاره پاره شد عازم سفری
گردد و خویشان او متفرق شوند بدلیل وَقَطَّعْنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أُمَمًا وَقَالَ
وَمَزَّقْنَاهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ واگر دید که اندام او از آهن و سنگ بود عمر دراز و نعمت بسیار
یابد وگویند اجلش نزدیک باشد لقوله تعالی قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا أَوْ خَلْقًا
مِمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ واگر بیند که از پنبه بود باتفاق دلالت بر قرب
وفات کند **انکار** وجه حق تاویل کفر باشد وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الْكَافِرُونَ
وازان باطل دلیل امر معروف ونهی منکر بود **انگشته** تاویل رنج وغم باشد
وخوردنش بتر از دیدن **انگشت** پنج گانه دست راست دلالت بر نماز پنج گانه
کند انگشت بزرگ دلیل بر نماز بامداد باشد وبعد ازان بترتیب قیاس باید کرد وچنانکه
انگشت کوچک از خفتن بود وصلاح وفساد آن باین جهت عاید شود واگر بعضی انگشتها
بجای انگشت دیگر بیند نماز وقتی بوقتی دیگر برد وگفته اند اگر انگشت کسی ابدال
گرفت او را تادیب کند وبعکس بالعکس وتاویل انگشتان چپ بفرزندان وبرادران
کنند وگویند اولا برادر وخواهر و شریک باشند تا اگر بیند که یکی ازان آزرده شد

انکار
یار معلم
انگشت

یا شکست یکی ازان جماعت بیمار شوند یا وفات یابد واگر کسی ازان بریدن بیند
یکی را ازیشان مصیبت رسد وگویند که مادام که تاویل دست ببرادر کنند تعبیر
انگشتان ببرادرزادگان باید کرد واگر او را برادرزادگان نباشد تاویل آن
بمهمان بر نماز پنجگانه بود وکوتاهی انگشت دلیل نقصان عقل باشد وبر همه این
حکم از جمله مجربات نهند واگر بیند که انگشتان را بهم در گذاشت تنگ دست
شود واگر دید که باکسی پنجه کرد میان ایشان وصلتی رود مثل آنکه فرزند از یکدیگر
دهند وشاید که میانهما معارضه واقع شود وغلبه آنکس را باشد که پنجه برد واگر بیند
که انگشتان خود را انجا بید افساد مال خود کند چه بحقیقت آلت کسب است واگر
بیند که انگشتان را باهم جمع آورد کار فرزندان وبرادران بصلاح آورد واگر بیند
که مشت فرو کوفت کار ایشان بسته شود وگویند از معصیت توبه کند و
صادق علیه السلام تاویل انگشتان باصحاب وخدام نیز کنند ودر مرتبه اخوان
واولاد باشند فرموده وگویند اگر دید که انگشت بزرگ کسی ببرید زیانی مالی بوی رسانند
واگر دید که انگشت میانش ببرید قاضی یا عالمی ان موضع را مصیبتی رسد واز انگشت کوچک
عقوق فرزند واز ان پیش کوچک دلالت بران کند که او را فرزندی آید واگر بیند
که چهار انگشت او ببریدند یا بریده بود چهار زن خواهد وبصحابه ایشان
ممتحن گردد لقوله تعالی فَانْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ واگر دید که از
انگشت بزرگ خون می آید واز پنجه شیر نعوذ بالله او را با محرمی یا خواهر زن
نظری باشد **جواب** خواب هرون الرشید وملک الموت واشاره او
باصابع خمس وتعبیر معبر بعلوم خمسه که باری تعالی بران مستاثرست خود از مشهورات

انگشتها

وارطامیدورس گوید معتقد بعضی از حکماء یونان است که خدای تعالی امراض بوسیله
ملکی اسقلبیوس نام می‌فرستد و هیکلی باسم آن ملک ساخته بودند و مریض شبی آن ملک
را بخواب دید که دست راست بوی دراز کرد و انگشتان را بوی داد و بخورد و
و روز دیگر خرما خورد و شفا یافت چه در یونان خرما را انگشت می‌خوانند و تتمه این
احکام در تاویل دست باید دید **انگشت پای** بتاویل آرایش دنیوی باشد

انگشت پای

یا بنات یا جواری یا غلامان و بابن دستور تعبیر باید کرد و صلاح و فساد شان بین
طایفه تعلق گیرد و اگر دید که کسی انگشت بزرگ پای او برید وجه معاش او قطع شود
که اکثر رزق تحت الاقدام و هرگاه انگشت پای نباشد بتخصیص از آن بزرگ هر آینه در
تردد او نوع ضعفی و نقصانی بود و گویند او را بجهت حقی محبوس گردانند و در
حکایت است که شخصی بخواب دید که انگشت بر سر آتش پاره نهادی و منطفی شدی
و چون برگرفتی باز اشتعال یافتی و ابن سیرین گفت فرمود که باید که بیننده این خواب
تابع هوای نفس باشد و گفته این شخص از آنجمله است اما احیانا در قدر سخن گوید گفت
کدام هوا زیادت از قدر بر باشد لقوله تعالی أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَٰهَهُ هَوَاهُ
وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ و هندوی چنان دید که انگشت پای دو گانه او ستبر و بسیار گوشت
بودی و بر همین گفت که عجب اگر غفلت بر مزاج صاحب آن رویا غالب نباشد
بلکه عقلش ناقص بود و چنان بود **انگشتری** بتاویل پادشاه را ملک باشد و

انگشتری

دیگرانرا منصب و مال بحسب حال و قیمت انگشتری خاصه چون آنرا از نگین چند
و گفته اند انگشترین باد و نگین پادشاه را سلطنت صوری و معنوی باشد و تاجرا
ذکی از طرف بیع و رنجی از طرف شری و اگر این خواب عالی بیند با اصحاب دین

و دنیا مدار اگر بیند که انگشتری زرین عملی با بدعت بود و از آن زرین عملی
بی رونق و از آن آهنین عملی با شوکت با تجارت تاجری با نضارت بی حال الا اگر
بود اما اگر منقوش باشد به از ساده بود و از آن قلعی خود عملی بی تشبه باشد و
گفته اند انگشتری که از گوش آویخته است دختر را بشوهر دهد و از وی پسری آید
چه گفته اند تاویل انگشتری پسر باشد و گفته اند از آن زرین زن یا کنیزک و از آن
نقره غلام یا پسر یا چارپای و اگر دید که انگشتری والی در انگشت داشت مستحق
ولایت بود و اگر بیننده این خواب چند از پدر میراث یابد و الا حالش
منقلب شود و نقش انگشتری دلالت بر مراد شخص کند هرچند نقش آن خوبتر بود
مراد او بیشتر باشد و اگر دید که بیفتاد زیان مال گشت و اگر دید که انگشتری از انگشت
بیرون کرد از مرتبه در افتد یا زن را طلاق دهد و اگر این خواب زن بیند شوهرش
یا یکی از اقارب او وفات یابد و اگر عاملی بیند که حلقه انگشتری بشکست یا
نگینش باز ماند از عمل معزول گردد و جابر تعبیر انگشتری آهنین تقویت شخص
کرده بی گفت اند که از تعبی خالی نباشد و گفته اند تاویل انگشتری در اکثر اقوال زن است
اعم از آنکه از زر باشد یا از جوهری دیگر بلی از آن مس زنی بی نفع بد اصل بود
و از آن چوبین زن منافق و انگشتری تنگ بتاویل زن ناسازگار باشد و اگر دید
که آن انگشتری را از انگشت بیرون کرد زن را طلاق دهد یا بنوعی از انواع
از مضیق خلاص شود و اگر دید که انگشتری بعاریه شد ملکی یا ملکی بی بقا یابد
صاحب رویا در چه درجه باشد و اگر دید که انگشتری بسیار در بازاری منفرد فروختند
املاک اکابر آن موضع بفروخت رود و اگر دید که انگشتری از آسمان می‌آید

انگشت

آن سال پسران بسیار بوجود آیند بقدر آن انگشتري واگر دید که انگشتري از انگشت
کوچک بیرون آورد و در انگشت پهلوي آن کرد دیلم جرا از ین انگشتري بیرون آورد
و در آن یکي دیگر کرد حاشا دلیل قیادة زن باشد واگر دید که انگشتري از انگشت
کوچک او بي آنکه بیرون آوردي بدیگر انگشتان منتقل مي شد همسرش بي توقف
در خیانت باشد یا او را اختیار منع نبود واگر دید که انگشتري بفروخت از زن
مفارقت نماید واگر دید که بجنسي شریف یا زري خالص معارضه و مبادله کرد فراقي
بر وجه معامله باشد و بعکس بالعکس و حکم نگین علی حق در حرف نون خواهد آمد ان شاء الله

انگشتوانه

انگشتوانه سر و دعاج و دندان ماهي بمال تاویل کرده و از آن دیگر انواع بحکم انگشتري
نزدیکست این قدر هست که تعبیر آن بزن توان کرد و در **حکایت** آمده که پدر
افریدون بخواب دید که پسرش پنج انگشتري در پنج انگشت راست داشت و معبر گفت
پانصد سال ملک از آن او باشد و چنان بود **انگشتري باختن** حکم کرد و داشته
باشد که در تاویل آن علي حق خواهد آمد و في نفس الامر مناظره یا مخاطره بود غرض
آنکه درین صورت حکم تعبیر انگشتري باطل شود چه هر که انگشتري برد او را خواهد بود
ملک تحت او را مجرد کند **انگشت** بتاویل مال حرام بود که از عمل دیوان حاصل
شود و از ینجا گفته اند **بیت** باشد انگشت مال مال حرام * آن بي در د سوختن مادام
واگر دید که انگشت بر آتش نهاد و نیک بر افروخت با دیران معامله کند و فایده
مالي و جاهي یابد واگر دید که جامه یا اندام او بآن اندوده شد بوجهي از وجوه غمگین شود
واگر بیند که انگشت ناگاه افروخته شد طلیعه سلطان در ان دیار طلوع کند
واگر دید که در خانه او بود کارش بالا گیرد واگر دید که آن انگشت افروخته گشت در آن خانه

خصومت افتد انگس که **انگشت سازد** دلیل حاکمي ظالم بود که مردم بصورت
اتلاف و معني احراق کند **انگور** سفید بوقت خویش مال بود بقدر آنکه

انگور

بیند و سرخ بهتر از سیاه بود و سیاه بوقت خود به از غیر وقت باشد واگر خود بیند
اولیتر و از ینجا گفته اند **بیت** غم بود چون سیه بود انگور * رنگها ئي کر نعیم و سرور
و هر چند شیرین تر نافع تر باشد و بعکس بالعکس و گویند انگور بوقت خود مال حلال
باشد و بي وقت مال حرام واگر دید که خوشه انگور از زمین بر داشت از زني فایده
مالي یابد و گفته اند درخت رز بخلاف آنکه درخته قانون تعبیر گذشته زن با مال
و جمال باشد چه زلیخا بر طریق کنایت با یوسف علیه السلام گفت ان الکرم قد صح فهم
فاعصره تعالي رتي احق بعصرة سینتي واگر دید که در معصره چوبین انگور مي فشرد
بخدمت حاکمي ظالم مشغول شود و از آن گلین عکس این باشد و از آن آجر نیکو
بحاکم با هیبت نهاده اند واگر دید که در طشتي مي فشرد بخدمت زني بزرگ قیام نماید
اما از آن کاسه بتاویل زني خسیس باشد واگر دید که انگور مي فشرد و آب آن در خمرها
میکرد بقدر آن مالي جمع آورد و گفته اند انگور فشردن دلالت بر خلاص یافتن شد
از قحط و شیره انگور دلیل بر خیر و برکت بود لقوله تعالي **علم فیه یغاث الناس**
وفیه یعصرون واگر دید که مي فشرد و تعل آن جدا میکرد رزقي بي شایبه یابد

انگور سیاه

و گویند یک خوشه انگور بر یک هزار درم دلالت کند و بعضي انگور سیاه را
غیر مکروه نهاده اند چه در نقل آمده که زکریا بنگاه محراب مریم علیها السلام مي یافت
انگور سیاه بود و در حدیث آمده که نوح اصحاب السبیل فاوحي الله تعالي الیه
ان کل العنب فکله فتري و منقولست که انگور سیاه خورد و صحت یافت و گویند کسي بخواب دید

که درخت رز از سر او برآمد و او را مرضی طاری شد که سر او منشق گشت ائمهٔ معصوم
وائمهٔ مذاهب رضی الله عنهم بر سبیل اجمال در آخر این انبیا تقدیم یافته

باب
الباء

بابونه

واگر دید که کسی بر بابک نشیند او را بطریق بدعت تقریر کنند بابونه
بتاویل غم بود مگر آنکه بیند که از بهر دوا خورد و نافع آمد بیخ شاخ بابونه که در
لغت اقحوان خوانند دلالت بر کنیزکی خوب کند یا خویشتن از خویشان زن

باتیل

که بدو پرستایش کند باتیل بتاویل همسر مرد بود یا قیم خانه و صلاح و فساد آن باین جهت
تعلق گیرد پاچه ماکول اللحم بتاویل مال حلال باشد و غیر آن مال حرام بود
و گویند اگر دید که گوشتش میخورد و استخوانش می مکید مال یتیم خورد و گویند مال کار برباشد
و در منظومه آمده که بیت سر و پاچه بر دلیل سروریست * خوردنش هم خود دلیل برتریست
بادام بتاویل مال نهانی باشد که بخصومت از بخیلی حاصل شود و تعبیر آن بعلم
کرده اند بجهت روغن و مغز بادام راحتی بی رنج بود و بادام تلخ دلالت بر جفا کند

باد

و حکم درخت بادام دارد و در نسخهٔ قانون تعبیر بیان رفته باد معتدل بتاویل
راحت باشد یا بشارت و رحمت وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيَاحَ مُبَشِّرَاتٍ وَ
لِيُذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ و باد سخت خراب کننده هم باشد خاصه چون با آن گرد و تاریکی بود
و تعبیر آن بامراض مثل طاعون و حصبه و برصام و وبا نیز کرده اند علی الخصوص که
گرم باشد و گفته اند اگر پادشاه باد مغرب بیند او را محاربه پیش آید و گفته اند باد شرقی
یعنی صبا دلیل رحمت بود و از آن غربی یعنی دبور عذاب و از آن جنوب یعنی اگر از

دست چپ جهد یمین تاویل دارد و اگر با باد رعد بیند دلیل نزول ذو شوکتی ظالم بود
که منصوب پادشاه قوی حال بود و اگر با آن رعد و برق بیند آن صاحب شوکت
بعد از آن که باخذ مال جور کند بقتل ناحق اقدام نماید و ریاح لواقح خود باتفاق رحمت
نهاده اند و بعضی باد جنوب را بو باتیپر کرده اند یا مرضی که آخر آن صحت باشد
وعلی الجمله بیت باد با هول دیدن اندر خواب * خلق را بیم وحشت و عذاب
ور زجایش برد بجایی گر * هست بیننده را دلیل سفر * و گویند سفری بافایده باشد

باد

بقدر قوت بادی که او را بهوا برده باشد و اگر دید که از هوا نزول کرد دلیل قرب اجل
باشد یا مرضی مخوفه بی اگر بیند که بر باد سوار بود نافذ فرمان باشد که وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ
و اگر دید که بادی عظیم یعنی بی فایده در موضعی یا در لشکری افتاد دلالت بر خرابی
و نکبت کند لقوله تعالی اِذْ اَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ مَا تَذَرُ مِنْ شَيْءٍ أَتَتْ عَلَيْهِ
إِلَّا جَعَلَتْهُ كَالرَّمِيمِ و اگر دید که بادی در آمد و نخلی را از بیخ برکند والی آن موضع نماند لقوله
تعالی كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ و شاید که نایب والی باشد و گویند باد صرصر
یعنی باد سرد ظلم والی بود و قتل و تاراجی کار او حاصل شود لقوله تعالی وَأَمَّا
عَادٌ فَأُهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ و گویند باد عاصف یعنی آنکه سخت جهد دلالت
بر فتنه کند یا موت رؤسا یا آنکه در بیداری همان باد واقع شود والله اعلم
بالصواب بادمردم چون عمدا باشد چنانچه آواز بگوش مردم رسد
دلالت بر سخن نکوهیده کند یا فعل قبیح که موجب افسوس شود و اگر بی اختیار بود
کارش ساخته گردد و از بلای شنعتی باشد و اگر دید که مردم از آن بخندیدند کار دین
دنیا را ساخته گردد و گویند آن مردم نیز اگر غمگین باشند فرح یابند و اگر تجارت

کند فایده بیند و اگر باد نرم بود چنانکه دیگری نشنود آن نیز سخن سخت بود اما شهره نیابد
و اگر نتن آن از دیگری بوی رسد بقدر آن مکروهی یابد و اگر دید که در نماز بادی
با نتن از وی صادر شد در طلب حاجتی سعی کند و بسبب کلام ناموجب در تعویق
افتد و گفته اند **بیت** گرچه اگر و واز تنش بادی ❊ بدسگالش کند بعد یادی
ور بآواز بود و باد دهان ❊ گشت شود آشکار راز نهان **باد پنهان** با دل شخصی بزرگ
بود که مردم از و استراحت یابند اگر پادشاه عادل راضی بیند دلیل رضا

پادشاه

حق تعالی باشد و ینعکس بالعکس چنانچه در شرح آن در رؤیت باری تعالی تقدیم یافته
و گویند اگر او را خشمناک بیند دلالت بران کند که در صلوات محدث باشد یا در اعتقاد
او نوعی از فساد بود و اگر دید که پادشاهی را تبق آورد طلب کاری بزرگ کند و بمقصود
رسد و اگر دید که با وی چیزی خورد بقدر آن ماکول مرتبه یابد و اگر دید که بخانهٔ پادشاهی
در رفت متکفل مصالح آن حرم شود و سبب رفعت حال او گردد و اگر دید که پادشاهی
با مثل خود معارضه کرد و غالب آمد مغلوب شود و اگر دید که پادشاه شد مستحق
پادشاهی را نیک شود و بنده را آزادی بود و چه غیر مستحق را بیم مرگ بود و بیمار را دلیل
موت بود چه میت از تکلم خلاص یابد و صحیح تن از خویش و پیوند جدا ماند چه پادشاه را
خویش و پیوند نباشد و گویند این خواب اگر زنی بیند وفات یابد و جامع کوید
هر که بیند که پادشاه شد بقدر خود دولتی یابد و ازینجا گفته اند **بیت**
هر که او پادشاه گشت بخواب ❊ یابد اندر مجال خود اسباب ❊ و اگر دید که بر سر یکی
ردیف پادشاهی شد و استحقاق پادشاهی داشته باشد ولی عهد او باشد و الا
عجب حال کیست و مجال یابد و اگر دید که پادشاه با وی سخن گفت در امانات ممکن شود لقوله تعالی

انک الیوم لدینا مکین امین و اگر پادشاهی بیند که قبول زنی کاری
کرد از مرتبه در افتد چنانچه از قصهٔ آدم علیه السلام منقولست و اگر دید که
پادشاه بموضعی در آمد که نسبت با پادشاه منکر بود اهل آنجا را بتخصیص اکابر را گزندی
رسد لقوله تعالی **ان الملوک** الآیه و ینعکس بالعکس و اگر بیند که او را حریر پاره داد
او را کنیزکی بخشد یا از پرستار حرم کسی را بوی دهد و اگر دید که در خانهٔ پادشاه از
حال خود بگشت خاتونی دیگر خواهد یا در حجاب تعذر کند و اگر دید که با پادشاه خشم
بود و پادشاه برخاست و او بجال خود باقی ماند با پادشاه اختلاط کند و بروی خشم
گیرد و مال وی بحوادث یا بمهمات بر دارد و **لاق النایم کالمیت** و اگر او پشتر خزد
نجات یابد و اگر خود را بر فراش پادشاه بیند همان حکم داشته باشد که در حریم او
گذشت یا اگر او را علی شریف فرماید بقدر قیمت فراش و اگر پادشاهی بیند که
خانهٔ او کعبه بود ملک از خاندان او بیرون رود و اگر پادشاهی بیند که مرده زنده
شد و بروی سلام کرد بشارت باشد بامن و سلامت ملک و اگر دید که پادشاه
پیاده میرفت رازش بر دشمنان آشکارا شود و اگر دید که طلا بروی نثار میکردند

پادشاه

از مکروهی شنود یا بر عکس بخلاف نقره که سخن خوب باشد و از آن شکر سخن لطیفه
از آن سنگ سخن سخت و اگر دید که بروی تیرباران کردند بروی دعاء بد کنند
و اگر دید که او را سجود کردند مطاوعت او نمایند و اگر پادشاهی بیند که شخصی عالی
در رای ملاقی او شد و با وی مشورتی کرد دلیل بر مرگ مناجات کند چه شداد بن عاد
چون بهشت را تمام گردانید و متوجه آن شد ملک الموت در راه بوضع مردی
عالی مستقبل او گشت و با وی مشاورت کرد و روحش قبض کرد و اگر دید که خادمی

پی آنکه مایده در میان باشد او را آب یا طعام داد ملکی بی مثل وبی منازع یابد چه
خدام در تاویل ملایک اند بحکم آنکه شهوة ایشان منقطع است واکر دید که کنیزکی آن
کار کرد آن ملک با سرور وفرح باشد واکر دید که غلامی آن آب وطعام یافت دشمن
مطیع او شود واکر بیند که ترک پادشاهی کرد وکاری کند که از ان نادم شود چنانکه
ذو النون علیه السلام از اعراض ندامت یافت واکر دید که اختیار معرض شد ضعفی
بحال وی باز دید آید واکر دید که با وجود سلطنت در بازار با مردم همراه بود دلالت
مکارم اخلاق کند لقوله تعالی ما لهذا الرسول یاکل الطعام ویمشی
فی الاسواق وشوکت او زیادت شود وابن سیرین کوید دوازده چیزست که بیننده را
بحسب استحقاق دلیل ملک شود یا آنکه پیغمبری او را امام کرداند یا آنکه رایت پیغمبر
داشته باشد یا آنکه طبل پیغمبری پیش او زنند یا آنکه بر منبر پیغمبر خطابت کند یا آنکه جامه
پیغمبر پوشد یا آنکه انکشتری پیغمبر در انکشت کند یا آنکه بیند که چشم او آفتاب یا ماه است
یا آنکه چشم کاوی یا کرکسی کشته بود یا آنکه پادشاه مرده او محراب جامع بود یا آنکه چشم
خود را دو وی بیند یا آنکه دید که چشم او سور شهری بود یا آنکه بیند که چشم او چشم کاوی یا
کرکسی کشته بود یا آنکه پادشاه مرده انکشتری خود را در انکشت او کرد یا بوی داد
بهر کیفیت که بیند دلیل آن غم باشد وکویند آن رزقی بود یا اندک غمی وپخته به از خام است
لقوله علیه السلام الباذنجان من شجارات الجنة من اکل علی نیة الداء فهو داء
ومن اکل علی نیة الدواء فهو دواء **بار** سبک بر پشت دیدن دلیل مرتبت ومنفعتی باشد
بقدر آن جنس اکر محبوب بود والا مکروهی باشد هم بقدر آن واکر داند که چه جنس است
دلیل نجات بود کرا المحزون والمعلول وبار کران دلالت بر معصیت کند

بار سبک

لقوله تعالی لیحملوا اوزارهم کاملة یوم القیمة وکویند اذیتی باشد که از همسایه
بوی رسد چه لقمان علیه السلام هرکاه که باری کران دیدی فرمودی که هو ثقل
من جار السوء وکفته اند غم باشد واکر دید که بار بسیار ملک او بود بقدر جنس آن
نفع وضر بوی رسد تا دلیل آن بار را بچه باید کرد واکر دید که از ان دیکری بود تعبیرش
بجز او بدان تعلق دارد واکر دید که بار دیکری بطریق حمالی نقل میکرد متحمل زحمت
مردم شود واز ان اجر اجرت یابد **باران** عام بر وضع معهود باتفاق معبران
رحمت بود لقوله تعالی وهو الذی ینزل الغیث من بعد ما قنطوا وینشر رحمته
الآیه وکویند فرج بعد شدة باشد هم بدلیل آیه وبدان استشها
رفته واکر دید که شمشیر می بارید اهل آن موضع بخصومتی مبتلا شوند واکر دید که خون
می بارید یا از نامه وانها می آمد یا در کوچها میرفت عذابی بایشان میرسد یا دشمنان مستولی شوند
یا در جنک افتند واز ان مال حرام یابند واکر دید که بی ابر باران می بارید همان حکم دارد
باشد که از ابر می بارد لقوله تعالی وانزلنا من السماء ماء طهورا ودر
حکایت آمده که زنی نصرانی بخواب دید که پسرش قصری بر زمین صلب بنا کرد
وسیلی از باران در آمد وخانهاء حوالی آنرا منهدم کردانید وآن قصر باقی ماند وبا اسقف
کفت وتعبیر کرد که پسرت مصاحب حکما شود وسخن ایشان عمل کند کما ذکر فی
الانجیل کل من یسمع کلامی هذا ولا یعمل به اشبه الرجل الجاهل الذی یبنی
بیته علی الرمل فنزل المطر ومدت الانهار وهاجت الریاح وهدم الابنیة بارانی بتاویل نیک
نامی باشد چه بر بالای یکدیکر جامها پوشند ونیک نامی بالای سایر فضایل بود
وعلت آن از تعبیر جامه در مقام خود معلوم شود واکر دید که بی دیکر جامها پوشیده بود

باران

دلالت بر فقر کند و اگر از پشم یا موینه چیزی مرکب کاری مکروه شود و در اثنای آن
خاشاک شود و از رنگها اگر دو سپید و سیاه و زرد چندان مناسب نیفتد **باز** بتاویل
مراد و مرتبه شخص بود و شاید که از قبل والی بود و تاویل آن بفرزند خوب کرده اند و اگر
دید که بازی بگریخت و در زیر دامن زنی پنهان شد پسری نامدار آورد و اگر دید
که آن باز زنگله نقره یا زر داشت آن زن را دختر آید و باز سپید آموخته بملک عادل
تاویل کرده اند و بالعکس و اگر بیند که باز از دست او برفت و بر پا ریسمان بر ستاد
باز ماند منصب از دست او برود اما بقدر آنچه باز گذاشته اثری باقی ماند و کشتن باز
دلیل قتل والی باشد و گوشت او مال وی بود و گفته اند **بیت**
مال یابد هر آنکه بیند باز * چیغ مانند باز باشد باز * و گویند اگر دید که بازی چند بجای
فرو آمد بسبب آن جمعی راه زنان بدان موضع رسند و اگر دید که بازی از نابعد او
بیرون آمد او را باحرام خواره صحبت افتد و در خواب دید که آن دزد بازی را بشکار
بگرفت و بر دست وی نشاند و روز دیگر آن دزد بگرفت و مصحف باز بستد و دیگری با معبر
گفت چنان دیدم که بازی سفید بگرفتی و در دست من خفاری شدی گفت زن داری
گفت بلی پسری مقبل آورد گفت تعبیر باز کردی آن خفای چیست گفت از اضغاث
احلام است و همان بود پسری شایسته آورد **بازار** بتاویل دنیا باشد
اگر بازار زیاده از حد معهود بیند کار اهل آنجا بسبب آن زیاده شود خصوص چون
محترفه اهل بازار بیند و ارطامید و پس گوید اگر دید که فسحتی عظیم داشت و عامه خلق در آن
مجتمع بودند دلیل اضطراب اهل آنجا باشد و بحکم دکان علی حده خواهد آمد و از آن خرید
و فروخت همین سبیل **بازو** بتعبیر برادر باشد لقوله تعالی سنشد عضدک باخیک

باز
بازار
بازو

یا کسی در مرتبه او از دوست یا فرزند یا شریک یا معتمد یا وکیل و عیب و هنر و صلاح و
فساد و قوت و ضعف آن بایشان عاید شود و در **حکایت** آمده که زنی
بخواب دید که بازوی پسرش کوتاه بود و بمعبر گفت معبر گفت اگر عاقل و کامل باشد و
چون پسر بحد استعداد رسید و تجربه کردند نقصانی داشت و اگر **بازو بند** زرین
بر بازو بیند از جماعت که گفته شد او را اکرامی رسد و از آن سیمین غمی باشد
بنسبت کمتر از آن و گفته اند دلیل قوت آن جماعت بود که گفته اند که دختر برادر را
بپسر خود دهد و اگر خوب زنی بیند زینت باشد و بازوبند آهنین بر از مسی و
برنجی باشد و **بازهر** که از گوسفند کوهی حاصل شود بتاویل مال باشد و نگران
حکم تریاک دارد علی حق خواهد آمد **بازی کردن** بتاویل کار دنیوی بود
و غرور بر زینت و تفاخر کند لقوله تعالی اِعْلَمُوا اَنَّمَا الْحَیٰوةُ الدُّنْیَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ
و گفته اند بازی گری مشغول بود کاری کند که بدان واسطه از مصالح کلی باز ماند و گویند زن
خواهد یا فرزند آورد لقوله تعالی لَوْ اَرَدْنَا اَنْ نَتَّخِذَ لَهْوًا ای مراه و ولدا **پاس**
داشتن اهل خیر و از اهل شر شر والله اعلم **پاسبانی** پادشاه دلیل قرب
و موجب منفعت باشد و این خواب اگر ناصحی بیند دین و ملک پادشاه را نصیحت
محفوظ دارد **باشه** بتاویل نزدیک باز باشد و گویند دزد بود یا عیار
باغ بتاویل زن بود و ثمره آن مال و حلیات او و بلندی درخت دلیل طول عمر
آن زن باشد و سطبری ساق دلیل فربهی او چه درخت چون در باغ بیند بخلاف آن
تاویل باید کرد منفرد باشد چنانچه در نسخه قانون تعبیر گفته شد و طول و عرض عرصه
باغ دلالت بر سعت رزق آن زن کند و اگر دید که باغ را آب میداد یک قول آب

بازی کردن
پاسبانی
باغ

کوفته شد و قولی دیگر آنست که با همسر جمع شود و اگر دید که آب در باغ دیگری داد امان
بزن وی کنند و عکس بالعکس و اگر دید که در باغ خرابی رفت غمگین شود و اگر دید
که باغ او خشک شد از زن تمتع نتواند گرفت و اگر دید که گل می نشاند اورا فرزندی صالح
آید و اگر دید که شفتالو می نشاند فرزندی صاحب ذهن آورد و اگر دید که از باغ بوی ریحان
می شنید او را فرزندی هنرمند دلیر آید و تاویل باغ پر میوه با شکوفه ملک عادل کریم
نیز کرده و اگر در بهار باغ خزانی بیند حاکم ولایت بی شفقت باشد و گفته اند باغ
بتاویل شغل مردم بود و صلاح و فساد آن باین جهت باز گردد بنا برین بحسب همت
پیشه تعبیر باید کرد و گویند باغ بتاویل استغفار باشد و استغفار باغ چرا از خوابها
معقوبت **باغبان** بتاویل شخصی باشد که مردم را بصحبت زنان تحریص کند
وایشانرا بهم خواند چه جامع است میان درختانی که بعضی را بمرد تاویل کنند و
بعضی را بزن چنانچه شرح آن در نکته قانون تعبیر تقدیم یافته تعبیر ازین در تاویل درخت نیز
گفته شود و در **حکایت** آمده که شخصی بحضرت سلیمان علیه السلام رفت و گفت
بخواب دیدم که باغی پر میوه بودی شاخی بزرگ انجا پیسته و گفتند این باغ ملک اوست
و خوکان متعدد انجا میگردیدند و میکندند میوه ها بفرمان خوک بزرگ و خود از آن میخوردند
و تعبیر فرمود که دنیاست و آن خوک بزرگ حاکم ظالم و آن خوکان دیگر علما حرام خوار
که دین بدنیا می فروشند **بافتن** بتاویل سفر بود یا خصومت و اگر بیند که آن جامه را
که بافت برید آن خصومت قطع شود و گویند در سرشتی که بود فرج یابد و جامه از هر جنس که
بافد یک حکم دارد و هرچه از آلات بافتن همچنین دلالت بر سفر کند و گویند بافتن
غیر بافنده را دلیل سفر بود و الا از قبیل خیال و جولاه مسافر جهان گرد باشد و گویند

باغبان

بافتن

بز قماش بابز
توقومق

جنگجویی بیهوده گوی بود و گویند جیب پوش باشد باعتبار آنکه کرباس می بافند
که عورت مرده و زنده می پوشد و شعرباف مسافری بود که دنیا او بر دین او رجح
نماید **باقلا** بهر نوع که بیند دلالت بر غم کند و گویند از ان خشک مال و فرح بود
باقلا فروش شخصی بود که نام چیزی ابر مردم گوید و نیز از ان جواب شنود **بالا**
شدن دلیل حصول مراد باشد بآسانی و دشواری تا چگونه بیند و صادق علیه السلام
گوید که دلالت بر زن خواستن کند و اگر دید که در بالای مجهول رفت و باز گشت بیم وفات
بود و حکم افتادن تقدیم یافته و علی الجمله **بیت** گر درافتد ز کوه یا دیوار
نیست گردد بانگ و بسیار **بالای** شخصی بتاویل عمر او باشد بنا برین بر حسب معهود
ما فوق اعتدال نیک بود و نقصان مفرد مرد دلالت بر قرب اجل یا نقصان مرتبه کند
و گفته اند طول دلیل مزید حکمت و شجاعت شود لقوله تعالی تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ
وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ و اگر دید که بر قومی بالای میجست فساد دین باشد اگرچه صلاح
دنیا نماید لقوله تعالی تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ
وَلَا فَسَادًا **پالان** بتاویل زن بود و ازین دستور تعبیر باید کرد و اگر پالان
بر پشت بیند زن بر وی مستولی گردد و بالعکس و گویند پالان بتاویل خادمه عجمی باشد و گویند
کنیزکی باشد و لهذا تعبیر پالان دوز و **پالان فروش** نخاس و جواری کرده اند و تاویل
چوب پیش پالان شتر مطلقا کنیزک کند و گفته اند پالان شتر دلالت بر شخصی کند که
در نقل حکایات سعی کند و رنج برد و گویند که اگر بیند که بر پالان نشست مدتی در غم و
بطالت بسر برد و بعد از آن بطاعت رجوع کند **بالش** مسند بتاویل ریاست
باشد و دیگر بالش از آن بزرگ نسبت با پادشاه وکیل و کاتب بود و دیگر از خادم آرام

باقلا

بالا

بالای

پالان

پالان فروش

بالش

وگفته‌اند زنی باشد که اسپ از زن دیگر مخفی دارد و گویند تاویل بالش بزرگ خواجه
بود و از آن کوچک‌تر خادم باشد و بعضی گفته‌اند دلالت بر اولاد کند و گفته‌اند
بالش مپسند علما را تقوی بود و متکا بتاویل کم از مپسند نهاده‌اند چه آن شاید بود
که چهار بالش باشد و این تکیه بنا بر آن تاویل متکا براحت و استراحت اولی بود
بالشک زین حکم زین دارد دیدن پالوده بتاویل سخن لطیف باشد در
باب معاش و خوردنش رزقی هنی باعزت مثل غنیمتی یا مرسومی یا شکاری بانگ
داشتن مرغان یا جانوران چون مجتمع باشد دلالت بر مصیبت و غم کند
بقدر آواز و اگر دید که از جای دور آواز بانگ زدند و او جواب داد دلیل قرب اجل
بود و بانگ ناله و فریاد دلیل خبری مکروه بود و بانگ زاری روا شدن حاجت و
ظفر بر دشمن و بانگ اسب بشارت یا آواز بزرگی یا بهادری و ازین جهت گفته‌اند
بیت شیههٔ اسب بیت است بخواب ⁂ از کسی باشکوه و حرمت و آب
و بانگ خر تشنیع جاهل و بانگ گاو فتنه و بانگ شتر حج یا غزا و بانگ استر هم
وگفته‌اند بیت بانگ خر دشمنی و تشنیع است ⁂ بانگ اشتر سفر بود و پیوست
و بانگ گوسفند مراد و بانگ بزغاله شادی و بانگ آهو خبر کنیزکی خوب بیت
بانگ آهو کنیزک و مال است ⁂ بانگ روباه شد دروغ و محال ⁂ و شاید که آن دروغ با مکر او
گویند و بادی حیله اندیشد و بانگ شیر خوف از ظالم خاصه از پشه و بانگ
پلنگ غلبهٔ دشمن و بانگ خرس مکر فتنه یا قواد و بانگ یوز طمع طامع و گفته‌اند
بیت گر کسی بانگ یوز دید بخواب ⁂ سخن طامعی بود و کند اب
و بانگ گرگ خشم پادشاه و بانگ سگ دشنام و قیل و قال و مذمت از ظلم و بانگ خوک ظفر بود

پالوده

بانگ

بر جاهل و ازینجا گفته‌اند بیت بانگ سگ بر مذمت دلیل ⁂ بر ظفر بانگ خوک را تاویل
و بانگ شغال غم و خسران یا زندان و بانگ گربه شکایت خادم و گویند بیت
بانگ گربه بخواب در دیدن ⁂ هست تشنیع و مال دزد دیدن ⁂ و بانگ موش زیان
از قبل دزد و بانگ شترمرغ دلالت بران کند که او را خادم دلیر حاصل آید
کلاه خبر پوشیدن یا خبر غایب و بانگ کبوتر خبر زن شریفه و بانگ جغد خبر گرد
و بانگ بوم غم و بانگ هدهد خبر زن جمیل و بانگ طاوس خبر ملک عجم و بانگ کلنگ خبر
درویش غریب و بانگ لقلق خبر دهقان بزرگ و بانگ ماکیان خبر مستورهٔ متمول
و بانگ کلاغ فاسقی بدعهد و بانگ پرستو موعظه و بانگ زاغ خبر دلیری حرام‌خوار
و بانگ گنجشک خوشی و بانگ بلبل و هزاردستان و کور خبر مطرب یا نوحه‌گر و گویند
بانگ باز همین باشد وگفته‌اند مار دلیل عجز دشمن بود و لهذا گویند بیت
بانگ مار پت ترس و بیم گزند ⁂ لیک با دشمنان بود پیوند ⁂ و بانگ مرغابی غم و بانگ بط
خبر مصیبت و گویند ⁂ بانگ مرغان بقدر مرغانست ⁂ بقیاس این قدر توان دانست
و بانگ تمام چارپایان وحشی سودی بود که از سفر عاید شود و بانگ بوزینه طلبی
که از کافری یا مرتدی رسد و بانگ وزغ شروع باشد در کار رئیس یا عذاب
آن موضع و صادق گوید علیه السلام بانگ مرغان تمامت نیک باشد الا آن
مرغ بچگان و مرغابی و بانگ زنبور و مگس و ملخ بیم بود و بانگ سهناک از هر جا
که شنود دلیل دلگرانی و الی شود و چند بانگ صعب‌تر بود خبر صعب‌تر باشد و بانگ
دیگر مرغان و جانوران از حروف نامهای ایشان باید طلبیدن که ازین قیاس
معدا و رفت تعبیر کند و در حکایت آمده است که شخصی با ابن سیرین گفت

بانگ بوم

بانگ بلبل

بخواب دیدم که چشمه با من بسخن در آمد تعبیر کرد که اجل این کس نزدیک است لقوله تعالی
صالح را صلاح باشد و بالعکس چنانچه در صدر الکتاب اشارت بدان رفته
اگر دید که بر مناره بانگ گفت مردم را براه راست خواند و توفیق حج یابد چنانچه
پیش ازین از قول ابن سیرین منقول شد و از آن دیوار باین حکم نزدیکست چه گفته اند
کسی را بصلاح تصریح کند بلی اگر بیند که بر بام کعبه گفت در اقوال مبتدعانه مثل نعوذ بالله
سب صحابه رضی الله عنهم مبالغه نماید و گویند اگر دید که در حمام سرد گفت در تب محرق
افتد و اگر در حمام گفت حمار یومی باشد و اگر بانگ در حرمین شریفین شرفهما الله گوید همچنین
و گویند اگر در حمام گوید مطلقا دلیل تباه باشد و اگر بانگ جهت نماز نافله گوید بدزدی
متهم شود و اگر دید که ببانگ گفتن مضطرب شد با زنی جمع شود و اگر بیند که در خانه گفت
دلیل قرب اجل شود و اگر بیند که در میان سرای گفت فرزند یا خواهرش وفات یابد و اگر
بر بام گفت اهل او یا پدر یا عمش نماند و گفته اند اگر دید که در سراپرده یا گرمابه گفت فرزند را
بسفر دور دعوت کند و گویند دلیل ضعف اعتقاد باشد و اگر دید که در شارع گفت
مصلح را امر باشد بمعروف و مفسد را امانتی بود بضرب و زجر و اگر دید که بر بستر گفت
مشغوف همسر باشد و اگر دید که بر بام همسایه گفت در حق زنش خیانت اندیشد و اگر دید
که بر در خانهٔ حاکمی گفت او را کلمة الحق   و اگر دید که در بازار گفت یا شنید درویش شود
یا بعضی از اهل آن بازار وفات یابند و اگر دید که در گنجینه گفت در کار حق خیانت کند و
اگر بر دروازه یا لشکرگاهی یا کوچه گفت جاسوسی کند و شاید که از بهر دزدان باشد
و اگر دید که با زنی گفت با همسرش اغوا و نماز گذارند باتفاق یا ظلمی کنند و اگر بیند که
بعد از آن قومی را امامت کردند همه وفات یابند و اگر بیند که طفلی گفت دلیل صدق

والدین شود چنانچه از قصهٔ عیسی علیه السلام مرویست و اگر دید که میان کاروانی
گفت بد باشد و اگر دید که میان قومی گفت که او را جواب دادند میان طایفه ظلمت
باشد لقوله تعالی وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ بانگ نماز و اگر دید که بمنزل گفت عملش
زایل شود لقوله تعالی وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ الآیه   و اگر دید که در آن الفاظ زیادت
نقصان کرد بحسب آن ظلم خیانت کند و اگر بانگ شنید و مکروه داشت بچیزی که برو
کاره باشد برو دعا کنند یا شهرت یابد اقامت گفتن و شنیدن دلالت بر اهتمام کند
بحال سنت و جماعت و رفعتی که از آن جهت حاصل آید [illegible] بتاویل پوست
باشد و یا سخن خوش و بسیاران نعمت بود بقدر آنکه بیند تعبیر پای بعضی بمال کرده اند
و بعضی بوالدین و از آن راست پدر و از آن چپ مادر و ازین جهت گفته اند پت
هر دو با مادر و پدر باشد   کعب فرزند بد سیر باشد   و برین تقدیر صلاح و فساد
آن باین جهات تعلق گیرد و اگر بیند که هر دو پای او بآسمان رفت پدر و مادرش
وفات یابند بل اگر بیند که پای او سست شد خللی بمال او رسد و اگر دید که پای او از نا
گرد در پی عورتی نا پسند رود و اگر دید که پایش برهنه بود در رنج افتد و اگر دید که
پایهای کسی بخورد و والی بیند که از قلع است مال بسیار بوالی رسد و اگر مرد و پای
خود را دراز یا بیند دلیل عمر دراز و ثبات مال باشد و از آن انگشته
عکس بود و لنگی دلالت بر آسایش کند لقوله تعالی لَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ
و اگر مردی یا زنی لنگ بیند در امری ناقص شروع کند و حکم لنگی بانفراد در حرف
لام باید طلبید و اگر دید که پای بر پشت پای دیگری نهاده بوده براه رفت
یک نیمه مال مصروف گرداند و اعتماد بر نیمهٔ باقی داشته باشد و اگر دید که زیر پای او

بر بیند ایمن شود و گویند که پای راست او بشکست یا متخلع شد یا بنوعی از انواع خللی
یافت چنانچه مجروح شد پسرش بیمار شود و اگر پای چپ را چنان بیند کسی دخترش را
بخواهد والا او را دختری آید و اگر پای خود را در رسنی بیند منفعتی یابد و اگر عاملی
بود و پای خود را بریده بیند معزول شود و مالش تلف گردد و گفته اند دیگر از نقصان مال آن شخص
و اگر دید که یکی پای او برین بود دیگ نیمه مالش برود یا بوجهی از وجوه از تدبیر معاش باز ماند
و گویند ... دست و پای او برین بیند مرد ... سفر سخت زود خواهد کرد
و در دو پای نقصان مالی باشد و اگر دید که پایش بر ستونی بسته بود از مقام خود
باضطرار متنزل شود و اگر بر درختی بیند نیک باشد چه ستون حکم مرده دارد و درخت
حکم زنده و گفته اند از جهت مرد ثابت قدم موقوف ماند و اگر دید که پایش بچوبی بسته بود
از قبل منافقی محبوس شود و اگر بیند که پایش در جای نرم بلغزید از کار دین و دنیا باز ماند
و اگر دید که بر مرکبی پای می جنبانید غایت کار طلبد و اگر دید که پایها متعدد داشت
مسافر را دلیل کثرت مسافرت بود و دیگر از زیادتی جاه و مال بحسب حال بود
ضعیف چشم را دلیل ذهاب بصر شود و شریر نفس را دلالت بر حبس و ضرب کند و گویند
اعتبار مرض باشد چه در آن حالت بمساعدت مردم محتاج شوند و کسانی که پای ایشان
زیادت شده باشد و محبوس را گفته اند که با نقرادتر رود کند بلکه آمد شد او اگر میسر
شود با ملازمت موکلان تواند بود و ران بتاویل خویشان شخص باشد و قوت و ضعف
و صلاح و فساد آن با ایشان عاید شود و گویند قوت شخص بود و ران راست خویشان
پدری باشد و ران چپ مادری و اگر دید که گوشت ران او بیفتاد مال ایشان تلف شود
و اگر دید که ران او بریسمانی بسته بود وصلت رحم کند و اگر دید که گوشت ران خود پخته خورد

پای

مال خویشان برضاء ایشان خورد و اگر دید که بخام خورد بالزام خورد و اگر ران و الیه
از مس بیند دلالت بران کند که خویشان او بر معصیت دلیر باشند و در حکایت
آمده که شخصی با ابن سیرین گفت که بخواب دیدم که ران من سرخ بودی و موی بر وی رسته
و مردی را از معارف گفتی تا موی از آن ران بر می کشید گفت ترا قرض باشد
یکی از خویشان تو بگذارد و چنان بود و هندوی بخواب دید که ران دوگانه او ضعیفی
داشتی و با برهمن گفت و تعبیر کرد که ضعف حال و تنگ مجال شود و چنان شد و زانو
بتاویل آلت کسب معیشت شخص بود و کسر و خبران بر این جهت تعلق گیرد و اگر دید که پوست
از زانوی او بکشیدند بسبب معاش در رنج افتد و گویند زانو دلالت بر قوت بدن کند
و اگر مریض آن را ضعیف بیند جای خوف باشد و گویند زانو بتاویل برادران و شریکان
باشند یا خدام چه پای بمرتبه خادم بدن است و زانو همین حکم دارد و حکایت
کنند که شخصی چنان دید که شاخی از پهلوی او برآمدی و با ارطامیدورس گفت تعبیر
کرد که مرد مشهور سپرا از آن محل طاری شود و او را سور عارض شد و ساق مرد را
زن بود و از آن زن مرد و بهم پیچیدن ساق دلیل بد بود لقوله تعالی وَالْتَفَّتِ
السَّاقُ بِالسَّاقِ و گویند ساق دلالت بر عمر شخص کند و گویند حکم زانو دارد و اگر
ساق زن بیگانه و بعد از آن او را بشناسد زنی دیگر بخواهد و اگر زن ساق خود را کشوف
بیند حال دین و دنیا او نیک شود و اگر بی شوهر باشد که او را بخواهند لقوله تعالی
وَكَشَفَتْ عَنْ سَاقَيْهَا و کعب بیک قول فرزند معتام باشد و در تاویلی دیگر
احکام پای نظم تقدیم یافته و قدم که عبارتی از پیش پای است دلالت بر زینت شخص
کند و طاعت او و اگر دید که پیش پای میرفت قرض بروی جمع شود و پاشنه دلیل

زانو

کعب

ببر

ببر بتاویل دشمنی بزرگ دلیر باشد اما کریم بود و اگر دید که شیر او خورد
بر دشمن ظفر یابد و پوست و موی بتاویل مال باشد چنانکه در حکم استخوان گفته شد
و در حکایت آمده که یکی از احبار یهود بخواب دید که پری از تهامه پران
آمدی و بر روی زمین طوف کردی و نور از چشمها و دهان او درخشیدی و کوه قریظه
و نضیر از جای برکندی و مردم از مقام بهیج و متفرق می شدند و هیچ ملجای نمی یافتند
و در هول بیدار شد و تعبیری عظیم داشت و سبب آن پرسیدند و اظهار نمیکرد
تا بعد از الحاح صورت آن واقعه باز راندند گفتند تعبیر آن چه باشد گفت مردی
شریف از آن زمین خروج کند و دعوی نبوت داشته باشد و فصیح و سخت هیبت
بود و پادشاه زمین شود و دین یهود را منسوخ کرده اموال ما را بتاراج دهد
و عن قریب پیغمبر ما محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم مبعوث شد بت
پرستیدن دلیل افترا باشد بر باری تعالی و اگر دید که بت زرین یا سیمین پرستید
بمعشوق تعلق و تقرب جوید و اگر آن بت چوبین بود با منافقی در دین نفاق ورزد
لقوله تعالی کأنهم خشب مسندة و اگر دید که از هیزم بود
مجادله و کلام باشد و گویند دلالت بر سفر دور کند و گویند اگر بت بصورت آدمی
بیند دلیل اولاد بود و اگر دید که بت مسی یا رویین یا قلعی یا آهنین پرستید غرض
از دین و دنیا باشد و اگر دید که در بتخانه بود کاری عاقلانه کند و صادق
علیه السلام گوید بت بتاویل شخصی مکار باشد یا افسوس گر و حکایت
کنند که نصر بخواب دید که بتی بزرگ بر زمین قایم بودی که سر از زر داشتی و سینه
از نقره و شکم از روی و ران و دوگانه از آهن و سفال و سنگی بروی او آمدی و از

بتخانه

انتظام کار شود و شکستن آن ندامت از سعی ضایع و اگر دید که پای او چون پای شتر
یا گاو یا خر یا چنگال مرغ بود نعمت و رتبت یابد و اگر چون پای دد بیند مال حرام حاصل
کند و در حکایت آمده که شخصی با ابن سیرین گفت بخواب دیدم که موی
بسیار بر ساق داشتم گفت قرض بسیار بر تو جمع شود و در زندان وفات یابی
گفت این خواب در حق تو دیده ام و ابن سیرین استرجاع فرمود و در زندان وفات یافت
گویند چهل هزار درم قرض داشت و شخصی بعد از وفات او مودی گردانید و
سدوی بخواب دید که ساق او کج بودی و بر همین گفت بر زنی زنا کنی و چنان شد
پای آورنجن بتاویل مرد در غم بود و زن را شوهر یا امن از خوف و گویند مرا
دلالت بر دین کند و گفته اند از زرین نقصان دین بود یا مرض پای بند
بر پای دلالت بر بیم کند و گفته اند در آن موضع که این خواب بیند زنی خواهد و مقیم شود
و اگر خود را بر پای بند در مسجدی بیند دلیل ثبات دین باشد و گویند اگر پای بند با خود بیند
دلیل سفر بود و آنکه آنجا مقیم شود یا دیر باز آید و اگر پای بند بر پای بارگیر بیند همین تعبیر
داشته باشد و اگر دید که پای تابه بر پای پیچید یا می پیچید سفری گران کند و اگر دید که با
پای تابه بی رفیقی متوجه بیابانی بود و دلیل رحلت کلی باشد و اگر دید که پای تابه با خود
داشت مال یابد و حکم پایگاه بلفظ سرگین دان باید پایینی دلالت بر
موافقت کند و گویند اگر دید که پا بندانی نفس کشید معلم و مؤدب اکس شود و تلخیص بالعکس
و گویند در کاری یا در جایی ثبات نماید چه کفاله را مشابه بند نهاده اند و گویند بالعکس ثانی
رباند و اگر برعکس بیند رزقی شریف یابد لقوله تعالی و کفلها زکریا الایه و اگر دید
که کفیل طفلی شد دشمنی را نصیحت کند لقوله تعالی یکفلونه لکم و هم له ناصحون

پای تابه

پایگاه

خرد کردی و بر جای وی نشستی و بعینه کوهی بلند شدی و دانیال حکیم که معاصر او بود
تعبیر کرد بخت نصر آن تب است که زمان ده است و ملوک ارض است و هر یکی که بعد از و
آید باین مرتبه رسد چنانچه از نقره از زر کم باشد بترتیبی که دیده بعد از ان از ملوک
خروج که بوجهی از وجوه قوی باشد و بوجهی ضعیف چنانچه در آهن و سفال مشاهده کرد
بعد از ان شخصی قوی از طایفهٔ ضعفا بیرون آید و بر مملکت استیلا یابد و مدت او
همچو بقاء کوه باشد **پتک آهنگران** بتاویل بزرگی با شوکت بود و با مال تمام
چنانچه در تاویل آهن بیان رفته و اگر غیر آهنگر بیند که پتک بر سندان میزد میان دو بزرگ

بخور

سخن چینی کند **بخور** بتاویل مال باشد و سعه عکس با نمایه علی الثنا و گویند بوی

برز

خوش مطلقا ستایش بود و منعکس بالعکس **برز** بتاویل مشتقی باشد مثل استاد
و شیخ و طبیب چه الآباء ثلثة ابو الولادة و ابو التربیة و ابو التعلیم و غم تخم چالم

پر

بمنزلة الاب **پر** بتاویل مال بود و اگر دید که پر داشت و می پرید مال و مهتری
یابد بحسب پر و پرواز و کشته انداو را و پر آید و اگر دید که دران پریدن بمقصود
رسید دران سفر بمقصود رسد و اگر بنده باشد آزاد شود و اگر دید که باختیار
می پرید و فرو می آمد مرادات او بحصول پیوندد و اگر دید که بجانب قبله می پرید سفری
کند و روزه و باز آید و منافع بسیار آورد و اگر دید که بی پر می پرید از حال خویش بگردد
و اگر دید که دران حالت از زیر بالا می پرید بحسب آن ارتفاع رفعت یابد و گرنه
پریدن دلیل خوف و مشقت باشد و اگر دید که از خانهٔ خود بیرون پرید یا آنکه در
سرای مجهول پرید اجل وی نزدیک باشد و اگر دید که از دری بیرون پرید سعی کند و اگر
دید که از روزنی بیرون پرید بگریزد و اگر دید که در حال پریدن مستلقی بود مسافر بحر ار نیک بود

و مریض را دلیل موت بود و برین انواع این خوابها آن باشد که خواهد که بپرد
و نتواند و یا آنکه در پریدن بار بر هوا داشته باشد و مریض را پریدن من کل الوجوه دلیل
مرگ بود و سوار از نشان حرکت و تردد متواتر باشد و هر که در حالی بود که
خواهد که از ان کرد و جز مریض را پریدن بغایت نیک باشد و اگر دید که پری
داشت بخلاف مرغان مباشر کار بزرگ شود که مردم از ان متعجب مانند و والی
را پر و بر پریدن بغایت نیک باشد چه مرتبه یابد و ورای مرتبت امثال خود و اگر دید که
بر کوهی می پرید ولایتی معتبر یابد و بر دیگر ولایت سرفراز شود و اگر دید که بر چیزی افتاد
آن چیز هلاک شود و اگر قابلیت هلاک نداشته باشد در خطای دینی افتد
مرضی یابد و اگر در پریدن در هوا پنهان شد و باز نگردید دلیل موت باشد و گفته اند
که اگر بیند که در هوا می پرید بیمار شود و صحت یابد اگر بیند که با مرغان می پرید
بصحبت قومی غریب افتد و گویند این خواب اشرار و صیادان است را بد بود و اگر
دید که بر تختی با مصحف نشسته بود و بر سر آن حفره با مثل آن کوی می پرید مرضی مخوف
یابد اما عازم سفر را نیک بود و گویند مال دلالت بر همت شخص کند المرء بعز
تحاج همه و هر چند که قوی تر بیند همت او در کنج طلبد عالی تر باشد
و **حکایت** کند که شخصی با ابن سیرین گفت چنان دیدم که میان آسمان
و زمین می پریدم گفت دلالت بر کبر و منی کند و دیگری دید که میخواست که
بپریدی و در سستی که نام او موافق نام شهری از شهرهای یونان بود او بگرفت و بحکیمان
و حکیمی تعبیر کرد که ببیند سفری کند و دران شهر که همی آن دوست است باختیار
توقف نماید و چنان شد و از وی پرسیدند که قید اختیار بچه علت گرفتی گفت

بدان سبب که دوستی پای او گرفته دانستم که هیچ گروهی دران توقف نباشد
وبعضی از احکام پدید آن در تاویل ملایک وتعبیر آسمان تقدیم یافته **برده**
که بر روی بام زنند بتاویل مرد جلد باشد که از آتش وجه معاش مردم دهد
وحکم برده در تاویل کوزه باید طلبید **برادر** بتاویل رفیق باشد وبالعکس وگویند
برادر دلالت بر سلاح کند چنانکه گفته اند **شعر** اخاک اخاک ان من لا اخا له
کساع الی الهیجا بغیر سلاح **بربط** بتاویل لهو وطرب ولعب وکذب ومحال باشد
چه آواز آن شبیه بکلامست وبحقیقت نه کلامست واگر دید که میزد وان افعال ازو
صادر شود وشاید که سپاس تایش بخلاف واقع بود واگر دید که بربط بشکست یا بیفکند
از دروغ توبه کند واگر دید که بزرگی او را بربطی داد بحسب مرتبه خود جاه ومال یابد
واگر کسی در بیداری بربط نوازد در خواب بیند که دران مهارتی داشت اگر اهل
علم بود در تعبیر وفقه وقصص متبحر شود واگر جاهل باشد کاری کند که از ان
ملالت یابد وگویند اگر آواز بربط شنود خبر زنی بزرگ بوی رسد ومیان ایشان
دوستی افتد واز و منفعت یابد وگویند صالح را وعظی بود که بدان منزجر شود وطالح افسادی
در حق جمعی کند وگویند بربط دلالت بر بزرگی کند که از ملک خود منزعج باشد
بر پاهن
هرگاه که عهد کامرانی خود یاد آورد وبر رود کان او در هم بچد ودیدن برپهن
دلالت بر اندیشه کند وخوردنش مضرت باشد بنا بر ترشی وشربت آن اگر شیرین باشد
بر باشد یا حلاوت آن چاشنی واقع آن مضرت شود وگفته اند برپهن بتاویل شخصی
وانگو نه طبع بود وچه از ابقلة الجماعی خوانند باعتبار آنکه وقتی می روید که نباتات
خشک میشود ودر **حکایت** آمد که شخصی بخواب دید که شاخی برپهن بر زانوی او

برآمد بود وفیلسوفی تعبیر کرد که پای او بجو شد وبعد از ان وفات یابد چنانچه
چه نبات از جماد روید **برد** بتاویل بهترین جامها بود وبرد محطط
دین را بهتر از دنیا وبهترین برد آنکه در خواب بیند برد یمانی باشد ودر حکایت
آمده است که صدیق رضی الله عنه با رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت چنان دیدم
که برد یمانی پوشیده بودمی ودو رقعه بر سینه آن بودی وبر گیاه خشک می گذشتم
وشاخهای قوی را با چاخود میکردم فرمود که برد وکانه دلالت بر دو فرزند دارد که بدان
مسرور ومذکور شوی ودو رقعه دو کانه ودلیل آنکه بعد از من دو سال والی باشی
وگیاه قوی دل سپردن خصومتی باشد که در هر گونه قضایا پیش آید وکلماتی که در وقایع
واقع شود **برده فروش** بتاویل شخصی که دین ابر دنیا اختیار کرده
برده شدن بتاویل در غایت بدی باشد خاصه چون بیند که در دست دشمن
باشد **برده فروش** شخصی بود که تفحص مال مردم کند تا بر خیر وشر احوال او واقف
شود چه نخاس تا بر حال غلام وجواری مطلع نشود توسط نتواند کرد وگویند
برده فروش دلالت بر کسی کند که مجموعه تمام معایب قولی وعملی باشد واگر برده
فروش را بیند که بصحبت چنین کسی گرفتار شود وگویند رؤیت نخاس جواری دلیل
خیر بود واز ان غلامان بر عکس آنچنانکه در تاویل غلام وکنیزک معلوم شود
پرده دلالت بر خوفی کند که آخر آن امن باشد ونهاده بهتر از
بسته وبسته بهتر از آویخته واگر دید که پرده شبانی آویخته است غمی از قبل
عورات واز ان دکان غمی بود از قبل معیشت واز ان مسجد غمی باشد از قبل دین
واز ان خانه غمی از قبل دنیا وگویند اگر سفید یا سبز بیند عاقبت آن عافیت بود

وپرده دریدن دلیل نقصان عرض صاحب پرده شود واگر دید که سپکی آنرا بدرید
دشمنی سفیه آهنگ حرمت او کند و پرده معروف در مقام معروف بعینه همان باشد
که دیده بود هیچ نفع و ضرر از ان نیاید و گفته اند پرده نوا کار بر اغنی بر اصلح بود
و بنکس بالعکس و گفته اند ازان غمی باشد سریع الزوال و از آن آهنین برعکس
آن بود و اگر دید که پرده بر روی آویخته بود حال وی مستور ماند و اگر دید که پرده برداشته
بود تاویل آن معکوس شود و عیب او مکشوف شود و اگر دید که پرده دار شد مرتبه او
بیفزاید و مال حلال یابد و حاجتش روا شود **برزیگری** بتاویل توکل باشد
و روزی حلال و زیادتی مال و باقی احکام در تعبیر تخم کاشتن بیان رود **برزیگر**
بتاویل شخصی باشد که با فضل اعمال قیام نماید که الفلاح فی الفلاحة و مرض برسام
دلیل حرارت باشد بر معاصی عقوبت یافتن آن از زوالی و اگر **برستو** یافت
غایتش مراجعت کند یا مالی یابد و گفته اند پرستو بتاویل خردمند متکلم باشد یا زنی
مبارک یا غلامی مقبل و از غرایب تاویل آنست که یک پرستو را مال حرام
تاویل کرده اند و بسیار آن بمال حلال و اگر دید که پرستوی را بگرفت بر زنی ستم کند
و اگر دید که گوشت آن بخورد در خصومتی افتد و اگر دید که پرستوی از خانه او بپرید
رفت خویشی از ان وی بسفر رود و علی الجمله پرستو را بخواب مبارک نهاده اند
باعتبار آنکه اول ربیع می آید که مبدا برکات عالم است و اول بامداد با آواز
میدهد والیمن فی اول النهار و گفته اند تاویل نون اولیت چه پرستو ادمات
مجاور خانه باشد و جاماسب گوید اگر بیند که پرستوی شد واقف حال دزدان باشد
و حکم **برف** اگرچه در ابیات صدر الکتاب بران استشها رفت بلی این نیز گفته شد

برزیگری
پرستو
برف

لشکر منهزم باشد خاصه چون با باد آید و گویند برف تعذیب والی باشد نسبت
با رعیت لقوله تعالی فَأَنزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ یعنی بلا و اگر دید
که برف بروی تنها بارید سفری دور با مضرت کند و خوردن برف در تابستان
دلیل استراحت و غنا شود و حسن کلام و اگر دید که جامه دافع برف پوشیده بود آنچه
در تاثیر برف گفته شد کمتر یابد و گفته اند دلالت بران کند که بیننده صاحب حرم محتاط باشد
و جاماسب گوید برف دلالت بر قحط کند و گویند که بروی بارید دشمنی بالش برد یا
واله شود و **برف روب** که در لغت آنرا محرفه گویند بتاویل شخصی باشد که
مردم بوی استغاثت نمایند و در دفع غم و فقر از و استغاثه کنند **برق**
بتاویل خازن باشد و گفته اند اندک مایه آزاری بوی رسد اما قول اکثر و وجه اشهر
خیر برقت چه اگر بیند که برق را فرو گرفت یا اثر آن بوی رسید او را بکار خیر
تحریص کند و هر کرا وعده داده باشد چون برق بخواب بیند آن وعد بوفا
رساند و گویند برق دلیل خوفی با منفعت باشد لقوله تعالی يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ
أَبْصَارَهُمْ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُم و گویند اگر دید که برق جامه او را بسوخت آن سال
قضا را الله از مرگ ایمن شود بلی اگر زنش مریضه بود دران مرض وفات یابد
برگ بتاویل ابن سیرین شخص بود و اگر آنرا تازه بیند دلیل حسن خلق شود و
بنکس بالعکس و تعبیر آن بمال نیز کرده اند **برگ قطایف** حکم فطیر دارد
و فی نفس الامر دلیل تب محرق باشد چنانکه در تاویل نان بیان خواهد رفت ان شاء الله
پرگار بتاویل مهندسی باشد که خطا در فکر او واقع نشود و گفته اند بعجب آنکه در
بادیه است با ناخن چین وجه مناسبتی داشته باشد **برگستوان** دلیل استواری

برق
برگ قطایف
پرگار
برگستوان

برنج

کار باشد وظفر بر دشمن **برنج** مطبوخ واگر خام بیند دلالت بر مالی کند
که از تجارت برنج حاصل شود و بقدر آنکه بیند و بدین اعتبار گفته اند جهت
مال با برنج دان برنج بخواب کار و بار و فراخی اسباب و از آن پخته مال بی رنج باشد
و اگر با گوشت پخته بیند فایده آن زیاده بود مگر آنکه با دوغ خورد که دلیل آن غم بود
بجهت ترشی دوغ. برنج شیر رزقی با غم بود باعتبار ترکیب برنج و شیر
برنج بریان کرده دلالت بر غمی صعب کند اگر دید که برنج بسیار داشت بانواع طاعات
و خیرات قیام نماید لقوله علیه الصلوة والسلام **برنج ظرف**
مالی بود که بد و وجه کرده نماید یکی آنکه از جهت نصاری بدست آید چه برنج جوهر ایشانست
و دیگر آنکه نقل میکنند که عجلی که بنی اسرائیل عبادت آن میکردند برنجین بوده اگر چه بعضی
بر آنند که سیمین بوده. بتاویل ابن سیرین نادانی ضعیف باشد که سخن زیادت از حد
گوید و رفیق بالای خود جوید و اگر دید که پروانه از پس او در آمد و او را بگرفت
از آلت بکاری کند و او را پسری آید و نوعی از این جنس که بشب چون چراغ نماید در
لغت آن را براعه خوانند بتاویل مردم مجهول را که بجز فقها دنی چرکن مشغول شوند نیک باشد

بروت

و نیکی پس بالعکس **بروت** بتاویل هیبت مرد باشد و درازی آن قوت بود و بریدن
آن دلالت بر شرع کند و اگر آن را سفید بیند توفیق توبه یابد و اگر زنی بیند که اندک

بروج

بروتی داشت نیک بود و بسیاری آن مرد و زن را بد باشد چه دلالت بر غم کند
نقصان آن بجهت سنت محمود باشد احکام **بروج** بقول ابن سیرین آنست که اگر
حمل را بیند بجستی محتاج شود و بعد از مدتی حاجتش بر آید و اگر ثور را بیند احتیاج
او بدانایی باشد و همچنین در حصول مراد او تاخیر افتد و اگر جوزا بیند حاجتمند دانای

نصیحت کرده بی کام او زود بر آید و اگر سرطان را بیند محتاج بد حیلی شود و مقصود او
بتعویق اندازد و اگر اسد را بیند مراد جاه و مال او از پادشاه بحصول پیوندد و اگر
سنبله را بیند مقصودش از بر دیگری حاصل شود و اگر میزان را بیند احتیاج وی
بقاضی یا عالم داشته باشد روا شود و اگر عقرب را بیند او را بازی یا دشمنی
کاری افتد و حاجتش بر آید و اگر جدی را بیند دولت و کام روای باشد و اگر دلو را
بیند محتاج متوسط حالی شود و نه توانگر و نه درویش و مراد یابد و اگر حوت را بیند
کار او با عزیزی صالح کم سخن افتد و زود گزارده شود **بیت**
در برجی نشست از گردون * زود رخت از جهان برد بیرون * و حکم برج عمارت از

پروین

کوشک باید طلبید چه با آن لفظ تاویل رفته و از آن پروین **پروین** از لفظ ثریا
باید دید چه لفظی در حرف تا ایرادی بایست کرد تا تمام حروف در قلم آمد با
و ثریا نسبت با ثریه که صاحب کامل آورده ادبی نمود کل یعمل علی شاکلته

پری

در بیان **پری** اختلافست که دوست جانی باشد یا دشمن نهانی یا بخت
بیدار یا دزد و مکار و مبنی برین بحسب حال بیننده تعبیر باید کرد تا قرینه حالی دلالت
بر چه کند بلی اگر بیند که پری را قرآن می آموخت مرتبه عالی یابد لقوله تعالی
قل اوحی الی انه استمع نفر من الجن و گفته اند پری سلمان تاویل دولت بود و از آن
کافر نکبت و قیاسا والعلم عند الله که ابو هریره رضی الله عنه از حضرت جهت از
رسالت صلی الله علیه وسلم روایت می کند که تاویل پری بدولت فرموده اند و دانیال
گوید که اگر خود را در میان پریان بیند سفری مبارک کند و غرایب بسیار بیند و اگر
دید که پری خود را بوی نمود و باز پنهان شد زنی با او در مقام مکر آید و صادق

برهنگی

علیه السلام فرماید که دلالت بر ارجاف کند وظا مرا باین اعتبار گفته اند بیت
هر که بیند که او برهنه شده بود ؛ کارش از بخت نیک گردد زود ؛ وانکه بیند برهنه بکناره خود
در دو مکاران و مردم بد ؛ داخل حلیه بد بخواب برهنه ؛ گشته از راستی نفور بری
حکم بره بعضی در بیان ابیات ره دو تمه در تعبیر گوسفند گفته شد برهنگی را
بانواع تعبیر کرده اند چنانکه خود را برهنه بیند و شرم دارد و پوشش طلبد رازش آشکارا
شود و فضیحت یابد و اگر دید که شرم نداشت و پوشش نمی طلبید هیچ کذارد یا کیف
ما کان دلیل خیر باشد چنانچه در کتب آداب معبر اشارتی بدان رفته و گفته اند اورا
در آن موضع که خود را چنان بیند دشمنان باشند بر ایشان غالب آید و گویند اگر بیند
که عورت را بپوشید ایشان بروی غلبه یابند و گویند صالح را غفران باشد و
طالح را خذلان و اگر دید که ازاری در میان بست من کل الوجوه دلیل خیر باشد
و گفته اند اگر در مجمعی خود را برهنه بیند و عورتش مکشوف بود و از آن شرم نداشته باشد
و نداند که آن برهنگی بوجه طاعت یا معصیت یا آنکه بعضی از جامها بروی بود دلالت
بر برهنگی ستر کند و برهنگی که از آن شرم ندارد و عورت مستور بود غمگین را نجات
بود و دیگر از نومیدی و گفته اند برهنگی دلیل ظلم باشد والله اعلم بلی اگر چنانکه
جامه از تن بیرون کرد دشمن مخفی العداوه بروی ظاهر شود لقوله علیه السلام
اعدا عدوک الحدیث و او را بوجه نصیحت قصد کند و در فتنه اندازد چنانچه در قصه آدم
و ابلیس علیه اللعنه مرویست حیث قال تعالی یا بنی آدم لا یفتننکم الشیطان
برهنگی پای دلالت بر سرور و صحت دین کند و حکمی ازین در تاویل پای رفته و اگر
دید که دزد دیده در زنی برهنه میدید در زلتی افتد بیت

بریان
بریان فروش
بریدن
بزازی
بزاز
بزباز
بزکوهی

ور برهنه بدی دید بیمار ؛ آخر عمر او بود ناچار ؛ و حکم عورت بانفراد
خواهد آمد ان شاء الله بریان بتاویل روزی فراخ بود و گویند
بی ملالتی نباشد و اگر دید که پاره گوشت بریان میکرد در طلب مالی سعی کند و
حکم هر گوشتی از مقام خود باید طلبید بریان بتاویل تمام معبران مودب
الاطفال باشد و لهذا گویند اگر دید که پیش بریان گری رفت تا پاره بریان خرد
مر او را پسری باشد پسر را بعلمی سپارد تا تعلیم و تربیت کند و اگر دید که بریان را
بخرید غلامی یا کنیزکی را باجاره بستاند و حال آنکه نیک زیرک و مودب
باشد و اگر دید که شواشت ولایتی یابد و از آنجا مالی بظلم حاصل کند و تفسیر شوا
بطبیب نیز کرده اند و گویند بره بریان بتاویل پسر دانا باشد و اگر دید که بره بریان
خورد چیزی از کسب آن فرزند بخورد و اگر دید که بزغاله بریان با وی سخن گفت با وی
مکری کنند و از آن نجات یابد چنانچه معجزه رسول صلی الله علیه و سلم در قصه
خیبر منقولست که بزغاله بریان مسموم بحضرت رسالت آوردند و با وی سخن گفت و
پیغمبر از آن بتاویل فرمود بریان فروش بتاویل شخص باشد که مردم بسبب
او فراخ عیش و خوش زندگانی باشند و حکم بریدن در تاویل بریان رفته و
حاصل اگر بیت گر ز جای پرد بجای دگر ؛ آن پریدن بود دلیل سفر
بزازی بتاویل نیک نهاده اند و بزاز دلالت بر مردی بزرگ مشهور کنند
که از شاد مردم فرماید و صادق علیه السلام تعبیر دیدن بزاز بآرایش فرموده و انبان
بزازی با سایش بزباز بتاویل غم بود و خوردنش تراز دیدن باشد
و حکم بزشم در تاویل پشم خواهد آمد بزکوهی بتاویل غریبی مشهور باشد

وگرفتن آن غنیمتی بود که از پادشاه رسد و خوردن گوشتش هم این سبیل و غوچ
میش همین حکم دارد و حکم بز اهلی و بز میش در تاویل گوسفند باید طلبید و
حکم بساط بلفظ زیلو بیان رود و دیدن بست دلیل سفر و قناعت باشد
و خوردنش غم و تفرقه و گویند دلالت بر حسن دین کند و سفر خیر چه تفسیر آیه
وَتَزَوَّدُوا فَاِنَّ خَیْرَ الزَّادِ التَّقْوٰی منقولست که صحابه رضی الله عنهم در غزاء
زواده از پست می ساختند و حکم بستان بلفظ باغ تقدیم یافت بستان
افروز بتاویل ابن سیرین نشاطی باشد از امور دنیوی و گفته اند اگر آن را
بوقت خود بیند دلالت بر زن منعم صاحب جمال کند و اگر دید که آن را بر کند
از وی مفارقت نماید پستان بتاویل ابن سیرین دختر بود و صلاح و فساد
آن بوی باز گردد و اگر دید که پر شیر بود یا شیر از آن شد دخترش بقدر آن مال حلال
یابد و اگر خون بیند مال حرام باشد بلی اگر این خواب زنی بیند نسبت با او شیر
و خون برو د مال حلال بود و گویند اگر مرد پستان خود اندک مایه بزرگتر بیند چنانچه
در نظر او مستحسن نماید او را فرزندی آید و ملکی چند تملک نماید و اگر دید که پستان
او بر سینه میزد اگر پر بیند خبر مکروه شنود از کسی که او را نشناسد و اگر جوان باشد
خواه مرد و خواه زن دلالت بر عشق کند و اگر زن یا مرد بیند که طفلی از شیر گرفته را
شیر داد او را یا هر دو را محبوس گردانند و گویند اگر زنی بیند که بالغی را شیر
میداد ابواب مرادات بر هر دو مسدود شود یا هر دو در حبس افتند و گویند خود
حامله بود و وضع حمل او بسلامت باشد و اگر زن پستان خود را زیادت از حد
معهود او بحجم بیند با بنات آن غنمی بوی رسد و اگر غربی در پستان خود شیر بیند

بست
بساط
بستان
بستان ملا

زن خواهد و فرزندی آورد و متاهل را توانگری باشد و اگر دید که شیر از آن بروی
میریخت اسباب دنیوی بروی ریزان شود و اگر این خواب زن جوان بیند
عمر دراز و کار ساز یابد و آبستن شود و اگر حامله باشد فرزندی تمام خلقت
آورد و اگر کنده بیند درویش شود و درویش را نحتی باشد و بکر را شوهر بود
و طفل را وفات و گفته اند این فقیر را غنی باشد و طول عمر و قیام بکار برادران
و اگر مردی بیند که پستان زنی می مکید معاش بروی تنگ شود و گفته اند مریض
طول عمر یابد بلی اگر او را زنی حامله باشد فرزندی مثل بیننده آورد و اگر این
خواب زنی بیند دختری آورد و گویند اگر دید که از آن شیر خورد مال و کسب
یابد و گفته اند پستان بتاویل زن وی بود و از آن دختر وی و باین نظر گویند و اگر
زنی بیند که پستانی در زیر پستان وی بر آمد دختری آورد و اگر مرد دو پستان را
بزرگ بیند مرد و دختر را شوهر دهد و حال ایشان بغایت نیکو شود و اگر بیند
که از دو پستان خود شیر میخورد غمگین شود و الا میراث دختران یابد و اگر بیند که
از پستان دیگری شیر میخورد غمگین شود و اگر بیند که زنی شیر از پستان بروی میریخت
محبوس گردد و اگر بیند که شیر از پستان در شکمش میرفت زیانی بوی رسد و اگر دید که یک
پستانش بسوخت اگر مرتبه داشته باشد دختری از آن بجرم پادشاه رود و الا بقدر
پایه خود از و فایده یابد و اگر دید که تمام اندامهای پستانها بود اهل و اولاد وی بسیار
شوند و اگر غریب باشد مال دوستان او زیادت گردد و اگر زنی بیند که او را
پستان آویخته بودند همچنین فرزندی بحرام آورد لقوله علیه الصلوة و السلام
فی لیلة المعراج امراة معلقة بثدیها فقلت یا جبرئیل ما هذه قال کان هذا فعلها و اگر مردی

حکایت بیند که چون زنان پستان داشت حرامی بل محرومی را بجلال در خانه دار دود
آمده که زنی بار طامید ورس گفت چنان دیدم که پستان مرا چشمه شدی و تعبیر کرد
که دست پسر بنده خواب برید و چنان شد و علت از وی پرسید و گفت تاویل
پستان بفرزند کرده اند و اولی آن باشد که از آن است بیپر سند چون دیده بود که
آب از آن میرفت تاویل از آن می توانست کرد خون ازوی رود پستان بند
بتاویل زنان زانیه بود و مرد ازابه بپستر بلفظ جا بخواب رفت که ظاهرا
اشهر میناید هر که بیند که پسر آورد از قبل پدر میراث یابد و اگر پسر
بالغ یافت دلیل قوت و عزت بود و این خواب او در را بهتر از پدر باشد و باقی
احکام پسر در تاویل زادن بیان رود پت کر پتاند کسی از و فرزند
مرضش باشد و بلا و گزند پسته بتاویل همانست که در باد ام گفته شد
وازینجا گفته اند پت مال و علم و شفا بود باد ام پسته در خواب و همچنین باد ام
پشت بتاویل ابن سیرین پناه سخن بود و مهر با پشت برادران باشند
یا فرزندان یا کسی که از مرتبه ایشان برند و اگر پشت دوست بیند از وی اعراض
کند و اگر از آن دشمن بیند از شر او ایمن شود و ارطامید ورس گوید پشت و جمیع اعضا
خلقانی دلیل احوال شیخوخه باشد و بهر نوع که بیند از صلاح و فساد او در پیری چنان بود
پشته بازو بتاویل شخصی محکم معلول علیه باشد و اگر آزا قوی بیند دلالت
بر آن کند که ر ایش زرین بود و او را فرزندی دلیر آید چه پشت موضع رز انه است
و مصدر فرزند و اگر بیند که پشتش خمیده بود دلیل فقر و ذلت باشد و گفته اند پت
کوز پشتی دلیل مال بود در پشت از بدی حال بود پشته بتاویل صاحب ضرر

بقدر رفعت آنکه دید که بر پشته رفت بر مزاج چنان بزرگ تصرف یابد و گر
دید که آن پشته ملک او بود وارث مرتبه آن بزرگ شود و عمارات حوالی
پشته دلیل بخت وسعت حال آن بزرگ باشد پشم بتاویل ابن سیرین
مطلق مال بود و بدیگرا توالی مال که از میراث رسد و اگر دید که بر پشم خفت از جهت زنی
مال یابد بجب آنکه دیبج بود و تاثیر بر پشم و مرغز بیشتر بود و پشمین شلوار
والی را دلیل رونق ولایت باشد و دیگرا از زن توانگری خویش چه تاویل شلوار
بر نسب و شخص بعد از وضع پشمین شلوار هیچ دیگر نمی پوشد و حکم پشمینه
و پشمینه فروش در تاویل جامه باید دید و حکم پشخ شوی که در لغت
آزا مرشه گویند در تاویل شوی مال مذکورست پشه بتاویل خواری فقیر
یا کاری حقیر باشد و اگر دید که پشه بسیار بر وی غلبه کردند و او رای گزیدند در
زبان عوام افتد و ممکن که او را زیانی رسد بجب خونی که از وی مکیده باشد
و اگر دید که پشه در گوش او یا بینی یا دهان او رفت اندک دغدغه در خاطر او باز دید
آید اما سهل باشد و گویند اگر بیند که پشه در گوش او رفت و بیرون نیامد ملامتش شتر
رسد و اگر دید که پشه را میخورد رزقی دنی با جر تناول کند و اگر دید که پشه در شکم او رفت
اختلاط او با مردم سفله باشد و از ایشان مال حرام بی تجا یابد و اگر دید که پشه
کمی را حستی بوی رسد و اگر بیمار باشد صحت یابد بط بتاویل ابن سیرین
مال بود و گفته اند بزرگ زاده محتشم باشد و گویند مرد متورع بود و اگر دید که با وی
سخن گفت از زنی توانگر مرتبه یابد و اگر دید که گله بط می چرانید والی طایفه اگا
بی ادب احمق شود و نسبت حماقت و سوء الادب بسبب کراهیت اسپت که

که در اصوات ایشانست و از ایشان فایده یابد و صادق گوید رضی الله عنه که بط فقیه
مال بود و از ان سیاه کنیزک و گوشت وی مال زن یا کنیزک و اگر دید که گوشت بط
خورد زنی توانگر خواهد از برای آنکه ماوی بط آبست و حکم بغراخانی
درآرد و بیه گوشت بغل بتاویل ابن سیرین مالی باشد با ملال و بوی بغل دلالت
کند بر مرد و درازی آن دلیل اقتدار بود و حاجت و اگر آنرا بسیار بیند کلاه و جمع
مال کند و از مهر علم یا ولایت یا تجارت یا غیر ذلک و اگر دید که دست تمام زیر بغل داشت
بر دشمن ظفر یابد لقوله تعالی وَاضْمُمْ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ
و گفته اند ترک مروت باشد یا سپردن موی بغل دلالت بر ترک سنت کند و موی
بغل بتاویل مال حرام بود و بوی خوش مال حلال و اگر دید که از بغل وی عرق آمی
بقدر آن نقصان مال یابد بقالی کردن بتاویل حجت باشد در کسب معاش بقاط
حکم خشکار دارد که در تاویل نان شروح شود بقم بدیدن آن آرایش بود
و بخوردن غم و اگر دید که جامه بدان سرخ کرد طالب عشرت و زینت دنیوی باشد
یا شود بکمته حکم جوشن دارد و بحسب شهرة جوشن در حرف جیم ایراد رود
ان شاء الله پلاس بتاویل ابن سیرین فقیر صالح بود لقوله علیه الصلوة والسلام
کونوا احلاس بیوتکم و گفته اند اگر دید که پلاس نو یافت یا خرید یا بافت یا پوشید
کنیزکی خرد یا مال حلال یابد یا زنی پارسا خواهد و از و منفعت بیند و این خواب اگر
زن بیند او را شوهری چنین روزی شود و از بهمت گویند اگر دید که پلاس خانه بسوخت
کدخدا را بیم هلاک باشد بلبل بتاویل مرد منعم بود یا طفل نازنین یا غلام
محبوب یا کنیزک زاده مطبوع یا فرزند مبارک حافظ کلام یا زن معنی و اگر دید که بلبل را

بغراخانی
بغل
بقالی
بقم
پلاس
بلبل

بگشت ازالت بکارتی کند و اگر دید که گوشت او را بخورد میراث کسی ازین جماعت
که بعد او رفت بخورد و گویند در باقی الاحکام بتمری نزدیکست و چون آنرا تعبیری خاص
یابد در حرف قاف بوجه اختصاص بیان رود تاویل خدمتکاری خانه بود اما
نسبت با سایر خدام صاحب وجود باشد بلغم بقول ابن سیرین
مالی مجموع باشد و اگر دید که بینداخت بیمار را صحت بود و دیگرا صرف مال بر خانه
و بر دوستان را چه بر عیال و بر دیگر مواضع بر دیگران و اگر دید که بر مسجد انداخت
مال بنا مشروع صرف کند پلنگ بتاویل ابن سیرین دشمن قوی باشد
و گوشت خوردن آن سروری بود و شیر او خوفی که از دشمن رسد اما عاقبت
آن امن باشد و پوست و موی او مال باشد بقدر آنکه بیند و استخوان او همچنین
چنانکه حکم او تقدیم افتاده و اگر دید که بر پلنگ نشست ولایتی عظیم یابد و اگر دید
که پلنگ بروی غالب آمد از پادشاهی بکروهی بوی رسد و اگر دید که با پلنگ جمع
آمد بر زنی دشمن از قبیله اعدا ظفر یابد و اگر پلنگی در خانه خود بیند فاسقی آنجا
مدخل سازد و اگر در شهر بود ظالمی آنجا مستولی شود و عما قریب بمیرد و یا
او را بکشد چه پلنگ با مردم نیاید و گویند پلنگ تاویل منافق باشد باعتبار آنکه
دو رنگ است و در غرایب تاویلات آورده اند که اگر بیند که پلنگی را بکشت
از اهل اسلام روی گردان شود و در روی هیچ خیری تصور نتوان کرد و علت آن گفته اند
که تاویل حیوانات قوی با عدا میکنند فکیف سباع را و اگر دید که بچهٔ پلنگ بروی غالب آمد
چنانچه او را مقهور گردانید قرینه دلیل غلبه جهل باشد و غالب جهل مستلزم کفر
و ضلالت بود والله اعلم بمثل هذه الحلم و سر هذه الکلم بلور

بلغم
بلور

بتاویل زن بی اصل بود و ازان ناسفته دختر بکر باشد و بسیار آنرا تعبیر بمال کرده اند

بلوط

بلوط بتاویل رزق حلال بود که بوسیلهٔ قوی رسد بقدر آنچه بیند
و گویند توانگری صاحب ضبط بسیار مال باشد که بجماع عظیم مایل بود و درخت
بلوط منافق بی خیر باشد اما غنی بود و گویند دلیل جهودیت کند بجب خار و گویند
خوشهٔ بلوط بتاویل منفعتی بود که برنج حاصل شود یا از مرد بخیلی واصل گردد
بن دلالت بر منفعتی کند که از غریبی عاید شود و درخت او حکم درخت پسته
دارد و اگر دید که بر درخت بن رفت خیر نیکی یابد و بسخنی منفرح شود

بناگوش

بناگوش بتاویل ابن سیرین پسر خوب مبارک باشد و گفته اند مرتبهٔ مردم بود و نیک و بد آن
باین دو جهت عاید شود

پنبه

پنبه بتاویل مال حلال باشد باستر و شاخ پنبه شخصی
حلیم بود و اگر دید که پنبه میزد توبه کند و از گناه پاک شود پنبه زن مستور
دلالت بر صالحی کند که کار دنیوی از و آید و غیر مستور جنگ جوی بیهوده گوی باشد

پنبه فروش

پنبه فروش متولی رنج بود و هرچه از پنبه بافند مجملا نیک بود و حکم مفصل
در تاویل جامه گفته اند بحسب حروف

بند

بند برپای دلالت بر ثبات دین
کند و غل در گردن دلیل نفاق باشد در مسلمانی لقوله علیه الصلوة والسلام
احب القید فی النوم واکره الغل لان القید ثبات فی الدین و بند آهن بتاویل
بخل بیننده باشد بلی صالح را دلیل تقوی بود و اگر دید که در راه خدای تعالی مقید
بود در عیال داری مجد باشد و اگر در غیر مقام خود مقید بود آنجا متوطن شود و اگر
دید که در شبستانی مقید بود بزنی متعلق شود و اگر مریضی بیند که بند او زیادت
کردند دلیل موت شود و غمگین را نیز بد بود و محبوس را توقف افتد و بند چوبین

بر گردن دلالت بر امانتی کند بادا باز رساننده و بر دو پت دلیل طمانینت نفس شود
در طاعت و اگر این خواب در سفر بیند زود باز گردد و اگر در پای بیند ولایت یابد
و اگر دید که بند از پای او برداشتند از عمل خلاص شود و گویند فرج مطلق باشد و اگر
کسی را بر پای بیند او را با منافقی صحبت افتد و اگر پای او در پس بسته بیند
نقصی بوی رسد و اگر در بندی برنجین بیند از جهود منفعتی یابد و اگر در سیمین بیند
زنی خواهد یا بروی عاشق شود و بند زرین بر گردن همین حکم دارد و اگر بند
رویین در پای بیند در کاری مکروه افتد یا مالی از و فوت شده باشد و انتظار
معاودت آن کند و اگر از آن قلعی بیند شروع او در امری ضعیف باشد و اگر از
هیزم بیند در تمامی افتد و اگر از دشنه یا حربه بیند مباشر کاری شود که او در اتمام آن
نباشد بلی اگر در غمی بود نجات یابد و گفته اند اگر در سرور باشد چندانی نیز نپاید و گفته اند
بند دلالت بر درویشی و پیری کند و گفته اند اگر مسافر بیند بقیدی زرین
مقید بود بجهت مالی که از وی ببرند آنجا موقوف ماند و اگر بیند که در کوشکی از
آبگینه مقیدست با زنی بزرگ صحبت دارد لیکن آزاد وامی نباشد و اگر بر جناح
سفر بود بسبب زنی در توقف افتد و اگر بند از روی بیند در سفر معظم
شود یا رزقی تمام و عیش هنی یابد و اگر دید که با دیگری در بند از عقوبت دنیا
و آخرت بر حذر باید بود لقوله تعالی وتری المجرمین یومئذ مقرنین فی الاصفاد
وارطامیدورس گوید بند اشرار را دلالت بر توقف کند و اخیار را بر سفر و در
حکایت آمده که یکی از جهود در بند بخواب دید که توانگر بودی و آزاد گشتی
و با خیار باریک شدی و با یکی از احبار گفت و تعبیر کرد که بشارت باد ترا که قانع شوی

و ترک شهوات گیری و از جملهٔ حکما باشی چنانچه در توریت آمده که قنع ابن آدم
فاستغنی ترک الشهوات فصار حرا ترک ما یرغب فیه الناس فاستکمل العقل روایت
منظومه آنست بیت بندگروه بقول اهل خرد * او فتد در زبان مردم بد
در شهری دگر همی بیند * خواهد آنجا زنی و خویشش بیند بند زیرجامه حکم زیرجامه
دارد و بعضی از احکام آن بلفظ شلوار بندیان خواهد رفت با حکم شلوار چنین نیز
داخل شود بندار بتاویل امینی باشد که مردم و دیتها بوی سپارند
بنده طفل اگر بیند که بالغ شد دلیل آن باشد که آزاد شود و اگر دید که بنده
او را گردن بزد آن بنده زود وفات یابد و اگر دید که بنده شد و او را بفروختند گذارش
بسته شود و اگر بنده بیند ردای سفید بر روی او انداختند زنی آزاد خواهد و اگر ردای
سرخ بود آن زن بقدر خود اعتباری داشته باشد و اگر این خواب را طفلی بیند نعمت
یابد و اگر پیر بیند دلیل وفات شود و اگر مرکب کبیره بیند فضیحت یابد و اگر شخصی بیند
که دیگری بندگی او مقر شد بعداوت بنده معترف آید و گویند بیت
بنده گو بیند اندر خواب * کش فروشند او فتد بعذاب اگر بنفشه در وقت
خود بربار بیند بقول ابن سیرین نفعی باشد که از زنی یا کنیزکی بوی رسد یا و پیدا فرزندی
آید و بنفشهٔ چیده غم بود و اگر زنی بیند که بنفشه چید و بشوهر داد او را طلاق دهد
و اگر مرد چیده باشد و بغلام دهد غلام بگریزد و اگر دید که دستهٔ بنفشه بکسی داد
یا بستد میان ایشان مفارقت افتد و گویند بنفشه بتاویل کنیزک بدخوی باشد
اگر دید که بنفشه ریخته بود و بر می چید بر کنیزک پارسا بوسه دهد بنگ
بتاویل حرام بود و تمام گیاهها خشک را این حکم است و تتمهٔ آن احکام از گیاه

بندار
بنده
بنفشه
بنگ

باید دید پنهان شدن در خانه دلالت بر گریختن کند لقوله تعالی اِنَّ بُیُوتَنَا
عَوْرَةٌ وَمَا هِیَ بِعَوْرَةٍ اِنْ یُرِیدُونَ اِلَّا فِرَارًا و گویند اگر دید که
پنهان شد او را دختری آید لقوله تعالی یَتَوَارَی مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ
احکام بنیاد نهادن هرچند در تاویل آبادانی بحسب مقتضی مقام و بعضی
در اثناء احکام عبارت بحسب حروف ایراد رود و مع ذلک مخلص آنست که ابن سیرین
گوید فایدهٔ دنیوی باشد بقدر استحکام بنا و اگر بیند که جایی بنا نهاد که ندانست که
از آن کیست آشفته حال شود و سعی او در دین و دنیا ضایع ماند و صادق علیه السلام
فرماید که اگر دید که بنیاد شهری کرد جمعی را در پناه خود آورد و از آن کوشک
انتقال بود بر امور دنیوی و از آن خانه یافتن و از آن مسجد هدایت قومی باشد بکار
خیر و از آن منار دلالت بر طلب کسب و کسب دنیوی کند و از آن آسیا دلیل
غم بود و اگر دید که بنیاد گنبدی نهاد منزلی جوید و اگر دید که گورستان بنا کرد بکار
آخرت مشغول شود و اگر دید که بنا با تمام رسانید مرادش حاصل شود و اگر بیند که
ناتمام گذاشت بقدر آن فایت بیند بنا شخصی باشد که مردم را بجلال
باهم جمع آورد پنیر بقول ابن سیرین مال باشد بقدر آنکه بیند
و تر به از خشک و گویند از آن تر مال بود که از حضر بدست آید و از آن خشک مال
اندک که از سفر حاصل شود و باین نظر گفته اند بیت سفر آید پنیر خشک بخواب
وز بود تر معیشت و اسباب * و نان و پنیر خوردن دلیل مالی بود یا اندک مالی
یا عارضه سپل که زود بصحت انجامد و گفته اند تاویل یک قرص پنیر یک درم باشد
بوتیمار بتاویل زن با منفعت باشد بوزینه که در اصل منسوبت

پنهان
بنیاد
بنا
پنیر
بوتیمار
بوزینه

بوریا

بزنی بوریانی نام بتاویل همانست که در بادنجان گفته شد **بوریا** بتاویل
نفعی باشد که از جهت زنی رسد بقدر آنکه بیند بوریا بافی دلیل آن بود که بر
زنی بی اصل مفتون شود و اگر دید که تمام بافت کاری که در پیش داشته باشد تمام
رساند و اگر دید که از بهر دیگری می بافت بهم آنکس مشغول شود **بوزینه** بتاویل
دشمن فریبنده بود از زن یا مرد و باین اعتبار گفته اند بیت هر که بیند بخواب درون
مست تعبیر آن زن ملعون چه و گویند فاسقی باشد که مرتکب کبایر شود و اگر بیند
که با بوزنه جمع آمد بمعصیتی شنیع اقدام نماید و اگر دید که در جنگ بوزنه غالب شد بیمار شود
و شفا یابد و اگر بیند که با بوزینه غلبه یافت در مرض مخوف افتد تا حال بکجا رسد و اگر دید
که بوزینه او را بگزید با او خصومتی کنند و قتل بوزینه دلیل ظفر باشد بر دشمن و گوشت او
خوردن دلیل مرض یا درد دل و گویند لباسی نو پوشد و جاماسب گوید که اگر دید که بوزینه
رسید گرد از ساحران منفعت یابد و اگر دید که بوزینه بوی می بخشیدند بر دشمن غالب شود
و گویند کسی دشمنی او را ظاهر گرداند و اگر دید که بوزینه بخانهٔ او در آمد زنش جادوی کند
یا جادوی آنجا رسد و اگر بوزینه بر بستری بیند جهودی آنجا خیانت کند و تغییر و کفران
نعمت باری تعالی کند یا مرتکب کبیرهٔ از کبایر شود لقوله تعالی **کونوا قردة
خاسئین** و اگر دید که بوزینه با وی سخن گفت زنش زبان درازی کند و اگر دید
که بوزینه را طعامی داد مال بر عیال صرف کند و گویند بوزینه بتاویل مردی باشد که
عورت خود را از مردم پنهان ندارد و در **حکایت** آمده که یکی از ملوک بخواب دید
که بوزینهٔ او در خوان او چیزی میخورد و با زن معرکت و گفت کنیزکان حرم را بر سر
باید کرد چون ایشان را تجرید فرمود یکی از آن جمله غلام بود گفت این آن بوزینه است

پوست — پوست چهارپایان — پوستین درخت

بوزینه باز بتاویل بوالعجبی صاحب لهو باشد چنانچه صاحب لهو بوزینه
باز بود چه این خوابی از خوابهاء مقلوبست **پوست** آدمی بتاویل ابن سیرین
ستر و برکت شخص باشد و از ینجا گفته اند بیت هر که بود پوست کنده سرتا پا
جمله اسرار او شود پیدا چه و اگر آن از سیاه یا کبود بیند اندوهگین شود و گویند
سیاهی دلیل صلاح دنیا و فساد دین بود **پوست چهارپایان** مال باشد
و از آن شتر مالی بود که از میراث رسد و اگر دید که پوست از سلخ باز میکرد
از کشنده آن غاین یابد **پوست کننده** بتاویل ظالمی باشد یا آنکه مانع حقوق
بود و اگر قصاب بیند که سلاح خانه ساخت در خانهٔ او دیوانی نهند و اگر معلم باشد
بر اطفال جور کند و در **حکایت** آمده که شخصی بخواب دید که چون مار پوست
از تن او می کشیدند و روز دیگر وفات یافت و ارطامیدورس برانست که نفس در
حالت مفارقت از بدن چنین صورتی مشاهده کند و **پوستین درخت** دلیل
روزه داشتن بیننده بود و صلاح و فساد آن از ین طور تعبیر باید کرد و الله اعلم
پوستین بقول ابن سیرین در زمستان پوشیدن دلیل خیر بود و مع هذا
بی ملالتی نباشد و گویند در زمستان توانگری بود و در غیر آن نفعی که با غم رسد و لهذا
گفته اند **بیت** پوستین در هوای تابستان هر که پوشد مضرتست و زیان
و اگر دید که باژگونه پوشید مالی پنهان آشکارا کند و پوستین بره و بزغاله دلیل زن
توانگر بود و از آن روباه زن پارسای فریبنده و از آن سمور زنی که در کار دین کامل
و از آن خرگوش زن شوم و از آن سنجاب زن بدخوی و از آن گربه زن دزد و از آن
وشق زن محتشم و از آن حواصل زن اصیل دیندار و از آن موش زن ناشایسته

و پوستین دریده و سوخته غم و خسران باشد و گویند پوستین سمور و سنجاب و پوست
پلنگ دلالت بر مرد ظالم کند و از آن روباه مرد مکار و از آن گوسفند پشت و پناه
بود و از آن سمور قوت دنیوی باشد و ضعف دینی و غلبه بر دشمن و از آن سنجاب همچنین
اما در بعضی از اقوال گویند اگر دید که اصلاح پوستین میکرد ناگاه کرومی بوی رسید

بوس

بوسه بتاویل ابن سیرین خیر و منفعت بود و اگر دید که مردی از راه تعظیم بوسه
داد هدیه یا تعلیمی یا ارشادی یا کیف ما کان خیری و احسانی یابد و اگر دید که از روی
شهوت او را بوسه داد خیری که گفته شد از فاعل بمفعول رسد یعنی از لازم ملزوم رسد
و اگر دید که طفلی را بوسه داد میان او و پدرش دوستی افتد و اگر دید که مملوکی را بوسه
داد با مالک او محبت ورزد و اگر دید که زنی را بوسه داد با شوهر او مصادقت نماید
و اگر حاکمی بوسه دهد پیش او مقبول القول شود و اگر بیند که ایشان او را بوسه دادند یا
اتباع او را این تاویلات بوی تعلق گیرد و اگر دید که مرده را بشهوت بوسه داد
بمقصود رسد و بر دشمن ظفر یابد یا زن خواهد و اگر دید که بی شهوت بوسه بروی داد
بهر مرده خیری کند یا دعاء خیر گوید و اگر دید که مرده بوسه بروی داد از مرده چیزی
باو و اتباع او رسد و اگر دید که بر عجوزه بوسه داد طالب دنیا شود و اگر بر عکس بیند
دنیا روی بروی نهد و اگر دید که مرد فرزند خود را بشهوة بوسه داد و مالی جمع کرده
باشد و خواهد که بوی دهد چه بوسه مقدمه اقتضاء شهوتست و منی چنانچه در مقام
خود بیان رود و اگر مردی بیند که مردی چشمان او را ببوسید زن خواهد و گفته اند
بیت
بوسه در خواب روشن کارست ❁ زنده و مرده زان سبکبارست

بوق زدن بتاویل
ابن سیرین آشکارا کردن راز باشد و اگر بوق زدن نداند در کاری بی مهارت
شروع کند یا مردم را بخصومت خواند و گویند بوق زدن دروغ گفتن باشد
در میان اکابر و خواهد که آنرا بسوگند راست کند و آخر از آن شرمساری یابد و گویند
بوق زدن مرد را معصیت باشد و زن را فضیحت لقوله تعالی فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ
نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ الآیه و صادق گوید رضی الله عنه هر که آواز بوق شنود
او را بواقعه خوانند و بوقی که از چوب سر و ساخته باشد دلالت بر خادمی
کند یا ریاستی مشهور و بوقی شخصی باشد که اظهار اسرار و اخبار کند و بالخیر

بول

بول بقول ابن سیرین پادشاهی عادل یا بزرگی صاحب خیر باشد که مردم از مراد و مقاصد رسید
و ارطامید و رپس گوید اگر دید که بر بولی میگذشت مرضی یابد و

حکایت کنند
که شخصی چنان دید که خود حبری شدی و او تپه کرد که پنبه این خواب معتبری شود و چنان
شد و دیگری همین خواب دید و معتبر گفت با صاحب رویا امانتی رد و همان بود
چه حبرا ای بی سر ندو حکم

بولک

بولک بلفظ فلوس چان میرود

بوم

بوم بقول ابن سیرین مردی مکار خسیس مذموم ناسازگار باشد چنانچه در مردم آویزد و بهر
چیزی خصومت کند یا جباری هولناک و گوشت بوم مال بود و بچه بوم غلام بچه
یا خدمتکار زاده و در و حکم

بوی

بوی خوش بمانت که در بخور گفته شد و
گویند اگر دید که بوی خوش شنید و زنش حامله باشد پسری آورد چه معهودست که مردم را
بولادت ستایش کنند و اگر او را زن حامله نباشد بتزویج فرزندی یا خوشی خرم
گردد و ثنا شنود و قول منظومه آنست
بیت
بوی خوش تن درست را شادیست ❁ مایه خرمی و آزادیست ❁ لیک بیمار را بمرگ دلیل ❁ کابن سیرین چنین کند تاویل

بوی دادن

بوی دادن مثل ذبابت دان و غیره شخصی باشد آن مرد یا زن که محافظت اسرار مردم نکند

وتاویل بوی ناخوش برعکس بوی خوش باید کرد بحسب حال شخص تا کار برا بچه باشد
واصناف را نفرین وحسکم بوی دهان از تاویل دهان باید طلبید و در تاویل
ست انعلافست چه گفته اند عطایی باشد که از بزرکی رسد یا ثنایی که از وی
بشنود باعتبار آنکه در حدیث کی چون آدم صلوات الرحمن علیه از بهشت بیرون
آمد جبرئیل علیه السلام او را بهی داد و معلوم شد که بوی خوش ثنا ست وگفته اند
دلیل سفری پر وحشت باشد باعتبار آنکه چون آن به ستد از دار النعیم بدار الفنا
هبوط یافت و نیز بحسب لفظ سفرجل و جل خود اسم و سمی او محدا پست وگفته اند دلالت
بر فرزند کند باعتبار آنکه چون بدنیا نزول کرد از ان به بخورد و پاره بحوا داد و از ایشان
فرزندان آمدند وگفته اند دلیل مرض باشد باعتبار آنکه زرد بود که آن تاویل بیماریست
وازین جهت گفته اند بت به بهنگام خود بود فرزند پ لیک در نه بحران عنا و کزند
وگفته اند مریض از خوردن به به شود باعتبار آنکه نام او به است وار طاسید ورس دلالت
بر قبض کند باعتبار آنکه طبیعت او قابض است و درخت به بتاویل مرد شریف نفس
لطیف عبارت باشد بهار خوش حکم قدید دارد وازان جهت بدان لفظ
بیان خواهد رفت که ظاهر اشهر تر مینماید دخول بهشت بتاویل فرج
بعد از شدة باشد وامن بعد الخوف لقوله تعالی ادخلوها بسلام آمنین
وگویند دلیل اعمال صالحه یا حسن خلق یا صحبت کرام ومیوه آن بر خیر و برکت کند و
خوردنش علم و برکت دین باشد وشرب شراب وسایر مشروبات بهشتی تاویل
حکمت بود واکر دیده که نصیبی ازان بدیگری داد آنکس را یا مثل او را تعلیمی کند و دیدن
حور دلالت بران کند که دشخوار بیا بر دست او آسان شود واکر دیده که با غلمان بر دیی

بوی دهان

بهشت

طواف میکردند دولت ونعمت یابد وتتمه احکام حور در حرف حا خواهد آمد انشا الله
واکر دیده که حله بهشتی یافت یا پوشید دلیل ورع و عز و ریاست کلیف که با تاج بیند
یا آنکه زنی بزرک خواهد یا کنیزک کزیده حرفه واکر دیده که در بهشت بروی بسته بود
دلیل عقول والدین باشد وبعکس بالعکس واکر دیده که از سر دری که میخواست در بهشت
دلیل آن باشد که ایشان من کل الوجوه از وی راضی باشند وگویند اکر میخواست
که بهشت رود واو را انگیزانیدند عزم حج یا جهاد کند واو را مانع شوند واکر دیده
که درش گشاده بود و بسته شد پدر و مادرش وفات یابند واکر کافر او در بهشت بیند
حکم در نکته آداب معبر بر سبیل استطراد بیان رفت واکر بیند که نزدیک بهشت رسید
وبازگشت مرضی مخوف کشد وصحت یابد واکر بیند که بادی گویند در بهشت رو
میراثی بوی رسد لقوله تعالی تلک الجنة التی اورثتموها بما کنتم تعملون
واکر بیند که باوی گفتند که در بهشت رو و نمیرفت علامت کفر باشد لقوله تعالی
طوبی لهم وحسن مآب واکر دیده که باشمشیر در بهشت رفت
امر معروف کند واکر بیند که در سایه طوبی آرام گرفت دلیل کمال عقل وفضل
شود واکر دیده که فواکه از آن تناول میکرد بنجات دارین فایز کرد لقوله تعالی
ولا یدخلون الجنة حتی یلج الجمل فی سم الخیاط واکر دیده که از دور در بهشت میدید صلاح عمل
وقرب اجل باشد واکر دانست که او را در بهشت برد نصیحت آنکس شنود و بدست وی
توبه کند واکر دیده که آتش در بهشت زد از باغ کسی میوه بحرام خورد واکر دیده که او را
کوشکی دادند با بزرکی عادل قضا و تعلقی سازد یا دوستی پسندیده یا زنی جمیله خواهد
یا کنیزکی خوب خرد واکر خود را در جایی چون بهشت بیند همین تاویل داشته باشد

واگر دید که در راه بهشت بود در عمل صالح بود و شاید که او را بعدد رکوعی رسد
لقوله علیه الصلوة والسلام حوالیهم ریاض الجنة وحضره وبصره واگر دید که بر فراش بهشت
متکی بود زنی صالحه موافق خواهد واگر بدانست که از یکی باز در بهشت است
در عمل مخلصانه بی ریا باشد واگر بیند که بهشتی را در دوزخ انداخت بستانی را بفروشد
وبفسق صرف کند واگر دید که در ریاض بهشت میگشت در قرائت یا تفسیر قرآن کوشش
کند لقوله علیه الصلوة والسلام حوالیهم ریاض الجنة وحضره وبصره بهشت
دلیل قوت اسلام باشد واستقامت اسلامیان وسدره وطوبی بهشتی دلالت بر ریاست
کند ناظر چون دید که در سایهٔ آن خفته بود وازان تناول میکرد و گویند تاویل بهشت مطلق
عکس آنست که در دوزخ چنان خواهد رفت من کل الوجوه وقول منظومه آنست که

پت هر که بیند بهشت را در خواب ۞ گردد ایمن ز جمله رنج وعذاب
ور ببیند که در بهشت آمد ۞ در دو عالم نباشد او را بد

پهلو بتاویل زن بود
چه خلقت حوا چنانچه مشهور است که وخلق منها زوجها از پهلوی
آدم علیه السلام بوده واگر دید که پهلوی زنش سوراخ شد و پارهٔ گوشت خون آلود
بیرون آمد هنگام بچه بیندازد واگر بیند که گوهری ازان بیرون افتاد فرزندی عالم
آورد واگر دید که ماری ازان بیرون آمد فرزندی آورد که خصم او شود واگر موشی بیند
دختری بی حیا باشد واگر دید که دستها بر پهلو نهاده بود غمی سخت بوی رسد واگر دید
که استخوان پهلوی وی شکسته بود از جهت مادر یا زن غمگین گردد واگر دید که پوست
از پهلوی چپ وی شد مالش برود وزنش هلاک شود واگر دید که زرد شد زنش
بیمار شود واگر دید که چند پهلو داشت بقدر آن زنان وکنیزکان یابد صادق رضی الله عنه

پهلو

پی

تعبیر پهلو بجا دم وحالا فرموده **پی** بتاویل ابن سیرین بزرگی ناظم مصالح
باشد واگر دید که یک پی از اندام او خشک شد دوستی باین صفت از وی وفات
یابد یا غایب شود واگر تمام پیها را چنان بیند تعبیر خاص وعام گردد وچون تمام
دو پستان یکی از کیفیت متفرق شود واگر دید که او را پی کردند غمگین ومصیبت زده
شود واگر دید که دیگری را پی کردند نکبتی بوی رساند و گویند پی تاویل اهل بیت
واقارب او باشد وقوت وضعف وصلاح وفساد آن بایشان متعلق گردد

بیابان

بیابان بیابان بتاویل دانیال روزی بود اگر دید که تنها بود ازکس نفعی
حاصل کند واگر دید که با رفقا بوده فواید از سفر جمع آورد وگفته اند **پت**
شد بیابان دلیل حیرت وغم بازگشتن ازان شدن خرم وعکس آن نیز مرویست
لقوله علیه الصلوة والسلام اتقوا لهم بالبادیة وتاویل صحرا
مقام خود خواهد آمد

پیاز

پیاز خام بتاویل ابن سیرین مال حرام باشد
وسخن مکروه وپخته نیز دلالت برین مال کند اما آخرش بتوبه انجامد وارطامیدرس گوید
که اگر دید که پیاز میخورد رازش آشکارا شود وبخصوصیت هر کاری که مخفی دارد ظهور
یابد واهل خانه عداوت او باظهار رسانند وگفته اند این جمله در تاویلات
پیاز خام باشد وهر تره که تنی داشته باشد همین حکم دارد وهر تره که پوست داشته
باشد از پیاز وغیره دلیل مضرت شود ولی اگر مریض بیند که پیاز خام داشت صحت
یابد وگویند خوردنش را همین تاویل بود اما بیماری که در شرف هلاک بود علامت
مرگ باشد چه هر که پیاز خام خورد اشک در چشمش روان شود وفات را همین حالت
لازمه باشد وگویند چهار اگر پیاز بسیار بیند زود شفا یابد واگر دید که پوست از پیاز

بیار عفصل

بیت المعمور

میکرد با کسی تعلق کند و اگر دید که تاجی از پیاز در سر داشت بیننده را نیک بود و انگشتری را که با خود همراه بود بد باشد **پیاز عنصل** بتاویل فاسقی باشد که مردم خدمت او کنند **پیاز نرگس** بتاویل زن بود چه تاویل نرگس بقول اکثر و ابن سیرین فرزند است و اگر بیند که پیازی از آن یافت زنی خواهد و فرزندی آورد خصوصاً چون بیند که آنرا کاشت و اگر بیند که خرید کنیزکی خرد **پیاله** بتاویل کنیزک گشاده روی بود و باقی احکام او در تاویل آب پیمان رفت **بیت المعمور** که خانه ایست در آسمان چهارم محاذی کعبه که جایگاه ملائکه است بتاویل ابن سیرین اگر کسی خود را در آنجا بیند میان مردم بعلم یا امانت ظهور یابد چنانچه قبله و قدوه مشهور شود و توفیق حج یابد و بخصوصیت از مخاوف ایمن گردد و اگر دید که آنجا مقام ساخت یا بران طواف میکرد اجلش نزدیک باشد و اگر بیت المعمور در زمین بیند پادشاهی رسد و اگر آنرا بر موضع مسجدی بیند حاجات او روا باشد و اگر دید که تا بیت المعمور راه گشاده است در آن سال حج کند و اگر آنرا آراسته بیند و ملایک در وی متردد باشند کار اهل علم و عمل انتظام یابد و هر یک از اهل حال بمال و منالی رسند و صادق رضی الله عنه گوید که تاویل بیت المعمور ریاست باشد و اگر دید که در بیت المعمور نماز میگذارد میراث یابد و احسان کند و اگر دید که در نماز پشت بقبله آنجا بود دیعقول یا فعل یهود قایل یا مایل باشد و اگر دید که از آنجا بیرون آمد پشت کرد وی زبان مالی نباشد و اگر دید که آنجا چراغی افروخت نذری باد ارساند والله اعلم بالصواب **پیه** مشک بتاویل مردی گرم مزاج بی ثبات باشد و گویند مردی صاحب خلق بزرگ باشد اما اهل او را از و منفعتی نرسد و همه آن حکم از تاویل درخت باید دید **پیراهن** سفید

پیراهن

بتاویل و انیال دین بود و از ینجا گفته اند **بیت**
پیرهن گر سیاه گشت بخواب
پی شهادت رود بسوی عذاب
و گفته اند پیراهن سفید دلالت بر زن کند و گفته اند مرد را زن بود و زن را مرد بود لقوله تعالی هن لباس لکم و انتم لباس لهن و گفته اند دلیل بشارت بود لقوله عز و جل **اذهبوا بقمیصی هذا** و ابن سیرین گوید تعبیر آن حال و کار شخص بود بحسب تنگی و فراخی و درازی و کوتاهی و پیراهن بی درز و گریبان علامت کفن باشد و از ینجا گفته اند **بیت**
جامه نو بخواب زن باشد
لیک نادوخته کفن باشد
و اگر مرد بیند که پیراهن نو شد و دریده شد از آن منفعت بیند و اگر دید که شکافته شد از بالا شریک مفارقت نماید و اگر دید که آستین نداشت دلیل نقصان حال شود و اگر دید که گریبان نداشت یا از پیش یا از یمین و یسار دریده بود درویش گردد و اگر دید که از قفا دریده شد تهمتی بر وی نهند لقوله تعالی وان کان قمیصه قد من دبر فکذبت و اگر دید که پیراهن بر خود پاره کرد با اهل خانه خصومت کند یا معاش بر وی منغص شود و اگر دید که پیراهن بسیار داشت دلالت بر خیرات کند که موجب رفعت درجات باشد و اگر دید که پیراهنی چند بر سر هم پوشیده فقری بوی رسید که بحال اولاد وی سرایت نماید و اگر این خواب زنی بیند پرده او دریده شود و گفته اند تعبیر پیراهن بین شخص اولی بود لقوله صلی الله علیه و آله و سلم بینا انا نائم رایت الناس یعرضون علی و علیهم قمص منها ما یبلغ الثدی و منها ما یبلغ اسفل من ذلک قال فعرض علی عمر و علیه قمیص یجره قالوا فما اولت یا رسول الله فقال الدین صدق و تتمه این احکام در تاویل جامه معلوم شود **پیرایه** زنان اگر مردان داشته بتاویل ابن سیرین مال بود

پیرایه

بحسب قیمت آن و اگر بیند که داشت اما از آن دیگری بود زنی با مال و جمال خواهد
یا کنیزکی خوب خرد و اگر دید که چون زنان پیرایه بر خود داشت علامتی یا نحوستی
یابد و ازین رو گفته اند **بیت** هرچه پیرایهٔ زنان باشد
مرد را جمله رنج جان باشد * بجز از گوشوار و گردن بند * کاین دو باشد دلیل بر فرزند
و زنان را داشتن و خود را بدان آراستن دلالت بر مال کند **پیروزه** بتاویل ابن
سیرین فتح و دولت باشد و حاجت روای و گفته اند **بیت** زن آبستن است پیروزه
که بود زو نشاط هر روزه و بسیاری آن مال باشد و طول عمر بقدر آنکه بیند اما
اندک و بیش غروری با آن همراه باشد **حکایت** کنند که زنی از صحابیان بخواب
دید که رسول الله صلی الله علیه و سلم او را چهار دسته کارد پیروزه داد روز دیگر
تعبیر آن از حضرت رسالت پرسید فرمود که ترا چهار پسر گزین آیند و ترا نیه چنان
شد و در میان پیری نیز گفته اند **پیری** و محاسن سفید بتاویل ابن سیرین شرف یعنی
باشد و طفل بالغ را دلیل استمام بود بکار خیر و موی سفید دلالت بر طول عمر
کند لقوله تعالی لتکونوا شیوخا و در باب مجربات آورده اند که
کسی این خواب دید و صد سال بزیست و ارطامیدورس گوید هرچه پیری وقت بیند
مطلقا دلالت بر شر کند با تعبیر موی سفید نسبت با جوان معکوس شود خصوص
طفل را که سخن گفتن پیش از وقت بیند باتفاق دلیل خیر بود و اگر دید که در عقب
پیری میرفت متابعت صاحب خیری کند و از آن جهت منعم شود و اگر پیری مجهول
را بیند از دوستی مرتبه یابد و شاد شود و اگر پیری معروف خرم را بیند ابتهاجی تمام
نماید و منعکس بالعکس و بعضی ازین احکام بتاویل آسمان بحکم اشتراط تقدیم یابند

پیری

و اگر پیری بیند که جوان شد و محاسن او سیاه بود دلیل نقصان دین و دنیا کند
و گویند قوت و قدرت یابد و باین نظر گفته اند **بیت** گر به بیند که پیر برنا شد
دولتش یار و بخت والا شد * و گفته اند اگر جوانی بیند که پیر شد علم و ادب آموزد
اگر پیری بیند که جوان شد وفات یابد و اگر جوانی مجهول را بیند خواری کشد و اگر بیند
که تمام محاسن او سفید شد هیبتش کم شود و زن پیر بتاویل دنیا باشد و اختلاط
و اقبال و ادبار او را بدین دستور تعبیر باید کرد و پیرزن آراسته مال حلال بود
و پیرزن مجهول بازمعروف باشد و گویند پیرزن آراسته خوب در جهان جهانی
بود و اگر دید که با کنیزکی پرچیح آمد کارش منتظم شود **ریش** بتاویل
ابن سیرین ثواب با توانگری باشد و شاید که از میراث بود و گویند دلالت بر جاه
کند بخلاف ریش و طریقه شخص و اگر دید که با ریش صحبت داشت نفعی اخروی رسد
و اگر دید که ابلق شد هیبت شود یا حادثه مشکل بروی واقع گردد و باتفاق اختلاط ها
هیبت هر کیفیت از کیفیات مبارک نهاده اند و تتمه این احکام از حکم آید با
طلبید و در **حکایت** آمده که یکی از انصاری در سفر بخواب دید که ابرصی بسر
وی سجده کردی و پیسیش دست بروی مالیدی و شفا یافتی و چون مراجعت
نمود با اسقف گفت و تعبیر کرد که بشارت باد ترا که پسرت حکیمی فاضل و طبیبی حاذق
شود و از انجیل قصه مسیح علیه السلام بروی خواند فلما ان نزل من الجبل احاطه
جمع کثیر فجاء رجل ابرص فسجد له و قال یا سیدی ان اردت فانک تستطیع ان تطهر
فبسط السوع یده الیه و قال حدث فطهر من برصه **پیشانی** بتاویل
ابن سیرین قدر و مرتبت و خلق شخص بود و اگر بیند که بر پیشانی او نشان سجود بود

ریش

پیشانی

بتوی شهرت یابد لقوله تعالی سیماهم فی وجوههم من اثر السجود و اگر بران
مثل خود ببیند او را پسری آید که سید القوم باشد و ار طامید و رپس کوید اگر دید که
پیش او از آهن یا مس یا سنگ بود طایفه را که وجه معاش ایشان بر پیشانی سخت حاصل
شود و بیک بود چه اگر آنرا دلیل آن شود که بد خوی باشد و بر خواطر گران آید و
اگر بر آنجا جراحتی یا مردی بیند در محنتی یا فسادی شنیع افتد و اگر دید که بر پیشانی او
آیت رحمت نوشته بود دلیل سعادت بل شهادت باشد و بعکس بالعکس و اگر دید
که بخط سبز چیزی مستحسن بر و نوشته بود دوا و را فرزندی عالم عامل آید و اگر بیند که
موی بران امع بود و ام دار شود و اگر دید که آن موی سرخ یا سفید بود و امثال از جهه
عیال باشد و علی الجمله پت نیک دیدن بخواب پیشانی شد دلیل شکوه یزدانی
و بعکس بالعکس پشت گرفتن بتاویل ابن سیرین در دین و دنیا نافع بود لقوله
تعالی اَلتّائِبونَ اَلتّائِبونَ اُولئِكَ المُقَرَّبونَ و گویند اگر بیند که در امری دینی
مسابقه نمود نعمتی دینی یابد و اگر دید که در کاری دنیوی سبقت گرفت آن فایده
دنیوی باشد پشه بتاویل ابن سیرین زن صحرانشین خوب روی بود یا کنیزک
پسندیده و بعکس بالعکس پشه شیر دلالت بر مرد دغل کند که از و منفعتی
بکسی نرسد و اگر پا فی خود را در انجا ببیند عزیمت او در تاخیر افتد چه در پیشانی راه
نباشد پشه شریف دلیل شرف شخصی بود و بالعکس گویند بیت

پیشه ور گر کند بر آهن کار ❊ هست در خواب حرفه ای دین دار ❊ دیگر از اهل زرق و بتانت
زرگری نقل با امانت ❊ شد خیاطه دلیل کسب حلال ❊ هست جولاهگی سراسر قال
لیک نخاس و بازیا لاکر ❊ همچو پیراج بازبریان گر ❊ همچو خباز و صندلی بدبیل
مردم مصلحند در تاویل ❊ گر بود جنگ در میان دو تن ❊ صلح جویند بی تصنع و فن
روی گر چون علت نجوآ ❊ ملک الموت مردم قصاب ❊ هست صراف عالمی و دینا
گر کاسه پش او بود یقین ❊ لیک نقاش و مطرب و طبال ❊ مردم ناقل از حدیث محال
پاسبان و شبان و اشتربان ❊ با مکاری و رایض و شتام ❊ همه هستند صاحب تدبیر
راحت دارند کارها چون تیر ❊ چاه و کاریز کن بخواب اندر ❊ مردم گر بیند و حیلت گر
گلگری هست کار با مقدار ❊ مرد نباش و رهین در کار ❊ شانه گر غمگسار خلق بود
همچو عصار یار حق بود ❊ می فروش و مقامر و جلا ❊ بخطا مایلند و شر و فساد

و حکم هر پیشه که نسبت با این تاویلات فرقی داشته باشد در مقام خود مرآینه
بحسب حروف مثبت شود و هر که بیند که آلات پیشه تمام داشت در آن صنعت
استاد شود و اگر بعضی از آن داشته باشد بقدر آن از ثمر آن حرفه یابد و اگر از
ادوات یا فتق یا من باشد او را سفری پیش آید و اگر دیگری بیند که از آلت
محترفه چیزی داشت بحسب عمل آن آلت اگر در حروف نباشد تعبیر باید کرد
از قطع یا وصل یا کوفتن یا نرم کردن یا آراستن یا پیراستن و امثال آن اگر دید که کسی
بیعت کرد تابع او شود و بعکس بالعکس چه مبایعه حکم متابعت دارد و اگر دید
که در زیر درختی بیعت کرد دلیل رضای سبحانی و بشارت نیل سعادت دو جهانی
باشد لقوله تعالی لَقَدْ رَضِيَ اللّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ اِذْ يُبايِعُونَكَ تَحْتَ
الشَّجَرَةِ بیطار بتاویل شخص بود که خدمت اشراف کند و بضبط مال و تدبیر امور
ایشان قیام نماید بیطار مکان دلیل قوت شخص باشد بحسب آنکه تاویل تر بسختی
و شروح آن در احکام تر خواهد آمد پیک بتاویل مسافر بود و سیاحت

بیعت

بیطار

پیل

کننده پیک باشد غرض آنکه از خوابها مقلوب بست واگر بیند که بپیکی رسید بسیاحی
رسید وبالعکس **پیل** بتاویل پادشاهی مهیب باشد ودر یمن وشامات دیدن
از میان معبران اختلافست ودنکته تفاوت میان خوابها عجیب ادقات
اشارتی بدان رفته وگوشت وپوست وموی واستخوان او تمامت مال حرام باشد
بعد از آنچه بیند وگویند اگر دید که از برای تفرج بر پیل نشست زنی عجمی مسلط خواهد
وگفته اند پیل بتاویل معامله مشهور بود که در ان فاین نباشد چه گوشت او نمیخورند
وشیرش نمیدوشند وبار بروی نمی نهند وگویند اگر بعزم جنگ بر پیل نشست
ودر معارضه باشد مغلوب شود لقوله تعالی **الم تر کیف فعل ربک باصحاب
الفیل** واگر دید که گله پیلان را می چرانید با طایفه از ملوک عجم مواخات و
موالات نماید وبا او در مقام مدارا ومواسا باشد واگر دید که پیل را می دوشید
با ملکی معتبر مکر کند واز وی مال حلال یابد واگر دید که او را بخرطوم برد یا از خرطوم آب
سترد همین حکم داشته باشد وگفته اند اگر دید که بر پیل نشست واستعداد وزارت
داشت وزیر شود والا بحسب حال خود خروجی کند وعروجی یابد وسرگین پیل
مالی باشد که در بدایت ملال آورد ودر نهایت موجب رونق حال شود چه پیل
بدشواری می زاید وقیاس فضله انداختن او از ینجا گفته اند اگر دید که پیلی کشته
در موضعی انداخته بود مقدم آنجا با یکی از مشاهیر آن موضع هلاک شود ومعبران
یونان بر آنند که هرچه در زینه آن در یکی بود مثلا مثل پیل هرچه بوی نسبت کند از خیر وشر
باقی داشته باشد واگر پیل را در بلاد پیل بیند مثل او به از غیر آن مقام بود واگر کرای
پیل را بخواب بیند به از آن باشد که زنی بیند وجاماسب گوید اگر دید که پیل با وی سخن

فیل

از پادشاه عطا یابد مگر آن سخن مکروه شنود که هر آینه تعبیر آن معکوس شود واگر دید که پیلی
در عقب او میدوید مضرتی یابد واگر پیل او را بگرفت مال دشمن بوی سپرد واگر دید
که پیل را بکشت همان حکم دارد که در پلنگ گفته شده **حکایت** گویند که ابوابراهیم
اسمعیل سامان در آن زمان که با عمرو بن اللیث محاربه داشت بخواب دید که او را پیلی
کور در نظر بود که غلبه مرغان شکاری داشت ودر آن حالت شخصی سوره فیل میخواند
وبا معبر گفت وتعبیر کرد که پیل عمرو بن لیث است ومرغان لشکر او وسوره فیل
دلالت بر انهزام او میکند وبعینه واقع شد ودیگری چنان دید که مالک پیل گشتی
با ابن سیرین وابن زرین مهندس گفت وتعبیر کرد که این خواب غریب راز نیکویی
امین صالح باشد که معاونت شوهر کند یا کنیزکی مثل آن یا غلامی متصف بصفت
امانت وشفقت که بر دست او فتحها کلی رود اما آنکس که عازم سفر بود موجب
فسخ عزیمت شود وآن صورت بآن کیفیات او را دست داد وشخصی بخواب دید که
بر پیلی سوار شد وبا وی سخنان نیک گفت از مرزبانان پادشاه وقت که معزول بود
باز راند وتعبیر کرد که زود باشد که پادشاه منشور این بتو دهد وچنان شد
وزنی که صحیح مزاج بود وهیچ نوع عارضه نداشت بخواب دید که بر پیلی سوار بود
وعنقریب وفات یافت روزی ملک هند بخواب دید که یازده پیل سفید که
گوشهای آن سیاه بود پیش هر مرزبن نوشیین روان آوردند واو پیزده بغض زدی و
هشت بار دست بر پیشانی دو کانه خود مالیدی وصورت این واقعه با معبران
تقریر کرد وتعبیر کردند که ترا پسری آید که پانزده سال وهشت ماه سلطنت کند ودر
صدد تبدیل دین واحکام آید وقتل مردم کند چه تاویل پیل سالست واز آن هشت بار

هشت ماه و از آن سیزده نفس سیزده روز و جهان بود و کیاه **ملکوشش** بتاویل
خادم بودن همت باشد **پیل** بتاوین خادمی باشد که از و خدمتها ضروری
آید و کویند اگر دید که پیلی داشت بی انگار او را کار فرماید دلالت بر فرزند یا خادم
کند و اکر دید که بر آن کار میکرد عملی که داشته باشد از دست وی برود و بی کار ماند
پیلور بتاویل ابن سیرین شخصی باشد مثل فقیه یا طبیب که از ایشان
فواید ضروری حاصل شود و عواید معنوی عاید کردد و کویند مصنفی بود که جمع اوراق
میکند و تاویل او دیعلم کرده اند **بیماری** بتاویل خلل دین باشد لقوله تعالی
لَئِن لَّمْ يَنتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ و اکر دید که بیمار نالید
بقضا رضا نشواند داد و کویند بیماری که از سر دردی بود دلیل خوار داشتن فرایض باشد
و ادا ناکردن حقوق چون ادا شهادت و امثال آن و نزول عقوبت باری تعالی
و اکر از کری باشد غمکین باشد و اکر بیمار بیند که صحت یافت و با کسی سخن می کفت مرض او
دراز کشد و اکر دید که مردم مکالمه داشت زود شفا یابد و اکر بیماری بیند که زن
خواست دلیل موت باشد و اکر خود را برهنه بیند همچنین چنانچه در تاویل برهنگی کفته شد
و کسی اکر بعزم جنک بود و اکر بیند که بیمار شد مجروح شود لقوله تعالی **وان کنتم**
مرضی یعنی جرحی و اکر دید که بیمار بود و بمرد و او را دفن کردند و زنش شوهر
دادند وفات او نعوذ بالله بر کفر باشد لقوله تعالی إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا
أَنفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ و مطلق تب رسول ملک الموت بود و باید که توبه
کند که الحمی برید الموت و اکر بیند که او دایم روز تب آمد بر کناه اصرار نماید و اکر دید که
تب غب داشت هم کناه کند و هم توبه و اکر شطر الغب بیند دلیل آن شود که کناه کند

پیل
پیلور
بیماری

و هر نوبت بسبب عقوبتی تب شود لقوله تعالی **و ان عدتم عدنا** و اکر
تب ربع بیند بکرات و مرات مرتکب معاصی کردد و عذاب و عتاب
بوی رسد و اعتذار و استغفار نماید و جالینوس کوید که اکر دید که در تب ربع بود
آن سال بعد قضاء الله از مرک ایمن باشد و شاید که خیانتی باشد بلی اگر بیند که
کریاب داشت دلیل طول عمر و صحت مزاج باشد و کثرت مال و اکر مردم بوی
ملتجی شوند و از وی طمع دارند و اکر دید که در تب کور بود دلالت بر نقصان
مال و حال کند و اکر دید که زنش بیمار بود دلیل حسن بینده باشد و اکر بیمار بیند
که بر اشتر یا بر خر یا کاومیش یا خوک سوار بود و مکروهی بوی رسید و اکر خود را
فربه یا دراز قد یا فراخ سینه بیند یا انکه نظر او از دور بر کوسفند افتد یا
انکه بیند که غسل کرد این خوابها علامت دلیل شفا باشد و اکر دید که آبی شیرین
خورد یا بر نخلی رفت و یا بکوهی بر شد علما قرب صحت یابد و اکر بیند که بواسطه
بیماری نقصانی ببدن او رسید دلیل بی دینی باشد و اساقفه بر آنند که هر که بیند که
بیمار شد مال تمام یابد و تا آخر عمر خوش وقت باشد و بر اعدا غالب آید و در آن
سال بعد قضاء الله از مرک ایمن باشد و ارطامیدورس کوید که هر که در شدتی
باشد بیماری و را دلیل نجات بود و بلی دیکران را دلالت بر بطالت بود و اغنیا را دلیل
احتیاج چه مریض را نیز بمساعدت محتاج باشد و اکر طالب امری بود معوق و موقوف
ماند چه مرضی از مسببات ممنوع باشد و کویند اکر بیماری مجهول را بیند آن
مریض بصاحب رؤیا عاید شود و جاماسب کوید اکر بیند که مریض است زندکانی
بصحت کذراند و اکر بیند که در بیماری عزم سفر کرد اکر حرکتی در خاطر داشته باشد فسخ

بیماری

عزیمت کند و حکم بیماری عام بلفظ او گفت آید انشاء الله حکایت کند
که زنی بخواب دید که پسران او بیمار بودند و روز دیگر رهی یافت و بر این تقریر
تاویل پسر بچشم توان کرد و در آنکه قرة العین است خود تر و دی نیست و خطیبی خان
دید که بیمار بود و بآن نزدیکی بیمار شد و دیگری که با کسی خصومت داشت بخواب دید
که بیمار بودی و طبیبی نداشت که معالجه او کردی و روز دیگر با آن خصم در مخاصمه افتاد
و حسنی نمود که خصمش غالب آمد و شخصی بخواب دید که پدرش در مرض بود روز دیگری
دیگرش صداعی طاری شد و این قصه موکد آن میشود که تاویل پسر بپدر می کنند
بیمارستان بلفظ دار الشفا اولی نمود که ظاهرا اشهر مینماید پیمان
بتاویل ابن سیرین قاضی عدل باشد و اگر دید که به پیمانه چیزی می پیمود اگر
عالم باشد قاضی شود و الا بمرافعه بقاضی محتاج شود و پیمانه گر بتاویل
منصفی صادق القول باشد پیمودن چیزها که بر آمد یا ارش یا باغ یا تمامت
چیزها بتاویل سفر بود بقدر آنچه پیموده باشد و از آن مال حلال یابد و اگر بیند که
زمین را با باغ می پیمود حج یا جهاد کند یا سفری دور کند خصوص چون دید که مسافتی
را می پیمود و اگر دید که بارش سے پیمود بناحیتی از نواحی آن موضع گذری برد و اگر دید
که بعقد انگشت می پیمود نقل محله دیگر کند و گویند اگر دید که زمینی را از بهر طایفه
می پیمود بر کیفیت احوال ایشان واقف شود و اگر آن طایفه را نشناسد صاحب وقوف
امور مردم گردد و اگر دید که آن زمین مزرعه بود تفقد اهل صلاح کند و اگر باغ رز بود
متفقد حال همسر خود گردد و اگر سرایی مشتمل بر الوان فواکه کند تعهد امور دنیوی
نماید و مع ذلک متعهد دین داری باشد و اگر دید که پیابانی را می پیمود فوری را

پیمان
پیمانه
پیموده

بحسب مناسبتی که میان لفظ منقاره و فواره است و اگر دید که سبزه زاری می پیمود
بمالک آن زمین شناخت در صلاحیت و احسان کوشد و سیاح بتاویل شخصی باشد که
اطلاع یافتن حال مردم دوست دارد بینی بتاویل دانیال جاه و منزلت است
یا فرزند یا متولدان یا غم او باشد و گفته اند جهت بینی آمد جمال مرد و پای
لیک باشد و دهان گشایش کار و اگر دید که بینی او بر زمین افتاد او را دختری آید
و اگر دید که بینی او چون خرطوم پیل بود بقدر آن دولت و شوکت یابد و بجان
اقارب و اتباع سرایت کند و اگر بیند که بینی نداشت بزرگی از خویشان وی
بمیرد و گویند رحم نداشته باشد و بیمار را اثر هلاک بود چه موتی استشمام
نتواند نمود و سی علی کل حال دلالت بر نقصان مال یا حال کند و اگر دید که دو بینی
داشته با همسر خلاف افتد یا با معارضی معارضه کند و الاول اصح و چون بینی گر
او خون آمد و اعضا و جامه او از آن خون آلوده گشت مالی حرام یابد و خاصه
چون خون بسیار و تنک بود و اگر اندک و سطبر باشد فرزندش برود و گفته اند
درویش گردد و اگر این خواب حامله بیند بچه بیندازد و اگر دید که چون خون آمد
و جامه و اعضاء او آلوده گشت زن یا فرزند را از خانه بیرون کنند یا بدیشان
گزندی رساند و گویند از گناه پاک شود و اگر خون آمد و تصور کرد که نافع است
او را از زیر پس خود منفعتی رسد بقدر آن یا دلیل صحت بدن شود و نعکس بالعکس و
اگر دید که بعد از رفتن خون ضعیف شد فقیر شود و از آن جهت که قوت توانگری است
و بالعکس عکس و اگر دید که در شارع نظرات خون از بینی وی چکید زکات
مال براه نشینان دهد یا ابناء السبیل و گویند یک قطره از خون بینی منفعتی باشد

بینی

بعد از آن در عارف امام را طهارت باشد و از جور و اسالفه برانند که اکر رعاف
بسیار بیند مستحق باشد کنجی یابد یا ملکی بی رنج نوشیروان کفته است که رعاف
خبری باشد که از بزرک قوم رسد و کویند اکر بیند که سوراخ بینی او فراخ کشته بود
معیشت بروی فراخ شود و بالعکس و اکر بیند که مغز از بینی فرود آمد از بزرکی
منفعتی بوی رسد و اکر دید که از بینی او بعطسه مرغی یا حیوانی یا کیف ما کان
بیرون آمد که بصورت مشابه آن جانور باشد مثل آنکه اکر کربه بود فرزندی دزد باشد
و کبوتر فرزند محبوب و نران پسر باشد و ماده آن دختر چنانچه در کتاب قانون التعبیر
اشارت بدان رفته اما آن فرزند رشید چندان نباشد و کفته اند اکر بیند که
چینده یا مرغی فرود آمد چهار پایش بچه آورد و اکر بیند که مهاری داشت با مردم
کند یا با زنی بزرک جمع آید و از وی مال یابد و اکر بیند که هر دو سوراخ بینی او کم کشته بود
با زنی عاقله جمع شود و اکر دید که نفس نمیتوانست زد کارش بسته شود و اکر دید که
سر بینی او بریده بود فرزند را ختنه کند و بنقصان مرتبه نیز تاویل کرده اند و کویند اکر
دید که کسی بینی او را برید آنکس علی رغم او را بخنی کوید و کفته اند صاحب رویا را بیم هلاک
بود و کویند اکر بیند که بینی او بریده بود و زنش حامله بود در وضع حمل وفات یابد
و اکر غریب باشد یکی از اهل خانه او بمیرد و هر چه کراهیت در بینی کسی رود تاویل
آن بخشم و کینه باید کرد و اکر دید که دیکری بینی او بشکست کسی زن او را فریب دهد
و در حکایت است که عطاری بخواب دید که بینی اندر روی وی برفت دیکر
شب طبله عطریات او بدزدیدند و از عمل باز ماند و کویند همین عطار بخواب دید که بینی
نداشت و بآن نزدیکی جریمه از وصادر شد که بسبب انفعال کشت و بدان واسطه

جلا وطن کرد و علت آن کفته اند که روی بی بینی قبیح نماید و شخص از آن منفعل شود
چنانچه از جرم خجل کردد چپه ماکول اللحم بتاویل مال حلال بی شبهه باشد
و بعکس بالعکس و اکر دید که بیهوش بود چنانچه عقل از وی زایل شد
تاویلش آن بود که او در کاری مخوف پیش آید که عاقبتش محمود باشد والله اعلم

باب

التاء

تاب دادن ریسمان بتاویل سفر باشد بقدر درازی و کوتاهی آن
از حد معهود و اکر دید که این ریسمان از ابریشم یا موی یا پوست یا پنبه یا کتان
یا نوعی دیکر از نباتات تافت در آن از وجهی حلال فایده یابد بقدر آن ریسمان
و اکر دید که از ابریشم یا از قز تافت آن فایده از مال حرام بود و اکر دید که از
بهر دوختن رشته تافت کاری کند که مقدمه مصلحتی باشد تابستان معتدل
بتاویل عدل پادشاه بود خصوص بوقت خود بیند و اکر دید که مردم را از تاب
آفتاب زحمت میرسید اهل آن موضع را از پادشاه آنجا زیان رسد تابوت
بتاویل زن باشد و کفته اند اکر نو بیند دلالت بر شخصی بزرک کند یا بر بزرکی شخصی
و صلاح و فساد آن باین دو جهت تعلق کیرد و کفته اند تابوت پیغمبر علیه الصلوة
والسلام دلیل صلاح اسرار مخفی و کارها پنهان باشد و کویند اکر دید که
در تابوت بود در صدد وصیتی یا معرض خصومتی باشد فلاح و نجات یابد
و اکر خایف باشد یا بوجهی از وجوه ملالتی داشته باشد بعد از تنگی ایمن و فرحان
شود و بحسب حال خود مرتبه یابد لقوله تعالی ان آیة ملکه ان یاتیکم التابوت

فیه سکینة من ربکم واگر اورا غایبی باشد مراجعت نماید واگر دیده که
اورا تابوتی دادند از علم وحکمت ووقار واعتبار حظی اکمل ونصیبی اجزل یابد
واگر خود را مرده یا زنده در تابوت بیند وجمعی با او همراه باشند بر چندان خلق
والی شود وبنده درگاه درین صاحب تجربه است واگر بیند که حمل آن بر مردم گران
آید حکومت او بدشخواری تمشیت پذیرد ودران ظلم کند وینعکس بالعکس وگفته اند
ضعفی در اعتقاد آنکس پدید آید واگر این خواب بیوه بیند شوهر کند والا در دین او
خلل باشد وهرکه بیند که در عقب تابوت میگریست عاقبتش محمود باشد وبالعکس
اگر دیده که اورا در گور خیر میکردند همین سبیل واگر کسی خود را در پای تابوت خود دیده
دلیل نقصان مرتبه باشد وبستگی کار وتکلیف کر بیند که تابوتش شکست واو را افتاد اگر
دیده که بر تابوت بود وخود برزمین میرفت سفر کند وشاید که در سفر دریا باشد و
اگر دیده که آن تابوتش بر زمین نهاده بود محبوس شود واگر دیده که تابوت مرده برداشت
بخدمت ملکی مطاع مشغول شود وازو خیر یابد واگر تشییع تابوت مرده میکرد متابعت
ملکی بددین کند وگویند متابعت سیرت آن مرد کند واگر دیده که تابوتی بر هوا میرفت
بزرگی صوری یا معنوی ازان موضع در سفر وفات یابد واگر دیده که تابوت مرده را
بمقبره معروف بردند حقی را بمستحق باز رساند واگر تابوتها با مردگان بسیار در موضعی
بیند دلیل کثرت فسق اهالی آنجا شود واگر تابوت مرده در بازار بیند متاع آنجا رواج
پذیرد واگر در مسجدی بیند بر منبری نماز گذارد

تابه بتاویل ابن سیرین خادمی
وکیل خرج باشد که مال کدخدای بر عیال او نفقه کند واگر دیده که بر ان چیزی پخت
کارش انتظام یابد واگر دیده که ازان چیزی خورد ازان خادم فایده بوی

رسد واگر آن حوزونی ترش یا ناخوش بیند فایده بی غشی نبود

تاج
بتاویل پادشاه را ملک بود ودیگران را مرتبه بحسب حال وگفته اند بیت
شاه را تاج ملک وجاه بود * غیر او را همیشه تباه بود * وگویند مرد ازنی شریف بود
وزن را شوهری معروف بود یا پسری آورد که بزرگ قبیله شود وتاویل تاج مرصع پیشتر
وبیشتر باشد اما دلالت بر سهل گرفتن امور دین کند وگفته اند اگر بیوه بیند که
تاجی از زر بر سر داشت پیری اورا بخواهد وازان میراث یابد واگر آن زن را شوهر
بود پسر آورد وبزرگ قبیله شود وگویند هر زن که بیند که تاجی از زر بر سر داشت
اورا بیم هلاک باشد واگر بیند که پادشاهی تاجی بر سر او نهاد از قبل او مرتبه یابد
بقدر قیمت تاج وحکمی دیگر در تاویل وزیر خواهد آمد واگر دیده که کسی تاج از سر او
برگرفت زن از وی جدا شود وانگه پس اورا بخواهد

حکایت گویند که منوچهر
بخواب دید که تاجی بر سر او بودی وصد وبیست کنگره داشتی وچهار جوی بزرگ از
چهار انگشت بر روی زمین رفتی ومعبر گفت صد وبیست سال سلطنت کند ود
عهد او چهار بزرگ ظهور یابد واز جمله موسی وهارون علیهما السلام در عهد او مبعوث
شدند وانوشروان بخواب دید که چهل اکلیل از آهن بر سر داشتی وبا معبر گفت و
تعبیر کرد که چهل سال پادشاهی کند واسلحه در عهد او مرتبه کمال یابد وسباع کرتبه
اعدا داشته باشد در دولت او کم شود وهمان بود که تعبیر کرد وچهل سال
پادشاه شد وبفرمود تا سلاح پوشیدنی از پوست شیر وپلنگ وببر وامثال آن
ترتیب میکردند وهم سلاح مرتب میشد وهم سباع کم میشد

تاریکی بتاویل
ابن سیرین ضلالت باشد لقوله تعالی یُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ یا درویشی

یا عرق درامور و گویند هر که در خانهٔ خود را تاریک بیند سفری دور کند و صادق
علیه السلام فرماید که اگر هوا را تاریک اهل آن موضع را غم رسد و کارها را ایشان
بسته شود و اگر دید که هوا روشن بود و ناگاه تاریک شد نعوذ بالله مرگ مفاجات
عام شود و در **حکایت** آمده که یکی از ملوک بنی اسرائیل بخواب دید که در
تاریکی نماز میکرد و بعد از آن در روزنی رفت و از آنجا بساحتی رسید میان
روضه و بستانی مردهٔ چند یافت که بسخن او زنده شده بودند و معبر گفت ظلمت
نشان ضلالتست و نماز چنان هدایت و از روزن بیرون شدن مخالف نفس و
حیات اموات بسبب تکلم تو اهند اضلال باشد بارشاد تو و چنان شد که تعبیر کرده
شد **تازیانه** اگر خراطی باشد بتاویل ابن سیرین حکومت و بزرگی باشد و
از ان خراطی دلیل پریشانی کار و سرگردانی در حادثهٔ روزگار شود و تعبیر آن نیز
بزرگ کرده اند و گویند اگر مرد لشکری بیند که تازیانه داشت در خدمت پادشاه مرتبه یابد
که از فقرا ایمن شود و اگر دید که تازیانه یافت یکی از درگاه پادشاه که مقبول القول
بود استغاثه نماید و گویند اگر دید که کسی را بدان زد او را نصیحت کند و عجب در دلش ضرب
رسید نصیحت در وی موثر آید و اگر بیند که خون از آن ضرب روان شد نصیحت نا
معقول بلکه نامشروع بود و اگر دید که در زدن تازیانه کج شد همین تاویل داشته باشد
و گفته اند اگر دید که کسی بتازیانه زد و بانکس فایده رسد و گویند هر ضربی دلالت بر
دری کند و بعکس بالعکس و حاصل آنکه از ضارب بمضروب منفعتی عاید شود و بعضی
اگر بیند که بی حد و عدد زد از غمی خالی نباشد و گویند زخم تازیانه سخن سخت باشد یا
دعای بد و اگر بیند که از ان خون روان شد زیان مال باشد و اگر دید که تازیانه بر سر

تازیانه

کسی زد و اثر آن باز ماند خواهد که رنج پس وی بماند و گویند در سرزنش آنکس مبالغه
نماید و از ضارب بمقصود رسد و اگر دید که بر پشت پای او زد آنکس را گنهای متهم
گرداند و اگر دید که بر چشم او زد قصد دینش کند و اگر دید که بر شحمهٔ گوش او زد و
بشکافت و خون آمد ضارب ازالت بکارت دختر مضروب کند و حکم هر عضوی بر این
دستور باید کرد و اگر دید که زن خود را زد آن زن متهم شود و اگر علاقهٔ تازیانه
ابریشم بیند او را فرزندی مطیع آید و تازیانه از چوب کوبی بی علاقه عملی با شوکت
باشد و اگر مجهولی کسی را بزند بقدر ضرب مراد و جهانی یابد و شاید که موضعی ناگهانی
باشد و اگر دید که کسی بر اسبی سوار بود و آنرا بتازیانه میزد کسی را بر کاری گمارد
و آسان بر آید و اگر دید که خواهست تا اسب دواند و او را بدان جهت میزد در مشقتی
باشد و خدای تعالی بفریاد خواند و اگر دید که بر خری میزد در باب وجه معاش دعا
کند و اگر دید که تازیانه کوتاه در دست داشت و دراز شد بر خصم غلبه کند و
بعکس بالعکس و اگر دید که بشکست منافع تاویلات آن معکوس شود و اگر دید که شکسته
شد قوت و شوکت یابد و اگر دید که تازیانه از آسمان فرود آمد خدای تعالی
بواسطهٔ گناهی ظالمی را بر وی یا اهل آن موضع مسلط گرداند و صادق علیه السلام
فرماید که تازیانه دلیل پیغمبر باشد یا جدل و حکم **تافتن** رسن و ریسمان و رشته
تاب دادن گفته شد و حکم **تافته** در تاویل جریان ثابت رود و حکم **تبت**
در تعبیر بیماری تقدیم یافته **تبر** بتاویل ابن سیرین خادمی کاهل بود و
گفته اند بد دلی باشد که از منافقی یاری طلبد و میان مردم کینه و جدایی افکند و اگر
دید که تبری داشت او را با چنین شخصی صحبت افتد و گفته اند شخصی باشد که بغور قضایا رسید

تافتن
تافته
تبر

تخت

وجذب مال کند و گویند اگر شخصی دید که تبری در دست داشت در معرض کالایی
یا وصالی آید یا امانتی پذیرد و دینش مستقیم شود و بر اعدا ظفر یابد چه ابراهیم
علیه السلام بدان آذری را بر تبر شکست حیث قال تعالی فجعلهم جذاذا
الا کبیرا لهم و چون ختم نبوت رفته لاجرم تاویل آن بحسب دین مرود
و ارطامیده و پس کشته تبر دلیل پراکندگی و مضرت باشد تبنی همان حکم دارد
که در طبق اثبات خواهد رفت این قدر هست که با هر طبق بحسب کیفیت بیشتر و بیشتر
بود و حکم تتماج در تاویل آرد چنانچه اثبات رفته تخت بتاویل مرتبه
باشد بحسب قدر شخص یا زن خواسته اما آن در کار غفلت ورزد و اگر فاسقی
بیند که بر تخت بود او را بردار کنند خاصه چون بیند که بر آن خفته بود و گفته اند پت
تخت یا فرش دیدن اندر خواب • شد دلیل ستمگری و عذاب • و اگر بیند که خفته بر تخت
غافل از کار دین و بدبخت • و گفته اند اگر بر تخت بی فرش بود سفری کند و
از آن مراد و آسایش یابد و گویند اگر دید که بر تخت بود چیزی که از دست او رفته
باشد باز یابد بلی پادشاه را ضعف حال بود و توبه باشد لقوله تعالی والقینا علی
کرسیه جسدا ثم اناب و گفته اند بعد از آن ضعف قوت یابد که انابت
بمعنی رجوعست و گویند پای تخت دلالت بر مالک کند و از آن کرسی همچنین و
خارج تخت دلالت بزن کند و داخل آن بر بنین و بالای تخت بر پسران و زیر تخت
بر دختران و در تمام این احکام کرسی با تخت متفق است و گویند اگر جمعی را با خود
در تخت بیند یا باتفاق هر یک بر تختی باشند میان ایشان عقد مواخاتی منعقد شود
لقوله تعالی اخوانا علی سرر متقابلین تخت جامه دلیل

تخفیفه
تخم کاشتن

بشارتی باشد که بعد از چند روز رسد و حکم تخفیفه تبعیت دستار مذکورست
تخم کاشتن بتاویل خیر و احسان بود و یا تزوج یا آنکه زنش حامله شود و گویند
بوقت خود چنین باشد و بحسب مال مرتبه یابد و گویند اگر دید که تخم کاشت و بر داشت
مال و جاه یابد و اگر دید که بی حاصل بود اندیشه مند شود و اگر دید که تخم در زمین مشهور
کشت و بر آمد غذا بر وی آسان شود و خیرات او زیادت گردد و اگر دید که در زمینی
معروف کاشت زن خواهد و دانیال گوید اگر دید که تخم در ملک خود کاشت
زن خواهد یا کار او از بازرگانی ساخته شود و اگر دید که تخم در ملک خود کاشت
زن خواهد و اگر دید که تخم در زمین دیگری کاشته بود او در خصومتی افتد یا از
تجارت خسارت کشد و اگر دید که تخم دیگری در زمینی می کاشت میان او و
مالک زراعتی رود و ابن مهران مهندس گوید اگر زنی بیند که تخمی می کاشت شوهری
کند و اگر شوهر داشته باشد فرزندی آورد و حکم تخم تره در تاویل تخم تره بیان
رود و اگر دید که گندم کشت از ولایتی یا تجارتی فایده بوی رسد یا از طرف
پادشاه چیزی یابد و گویند کاری کند که مرضی حق تعالی باشد و جو را همین احکامست
و زرع گاورس دلیل مال اندک بود و از آن باقلا و عدس و نخود و سایر دانها که
دیگ بکار آید دلیل غمگین شدن بود و خوردن تخمها که بطعم خوش بود منفعت اندک بود
و تلخ بالعکس و دیدنش به از خوردن بود و تتمه این احکام بحسب حروف در هر
مقام باید طلبید تخم قز دلالت بر مال کند بقدر آنکه بیند والله اعلم بالصواب

تخم قز

تذرو بتاویل زن جمیل عفیفه متمول و گویند مرد غدار بود و حاصل آنکه در تعبیر
آن اختلافست و او چه آنکه نر از ابر دو نهاده اند و ماده بزن و بحسب حال بینند

تذرو

تعبیر باید کرد و گفته اند مال حرام باشد که بحیله بدست آورند و گوشتش دلیل ازاله
ترازو
بکارت بود و خوردن گوشتش مال زن توانگر باشد ترازو بتاویل قاضی متدین
بود یا حاکم عادل و گفته اند ترازو دلیل وسع همت شخص باشد و هرچه در ترازو بیند
تاویل آن بقضایا باید کردن که بروی رفع کنند و سنگ ترازو دلیل علم قاضی [illegible]
عدل حاکم و عدالت حکم و زیادت و نقصان آن از ینجا باید کرد و گویند
عمود ترازو یعنی آن آهن که زبانه در آن میان باشد بتاویل نفس قاضی بود و مسمار او
ولایت او و زنجیر و رشته وکلا و اعوان او و حلقهٔ آن نایب او و کسی که بروی
وثوق و اعتماد داشته باشد و زبانهٔ آن زبان او و گفته اند که کفهٔ آن گوش او
و اگر دید که کفهٔ آن منقوش بود آن قاضی شوم [illegible] ماند و اگر دید که زبان ترازو بطرف
راست مایل شد میل قاضی با متوسط بطرف مدعی باشد و اگر دید که بطرف چپ
مایل شد میل او بطرف مدعی علیه بود و اگر دید که سنگی بر ترازو بود با راست شود [illegible]
دروغ گوید فسق کند و اگر دید که فلوس بوزن می آورد استماع شهادهٔ زور نماید و
ترازو و علافان تعبیر بیت المال کرده اند و ترازوی که کفهٔ آن از پوست دراز گوش بود
ترازوگر
بتاویل تجار و اهل بازار باشد که در تجارت طریق عدالت سپرند **ترازوگر** و مرتبت
آن بتاویل متوسطی منصف باشد که قضایا بر میزان توسط فصل شود ترازو قیامت
دلالت بر راستی اهل موضع کند و خداوندان ترازو لقوله تعالی وَأَنْزَلْنَا
مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ و اگر **ترازو و طیار** بیند
اعتبار آنکه پس گفتیم که ترازو بروی منسوبست از قاضی و حاکم و حکم در غایت اشتهار
باشد چنانکه همه کس او را دانند و شناسند بیت در بسنجند حیله گر دارش

زان شود نیک و بد پدیدارش ٭ کفهٔ طاعت ار گران گردد ٭ پی سخن شاد و کامران گردد
و حکایت کنند که شخصی بحضرت رسالت آمد و گفت چنان دیدم که میزانی
از آسمان فرو گذاشته بود و ترا با ابوبکر وزن کردند و تو راجح آمدی و بعد از آن
ابابکر را با عمر وزن کردند و ابوبکر راجح آمد و بعد از آن برکشیدند در جواب
فرمود صلی الله علیه و سلم که خلافت نبوت ثم یؤتی الله الملک من یشاء
و امام شافعی رضی الله عنه فرمود که در حالت صبی بخواب دیدم که امام مسجد حرام
میزانی از آستین بیرون آورد و مرا داد و گفت این ترا باد و صورت با معبر گفتم
و تعبیر کرد که چون بالغ شوی امام ائمه گردی چه مسجد حرام افضل مساجد است
و مرآینه امام آنجا افضل ائمه بود و میزان افضل آلات و ادوات که بخواب بیند و حال
بآنجا رسید که رسید حتی قیل الشافعی امام الناس کلهم بالعلم والفضل والعلیاء ان لیس
ترب
الامام فی الدنیا مثله کالخلافة [illegible] **ترب** بتاویل غم و اندیشه بود و خوردن نش
تراز دیدن و گویند دلیل مرد بدروی باشد و گفته اند دلالت بر حج کند یا رزقی حلال
و گویند اگر دید که تربی داشت از کار خیر نادم شود و بطریقی اولی که خود بخیر رغبت
تربد
نماید چه مثل باشد که ریث الفجل یهضم نفسه **تربد** بتاویل غنی باشد یا زبانی
ترخون
مالی **ترخون** بتاویل ابن سیرین مردی اصل بدفعل بود چه اصل آن [illegible]
بسر که یا خالند و مدتی رها کنند تا طعم و طبع او بگردد و بعد از آن بکار رند و ترخون
برآید و اگر دید که شاخی ترخون داشت بصحبت شخصی چنین مبتلی شود و اگر مسلمانی بیند
که ترسا شد یا با ترسایی صحبت داشت دلیل بدعت باشد قدریه و گویند از خال میراث یابد
و در باقی احکام [illegible] نزدیکست و اگر دید که جاثلیق شد یعنی دانشمند نصاری هلاک

کرد یا غرق شود و گویند بشرف هلاک رسد و نعمتش زایل کردد و نصاری گویند
کر اکر دید که راهب یا قسیس شد که همچنین بزرک ایشانست از مردم شنا شود اما
ممکن که در مضیقی افتد بجهت ریاضتی که معهود این طایفه می باشد لقوله تعالی
وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا الآیه و اکر ترسا دید که ترسا شد بر دشمن ظفر یابد
چه اشتقاق نصرانی از نصر مینماید چون یمانی از یمن و **حکایت** کند که یکی از
نصاری دید که قسیس شد و با قسیسان در تکلم بود و میان ایشان خطبه کرد و با معبر گفت و
گفت این سه روز از شنیع مردم بر حذر باش و دوم روز او را با غلامی متهم کردند و از زان
شناعتی عظیم یافت **ترسیدن** دلالت بر امن کند چنانچه در نکتهٔ خوابها معلوم
اشارت رفته لقوله تعالی وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا خصوص چون
ترسانیدن را بیند و اکر بیند که او را هی چند کروهی بچیزی رسد و اکر دید که از صورتی ترسید که واقع شود
او را محاربه پیش آید لقوله تعالی فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ الآیه یعنی القتال
و اکر چنانچه فهم کند که دشمن از وی می ترسد لقوله علیه الصلوة والسلام نصرت بالرعب
و اکر بیند که دشمن او را می ترسانید یا ترک کند همین تاویل داشته باشد که کل خایف
تایب و اکر دید که از چیزی یا کژدم ترسید از آنکس که بوی منسوب باشد مضرتی
یابد **ترشیها** بتاویل غم باشد الا آنکه چنانچه در مقام خود گفته شود و ترف
دلالت بر غمی کند از جهت وام باشد بجهت ترشیی و گفته اند که دیدنش مال اندک
بود اما برکتی داشته بجهت آنکه اصل از شیرست **ترکهار** بتاویل کنیزک کشاده روی
بود **ترنج** بتاویل دانیال با وجود رنگ زرد محکم بوی خوی و طعم لذیذ
شخصی صاحب جمال بسیار مال باشد و گفته اند بیت مرد مؤمن بود ترنج بخواب

لیک نارنج نعمت و اسباب و گویند تمثیل ترنج در خواب و بیداری کسی کنند
که ظاهر و باطن و قول و فعل پسندیده داشته باشد و ازین جهت گفته اند **شعر**
یصادف اترجا فطاب معا * حملاً و نوراً و طاب العود والورق * و اکر دید که
ترنجی داشت او را با چنین شخصی صحبت افتد یا او را ازین نوع پسری آید و گویند ترنج سبز
بتاویل به از زرد باشد چه دلالت بر سال پر نعمت کند که مردم در آن سال صحیح
مزاج باشند و زرد نیز سال فراخ نعمت بود اما از مرض خالی نباشد و اکر تاویل آن
بفرزند رود پسری بیمار اض باشد و گویند زنی عجمی بزرک زاده متمول بود و اکر دید که
آزاد و نیم کرد از وی دختری آورد و اکر دید که زنی او را ترنجی داد و میان ایشان
اجتماعی شود و شاید که پسری مریض از ایشان متولد کردد و اکر دید که ترنجی بکسی
انداخت یا بر عکس خبری بوی رسانید یا در میان ایشان وصلتی رود و اکر دید که
تاجی از شاخ ترنج بر سر داشت و ترنج در کنار آن نهاده موجد یابد و از وی
پسری صالح بوجود آید و قول اصح اینست که زردی ترنج سبب مضرتست یا
بقیاس دلیل مرض شود و ترنج بسیار دلالت بر مال کند بقدر آنچه بیند و اکر
ترنج را بغیر این صفات بیند که یاد کرده شد صفات آن شخص یا آن فرزند بر عکس
آن بود که گفته اند و گویند اکر دید که ترنجی خرید و در آستین نهاد از کنیزک فرزندی
آورد و اکر دید که از آستین او در افتاد او را فرزندی ناتمام آید **ترنجبین**
بتاویل رزقی حلال باشد که بی منت خلق حاصل شود لقوله تعالی وَأَنزَلْنَا
عَلَيْهِمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَىٰ **تره** آنچه بطعم خوش بود دلیل منفعت باشد خاصه چون
بوقت بیند و بعکس بالعکس و گفته اند مکروه باشد لقوله تعالی أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي

ترشیها

ترنج

ترنجبین

هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ و طایفه برانند که تره از هر جنس که بیند دلالت
بر تجارت کند یا فرزند یا مال و هیچ کدام را بقا نباشد تره پخته باتفاق دلیل خیر
بود که پروری تمام بحصول پیوندد و اگر شاخ تره در موضعی معهود رود یا بوجهی از
وجوه با اهل آنجا اختلاطی کند و تخم تره دلالت بر فرزند داشته باشد **تره
زار** دلیل مردان محزون سوگوار بود و اگر بیند که از تره زار خود تره جمع
میکرد با بسیار اقارب در خصومت افتد بلی اگر بیند که یک شاخ تره از آنجا چید
بعد پیر از سران مقالات نجات یابد و حکمی ازین احکام در تاویل چیز بسبیل استطراد
تقدیم یافته و **تره فروش** بتاویل شخصی باشد که کار گذار خاص و عام بود
اما چنین کلام بوده و گفته اند اگر بیند که تره فروشی میکرد دلیل خیر بود و بجائی که تاویل
آن تقدیم یافته بحسب اصطلاح است نه بحسب لغت **تره دوغ** بتاویل
غم باشد بقدر آنکه خورد **تریاک** تریاک خوردن از بهر مداواه فرح باشد
بعد از غم و اگر خلاف این بیند دلالت بر غم کند و خسارت و حکم پازهر تقدیم
یافته و از آن ملفوظ پر بهن بیان رفته **تسبیح** کردن بتاویل
فرح باشد و از پنج گفته اند **پت** هست تسبیح کردن از تعبیر
فرح از غصا قلیل و کثیر بلی تسبیح دیدن غم بود و گفته اند هر چه بدان تسبیح بحسب
جوهر آن تعبیر باید کرد از کانی و نباتی و حیوانی و اگر دید که تسبیح را فراموش
کرده بود و محجوب پس مغموم شود لقوله تعالى فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ الآیه
تشنگی بتاویل بلا باشد یا فساد دین و اگر بیند که آب یافت از آن نجات یابد
و اگر دید که تشنه بود و بلب جوئی رسید و از آن هیچ نخورد خرم شود لقوله تعالی

تره
تره فروش
تره دوغ
تریاک
تسبیح
تشنگی

وَمَن لَّمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي و ارطامید رسی گوید اگر دید که تشنه دید
و آب نیافت یا نتوانست خورد نومید شود و چه تشنگی بمنزلت آرزوست و
آب خوردن بمرتبهٔ حصول مراد **تحذیر** بر قاعدهٔ شرع دلالت بر توبه کند
و حکم پاکی دارد **تعویذ** باسم باری تعالی فرج بعد شدت بود چنانچه در
تاویل افسون گفته شد و اگر دید که تعویذی نوشت و می فروخت دلیل خسران دین
باشد و از آن دنیا نیز لقوله تعالى فَمَا رَبِحَت تِّجَارَتُهُمْ و نقار
بتاویل زنی ناصح مصلح بود از اقارب بیند یا کنیزکی بدین صفت **پ**
زود کرد و بیابد طلب شهره **پ** گرفتک دید یا کان مهره **تکبیر** بسبب اسباب دنیوی یا
دلیل آخر عمر بود لقوله تعالى حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا الآیه **تکبیر**
بستن و آواز تکبیر شنیدن دلیل برامر و مراد کند و گویند دلیل حصول معرفت
باشد چه منقولست که اعرابی از مرتضی علی علیه السلام رضی الله عنه پرسید که الله اکبر
ما فسر مود که اگر آن تقص بالاحساس او یدرک بالحواس **تکرگ**
اندک که بوقت بارد بتاویل فراخی نعمت اهل موضع بود بلی بسیار آن دلیل
لشکر و ظلم یا خسران یا خصومت باشد لقوله تعالی وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ
مِن جِبَالٍ فِيهَا مِن بَرَدٍ فَيُصِيبُ بِهِ مَن يَشَاءُ و گفته اند تکرگ بسیار دلالت بر عذاب
کند بوقت و بی وقت لقوله تعالى إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا إِلَّا آلَ لُوطٍ
نَّجَّيْنَاهُم بِسَحَرٍ یعنی برد اغالبا و اگر دید که اندک تکرگی یافت چند لؤلؤ یابد
و گویند اگر بیند که تکرگی بی وقت در وی بارید زیان مالی بوی رسد **تله**
بتاویل حیله باشد با محیل و اگر دید که بکنجشکی در تله افتد محیل بزرگ را بصنعت

تعویذ
تکبیر
تکرگ
تله

تسخیر کند و اگر دید که کیف ماکان جانوری را بگرفت آنکس را که بان جانور منسوبست
بحیله بدست آورد و اگر بیند که مرده بزنده در آویخته بود کسی در تله که
دیگری ساخته افتد و اگر دید که زنده در مرده آویخته بود کسی که در پی تلهٔ غدر دیگری کند
که در راه او نهد و گویند تله بندگان و خانقاه مزید تعب و شدت باشد و دیگرانرا
آن تاویل که گفته شد بلی مسافر را دلیل فسخ عزیمت بود بحسب اعتیادی که در تله
متصور باشد و اگر دید که **تمام** بود و تمیمه از روی لغت آنست که زبان او
بابکرده دلالت بران کند که حاجتش روا شود لقوله تعالی وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِّن
لِّسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي و بر دشمن غالب آید و ریاست یابد **تنگی** بتاویل تنگی
کار باشد و اگر بیند که از تنگنایی بیرون برفت از درد و غیره از مضیقی خلاص یابد
و بعکس پس بالعکس و تنگی گور خود دلیل بد باشد **وتنگ** چهار پایی دلالت بر
دشنه
احکام قضا یا کند و گویند دلیل جرم بود و بتاویل بنا بر اشتقاق جزم و جزام و **تنور**
بتاویل کد خدای خانه باشد یا کد بانو و اگر دید که تنوری را گرم کرد سودی مالی یابد یا نفعی
تنور
بدنی بوی رسد لقوله علیه الصلوة والسلام بشر المحرورین بطول عمره و اگر
دید که تنوری ساخت بحسب حال مرتبه یابد و بر اعدا مظفر شود لقوله تعالی وَفَارَ
التَّنُّورُ قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِن كُلٍّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ و اگر دید که در خانهٔ پادشاه تنور بود
اگر پادشاه را مشکلی پیش آید در آن مشورتی کند و وجه صلاح بر وی مکشوف شود
و اگر تنوری با خاکستر بیند زنی خواهد که در وی خیری چندان نباشد و اگر دید که در
تنوری نان پخت بقدر آن روزی حلال یابد و کارش انتظام پذیرد و اگر دید که از
تنوری آتش بی شعله نور میداد و بزیارت بیت المقدس رود و یا حج کند لقوله تعالی

مِن شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ و فایده بیند و اگر صاحب رؤیا
متاهل باشد همسرش حامله شود و تاویل بر صاحب شغب نیز کرده اند **تنور**
فروش خادم عورات باشد و **تنورهٔ** آسیا دلالت بر وکیل خرج
تنوره
ضابط که صاحب تحویل مالی حلال باشد و صرف آن بوجه اعتدال کند و اگر
خود را تنها بیند دلیل فقر و خمول باشد و **تواضع** بتاویل ظفر و جمعیت
و طول عمر بود و سایر مرادات **توبه** بتاویل خیر و صلاح باشد و مالی
تور
که از جهت حلال حاصل شود **تو**[...] در خواب و بیداری یک حکم دارد
تو
و کیف ماکان دلالت بران کند که از باطل بحق مراجعت کند و گویند ولایت
و شرفی شود بحسب حال بیننده **توتیا** بتاویل مال بود یا دین و اگر دید که در چشم
توتیا
کشید از برای مدد روشنایی بصلاح دین جوید و اگر مرادش آرایش بود دلالت
بر زرق کند و آنکه ظاهر آراسته با مردم معتقد او شوند و اگر دید که در بغل
مالید از بهر بوی ناخوش کاری کند که مستحق ثنا شود و اگر دید که او را توتیا
دادند او را هدایه کند خاصه چون بیند که بی اندازه در چشم کشید و **توتیا**
فروش بتاویل مصلح دین باشد **توت** بتاویل روزی حلال
توت
بود و از آن سیاه و ترش یعنی خرتوت غم و اندیشه و خوردنش منازعه از
قبل زن بلی خرتوت شیرین مالی با رنج باشد و اگر دید که خرتوت از درخت
جمع میکرد از بخیلی بقدر آن بوسیله کسب خویش مالی بدست آورد و صلاح
و فساد آن باین دستور تعبیر باید کرد و گویند توت سفید بمرتبه دراهم باشد
و از آن سیاه بمنزلهٔ دانا نیز و گویند اگر توت سفید را بر درخت بیند دلالت بر فرزند

کند بنابرین اگر بیند که بچه یا چیزی بود و آنرا آفتاب خشک کرد بتاویل بد باشد
اما اگر خشک شده بیند مالی اندک بوی رسد و درخت توت بتاویل شخصی
کریم متمول باشد **توریة** از کتاب خواندن دلیل آن شود که از قدما قوم
یا مردم محتشم یا دوستان قدیم قوت و منفعت یابد و اگر دید که بظاهر میخواند
یا مبطلی معارضه کند و بروی ظفر یابد و کارش انتظام پذیرد و اگر دید که کسی اورا
تعلیم توریة میکرد از معلم بوی احسان رسد و بالعکس و حکم **توت** آخر
تاویل کرما بتقدیم یابد و تاویل الکمثری در تعبیر درویشی باید طلبید
حاصل آنکه از خوابها معلوم بت **تیر** بتاویل سخن راست بود و اگر دید که
تیری در دست داشت خبری خوش یا ولایتی یابد و گویند تیر قوی راست دلالت بر
مکتوب کند و آن تیر زن را شوهر بود و تیر بی پر یا بی سوفار رسول باشد که برو
اسپ کند و گفته اند تیر بی سوفار رسولی بی خرم بود و تیر بی پیکان بتاویل
رسولی کذاب باشد و اگر دید که پیکانش از مس یا از سرب بود دلیل رسولی
ضعیف بود و از آن روئین رسولی باشد از قبل زنان و اگر بیند که از زر بود در آن
رساله سخنی مکروه مندرج بود و قلعی و تخار و امثال آن تیر که عوض پیکان چوب
باشد سخنی نامداهنه و نفاق بود بی از آن سر و عاج و دندان ماهی و امثال
آن سخنی با منفعت مالی باشد و گفته اند که اگر دید که تیری بکسی انداخت او را بطریق
غیبت یا غمز یا نمیمه تفتیحی کنند و بعکس بالعکس و اگر دید که تیری پنهان بکسی
انداخت رسولی پوشیده بوی فرستد و اگر تیری بنشانه انداخت بجای کسی فرستد
و اگر دید که بنشانه آمد بآرزو رسید یا او را فرزندی آید و اگر بیند صالح بود و امر معروف

توریه
توت
تیر

بل بی نه منکر کند از بهر آنکه هدف تماثیلیت و تمثال بتاویل شیطان باشد و اگر
دید که خطا افتاد در رسولش در ادا و رسالت خیانت اندیشد یا سخنش در محل قبول
نیاید ار امی در خطایی و اگر دید که بی نشانه تیری انداخت او را اتفاق مکاتبتی
افتد و اگر دید که تیر بصیدی بی انداخت زنی را یا کنیزکی را نامزد گوید چنانچه
در تاویل آهو گفته شد و اگر دید که تیر نا مستقیم می رفت رسولی مضطرب احوال بود و
از خوف ادای رسالت نتواند کرد و اگر دید که تیر انداخت و زیاده از حد معهود رفت
آوازه نیک نامی و بزرگی او بسبب آن انتشار یابد و اگر دید که تیر او در میان شهری
یا قومی افتاد میان ایشان مقبول القول گردد و اگر دید که در میان بهایم افتاد
قبول سخن او نسبت با جهال باشد و اگر دید که بعمدا تیری در میان چارپایان
انداخت باختیار میان ایشان متوسط شود و سخن خود نسبت با آن جهال ضایع
گرداند و تیر خدنگ سخن درست بود و از آن سخن بر بسته آراسته و از آن بید
و دیگر چوبها چند اعتبار آن سخن بحسب قیمت آن چوب باشد و اگر دید که تیر بسیار
پیش او نهاده بود بقدر آن مال یابد و اگر آن تیرها در جعبه یا ترکش بیند مالی بر عیال
نفقه کند و اگر دید که تیر ترکش بشکست سخنش مردود شود و اگر دید که تیری که کسی انداخت
در سینه وی نشست محبت او در دل وی نشیند و بعکس بالعکس و گویند تاویل کمان
پدر بود و از آن تیر پسر **تیر گر** دلالت بر رسولی کند که میان اکابر متردد باشد
و بمصالح ایشان قیام نماید و **حکایت** کنند که شخصی بخواب دید که از دو صف
تیر بیکدیگر می انداختند و از آن یکطرف راست و با ابن سیرین گفت گفت
میان ایشان مناظره افتد و آن طرف که تیر ایشان راست می آمد و محق باشند و حکم

تو
تیرگر

تیرباران بر پادشاه در تاویل پادشا تقدیم یافت **تیردان** بتاویل
شهری باشد و اگر دید که از بزرگی تیردانی یافت بقدر قیمت آن از وی
ولایتی و مرتبه یابد و گویند تیردان بتاویل زن حافظ یا کنیزکی مغنیه باشد و حکم
تیشه همانست که در تاویل تبر گفته شد و گویند **تیشه درودگری**
دلالت بر زن سلیطه کند و اگر دید که چوبی را بدان تراشید اصلاح خراج
منافقی کند و علی الجمله دلیل صلاح باشد و زیره [illegible] دلیل منافق فتان بود
که خود را در میان وحشها اندازد **تیمم** بی وجود آب غمگین را خرمی باشد
و وام دار را اداء وام و محبوس را اخلاص و اگر دید که تیمم کرد با وجود آب دلیل
آن شود که فرایض وضو و غسل را تمام بجای نیاورد و صادق علیه السلام
فرماید که تیمم دلیل حج باشد و بنا برین اقوال گفته اند **بیت**
گر تیمم کند [illegible] آب اندر ❊ مال و عیشت باخلاص و سفر ❊ والله اعلم بالصواب

باب
الثاء

ثریا هرچند در بعضی اقوال بلفظ پروین تقدیم یافت اما مشروح احکام او
آنست که دلالت بر مرد صاحب رای کامل خرم کند که احتیاط او در امور مستقبل باشد
چه ثریا بامداد طلوع کند اول تابستان بود و چون راست بر سر مردم افتد
نیمه تابستان باشد و چون در خفتن گاه طلوع کند اول زمستان بود و چون راست
بر سر مردم افتد میان زمستان و چون شب ظاهر شود نیکترین اوقات شب بود
و گفته اند چون تاویل ثریا بصلاح دین رود مردی باشد در کار دین محتاط و چون

تاویل آن بفساد دین رود مرد فال کبیر بود و چون تاویل آن بتجارت رود
تاجری معتبر باشد و چون تاویل بولایت رود نگهبانی بیدار بود و چون تاویلش
بحرفه رود مردی محکم العمل باشد و گفته اند اگر بیند که ثریا بر زمین افتاد آفتی
بثمار رسد یا امام وقت وفات یابد **حکایت** کنند که زنی با ابن
سیرین گفت چنان دیدم که ثریا بحوت رسیدی و مردم بران عجب مانده بودی
ابن سیرین چون این خواب استماع نمود استرجاع فرمود و گفت ده روز دیگر
خبر وفات ابن سیرین آورده چه ثریا ملحق شده و بدان نزدیکی بجوار رحمت حق
تعالی پیوست

باب
الجاء

حکم **جانیق** در تاویل ترسا تقدیم یافت **چادر** بتاویل ستر زنان
بود اگر زنی بیند که چادرش بسوخت شوهرش بمیرد یا او را طلاق دهد و اگر مردی
بیند که چادر پوشید دلیل خیر شر او بود اما کاری کند که مردم از وی مکروه دارند
و اگر زنی بیند که بی چادر در کوچه رفت بامری منکر اقدام نماید لقوله تعالی
قُلْ لِأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ
ای ملاحفهن **چادر شب** مرد را زن بود یا سریه و زن را مرد باشد و صلاح
و فساد آنرا ازین طور تعبیر باید کرد **جادو** بتاویل باطل گوی
هرزه کار باشد یا دشمن فتان فریبنده بود و اگر دید که از بهر دیگری جادوی
کرد بالعکس چنین معامله در میان ایشان باشد که اگر کسی جادوی از بهر او کند در
فتنه افتد و گویند از بهر مصلحت او دروغی گویند یا نقل از وی سعی کند از جهت او

جادو

جاروب

جاسوس

جام

جامه

واگر دیده که بجادوی مشغول بود مردی و زنی را مفارقت افکند لقوله تعالی وَيَتَعَلَّمُونَ
مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ و **جاروب** بتاویل خدمتکار بود
و گویند خادم خدام و گفته اند شاید که از قبل مخدوم تحصیل مال کند جاروب دیگران
بتاویل متاعی بود و اگر دید که خانه را جاروب میزد مالش ضایع شود بقدر خاکی
که رفته باشد مخفف که گویند که اگر بیند که بیرون کرد و اگر دید که خانهٔ دیگری می رفت
از مال آنکس فاین یابد بقدر آن خاک خاصه چون بیند که بخانهٔ خود آورد جاسوس
بتاویل شخصی باشد که مردم را بر باطل معاونت کند و اگر در خانهٔ خود جاسوس پا نزا
با جامهای سفید بیند بشارت بود او را نجات از تمام غمها و ملالتها و تاویل جامهٔ سیاه
برعکس این باشد جام بتاویل زن بود یا کنیزک و اگر دیده که جامی پر آب
بوی دادند زنی کند یا کنیزکی خرد و از ایشان فرزند پاکیزه آورد و اگر دید که آن جام
شراب بود آن فرزند مفسد بود و باشد اگر دید که از آن جامها که در دیوار نشانند
بسیار داشت یا در دیوار خانهٔ او نشانده بود زنان و کنیزکان بسیار در خانهٔ او
جمع آیند و اگر جامهای سفید و سبز بیند آن زنان و کنیزکان پارسا و دین دار باشند و
اگر سرخ بیند معاشر و طرب دوست بوند و اگر سیاه یا کبود بیند مصیبت زده شود و
غمگین بود حکم **جامه** هر چند از آن هر نوعی بحسب حروف بیان رفته
تخصیص از آن پیراهن که تاویلات مخصوص دارد یا خواهد رفت اما چند حکم که
نسبت با سایر احکام شامل انواع جامها می تواند بود بطریق ضوابط در مقدمه
اثبات میرود که بعد از آن در مقصود خود گفت آید ان شاء الله و ضابطهٔ اول
آنکه غالبا جامه از پنج جنس معهود می باشد ابریشم و پشم و موی و پنبه و کتان و در خز

و کرک که تابع پشم و موی است و تمامت را دلالت بر مال باشد چنانچه
در مقام هر یک اشارت بدان رفته یا میرود و تاثیر پشم کم از ابریشم بود
و از آن پنبه کم از موی و از آن کتان کم از پنبه و ابریشمینه زنان زیبا از مردان
بود چه مرد از آن اندک خوفی نباشد و حل و حرمت بزد هر دخل دارد چنانچه در تاویل
ابریشم گفته شد و ضابطهٔ دیگر آنکه جامه از پوست چهار پایان حکم موی
دارد و تاثیر دیو جامه بیشتر بود چه موی یا پوست مجتمع بود و ضابطهٔ دیگر
آنکه رنگ در جامهٔ ساده نا معتبرست الا آنکه همچنین رنگ را در آن اعتبار زینت تخصیص
رنگ سیاه و ضابطه آنکه اگر زن بیند که جامهٔ مرد پوشیدن بود به از عکس آن
باشد و ضابطهٔ دیگر آنکه جامه پنداری حکم از کهنه و نو و چرکن و شسته و دریدن
و دوخته کنند چنانچه درین ولا مشروح خواهد شد و حاصل آنکه متعرض جوهر آن
نشوند و ضابطهٔ دیگر آنکه اگر بیند که جامهٔ شخصی معروف یا طایفهٔ معین پوشید
از صورت یا معنی ایشان نصیبی یابد و شاید که بحسب استحقاق مقتدی
شغل ایشان شود و اگر از اهل نواحی باشد بدان ناحیه نقل کند یا در زی
ایشان آید بنابرین اگر قومی مذموم باشد باید که تیک انتباه یابد یا بستر
ایشان مقتدی نشود و مجمل این احکام بعد ازین مفصل خواهد شد و ضابطهٔ
دیگر آنکه جامه مطلقا بتاویل وا نیال اصلاح دین و دنیا شخص بود خاصه جامهٔ
سفید اهل حرفه را دلیل بر بی کاری و کساله باشد چه معترفه را معهود نیست
که در زمان کار جامهٔ سفید پوشیده باشد و برین تقدیر هر چند جامهٔ سفید تر بیند بطالت
زیاده باشد و از نیجا گفته اند **پت** بر رعیت سفید باشد عم

لیک حاکم ازان شود خرم   و گویند جامهٔ با قصان از ملالتی خالی نباشد و جامهٔ سبز
باتفاق معبران زنده و مرده را بهترین رنگهاست لقوله تعالی وَيَلْبَسُونَ
ثِيَابًا خُضْرًا مِنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ   ولهذا گویند   بیت
جامهٔ سبز داشتن در خواب * مرده و زنده راست عز و ثواب ** و گفته اند که زندگانی
پایان شهادت بود و علی الجمله دیدن جامهٔ سبز مثابتی دارد که شخصی از دنیا
و دین نصیبی برداشت در خواب دید که جامهٔ سبز پوشیده بود و در آن هفته توفیق توبه
یافت و عمی متمول داشت و در امش دری منحصر بود و عما قریب وفات یافت و
او حاوث جار شد و جامهٔ سرخ زنان را زینت و رتبت باشد بنا برین قصهٔ قارون
که در تفسیر آیه فخرج علی قومه فی زینته مرویست که در کوکبهٔ او شصت هزار
کنیزک ماه رویی سرخ پوش بودند بر ما دیانها را شهب می بودند بلی مردان را مکروه
بود الا [illegible] چادر شب و جامهٔ خواب و زیر جامه و دیگر جامها که اگر مردان پوشند
شنیع نماید و چادر هر چند دلیل فرح باشد اما از اندک و بیش ظلم و تعدی خالی نماند
و اگر تمام جامهای خود را سرخ بیند بعلت نفس در جنگ افتد بلی چون خود را در آن حالت
در غارتی خیر بیند تاثیر آنچه گفته شد کمتر باشد چه دلیل آن شود که نزاع او از بهر کار
خیرست و گویند اگر بیند که جامهٔ سرخ پوشیده بود که مردان را مادام مثل آن جامه
که سرخ باشد پوشید چون پیراهن و طیلسان و ردا و امثال آن در نزاعی افتد بقدر
سرخی جامه و اگر دید که جامهٔ سرخ پوشید مالی تمام یابد که حق باری تعالی در آن واجب
آید باید که متنبه باشد و مودی گرداند و گویند اگر پادشاهی بیند که جامهٔ سرخ پوشید
بلهو و طرب مشغول شود یا وهنی در سیاسات او مدخل سازد و دشمنی طمع در

جامهٔ سرخ

ملک او کند و گفته اند جامهٔ ارغوانی اغنیا را دلیل نعمت بود و عبید را دلیل عشق
بود و بی نوایان فقرا را نشان مضرت باشد و مرضی را علامت موت بود و گویند وقتی
دلالت بر موت کند که آنرا با حلیات بیند و گویند جامهٔ سرخ زنانه مردان را دلیل زنان
موافق بود و متوجه جنگ نشان ظفر باشد بلی آنکس را که در عیدها و مجمعها مثل آن جامه با
نفع و ضرری از آن عاید نشود و گویند غیر ایشان دلیل هنر بود یا مرض و گویند
اگر بیند که در عیدی یا مجمعی پوشیده دران نیز سهل باشد و جامهٔ سیاه دلیل غم بود
مگر خلیفه و پادشاه و قاضی و خطیب را که دلالت بر مزید هیبت کند که السواد هیبة
و سیاه پوشان را خود تفاوتی نباشد و زیان و سودی ازان نیابند بلی صغار را
و برای رنگ سیاه ایشانرا دلیل رونق کار و مزید اعتبار بود و معبران یونان از
مجربات آورده اند که جامهٔ سیاه اسیران و محبوسان را دلیل موت بود
و جامهٔ کبود و ازرق خود باتفاق دلالت بر معصیت کند و ازان [illegible] زرد بر بیماری
و حکم آنچه ازین احکام مناسب تقدیم یافت و اگر دید که جامهٔ رنگین زنان
پوشیده بود دشمنان او بسیار شوند و گویند باید که بر حذر باشد چه سایر بود
که از ذو شوکتی مکروهی شنود و اگر فقیهی بیند که جامهٔ ابریشمین پوشیده بود و طالب
دنیا شود و مردم را بدعت خواند و تحریص کند و جامهٔ منقش رنگارنگ بافندکان را
و جمعی را که در ترکیب ادویه و اشربه شروع کند دلیل خیر باشد اما سایر مردم را
دلیل اضطرار و ظهور اسرار باشد و مرضی را علامت استرداد مرض شود و از کویس
نیز و صفرا محترق و امثال آن آماز نا زا بغایت نیک بود خصوص چون رعشا و مطروبه
باشد و گویند مریض را دلیل موت بود و جامهٔ زربفت مثل هیچ و نخ و زر اندود

جامهٔ منقش

و امثال آن با زر دوخته یا در کشیدن یا منقش و کمسان دوزی کرده دلیل زنی خردمند
بود یا کنیزکی مودب و گویند جامه که بزر یا نقره باشد متضمن صلاح دین و دنیا بود
هم مرد را و هم زن را و گویند اگر زنی بیند که جامهٔ مصور بصور مرغان پوشیده بود
دشمنان او را نسبت با شوهر فال بد زنند و بشآمت تعبیر کنند لقوله تعالی
طیرنا بک وبمن معک وازان مقنعه همین حکم دارد و اگر بصورت
آدمی یا حیوانات بیند زنا زاد و مرد از احکم جامه نگاشته بود که بعد ازین خواهد
آمد و جامهٔ مخطط دلیل خیر و منفعت بود و آنکه بر علمی واقف شود چه هر که خطی بخواند
خیری ازان فهم کند و جامهٔ لحم زن باشد و گویند دلالت بر جنگ کند بحکم اشتقاق
لحم و ملحم عبارتست از جنگ کار و جامهٔ مقفص صالح را دلیل اخلاص بود و طالح را نفاق
لقوله علیه الصلوة والسلام مثل المؤمن فی المسجد کمثل الحوت فی الماء و مثل
المنافق فی المسجد کمثل الطیر فی القفص و جامهٔ نگاشته مثل کمخا و جامهٔ
جرجی مثل محرمات دلالت بر زخم تازیانه کند یا غمی سخت که موجب حیرت شود و گویند
اگر کسی بیند که احیانا آن جامه پوشیده و استعداد ولایت داشته باشد و اگر والی
اهل زراعت شود و دران سال فراخ نعمت و عیش خوش گذراند بلی شرب از
جامهای جرجی مناسب چه هر چند نقش جرجی دارد اما جوهر آن که عبارت از کتان است برکت
حران میکند و حکم کتان دارد و جامهٔ معلم دلالت بر سفرهای عرب کند از حج و غیره
و جامهٔ دو روی دلیل آن باشد که با اهل دین و دنیا در مقام مدارا باشد و اگر دید
که جامهٔ خود را بخورد مال خود را صرف کند و اگر دید که دو جامه بر سر هم پوشید و سفر یا توقف
کند و اگر این خواب در سفر بیند او را از برای مصلحتی آنجا توقف کند و اگر دید که جامه

جامه

غیر مکفت در زیر جامها پوشید او را خطایی در دین واقع شود مثل آنکه معصیتی
آشکارا کند و جامهٔ مکفت از تمام جنسها به از غیر آن باشد بیجامه مکفت
اگر زن بیند دلالت بر آن کند که در کسب رنج برد و غیر آن دلیل غرور نار باشد و اگر
دید که جامهٔ او ضایع شد یا ببدند یا خود بیرون کرد حامل را غول بود و دیگر از آنات
یا طلاق زن یا آنکس که جامه بوی منسوب باشد از وی مفارقت نماید و اگر دید که
دزدان جامهٔ او ببردند فسادی در میان زنان او افتد و اگر دید که بعضی از جامهای
خود را ضایع یا تلف کرد پرده از روی کار ایشان برخیزد و اغیار را لمالتی
باشد که زود تدارک نپذیرد چه جامه ایشانرا اگر در بیداری تلف شود درهم
عوض بر ایشان آسان گردد و حاصل آنکه اگر غنی بیند که تمام جامهای او
تلف شد بعضی از فروع آلیات او در معرض تلف افتد یا آنکه اصول اموال او نقصان
پذیرد و اگر فقیر این خواب بیند البته از وی هیچ باقی نماند و اگر دید که جامه طی کرده
پاره کرد او را خانهای رسد یا خود بسفر رود و بعکس بالعکس و اگر دید که جامه از بهر خود
برید بقدر قیمت جامه منفعتی یابد و اگر دید که بحسب معهود فصل جامه پوشید دلیل
صحت بدن باشد و آنکه آن سال از مرض ایمن بود و اگر دید که جامهٔ تابستان در
زمستان پوشید همین حکم داشته باشد و از مرد و زن هر کدام که جامه بیند به از آنکه در
بیداری پوشد و کار ایشان بحسب آن جامه نیک شود و بعکس بالعکس و جامه سوخته
زیانی باشد که از جهت دیوان بقدر سوختگی و حکم جامهٔ سوخته در تاویل آتش
بیان رفته و جامهٔ نوبنده را و دیگری را که رفع خصومت قاضی کند و جامهٔ دریده
دلالت بر خلل دین کند و اعتقاد و عیش منغص و گویند دلیل آشکارا شدن راز باشد

جامه

و جامهٔ نو که بنوعی دریده بیند که در بیداری مثل آن اصلاح پذیر شوانند بود دلیل
آن شود که بیننده را هیچ فرزندی نیاید و اگر دید که صلاح پذیر بود یعنی
باز توان دوخت دلالت بر آن کند که بروی سحر کرده باشند و اگر دید که جامهٔ او
بعرض دریده شد از شریری غمگین شود و از آن طول دلیل فرح گردد چه حکم
فرجی گیرد و اگر دید که معروفی جیبت جامهٔ او بدرید آن فرح یا آن ترح شرطی
که گفته شد بعینه از آنکس مشاهده نماید و شاید که بموجب مصالحتی یا مخالفتی
باشد و اگر آنکس را نشناسد ضرری یابد که بدان مذکور شود و بر قسم مجربات
آورده اند که کسی بخواب دید که جامهٔ او شکافته شد و دیگر روز مسکن او
منهدم گشت و لهذا تعبیر شکافتن جامه با نهدام خانه نیز کرده اند چه در تاویل
پیراهن وجهی دیگر بیان رفته و اگر دید که جامهٔ دریده در وی پوشانیدند از کاری
که مباشر [illegible] باشد ملالت بل خجالت یابد و اگر بیند که از هر نوع جامها از حلال
و حرام جمع آورد و از هر صنف غلامان و کنیزکان از حق و باطل جمع آورد و جامهٔ مرقع
دلیل درویشی باشد از آن خرقه همچنین و جامهٔ چرکن از هر نوع که بیند دلالت
بر معصیت کند و گویند از آن نو چرکن دلیل مال حرام بود و مال باعتبار جامهٔ نو و
باعتبار چرکنی که تاویل گناه واند و ماست و برین تقدیر جامهٔ شسته دلالت
بر توبه و نشاط کند و گویند فقری باشد با کمال دین داری و اگر بیند که آن جامه
شسته تر بود و مهمی که داشته باشد موقوف ماند خصوص عزیمت سفرها اگر بیند که
بعد از آن خشک شد آن مصلحت که در حیز توقف مانع باشد با تمام رسد و تتمهٔ
حکم شستن از تاویل کازری باید طلبید و جامهاء کهنه دلیل غم بود و اگر دید که دو

جامه

دریدن در سر هم پوشید هم موت باشد و از آن پیراهن بقول دیگر تعبیر رفته و
جامهٔ کاغذین دلیل ملامت و شناعت باشد ترسا دلیل امان بود از بدی و از آن
کشیش میل ببدعت و از آن بت پرست میل بصحبت بددینان و جهال و از آن مبارز
مخالفت میان پیشوع و جهد او و مذهب و از آن اهل ارتداد دلیل آن شود که عطایی
گران بند بوی داده باشد و استرداد نمایند و از آن دیوانه مفارقت از مخدوم
و از آن محبوس دلیل قبض بود و از آن جهال شهرت یافتن بخیل داد و از آن کور کن صحبت
با سفله و از آن ملاح دلالت بر خوفی کند از طرف سلطان جامهٔ کاوبان و استربان
قبول سخن در میان قوم سخیف جهال و جامهٔ شبان روزی حلال مهتر مصلحی و جامهٔ
مخنث دلیل زن خواستن و جامهٔ باشکوه دلالت بر صحبت زنان کند بخلاف طریق
شرع و اگر عالمی بیند که پشمینه پوش شد زاهد شود و مردم را بزهد دعوت کند
و اگر کسی بیند که جامهٔ سگ پوشیده بود دلیل آن شود که بیند [illegible]
که بحال مردم قبول نماید و اگر دید که شیری جامه از پنبه یا کتان پوشیده بود دلیل
ملکی عدل نمای ظالم رای باشد و علی هذا القیاس حکم سایر سباع و حیوانات
باید کرد چنانچه سیرت انواع هر یک از آن بمقام خود بیان رفت یا میرود
و گویند جامهٔ نرم گران قیمت اغنیا را مزید مال بود و فقرا را سلامت حال و پارها رجا
نفیس دلالت بر خرده زر کرده و از آن کهنه را خود اعتباری و تاویلی نباشد
حکایت آمده که شخصی بخواب دید که جامه از سر او در کشیدند چنانچه مار که
او را که پوست از سر بکشند دیگر روز وفات یافت و حکما برانند که نفس در زمان مفارقت
از بدن خود را چنان بیند و عصام بن یحیی که از مشاهیر متقدمان بوده در شرح یمنی

جامه

مطالعه فرموده باشد که در حق گفته اند **شعر** نفس عصام سوّدت عصاما
وعلّمته الکرّ والاقداما ❊ بخواب دید که برهنه بودی وجامه از آسمان
فرود آمدی و در وی پوشیدندی و با معبر گفت و تعبیر کرد که صاحب این رویا
بشارت باد که فقیر را غنایت و غمگین را شادی و طالب حصول مطلوب
لقوله تعالی یا بنی آدم قد انزلنا علیکم لباسا یواری سوآتکم واتفاقا
دران عهد عسرت وغلای بغایت بود و همسایه از وی استقراض نمود و زر
وغلّه چند اورا عطا داد و مقدمه اشارت فاتحه اعتبار او شد تا بمرتبه رسید که هر گدا[ت]
کریم با حسب عظیم جمع آمد تمثیل بوی زنند که نسبت عطایی و حسبه عصامی و

جامه خواب

جامخواب بتاویل زن باشد یا کنیزک و نیک و بد آن بدین دو جهت
تعلق کرد و گفته اند **بیت** اگر بستر بخواب بفروشد :: در رها کردن زنش کوشد
و گویند جامخواب دلالت بر قوت ولایت کند بنا برین بحسب حال چنین تعبیر باید
کرد و گویند اگر از پشم وموی و پنبه بیند دلالت بر زن متمول مستور کند واز ابریشم
زن مجوسی باشد واگر سفید بود زن متدین باشد واگر مصقول بیند دلیل عملی شود
بخلاف رضای باری تعالی واز ان سبز برعکس این معنی بود واگر دید که بر
جامخواب خواب نمیتوانست کرد دلیل ضعف قوت باشد واگر دید که کسی جامخواب
او ببرید در خانه چنین خیانت اندیشد واگر جامخواب خود را بر در خانه پادشاه بیند
ولایتی معتبر یابد واگر دید که جامخواب مجهول در موضع مجهول بیند قطعه زمین بقدر
قیمت آن جامخواب بوی رسد واگر دید که بالای جامه در جامخواب خفت زن خواهد
واگر دید که جامخوابش مرصع بود آن زن حافظ کلام باشد و گفته اند اگر درشت بیند

جان

که بر جامه خواب خفت دلیل راحت واستقامت بود و دیدن **جان** بتاویل
فرزند مشکور باشد یا همسر موافق واگر بیند که جان از تن جدا شد یکی از ایشان
بجهوه یا مرگ ازو مفارقت کند واگر او را زن و فرزند نباشد دلالت بر زوال
مالی باشد واگر درویش بود ممکن که تعبیر او بنفس او عاید شود که توبه کند واگر
دید که جان او بصورتی خوب متشکل شد فرزندی گزیده آورد یا بخدمت پادشاه
کریم پیوندد و ازو مال وجاه پیوندد و آنرا بصورت مکروه بیند آن تعبیر معکوس شود و
و روایت کنند که شخصی بحضرت رسالت آمد و گفت چنان دیدم که جان از تن من
برون آمد و مرا وداع کرد و بآسمان رفت فرمود صلی الله علیه وسلم که وصیت کن
که جان تو بمکان خود رسید و چنان شد واگر دید که جان بر کف دست دارد مگر حرص
کاری خطرناک شود واگر دید که جان از وی مفارقت کرد [illegible] شهادت
یابد واز ان سپید هم نیک باشد واز ان سرخ برعکس این باشد [illegible]
در مرض صعب وفات یابد واگر سیاه بیند که مستوجب عذاب باشد و
اگر دید که مرده در نزع بود اقارب آن مرده را غم رسد واگر دید که خود در نزع
بود در حق دیگری غدری اندیشد واگر دید که در آن نزع خویشان او را سپید خرمی
یابد

چاه

چاه بتاویل مرد را زن خرم روی باشد و زن را مرد خوش خوی
و هر کدام از مرد و زن که بیند که چاهی فرو می برید تعلقی سازد واگر دید که
مساعدت ایشان میکرد یا خود آنکس از بهر ایشان چاه میکند دران مناکحه متوسط
باشد و خواهد که بخل آن عقد در هم بندد ولی آب چاه مال زن بود و حکم
طعم آن از تلخ و شور و طبع آن از سردی و گرمی همانست که در تاویل آب گفته شده

دانیال گوید اگر دید که در جای معروف چاه می‌کند باکسان خود حیله کند و بعکس بالعکس
اگر دید که چاه او منهدم گشت زنش بمیرد و اگر دید که چاهی فرو می‌برد و پیش از آنکه تصور
داشت بآب رسید زنش بمیرد و اگر دید که آب سیاه برآمد میراثی یابد و اگر دید که آب
چاه بقعر زمین رفت یا چاه نیز فرو رفت مال زنش تلف شود بلکه زنش هلاک گردد
و گویند اگر بیند که چاهی فرو می‌برد بقدر آن خاکی که بیرون آورده باشد مال یابد
و اگر خاک بانم برآید آن مال با رنج بود و عجب نیست که در آن باشد و آن نیز از مکری
خالی نباشد و اگر دید که آب از چاه بیرون می‌آمد زیادت از حد معهود چنانچه در خانه
می‌افتاد مالی یابد که بمردم وبال شود و اگر بیند که آب از چاه او بیرون رفت آن غم از
وی مندفع شود و اگر دید که در چاهی افتاد که آب آن مکدر بود بمکر یکی از ملازمان
پادشاه مبتلا شود و اگر آن آب صافی باشد از بهر صالحی کار پسندیده کند و اگر دید که
در آب چاه [illegible] سپته بود در معامله مکاری افتد ولی از مکر او خلاص یابد و گفته‌اند
اگر دید که در چاهی افتاد یا او را در آن آویختند سفری بحسب طول آن چاه بدلیل قصه
یوسف علیه السلام و گویند اگر ناگاه در موضعی مجهول چاهی خوش آب بیند فراخ
نعمت و خوش عیش گردد و دراز عمر و مجموع خاطر شود و اگر دید که مردی پای
در چاه آویخته بود بیک نیمه مال خود مکر اندیشد و اگر دید که والی در چاه افتاد
آن والی در بند افتد یا در حق او مکری اندیشند بدلیل قصه یوسف علیه السلام و گویند
هر که بیند که در چاه افتاد از مرتبه در افتد نظر بر حکم افتادن چنانچه گفته شد
و گویند دلیل مرگ مفاجات باشد و این خواب در باب مجربات آورده‌اند و اگر بیند
که در چاهی بآب نارسیده افتاد در حیله افتد و چاهی که خاک باز جای کرده باشند

چاهی

دلالت بر مالی مجموع کند و اگر دید که دلو بچاه فرو گذاشت تا آب برکشد رسن
گسیخته شد و دلو در چاه افتاد او را فرزندی ناتمام آید و در حکایت
آمده که شخصی با بن عباس رضی الله عنه گفت چنان دیدم که دلو بچاه فرو هشتم تا
آب برکشم دلو دو پاره شد بوضع چهار دانگ برآوردم و دو دانگ در چاه افتاد
و عبدالله فرمود که از همسر غایب بوده و ترا فرزندی آمده و نمانده و او را دفن
کرده‌اند و آن مرد متعجب شد و گفت از کجا دانستی فرمود تاویل چاه زنست
و از آن دلو فرزند و غالب عادت آنست که فرزند به ماه آید چون تو گفتی که
چهار دانگ برآوردم و دو دانگ باز ماند عبارت در آن منحصر شد که بعد از شش ماه
متولد گشته باشد و سقوط علامت سقط شود و اسحق علیه السلام بخواب دید که
آبی عذب در چاه بود و بزمین فرو رفت و در عوض آن آب شور برآمد و او را از روی
تعبیر در خاطر آمد که قحطی باز دید آید و چنان شد و زنی بخواب دید که او را در چاه [illegible]
و از معبر پرسید و گفت عجب باشد که در قید عبودیت نیفتد و اتفاقا بعینه واقع
شد و او را بتاراج ببردند و ببردگی بفروختند و ظاهر هم بتاویل قصه یوسف علیه السلام
تعبیر کرده و گفته‌اند اگر دید که آب از چاه برمی‌کشید مالی بحیله جمع آورد و خاصه
چون بیند که آن چاه خود فرو برده بود و اگر دید که دیگری فرو برده بود از آن کس فایده
یابد بقدر آن آب که از چاه برمی‌کشید مضبوط میداشت مالی که بدست آورد
ضبط کند و اگر دید که میریخت ذخیره که داشته باشد بخیر مصروف دارد و اگر دید
که باغ را از چاه آب میداد بحرجی تمام زنی خواهد یا بقیمتی تمام سریه خرد و اگر
دید که از آن باغ میوه حاصل کرد از آن زن فرزند آورد و بعضی ازین احکام در تاویل باغ

چاه

چاه زمزم

تقدیم یافته و اگر بیند که از چاه زمزم آب میخورد کم شش را باز یابد و گویند
مرادی که داشته باشد بحصول پیوندد لقوله علیه الصلوة والسلام ماء زمزم
لما شرب له و گفته اند که چاه زمزم بتاویل مال باشد یا مرد عالم یا فرزند آوردن و اگر
از جایی سبیل بیند که مردم از آن بدلو و ریسمان آب برکشیدند دلالت بر مردی
یا زنی صاحب خیر کثیر النفع کند که منفعت ایشان عام باشد و سبب ذکر جمیل شود
بنا بر ریسمان لقوله تعالی وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّهِ جَمِيعاً جبه در تاویل

جبه

مرد از زن بود یا سریه و زن را مرد باشد و حکم رکهما در تاویل جامه تقدیم یافته
و گویند تاثیر نوبه از کهنه بود و گویند جبه بتاویل زن عجمی باشد و از آن رنگ
کرده زن ورود و دلود و اگر زنی بیند که جبه از پنبه پوشیده بود و پوستین سمور در آن
زده در حق شوهر خیانت اندیشد و باظالمی بخفیه گستاخ رویی کند چتر
پادشاه را از عظمت و هیبت باشد چنانچه دشمنان از دور از وی خایف
باشند و دیگران از جمعیت بود و فسحت مجال بحسب حال جدول کتاب دلالت

جدول کتاب

بر تجلد و تصنع کند و آنکه در حیله بر قاعده که بر خاطر ما خوش آید حرام
بتاویل ضایع شدن عمل باشد و رده و گویند اگر اندک اثری از آن احساس کند
کاری زشت افتد و از آن ندامت کشد بلی از آن تمام اندام توانگری بود و زیادت
از آنکه در تاویل آمده پس گفته شد و گویند درویش را توانگری باشد و توانگر را باز
ایستادن از عمل و اگر بیند که انگشتها او را از جذام بیفتاد شاید که نماز فرض از او
فوت شود و ممکن که فرزندان و برادران او را دلیل موت بود و گویند جذام بتاویل
جامه باشد که بمیراث رسد چنانچه در پیش گفته شد و اگر دیده که با وجود جذام در نماز بود

و فراموش کند و در حکایت آمده که شخصی با ابن سیرین گفت که بخواب دیدم
که مجذوم بودم گفت ترا بتهمتی متهم گردانند که از آن بری باشی و چنان شد در

جراحت

تاویل جراحت اقوال است اگر بیند که تن او مجروح شد بی آنکه خون آید
فضیلتی یابد و گویند از جراحت کننده سخنی زشت یا مکروه شنود چنانکه جواب
نتواند داد و اگر دید که خون آمد بر زننده طعنه یابد و نفعی بوی رسد و گویند جارح
او را غیبتی کند و در معصیتی افتد و مجروح از گناه بیرون آید و گویند مالی یابد
که اثر آن بروی ظاهر شود و گویند جارح الم شود و مجروح ماجور گردد و گویند
جامه جارح بدان خون آلوده شود دلیل مال حرام باشد بقدر آلودگی و اگر از خون قطعا
زمین از آنکس و روغنی یا محالی شنود و اگر دید که از جراحتش ریم آمد مالی یابد
و اگر دید که می‌گیرد مال حرام خورد و مخلص آنکه ریم مال حرام است و اگر دید که ریم
در اندام او جمع آمد بقدر آن مال حرام جمع آید و اگر بر تن خود [illegible] دید
از پادشاه بحسب آن منافع یابد و صحیح بدن باشد و اگر از وطن غایب باشد
مراجعت نماید و اگر تمام اندام را مجروح و دردناک بیند بحسب درد و بیم کشد و اگر
در دنیا بد تعادی کنند و اگر بر تن خود جراحتی تازه بیند عما قریب مالی یابد تا توبه
کند و گویند اگر بیند که خون از آن روان شد بجهت مالی یا سخنی ملالتی یابد بلی
در آن قصه مثاب گردد و گفته اند اگر بیند که خون از آن روان شد با وجود آنکه دیتی
بروی ثابت شد مالی بوجه مشقت نفقه کند و گویند جراحت بتاویل اظهار مساوی
مجروح باشد و گویند اگر جراحت بر سر بیند مال او محفوظ ماند و اگر والی پسر خود مجروح
بیند عمر دراز بیند چنانکه تمام اقرباش از وی روند و از آن دیگر اعضا و [illegible]

زیادتی آن جهت باشد که آن عضو بوی منسوب بود و جراحت سینه و دل جوانان را
عشق باشد و پر از غم و حکمی ازین احکام در تاویل بر تقدیم یافت و اگر دید
که دست راست او مجروح بود فایده از رجال اقارب حاصل شود و از آن پادشاه
نفعی بود که از فرزند عاید گردد لقوله تعالی وجعلها کلمة باقیة فی عقبه
و گویند اگر بیند که کسی اندام او پاره پاره کرد و هر پاره بجایی فرستاد حاجت
بر مجروح بحق زبان درازی کند و نسل او در اطراف متفرق شود و اگر دید که کافری
را مجروح گردانید و خون از آن روان شد بر دشمنی ظاهر العداوة تسلط نماید
و با وی کلمة الحق گوید و تعبد رخون مالی حلال بوی رسد چه مال کافر بر مسلمان
حلال باشد جرازه حکم کژدم دارد الا آنکه تاثیر زیاده دارد چراغ
بتاویل خادم خانه بود و گویند همسر باشد یا پسر و گفته اند پت
که [illegible] در خواب سود بیند از وسبی اجابت و اگر در موضعی چراغ بسیار
بسیار بیند دلیل شمول عدل و طاعت شود و شاید که جمعیتی اتفاق افتد که از آن منتهی
بجوانب عموم رسد و گویند چراغ افروخته عالم را مزید علم بود و عابد را مزید طاعت
و در دین او توفیق مسلمانی و اگر در سر دوست چراغ بیند دلیل صلاح و جوانی
باشد و اگر دید که چراغی داشت که او را دو سوراخ بود و هر دو میسوخت او را یک شکم
دو فرزند شایسته آید و فتیله چراغ چون افروخته باشد دلالت بر مخدوم کند و
نا افروخته بر خادم و صلاح و فساد آن بایشان عاید شود و اگر دید که شراره از فتیله
فرو افتاد و جایی بسوخت آنکس که نسبت فتیله بوی باشد بمیرد و اگر چراغ از سفال بیند
خادم مسلمان زاده باشد و اگر از یکی از علامات بیند حکم آن در تعبیر بمیک احتیاط باید کرد

چراغ

و بر طریق تمثیل گفته اند چراغ بمرتبه بدنست و روغن بمنزله خون و فتیله بمثابه
رطوبت و چون خون و رطوبت بر بدن نماند هر اینه بعد قضاء الله بهم هلاک بود و اگر
دید که چراغی را دم باز نشاند حق مخفی را السخن باطل کرد اند و اگر دید که خواست که
باز نشاند و نتوانست در مثل آنچه گفته شد سعی کند و نتواند و بعد ذلک کار آن مستحق
نیک قوت گیرد لقوله تعالی یُرِیدُونَ لِیُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ
و اگر دید که بنور چراغ میرفت دلیل هدایت و غفران بود لقوله تعالی وَیَجْعَلْ لَکُمْ نُورًا تَمْشُونَ
بِهِ وَیَغْفِرْ لَکُمْ اما آنکس را که خواهد که سری مخفی دارد بد باشد چه راز او آشکارا
شود و گویند اگر چراغ در دست بیند او را بد باشد چه شاید که آنکس بر اسرار او واقف
شود و گویند اگر مریض بیند که چراغی افروخته در خانه او بود صحت یابد و اگر بیند که
آن چراغ نا افروخته بود بیم موت باشد و از غرایب تاویلات آنست که اگر مریض بیند
که چراغ او باز نشست صحت یابد و علت آن گفته اند که چون [illegible] بیند
او را باز بر افروزند و گفته اند چراغ مطلقا دلالت بر ظهور اسرار کند چراغ
پرهیز بتاویل کسی باشد که محافظه حال آنکس کند که چراغ بوی منسوبست و چراغ
پایه از هر جنس که بیند دلالت بر خادم کند و در حکایت آمده که شخصی بخواب
دید که پادشاهی را چراغ پایی دادند سر آن مذهب بود وی و معبر گفت عجب اگر امیر
لشکر او فوت نشود و بآن نزدیکی او را بقتل آوردند و علت تعبیر آن گفت که
دلالت بر ذهاب دارد و چون چشم زر کرده بود و گفتم سر لشکرش است که بحقیقت
خادم خاص او باشد بر رود چرخ چاه بتاویل شخصی با منفعت باشد که با مردم
در دین و دنیا مساعدت و معاونت نماید و گویند بحیله و نفاق چیزی از مشعان یا زن

چراغ پرهیز

چرخ چاه

چرخ زنان

سپتاند بهجا جان صرف کند **چرخ زنان** بتاویل زنی باشد باین صفت اما در حیله و نفاق نباشد و گویند اگر بیوه بیند که چرخی یافت شوهر کند و اگر بیند که چرخش ضایع شد از وی جدا شود یا دخترش را طلاق گویند **چرخ گر** بتاویل شخصی باشد که بحیلت جذب از اهل نفاق کند و هرچند دران باب مبالغه نماید مردم آزار

چرخ آسیا

بیشتر دارند و **چرخ آسیا** بتاویل صاحب سیاستی باشد که بنظم خاص و عام کمال اهتمام نماید **چرخ** بتاویل دلالی شریف طبع مستولی باشد و گفته اند حکم او چیا از زد و یکی چنانچه در تاویل باز گفته شد و گویند چرخ ناآموخته دلالت کند بر فرزندی که بحد بلوغ نارسیده و گوشت چرخ مال فرزند بود و اگر کرچرخی یافت و بدان شکار کرد بقدر پایهٔ خود استیلایی کند و اگر دید که چرخی در خانهٔ او [illegible] بانگ کرد زیان مالی یابد و هیچ بانگ دلیل مضرت شود **چرک** [illegible] معصیت باشد چنانکه در تاویل جامه گفته شد و از ینجا گفته اند **چرک** چرک جامه فساد دین باشد و در شستن بضد این باشد **جزع** بتاویل زن بنده زاده بود و اگر سفیدی و روشنی در وی غالب بیند دلیل پارسایی او شود و بعکس بالعکس و اگر زردی غلبه داشته باشد بیمار خیر باشد و قول اصح آنست که جزع خاصه انگشتری دلالت بر مالی یا گنجی کند لقوله علیه الصلوة والسلام تختموا بالعقیق والجزع فانهما مبارکان منفیان الفقر بتاویل نقلی سریع باشد از جانبی بجانبی و جستن زیاده از حد معهود دلیل سفری دور بود یا باندازه آن و اگر دید

عصا

که باعصا و عصایی یا مثل آن چیزی جست آن سفر باستظهار شخصی معول علیه کند و اگر دید که از دیواری فرو جست از امید که بعاونت بزرگی داشته باشد ناامید شود

یا از مرتبهٔ خود تنزل کند و اگر بیند که از زیر ببالا یا از جایی بجایی نیک جست بسبب آن انتعاش و وجه معاش یابد و منعکس بالعکس چنانچه در تاویل پریدن گفته شد و اگر دید که بر کسی جست بر وی غالب شود و بالعکس و اگر دید که از طرفی بطرفی می جست میان دو مطلوب متردد باشد و اگر دید که بعد از ان بر یک طرف قرار گرفت یک جهت اختیار کند و اگر دید که تا جا که میخواست میتوانست جست دلالت بر مزید قوت و قدرت کند و اگر دید که با پای عامی جست همان حکم دارد که در پریدن گفته شد و اگر دید که متوجه قبله بهوا بر جست و خود را در حرم کعبه دید حج گذارد و بر جستن بر هوا مطلقا دلالت بر سفری کند بحسب جستن و اگر دید که بر جست و میان آسمان و زمین باز ماند دلیل موت باشد و اگر جنازهٔ او بردارند و اگر دید که باسکونت جست حالش منقلب شود و حکم **جستن اندامها** همانست که در بیداری بیند و حکم **جپه** بلفظ بول رفته

چشم
چ

دلالت بر دین کند و از ان سبز بر دینی مخالف اسلام و از ان ازرق و اگر چشم سیاه بود دلیل معصیت بود و گفته اند چشم سیاه دین بود و از ان ازرق بدعت و از ان شهلا نقصان لقوله تعالی **ونحشر المجرمین یومئذ زرقا** و گفته اند چشم شهلا دلیل فرزند بود و گفته اند هر دو چشم دین بود و یک چشم فرزند و تعبیر آن بدین دستور باید کرد و گویند اگر دید که چشم راست او برفت اگر مستور بود گواهی براست دهد و اگر فاسق بود یک نیمه دین او نقصان پذیرد یا بگناه عظیم اقدام نماید یا مرضی مخوف یا غمی صعب بوی رسد یا یک پستان یا یک لب یا زن یا برادر یا شریک او آفتی یا نقصانی یابند و گویند یک نیمه دستگاه او تلف شود

بدلیل آیه الم نجعل له عینین چون یک نیمه او بر دیگر نیمه مالش در
در معرض زوال افتد و اگر دید که در سفر نابینا شد در غربت وفات یابد و اگر دید
که هر دو چشمش از آهن بود بغمی سخت گرفتار شود و از آن فضیحت یابد و اگر دید که
یک چشم او چنان بود که پرده او دریده شود و اگر دید که والی نابینا بود اسرار بل اخبار
ملک بروی پوشیده ماند لقوله تعالی فَعَمِیَتْ عَلَیْهِمُ الْأَنْبَاءُ یَوْمَئِذٍ فَهُمْ
لَا یَتَسَاءَلُونَ و اگر دید که نابینا بود و بینا شد غریب را زن باشد و متاهل را فرزند
و نامراد را مراد و اگر بیند که در میان روی او یک چشم است در کار دین بر زبان او
نارسائی بود و اگر دید که سبل داشت و او را معالجه کرد از عالمی نصیحتی یابد که
موجب صحت اعتقاد او شود و اگر دید که در دل یا در اندام او چشمها بود و همه چیزها
میدید در علم و عمل درجه اعلی یابد و بمرتبه کمال رسد و اگر دید که کسی چشم او بکند
[illegible] بینایی چشمش بدان باشد از وی فوت شود یا غایب گردد و اگر دید
که چشم کسی را برکند فعل بد او را مکافات کند لقوله تعالی الْعَیْنَ بِالْعَیْنِ وَالْأَنْفَ
بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ و از غرایب احکام آنست که اگر بیند
که نابینا شد از میراثی نصیبی یابد چه میگویند در جاهلیت سهمی از میراث بکوری
نابینا میدادند و گویند نابینایی دلیل توانگری باشد چه چون نار روا و کم زود
چنانچه مثل زنند که مصراع چو چشم آن نه بیند دل نخواهد و اگر سوگندی
یاد کند حانث نشود لقوله تعالی لَیْسَ عَلَی الْأَعْمَی حَرَجٌ از جهت لنگی
در تاویل پای گفته شد و گویند اگر دید که حافظ بیند که نابینا بود قرآن را فراموش کند
لقوله تعالی رب لم حشرتنی اعمی چه تعبیر آن بنیان لفظ و معنی کرده اند

چشم

و قولی بعکس این تعبیر کرده منقولست بنا بر قصه اسحق و یعقوب علیهما السلام اگر دید که
چشمها روشن داشت و مردم پیدا شد که شب کور است باطنش از ظاهر بود و بعکس
بالعکس و تیزی چشم بغایت نیک بود و عکس آن دلیل احتیاج باشد یا مرض اولاد
و اگر بیند که ناگاه هر دو چشمش برفت فرزندانش بمرگ مفاجات نعوذ بالله بروند
اما فقیر و محبوس و مغلوب را غنی و خلاص و نجات باشد چه فاعل آنست که
اگر کسی مکفوف بود دیگری او را اعانت نماید و اگر دید که چشم دو گانه او چشم
دیگری شد اگر آنکس غریب باشد دلالت بر ذهاب بصر بینش کند چنانچه دیگری
هدایت او نماید و اگر معروف بود دختری بخواهد و از وی فایده بیند و اگر
دید که چیزی در چشم او افتاد در حق اهل او دروغی گویند و بعد از آن برائت
ساحتش ظهور یابد و حلل ملک چشم دلالت بر غم کند چه غمگین بهر چشم و روی خود و بعکس
بالعکس و اگر دید که چشمانش را والعیاذ بالله آب سیاه در آمد [illegible]
نابینا شود بیت در سفیدی چشم خود بیند اندوه و رنج و تعب [illegible]
و اگر بیند که باد سیاه شد گمراه شود و باز هدایت یابد و گفته اند غمگین شود و ذا لصح
لقوله تعالی وابیضت عیناه من الحزن فهو کظیم و اگر دید که هر دو چشم او سیاه شد
چنانچه هیچ سفیدی نداشت اعوذ بالله منی شود و علی الجمله بیت
کوری و لنگی و کری در خواب خلل دینی است در همه باب خاصه کوری که از همه بتر است
دین و دنیا کور در خطرات و اگر بیند که مسماری بر چشم او زنند دلیل آن شود
که نظری بزن دوستی یا صدیقی کرده باشد و اگر دید که نظر در چشمی میکرد و او را
خوش می آمد کاری کند که در دین پروری وبال یابد و گویند اگر بیند که او را ناخوش

چشم

مي آمد اين تاويل بايد كرد و اگر ديد كه بچشم در كسي بنگريد بر آنكس كينه ور شود در
اگر ديد كه خون از چشم او ميرفت از جهت فرزند يا نقصان مال غمگين شود و اگر بيند
كه چشم او گوش گشت يا بر عكس بازبيند خود نعوذ بالله معلق سازد يا خاشاك نهاد
اهل خود كند و اگر چشم خود را يا از آن ديگري يا از آن حيواني در كف خود بيند مال
يابد و سخني ازين تاويل در زير خواهد آمد **حكايت** گفته‌اند كه شخصي باد انبال
گفت چنان ديدم كه چشم راست من مراقبت چشم چپ من ميكرد و تعبير فرمود كه
بيننده را توبه واجبست چه بازن همسايه خيانت مي انديشد و في الواقع چنان بود
و ثابت شد و عزبي از مسند بخواب ديد كه زني فراخ چشم داشتي و با برهمن گفت و تعبير
كرد كه صاحب اين رويا زني سفيه خواهد يا كنيزكي بي ادب خرد يا چارپاي بيرا
بوي
رسد و ملك چشم بسته بفرزند و مال و علم كرده‌اند و حجاج و پسرش محمد همان روز
[illegible] باصادق عليه السلام گفت چنان ديدم كه ثره چشم من تمام سفيد
گشته بود و تعبير فرمود كه اين شخص بيمار شود و چنان شد و **چشم آويز**
دلالت بر صورتي كند كه محل تردد خاطر گردد و بدفع آن احتياج افتد و بعد از ان وجه صواب
بر وي كشوف شود و گفته‌اند چشم آويز بتاويل شخصي باشد كه حمايت و رعايت جهتي كند
كه چشم بوي منسوب بود والله اعلم **چشمه** بتاويل بزرگي كريم باشد و گفته‌اند
دلالت بر عمر متين كند و ازين جهت گفته‌اند بيت آب در چشمه عمر باقي دان
كم و بيش زيادت و نقصان ٭ ور بود آب ساكن و باريك ٭ اجلش ظاهرا بود نزديك
و حكم طعم و طبع آبش همانست كه در تاويل آب گفته شد بلي اگر بيند كه بدان مسح كند
فرح يابد و اگر بيند كه جايي نامعهود چشمه پيدا گشته با اهل آن موضع رسد بقدر آب آن چشمه

چشمه

و گفته‌اند دلالت چشمه مطلقا بر مال باشد و اگر ديد كه بران غسل كرد توبه كند و حج گذارد
و باقي احكام همانست كه در غسل خواهد آمدن و گفته‌اند تاثير آب چشمه استاده
زياده از روان باشد بخلاف آنچه در تاويل آب گفته شد و در روايت آمده كه
زني بخواب ديد كه عثمان بن مظعون را رضي الله عنه چشمه جاري بودي و صورت
آن واقعه بحضرت رسالت عرضه داشت و تعبير فرمود صلي الله عليه وسلم دلالت
بر عملي دارد كه باوي جاريست يا صدقه جاريه چنانچه حكم بربط دارد
چكاوك بتاويل فرزند يا غلام كوچك بود چنانكه در تاويل بلبل گفته شد
و گويند عزبي شيرين زبان آميزنده كم آزار باشد وليكن اندك مايه ساده بود و برين تقدير
اگر بيند كه چكاوك يافت بصحبت چنين كس رسد **جگر** بتاويل مال پنهان
بود و اگر ديد كه جگر بسيار داشت يا يافت و يا خام مالي يابد بقدر آن و شايد
كه از جهت فرزند باشد و گفته‌اند علماء غريب آموزد خاصه چون [illegible] رد
گويند موضع رحمت از غضب نيك تيز كند در رضا و سخطش عظيم توقع باشد و عمر
دراز يابد و جگر بزرگ دلالت بر شجاعت كند يا طول عمر چون ششش موضع روحست
مرآيه قوت آن دليل طول عمر شود و گويند شش بتاويل همين شخص باشد يا
غضب او و اگر بيند كه نظر در جگر ميكرد و روي خود دران ميديد بيم هلاك باشد و اگر
ديد كه جگر ديگري را بخورد ذخيره آنكس خورد و گفته‌اند تاويل جگر بفرزندست
لقوله عليه الصلوة والسلام اولادنا اكبادنا يا عزيزي برتبه فرزند **جلاب**
بتاويل صاحب غنيمت باشد كه الغنم غنيمة و درخت **جلغوزه** دلالت بر مرد كامل
باصلابت كند و ثمره آن مال بود چنانچه گفته‌اند بيت پيد باشد مبارك اندر خواب

جماع

پست جلفود بنعت و اسباب جماع بتاویل منفعت و حاجت روایی
بود و خاصه چون انزال بیند که بی انزال باشد چه خواب با انزال در اظهر اقوال
از قبیل اضغاث و احلام نهاده اند و صادق علیه السلام خود مطلقا این اعتبار
نمیفرماید و اگر دید که با حلال خود جمع از وی نیکی بیند و نفع مال نیز ممکن بود بلی
اگر زنش مرده بود غمگین شود و اگر دید که عنین بود دلیل عصمت باشد بلی اگر دید که عنت
از وی زایل شده دولتی یابد که بدان مذکور شود و اگر دید که زنی خواست یا کنیزکی خرید
و بواسطهٔ عنت با او جمع نتوانست آمد تجارت بی رأس المال کند و از آن فایده نبرد
رسید و اگر دید که با بیگانه جمع آمد امیدش وفا کرده و شاید که از خاندان او توانگری
یابد و کار دشوار بر او آسان کرده و اما دوی اندک ضعفی باشد و گویند خیانتی اندیشد
چه زنا بتاویل خیانت باشد و بالعکس چنانچه در مقام خود گفته آید و زانیهٔ مجهوله
بدان معروفه بود و حاصل آنکه تعلق بازانیه اهل دنیا را نیک باشد و گویند اگر دید
که زنا کرد حج گذارد لقوله تعالی **ولا رفث ولا فسوق ولا جدال فی الحج** و اهل
روم گویند زنا دلالت بر شر و فتنه کند و شخصی بخواب دید که در موضع زنا رفت و
بردن نتوانست آمد و در آن نزدیکی وفات یافت و اگر دید که در حال مجامعت زن
بالا بود زنی خواهد و از آن مراد یابد و گویند اگر دید که با زنی معروف جمع شد و میان
ایشان دوری بود در آشتی رود و الا بمواصلت انجامد و گویند اگر دید که با دوستی
جمع آمد بعداوت و مضرت کشد و اگر دید که با محرمی جمع آمد اگر زنده باشد شفقت از
میان ایشان برخیزد و اگر مرده باشد خویشان او را غم رسد و گفته اند اگر زنده باشد
از او خیر یابد و ممکن که حج گذارد و اگر مرده باشد خویشان او را شاد کرده اند و گویند

جمع

با غیر محرم همین حکم داشته باشد و شاید که با ایشان وصلت کند و اگر دید که با والدین
جمع آمد مطیع ایشان شود و اگر دید که با خویشی جمع آمد و انزال نبود بر وی مهربان گردد
و اگر دید که با انزال بود بجنایی مثل عقوق والدین اقدام نماید و باز تایب و مطیع گردد
و جوان مجهول بتاویل دشمن بود و بر تحت چنانچه در تاویل پیری اشارتی بحکم مرد
رفت و اگر بیند که با جوان جمع آمد بر دشمن ظفر یابد یا دیگری او را معاونت نماید
و آن نیز دلیل آن باشد که بختیار شود و گویند از دیوان بحسب طالع فایده یابد و اگر
دید که با پسری جمع آمد شاگردکی شود و بسبب دشمنی رأس المال از دست او برود و
گویند عمری دراز یابد و اگر بیند که با طفل جمع شد مصیبتی بوی رسد و گفته اند اگر بیند که با
طفل خود که بسن پنج سالگی نرسید جمع شد آن طفل وفات یابد و از پنج گذشته بود و بحد
نارسیده طفل را دلیل مرض بود و پنهان را مضرت و اگر دید که با پسر خوانده جمع
آمد او را تعلیمی دهند تا تعلیمی کند و اگر پنهان توانگر بود او را عطایی کند و
و شاید که جمع ما تعرف در حق او اقرار کرد و اگر بیند که با پسر بالغ جمع آمد اگر غایب باشد
بسلامت مراجعت نماید بحکم اسم جماع و اگر حاضر بود میان ایشان مفارقت اضطراری
افتد و اگر بر عکس بیند پدر و پسر مضرت رسد یا بینهما عداوتی واقع شود و پسر
جلاء وطن کند و اگر بیند که با دختر طفله جمع آمد حکم همانست که در پسر طفل گفته شد
و از آن بالغه آنست که او را بشوهر دهند و او را جهاز تمام کند بلی اگر بالغه با شوهر بود
از شوهر جدا شود و باز خانهٔ پدر آید و اگر آن پدر فقیر بود و دختر منعم نفع بسیار از
دختر بپدر رسد و اگر در میان فاعل و مفعول معارضه باشد فاعل بر مفعول ظفر یابد
و اگر دید که پیری ضعیف منقطع از شهوت قوت جوانی یافت و اقتضاء شهوتی کرد صاحب آن رؤیا

قوی حال شود چه قوت باه دلالت بر قوت کند خاصه پر انزال و اگر جوانی را بیند که
قوت نداشت دشمنش ضعیف باشد و اگر دید که در قبر مادرش جمع آمد وفاتش نزدیک
بود لقوله تعالی منها خلقناکم و فیها نعیدکم و اگر مادرش پیرزن
باشد و او را شوهر بود از پدر یا غیره غریقی و عداوتی میان ایشان واقع شود و
اگر پدرش مریض باشد وفات یابد و همچنین بکالها در قیام نماید و این خواب صناع را آنجا
نیک بود چه صنعت را ام هادر میخوانند و اگر بیند که ملامسه مادر بکرد بصنعت تمام و اهتمام
نماید و شهری را نیز نیک بود دلالت التدام و اگر این خواب کسی بیند که میان او و مادر
عداوت باشد بمحبت مبدل شود لان المحبة للاجتماع و اگر غایبی بیند بوطن مراجعت
نماید چنانچه گفته شد که بلد را ام میخوانند لقوله تعالی ام القری و اگر آن
صاحب رؤیا درویش باشد و این پسر در وطن این خواب بیند او را نفعی تمام از آنجا
[illegible] شنسند و یونانیان گویند اگر این خواب مریض بیند شفا یابد چه طبیعت را ام [illegible]
بلی اگر مریض بیند که با مادر مرده جمع آمد تا ویش معکوس شود چه دلالت بر موت سریع کند
از بهر آنکه زمین را نیز ام میگویند فاما آنکس که در منازعتی یا طلب زمینی باشد دلیل ظفر
بود و اگر دید که بی شهوت با وی جمع آمد و بعد از آن نادم شد از شهر خود بگریزد
و اگر بیند که ندامت نداشت باختیار بیرون رود و اگر دید که در حال مجامعت پشت مادر
بروی بود منسوبات ام از وی روی گردان شود و غرض آنکه بغایت بد باشد و اگر بیند که
در حالت قیام بود دلالت بر خوف و تنگی حال کند و اگر دید که در میان ران او بود دلیل
فقر شود و اگر دید که مادر بالا بود دلالت بر قول آنکه تاویل مادر زمین کنند دلالت موت باشد
فکیف چون مریض بیند چه این خواب در باب مجربات آورده اند و اگر دید که با خود جماع کرد

از زن مفارقت نماید و گفته اند غنی را زیان بود و فقیر را مرض یا آنکه او را کاری
پیش آید و جاماسب گوید هر که بیند که با ایشان جمع آمد او را بوجهی از وجوه ضرری برسد
و گویند اگر دید که با اغنیایی جمع آمد اهل دنیا را مال بود و اهل دین را دانش و اگر
دید که با کنیزکی جمع آمد دلالت بر آن کند که نفعی تمام بوی عاید شود و اگر دید که کسی با او
جمع آمد حاجتش از آن کس روا شود بحسب حال فاعل و از اینجا گفته اند پت
باید از بخت نعمت و اسباب کرجاش کنند اندر خواب و اگر دید که ازالت
بکارتی کرد زنی خواهد یا کنیزکی خرد یا در آن سال زنی خواهد یا ضرری یابد و اگر دید
که بطریقی نامشروع رفت سعی بی حاصل کند و اگر دید که با چارپای معروف
جمع آمد بی استحقاق نفعی یابد و اگر آن چارپای مجهول بود بر دشمن ظفر شود و
اگر این خواب نسبت با دی بیند بعد از آنکه ظفر یابد حاجتش روا شود و کارش
بالا گیرد و گفته اند از والی خوفی بوی رسد و اگر دید که چارپای با وی جمع آمد
فاین گیرد ز یا دست از خدا خود و قولی دیگر بطریق حکایت خواهد آمد و اگر دید که خنثی را
و با وی جمع آمد حاجت بیند و از آن زن دیگر روا شود و گویند بر راز او اطلاع
یابند و گویند مفعولی از شوهر جدا شود و حکایت کنند که یهودیه بخواب
دید که آلت دابه را بگرفتی و استعمال کردی و با کسی از اخیار گفت و تعبیر کرد تا
که همچنین وصیت کند چه او را و آن دابه را بهر دو بقتل آورند چنانچه در توریة
آمده که و ایما امرءة تقدمت الی بهیمة لتقع علیها فقد حل دمها و بعینه واقع شد و
بخواب دید که خواهر خود را بخواست معبر گفت دلیل قتل باشد و از توریة نقل آورد
که ای رجل ضاجع اخته فتری عورتها و راءت عورته فذاک عار فدمها بدر و چنان شد که

وشریفه از سند بخواب دید که اسپی عربی باوی جمع آمد و جامه از تن وی برکشید و جامه سبز دروی پوشانید بعد از ان درمیان آسمان و زمین می پرید تا بشهری از بلاد اسلام نزول کردند و این خواب با پسر گفت و بحکم آنکه معبر بود بگریست وگفت میان ما مفارقت خواهد افتاد که از دین ما برگردی و بزرگی از اعراب والی ما شود و بآن نزدیکی پدرش با یکی از ملوک محاربه کرد و بقتل آمد و آن زن را بغارت بردند و بفروختند و بخوات و مراجعت نمود و آن شهر را بگرفت و والی شهر شد و مملوکی بخواب دید که با خواجه جمع شده و چون بیدار شد چنانچه در خواب دید که بر ظهر خواجه بوده و غلامی دیگر عکس این خواب دید و روز دیگر خواجه او را بر درخت بست و بسیار بزد و غرض آنکه از خواجه خواری کشید و دیگری دید که با دختر جمع آمد و روز دیگر بمسرش نکاح و دخترش بضبط مصالح خانه قیام نمود

چماق بتاویل مرد دربان باشد یا پسر یا خادم یا صاحب ودیعت و ابن سیرین آنرا بقوت شخص تعبیر کرده خصوص چون از آهن بود و اگر دید که دیگری را بدان بزد خیری رساند و حکم

جنازه در تاویل تابوت رفته و گویند اگر دید که جنازه بهوا رفت بزرگی صوری یا معنوی از آن موضع در گذرد وفات یابد و گویند جنازه بتاویل منافقی باشد که قومی از اشرار بدست او هلاک شوند و اگر خود را

جنب بیند دلالت بر حیرت کند و شاید که در امر حرام باشد و گویند سفری بی نفع کند و ممکن که از خسران نیز خالی نماند خصوص چون خود را برهنه بیند و در

حکایت است که شخصی با ابو عبدالله بصیری گفت چنان دیدم که در جنابت نماز میکردم گفت در طاعت باری تعالی سفری کنی لقوله تعالی **ولا جنبا الا عابری سبیل** گفت بلی در خاطر دارم که به نیت طلب علم مسافر شوم و بآن عزم روانه شد و اگر خود را در **چنبر**

بیند بجایی متعلق خاطر شود و اگر آن چنبر از چوب بود منافقی با او تعلقی سازد و اگر از آبگینه بیند عاشق زنی شود و کیف ما کان دلالت بر تعلق صوری یا معنوی کند بنابرین تعبیر بحسب حال بیننده باید کرد و اگر بیند که از چنبر بیرون جست از آن تعلق خاطر رها شد

چغندر پخته منفعتی باشد از جهت زنان بقدر آنکه پخته بیند یا خورد و از آن خام دلالت بر غم کند هم باین نسبت و گویند چغندر مطلقا دلالت بر خیر کند لا سیما که محرک طبیعت است و دافع فضول خلاص و

جندره دلالت بر ضیق کند و اگر دید که در زیر جندره بود یا مرضی جسمانی کشد یا عذابی روحانی یابد و اگر دید که جامه در جندره نهاد و بیرون آورد آنکس که جوهر جامه با او منسوب باشد فرجی بعد شدت یابد و کار او رونق پذیرد و اگر دید که ناخن او چون

چنگال مرغان بود بحسب قوت آن مرغ کسب معاش کند و اگر دید که چنگال مرغی یافت بقدر آن فایده یابد

چنگال ماکول بتاویل زن حلال لذیذ بی ملال باشد لقوله علیه الصلوة والسلام **علیکم بالهریسة فانها** ... **الحدیث**

جنگ بتاویل زنی باشد با جاه و جمال و اگر دید که میزد زنی باین صفت بخواهد و باقی او صافت که بربط گفته شد

جنگ کردن بتاویل طمع باشد و حصول مراد بحسب غلبه و گفته اند جنگ دلالت بر صلح کند و اگر دید که با دیگری در مخاصمت بود میان ایشان مصالحت رود و یکی از انصار بخواب دید که با فرشته در خصومت بودی اهل روم تعبیر کردند دلالت بر سروری و استظهار کند و عن قریب از قضیه مسرت عظیم یافت و نیک مستظهر شد و ارطامیدورس گوید جنگ مطلقا دلیل اضطراب جمهور باشد الا متسلحه و عمال و صناع اسلحه را که نیک بود و از ان منافع مالی و جاهی یابند و اگر دید که زنان با سلاح بجنگ میرفتند و الی موضع کاری ضعیفانه آغاز کند و از ان

چماق
جنب
جنبر
جندره
چنگال
جنگ

دشمنی یابد و جنگ ارباب شوکت دلیل فتنه و ربا بود و اگر دید که میان پادشاه و رعیت
جنگ بود غله ارزان شود و اگر جنگ میان رعایا بود نرخها گران گردد و اگر دید که دو حیوان
با یکدیگر در جنگ بودند دو کس از مشاهیر که آن دو حیوان را با ایشان تاویل کنند با
یکدیگر معاونت نمایند و حکم جنگ عام در باب خوابها معلوب گفته شد و اگر دید که
تنها با دشمنان در جنگ بود او را از طاعون بیم باشد و جنگ به تیر مجرد گفت و گوی باشد

جهود

جهودی دلالت بر بدعت کند یا تقویت سخن یهود یا میل خاطر بسخن ایشان و
جهود پیر دشمنی بود که قصد هلاک اندیشد و اگر دید که یهود شد از عم میراث یابد و اگر
کسی او را جهود میخواندند و از آن کراهیت داشت و در جامهٔ سفید چنین صورت بود در مضیقی
افتد و از آن خلاص شود و رحمت باری تعالی دریابد لقوله تعالی إِنَّا هُدْنَا إِلَيْكَ
قَالَ عَذَابِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءُ وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ و اهل اسلام تاویل یهود بهدایت
کنند

جو

جو خام بتاویل مال بسیار باشد و از آن پخته مال اندک بحسب اکثر
و اگر دید که دانهٔ جو یافت او را فرزندی آید که عالم شود اما کوتاه عمر باشد و جو دلیل
ارزانی بود **جو فروش** بتاویل شخصی باشد که دنیا را بر دین اختیار کرده چنانچه مثل
زنند که **بیت** تو آن گندم نمای جو فروشی ۰ که در گندم جو پوسیده پوشی

جوال

جوال همان حکم دارد که در توبره گفته شد این قدر هست که تاثیر این بیش بود
بحسب کمیت و کیفیت **جوال فروش** بتاویل دانشمندی بود که تعلیم مردم دهد باعتبار
آنکه جوال ظرف متاع باشد و در عرب قاعده است که اگر کسی را بکمال علم تعریف کنند و
حدیث لبد العلم **جوال دوز** بتاویل شخصی بود که بمهمات مردم قیام نماید خصوص
مصالح و حسب وی و حکم سوزن در مقام خود ایراد رود و حکم **جوانی**

جوانی

در احکام پیری تقدیم یافته و در **حکایت** آمده که بوزرجمهر بخواب دید که جوانی
خوش شکل آراسته بجامهای متکلف با تاج و سوار پیش او آمدی و بتلطف و تبسم
گفتی من بخت توام تو هر چه میخواهی میکن که کار تو بالا خواهد گرفت و آن بود که کسری
او را وزارت داد و بعد از مدتی شبی کسری سر در کنار او نهاده بود و بخواب رفت
بوزرجمهر را نعاس کسالتی طاری شد و چشم بر هم نهاد و بخواب دید که پیری منحنی ضعیف نحیف با
جامهای کهنه و عصای شکسته در دست ملاقی او شد و گفت من بخت توام و از تو برگشته
و بوزرجمهر را در آن حالت خنده آمد و کسری باواز آن بیدار شد و گفت تا شاید چیزی
از من مشاهده کردی که موجب خنده گشت گفت کلا و هر چند که کسری الحاح کرد بوزرجمهر
خلاف واقع گفت کسری بر وی خشم گرفت و او را بحبس فرستاد و گویند بقتل آورد

چوب

چوب در تاویل نفاق باشد در دین و دنیا گفته اند مخصوص بود بدین و کیف کان
بیت بر نفاقست چوب خشک دلیل ۰ نیست خیری درین قبیل
بلی اگر بیند که چوبی خشک در خانهٔ او بر زمین فرو بردند و سبز شد آنجا فرزندی مقبل
متولد شود و اگر بیند که خود چوبی خشک در دست داشت منافق بود و اگر دید که آشنائی
چوبی داد آنکس با وی نفاق ورزد و اگر دید که بیگانه داد دهنده را با وی نفاق
باشد و اگر دید که بچوب یا بچوب دستی با کسی جنگ میکرد بنفاق با او زندگانی
کند و چوب راست بتاویل دانیال هدایت و چوب خشک کج چنانچه باب سوختن باشد
همان حکم نفاق دارد چنانکه باری تعالی در قصهٔ منافقان می فرماید **كَأَنَّهُمْ خُشُبٌ
مُسَنَّدَةٌ** و سلیمان علیه السلام تاویل چوب بنقصان فرموده و حکایت
کنند که شخصی بخواب دید که چوبی در دست چپ و عصای در دست راست داشت

وهردو را اینکه دو چوب را پت نمیشد و با معبر گفت و تعبیر کرد که ترا دو پسر باشد یکی
از حره و یکی از سریه و تادیب و نصیحت در حر الاصل تاثیر داشته باشد و تصدیق نبود
و دیگری چنان دید که جامه از چوب پوشیده بود و در دریا شنا میکرد معبر گفت دلالت
سفر دریا دارد چه جامه چوبین کات که دلیل سفینه میشود و شنا سیر دریا و عما قریب
بسفر دریا رفت   چوب تراش   بتاویل مردی باشد که معامله با اهل نفاق کند و نفع
چیزی از ایشان برد و حکم چوب خوار بلفظ ارصه پیمان رفت و گفته اند   چوب
دستی   حکم چماق دارد و اگر دید که بدان جنگ میکرد حکم آن در تاویل چوب تقدیم
یافت   چوب   لوح حلاجان که بدان پنبه زنند بتاویل دو شریک باشند
یکی سخت دل و یکی منافق مع ذلک باتفاق حق از باطل تمیز کنند   جورب   بتاویل این
پیرین خواجه سرا باشد و از ان ابریشمین زن جمیله یا کنیزکی خوب و از ان [illegible]
خا[illegible]شاخ بود ... ازان سیاه مصلح را صلاح باشد و مفسد را فساد و اگر دید که کهن یا چرکن
یا کوتاه بود خادمش بناشایستی متهم شود و گویند جورب چون ناپوشیده بود دلالت بر وقایه
مال کند و اگر دید که می پوشید علما را از هدی بود و دیگران از فقر و هر که مادر داشته باشد
از وی مهاجرت نماید یا از فرزند دور ماند و گفته اند اگر دید که جورب پوشیده بود و مال
یابد و اگر نو و سفید و خوش بوی بیند مال حلال زکوة داده بود یا ثنایی که در از او احسانی
شنود و بعکس فی الحکمین بالعکس و گفته اند اگر کهنه بیند دلالت بران کند که در ادا
زکوة تقصیر کرده اما صدقه داده و علی کل حال مال او بر شرف هلاک باشد
دیدن زن بزرگ محب فقرا بود اما بقدر فربهی یا بزرگی و استظهار بقدر جوشن و تاثیر
پوشیدن بیشتر و بیشتر بود و اگر دید که با جوشن دیگر سلاحها پوشیده از مکر منافقان

جامه از چوب
چوب تراش
چماق
چوب
جوراب

آهنین کرده و تعبیر جوشن بصیانت دین نیز کرده اند و جوشن مساعد دلالت بران کند
که یکی از خویشان مساعد او شوند یا بصحبت دو بزرگ رسد یا خواهرش یا دخترش
معاونت او نماید و جوشن تمام در دست دلیل آن شود که او را فرزندی آید یا در سفر
قوت یابد   جوشن   بتاویل شخصی بود که وسیله حصول مال و کال شود
چوکان در دست اکابر دلیل صلاح باشد و از ان اصاغر فساد و اگر دید که گوی برو
برادر رسد و بالعکس و گویند تاثیر چوکان در امور دنیوی بیش بود و بعضی از محققان
اهل تعبیر گفته اند تاویل چوکان بافت و از ان گوی دل مردم چنانچه صاحب چوکان
گوی را در خم چوکان آورد و بهر نوع که خواهد بگرداند مرسخن و لها زبان جذب
کند و مر تصرف که خواهد دران نماید بنابرین در اول قید رفت که مصلی از ایک
باشد و مفسد از ابد و تاویل گوی باختن بخصومت کرده اند و ظفر بجب گوی زدن بود
و گویند چوکان پسر باشد یا برادر یا مرد منافق کج مزاج و حکم جولاهکی
در تاویل بافتن تقدیم رفت   جوهری   بتاویل عالمی عابد بود و خرید و فروخت
جوهر استفاده و افاده علوم و اگر بطریقه دلالی فروشد دلالت بر عیده ترس کند
و تاویل خواهر بفرزندان و غلامان پاکیزه نیز کرده اند و تعبیر جوهری بحسب حرف
در مقام خود بیاید ان شاء الله   جوی   بتاویل ابتلا بود لقوله تعالی
و در تاویل آب نیز اشارتی بدان رفته یا وکیل باشد یا کار منتظم و نیک و بدان آن بود
جهت حاید شود و گویند جوی فراخ عیشی بود و جوی باریک دلیل درازی عمر
اگر دید که جایی نشسته بود و جویهای آب روان در زیر او میگذشت حال دین و دنیای
او نیک شود و بمرادات رسد لقوله تعالی تجری من تحتها الانهار لهم فیها

جوشن
جولاه
جوهری
جوی یعنی رود

جبوه

ماء نيشاء وگفته اند جوی آب بتاویل بزرگی با منفعت بود و منفعت او

بحسب صفا و بسیاری آب باشد پت ور کسی شد بخواب اندر جویی

هست پرهیز کار و نیکو خوی جبوه بتاویل مالی باشد که بحیلت که از زرها

حاصل شود واگر دیده که جیوه داشت سوگندی بوعد کسی دهد و گویند در دین

مذبذب باشد واگر دید که جیوه از منبع گرفت سرش باوی مکر کند واگر دیده که میخورد غمگین

شود و گویند بسوگندی ابتلا یابد واگر دیده که در چشمه جیوات غرق شد زنی بروی سحر کند و

بدان سبب سراسیمه شود والله اعلم بالصواب

باب الحاء

جبها

حاجب بتاویل بزرگی مرجوع الیه باشد واگر پادشاه حجاب خود را ایستاده

میند دلالت بران کند که در خدمت او اهتمام دارند و بعکس بالعکس جبا

که از بهر دوا تناول کند تاویل آن بحسب نفع و ضر بود واگر دیده که از ان صحت یافت راحت

یابد و بالعکس عکس که حبی خورد لیکن عمل نکرد طالب صلاحی باشد و تمام نشود یا شروع

حجام

در اصلاحی کند و با تمام نرسد حجام بتاویل کاتب خراج باشد یا محاسب یا

مساح وگفته اند مرد یهود که کار مردم از وی گشاده شود وگفته اند پت

حکم حجام پر باشد نخ ورجوانت دشمنی دل سخت پ واگر کاتبی میند که حجامی میکرد

و شیشه می نهاد و خون بر میگرفت مستوفی دیوان شود واگر خود مستوفی باشد مرتبه

حجامت

عالی تر از ان یابد واگر غیر کاتب بود قروض بسیار بروی جمع شود و بروی حجتها

نویسند واگر دیده که حجامت دوستی امانتی بوی سپارد واگر آنکس مجهول بود

کتابی از بهر خود بنویسد واگر محجوم دشمن بود بروی ظفر یابد واگر پیری بگانه

بود رفعت یابد واگر دید که آن پیر آن جوان او را حجامت کرد هم نیک باشد و

دلالت بر ظفر و حصول مال کند و مراد کند وگفته اند هر کس را که حجامت کنند

بروی ظفر یابند واگر دیده که در حجامت خون از وی بیرون آمد آن سال از مرض ایمن شود

واگر بیند که بجای خون سپیدی آید زنش از دیگری فرزندی آورد و او الحاق نماید

و قبول کند واگر دیده که خون نیاید جایی ودیعتی بنهد و باز نیاید یا ودیعتی بکسی

سپارد و منکر شود واگر دیده که شیشه بشکست زنش بمیرد یا او را طلاق دهد یا سر او را

بفروشد و صادق علیه السلام فرماید حجامت بتاویل اداء امانت باشد یا قبول امانت

یا متابعت سنت یا کتاب شروط خواندن یا تجب بروی نوشتن یا ولایت یافتن

یا اثبات یا صحت وگفته اند که اگر دیده که جوانی حجامت کرد بروگواهی دروغ دهد

و بیم قتل باشد و گویند حجامت غنی را فقر باشد و عالم را عزل و حاجتمند که بیند

که حجامت کرد از تجارتی مرابحه یابد واگر بیند که حجامت کرد منصب یابد و در

حکایت آمده که معن بن زایده بن درپت بخواب دید که حجاج را حجامت کرد

حج

روز دیگر او را خلاص داد و از ینجا گفته اند پت شد حجامت در اصل بیماری

بند یا زا فرج زده شواری حج گزاردن بتاویل توفیق ادای حج باشد

و فرج بعد الشده یابنده را و در چه نوع شده بود چه مریض را شفا و وام دار را

قضا دین و خایف را امن و درویش را توانگری و سپاهی را مراجعت بسلامت

و حرام یک قول صلاح دین بود و شروع حکم آن علی حق تقدیم افتاد و هر چند از

مناسک که بجای آورد همان مقدار اهتمام در کار دین داشته باشد واگر بیند که

حج کذارد در دین کامل بود و اکر بیند که حج فوت شد و عمره کذارد کارش انتظام
یابد و کویند تاویل آن بر عکس این باشد و کویند در کار اما شروعی کند و اکر دید که در طواف
بود از امامی بهره وفا این رسد و کارش نیکو شود و کویند نذر وفا نماید لقوله تعالی
وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ و قول منظومه
آنست بیت کر بود در طواف کعبه بخواب * از بزرکی رسد بحرمت و آب
کعبه کر روی سوی او آورد * دین و دنیای او نکو دارد * و اکر دید که در حرم کسی میزد
ایمن کردد و اکر دید که از پیرون میزد بیمی یابد و اکر دید که حج بروی واجب شد و قصد
حج نکرد خیانت بکند و شکر نعمت حق بجای نیاورد و اکر دید که بوقت خود متوجه شد
معزول را عمل باشد و مسافر را سلامت و باقی احکام همانست که در حج کذارد و کفته شد
و بعضی از تاویلات تو جه حج در نکته آداب معتبر تقدیم یافته و حاصل آنکه بیت
هر که در خواب نیت حج کرد * جفت شادی شد و زانده فرد * و اکر دید که روز عرفات
با کسی صلح کند چنانکه اکر دید که در عرفات شد و کفته اند حج کذاردن دلالت بر زن خواستن
کند یا کنیزکی خریدن یا آنکه علم و مال او زیاده شود یا در کار خیر سعی کند حجر الاسود
بتاویل امام باشد از حجاز اکر دید که روی بر وی می مالید بوی اقتدا کند و اکر دید که از جای
بر کند در بدعت افتد و اکر دید که باز جای نهاد باز هدایت یابد و اکر دید که ضایع بود
و او بدید و باز جای خود نهاد ظن برد که او بر حقست و دیکران بر باطل و اکر دید که او را بوسه
داد دلالت بر قوت دین کند و کفته اند مثل صحبت علما باشد و اکر دید که با آن مصافحه
کرد حج کذارد لقوله علیه الصلوة والسلام الحجر الاسود یمین الله فی الارض فمن صافحه
صافحه الله تعالی و حجله بتاویل طیبه باشد یا مرد خوش خوی

حجر الاسود

حجله

کزیده کوی حد زدن دلالت بر فراهم آوردن کار ها و زیان کند
و اکر دید که او را حد زدند بقدر آن کار زیان بکذارد و اکر دید که کسی را حد زد
تاویلش بر خلاف باشد و اکر بیند که او را بکنباهی حد زدند اکر مصلح بود بدنیا مشغول
باشد و آخر توبه کند و کویند عالم را مزید علم بود و عامل را رفعت و خلعت و اکر
مفسد بود غمکین شود حربا بتاویل شخصی بود که شبا روزی ملازمت
پادشاه کند و از این طور تعبیر باید کرد حرب که عبارتست از نیزه کوتاه
بتاویل متاهل را فرزند باشد و عزب را مرتبه بحسب حال خصوص چون بیند که ذو شوکتی
بوی داد و صادق رضی الله عنه فرماید که حربه بتاویل حجت بود یا دلالت بر عمر
دراز یا ظفر بر دشمن یا منفعت حرم کعبه بتاویل امن باشد که و من دخله
کان آمنا و اکر خود را در حرم یا حریم دولتخانه صاحب قدرتی بیند
در حمایت او آید و اکر آن صاحب قدرت عاقل بود حمایتی با نیک نامی باشد و
بالعکس حریر بتاویل زینت دنیوی بود خاصه زنان را و جامه پوشان را مناسبتر
از غیر ایشان بود و اکر مرد بیند که حریر بالای سلاح پوشید مذلتی بوی رسد و دشمن
کر بدان سبب از مرتبه در افتد و کویند لبس آن مرده را از مرد و زن دلیل رحمت بود
لقوله تعالی وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ و بعضی از این احکام در تاویل جامه تقدیم
یافته و حکم اطلس و تافته خود علیحده رفت و اکر دید که با کسی حساب
میکرد با یکدیکر در مناظره افتد و اکر دید که غالب آمد غلبه یابد و بالعکس و حکم حساب
قیامت آنست که راستکاری دلیل رستکاری شود و بالعکس و کویند اکر دید که
حساب او آسان بود دلالت بر آن کند که او را عمری عفیفه مستحق باشد و اکر دید

حسد

حربا

حرب

حرم

حریر

حساب

ازان حساب بی توقف بود دلیل قرب اجل بود لقوله تعالی اِقْتَرَبَ لِلنَّاسِ
حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُعْرِضُونَ وگفته اند حبت بودن اندر حساب در تاویل
ست بر غفلتی تمام دلیل * در حسابش کنند آنجا سخت * بیند آنجا زبان سخت از بحث
حسد بتاویل فساد حال باشد چنانچه در مثل سایرست فی الحاسد فاسد
واگر شد در حصار از دشمن برستن و مال و جاه شد ایمن * خصوص چون بیند که
ملک اوست و آن حصار با ذخیره بیند معاش او با نعمت و جمعیت باشد لاسیما بیند که خود
بنا کرده و گویند بعد ازان که در دنیا منعم بود در دین داری و زهادت ثابت و
مستحکم باشد و اگر دید که ازان بیرون آمد یا از حصار آویخته بود در کار دین بر مجاز و عیا
باشد و گفته اند آویختن از حصار دلیل بی دینی داری باشد خواه از داخل خواه از خارج
و اگر دید که باندرونی آمد و بیرون رفت در کار دین متردد باشد و گفته اند هم طاعت
و هم معصیت و گویند اگر دید که حصاری سخت بصورت و معنی است در امن باشد چنانچه
در تاویل بنیاد نهادن اشارتی بدان رفته و در مزید عبادت گویند لقوله تعالی
تَبَارَكَ الَّذِي إِنْ شَاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْرًا مِنْ ذَٰلِكَ و اگر دید که بر کنگره حصار
نشسته بود یا ایستاده استغاثتی کند که سبب نجات او شود و گفته اند حصار بتاویل
مرد محکم باشد که هیچکس درو تصرف نتواند کرد و اگر دید که از دور در روی سپید ذکرش
بخیر منتشر گردد و در کمال عفت و صلاحیت کوشد و گفته اند که بیند که بحصاری تحصن
نمود منصور شود اما توسلی مرجوع میباید در حکایت آمده که شخصی بخواب
دید که حصاری بنا کرد معبر گفت دران موضع بوحنیفه امام نزولی کند که مردم را ابدا
نماید و چنان شد و حکم حصیب بلفظ سرخره بیان خواهد رفت انشاء الله تعالی

حسد

حصار

محصب

حصیر بتاویل زن آراسته با منفعت باشد بقدر آن پاکیزگی حصیر بر اکثر
خیری رساند و گفته اند حصیر بتاویل دولت و نعمت باشد خصوص چون بیند که در خانه او خفته
بود و این خواب نسبت با بنی درگاه از جمله مجربات است حقنه بتاویل ضیقی
باشد که صعوبت آن بیهوشی آورد یا آنکه روی بروی تنگ شود یا آنکه از کار نیک باز دو
و گویند اگر دید که ویرا حقنه کردند و نافع بود دلالت بر صلاح کار کنند و الا زحمتی
بوی رسد و گفته اند اگر بیند که بی احتیاجی حقنه کردند بوعده باری تعالی وفا نماید و اگر
دید که پشت روی حقنه کرد و در امری که متضمن صلاح دینی او باشد بزنی رجوع کند
و از وی استمداد نماید حقه بتاویل زن بود یا کنیزک و صلاح و فساد
آن بایشان متعلق شود و تعبیر آن بگوشک نیز کرده اند و گویند حقه بزلالی که یکی
باشد یا جواری حلاج بتاویل مرد قوی بود که کارهای مردم بر دست او گشاده
شود و گویند متولی رنج بر بود و اگر بیند که حلاجی میکرد و خود چنین شخصی باشد و
حکم چوبه و لوح که بپنبه بدان میکنند در حرف جیم بتقدیم رسید و میرسد حلتیت
بلفظ انگزه بیان رفته حلقه بتاویل قوت و کمال اخلاص بود و حکم حلقه
در باید طلبید و حکایت کنند که سمرهند پس که شخصی بوده بضعف اعتقاد
قوی دین شود و خدای تعالی او را توفیق ارزانی کرد و مقام اخلاص یافت و سبب
آن بود که لنیظ بر پسر راهی دید و او را امر صنعه سپرد و تعهد کرد و آن مرتبه یافت
حلوا بتاویل دین خالص و مال حلال و سخن لطیف باشد تکلیف چون از مغز
بادام بیند و یک لقمه ازان بوسه بود که از شفقت و محبت دهند و احکام انواع حلوا
بحسب حروف باید دید و ظرف حلوا بتاویل کنیزک ملیح باشد وغیره حلوایی

حصر

حقه

حلاج

حلوا

حلم

دلالت بر شخصی لطیف طبع شیرین سخن کند و حلم اگرچه من حیث اللغه عبارتی
ازان وارد است و بر دیبایی اما بحسب اصطلاح بر جامهای فاخر اطلاق می کنند و
از روی تعبیر همانست که در اثنای تاویل بهشت گفته شد و حاصل آنکه حلهٔ بهشتی و
غیر آن از روی تعبیر یک حکم دارد و تاویل جمال و خالی در احکام باز گفته شد و ازان
حلهٔ عرش در تاویل ملایک گفته شد

حنا

حنا بتاویل زینت باشد بلی
اگر بیند که حنا بر دست و پای نهاد و اقارب خود را که دست و پای را با ایشان نسبت
کرده اند بنوازد و لیکن در دین او اندک مایه کراهیتی بود و گفته اند حال ایشان را پوشیده
دارد و گفته اند که مالی از دست او رفته باشد باز آید و اگر بیند که او را در خضاب کشیدند
بلی زود فرج یابد و گویند اگر دید که دست راست او مخضوب بود هر چه در دست باشد از
خیر و شر احوال و نیک و بد حرفه ظاهر شود و اگر دید که مرد و پای او در خضاب بود و
بآن نشسته بود از جهت مصیبتی یابد و بالعکس و اگر دید که کف دست را بجای خضاب کرد
در وجه کسب معاش رنج برد و اگر دید که تمام انگشت یا سر انگشت را خضاب کرد تسبیح
بسیار کند و اگر این خواب زنی بیند شوهر را مزین کرده اند و اگر بیند که ریش را خضاب
کرد متابعت سنت نماید و اگر دید که سر را خضاب کرد از پس خود را پوشیده دارد
و اگر دید که سر و ریش هر دو خضاب کرد درویشی پنهان دارد و اگر دید که خضاب
کرد و رنگ نگرفت حال خود را پوشیده نتواند داشت و اگر دید که خضاب در چیزی نامعهود
میکرد مثل خمیر یا گچ یا گل و مردم منکر آن صورت بودند مال بوجهی نامناسب صرف
کند و اگر بیند که هر دو دست بخضاب نگار کرد و مکر و حیله اندیشد در کار حق گویند
احوالش آشکارا شود و اگر زنی بیند که دست او منقش بود حیله اندیشد و اگر آن نقش از
زر باشد حیله بر طریق ادب کند و از شوهر فرح یابد و اگر گل باشد بتسبیح مشغول
شود و اگر از حنا باشد در حق شوهر احسان کند و اگر بیند که دست را خضاب
میکرد و رنگ نمیگرفت شوهرش محبت او اظهار نکند و اگر مردی نقش دست خود را
از زر بیند حیله کند و از ممر معاش زیانی بکشد و اگر دید که نقش دست او بهم بر آمد
عزیزی از اعزهٔ او وفات یابد یا خود از میان برود و اگر بیند که دست و پای
چون زنان خضاب میکرد در تهمتی عظیم افتد و شاید که از امانتی خالی نباشد
و اگر این خواب زنی بیند که این نوع حنا بر دست و پای مالید خرم شود و حکم دیدن

حورا

حلوا در اثنای تاویل آدم و سایر انبیا علیهم السلام تقدیم یافته حورا
دلالت بر زن یا کنیزک کند که از وی غایب شود و اگر خود را چند با بستان رسید
و بدین دستور نیز تعبیر باید کرد و در حکایت آمده است که حجاج یوسف
بخواب دید که دو حور از آسمان فرود آمدند و یکی حجاج را بگرفت و یکی با آسمان
صعود کرد و این خواب با ابن سیرین گفت و فرمود که دو فتنه از آسمان نازل
شود و یکی حجاج دریابد و همچنان شد فتنهٔ ابن اشعث او را دریافت و بعد از
وفات فتنهٔ یزید بن المهلب واقع شد مصلح را اصلاح

حوض

دین و دنیا باشد و مفسد را توبه حوض آب بتاویل عالم باشد یا علم
و اگر دید که در حوض جامه می شست و آب متغیر شد دلیل آن شود که عالم بعلم خود
عمل نکند یا علم او کم از تصور مردم باشد و اگر بر کنار حوض سبزه بیند علمی یا
مالی باشد و تاویل حوض بمال وارد نیز کرده اند که در ان طرف مشهور باشد و اگر آن
حوض خشک و ار بیند دلالت بر علم نافع کند و بالعکس و اگر دید که قیامت برخاست و مردم

نزدیک حوض کوثر رفتند وطلب آب کردند پادشاهی خروج کند یا بوجود آید
که مردم بعدل واحسان او امیدوار شوند وآسایش یابند واگر دید که آب کوثر خورد
ریاست وظفر یابد لقوله تعالی انا اعطیناک الکوثر وتمام آبهای بهشت را این
تاویل باشد که آب از حوض کوثر بوی ندادند دلیل عداوت صحابه باشد بتکلیف امیر
المؤمنین علی علیه السلام واگر دید که او را آب دادند از شفاعت پیغمبر صلی الله علیه
وسلم نصیبی یابد واگر آب کوثر را تیره بیند دلیل بر نفاق او باشد زنانرا
زیادتی مال بود وگفته اند مال حرام باشد واگر مردی بیند که حایض شد بغضا وکراه
وشاید که نامحرمی باشد وگویند دروغ گوید لقوله علیه الصلوة والسلام الکذب
حیض الرجال وگویند غمی سخت بوی رسد واگر بیند که زنش حایض شد
اگر صالح باشد در امور دنیوی متحیر باشد واگر غیر صالح بود کار دنیوی بروی فرو بندد
واگر دید که زنش از حیض پاک شد وغسل کرد کارش بگشاید وحالش وحاجتش روا گردد
واگر دید که با زنی حایض جمع شد در تعبیر آن اختلافست بعضی گفته اند کارش بگشاید
وبعضی گویند فرو بندد واگر آبستن بیند که حایض شد فرزند آورد چنانچه در قصهٔ ابراهیم
واسحق علیهما السلام وغیر آن که گناه کند والله اعلم بالصواب

باب الخاء

خار — خار بتاویل وام بود یا سخن ناخوش گویند دشمن باشد یا غم خار گور چشم
بتاویل مالی حسین باشد چه آنرا در عرب کسوت کعبه خوانند خان همان حکم دارد
خارکش — کرد در جامه نبه گفته شد وگویند خارپشت بتاویل خصم زشت بدخوی باشد خارکش

خاک

اندام بتاویل نفقه حال خویشان باشد وتحمل تعب ایشان وگویند اگر دید که از
خار بدن راحت یافت راحت یابد وبالعکس خاشاک بتاویل خادم ومال
باشد بقدر آنچه بیند واگر دید که بسوخت از دیوان مصادره بیند خاک
بتاویل زر نقد باشد بآن قدر که بیند وتاویل خاک بمنصب وعمر نیز کرده اند واگر دید
که گرد بروی نشسته بود فایده بحسب آن بوی رسد وشاید که جنگی باشد لقوله تعالی
فاثرن به نقعا واگر دید که بر سر خاک میرفت طلب مالی کند واگر دید
که خاک از زمین دیگری جمع آورد ومال از بهر دیگری جمع آورد وبمقدار که
از آن برگیرد بمقدار آن فایده بوی رسد واز ینجا گفته اند که جمع خاک جمع کردن مال
خاک خوردن دلیل مال ومنال واگر دید که خانه را جاروب زد وخاک را جمع کرد
مال زن بحیلت بستاند وبعضی ازین احکام در تاویل جاروب بیان رفته اگر بیند
که خاک از دکان جمع کرد مال از کسب بدست آرد واگر دید که خاک را بریخت در بدعت
باشد لقوله تعالی فقبضت قبضة من اثر الرسول واگر دید که خاک از
سقف خانه فرو رفت وبیرون کرد مال زن را تلف کند واگر دید که خاک می بارید
بحسب حال نیک بود چنانچه تاویل آسمان گفته شد واگر دید که خانه خراب شد
وخاک وغباری از آن بوی رسید میراثی یابد واگر دید که خاک بر سر نهاد مالی
تشنیع یابد ومع هذا از دشمنی خالی نباشد واگر دید که دیگری بروی می افشاند
آنکس مالی بمقدار آن بر صاحب رویا نفقه کند وبالعکس وطایفهٔ اخیار تعبیر خاک بعمر
کرده اند واز توریت دلیل آورده که ای آدم خلقت من تراب وخاکت من تراب
ور فرو شد بخاک چون قارون بعد از آن آدمی از آن بیرون زر وکرد وشکسته وبجا

خاکستر

لیک سالم شود ودر آخر کار **خاکستر** بتاویل مال دیوان باشد چنانچه در کتب
قانون تعبیر اشارت بدان رفته وگفته اند کلام باطل بود وعمل ضایع باشد لقوله
تعالی مَثَلُ الَّذِینَ کَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ کَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّیحُ **خال**

خال

بر چهره بتاویل جاه ومال باشد **خان** بتاویل موضعی باشد که نیز از انجا متمتع بود
وعالم وجاهل دران مجتمع باشند وگویند خان دلالت بر زن کند که رعنا باشد وبا همه
کس تعلق سازد **خان مان** بتاویل شخصی باشد که بد ونیک وخیر وشر در نظر او

خانمان

یکسان نماید وبهمه وجهی راضی بود وبدان وسیله جذب مال حرام کند **خانه**

خانه

معزز بتاویل زن باشد ونیک وبد آن باین جهت تعلق گیرد واگر دید که همسایگان
داشت از غم فرج یابد وبالعکس ودهلیز خانه بتاویل خادم صالح بود واز کج خام
خاین واگر دید که در خانه کج اندود موقوف ماند وندانست که ازان کیست خوف
رحلت باشد واگر دید که نا معهود رفت وآنجا مردگان را دید همین تعبیر داشته باشد
واگر دید که بیرون بود مرضی مخوف کشد وصحت یابد واگر دید که در خانه گلین رفت رزق
حلال طلبد واز کج وآجر بر عکس این باشد وخانه بزرگ با ایوان وکوشک وتوابع
آن دلالت بر درجات اخروی کند وسعادات دنیوی واگر دید که بعضی ازان منهدم شد
ملالتی بجهت آن بمالک خانه رسد واگر دید که خانه نورانی کند طریق خیر بروی
بسته شود اما ازان خانه بزرگ کهن عکس این باشد واگر دید که در خانه نو ناگاه رفت
بجهت آن رفعتی ونعمتی یابد واگر مستحق منصب باشد متصدی منصب رفیع شود واگر
این خواب زنی بیند شوهری حسن یابد وسقف خانه دلیل بزرگی خانه خدای کند واگر بیند که بروی
افتاد بیم هلاک باشد لقوله تعالی **فَخَرَّ عَلَیْهِمُ السَّقْفُ** واگر دید که ازان

باران بارید بقدر آن نعمت ومنزلت یابد واگر دید که ازان چیزی کم وه باز دید تاویلش
معکوس شود واگر دید که منقش بود در بند آرایش دنیوی باشد وصفه از طرف راست
بر پدر کند واز طرف چپ بر مادر ومیان سرای بر خواهر ودختر ونیک وبد ایشان
بدان طایفه باز گردد وازان صفه بزرگ بخانه خدای وازان مقابل به پسرش
یا برادر واگر دید که در خانه گریخته بود ودر بر خود ببسته وآن خانه بجانها پیوسته
بود از غم فرج یابد لقوله تعالی **وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ** واگر بیمار باشد
به شود واگر بیند که در خانه خود بشکست مال را صرف کند واگر دید که در خانه دیگری
بشکست مال را صرف کند واگر دید که در خانه دیگری بشکست ازانکس بوی نفعی
رسد واگر دید که خانه کهنه او خراب شده بود مال یابد واگر دید که خانه او فراخ شد
روزی بروی فراخ شود وبالعکس واگر در خانه از آهن بیند توانگر شود واگر از نقره
بیند نعمتش زیاده شود **حکایت** کنند که شخصی پیش صیرفی آمد وگفت
بخواب دیدم که همسایگان مرا از محله اخراج کردند گفت بشارت باد ترا بخلاص
از دشمن ونجات از غم لقوله تعالی فِی قَوْمِ لُوطٍ أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِنْ قَرْیَتِکُمْ إِنَّهُمْ
أُنَاسٌ یَتَطَهَّرُونَ وفی قوم شعیب لَنُخْرِجَنَّکَ یَا شُعَیْبُ وَالَّذِینَ
آمَنُوا مَعَکَ **خانقاه** بتاویل ضد آن باشد که در خان گفته شد من کل

خانقاه

الوجوه وخادم خانقاه ضد خان بان بود ورجوع بدان تاویلات باید کرد که عکس آن
یک نماید **خایه** مرغ بتاویل زن باشد یا کنیزک لقوله تعالی کَأَنَّهُنَّ

خایه

بَیْضٌ مَکْنُونٌ الآیه یا فرزند واگر دید که ماکیان در خانه بنهاد وا را فرزندی
آید واگر خایه بیند وندانند که ازان کدام مرغست زنی جمیله خواهد یا کنیزک خرد منظر

واگر خایهٔ پخته بخورد مالی بی‌رنج حاصل کند و اگر دید که خایهٔ خام خورد مال حرام
خورد مع ذلک با رنج و غم باشد و اگر دید که پوست خایه بخورد مال مرده خورد یا
نباشی کند و اگر دید که خایه نهاد خود و چند زن بخواهد و بمباشرت حریص بود و اگر دید
که چنانچه مرغ بر سر خایه نشیند اختلاط با زنان کند و اگر بیند که از آن خایه بچه برآمد
از فرزندان آن زنان شادی بیند و اگر زنی بیند که بجای بچه خایه نهاد فرزند آورد
لقوله تعالی یخرج الحی من المیت ویخرج المیت من الحی و اگر دید که
آن بیضه بشکست آن فرزند نماند و اگر دید که خایه در زیر مرغ نهاد تا بچه برآورد
کار مردهٔ او زنده شود و گویند او را فرزندی آید و اگر بیننده معلم باشد دلالت بران کند که
اطفال را تعلیم قرآن کند و اگر دید که خایه را بشکست ازالت بکارتی کند و اگر بیند
که قصد کرد و نتوانست بشکست ازالت بکارت نتواند کرد و در تعبیر بسیار اختلاف است
بعضی گفته‌اند مال باشد بتعجب و بعضی گویند در آن خیری نباشد یا نعوذ بالله او را تقدیر
آن فرزندان از فساد حاصل آیند و علی کل حال بحسب حال بیننده تعبیر باید کرد و
تأویل خایهٔ هر مرغی در زیر نام آن مرغ طلب باید کرد و اهل روم برانند که اگر بیند که او را خایه
و بیند او را فرزندی شریف آید و ارطامیدورس گوید خایهٔ بسیار اگر گرد آمده از آن جهت
باشد نیک بود و منفعت یابد و دیگر ازاید بود و دختران رسید و محققان گفته‌اند خایهٔ
غراب را زن بود و متاهل را فرزند و خایهٔ بزرگ دلالت بر پسر کند و از آن کوچک بر دختر
دور حکایت آمد که شخصی با معبری گفت چنان دیدم که از خایها بچه پوست باز
میکردم و تعبیر کرد که موی فاین پای بقدر آن و چنان شد خایهٔ مرد
دلیل قوت باشد و تأویل آن بفرزند نیز کرده‌اند و بعضی بمال قایل کرده‌اند و بزرگی و

خایه

خایهٔ مرد

کوچکی و صلاح و فساد آن باین جهات تعلق گیرد بنا برین بحسب حال بیننده
تعبیر باید کرد و اگر دید که خایهٔ خود بکسی بخشید فرزندی بدیگری منسوب شود و
اگر دید که میان ایشان مواهبت رفت و خایهٔ خود بیکدیگر بخشیدند اعوذ بالله با زن
یکدیگر خیانت اندیشند و آماس خایه مالی باشد یا دشمن و اگر دید که کسی خایهٔ او بفشرد
خبر وفات عزیزی بوی رسد و نقصان جاه نیز باشد و اگر دید که خود را خصی کرد
کمال دینی باشد و نقصان دنیوی چه هرچه از طبیعت کم شد در شریعت افزاید
گویند فرزندی بمیرد و گویند بعد از آن فرزندش نشود ولیکن توانگر گردد و اگر دید که
مجهول را خصی کرد بیگانه را نصیحتی مفید کند و بالعکس و اگر دید که معروفی را خصی کرد
این تعبیر خود بآنکس بازگردد و خادم خصی بتاویل ملکی معتبر باشد و اگر دید که خایهٔ خود را
برید یا کسی را قطع کرد نقصان حال شود غرض آنکه میان بریدن خایه و خصی کردن
مردی فرقی گفته‌اند شخصی پیش ابن سیرین آمد و گفت چنان دیدم که ده ذکر داشتی و مرا
خایه نبودی گفت ترا ده پسر آید و هیچ دختر نیاید و چنین شد جب کردن
که عبارتی از محوات بتاویل غم باشد یا عزل حالی و عیش منغص بود ختنه کردن
بتاویل متابعت سنتی باشد که بدان واسطه از بدعت مبرا شود و اگر دید که در آن حالت
خونی بیند که از آن جدا شد از گناه توبه کند و اگر دید که ختنه ناکرده بود مالش زیاده
شود اما در پیش ضعف بود و گفته‌اند اگر دید که با وجود آنکه ختنه کرده او را ختنه کردند
پسر آورد و او را ختنه کنند و گفته‌اند بیت ختنه کردن مبارکست بخواب
پاکی است از گناه و خیر و صواب لیک پی ختنه دیدن تن خود بهر دنیا نکو و دین را بد
و گویند از آن مفارقت نماید و حکایت کنند که هرقل ملک روم بخواب دید

ختان

که شخصی خسته کرده بروی ظاهر شدی و او را از قضیهٔ عظیم بیم کردی و با اصحاب خود
درین حکایت بودند که یکی از منهیان عربی را می کشید تا بپارگاه حاضر آورد و گفتند
این مرد از اهل شتر و گوسفند است و دعوی میکند که در بلاد ایشان شخصی بیرون آمده
و دعوی نبوت میکند و آن عرب که او را کشیده می بردند ابوسفیان بود و هرقل فرمود
که او را برهنه کنند و برهنه کردند و خسته کرده بود فرمود که این تاویل خواب منست

خرابی

خسیف همان حکم دارد که در مطلق حلوا گفته شد **خرابی** مسکن و ماوا
و جای کسب زیان جاه و مال باشد حکیف گوید که جای معمور خراب شد و بالعکس ولهذا
گفته اند **بیت** چون خرابی کند بخواب آباد ٭ عمر یابد بسی و گردد شاد
و اگر دید که تمامت دنیا خراب شده بود و اثر عمارت در آن نمانده و او بهیاتی
مناسب و لباسی فاخر در میان آن خراب است دلالت بران کند که در ملالت و اگر دید که در
خانهٔ خود جهت ویران و یا بطرفه منهدم شد زنش وفات یابد و اسافقه بر آنند که هر که بیند که
در خرابه رفت عجب حال نیستی یابد و اگر دید که در خانهٔ وی ویرانیست و سبب آن
فعل محبوب بوده ملالی بخاطر وی رسید و حکم آن در خرابی خانه تقدیم افتاده و آنکه هر
زنگی را چه تاویل دارد و اگر داند که آن ویرانی بحکم حق تعالی بوده دلالت بران کند که
آنجا دفینه باشد و روزی بروی فراخ شود و خرابی عمارت خیر نقصان دینی بود و از آن
سایر عمارات نقصان دنیوی چنانچه از تاویل آبادانی که تقدیم افتاده مستفاد است و
حکم **خراج** در تاویل مال باید دیدن **خراشیدن** بتاویل طعنه زدن باشد و اگر
دید که چیزی را خراشید در کسی بآن چیز منسوب بود طعنی کند و اگر دید که کسی او را بخراشید
بسبب آن مال پنهان مضرت بود و اگر دید که خون باریم از آن سی آمد خراشیدن نسبت بآنچه نموده

خراج

سخنی خراشیده گوید و بعد از آن صاحب رؤیا از آن نایع مالی یابد بقدر خراشیدن
بی اگر دید که پیشانی او بخراشیدند بیم هلاک بود و حکم **خراط** بلفظ چرخ گر
تقدیم یافته و تاویل **خراطی** نیز از آن مستفاد است **خراسیدن** دلالت بر غزو
ولایت کند اما طرف دنیا در آن مرعی تر باشد لقوله تعالی **خربزه** سبز شیرین
بتاویل منفعت و سبزه باشد خصوص چون بوقت بیند و گویند از آن بانغ بود **بیت**
خربزه وقت خود زنست بخواب ٭ لیک بی وقت محنت است و عذاب ٭ و تاویل آن بغلام نیز
کرده اند و زرد بیماری باشد حکیف گوید که بطعم ناخوش بود و سبز غیر شیرین به از زرد شیرین
باشد و گویند خربزه مطلقا دلیل مریضی غمگین باشد بلی مجوس را خلاص بود لقوله تعالی
فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ چه منقولست که انگس که برفت و خربزه
بخرید و اگر دید که دست در آسمان گرفت و خربزه بپستد آری طلبه زود و بیابد یا عجب مرتبه
خود عروجی کند و گویند خربزهٔ رسیده دلالت بر صحت بدن داشته باشد و ارطامیدوس
گوید دیدن خربزه کسی را که طالب محبت باشد بغایت نیک بود چه یونانیان محبت را
بخیان میخوانند **خرچنگ** بتاویل مرید خوبی بزه کار باشد و گویند دوستی
سازکار بود که از وی نیکی آید و گوشت خرچنگ فایح باشد که از جای دور رسید
یا از سفلی دون یا از کسی فرومایه **و خربزه زار** را بمردان عالی همت تعبیر
کنند **خربزه فروش** شخصی مراض باشد و در **حکایت** آمده که شخصی خواب
دید که چند عدد خربزه در خانهٔ او انداخته و بعدد آن عددی شخص از آن خانه وفات
یافت و حکم **خرتوت** در تاویل توت گفته شد **خر** بتاویل بخت و
جاه پیشین باشد و گوشت خر نعمتی بود که از تجارتی حاصل آید و خرابستن دلیل

برآمدن امیدها شود و اگر موی دم خر بیند دلالت بر کثرت اتباع و متعلقان کند و
اگر دید که خر او اسپ تازی شد معیشت او از سفر باشد و اگر دید که اسپی شد از پادشا
باشد و اگر دید که گوسفندی شد از جای بی‌ثابه باشد و اگر دید که مرغی شد از آن جهت
باشد که مرغ بدان منسوب بود و اگر دید که گربه شد از دزدی باشد و اگر دید که نخجیری شد
از جای با ثابه باشد و گویند بی ثابه باشد و اگر دید که خر او دزد ببرد زن تعبیر خود
از و جدا شود و اگر دید که خروار بار بر خر نهاد و خود بر سر آن نشست چندان مال یابد
که از حساب آن عاجز آید و اگر دید که با خر جمع آمد همین تأویل داشته باشد و گفته اند
خرماده زن باشد یا کنیزک و اگر دید که خری یافت و ندانست که از آن کیست بمال خود
راه نبرد و حاصل آنکه همه چیز خر بتأویل نیک نهاده اند الا بانگ خر چنانکه حکم آن تقدیم یافت
و شیر خر نیز بانگ مرضی تأویل کرده اند بلی زود بصحت انجامد **خربنده** بتأویل
خداوند ولایت و تدبیر باشد **تتمه احکام** خر گویند طالع او از جهت
حاکمی ظالم مسعود نشود و گویند اگر دید که غوجی شد خرم شود و اگر دید که خرماده سپید شد
از خاندان بزرگ منفعتی یابد و خر سفید بتأویل رفعتی باشد و از آن سیاه مرتبه
دنیوی و از آن سبز دلیل ورع و درجه شهادت شود و خر بازین دلالت بر فرزند عزیزی
کند و درازگوشی خر دلیل ثبات چیزی که خر را بدان تعبیر کنند و خر مصری بتأویل دلیل خوجی
منعم باشد و اگر دید که خر بسیار داشت بصحبت طایفه جهال مبتلا شود لقوله تعالی
کانهم حمر مستنفرة و اگر دید که خر را بضرب میراند وجه معاش از جاهلی حاصل
کند و اگر دید که خری برد خداوندش بمیرد و گویند عمرش دراز شود و اگر دید که خری فربه
بیمار کرد بتأویل غم و خصومت **خردل** بتأویل غم و خصومت و مرض باشد

یا صورتی تلخ و بعضی گویند تأویل خردل مالی بود که برنج حاصل شود اما پیش
و شریف باشد **خرده فروش** بتأویل شخصی بود که کار مردم سازد و آنچه
فروشد بحسب آن چیز تعبیر باید کرد **خرس** بتأویل دشمنی احمق راهزن
بود فرومایه طرار و از اینجا گفته اند **بیت** خرس باشد بخواب در دشمن
ابلهی زشت صورت رهزن ٭ و گوشت و پوست و استخوان و موی او مال دشمن بود
و شیر او غم باشد و خوردنش بدتر از دیدن و خرس ماده بتأویل زنی بدان صفت
باشد که گفته شد و اگر بیند که خرس ماده گرفت ازین نوع زنی خواهد بلی اگر دید که
بر خرس نشست بحسب حال ولایتی یابد که از خوفی خالی نماند اما خرس ببلاد [illegible] بود
و اهل یونان برانند که او را سپری باشد و حکم **خرقه** در تأویل جامه تقدیم
یافت **خرگاه** بتأویل متاع باشد یا زن و اگر دید که در خرگاهی رفت زنی
خواهد خاصه چون بیند که ملک اوست یا آنکه مالک آن را شناسد و اگر مالک آن را نشناسد
بحسب خرگاه حکم باید کرد و گویند که سبز و سفید دلیل بر خیر و شهادت و منفعت کند
و سرخ دلیل لهو و طرب باشد و کبود مصیبت و سیاه منفعت اندک بود و اگر
الکش معروفی باشد دلیل آن شود که دیندار و پارسا بود حاصل آنکه مرئیک
دید که در خرگاه بیند بمالک باز گردد و خرگاه بلند دلالت بر شوکت کند و گویند
ذو شوکتی مهیب منعم باشد **خرگوش** بتأویل زنی بد باشد یا کنیزکی همچنین و پوستین
خرگوش مختلف فیه است باعتبار خرگوش دلالت بر زن شوم کند باعتبار پوست
بر مال چنانکه گوشت و پوست و موی و استخوان که تمامت آن را تعبیر بمنافع دنیوی
کرده اند و گفته اند که خرگوش زن پارسا خاموش بود و گویند **بیت**

مست دختر بخواب در خرگوش ای پسر تو درین عبارت گوش وحاصل آنکه
تاویل خرگوش محل اختلافست واگر دید که خرگوشی را بگرفت زن خواهد یا کنیزکی خرد
واگر دید که او را انگشت زن یا کنیزک ازو جدا شود واگر دید که گردنش از قفا برید
یا نه بپیچید چنانکه خبه شد بخلاف شرع با وی جمع آید و حکایت کنند که یکی از
اهل هند بخواب دید که سر خرگوش با دو دست و دو پای او داشتی و با معبری گفت
و تعبیر کرد که اگر صاحب رؤیا از اهل جبلات که ممالک خود یا دواب یا آلاتی
این خواب دلیل مزید پرواز شود خرما بتاویل علم باشد یا مال واگر دید که
خرما خورد و استخوان انداخت عالم را ترک شبهه باشد و تاجر را احتراز از شایبه و
گویند اگر دید که خرمایی را بشکافت و استخوان بیرون انداخت او را فرزندی آید لقوله
تعالی إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَىٰ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ و دیدن استخوان
خرما بتاویل ابن سیرین دلیل سفر باشد و رطب دلیل بر ولایت و شهری معمور کند و گویند
در غیر وقت دلیل مرض باشد چه مریم علیها السلام دران حالت که رطب خورد بسبب
طلق بیمار بود و بر غیر وقت اتفاق افتاد و گویند رزقی باشد که چشم بیننده بدو روشن
شود و بدلیل قری عینا گفته اند رطب دلالت بر نعمت دنیوی کند لقوله علیه السلام
رایت اللیله کانت فی دار ابن رافع فاتی بارطب فاولت ان الرفعة لنا فی الدنیا والعاقبة
الاخره و ان دیننا قد طابت و بنده درگاه درین رؤیا نوع تجربه دارد و تاویل رؤیا بمیراث نیز
کرده اند و باین اعتبار گویند خرما از ترجانخه معهودست بتاویل قاسم میراث باشد
بحسب حال بیننده تعبیر باید کرد و گفته اند دیدنش باران شدن و خوردنش حلاوت ایمان
یا رزق حلال بی شرکت یا تعلم قرآن و اگر دید که خرما بوقت خود چیدنی جمیله مبارک منعم

خرما

خواهد یا مالی از اکابر بوی رسد یا علمی استفاده نماید و گویند رسیده را نیز این تاویل باشد
چه فاروق رضی الله عنه چنان دید که عورت خرما میخورد و حضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم تعبیر فرمود که تجد لک حلاوة الایمان و نقل منظوم اینست که بیت
هر که بیند بوقت خود خرما گردد از هر مراد کام روا منفعت باشد از امیر اش
تربیت باشد از وزیر اش و اگر دید که بغیر وقت چید مسئله علمی شنود و بعمل نیاورد
و اگر دید که خرمای نورسیده خورد میراث فرزند خود و گویند مال حلال یابد و اگر دید
که عورت در دست آویخته بود از فرزند منفعت یابد و اگر دید که خرمای که ثمره تمام داشت
ملک او شد با عالمی مقبل وصلت کند و ازو فایده یابد و اگر دید که خشک شد میان ایشان
مفارقت افتد و اگر دید که بادی درآمد و نخلها را از بیخ بر کند در آن موضع وبا
طاری شود لقوله تعالی کانهم اعجاز نخل خاویة یا عذابی آسمانی یا ظلمی دیوانی
حادث گردد وَالنَّخْلَ بَاسِقَاتٍ لَهَا طَلْعٌ نَضِيدٌ رِزْقًا لِلْعِبَادِ و اگر دید که
استخوان خرما نخلی شد دران مکان فرزندی بوجود آید که عالم شود یا وضیع قدری رفیع
صدری شود و از دقایق علم تعبیر یکی آنست که اگر بیند که از نخل انگور سیاه چید از
کنیزک هندو فرزندی آورد و گویند که زنش از غلام سیاه فرزند آورد و اگر دید که از
نخلی خشک رطب چید یا بروی بارید از منافقی لطیفه شنود یا از جاهلی فایده
معنوی یابد و اگر این خواب حامله بیند پسر آورد لقوله تعالی وَهُزِّي إِلَيْكِ
بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطْ عَلَيْكِ رُطَبًا جَنِيًّا و بعضی را فرح بود و نخل بتاویل
بزرگ کریم باشد و در نکته فانوس اشارتی بدان رفته و روایت کنند که انس
دید که فاروق رضی الله عنه خرما میخورد و بوی نوشت که چنین مبشره اتفاق افتاد

خرمن غله

خروس

بشارت باو تر ابر حلاوت ایمان **خرمن غله** بتاویل شخصی باشد که مال برنج
حاصل آورده و بگزاف خرج کند و اگر کشت درود و در خرمن نهاد مالی بسعی جمع آورد
و اگر دید که خرمنی بخرید زنی خواهد که مالی بمشقت حاصل کرده باشد و گفته اند با
مردم بدین صفت صحبت دارد **خروس** بتاویل پسر باشد و ظاهرا ازینجا گفته اند

بیت

مرد برنا بود خروس بخواب ٭ نیک با اعتبار و حرمت و آب

و گویند دلالت بر مؤذن کند لقوله علیه الصلوة والسلام **الدیک صدیق و هو عدو
الی العداوة** و اگر دید که خروس را بگرفت او را با صالحی صحبت افتد
و اگر دید که با وی جنگ کرد با شخصی عجمی خصومت کند و ظفر بحسب غلبه باشد که بخواب بیند
و اگر دید که خروسی در وی جست او را غمی رسد و گویند خروس بتاویل کدخدای
خانه باشد چنانکه ماکیان کدبانو را بود و جاماسب گوید اگر بیند که خروسی شد او را پسری هالک
باشد و گفته اند خروس بتاویل بنده باشد باعتبار آنکه با نوح علیه السلام در کشتی بود و
چون طوفان ساکن شد میخواستند که از حال آب تفحص کنند تا تمام زمین فرو رفته
یا نه و فاخته را بیرون می فرستاد و خروس ضامن او شد تا بعد الاستخبار مراجعت نماید
و برفت و معاودت ننمود و خروس بدان سبب به بندگی منسوب شد و گویند این غدر کبوتر
با او کرد غرض آنکه او را بضمانی باز داشته اند و از پیش وی گریخته و در آن شریعت این
حکم بود که ضامن را از جهت مضمون عنه خدمت می فرمود تا زمان مراجعت او و بر تقدیر
گویند خروس بحسب غلام زاده بود یا غلام خود و در **حکایت** آمده که فاروق
رضی الله عنه بخواب دید که خروسی یک دو منقار بروی زد و آن را بامداد بر صدیق رضی الله
عنها تعبیر کرد که شخصی از عجم قصد نفس او کند و در آن هفته ابولؤلؤ او را بقتل آورد

و شخصی از بصره پیش ابن عوف صراف آمد و گفت بخواب دیدم که خروسی بزرگ
بر در خانه با آواز بلند بیت میخواند که **شعر** قد جان من رب هذا البیت
ما جاء الصاحب یا قوم الکفانا ٭ و ابن عوف پیش ابن سیرین رفت و تعبیر آن
پرسید و فرمود که راست میگوید تا سی و چهار روز دیگر زمان رحلت می نماید
و او با طایفه ندما در معاشرت می بود تا سی روز بگذشت و بعد از آن توبه کرد و
بعد از چهار روز وفات یافت و چون علت تعبیر روز از ابن سیرین پرسیدند گفت
دیک بحساب جمل سی و چهار باشد **خنثی** ٭ گنجد و جز ما اندک بود و حکم آنکه
روغن از وجدا شده باشد **خرید** فروخت بطریق معاوضه و معاینه بیند
هر کدام از بایع و مشتری که جنسی بستانند تاویل آن از آن جنس باید کرد و اگر دید که چیزی
با قیمه فروخت دلیل خیر باشد اقچه در خواب خیر بود و اگر دید که بطلا فروخت بد باشد
چنانچه در مقام خود مشروح شود و بعضی ازین احکام بحسب مناسبت از تاویل
منادی مطالعه باید کرد و گویند خرید و فروخت دلالت بر اضطرار کند چه هر کس که
مضطر نشود در معرض مبایعت نیاید و گویند **ت** هر که بیند بخواب بیع و شری
دور گردد ز سر بلا و شری **خز** همان تاویل دارد که در حریر گفته شد و گویند
اگر دید که جامه خز پوشیده بود دلالت بر حج کند بشرط آنکه غیر سرخ و زرد باشد
و گویند با وجود آنکه خز رنگ را اصلا اعتباری نیست بلکه حکم از جوهر آن کنند
چنانچه در تاویل جامه اشارت بدان رفته که خلاف قیاس است **خزانه**
بتاویل همسر بود اگر بیند که خزانه او منهدم شد همسر او وفات یابد **خزانه دار**
بتاویل منافقی باشد که مال حرام پیش او جمع شود و مضبوط دارد و مردم مذمت او کنند

خنک

خشک بتاویل غم ومضرت ومرض باشد وخوردنش بدتر از دیدن کویند انجه
که بظلم حاصل کند بجهت انکه نباتیت وظلم بجهت سرخي وکویند دلالت بر ساز والت
صاحب حرفه کند تا ببیند چه غم داشته باشد خشخاش بتاویل مال مهنی بود

خشخاش

خشت بتاویل مال مجموع باشد چنانکه هر خشتی را بهزار درم تعبیر کنند و ازینجا
کفته اند بیت خشت پخته عمارت بسیارت ✤ ور بود خام مال بسیارت
واکر از خشت پخته کرد بنا ✤ ویش نبود کهش بود دنیا ✤ واکر دید که خشت زد مال کسب کند
یا بقدر آن اتباع او زیاده شوند وجاماسب کوید خشت زدن بهم هلاک بود وبنا بر تصرفی
که در کل رود بلی اکر بیند که خشت زد و خشک شد وجمع آورد در رنج افتد و زیان زده شود
واکر دید که خشتی از دیواری برکند مال مالک آن دیوار تصرف نماید واکر دید که خشت را
پاره کرد و پراکنده ساخت مال بخیرات صرف کند وکفته اند خشت دلالت بر خادم کند و
اکر بیند که خشتی چند درهم چید طایفهٔ خدام بجهت آن کرد کرداند واکر دید که خشتی از
بالای بام انداخت وسوراخ شد خادمش بمرد وحکمی ازین احکام در تاویل سوراخ بجهت
مناسبت مثبت میشود وکویند خشت در بنا بثابت اقارب شخص بود یا اهل وعیال او

خشت

خشت زدن بتاویل جمع کنندهٔ مال بود کرفتن از بهر قضیه کردن

خشت زده

بیداری شاید دلیل قوت دین وصلاح دنیا بود والا دلالت بر عز و ر کند وکویند واکر دید
بر کسی خشم کرفت مال وجاه بیند بانکس حاید شود لقوله تعالی وَرَدَّ اللّٰهُ الَّذِينَ
كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا وحکم بعضی ازین تاویلات در کتب خوابها

خشم

معلوب تقدیم یافته وتاویل خصومت در تعبیر جنک بیان رفت وحکم خصیه

خصومت

وخصیه در احکام خایه کفته آمده وازان خضاب در خا خطبه کردن

خطبه

بر منبر اهل خطابت را مزید رفعت باشد وغیر ایشان را فضیحت واکر در سفر بیند خوبی
با آن مضاف باشد وکفته اند اکر نه اهل خطابه بیند که خطبه میکرد کسی از اقارب او
بجهت استعداد خطیب شود واکر خطیب بیند که خطابت کرد و فرود آمد معزول
شود واکر دید که پادشاهی خطبه کرد دلالت بر عدل وتوبهٔ آن پادشاه کند واکر دید که
زنی خطبه کرد بیم باشد که شوهرش را بلجان فضیحت کند واکر دید که خود با دیکری میان
مردم خطبهٔ نکاح خواند میان آن قوم مصلح باشد ودر اچنان کو شد خطمی

خطمی

بوقت منفعت بود و بی وقت غم باشد واکر دید که سر بخطمی شست توبه کند وطهارت
ظاهر وباطن یابد ختان بتاویل زن خوب مشهور متمول باشد وازین قیاس
تعبیر باید کرد خفتن با خواب مریض را شفا بود وخایف را امن لقوله تعالی

خفتن

اذ يغشيكم النعاس امنة ومحبوس را خلاص ومرده را دلیل رستکاری
بود واکر دید که بقفا باز خفته بود کارش قرار کیرد واکر دید که میان مردم خفته بود
واو را بیدار نکردند بکاری مشهور کردد که ازان تعجب کنند واکر دید که با مرده در فراش
خفته بود عمرش دراز بود واکر دید که از خواب بیدار شد بمردمی بوی رسید واکر دید
که بیدار خفته بود غنی را غم باشد وفقیر را آسایش وکویند خواب دلالت بر غفلت کند
وارطامیدورس کوید خواب کسی را نیک باشد که در ملاقاتی بود والا دیکر از بطالت
باشد واکر مریض بیند که در مقبره یا در راهی خفته بود دلالت بر موت کند و
حکایت کنند که شخصی با صادق رضی الله عنه کفت بخواب دیدم که قلق واضطراب
بر من غلبه کرد ودر خواب نمیتوانستم رفت فرمود که بر کسی از اهل واقارب واحباب
که نسبت با تو اجب باشد تهمتی نهند وچنان شد وکفته اند بیت

گر بخواب اندرون بود خفته * ورع و زهد اوست نهفته   ختان   دلالت بران کند که
بیننده را چیزی ترک کرده از سفر یا تزویج یا خصومت یا امثال این صورتی که
در آن ولنگی داشته باشد   خلال   بتاویل شخصی بود که از خویشان چیزب
وجر کند واگر دید که چیزی را بخلال از پای دندان بیرون آورد از خویشان چیزی
بجبت آن مطالبت نماید واگر دندان گشاده باشد بآسانی حاصل آید وبعکس
بالعکس وحکم   خلخال   بلفظ پای اورنجن تقدیم یافت وگفته اند   بیت
حکم خلخال مرد زندانست * لیک زن را چو راحت جانست   خلع   وحکم ضدانست که
در ریپوه گفته شد واگر دید که استخوان از بدن متخلع شد آنکس که بآن استخوان منسوب باشد
از مقام خود منزعج شود وبعکس بالعکس واگر بیند که   خلع   کرد توانگری باید تقوله
تعالی وَاِنْ یَتَفَرَّقَا یُغْنِ اللهُ کُلًّا مِنْ سَعَتِهِ   وگویند مطلق طلاق را این
تعبیرست وتتمه احکام طلاق در مقام خود گفته شود انشاء الله   خلعت   را بحسب
حال بیننده تعبیر باید کرد وحکم جوهر آن در تاویل جامه تقدیم یافته وعلی الجمله دلالت بر
نعمت وجلالت کند یا سریه وتاویل   خلیفه   پادشاه نزدیکست همان احکام را در
نظر باید آورد ولی اگر غیر مستحق بیند که خلیفه شد بکاری صعب مبتلا گردد واگر بیند که
خلیفه مرده زنده شد سیرت او حیا پذیرد یا کسی از قبیله او خلافت یابد   خم
آب چون بزرگ باشد بتاویل زنی با فایده بود وازان کوچک خادم صادق القول
یا کنیزک معتمد یا مکاری امین که نقل متاع مردم از شهر بشهر کند یا رسولی با امانت و
تاویل خم سکین بگنج کرده اند وخفیف چون بزرگ باشد همچون خم شراب واگر دید که آب
از چاه میکشید ودر خم میریخت مالی بحیله جمع آورد ونیز گفته اند خم سرکه دلالت بر رد

خلال

خلخال

خلع

خلعت

خلیفه

خم

سازند بتاویل مرد صاحب خیر باشد وخیک عسل وروغن عالم یا تاجر بود واگر دید که
ازان نوع خیکی یافت بصحبت کسی از ایشان رسید یا غنیمتی یابد وخیک نفط دلیل مال
حرام بود وخیک آب دلالت بر عمر دراز کند وتاویل آن سفر نیز کرده اند بلی خیک نو
سفر بی فایده باشد وخیک دریده سفر با خسارت وخیک تهی مرد دون همت واگر دید
که باد دران دمید او را پسری آید چنانکه در تاویل انبان اشارت بدان رفته
خیری   بوقت خود دلالت بر فرح وجمعیت کند وبعکس بالعکس وگویند ازان سرخ
فرح باشد وازان زرد مرض   خیمه   بر اهل خیام را دلیل مال وجاه بود بقدر قیمت
خیمه وغیر او را غم باشد خواه نو وخواه کهنه واگر خود را در خیمه کهنه سفید بیند امر
معروف ونهی منکر کند واگر در خیمه خود ماه بیند بر غلامی یا کنیزکی از خانه والی
عاشق شود واگر خیمه نامعهود ازان خود بیند وپیاده باشد سوار شود   خیو
انداختن بکسی در تاویل سخنی باشد غیر جایز بل بطریق طعن خاصه چون بیند که در مسجد انداخت
تعبیرش کلامی نامشروع بود که در کار دین گوید بلی اگر بیند که خیو بر دیوار انداخت
مالی بخیر یا تجارت صرف کند واگر دید که بر زمین انداخت ملکی خرد واگر دید که در خط انداخت
عهدی بشکند یا سوگندی بدروغ کند ونظم برین معانی گفته اند   بیت
هست چون مال پاک آب دهن * خود نگه دار خواه کو فگن * ور خیو بر زمین فگند بخواب
بخرد ضیعتی برای ثواب * ور بیفکند بر درخت بلند * بکج کند عهد وبشکند سوگند
وگویند خیو گرم دلیل عمر دراز باشد وبعکس بالعکس وازان سیاه غم وازان زرد بیماری
وگویند خیو دهان جوشیدن دلیل درویشی باشد وچون دید که آب دهنش بیرون آمدی
بی آنکه جامه بدان آلوده شود مسئله علمی تقریر کند واگر نه اهل علم باشد سخنی موجه

خیمه

خیو

گوید و اگر بجای آب خون یا آبی آلوده بیند آن علم باطل یا آن سخن نا موجب بود
و اگر دید که خیو بر روی وی انداختند در اهل خانهٔ او طعنی کنند والله اعلم و احکم

باب الدال

دار

دابة الارض دیدن و دجال … در حکم مردم بطال … و حکم دار در تاویل آویختن رشته
حاصل آنکه بیت هر که بیند که بود بر داری … مردمش در نظر آن بسیاری
زود باشد که مهتری باشد … در میان سران سری باشد دار الشفا بتاویل مجلس علم و وعظ

دار الشفا

بود یا مدرسه چه تاویل طبیب بواعظ است یا فقیه چنانچه علی حده مذکور خواهد شد
و اگر بیند که دیوانه بود و او را از آن جهت آنجا بردند حکم از دیوانگی باید کرد و همچنین بانفراد
جایی دانسته الله و دار القضا بتاویل عرصات قیامت باشد چه از جملهٔ خوابها

دار القضا

مقلوبست دارو خوردن نافع بتاویل صحت بدن باشد و بالعکس حکم و اگر دید که از

دارو

بهر دیگری ساخت احسان کند و دارو از طبیب ستدن نجات باشد از غم و عاقبت
محمود و اگر دید که داروی خورد و بیهوش شد همین تاویل داشته باشد چنانچه در تاویل بیهوشی
آمده و حاصل آنکه حکم دارو همانست که در جا گفته شد و دارو که در بینی افکند و در لغت
او را سعوط خوانند و داروی که در دهان افکند آن را سفوف گویند بحسب حرف از مقام
خود باید طلبید و دارو با ارکم بحسب آنکه مزاج و روح داشته باشد نسبت از دارو … بود
بود دارچینی بتاویل غم و تفکر بود و تاثیر خوردنش بیشتر از دیدن باشد گر که

دارچینی

بیند که از بهر مداوا خورد نافع آید و گفته اند دارچینی بتاویل مالی باشد مختلط با اموال
مردم و داس بتاویل آلت جمع مال بود و گویند دلالت بر تفرقه کند و گویند شخصی باشد

داس

لقوله تعالی ربنا انزل علینا مائدة من السماء تکون لنا عیدا لاولنا و آخرنا و گویند
مایده که عبارتست از خوان آراسته باشد که با وجود آن از اعوان مستغنی شود
بود و روایت کرده اند که صحابه با حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم گفت بخواب
دیدم که مرغزاری سبز بود و مایده بران گسترده و منبر هفت پایه نهاده و شما را بر پایهٔ
هفتم دیدمی که ندا فرمودی صلی الله علیه و سلم فرمود که مرغزار در بهشت است و
مایده اسلام و منبر هفت پایه هفت هزار سال مدت دنیا که شش هزار گذشت و این
هزار هفتم است و ندا دعوت اسلام بهشت و اگر دید که نان بر خوان نهاده بود
او را دشمنی پیدا شود چه آدم علیه السلام بر خوان بهشت هیچ دشمن نداشت چون
نان را باضافه آن برد ابلیس لعین بعداوت او برخاست و چون تناول کرد آن عداوت
باظهار رسانید و گفته اند که خوان آراسته دلالت بر زنان شایسته کند و موافق
این معنی حکایت کنند که شخصی با ابن سیرین گفت بخواب دیدم که از مایده طعام
میخوردم و سگ زرد دست از زیر مایده بیرون میآورد و با من میخورد گفت طلابی
از اهل صلاح در خانهٔ تو شرکت طلبد و المعنی معلوم و فی الواقع چنان بود و بدفع
مشغول شد و اگر بیند که طعام بسیار خورد دلیل عمر دراز شود و اگر دید که پیش از آن
که طعام خورد خوان برداشتند این تعبیر معکوس گردد خواهر بتاویل انبار

خواهر

و یار دمساز بود لقوله تعالی مثل حظ الانثیین و هر خوردنی که بطعم لذیذتر
و بوی خوشتر دلالت بر نفع و خیر بیشتر کند و بالعکس بالعکس و ازین جهت گفته اند بیت
هر چه بیند خوردنش ناخوار … مست تاویلش اندوه و بیمار … و اگر دید که کسی او را
بچاشت خوردن خواند بسر رود و اگر دید که بظهر خوردن خواند استراحت یابد و اگر دید

کاو را بشام خوردن خواند شخصی با وی مگر کند و او بر وی بخدیعه مسابقت نماید **خود**
بتاویل عز و قوت بود بقدر روشنایی آن و اگر دید که بر نهاد از نقصان مال ایمن شود و اگر دید
که بر سپر داشت و او را فرزند باشد او را فرزندی آید و اگر عزب بود زنی جمیله
پر نعمت خواهد و الا بحسب حال مرتبه یابد مبنی برین مقدمات بحسب شخص تعبیر باید کرد
و کشاندات حیله باشد و اگر دید که خود بر سر نهاد بزرگی را اگر حمایت کند یا چیزی را
محافظت نماید **خوشه** غله و چیز بتاویل فرزند بود یا مال و گویند از آن خشک دلیل
فرزند باشد یا قحط و حکم **خوف** بلفظ ترسیدن بیان رفت **خوک** منعم قوی
حال بد عهد دون همت بی خبر بود و اگر دید که خوکان را نگاه میداشت و نمیگذاشت که
پراکنده شوند مالی تمام از جهت حرام جمع آورد و اگر دید که آن گله از جایی بجایی می برد
دنیا را نیک بود و دین را بد و اگر دید که با خوکان می گردید از مالی که بظلم حاصل کند خرم بشود
و دیدن خوک بچه دلالت بر غم کند و اگر دید که بر خوکی نشسته بود بر دشمن غالب شود
و مالی یابد و اگر دید که خوکی برابر او آمد از پلیدی بد اصل مرادی یابد و اگر دید که با خوکی
جنگ می کرد با ستمگری خصومت کند و ظفر بحسب غلبه باشد و اگر دید که گوشت خوک بجایی خورد
بی تحاشی مالی حرام خورد و اگر بیند که بچه خورد آن مال از تجارت حاصل آورده باشد و
از آن بریان همین تاویل دارد و تاویل خوک بعوبیی بزن کرده اند نر مرد بود و ماده زن
و تاثیر خوک بیشتر و بیشتر از آن بحری باشد چه از آن بری بر منز دیگر بود و در **حکایت**
آمده که کسری بخواب دید که شراب میخورد و با خوکی همکاسه بود و این خواب با بوزرجمهر
تقریر کرد و گفت حجرهٔ حرم خاص را از خواجه سرایان و غلامان و کنیزکان طفل خالی باید کرد
و ایشان را مجموع جانبی جمع آوردن و چشم بسته پیش باید رفت و چنان کرد و بوزرجمهر را چشم بسته

بخواند و عودی بخواست و میزد و با کسری گفت یک یک را برهنه کردند آلت مردان
داشت و بوزرجمهر گفت این آن خوک است که در جام شراب مشارکت مینمود و آنکس
بل آن نام کس را سیاست فرمود **خون** بتاویل مال حرام بود و گناهی که از شخص صادر
شود و اگر دید که خون از وی چکید مشغول کرد و یا خیانچه گفته شد آثم شود و اگر دید که در چاه
خون افتاد بقتل ناحق یا کسب مال حرام اقدام نماید و اگر بر پیراهن اثر خون بیند که مجهول
باشد تهمتی بروی نهند لقوله تعالی **وجاؤا علی قمیصه بدم کذب** و این قضیه بر سفیان
بن عتبه وصیت داد و رسول علیه السلام حل آن مشکل فرمود و اگر بران خون که بیند
دزدی و حق او دروغی گوید و اگر خون ددی بیند ظالمی بروی اقرار کند و آن عنج در وی [illegible]
بزرگی رفیع قدر باشد که بعد ذلک مالی حرام یابد بقدر اثر خون و اگر او را غایبی بود بسلامت
معاودت نماید و اگر دید که خون کسی خورد بعد از آنکه مال یابد از تمام شداید خلاص
یابد و جاماسب گوید از گناه نیز نجات یابد و گویند اگر در محلهٔ خود رود و خانهٔ خون بیند
خون او ریخته شود و اگر دید که بی جراحت خون از تن وی روان شد دلالت بر آن
کند که رشوت ستاند و اگر نه اهل آن باشد او را زیانی بود و گویند چیزی بوی رسد
و اگر دید که از بن دندانش خون آمد از جهة خویشان غمگین شود و اگر دید که خون بی باز
یا از ناودانها خون می آمد یا در کوچها خون میرفت حکم آن تقدیم یافته و بعضی از احکام خون
در تعبیر سپنج گفته شد و **حکایت** کنند که یکی از اهل ارد گفت با یکی از کبار
مشایخ خود نماز خفتن بگذاردم و بها بود و بخانه رفت و بامداد نابینا بود و سبب
پرسیدم و تقریر کرد که چنان دیدم که مرا بگرفتندی و بحضرت رسالت علیه السلام
بردندی و فرمودی که با قبیلهٔ حسین علیه السلام شریک بودی کشتنی می و طشتی پر خون

درحضرتش نهاده بود و انگشت سبابه و وسطی مرا بگرفت و دران خون نهاد و بچشم من مالید
و چون بیدار شدم چنین بودم و شخصی با ابن سیرین گفت بر دست خود قطرهٔ خون دیدم
چندانکه می شستم زیاده میشد گفت نبی فرزندی از خود میکنی از خدای بترس و الحق
خویشان
کن کو فرزند تست و چنان بود و چنان کرد و در تعبیر خویشان اختلافست بعضی گویند
اعیان شخص باشد بدلیل قصهٔ لوط علیه السلام و لولا رهطک لرجمناک یا مراد
چنانچه در تاویل مرد مشروح خواهد شد و گویند دلالت بر اضداد و حساد کند چه قصهٔ
الاقارب کالعقارب شهرت دارد و گویند رؤیت اولوا الارحام بتاویل بهتر از عصابات
باشد و اُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ و قصهٔ زکریا
علیه السلام مصدق این معنی می نماید حیث قال تعالی وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِن وَرَائِي
و گفته اند بیت گر کسی دست رد بگوشی خود رحم خویش زود پیوند د
خیار بوقت سخن خوش بود یا نفعی از قبل خویشان و دوستان یا زنی که بوی
رغبت نماید خیار با درنگ همین تاویل دارد و اگر بیند که خورد ندامت کشد و گویند
خیار بوقت خود رزق بود و بی وقت مرض و اگر بر بار بیند دلیل فرزندی محزون شود و
اگر دید که خورد زنش حامله باشد دختری آورد و گویند خوردنش دلالت بر زوال نعمتی
کند و جاماسب گوید اگر خیار بیند زنش آبستن شود و اگر دید که خیار چنبر خورد و نافع
خیار چنبر
آمد منفعتی بوی رسد و منعکس بالعکس خیانه بتاویل زنا باشد لقوله تعالی
خیانه
إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْخَائِنِينَ یعنی الزانین خیش زراعت
خبیثی
بتاویل فقیهی باشد که مردم بوی استعانت نمایند خیش باد شیر همان حکم دارد
که در باد بزن گذشته اما تاثیر این بیش بود بسبب قوت خیک شیر و هرچه از شیر

پرهیزکار کند و خم عسل و روغن و سکه زیادتی مال بود و گفته اند خم سکه بتاویل د
مغم بود و خمی که دران سکه گیرد دلالت بر منفعتی کند که فارق حلال و حرام باشد
و خم آبگامه مرد بیمار بود و خم بزر و نفط بر فرو مایهٔ چرکن کند و شخصی که خم را می فلت
کند بتاویل بزرگی باشد در غایت بزرگی و در حکایت آمده که شخصی با ابن سیرین گفت
چنان دیدم که خمرهٔ در خانه داشتم بشکست گفت زن را طلاق دهی و چنان شد و
خمیر
خمیر بر آمده بتاویل منفعتی باشد بسبب آنکه در آرد کشته شد و بر نیامده دلالت
ملالت بود و خمیر سرشتن دلالت بر تدبیر امری کند که از آن فایده یابد و اگر دید که خمیر
ترش شد دلیل خسران باشد و اگر دید که بپیوسن را خمیر کرد از جهت معاش صعوبت
یابد و اگر دید که خمیر را تناول کرد مفتقر شود و اگر دید که خمیر بر نان پخت از وجه معاش
منفعتی با ثبات یابد و اگر دید که بتعجیل می پخت تا تنور سرد نشود بدولت عاجل رسید
بقدر نانی که از تنور بیرون آید و خمیر مایه گوسفند دلالت بر مالی کند که معارن
خمیرمایه
پرهیزکاری باشد و اگر دید که او را خناق گرفت امانتی بوی سپارند
خناق
یا او را بتعلق ولایتی یا امانتی تکلیف کنند اگر بیند که در آن مرض وفات یافت مفتقر
و مقهور شود و اگر دید که بازش شد خدای تعالی عوض آنچه از وی فوت شده باشد
باز بوی ارزانی فرماید و بر کسی که با وی ظلم و تعدی کرده باشد ظفر و نصرت دهد
و اگر دید که منجنیق شد و در هوا معلق بود دلیل خون بود و آنکه در مقام خود ایمن و
پاکن شوانه بود و اگر دید که خنثی شد دین را نیک بود چنانکه در احکام خنثی
خنجر
کفته آمد و اگر دید که خنجر داشت با کسی نزاع کند و اگر دید که بشکست و ضایع
در
شد آن مخالفت بموافقت انجامد و گویند خنجر دلالت بر مال کند و اگر دید که با خنجر

خنده

سلاحی دیگر داشت دلیل ظفر شود **خنده** بآواز تاویل بگریه کرده اند فلیضحکوا
قلیلا ولیبکوا کثیرا چنانکه در خوابها معلوب گفته شد وازین جهت
گفته اند بیت خویشتن را چو شاد و خندان دید * بعد ازآن روی عیش شوان دید
واگر دید که کسی را بخنده انداخت بمکر بر کسی سخره کند و چیزهای مضحک را همین تاویل
داشته باشد بلی تبسم دلالت بر بشارت کند لقوله تعالی فتبسم ضاحکا
من قولها وباین اعتبار گفته اند بیت چون تبسم کند بخواب درون
از طرب روی او شود گلگون * و در حکایت آمده که شخصی با ابن سیرین گفت
چنان دیدم که در نمازی خندیدم گفت غم بسیار داری نفس با تو در نماز وسوسه میکند و
چنان بود صادق رضی الله عنه فرموده که تبسم دلیل فرزند باشد لقوله تعالی فضحکت
فبشرناها باسحاق و **خنفسا** بتاویل دشمنی خسیس و رازطبع بود

خنفسا

وحکم **خواب** در تاویل خفتن بیان رفته **خوای** دلیل نصرت باشد واگر دید
که بروی خواری رفت منصور شود و ینعکس بالعکس واین نیز از خوابها معلوبست **خوان**
که در لغت سفره است با همه نوع طعام و من حیث الاصطلاح عبارت از سماطیست مشتمل بر
الوان اطعمه وباین اعتبار منقولست که ما اکل رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الخوان
بتاویل غنیمتی بیقدار و منفعتی بی انتظار باشد و گویند بیت نعمتی دان سرور فرزندان
از دو سپه که خوردنی برخوان * واگر دید که جمعی با او برخوان بودند با قومی در مقام مراسات
آید و بعد ازآن میان ایشان بسبب امر معاش نزاعی واقع شود وگفته اند خوان دلالت بر
دین کند واگر دید که باکسی در مواکله بود و خود سیر خورد و او را گرسنه گذاشت غمگین شود
وآنکس سالم ماند و گویند الوان اطعمه دلیل رزق باشد که اسلاف و اخلاف ازان محظوظ شوند

خوای

خوان

که در تفریق اصحاب کوشد که در روی ابقا و محابا نباشد واگر دید که گشت بی درد و مال بر جهت
جمع آورد واگر داس زرین یا سیمین بیند مال حرام صرف کند **داغ** کردن
بتاویل مال یافتن بود واگر دید که بروی داغی بود بقدر آن مال یابد و بهرزه صرف کند واگر
دید که ازیشان داغ خون و ریم بیرون آمد ملازم پادشاه شود و مراد یابد و گویند داغ دلالت
بر بخل پسندیده کند وگفته اند دلیل سخن مولم باشد و داغ کنند فاسقی بود که در غیبت و
خصومت وآزار مردم کوشد لقوله تعالی ولا تنابزوا بالالقاب واگر داغش
مستدیر بود آن فاسق منصوب والی ظالم باشد که مخالفت سنت کند استداره داغ
واگر دید که رگی از رگهای خود داغ کرد یا داغی برزانوی خود نهاد او را دختری آید
یا زنی خواهد یا نظر غریبی بر زن او افتد واگر دید که از بهر مداوا داغ کرد خصوصا
پشت دلیل صلاح حال دین و دنیا باشد وگفته اند بر پیشانی و پشت و پهلو علامت منع زکوة
بود لقوله تعالی یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم وجنوبهم
وظهورهم وقول اصح آنست که داغ دلالت بر دلالت کند لان الصدیق رضی الله
عنه قال للنبی صلی الله علیه وسلم یا رسول الله رایت فی المنام سین فی الصدر فقال
امر الناس سنتین **دام** بتاویل مکر و حیله بود چنانچه در تله گفته شد واگر دید که
جانوری را بدام گرفت جانب آنکس که بآن جانور منسوب بود بحیله بدست آورد
و گویند دیدن دام خواه از ان مرغ خواه از ان ماهی وغیره بندگان و خایف را
مزید تعب و شدت بود و دیگر ازهمین تاویل بود که در اول گفته آمد بلی مسافرانرا
دلیل فسخ عزیمت باشد بجهت انفقاری که در دام متصور بود خصوص مسافرانرا چون
دام ماهی بیند چه استحکام شبکه زیاده از دیگر دامها تواند بود واگر کسی ابنده کرگیه باشد

داغ

دام

یا چیزی ازوی ضایع شده باشد آن ملی را بیند که بدان صید مرغ کند یا مضراب که بدان
کبوتر گیرند آنچه از دست رفته باشد باز یابد و انها در زمین ریخته بیند کاسد
شود و اگر بیند که مرد کار نا بمردم میدادند همین تاویل داشته باشد و اگر بیند که دانها
از زمین بر می جست تاویلش بر عکس این بود و اگر دیده که دانها ازوی بر آمد یعنی منشق
می شد و زرد اب و ریم ازان می آمد بر دشمن ظفر یابد و تتمهٔ این حکم در باب جراحت

دایه

بیان رفت دایه بتاویل مهربانی باشد از عورات مثل مادر و اگر دیده که
او را شیر داد بقدر آن ازوی فایدهٔ مالی یابد چنانکه در حکم شیر بیان خواهد رفت اما

دباغی

مرضعه را بد باشد و این حکم نیز ازان احکام مستفاد شود دباغی بتاویل شغل مردم
بود و اگر دیده که دباغی میکرد حالی فساد پذیرفته را اصلاح کند و اگر دیده که مرده را نزع
کرد بدباغی مشغول شود و اگر این خواب دباغ بیند همه عمر درین عمل باشد و گویند دباغ
بتاویل حاکم بیت المال بود باعتبار آنکه پوست و پشم و موی بمالست چنانچه اشارت بدان

دبه

رفت دبه روغن بتاویل حاکمی باشد که مردم بخیرات مصروف دارد و اگر دیده که
دبه روغن داشت او را با چنان مردی مصاحبت افتد و ازوی منفعت یابد بقدر روغن
و گویند دلالت بر میراث کند و تاویل دبه بزن و خادمه نیز کرده اند جوال بیک وجه
ضال مضل باشد و گفته اند آنجا که دجال را بیند فتنه واقع شود و مردم شریر گرد آ
جمع آیند و ظاهرا ازین جهت صاحب منظومه تعبیر تنبیه کند چنانکه تبعیت دابة الارض گفته شده

دختر

دختر بتاویل یسر بعد العسر باشد و سعت رزق لقوله علیه الصلوة والسلام ابو
البنات المرزوق اگر دیده که دختری را بکسی داد نفعی بوی رساند بخلاف پسر و ازینجا
گفته اند بیت دختر آمد بخواب شادی و ناز ٭ لیک باشد پسر غم و کد از

و اگر دیده که بنکاح ازالهٔ بکارت کرد مال حلال یابد و بعکس بالعکس و اگر زن بیند که
بکر بود دلیل بر کمال عصمت وی باشد و حکایت کنند که زنی در مکه بخواب دید
که دختران بر حوالی کعبه ایستاده بودند وی و ساختهای یکان دانشمندی و با خود اندیشید
که آیا آن لعبت است یا نه و او را انگشت هیچ میدانی که عبد العزیز رواد وی شب زفاف
ساخته و این مجمع ازان جهت است و چون بیدار شد و تفحص حال عبد العزیز کرد همان شب
وفات یافته بود و شخصی بخواب دید که دختر دو پستی بخرید و اتفاق چنان افتاد

دراج

که دختر را بغارت بردند و بعد از یکسال صاحب رؤیا باز خرید دراج بتاویل
زن خوب سیاه چشم بود لیکن بدمهر باشد و با شوهر نسازد و بچهٔ دراج دلالت بر فرزند
کند اما دراج بسیار کنیزکان خوب بود و گوشت دراج دلیل مال زن باشد و او

دراعه

باقی احکام حکم قری دارد و مشروح خواهد شد ان شاء الله دراعه بال تمام قد
بتاویل شرف و جاهی باشد یا زن موافق یا فرح و همه حکم در تاویل جامه تقدیم

درای

یافت درای بتاویل شخصی مودی بر شعب باشد از قبل دیوان و حکم درنگ

در

علی حده خواهد آمد در بتاویل زن باشد و نیک و بد آن بوی باز گردد و در
خانه همین تاویل دارد که در شبستان لیک تاثیر آن بیش بود و گفته اند در خانه بتاویل
مهتر خانه باشد و صلاح و فساد آن بوی باز گردد و درهای شبستانها دلالت بر زنان
اهل خانه کند و اگر آنرا بنده بود دختران بکر باشد والا تاویل سادات باید کرد
و اگر در میانهٔ در خانه دری کوچک بیند رقی بر کد بانو خانه کشد والمعنی مفهوم و اگر
دیده که در خانه را ای طلبید و نمی یافت در امور دنیوی متحیر شود و اگر دیده که در خانهٔ او را
موضع معهود گشته بود خلق او با اهل خانه متغیر شود و اگر دیده که خانه دو در داشت

در ضبط اهل خانه باید کوشید و در مار کشاده از مواضع معهود و غیر آن دلیل حصول
مراد باشد مادام که از حد خانه تجاوز نکند و الا دلیل تعطیل خانه باشد بخرابی یا وجهی از وجوه
هطله یا آنکه قومی بی اذن او بآن در آمدند چنانچه در تاویل فراخ شدن خانه گفته شد
و بعکس بالعکس و گفته اند بیت در گشادن بود ز غم رستن * لیک زن کردنست در بستن
ور در خانه را گشاد بخواب * یابد از کردگار فتح الباب * کر بود جاهل او بود عالم
شود اندر ولایتی حاکم * و اگر دید که دو حلقه بر در سرای داشت زن او را دو پستان
باشند و گفته اند او را دو قرض خواه بر در خانه متردد شوند و اگر دید که حلقه در سرای را
قطع کرده در بدعت افتد و اگر دید که آتشی در آمد و در خانه او را بسوخت همسرش وفات یابد
یا آنکه فاش شود که معاش او نامعقولست و درب دلالت بر دولت و رفعت کند و
تاجر را فایده بتجارت باشد و محترفه را دلالت رونق حرفه بود و گفته اند تاویل درب
بتعبیر در نزدیکست این قدر هست که تاثیر درب بیشتر بود دربان پادشاه بتاویل
مردی بزرگوار بود که از وی کارها گشاید و تاثیر دیدن دربان زودتر از دیگر چیزها ظهور یابد
و اگر دید که دربانی کرد حاجت او از بزرگی روا شود و اگر دید که دربان بود اما
هیچ دری ملازمت نمینمود کار او از مهری ساخته شود که او را ظن نباشد و اگر دید که
دربان پادشاه بود در قضیه کلی صاحب اختیار شود و شاید که امین اسرار گردد درخت
با هو مر دلیل بشارت بود و گویند در حکم حقه دارد درخت بارور مرد بود و بالعکس چنانچه
در حکمت قانون تعبیر اشارت بدان رفته و هر کدام شریفتر بود تاویلش بشخصی عزیزتر باید
کرد و از درختان مجهول درخت با ساق مرد عالی همت باشد و بعکس بالعکس و درخت بیخ او در اصل
زکوة داده بود و بالعکس و درخت با میوه مرد توانگر باشد و بالعکس و از آن خشک مرد مفسد

درب

درخت

و بالعکس و گفته اند بیت هر که بیند درخت را در خواب * تازه و سرکشیده و سیراب
دین با برکت یا زن نیکو * کر بود هر دو ایمن از آهو * و درخت ناحیه عرب
دلالت بر اهل عرب کند و بالعکس و این نیز در قانون التعبیر مذکور شده و عرب تاویل
اشجار با نعام کند یعنی درخت اگر در باغ بیند دلیل مال و جاه خداوند باغ باشد و اگر دید
که درختی را از بیخ بر کند منسوب آن درخت از مرتبه در افتد و گویند آنکس بیمار شود
یا از آن مقام کسی بمیرد و شاید که همسرش باشد و اگر این خواب صاحب شمشیر بیند
کسی را بقتل آورد یا بغارت باید که کسی را بکشد لقوله تعالی ما قطعتم من لینة او ترکتموها
قائمة علی اصولها فباذن الله و اگر دید که درختی را تبر زد رسمی بر رعیت محدث
کرد اند که ایشان از آن استهلاک باشد و اگر دید که میوه قطع کرد ایشان را تکلیف ما لا یطاق
کنند و اگر بیند که در زیر درختی خفته بود در پناه منسوب آن درخت رود و درخت
بلبل بتاویل شخصی بد فعل باشد و از آن بید مخالفی خود رای بی منفعت و از آن صنوبر
توانگری با منفعت و سپیدار دلالت بر کریم فاضل حبیب منعم کند لقوله تعالی عند
سدرة المنتهی و درخت ارزن دلیل مرد خوش عیش بود که مردم ثنای او قایل
باشند در تاویل درخت بلخ یعنی عصا اختلافست بعضی گویند مرد کریم بود و بعضی
برعکس آن گویند و از آن حنظل دلالت بر منافقی بی ثبات کند که خاسر الدین والدنیا باشد
لقوله تعالی کشجرة خبیثة اجتثت من فوق الارض یعنی الحنظل و درخت
خا ساز و آلت اهل صناعت بود و سپیدار و چنار دلالت با مردم با اصالت کند اما
اندک مال باشد و گفته اند چنار بعد از آنکه بزرگی اصیل بود و کثیر النسل باشد اما بد خلق بود
از چنان شخصی که مذکور شد و ارطامیدورس گوید هر که بر غم جنگی باشد و درخت چنار را بخواب

چنار

پیند ظفر یابد و پوست درخت را تاویل بمردروزه دار کرده اند و چنانچه در تاویل
پوست کفته شد و شاخ درخت برادران و خویشان و فرزندان نسبت کنند و
اکر دید که شاخی را برید یکی از یشان مفارقت یابد و اکر بیند که خشک شد اکر را
بیم هلاک باشد و اکر دید که شاخی بخورد مال یکی از یشان بخورد و برک درخت دلیل
خوش طبعی خداوندش بود و حکم این معنی علی حق تقدیم یافته و درختی که در
موضع خود بیند دلیل غربی باشد که آنجا نزول کند چنانچه در تاویل تره کفته شده
اکر دید که درختی مجهول در خانه بر آمد بود و آتشی در انجا افتد یا آتشخانه باشد لقوله تعالی
الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا و شاید که میان ایشان مشاجره واقع شود لقوله
تعالی حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ واکر جایی درختان کوناکون بیند
چنانچه از تمامت اطراف درخت باشد دران موضع مصیبتی افتد که مرد و زن و خرد و
بزرک آنجا حاضر شوند و اکر دید که درختی در سرای خود می نشاند او را اولاد آیند و اکر خورد
آن درخت او را دامادی بخانه او آید یا دختری را بسپرده و کفته اند چیت
کر نشاند کسی بخواب درخت ۞ یابد امید ها زخویش از بخت ۞ و اکر دید که درخت در باغ خود می نشاند
او را اولاد آید که عمر ایشان بحسب ثبات آن درخت باشد و اکر دید که در باغی درخت پیرامون
ریاحین نشسته بود دران موضع مصیبتی واقع شود و اکر دید که درخت با او سخن کفت کاری کند
که مردم از و متعجب شوند و کویند رفت دین معنی یابد بحکم قصه موسی علیه السلام و نداء
شجرة مبارکة و اکر دید که درخت یا شاخ درخت او شکافته شد یکی از اهل او دور شوند
و اکر اهل و فرزند نداشته باشد این حکم با تباع یا با ملاک او تعلق کیرد چنانچه در حکم
ناخن چنین مشروح خواهد شد و تاویل دیوار همین است و حکم درختان بهشتی در تاویل بهشت

پان رفته و در حکایت آمده که بخت نصر بخواب دید که درختی عظیم
طیور بر شاخهای او بودندی و وحوش و سباع در سایه او چریدندی ناکاه فرشته
با تبری در آمدی که آنرا قطع کند و ملکی دیکر از بالای درخت بر پرسید که بحکم باری تعالی
درین درخت چیست و ملک که تبر داشت بجواب کفت که قطع خواهم کرد و آن ملک دیکر
کفت رخصت استیصال نیست بعضی را قطع کن و باقی را بکذار و او شاخهای از او بزد
و چوب را خالی بکذاشت و بخت نصر از ان هول بیدار شد با دانیال حکیم کفت و تفسیر کرد که
آن درخت وجود تست و شاخها فرزندان و اتباع و طیور مال و خیال و وحوش رعایا
و سپاه لشکری و تمامت بقهر از تو جدا خواهند شد و تنها مانی و در عوض هفت سال جهان
شد و یکی از صلحای سیستان در زمانی که یعقوب لیث خروج میکرد بخواب دید که از خانه جد
یعقوب عبد الرحمن صفار درخت بلند قوی که صفت اصلها ثابت و فرعها فی السماء
داشت سر بر آورد وی و از اوراق آن زر و نقره باریدی و ازان میلغ یکی قرآن خوانی
که وقال لهم نبیهم ان آیة ملکه ان الله قد بعث لکم طالوت ملکا و معبر کفت از ان خانه
صاحب شوکتی بحسب شاخ و بیخ آن درخت بر خیزد و دلیل فضه و ذهب که از ان منقطع
میشود کنوز عالم پیش او جمع آید و بآن نزدیکی یعقوب خروج کرد و حال او بانجا رسید که
چنانکه کفته اند شعر ملکت خراسان و اطراف فارس ۞ ملکت عن ملک العراق با پس
و دیکری از انصار بخواب دید که درختی بی ثمر را ببریدی و در آتش انداختی
و استعف کفت می ترسم که صاحب این رؤیا بمعصیتی مبتلا کردد و بلای عظیم بوی رسد
چه در انجیل آمده که کل شجر لا یؤتی ثمرا فصالی یقطع ویلقی فی النار و اکر دید که اندام او
در و میکرد مالی از دست وی بدر رود و یا از خویشان سخنی کرده شنود و در و سر

دندان

دلالت بر معصیت کند لقوله تعالی او به اذا من راسه یا تقصیری که نسبت با
منسوب الیه صادر شده باشد یا بشنود و ازان گوش دلیل آن باشد که خبری
نا سزا بشنود و ازان پیشانی دلالت بر نقصان جاه کند و ازان چشم خلل دین باشد
یا غم فرزند و ازان دندان فرسوده دلالت بران کند که متغلبی بروی غالب آید و ازان دندان دلیل
آن شود که غم بسیار خورد و ازان دندان ملالتی باشد از جهت خویشان تا کدام دندان باشد
در تاویل دندان باید دید که بحسب آن تعبیر کنند و گویند بیت هر حالت که پیدا از خویشان
سخن زشت باشد از ایشان … و ازان زبان دلیل شخصی باشد که بروی وبال شود و ازان زنخ
دلالت بر نقصان منصب کند و ازان گردن دلیل جمع شدن قرض باشد از صداق یا غیره
یا تقصیری که در قبول وصیتی یا امانتی یا وکالتی واقع شود یا اعمالی که در ادای آن برود
و ازان دوش نقصانی باشد که بمنسوب الیه دوش عاید شود و ازان دست دلیل خیانت کردن
بر شریک و برادر بود و غمگین شدن از جهت ایشان و ازان ساعد دلیل حزن بود و باطل
شدن اعمالی که موقوف دست و ساعد باشد و ازان انگشت دلیل تقصیری بود که در نماز رود
و ازان سینه که دلالت بر حسد و کینه کند و گفته اند که بیت درد سینه دلیل اسرافست
یا نه خرجی که دور از انصافست و ازان جگر دلیل بی شفقتی در باره فرزند و دوست و ازان
سپرز علامت مال بود و خوف هلاک نفس و دین و ازان دل دلالت بر بی رحمی و معصیت
کند و گویند دلیل ترحم بود و مبنی برین بحسب حال تعبیر باید کرد و ازان پهلو دلالت بر نگرانی
باشد از قبل خویشان یا همسر و ازان پشت دلیل آزار مخدوم بود یا پیشوا بیت
یا نه خود درد پشت اندر خواب … سست مرگ برادر و احباب … دو جهی زین وجوه در تاویل پشت
تقدیم یافته و ازان شکم دلالت بر حرام خوردن بود یا بر آزار اولاد و اقارب و ازان مقعد بر

عداوت غریبان و ازان عورت زن میل بفساد و ازان آلت تناسل بدی کردن در
حق مظلومان و گرفتار شدن بدعای ایشان و ازان ناف بخوار داشتن اهل و عیال
و عقوبت آن چنانکه گفته اند بیت دیدن درد ناف خویش بخواب
گفت وگو با عیال و اهل خود است … و ازان پای دلالت بر عدم شفقت بود در شان
زیردستان و گفته اند سعی در سیاست اعمال باشد و نزول عقوبت آن و گویند اتلاف
مال بود بخلاف شرع و ازان ساق دلالت بر تضییع عمر و ندامت از تقصیرات گذشته
تکلیف معاصی و حکم ازین احکام در تاویل پای تقدیم یافته و تاویل در سایر اعضا بهمین
قانون باید کرد که بحسب حرف احتیاط کنند که آن عضو بکه تعلق دارد و تعبیر آن بوی
مأمول گردانند بیت چو مرد آگه بود در خانه گردان … ورا یابی کند یک حرف بر دان

درزی

درفش

و حکم درزی در تاویل پیشه تعبیر دوختن پیمان رفته درفش بتاویل شخصی باشد که
ترتیب مصالح اکابر و مسافران یا زنان کند باعتبار آنکه آنها بعمل درفش تمام میشود
منسوبست ببزرگان و مسافران یا زنان چنانکه هر یک در مقام خود پیمان شود

درم

درم
خالص مسکوک بتاویل صحت دین باشد یا فایده مال یا خبر راست یا ادا شهادت یا
سخن خوش چنانچه در تحفه آداب معبر اشارتی بآن رفته باشد و ازان سیاه دلالت
بر خصومت کند علی الخصوص که بران صورتی بیند و درم شکسته دلیل دروغ باشد و ازان
مغشوش سخن مکروه و حیله و گفته اند اگر یک درم یابد او را فرزندی آید و بالعکس
یا نماز فرض ازو فوت شود و اگر دید که گم کرد و باز یافت فرزندش مرض مخوف یابد
و بصحت انجامد و گفته اند اگر گم کرد و باز نیافت نصیحت جاهلی کند و بواسطه عدم قبول
ضایع ماند و اگر دید که درم بر اندام وی بود بقدر آن او را دشمن باشد و گویند اگر بیند که

بر بازوی او بود دلالت بر کسب کند و اگر دید که درم چند بر کسی داشت شهادتی از آن
او بر دیگری باشد که استشهاد تواند نمود و بعکس بالعکس و اگر دید که درمی مزور
و بصدقه داد بغیر سماع روایتی کند و از طامیدورس گوید هرچه سکه یافته باشد از زر
و نقره بی ملالتی نباشد و گویند درم بسیار صالح را نعمتی بود بقدر آن لقوله علیه السلام
نعم المال الصالح للرجل الصالح و بی سعید را دلیل ضعف اعتقاد باشد لقوله تعالی وَجَمَعَ مَالًا
وَعَدَّدَهُ يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ و اما درم خالص بتاویل سخن نیک بود و بالعکس

دروازه بتاویل حاجب پادشاه بود و اگر دید که دروازه بانی بود بحجابت رسید
و هر صلاح و فساد که در دروازه و دروازه بان بیند باین دستور تعبیر باید کرد درودگر
بتاویل معلم و ادب اطفال باشد و اگر دید که درودگری میکرد باصلاح مزاج منافقان
مشغول شود چه تاویل چوب باهل نفاق رفته دروغ بتاویل فساد دین بود خصوص
چون گویی باشد و علی الجمله دروغ در خواب و بیداری فرقی چندان ندارد لقوله تعالی
وَيَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَأَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ درویش بتاویل به از توانگری بود
خاصه چون اختیاری باشد لقوله علیه الصلوة والسلام الفقر فخری و اگر دید که درویشی
کافری را چیزی داد دشمنی را معاونت نماید و در تقویت کوشد بیت

و ربد رویش مستحق میداد * گردد از بند هر غمی آزاد

و اگر دید که از در خانها نان
می ستاند بقدر آن خیر و منفعت یابد و گویند درویشی بتاویل استغنا باشد و استغنا
قناعت بود حکایت کنند که شخصی با ابن سیرین گفت چنان دیدم که درویش
محروم بودم گفت از مرگی بوضع سکته بیم باشد و چنان شد و علت آن گفت که چون
شخصی را وجه معاش نباشد هر آینه مرگ را مترقب باشد بوحی یا منصور لقوله علیه الصلوة

دروازه
درودگر
دروغ
درویش

والسلام کاد الفقر ان یکون کفرا و حکم دره در تاویل همچنان رفته و از آن
ذره در کوه مذکور شود دریا بتاویل خلیفه باشد یا پادشاه یا عالمی
متبحر و موج دریا عتاب و اعتراض ایشان و گفته اند موج دریا دلیل عذاب بود لقوله
تعالی وحال بینهما الموج فکان من المغرقین و گفته اند دلالت بر حوادث کند
لقوله تعالی واذا غشیهم موج کالظلل دعوا الله و گویند دریاچه بتاویل قضاه و حکام بود
که احکام ایشان بی دستور باشد بدلیل آنکه آب دریاچه ایستاده باشد و اگر آن دریاچه
را قاروره بیند یا آنکه در غایت کوچکی باشد دلالت بر زن توانگر کند که مباشرت دو
دارد چه دریاچه کوچک هرچه دران افتد از خود دفع نتواند کرد و صفا و شیرینی آب
دریا دلیل عدل خلیفه و پادشاه شود یا منفعت علم عالم و بعکس بالعکس و اگر آب را
در غایت سردی بیند دلالت بر خصومت جمهور کند و اگر در غایت گرمی بیند دلیل معصیت
عام شود بیت

درخورد آب دجله دریا باز * پادشاهی کند بعمر دراز

یا از فحول علما شود و گفته اند پادشاهی کامکار یا عالمی نامدار را هلاک کند و اگر دید
که بعضی از آن که باز گرفت بقدر آن جاه یا مال یا علم یابد تا بتمامه چه کس باشد و
گفته اند اگر شریکی داشته باشد از وی مفارقت کند لقوله تعالی و اذ فرقنا بکم البحر
و اگر دید که در دریا شنا شد بر خطای خطرناک اقدام نماید و اگر دید که بدریا در رفت
بملازمت پادشاهی یا بمصاحبت عالمی مشغول شود و اگر دید که بر روی دریا نشسته یا
خفته بود باید که عملی که باشد از عتاب پادشاه ایمن شود چه بر روی دریا نشستن یا خفتن
از غرق مامون نتوان بود و اگر دید که غرق شد در معرض خشم پادشاه افتد و بیم هلاک
باشد یا دلیل گناه عظیم بود لقوله تعالی مِمَّا خَطِيئَاتِهِمْ أُغْرِقُوا فَأُدْخِلُوا نَارًا

دره
ذرّه
دریا

تعبیر دریا

وازین جهت در خبرست که من رأی انه غرق فهو فی النار و اگر دید که از آن غرق خلاص
شد دلیل آن شود که دینش بر دنیا رایج آید و بیرون آمدن از دریا مطلقا دلالت بر فرج بعد از
شدة کند و اگر کافری بیند که غرق شد مسلمان شود لقوله تعالی حتی اذا ادرکه الغرق
قال آمنت انه لا اله الا الذی آمنت به بنوا اسرائیل و انا من المسلمین و اگر دید که فرو میرفت
و برآمد مستغرق کار و بار دنیا باشد و اگر دید که بقعر دریا فرو شد و بگل آلوده گشت از جهة
پادشاه غمگین شود و اگر دید که خود را از آن گل بشست از آن فرج یابد و اگر آب دریا
ایستاده بیند دلالت بر بطالت کند و اگر مضطرب بیند دلیل اضطراب شود و اگر دید که
شکار دریا میکرد رزق حلال یابد لقوله تعالی **احل لکم صید البحر و طعامه متاعا
لکم الآیه** و اگر بیند که آب دریا زیادت شد لشکری بحسب آن زیاده شود و بالعکس
و اگر دید که در دریا بشنا بیرون میکرد پادشاه او را محبوس گرداند و گفته اند بیمار حریص
شود و اگر دید که از دریا بشنا بیرون آمد بتدبیر از عمل دیوان خلاص یابد و نیکس بالعکس و اگر
پادشاهی بیند که میخواست که بشنا از دریا بگذرد و دریا مضطرب بود و موج میزد و نگذشت
با معارضی جنگ کند و غالب آید و بالعکس و گفته اند شنا در دریا دلیل بر استنباط
مسایل حکمی کند و اگر دید که از دور در دریا میدید امیدش برآید و گویند در فتنهٔ هولناک
افتد یا نومید شود و اگر دید که بروی دریا میرفت کار دین و دنیا بر دست او آسان شود و
اگر دید که جانوران دریا با او سخن گفتند محرمان پادشاه با او اسرار گویند و اگر دید که آب چشمها
و رودها تمامت در دریا ریخت تمامت اموال اکابر بخزانهٔ پادشاه در آید و اگر دید که
آب دریا خشکوار بود و رها کرد و آبی ناخوش طعم خورد از حلال بحرام گراید و اگر عالمی
بیند که صدف از دریا برآورد علمی آموزد که مثل آن نداشته باشد و اگر غیر عالم بیند در ربود زنی

بروی گشاده شود و اگر دید که غوص کرد و گوهر برآورد از پادشاه فایده بیند
و ارطامید و پس گوید اگر بیند که در نهر عظیم غوص کرد و قدرت بیرون آمدن نداشت
بر مضرتی که او را حادث شود تحمل و صابر شود اند بود و گویند غواص شخصی بود
که در غوامض امور خوض کند و مورد و مصدرش همان باشد که بخواب بیند از
نجات و هلاک و سعی مشکور یا ضایع و اگر دید که از دریا نهنگی را بگرفت و بکشت دشمن
پادشاه هلاک شود یا مغلوب گردد **جت** هر که دریا بخواب در بیند
آن زمستان بکام نشیند و **حکایت** کنند که شخصی بخواب دید که دریای خشک
شد و با معبر گفت و تعبیر کرد که خلیفهٔ وقت را بیم هلاک باشد و مال او بتاراج رود و قحطی
در بلاد او باز دید آید و چنان شد

در بچه

دریچه که بطریق فرجه در جایی بیند غرب از دلیل
زن باشد و غمگین را فرح و مریض را شفا و معزول را عمل و حاصل آنکه تاویلش من کل الوجوه
نیک نهاده اند و حکم

دزدی

دزد بلفظ حصار گفته شد دزدی را تاویل چنان گفته
اگر دید که راه زد یا چیزی دزدید نقبه کرد و کسی را بکشت یا عس بجهد و خصومت با کسی
آن متاع منغص گرداند و گفته اند آنکه دزدی بیند زفافی سازد یا پسری آید و اگر جدا بدان
موضع غایب باشند بسلامت مراجعت نمایند و اگر دید که نیت داشت که راهی بزند یا
از جایی چیزی ببرد و نبرد یا نتوانست برد گمرهی بکسی رساند و گفته اند بیمار شود
و صحت یابد و اگر دید که قطاع الطریق بروی جمع شدند و از وی چیزی نتوانست برد همین
تاویل داشته باشد و اگر دید که هرچه داشت ببردند مصیبتی بوی رسید و از غرایب تاویلات
آنست که گفته اند اگر دیدی که شخصی بروی راه زد و مال او ببردند بصحبت کسی افتد که او را
عزیز دارد و بعد از آنچه از وی برده باشند فایده یابد و گفته اند آن راه زن نوری

دروغ گوید و اگر دید که از جاء او چیزی ببردند رنجی بر خاطر شود و گویند دزد مجهول ملک الموت
باشد یا که آب و اگر معروف باشد از وی فایده ای یابد حرمتی علمی از وی بسر وی
رسید و اگر بیند که دزد مجهول بخانه او رفت وطشت او را بدزدید زنش بمیرد
اگر دید که چیزی بدزدید که تعلق بزنان داشته باشد همین تاویل باید کرد و اگر دید
که چیزی برد که تعلق بخدام داشت یکی از ایشان وفات یابند و ارطامید و پس گوید
سرقه نیک باشد الا آنکه پس اگر دربند فربی بود و گویند دزد بتاویل مرض باشد هر
رنگ که بینی آن از اخلاطی از اخلاط تعبیر باید کرد مثل آنکه سیاه را سودا تاویل کنند
و على هذا القياس و اگر دید که دزد چیزی برداشت نسبت بجوهر آن باید کرد که از آنجا
تعبیر کنند چنانچه در تاویل هر چیز بیان رفت و اگر دید که دزد را گرفته برد و از آن مرض
وقوف یابد و گویند اگر دید که دزد معاینه چیزی برد بتاویل شخصی باشد که بعینه
قبلی از وی جدا شود دستار سر بتاویل دین و حرمت و ریاست شخص باشد
مادام که جنس پنبه یا کتان بود و برنگ سفید یا سبز باشد بلی اگر از ابریشم شد دلالت بر
صلاح حال دنیوی کند فقط و دستار بزرگ دلیل جاه و مال تمام باشد و بالعکس لقوله
علیه الصلوة والسلام نعوذ بالله من الحور بعد الکور یعنی بتحقیقت دلالت بر خادم کند
شرف او جوهر بتحقیقت بود و اگر دید که دستارش علم نیزه بود باقی نفس الامر
طرار داشت در سفر جاه و شهرت یابد و اگر بیند که دستارش بدستار دیگری پیوسته بود
جای مستحکم یابد و دستار سرخ دلیل شوکتی یا شهرتی باشد و از آن کبود مصیبت بود
و از آن زرد بیماری و از آن سیاه زیان مگر نسبت با قاضی و خطیب و کسی که در بیدار
سیاه پیچد چنانچه در تاویل جامه گفته شد و اگر دید که دستار می پیچد بسفر رود و گویند

دستار سر

حلمش زیادت شود لقوله علیه الصلوة والسلام اعمموا تزدادوا حلما و اگر دید که دستار
دوی سی پیچد با اهل دین و دنیا مدارا کند چنانچه در تعبیر جامه اشارتی بدان رفته
و در حکایت آمده که ابو مسلم ملقب الدوله بخواب دید که رسول الله صلى الله
علیه وسلم عمامه سرخ بست و دو عقده بر سر او پیچید و با معبر گفت و تعبیر کرد که بیست
دو سال والی باشی و چنان شد چه عمامه در عرب بتاویل تاج است در عجم لقوله تعالی
بخمسة آلاف من الملائكة مسومين الی مبین و اسحق پیغمبر علیه السلام
بخواب دید که عمامه از سر او بر گرفتندی و بیدار شد و عید انتزاع زن بوی رسید و باز
بخواب دید که عمامه او باز دادند و عما قریب زن بوی معاودت نمود و برین تقدیر
تعبیر دستار بزن نیز کرده اند و دستار حمام بتاویل خادم بود و نیک شود
آن بوی عاید شود دستارخوان بتاویل خادم سفره بود دستارچه از شرعی
مشروع بود دلالت بر مصلحی یا منفعتی کند و از آن غیر شرعی چون خز و ابریشم همچنین
نفع بود اما ثمر یا پارسایی رسید و گفته اند دلالت بر دختر کند یا کنیزک دست راست
بتاویل پدر بود یا برادر یا پسر یا مردان اقارب یا رفیق یا دوست یا شریک یا شخصی
بر ترتبه ایشان و گویند زن را شوهر بود و دست چپ دلالت بر مادر کند یا خواهر یا دختر
یا زن یا کنیزک یا زنی مثل ایشان و صلاح و فساد آن بدین دستور تعبیر باید کرد و
اگر دید که یک دست او دراز تر نمود کار آن کس که دست بوی منسوب بود بهتر باشد
لقوله علیه الصلوة والسلام اطولکن یدا اسرعکن لحوقا بی یعنی اعمل کن پیدا و گویند
درازی دلالت بر سخاوت کند لقوله تعالی ولا تبسطها کل البسط و اگر دید که
دست بیرفت اعتماد بر ایشان کند و اگر بیند که چون چهارپای دست و پا میرفت لیکن با کوته

دست راست

بود و روی سوی آسمان داشت حاجتی بعید طلبد و بدشخواری بر تواند آمد و اگر دید که دست
والی بسنگ رخام شد والی را عمر دراز باخرمی باشد و اگر دید که آب از دست وی
میچکید مال یابد و اگر دید که مرد و دست بر سینه نهاد از جهة خویشان غمگین شود و حکم دست
بر سینه نهادن باین دستور باید کرد و در بریدن دست دو قولست یکی بر طریق قیاس
که اگر دید که دست او ببریدند آنکس که دست بوی منسوب باشد از وی مفارقت کند یا اگر بیند که
دستش از بازو ببریدند دلالت بران کند که اگر برادر داشته باشد وفات کند لقوله تعالی
سنشد عضدک باخیک و قولی دیگر آنکه اگر بیند که مرد و دست او ببریدند از کسب و
کار و بار بازماند و اگر بیند که حاکم دست راست او ببرید پیش آن حاکم سوگند بدروغ یاد
کند و اگر دید که دست او بر در خانهٔ حاکم ببریدند از ملک الیمین مفارقت نماید و اگر بیند که دست
راست ببرید بودی بسیار سوگند خورد و گویند اگر دید که دست راستش ببریدند دلیل کذب
و خیانت باشد و اگر دید که دست راست و پای چپ او ببریدند بفسادی عظیم اقدام نماید
یا بر سلطانی خروج کند لقوله تعالی إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ
فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ و اگر دید که دست او کج بود گناهی عظیم از
وی صادر شود که بدان مواخذ و معاقب گردد و اگر دید که دست راست خود نبود منکر
حق شود که بر وی متوجه باشد و زن و مرد را این حکم است لقوله تعالی فاقطعوا ایدیهما
و اگر دید که دست او خشک شد در خروج نامشروع اسراف کند و از مردم استقراض
نماید و وبال آن اعمال و وزر و عقوبت آن بوی رسد و ارطامیدورس گوید که اگر
که دست او خشک شد مظلومی را بزند و اگر دید که انگشت بزرگ او خشک شد مظلومی را
دلیل مصیبتها شد از قبل پدر و از ان میانه مصیبت برادر و از ان چهارم مصیبت مادر

دست

و ازان کوچک مصیبت دختر و اگر دید که زیاده از دو دست داشت یا آنکه دو دستش
بدست دیگری پیوسته شد دولتش زیاده شود یا برادری یا فرزندی بوجود آید
یا غایبش مراجعت نماید و اگر این خواب پادشاه بیند ملک او زیاده شود و اگر دید
که دست خود را می برید و ازان سیلی یافت بهوای مشغول شود و اگر دید که کف دست
بهم میشود صلت رحم کند و اگر دید که پشت دست بهم میشود میان ایشان مفارقت
افتد و اگر دید که میان جمعی کفها بهم میزد ایشان نزاع و سعی شود یا نشاطی یابند یا
اگر بیند که تنها میزد غمگین شود و اگر دید که کف دستش کشاده و قوی بود دلیل فراخ دستی
بود و بالعکس و تاویل کف دستش کشاده و قوی بود دلیل فراخ دستی بود و بالعکس
و تاویل کف دست بر پاسه نیز کرده اند یا فرزند یا ترک حرام و شاید که زیاده و نقصان کف
دست برین اقسام حمل کنند و گویند اگر بیند که کسی در شهری مرد و دست ببرید و یکی را
بردار کنند والی آن شهر معزول شود و دیگری بر جای او نشیند و این خواب از جمله
مجربات است چنانچه در احکام آویختن بیان رفته و اگر دید که دستها خود بسوزن نقش کرده
بود همتش بر تعلیم علم و بزرگی مقصور باشد و اگر دید که دست او بتن صالحی نقل کرد و می
بدست او توبه کند و بالعکس و اگر دید که دست راست با وی سخن گفت دلیل خیر باشد
و بالعکس عکس و اگر دید که دست چپ با او سخن گفت منسوبان آن دست از وی
شکر گویند و بالعکس و گویند اگر دید که مرد و دست یکی با او بطریق توبیخ سخن گفت دلیل
سیئات اعمال باشد لقوله تعالی نختم علی افواههم وتکلمنا ایدیهم و اگر دید که
بر مرد و دست جامه بسته بود و قرآن بنظام خوانده و اگر بیند که دست او زرین شد دولتی
بوجهی قبیح از وی زایل شود و اگر دید که دست چپ او حسین بود زن او یا شریک او

دست انگشت

دست

وکوتاهی دست و ساعد دلالت بر جور و سرقه کند و بعکس بالعکس و اگر دید که دست
بصابون و اشنان می شست نومید شود و اگر دید که جانوری که بتاویل نیک بود و تعبیر شان
معکوس شود و اگر بیند که دست در گردن مشرکی کرد بر دست او مسلمان شود و گفته اند
ساعد دوگانه بخاصه دوستان و برادران و فرزندان و سایر خویشانی که در مرتبهٔ ایشان
باشد و روای النبی صلی الله علیه وسلم لیلة المعراج امراة حاسرة الذراعین فقال اجبرئیل من
هذه فقال ابی الدنیا و گویند اگر بر ساعد موی بیند بسبب وام آن کسان که دست بایشان
منسوب باشد غمگین شود یا قرضی در گردن او افتد یا زیانی بوی رسد و اگر دید که آن موی
بستردی فرج یابد و اگر دید که موی بکف او برآمد زیان مالی و غمی بالی بوی رسد و اگر دید
که دست در بغل کرد و چون بیرون آورد نوری داشت بمقصود رسد و نیک مشهور شود
چنانچه در قصهٔ موسی علیه السلام مذکور است و ارطامیدورس گوید چون هر دو دست را صحیح بیند
دلیل بر صحت اعمال کند نسبت با کاتبه و ملاحان و رقاصان و هر کس که عمل او بدست او منحصر
شود و با زینت یابد و گفته اند متکلم نیز ازین قبیل باید گرفت چه متکلم در حالت تقریر تحریک
دست محتاج شود تا تمام تفهیم شود و این طایفه اگر بیند که دست ندارند از عمل باز مانند
از کسب عاجز شوند و گویند اگر دید که هر دو دست نداشت بر کسی عاشق شود که دست تدبیر
او بدامن وصل او نرسد **حکایت** کنند که قرقوس حکیم که از فضایل حکما بود و معاصر ارطامیدورس
بود شخصی بخواب دید که دست او دست حکیم شده و بارطامیدورس گفت و تعبیر کرد که زود
باشد که مهندس کامل مثل قرقوس شوی باید که از صحبت او باش بر حذر باشی و چنان شد و
علی الجمله هر که بیند که دست او دست دیگری شده یا بالعکس حال او چنانکه حال آن کس شود
این تعبیر متفق علیه است و گفته اند دست مطلقا مایهٔ انتعاش و آلت کسب معاش شخصی است.

دست

و از ینجا روایت کنند که مریضی فرشته را بخواب دید و گفت اگر مرا مهلتی باقیست
بدست راست اشارتی کن و الا بدست چپ و او را بدست راست اشارت کرد
اما پر بی بود و دیگر روز وفات یافت و سندی بخواب دید که کف دست چپ از آسمان
معلق شدی و برهمن تعبیر کرد که اگر پنجم از اتابک ملک بود و از خاتون فایده یابد و اگر
ضیا دست او را صیدی بسیار اتفاق افتاد و سایر مردم را نفعی باشد و بحسب حال
و قابدی دید که دست طفل او تنگ و کوچک بود و معبر گفت بد دل و ضعیف نفس باشد
و از آن سپید ارا از آن تعبیر نیک متعجب شد و چون آن طفل بسر حد بلوغ رسید همچنان بود
و شخصی بخواب دید که معروفی دست او ببرید و معبر گفت اگر صاحب رؤیا صالح است از آنکس
فایده بقدر پنج هزار درم یابد و الا بر دست او از امر منکر توبه کند و هم فایده
یابد و هم توبه واقع شود و تجاری بخواب دید که صرافی دست او ببرید و معبر گفت از تجارت
بصرافی رود و چنان شد و دیگری دید که دست راست او از دست چپ بود و معبر گفت
این خواب کسیست که بحدیث صل من قطع عمل کند و فی الواقع چنان بود که خویشان
از آنکس تقاعد مینمودند و او بقاعده مراعات ایشان واجب میدانست **دست
اورنجن** بتاویل زن را شوی بود و مرد را زن و گویند تنگدستی بود و اگر از
آهن سپید دید دلیل قوت و ظفر باشد و از زر دلالت بر غم کند یا علی و از سیم غمی بود
کم از آن زر و گویند دلیل مرتبهٔ اخروی شود لقوله تعالی وَحُلُّوا أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ
و از آن برنج و مفت جوشش دلالت بر تنگدستی و از غم نیز خالی نماند و گفته اند
دست اورنجن زرین مال بود مالی بود که از میراث حاصل شود و گفته اند اگر از سیم دید
مرد دو دست اورنجن بیند مالی باشتاب با رنج حاصل کند و غم دست اورنجن بجیده

بتاویل مشتری بود بلی اگر دید که پادشاهی دست او را بخن بوسی داد بحسب حال خود مرتبه یابد
یا او را برادری یا فرزندی آید و اگر این خواب زنی بیند شوهرش نیک بود
والا او را دختری مبارک آید و اگر پادشاه بیند که دست او را بخن درد پیچ داشت او را
فتح ولایتی دست دهد که بدان مذکور شود و در روایت آمده که رسول صلی الله علیه
وسلم فرموده که بینا انا نائم رایت فی یدی سوارین من ذهب فاهمنی شانهما فاوحی الی
فی المنام ان انفخهما فنفختهما فطارا فاولتهما کذابین یخرجان بعدی العنسی صاحب صنعا و مسیلمه
صاحب الیمامه **دست‌بنوسی** بتاویل فرزندی باشد یا دوست یا غلام یا مال یا سخن خوش
بحسب حال بیننده و از آن زر و چیزی و اگر دید که از زمین بر می چید مالی باشد
دستار را بدو وجه تاویل کرده بعضی بر آنند که دلالت بر مال کند بحسب
جوهر آن که بدست باشد و بعضی گویند دلیل شخصی بود که حیات آن طایفه کنند که بدست
منسوب اند بحسب علمی که از دستار مقصود است و اگر دید که **دشمن** او را بجور و
مصیبتی بوی رسید و گویند دشمنی بتاویل دوستی باشد لقوله تعالی عسی الله ان یجعل بینکم
وبین الذین عادیتم منهم مودة و گفته‌اند اگر دید که دشمن بحرم او در آمد
میان ایشان مفارقتی افتد و اگر والی بیند که دشمن بولایت او در آمد از آنجا منزعج شود و
هم بدلیل قصه آدم علیه السلام و ابلیس که مذکور شد لقوله تعالی هل ادلک علی شجرة الخلد
وملک لا یبلی که او را بر شجره و فا دلالت کرد و اگر دید که دشمن خبر رک
کسی بوی رسانید بر دشمن ظفر یابد و باقی این احکام در تاویل جنگ تقدیم یافته و اگر
دید که کسی را **دشنام** داد آنکس بروی ظفر یابد و بالعکس و از نیجا گفته‌اند بدبخت
کرد به دیگری و را دشنام :: چیره کرد و بر دو یابد کام **حکایت** کنند که زنی پیش ابن جنی

دشمن

یهود معبر رفت و گفت چنان دیدم که مرا از محله بیرون بردند و سنگسار میکردند و گفت
از دشنام دادن بر حذر باش والا ترا از اخراج و قتل خطر باشد چه خدای تعالی
در توریة با موسی علیه السلام فرموده اخراج الشاتم علی المعکی و توبه نکرد و او را
رجم کردند و جهودی بخواب دید که والدین را دشنام میداد و یکی از احبار تعبیر کرد
که صاحب این رؤیا را تقبل آورند چه در توریت آمده که من امن اباه او امه فقد حل دمه
و چنان شد **دعا** کردن بتاویل حاجت روایی باشد از بهر خاص یا
عام چنانچه دین باشد و گویند اگر دید که از بهر خود دعا کرد او را فرزندی آید و اگر
دید که در دعا متضرع بود صالح را مزید درجه باشد و طالح را توبه لقوله تعالی سنزید
المحسنین و اگر دید که صالحی را دعا کرد نفعی بوی رساند و اگر دید که طالحی را دعا کرد بفساد
گراید و اگر دید که کسی را میخواند از خوف پناه بوی برد و دعوات ماثوره را تاثیر بیشتر بود
و گویند دعا مشهور اداء نماز فرض باشد و اگر دید که دعا می کرد و اسم باری تعالی
دران نبود نماز بریا گذارد و اگر دید که در تاریکی دعا کرد تجارت یابد لقوله تعالی فنادی
فی الظلمات و اگر دید که قومی در دعا بودند اگر او را نشناسند فرزندان یابند والا
خیر و برکت یابد میان اهل آن موضع عام شود و اگر دید که از دعا اجتناب مینمود از مراد
محروم ماند و اگر دید که از چیزی محروم شد دلالت بران کند که از دعا غافل است و
گویند دعا دلیل غم بود چه غالب آنست که غمگین دعا و تضرع کند و اگر دید که دعا بر مخلوق
میکرد محتاج آنکس شود **دغدغه** بتاویل تنغیص باشد و اگر دید که دغدغه کسی
میداد او را از حرفه خود منع کند و یا حال بروی منغص شود **دف** بی زنخ
بتاویل امر معروف بود و آواز آن نشاط خصوص چون کنیزک زند و اگر حره زند دلالت

دعا

دغدغه

دق

برچیزی مشهور کند واگر مردی زند دلیل بشارت بود واگر جوانی زند علامت ظهور دشمن
باشد واگر دف بازنچ پند دلیل مکروهی بود از مصیبتی وغیر آن وحکم **دفتر** بلفظ کتاب
بپایان خواهد رفت که ظاهرا اعم مینماید **دکان** بتاویل معیشت شخص بود یا آنکه زنی خواهد
واگر دید که بر در خانه دکان بنیاد نهاد یا خود نشسته بود و بران نشست بحسب پایه خود و رفعت
دکان مرتبه یابد و کارش بالا گیرد و گفته اند دکان بر در خانه دلالت بر شخصی کند که
دو پیشه دارد اهل آن چه باشد واگر دید که دکان در بازار داشت بدیگری منتقل شود واگر دید
که در دکانها نشسته بود کساد در آن بازار باز دید آید واگر دید که در دکانها محکم کرده بودند
دلیل هلاک اهل آنجا باشد وبعکس بالعکس وبعضی زین احکام در تاویل بازار تقدیم
یافته **دلالی** بتاویل اصلاح ذات البین بود **دلال** دلالت بر شخصی کند که
در قضایا متوسط باشد واگر دید که دلال خیر بود وبعکس بالعکس و در مثال خبر آورده اند
که مثل اطعام مسکینی باشد لقوله علیه الصلوة والسلام من اشبع جایعا فکانما احیاها واگر در
امر دنیوی بود شخصی را از مهلکه خلاص دهد شر هر چند ظاهرست اما تعبیر آن بعبادت کرده اند
دل بتاویل حال دین و دنیای شخص بود و صلاح و فساد آن باین جهت باز گردد و گفته اند
دل دلیل عقل و شجاعت و سماحت باشد یا فرزند اما تاویل آن بعقل اولیست و گویند دل نایب
پادشاه جسدست وباین دستور تعبیر باید کرد واگر دید که از اندرون او بیرون آمد دلیل
سلامت دین و دنیای او نباشد واگر دید که دل بر کف دست نهاده بود بیمار شود واگر دید
دل بهر دو دست گرفته بود کار رها او بر آید واگر دید که دل او پاره پاره شد مریض استغنا بود
وغیر او از بهر هوای نفس متفرق خاطر شود واگر دید که دل او بیمار بود علامت مهجور شود
لقوله تعالی **فیطمع الذی فی قلبه مرض** ای مهجور باشان تعلق باشد که **قلوبهم مرض**

ای نفاق وحکم درد دل علی حسن تقدیم یافته وبعکس بالعکس واگر دید که دلش خشم
در کارها بینا شود واگر دید که جگری بدل او میر سپید از غم خلاص یابد وبالعکس واگر
دید که گوهری از دل بدهان آورد و بیرون افکند بکلمه رده مرتد شود واگر دید که باز
آنرا فرو برد اعاده شهادت کند واگر دید که گوهری یا پنج دانه مروارید از دل
برآورد و مروارید پنج دانه را بینداخت و گوهر را فرو برد اصل ایمان نگهدارد اما
در نماز فرض تقصیر کند واگر دید که دلش پرشد دلالت بر هدایت باشد لقوله تعالی
حتی اذا فزع قلوبهم وحکم پرسیدن علی حسن تقدیم یافته واخبار تاویل
دل بزن کرده اند و نقل از توریت آورده که ان نساءکم صدورکم وهی قلوبکم و
ارطامیدو رپس نیز باین تاویل قایل است وعلت آن گفته که چنانچه دل در باطن بر
حال شخص است زن در حجاب همین مرتبه دارد **دلو** بتاویل شخصی باشد
که مال بحیله حاصل کند و دلو پر آب مالی بود بحیله یا حوالت حاصل شود واگر دید که از دلو
آب میخورد در آرزوی کنیزکی بود که او را مسخر کند وباقی احکام در تاویل چاه بپایان
رفته و در روایتست از رسول صلی الله علیه وآله وسلم رایت فی منامی کانی
علی قلیب اسقی علیها حتی سود لم احد ابوبکر الدلو بعدی فنزع ذنوبا او ذنوبین وفی نزعه
ضعف فغفر الله تعالی له ثم اخذ الدلو من بعده عمر بن الخطاب وحالها غربا فلم ار عبقریا من الناس
الدلو فی یوم من ... ان عبقریا من الرجال یفری فریه ابن الخطاب **دولاب**
بتاویل شخصی باشد که بسر خط اموال مردم کند وگویند دلالت بر دوران تجارت وانتقال
احوال واموال داشته باشد و بدین دستور تعبیر باید کرد **دله** که از آن پوستین
سازند بتاویل در زنی ظالم قتال سواری بود و حکم آن بسمور نزدیکست **دماغ**

دم آهنگران

دهل

دنبال

دنبه

دندان

بلفظ مغربیان میرود و حاصل آنکه **چیت** هر که چیند و باغ را در خواب
کالی کرد وازاولوالالباب **دم آهنگران** بتاویل نعنی بود بحسب حال شخص ملی اگر از
چوب چیند تاویل آن معکوس شود و گویند ما وام که تاویل پسندان پادشاه کند تاویل
دم بوزیر باشد **دهل** بتاویل زیادتی مال بود و قیدرا اگر چیند و از نجا گفته اند چیت
دل وآبد نعیم بود ،، خون دریش چو زر و سیم بود ،، واگر دید که خون و ریم از دل می کید
مال بناحق خورد و منعکس بالعکس **دنبال** حیوانات دلالت بر کثرت اتباع کند و
بسیاری مال اگر ماکول اللحم بود مال حلال باشد و بالعکس و حکمی ازین معنی در تاویل اب
تقدیم یافت **دنبه** بتاویل بدرهٔ زر باشد و گفته اند شاید بود که از قبل زن بود و دنبه
پخته مال حلال باشد و از آن خام مال بشبهه و اگر دید که چون گوسفند دنبه داشت
او را فرزندی صاحب دولت آید و شاید که عالم باشد **دندان** که عبارت از آن در
لغت بدین وجه است که الثنایا چهار دندان پیش دو از بالا و دو از زیر الثنه کی الرباعیات
چهار از پس ثنایا دو از بالا و دو از زیر راعیه ملی الاثبات چهار دندان پیش دو از
بالا و دو از زیر الضواحک چهار از پس پیش دو از بالا و دو از زیر الطواحن دو از
دندان از پس ضواحک الطاحنه کی النواجه دندانها خرد و از روی تعبیر دلالت بر خویشان
کند از آن بالا دلیل بر مردان باشد از قبل پدر و از آن زیر از قبل مادر و دندان
بالا پیش از طرف بالا پدر بود و از طرف چپ مادر بود و از آن زیر دلیل زیان بود
از جهت مادر و دندان پیش زیر از طرف راست مادر باشد و از طرف چپ عم و اگر
او را پدر و عم نباشد دلالت بر برادران و فرزندان کند یا دوستانی در مرتبهٔ ایشان و
رعایت بالا تا ویل عم تخصیص دیا دوستی قایم مقام او و از آن زیر عمه یا زنی در مرتبهٔ آن

دندان راست

و پیش بالا بزرگ قبیله بود و از آن زیر زنی که مدار همه بر او باشد و صواحک بالا اخوال
و انبا اخوال باشد یا حیی در عداد ایشان و از آن زیر دلالت بر خار کند و بنات او یا عورات
که بمرتبهٔ ایشان باشد و دیگر دندانها از زیر و بالا خویشان دور باشد از اطفال و غیرهم
و از طرفین هر کدام که بدندان نزدیکتر باشند قرابت ایشان اقرب بود و قوت
ایشان مستحکمتر بود و وجود و عدم و صلاح و فساد دندانها بدین قاعده تاویل باید
کرد تا اگر کسی بود که دندان او می جنبد هم کی ازین جماعت بیمار شود یا متزلزل حال
گردد و اگر دید که دندانرا بر کند قطع رحم کند از آنکس که دندان بوی منسوب بود و گویند
مالی بکراهیت صرف کند یا او را تعزیتی واقع شود و اگر دید که خود بیفتاد آنکس که دندانرا
بدو نسبت بود هلاک شود یا غیبت نماید و منقطع الخبر گردد و اگر دید که بی سبب درد کند
مال یابد و اگر دید که آن دندانرا بدست راست گرفت از سی درم تا پانصد درم فایده یابد
و اگر دید که بدست چپ گرفت نفعی باشد از سیصد درم تا ده هزار درم و اگر دید که بیفتاد و بدست
گرفت مالی بقیاس یابد و اگر دید که شکست بلایی صعب بدانکس رسد از وفات یا مرض و
اگر دید که سیاه شد غمگین گردد و اگر دید که زرد شد بیمار گردد و اگر دید که گنده شد یا درد
کرد سخنی ناخوش از اقارب شنود چنانچه تاویل درد و استارتی بدان رفته و اگر دید
گران بالا او درد دست او افتاد مالی یابد و باز گردد و اگر دید که بر کنار او افتاد او را پسری
آید لقوله تعالی یکلم الناس فی المهد یعنی فی الحجر و اگر دید که بر زمین افتاد
دلیل مصیبت شود لقوله تعالی **منها خلقناکم و فیها نعیدکم** و اگر دید که دندانها همه از زیر
او افتاد دردی یا غمی بوی رسد و گویند اگر دید که دندانهای او بیفتاد و داشت نگاه داشت و گم گشته اند
در خصومتی افتد و مغلوب گردد و چه چون دندان نداشته باشد دندان کیر شوند بود و گویند

دندان

اگر دید که دندان او می‌افتاد و او بدست میگرفت یا در کنار او می‌افتاد اولاد او منقطع نشوند
و بعد از آن او را فرزندان و اگر دید که بزبان دندانها می‌انداخت بزبان حال اهل آن خانه
خود را بفساد آورد و جاماسب گوید افتادن دندان مضرت دوستان بود و اگر بیند که دندان نیابد
افتاده بود و در کرباس پاره بسته عمرش دراز بود چنانچه اقارب پیش از و رحلت کنند و بعضی تقدیر
افتادن دندان از اعجب حال بینند تعبیر باید کردن خصوص که در حکایت آمده که شخصی بخواب
دید که تمام دندانهای او فرو افتادی و از آن عظیم غمناک شد و با معبر گفت و تعبیر کرد که تمام
خویشان آن کس بمیرند و چنان شد و دیگری در خواب دید که دندان پیش او شکسته شد
و پسرش وفات یافت و شخصی چنان دید که سه دندان از دندانهای خود بر کف گرفت و انگشت
بر آن نهاد و چون بیدار شد یک درم و نیم یافت و دیگری بخواب دید که دو دندان از دهان
وی فرو گرفت و پیش او از جملهٔ مرتبان مصالح بود و کار او بالا گرفت و ارطامیدورس گوید
دهان بمنزلت منزلست و دندان بمرتبه سکان منزل و دندانهای پیش دلیل اطفال باشد و از آن
طواحین دلالت بر مردم پس کند و اگر دید که دندانهای او بی دردی بیفتاد اعمال او باطل شود
و بنده را آزادی بود چه افتادن دندان علامت پیری باشد و گویند **بیت**
رسمست که مالکان تحریر ✽ آزاد کنند بندهٔ پیر ✽ و گفته‌اند اگر دید که جملهٔ دندانهای او
کنار افتاد عمر دراز یابد بحسب که دندانهای او فرو ریزد یا خویشان او بسیار گردند خصوص
فرزندان و عبارت منظومه برین نهج است **بیت** گرفتند در کنار او دندان
شد دلیل زینهٔ فرزندان ✽ ور فتد بر زمین بمیرد و پسر ✽ یا ز خویشان او برآید گرد
و گویند اگر دید که بر زمین افتاد ناپدید شد تمامت آن جماعت هلاک شوند و اگر دید
که چون بر زمین افتاد آنرا باز جای نهاد اقارب او متفرق شوند و باز ایشانرا جمع کرد

و اگر دید که یکی از آن بیفتاد و آنرا باز جای نهاد آنکس را که دندان بدو منسوبست
بعقد عهد و دندان پوسیده بتاویل برادر گشاده بود چنانچه تیز بر از آن کند بود و اگر
عالمی بیند که دندان او از زر بود دلیل خیر بود و غیر او را دلالت بر مرض یرقان
کند یا حرق و اگر از سیم بیند بسخن خود زیانی مالی کشد و اگر از آبگینه بیند یا چوب
اجلش نزدیک باشد و اگر دید که دندان پیش او خواست افتاد و بگرفت و
نگذاشت که بر زمین افتد او را فرزندی آید یا برادری یا خواهری یا دوستی از وی
مفارقت کند و نگذارند که برود و اگر بیند که دندانی نو بر دندانهای او زیاده شد
یکی از جماعت که تعداد شد زیاده شود و اگر دید که از آن زحمتی یافت از آن
شخص زحمتی نه بیند و الا بر عکس باشد **دندان گرفتن** از روی محبت دلالت بر آن

دندان گرفتن

کند که آنکه دندان از وی گرفته باشد از آدمی یا حیوان پیش بیننده عظیم محبوب
بود اگر بیند که متاعی را بدندان گرفت از صورت مخاطره تمکین شود و اگر بیند که شخصی را
بدندان گرفت چنانچه خون از آن بیرون آمد آن محبت معصیت بکجا هی باشد و گویند
دندان از روی محبت گرفتن دلیل سروری باشد که در اول عمر رسد و لیکن در آخر
بدرد دل و در خشم انجامد و دندان که از سر خشم گیرند باتفاق معبران دلالت بر
کینه و حسد کند لقوله تعالی عضوا علیکم الانامل من الغیظ و یافتن **دوات**

دوات

بتاویل خصومت باشد با اقارب و اصحاب خصوص از آن چوبین و از آن زرین
دلالت بر تنگی کند و از آن سیمین بر زن و کنیزک و از آن برنجین منفعتی بود با ملامت
بعجب رنگ و از آن آهنین قوت و از آن [illegible] خیر اندک و اگر دید که از دوات
چیزی نوشت کنیزکی خرد و شاید که سریهٔ او شود و علی کلا التقدیرین او را تغابی

چندان نباشد یا آنکه شری ازوی مندفع شود و گفته اند بتاویل دوات مطلقا زن باشد
ولهذا گویند اگر دید که دوات او بشکست یا ضایع شد زنش بمیرد یا او را طلاق
دهد و گویند زنی دیگر بکراهیت خواهد و گویند دوات بتاویل منفعتی باشد که از قبل
زن یا فرزند رسد یا آنکه از اقارب استنکاحی نماید و اگر بیند که بقلم سیاهی از دوات
میگرد و او را فرزندی آید و لیقه از ابریشم دلالت بر زن بخیل کند بحکم آنکه
تاویل ابریشم دست و سپاهی و برنج از ان اخذ توان کرد و از ان پشم دلیل
صوفی بخیل بود بوجه تاویل پشم بمردم صوفی کند و علت بخیل همانست که گفته شد

دوال

دوال بتاویل منفعت بود چه تعبیر پوست بمال رفت بقدر رقت آن جانور
کر دوال از پوست آن ساخته باشد و از ان ماکول اللحم مال حلال بود و بالعکس و حرام
دلالت بر نظم کار و تدبیر استقامت امور روزگار و بیننده پس بالعکس و از احکام
خیاط پیش ازین بوجهی دیگر در تاویل پیشه مذکور شده و خیاط بر شخصی کند که بطریق اصلاح
میان مردم متردد باشد و بتالیف مشغول شود و اگر دید که جامه همه خود دوخت لائق
بوی رسد

دود

دود بتاویل والی ستمگر بود و اگر دید که از میان آن دود آتشی
زبانه زد فتنه بقدر آن حادث شود و گویند دود بی آتش هم عذاب باشد لقوله
تعالی فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ يَغْشَى النَّاسَ هَذَا
عَذَابٌ أَلِيمٌ و گویند دود آتش دیگی که در ان گوشت باشد دلالت بر فرج بعد از شدت
کند و حرارت دود در هر زمان و مکان بهر کیفیت که بیند دلیل غم بود و دود عود در حسب آرزو
بوی ناخوش باشد دلالت بر امری هولناک کند که بعد از ان موجب ستایش بود چنانچه
در بخور گفته شد

دوزخ

و اگر خود را در دوزخ بیند یا آنکه باختیار آنجا رود دلالت بر آن کند
که مرتکب کبایر شود و از ینجا گفته اند

بیت

که بدوزخ درون شد از تاویل
بر گناه بگر گشت دلیل

و اگر خود را در دوزخ بیند و نداند که بچه سبب آنجا رفت
کاری بر خلاف شرع کند که معلوم نداشته باشد و گویند علامت خلق بد بود چه

بیت

اگر زدت بلا بر فلک رو بد خوی
ز دست خوی بد خویش در بلا باشد

و اگر بیند که از یکی باز در آنجاست در دنیا فقیر و بد حال و محزون بود و روزه
دارد و نماز کند و گویند اگر بیند که در دوزخ رفت اگر در توبه تاخیر کند بسبب
گناهی فضیحت یابد و بیننده پس بالعکس و اگر دید که شمشیر کشیده در دوزخ رفت بسبب
زبان در دوزخ رود

بیت

و آنکه در دوزخش نه بجواب
پی سخن مست خود دلیل عذاب

و اگر دید که معروفی او را آنجا برد باید که از تعلق آنکس یا مثل او بر حذر باشد و
اگر دید که در دوزخ بود و فسر یا دشوافت کر و نعوذ بالله علامت کفر باشد لقوله
تعالی اخْسَئُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ و اگر دید که در دوزخ شاد بود و اعوذ بالله
دلیل آن شود که بفسق مسرور بود و متنعم دنیوی مغرور باشد و اگر دید که دوزخ را
از دور دید بلی آنجا نرفت با اهل معصیت صحبت دارد که از ان پرهیز کند
و قال بعض الاساتذه من رای جهنم عیانا فلیحذر من قهر السلطان او من غضب الرحمن
و اگر دید که در جوار دوزخ ساکن بود جهان بروی بناخوشی گذرد و اگر دید که بر آتش
دوزخ بگذشت بر مجلس مناهی گذرد و بمقتضی آیه مستوجب عذاب آجل شود
که ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ و اگر دید که طعام و شراب
دوزخیان میخورد بعمل دوزخیان مشغول باشد یا بعلم علمی نماید که از وی وبال باشد و
اگر مالک را شاد بیند از جلادی خرم شود و گفته اند

بیت

ملک از تازه رویی و خوش باشد ⁂ آخر کار توبه بگزیند ⁂ و رحیم و زقوم خوردن بخواب
عن علم او بود کراب ⁂ و گویند دیدن دوزخ من کل الوجوه ضد بهشت باشد خاصه
در تاویل بهشت گفته شد که تعبیر آن ضد دوزخ است **دوشاب** تاویل مال اندک بود
و اگر سفید باشد دلالت بر فرزند نجیب کند **دوش** وقار و زینت و اختیار و امانت
شخص بود و اگر دید که موی بسیار بر وی رسته بود امانت بسیار در گردن او باشد و گفته اند
لقوله تعالی من حیث لا یحتسب فاین مالی بوی رسید و در بعضی از اقوال دوش
حکم بازو دارد چنانکه تاویل تقدیم یافت و گفته اند که مجوس بر میانه دوش گوشت بسیار
و قوت تمام بیند و بجنس دیر ماند و در **حکایت** آمده که شخصی بخواب دید که بحوات
که نظر بر یک دوش خود اندازد و نمیتوانست و در اثنای هفته اعور شد **دوغ**
ترش بتاویل غم باشد بجهت ترشی و غیر آن رزقی بی ثمره بنا بر آنکه مسکه
از آن گرفته باشد و دوغ فروش شخصی باشد شریف سخی **دوک** بتاویل زن بود
یا دختر و گویند مرد را غم بود و زن را شادی یا دختر اگر حامله بود و الا او را خواهر
آید و گویند اگر دید که دوکی یافت زنی خواهد که سفر بسیار کرده باشد و اگر این خواب
زنی بیند پا و قزی او را بخواهد و دوک ریستن دلالت بر سفر داشته باشد اگر دید که
پنبه می رشت سفری با رنج بود و اگر بیند که پنبه می رشت در حق شوهر خیانت اندیشد و
اگر مرد بیند که چون زن دوک می رشت در سفر کاری نیک کند اما مثل آن کار از مردان
چندان پسندیده نباید و گویند اگر بیند که پنبه یا کتان می رشت خواری یابد و از پنجا گفته اند
پشت پشم رشتن اگر سفر باشد ⁂ هرچه زن ریسد آن ضرر باشد
و اگر دید که باریک می رشت کاری بصبر و کند و اگر دید که پشم می رشت اتلاف مال کند

دوشاب

دوش

دوغ ترشی

دوک

و از آن موی فساد مال باشد لقوله تعالی ولا تکونوا کالتی نقضت غزلها من بعد
قوة انکاثا و ذو القرنین گوید دوک رشتن عمل شخص بود و اگر دید که رشت
و بافت و از آن فارغ شد دلیل موت شود و گفته اند رشتن پشم و موی و کتان دلالت
بر یافتن مالی تمام کند مثل گنج و اگر زن بیند که ابریشم و غیر آن باریک می رشت
اگر غایبی داشته باشد بسلامت مراجعت نماید و گویند اگر بیند که بتعجیل می رشت
همین تاویل داشته باشد بلی اگر بیند که باهستگی می رشت او با شوهرش سفر کند و
اگر دید که آنچه می رشت منقطع شد غایب را توقف افتد و عازم را فسخ عزیمت بود
و اگر دید که موی با گوگردی می رشت صداق را بر شوهر رها کند و باز طلب دارد و اگر دید
که ابریشم می رشت در مجلس علم متردد شود **دودکدان** بتاویل خزانه دار باشد
یا صاحب جمع مبنی بر این بجهت تربیه پنهان تاویل باید کرد **دوک مردان** که در لغت
از آن گویند در تاویل بدوک زنان نزدیکست این قدر باشد که اگر مرد بیند که می رشت
از امانت و غیبت مامون باشد **دول** آسیا بتاویل وکیل خرج خانه باشد
دولاب در تاویل دلو گفته شد **دویدن** بتاویل حوض باشد
و اگر دید که در خانه میدوید بکار خویش حریص شود و اگر دید که در کوچه میدوید در
کار مردم خوض نماید و اگر دید که در بازاری دوید حرص او در معاملات باشد و اگر
دید که از دویدن بازایستاد در قناعت کوشد و گفته اند دویدن در شهری یا
در دهی دلیل ظفر باشد بر دشمن و تتمه این حکایت در تاویل آهو گفته شد **دهان**
بتاویل مفاتیح صلاح و خاتمه نجاح شخص باشد و اگر آنرا موضع معهود بیند شخص
آراسته بود **چت** و دهان بسته بیند از تاویل ⁂ بست بیننده را اکبر دلیل

دوکدان

دول

دویدن

دهان

واکر دیده که فرحت از معهود بود بقدر آن نعمت یابد و بعکس بالعکس واکر دیدکه بسته شده
چنانکه مجال تکلم و تنفس نداشت بیم هلاک باشد واکر دیده که کوشت دهان او ریخته
زیانی مالی بوی رسد واکر دیده که خود از دهان بیرون آمد او را داوری افتد واکر دیدکه زیر
جامه او بدان آلوده کشت آن داوری از جهت زنان باشد واکر دیدکه از دهان او جانوری
بیرون پیغری با خطر کند واکر دیده که پلیدی بیرون آمد صدقه را بمنت ضایع کرده
واکر دید که از دهان جواهر می ریخت فایده عقلی و علمی بمردم رساند واکر دیده که مردم
بر وی کرفته و او را التفات بان نبود قولی بی عمل داشته باشد واکر بیند که چون
از خواب برخاست آب از دهان او آمده بود چنانچه عادت بعضی از مردم است
از کسی شکایت کند و بعضی ازین احکام در تاویل خیو تقدیم افتاده در حکایت
آمده که شخصی بخواب دیده که بوی خوش از دهان ادمی آمد و ابن سیرین تعبیر کرد
که بمنع دعا و تسبیح بسیار کند و از غیبت محترز باشد و چنان بود دیکری برعکس این
خواب دیده و هم او تعبیر کرد که باید که این شخص سخن از سر تکبر کوید و بباطل تزکیه نفس
خود کند و از آن جهت در مضیقی افتد و چنان بود و ازین جا کفته اند بیت
بوی ناخوش چو از دهان آید * خوش سخن را بکیره بتاید دهل زدن بتاویل باطل کفتن
باشد و خبر مخوف بمردم رسانیدن و کار نامناسب بظاهر کردن واکر دیده که با دهل
نمی زند دلیل غم و مصیبت بود در آن موضع که زنند و تاویل دهل بتو اکر متکلف بد
هرزه کوی نیز کرده اند که از نفاق خالی نباشد دهل دو روی دارد که شیمهٔ
اهل نفاق حکم دیبا همانست که در حریر کفته شد و کویند دلالت بر کنیزک خوب
کند دیبا فروش بتاویل شخصی ظالم بود دیک بتاویل مرد راه زن باشد

آب دهان
دهل
دیبا
دیبا فروش
دیک

یا کنیزک و زن را شوهر بود و کنیزک را خواجه و صلاح و فساد آن بدین دیک وسبو
تعبیر باید کرد و کویند دیک بتاویل قیم خانه باشد اعم از آنکه شوهر بود یا غیر او مثل
وصی و وکیل خرج چنانچه دلالت بر رزق پرداخته و حکم اطعمه در مقام طعام مر
باید طلبید و اکر دیده که دیکی پخت از کار پادشاهی منفعتی یابد بحجب دیک و کفته اند
بدان سبب در زبان خلایق افتد و اکر دیده که دیک با کوشت بر آتش نهاد
شخصی را بر طلب معیشت تحریک کند و اکر دیده که پخته شد آن منفعت حلال بود و الا
حرام باشد و اکر دیده که دیک تهی بر آتش نهند کاری مکروه بیجا کند یا
درویشی را بمال غیر مرجو الحصول مطالبت نماید و کفته اند دیک بزرک
بتاویل پیشوای موضع بود و ازان کوچک خادم خانه یا صاحب حوایج و دیک
فخاری بتاویل کسی که نعمت بر همسایکان کند و حکم دیکر جواهر که از آن دیک سازند
در تاویل آتش دان تقدیم یافته و دیک تراش بتاویل شخصی معتبر بود
لقوله تعالی وقدور راسیات دیکپایه را بتاویل نفس شخص کرده اند که او را دیک حکم
حکم دیکست دیلمک که آنرا در لغت دهلا خوانند در تاویل دشمن کردن
که در نظر حقیر باشد و تاثیر طعنه و افساد او بسیار بود دینار زر بتاویل
خانه کوچک باشد خاصه چون معروفی رسد و پنج دینار دلالت بر پنج نماز کند و
صد دینار و زیادت دلیل تبحر در علوم باشد بشرط آنکه عدد زوج بود و کفته اند
دینار بیشمار دلالت بر ملالت بسیار کند و کفته اند زر بسیار تا حد کنج دلیل علم بود
یا ولایت یا دار شهادت و اکر دیده که دیناری چند جایی مضبوط داشت امانت مردم را
نیک نکاه دارد و اکر دیده که دیناری داشت که یک رویش نام خدای بود و دیکر رویش

دیک تراش [illegible]
دینار

صورت بت مسلمانان زا پیم زده باشد و کافر از دولت اسلام و دیدن دینار
بطالع شخص نیز تعلق میکند چه بعضی از آن فرح باشد و بعضی ترح و گفته اند
طلای خالص دین اسلام باشد که خلاصهٔ ادیان است و گویند یک دینار دلیل فرزند
خوش صورت نیک سیرت بود و اگر دید که ضایع شد فرزندش نماند یا نمازی
از وی فوت شود و اگر دید که از وی مال بسیار بخانهٔ او آوردند بقدر آن مال یابد
فالحاملات وقرا و اگر دید که دینار زر بوی دادند اگر امین باشد امانت او بظهور
رسد و بنعکس بالعکس لقوله تعالی ومنهم من ان تأمنه بدینار لا یؤده
الیک و ار طامید و رپس گوید زر اندک سخن گزین بود و از آن بسیار
غم و در روایت آمده قال رجل یا رسول الله رأیت فیما یری النایم کانی اصبت
ست و عشرین دینارا فوضعها کلها و لم اصب منها الا خمسة فقال صلی الله علیه و
سلم انت رجل مضیع لصلوات الجماعات و تصلی وحدک و در حکایت آمده
که شخصی با ابن سیرین گفت چنان دیدم که دو دینار در آستین داشتم و بیفتاد و گفت
از قبالات هیچ گم کرده‌ای احتیاط نمود دو قباله از آن گم شده بود و بدره سیم
باتفاق معبران مال بود و لیکن اگر در کیسهٔ زر و سیم بوی سپردند امانتی بوی
سپارند

دیوار

دیوار بتاویل حال دنیوی شخص باشد و نیک و بد آن بدین جهت
تعلق گیرد و اگر دید که از دیواری در افتاد و از مرتبه در افتد یا نومید شود و گویند بیت
هست دیوار افتاده بخواب * تلف مال و مردن احباب * و اگر دید که دیواری
بر وی افتاد کسی بر او اقدام نماید و عقوبت آن بر فور بوی رسد و اگر دید که دیواری را
بینداخت قصد نقض بزرگی کند یا آنکه او را از مرتبه در اندازد یا وجه معاش از وی
باز پس ستانند و اگر دید که از دیواری آویخته بود عیش بر وی منغص شود و گفته اند
دیوار بتاویل صاحب وجودی متمکن باشد بنابرین اگر ببیند که دیواری
قوی بنیاد مرتفع نهاد بزرگی را برافرازد و بقدرت باشد سرها بخدمت
و بنعکس بالعکس و اگر دید که دیوار او بیفتاد کج باید لقوله تعالی جدارا یرید ان
ینقض فاقامه چه آن دیوار را خراب کردند و آنچه از زیر آن برداشتند
و اگر دید که دیوار خراب مرمت میکرد یا اعاده نمود دلالت بر علم آن معمار کند
چنانچه ایشان تنزیل از قصهٔ خضر و موسی علیهما السلام بیان میفرماید و اگر چنین
تاجر باشد در تجارت قوی حال بود و اگر دید که دیواری شکافته شد حکمش در تاویل
درخت تقدیم افتاد و دیوار از گل دید صلاح دین باشد و از آن گچ و آجر دلیل غرور
دنیوی و تاثیر دنیاوی که برآورد زیادت از آن باشد بدیگری فرماید دیو بتاویل
دشمن قوی بود که قصد دین و دنیا کند و از اینجا گفته اند شعر بیت
جنگ با دیو کردن از تاویل * بر درستی دین شمار دلیل * که سخن دیو دشمن دین است
زین سبب در ازل نفرت * و آنکه در خواب دیو بیند شاد * هست مشغول کار نیک نهاد
و اگر دید که دیو جامهٔ او را از تن برکشید عامل را عزل بود و دیگرا غم و گفته اند
بیت از تنش جامه گر کشد در خواب * تلف جاه باشد و اسباب * اگر دید که دیو در شکم او
رفت میل فساد کند و اگر دید که بیرون آمد تاویلش معکوس شود و گفته اند که
بیت دیو در بند و چنبر آوردن * قصد دشمن بود بخود کردن *
و گویند دیو بتاویل نفس آدمی بود یا دیوان ظالم یا همه شخص و اگر دید که شتاب
تاب در موضعی نزول کرد آنجا رعب باشد و اگر دید که دیوی در پی او میرفت

دیو

دیواح

دیوانگی

دیو جامه

ده

دلیل گمراهي باشد لقوله تعالی فاتبعه الشیطان فکان من الغاوین و اگر دید
که دیوی بروی نازل شد مرتکب معصیتی شود و افترایی کند لقوله تعالی
تنزل علی کل افاک اثیم **دیوان** بتاویل مصدر بلا باشد اگر دید که درش بسته
بود ابواب بلاها مغلق شود والله اعلم بالصواب **دیوانگی** بتاویل مال باشد
یا قرین بد یا آنکه در نفقه اسراف کند و گویند دلیل ربا خوردن لقوله تعالی
کما یتخبطه الشیطان من المس و گویند جامه باشد که بمیراث رسد و اگر مستحق
ولایت بود والی شود و اگر در خصومتی بود تعدي بروی نرود چه تغلب بر مجنون
نباید و گویند هر که خواهد که در عملی شروع کند دیدن جنون او را بغایت نیک
باشد چه مجنون بی تحاشی مباشر اعمال گردد و گفته اند **بیت** بر تمتع دلیل گشت جنون
دال بر فسق و ریج گوناگون **بیت** و حکم **دیو جامه** در تاویل جامه گفته شد و اگر دید
که در دیهي **دیهي** بود که نام آن نمیدانست دلیل خیر و سلامت باشد و الا نشان شر
و ملامت باشد لقوله تعالی ربنا اخرجنا من هذه القریة الظالم اهلها و دخول
و خروج از آن بدین قیاس باید کردن و گویند اگر دید که در دیهي رفت اعم از آنکه نام نبت دانست
پایه ولایتي یابد و بعملي صالح مشغول شود و اگر دید که از آنجا بیرون آمد از مرشدي
فرج یابد و حاصل آنکه خروج و دخول ده مرد و سخن نهاده اند و اگر دید که از دیهي بشهر
رفت کار او بجهت آن تعلق بالاکبر دو بالعکس و مثل اینمعني در تاویل جستن گفته شد
مگر آنکه بیند که از شهري خراب بدیهي معمور رفت بتاویل نیک باشد و اگر دید که در
دیهي کم شد بود آن نیز دلیل خیر بود و گویند اگر دید که در دیهي محکم رفت چنانچه مشابه
حصني بود در محاربه افتد لقوله تعالی لا یقاتلونکم جمیعا الا في قری محصنة

ذکر

باب

الذال

ذره بتاویل سخن پراکنده باشد یا سعی ضایع لقوله تعالی فجعلناه
هباء منثورا و اگر بیند که هوا پر ذره بود و از آن طور سخنها در میان مردم آید و
مساعی طایفه ضایع ماند و حکم ریگ آن همانست که در تاویل آسمان گفته شد
ذکر باری تعالی عنایت رباني و سعادت دو جهاني باشد لقوله تعالی
فاذکروني اذکرکم و اگر دید که ذکر بسیار کرد دلالت بر نصرت و ظفر
بر دشمن کند **بیت** هر که کند ذکر حق بخواب اندر منهی فتح و نصرت و ظفر
ذکر بتاویل قوت شخص باشد یا وجود شخص یا فرزند و صلاح و فساد آن بجهت او
متعلق شود و ذکر دلالت بر فرزند کند و قطع بعضی از ذکر دلیل نقصان بعضی
از اعضا یا فرزند شود و اگر دید که شبها داشت و گر او بجهت آن شب منتشر گردد
و گویند اگر بغایت دراز بیند دلیل غم شود و تاویل ذکر بنطق نیز کرده اند و اگر دید
که ذکر فرج شد خوار و بی اعتبار شود چنانچه با مرد همسري طلبد بی اگر حامله بیند
که ذکر داشت پسر آورد و اگر پسر داشته باشد بزرگ قبیله شود و الا مال و قوت
خودش زیاده گردد و گفته اند عقیم شود چنانکه بشرح در تاویل ریش بیان خواهد رفت
و گویند شاید بود که تاویل این خواب بوی و هم صاحب رؤیا تعلق گیرد تا ذکر
شرف زیاده شود و اگر دید که از ذکر او ماهي بیرون آمد دختري نابکار آورد
اگر دید که کرمی بیرون آمد او را فرزندي آید که خصم او شود و اگر دید که کرمي یا موري
بیرون آمد دلیل فرزندي ضعیف فرومایه باشد و اگر دید که نان بیرون آمد مفلس شود

واکر دید که کنجد بیرون آمد همه ریش بل دوپت دارد واکر بیند که خون یا ریم و یا غایط
بیرون آمد حکم آن در آب تاختن گفته شد واکر دید که آب صافی خوش بیرون آمد
اورا فرزندی متولد شود که عالم کردد واکر آن کوهر سفته بیند آن فرزند دختر باشد
واکر بر حوالی ذکر پرها بیند بجاه و بزرکی مشهور شود واکر موی بیند بوجود فرزندی او
کردد واکر دید که ذکر خود را بکند و باز جای نهاد اورا فرزندی برود و زود دیکری
در عوض آن بیاید واکر دید که کسی ذکر اورا بمکید از وی بدو منفعت رسد واکر دید که
ذکرش بشکافت و خون ازان بیرون آمد زیان مال و مرگ فرزند هم بود و آماس ذکر
دلیل زیادتی مال باشد چنانکه در حکم آماس گفته شد واکر دید که ذکر در میان بسته بود
دلالت بر ایمان و شهادت کند لقوله تعالی **وما کنتم تستترون ان یشهد علیکم**
سمعکم ولا ابصارکم ولا جلودکم واکر کسی بیند که آتشی از ذکر او
بیرون آمد پسری آرد که پادشاه شود و این حکایت در تاریخ دیالمه مذکور است واکر دید
که منی بیرون آمد مالی یابد بقدر آنچه بیند و منی مطلقا دلالت بر مال کند واکر دید که
ذکر او برهنه و قایم بود و شرم ازان نمیداشت کارش بلند شود و بر دشمن ظفر یابد
و مدیون را ادای دین دهد و خایف را امن باشد و تأویل احلیل پدر و مادر و اولاد
نیز کرده اند و حکایت آمد که زنی بخواب دید که موی چند بر ذکر پدر او بر آمده بود
بابقراطیس حکیم گفت و تعبیر کرد که همانا عمرش بآخر رسید و عن قریب وفات یافت
و دیگری بخواب دید که با موی بسیار احلیل او بر آمده بود و با فیلسوفی گفت و تعبیر میکرد
که دلالت بر فجور دارد و آنکه بفساد مولع باشد چه این خواب دلیل کثرت شهوت میشود
و چنان بود و توبه کرد و شخصی چنان دید که طعام در سوراخ ذکر میکرد و معبر گفت دلالت

ذکر

بر موت دارد چه جای طعام دهانست چون دید که طعام در احلیل مینهاد
دلیل آن شود که طریق دهان مفسدست و بپایان رفت کرا فساد دهان دلالت بر
موت کند و حکمان بخواب دید که ماه از احلیل او بیرون آمدی و بعد ازان
بوزرجمهر ازو بوجود آمد

باب الرّاء

رازیانه بوقت و بی وقت بتأویل غم بود و خوردنش بتر از دیدنش
اگر دید که در قضیه راست گفت دلیل قوت ایمان باشد چنانچه دیدن قوت
ایمان دلالت بر راست گفتن کند چه این از جمله معلومات است **راست** بتأویل
دزد بود یا سفیهی ظالم بی رحم چه در اصل شخصی بدین صفت بوده که اورا مسخ کرده
و گویند اگر راسو بیند اورا با دشمنی ملاقات شود و اگر دید که راسو در خانه او آمد
باید که او از غرور مردم مکار احتراز نماید و گفته اند اگر دید که راسو در خانه آمد
مرضی دراز کشد و عاقبت شفا یابد **رایت** بتأویل غم و اندوه بود بقدر
آنچه بیند و حکم ران بتأویل پای رفت تعبیر **راویه** نسبت با والی ولایت
معمور باشد و نسبت با محترف حرفه شریف با منفعت **راه** راست بتأویل
صلاح دینی و دنیوی شخص بود و شارع دلیل نجات صوری و معنوی و ازینجا گفته اند
بیت هر که بر راه راست بود بخواب هست بر منهج صلاح و صواب
واکر راه متعدد بیند و راه براه نبرد دلایل صحبت ارباب هوا کند باید که حذر و
توبه لازم داند واکر دید که بعمیا میرفت در بدعت باشد واکر دید که راه گم کرد در باطل
خوض کند واکر دید که در راه جسته نمیشد حق خود باسانی از کسی استخلاص نماید
و بالعکس واکر دید که بتاریکی میرفت و کارش راست بود در دین و دنیا

رازیانه
راست
راسو
راویه
راه

در نهج قویم و صراط مستقیم باشد و اگر دید که از راهی بازگشت توبه کند وازغم
نجات یابد لقوله تعالی فانقلبوا بنعمة من الله وفضل لم یمسسهم سوء واگر دید
که از راه راست بمقصد میرفت با دشمن حیله کند و اگر دید که از برای تعظیم کسی
از راه یکسو شد از بهر مصلحت دیگری مهمی دینی فرو گذارد و اگر دید که از بهر
زنی بیرون رفت دنیا او را فریفته کند و اگر در راه سبزه و آب روان بیند یا درختان
دلیل آن باشد که براه راست میرود و بعکس بالعکس و راه زن بتاویل جنگ جو
یاوه گوی باشد و حکم آن در تاویل دزد تقدیم یافته و راه دار دلالت بر مردی
بی شفقت کند و در دین و دنیا او بد بخت بود و گویند شخصی باشد که در امور مردم
مداخلت نماید و فضول کند و در حکایت آمده که ابو موسی اشعری
بخواب دید که در صحرای طرف متعدد یافتی چنانچه موجب حیرت شدی که بر کدام
راه رود و او یک راه از آن اختیار کردی و بکوهی منتهی شدی و آنجا رسول صلی الله
علیه وسلم با صدیق اکبر رضی الله عنه بهم دید و توفیق یافت و نهج صواب سنت
آشکارا کرد و حکم راهب در تاویل ترسا تقدیم یافته و گویند اگر رهبانی کرد در بدعت
افتد لقوله تعالی ورهبانیة ابتدعوها که بطمع خویش بود بتاویل منفعت
باشد و بالعکس رباب همان حکم دارد که در بربط گفته شد و گویند اگر مریض
بیند که رباب میزد او را خطر بود و گویند رباب دلالت بر شخصی کند که بطریق قربت
خواطر اولاد اشراف را جذب کند چه تاویل دم باتباع کرده اند و اولاد نیز از آن قبیل
می توانند بود و از چوبی شریف می سازند رخسار بتاویل شرف و عزت
مردم بود و اگر دید که رخسار خود را خوب در خیال می آورد خصوص چون از اسرخ بیند

بلی اگر سرخ بیند باشد آن شرف با فرح بود و آنگه در آینه چنان بیند حکم آن
خود در آینه تقدیم یافته چپت روی نیکو دلیل شادی دان
ور بود زشت بد نهادی دان و اگر بر روی نقطها سفید و سیاه بیند دلالت بر آن
کند که با وجود عمل صالح مرتکب معصیت شود و آنگه از جهت توقع مالی پیش فلان تعان
متردد باشد و اگر بر روی خود موی غیر معهود بیند قرضی چند بر وی جمع آید چنانچه
در تاویل پیشانی گفته شد و اگر دید که آن موی بستر و آن قرض را بگذارد و اگر دید که بگلاف
پنداری روی کوچک داشت که موی بسیار بران جمع آمده بود ارباب دولت از او
اعراض کنند و اگر دید که رویش کج شد دینش تباه شود و اگر بیند که رویش سرخ
گشته بود در مناظره افتد و چشم و روی زرد هیات اهل ریاضت دلیل قوت شود
و روی خشک لاغر علامت بی آب روی باشد و روی شکسته دلالت بر معصیت کند
و از آن خراشیده بر ملالت و زیان از قبل زنان و اگر خود را دو روی بیند
بتاویل نفاق بود و اگر مرد و روی را خوب بیند میان مردم اصلاح کند و گویند او را
دو زن باشد و مرد و را دوست و خشنود دارد و علی هذا القیاس تعبیر باید کرد
باین قسم بیرون آید مرد و جوان بر عکس و یکی جوان و یکی زشت و اگر روی
زیادت از حد معهود بیند و سفید و نورانی بیند بشارت برحمت لقوله تعالی
واما الذین ابیضت وجوههم ففی رحمة الله و بعکس بالعکس و باین قیاس
گفته اند چت گونه سرخ روشنایی دان ٭ پرتوش رحمت خدایی دان
شد سپیدی دلیل دین داری ٭ زردی آمد نشان بیماری و سیاهت رنگ و گرد آلود
مرگ او سخت زود خواهد بود و حکایت کنند که پهلوانی شجاع بخواب دید که روی

راه زن

راه دار

راهب

رباب

رخسار

روی

رای

او سیاه گشته بود و معبر گفت در مصافی شکسته یابی و چنان شد و رای چنان دید
که روی سفید گشته بود و برهمن گفت از کسی خالی نباشد و عمّا قریب وهنی یافت و
اگر روی سیاه با جامهٔ سفید بیند او را دختری آید لقوله تعالی وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم
بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ و در حکایت آمده که مهدی
خلیفه بخواب دید که روی او سیاه گشته بود و چون بیدار گشت این آیت متذکر گشت که وَأَمَّا
الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ و عظیم بهراسید و صورت آن رؤیا
معبران ملازم تقریر کرد و هیچکدام تعبیر دلپذیر نتوانستند کرد و ابراهیم کرمانی استاد
صناعت اتفاقا دران طرف بود و او را استحضار فرمود و ازان خواب پرسید و
گفت ظاهرا امیر المومنین ریحانة القلبی از علم غیب یهب لمن یشاء اناثا خواهد بود بهم
و چون دلیل پرسید بآیه مستشهد استدلال نمود و خلیفه را هم دران شب دختری
آمد و او را ده هزار درم عطا داد و یکی از صلحا ملکی ظالم بخواب دید که برخلاف زمان
بیداری شکل گریه داشت و آیه الم تر کیف فعل ربک بعاد ارم ذات العماد

روی

میخواند معبر گفت چنانکه قوم عاد هلاک شود و هم در ستم روز چنان شد و در منظوم مطالعه
افتاد بیت مردی آمد با بن سیرین گفت * که زنی شد بخواب با من جفت
مهربان طبع لیک روی سیاه * چهره اش تیره قامتش کوتاه * ابن سیرین جواب داد بمرد
که ازین خواب کرد غصه مکرد * کان سیاهی بحال تست دلیل * عمر او گشت قامت از تاویل
تا نه پس دیر همچنان بشکار * که زنش مرد و مال یافت بسی * و حکم نیکو شد علی حق تقدیم یا
یافت رداء سپید نو شکفت بتاویل نجات شخصی بود و رده آن دلیل ضعف دین
شود و اگر دید که زمستان ردای فرزندی بود با وجود فقر در صد تکلفی آید و گویند ردای
کهنه داشت و از وی ضایع شد از فقرا ایمن شود و بعضی ازین احکام در تاویل بنده

رسن

بحسب اقتضاء مقام تقدیم یافته و حکایت کنند که شخصی با بن سیرین گفت
چنان دیدم که ردای نو از برد یمانی داشتم و کنارهای آن دریده بود گفت بعضی
از قرآن یاد گرفته باشی و فراموش کرده و چنان بود رسن بتاویل عهد
باشد لقوله تعالی واعتصموا بحبل الله جمیعا و اگر دید که بطریق ملاعبت رسن
می باخت مثل آن بر ریسمانی بسته بود یا نوعی دیگر از انواع لعب بر دین استهزا
کند و اگر آن رسن از ابریشم باشد دلیل عشقبازی با معشوقه و کشته اندر رسن عهد
هم با خلق و هم با خالق و اگر دید که رسنی در گردن داشت عهدی در عهدهٔ او
باشد و اگر دید که در گردن کسی انداخت میان ایشان وصلتی رود و اگر دید که بر خود بپیچید
والی را ولایت باشد و تاجر را تجارت و اگر رسن بر هم پیچیده باشد دلالت بر سحر
کند و اگر دید که زن را برسن بسته بود و او رها کرد زن را طلاق دهد
و اگر دید که خود را برسن از جای بلند آویخته بود ببزرگ حاجتی عالی همت گمان کند
و حکم رسن بافتن بر سعر باشد چنانکه در تاویل تاب دادن ریسمان اندراج یافته
بلی اگر دید که ریش خود را بر کند و ازان رسنی بافت از بهر گواهی دروغ رشوت
بستاند و اگر دید که برسنی از پوست تمسک نمود دلالت بران کند که خونی چند
در گردن او باشد و اگر آن رسن از لیف پنبه دلیل حسن معاش او شود و اگر از

رسن سیاه

پشم پنبه اسلام او راسخ باشد و حکایت کنند که شخصی بخواب دید که
پدر خود را برسنی بربستی او را بکشتی و با بن سیرین گفت و تعبیر کرد که اگر چون
مذبح در حق او چنانی نگنجی چو آن رسن سیاه بالت که ترا بروئیت و گفت بلی
مرا صداق ما در بروست و ابرا کردم گفت این بود که دیدی و دیگری چنان دید

کو رسنی می تافت و بکسیخت و معبر کفت اکر بشنوع بر سر عهد لست نقض کند و اکر
بر غرم سوزبت ترک کیرد والا مقبول القول شود و باشخصی در معاهن بود
خلاف کرد و ازان خجالت غیبتی نمود و در راه تعلق آمد و سر فرنامی از مشاهیر
مجوس پس چنان دید که رسنی از آسمان آویخته بود و بدان اعتصام نمود و دران حالت
بیدار شد و با ذوالنون مصری کفت و تعبیر کرد که دولت اسلام یابی و بآن چند روز
امهدی را از دوبیت فاسقی خلاص داد و بهمین خبر آن توفیق اسلام یافت و بعضی از
احکام رسن در تاویل پای بسبیل استطراد تقدیم یافته و حکم **رسیتن** در تاویل
دوک باید دید و اکر دید که **رشته** بافت و در کردن کسی انداخت و او را کشید
حاشا قادتی کند و اکر بیند که کوهی را بکشید همین حکم داشته باشد و کویند رشته
دلالت بر پنبه کند و اکر دید که رشته بافت با جاهی بیافت بکواهی محتاج شود لقوله تعالی
حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ و تتمه رشته در تاویل
سوزن خواهد آمد انشاء الله و حکم **رشته** ماکول آنرا در لغت رشیدی کویند
همانست که در تاویل آردینه کفته شد **رشک** بتاویل حرص باشد اکر بیند که بر چیزی
رشک برد بران چیز حریص باشد و حکم **رطب** در تاویل خرما تقدیم یافته
رضوان بتاویل صلاح دارین باشد و ازینجا کفته اند **بیت**
هر که بیند بخواب در رضوان ٭ کام دل یابد و سلامت جان ٭٭ بی کراو را در بهشت
بیند یا انکه از چیزهای بهشتی چیزی بوی داد زود رحلت کند و اکر دید که جوهری بوی داد
او را فرزندی آید که دانا شود و کفته اند رضوان در تاویل خازن سلطان باشد **رعد**
بتاویل خوف از عذاب خدای یا سایهٔ خدای باشد یا دعای پدر و ما در چاه در بخچه

رسیتن
رشته
رشته
رشک
رطب
رضوان
رعد

تاویل ابر کفته شد بلی چون در زمان باریدن بیند دلیل خیر و برکت شود
و فراخی نعمت غرید ن رعد وام دار را ادای دین بود و مریض را شفا و مجوس را
خلاص و کفته اند رعد و برق با باران مسافر را خوف بود و مقیم را طمع لقوله
تعالی **هو الذی یریکم البرق خوفا و طمعا** یعنی خوفا للمسافر و طمعا
للمقیم و کویند رعد بتاویل شحنه باشد و نصاری کویند رعد نعوذ بالله دلالت بر
مرک مفاجات کند یا فتنه میان مردم یا خصومتی و کویند دلیل نقصان حال و خسران
مال بیند بل عموم اهل موضع باشد و کویند دلالت بر شجاعت و مکر و کذب کند
و لیکن بی بنیاد بود و کویند اکر بیند که بغایت غرید دلالت بر هیبت پادشاه بود
رفتن بتاویل طلب شرایع اسلام باشد و ازان جهت خیر یابد لقوله تعالی
فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِن رِّزْقِهِ و اکر دید که در بازار میرفت و صفی یابد الا بحب
حال بولایتی رسد لقوله تعالی **لهذا الرسول یاکل الطعام و یمشی فی الاسواق**
حکایت کنند که هندوی بخیل بخواب دید که بخلاف بیداری کام بر فراخ
نهادی و با برهمن حکیم کفت و تعبیر کرد که دلیل سخاوت باشد و برادری مقبول
داشت و عما قریب وفات یافت و آن مال بوی رسید و زاهد شد و تمامت
صرف کرد دیکری پسر مراهق داشت چنان دید که نامضبوط رفتی و معبر کفت
دلالت بران کند که آن پسر فحاش دون همت باشد و چون بالغ شد و با مردم اختلاط
کرد و چنان بود و حکم راه بهمان سبیل تقدیم یافته **رفو** کردن بتاویل خصومت
بود یا تهمت بر خداوند جامه نهادن و بعد ازان عذر خواستن و اکر دید که
جامهٔ خود را رفو میکرد با خویشی نزاع کند یا با کسی صحبت دارد که در وی خیری نباشد

رفتن
رفو

وکویند از جهت اهل و عیال بی غم شود و در منظومه آورده بیت

دیدن چیز نارفو کردن ✽ افکند بند وام در کردن و رفو کر بتاویل جنک جوی

باشد که با همه کس منازعت کند و خواهد که بجلادت کار خود با صلاح آورد

واز جنک باز رهد والله اعلم رقص بتاویل غم باشد از جهة مصیبت

خصوص چون با دف و چنک بیند و زن را فضیحت بود و مریض الطول مرض بلی

محبوس را خلاص بود خاصه چون مقید بود و کفته اند اکر دید که در منزل خود

رقص میکرد و اهل منزل و خدام در حوالی او بودند وجه غرب خاطر نه اشارت کند

بود و اکر دید که زن یا کنیزک یا بعضی از اقارب او در رقص بودند دلالت بر

فرح و ثروة تمام کند و رقص طفل دلیل آن شود که طفل لنک و کر کردد و اکر چیزی

بدست اشارت کند و اکر بنده بیند که رقص میکرد او را بسیار بزنند و اکر دید

که در نماز رکوع نکرد تا وقت در کذشت در ادای زکوة مقصر باشد و باقی

این احکام در تاویل سجده و نماز میرود و چه رکوع حکم سجود دارد و ازین جهت

کفته اند بیت کر رکوع و سجود کرد نکوست ✽ پارسایش هست در رک و پوست

رکها همان حکم دارد که در راوه کفته شد رکو بتاویل اهل بیت شخص

باشد و اکر دید که رکی بر اندام او زیاده شد یا نقصان یافت نکاه کند که آن اندام

کدام یکی از خویشان منسوب است بدان دستور تعبیر کند مثل آنکه رکهای سر و پیشانی

بر اکابر قبیله تاویل کنند و از ان دست و بازو با خوال اولاد و شرکا و اعوام و از ان

شکم بخویشان مادری و از ان پشت بخویشان پدری و علی هذا القیاس پس بلی

رک منعقد را بتمام قبیله تعلق دارد و رک ساق بمال معیشت بیند و اکر دید که او را

رقص

رکها

رکو

از رک عضوی از اعضا پنهان خون کشادند و آن رک بریده یا خشک شد منسوب

آن رک وفات یابد یا مصیبت زده یا غمکین شود و در حساب که بغربت افتد

و منقطع الخبر کردد و اکر دید که بدر ازی فصد کردند از منسوب آن رک سخنی کرد

شنود بلی مالش متضاعف شود و اکر دید که پنهان کرد و در وی طعن کنند و میان

ایشان معادات افتد و اکر دید که بدر از اکر د سخن نیک کوید و اکر دید که رک او سیاه

و کبود است زیانی مالی کشد و غمکین شود و اکر دید که او را فصد کردند و تمام

خون از بدن او مستفرغ شد خطر نفس باشد یا آنکه در سفر باز ماند و اکر دید که فصد

کرد و خون نیامد و المی چندان نیافت و فی نفس الامر جراحتی نبود سخنی از منسوب آن

دست استماع کند بقدر المی که احساس کرده باشد و اکر دید که پی آنکه فسادی

یافت خود را فصد کرده دید همچنین منسوب دست زیاده شود و اکر دید که در خاطر

داشت که فصد کند بنیت توبه داشته باشد و اکر تصور غلبهٔ خون در خود کند

در هوا و بزه غالب افتد و اکر دید که معروف او را فصد کرد از بزرکی فایده یابد

و اکر دید که فصد همسر خود کرد حامله شود و اکر حامله باشد دختر آورد و اکر مریض محتاج

فصد بیند کرا او را فصد کرد شفا یابد و کویند صحیح مزاج را آن سال صحت کذرد

و تنش صحیح باشد و کویند اکر دید که رک او را کشادند کلمهٔ المغنی بطبعه شنود خصوص

چون بیند که خونش نیامده و اکر چند که پیری رکش کشاده به از جوانی باشد

چه فصد که پیر کند سخن درست بود و اکو بند از ان جوان دلالت بر یاری کند

از قبل سلطان و مالی بقدر خون از وی بستانند و کویند اکر بیند که آن جوان فصد

پنهان کند آن مطالبت از طرف سلطان باشد و اکر بیند که عالمی فصد او کرد

فصد

وخون در ظرفی گرفت بیمار شود و دران مرض صدقه کند و اگر بیند که خون در طشت
گرفت مثل آن نفقه بر عیال کند و اگر دید که در طبق گرفت آن صدقه بر اطبا کند
و فصد از دست راست مزید نعمت بود و از دست چپ اهتمام بکار خیر
دوستان یا تضاعف جمعی که بدست چپ منسوب باشند و گویند اگر صالحی بیند که
او را فصد کردند فرح و فرج یابد و اگر صالحی بیند غرامت کشد تا در خصومتی افتد و اگر دید
که رگ باسلیق یا قیفال بگشاد کار او بسته شود و رگ اکحل خلاف این باشد و
اگر دید که رگ زد از پیش خون استعارتی کند و لفظ سایل را در آمدن و رفتن خون
چنانکه ذکر آن تقدیم افتاد اعتبار باید کرد رگ زن بتاویل شخصی باشد که

رگ زن

طعن در حدیثها مردم کند رنج بردن بردن در کارها دلیل راحت باشد و اگر دید که در کاری
رنج برد استراحت یابد رنگها را در ماکولات و ملبوسات و غیر آن بدین نوع

رنگها

تعبیر باید کرد سفید و سبز صلاح دین و دنیا و سرخ زن را شادی و مرد را کراهیت
و ازرق و کبود مصیبت و زرد بیماری چنانچه در تاویل جامه مذکور است و هرچند
اینمعنی بر سبیل استطراد در بسیاری از موارد ایراد رفته اما مکرر ادا آن درینجا
اولی نمود و از تکرار تقریر در منظومه آورده که بیت
دیدن چیزها رنگارنگ گر و دستان شناس با نیرنگ رنگ رز بتاویل زاهدی

رنگرز

صاحب خیر باشد که بر و بهتان نهند چه مسیح علیه السلام صباغی کردی و بر و بهتان نهادند
و گویند خود بهتان گوید چنانچه در تاویل مثها از منظومه نقل رفته و گویند اگر دید
که صباغ را بمنزل خود آورده بود تا از بهر او صباغی کند دلیل موت باشد رنگ

رنگ لاک

لاک همان حکم دارد که در تعم گذشت روباه بتاویل قتال مکار غدار

روباه

کذاب باشد از مرد یا زن یا کنیزک یا خویش یا دشمن مجهول که هم فریب دهد هم
مکابره کند و اگر دید که روباهی را چست یا بادی بجنگ میکرد و از پی بی ترسش
شود و اگر دید که روباه چاپلوسی کرد وام دار بنوعی دروغ فریب دهد بیت
در گریزد ز پیش او روباه وام داری گریزد ش بگاه در کمیر د زنی کند نیکو
خوب روی و ظریف و پر آهو و پوست روباه دلالت بر مالی کند که بحیله حاصل شود
و اگر دید که گوشت روباه میخورد یا او را اسطلیه زخم نیزه بوی رسد و بزودی صحت
یابد و گویند روباه دشمن باشد از قبیل دیوان و اگر دید که روباهی را بگرفت قرضی
خواهی یا خصمی بوی رسد و اگر دید که او را انگشت در معامله یا دران مخاصمه میان
ایشان مصالحه رود و گفته اند اگر دید که او را انگشت زنی شریفه عزیزه خواهد و گویند
اگر روباه بیند دلالت بر ملاقات مرد شریف کند یا زن شریفه یا آنکه امر دی تعلق نماید شد
که در و خدعتی باشد و اهل روم گویند دیدن روباه دلیل نقصان مال و جاه بود و شیر
روباه خوردن غمگین را شادی بود و مریض را صحت و محبوس را اخلاص و گویند
دلالت بر حریده کند و تاویل آن منجم و طبیب نیز کرده اند و حکایت کنند که
شخصی با صدیق رضی الله عنه گفت که چنان دیدم که با روباه بازی میکردم فرمود
که همانا که مرد دروغ زن باشی که روباه بازی در خواب و بیداری فرقی چندان ندارد
و چنان بود و توبه کرد و ضحاک بخواب دید که از مشرق تا بمغرب پر از روباه بود بپرسید
معبران گفته شد در زمان تو سحر و حیله و جادوی بسیار بود و آثار آن باظهار رسید
و چنان شد رود بتاویل وزیری بود چنانکه گفته شد که دریا پادشاه باشد

رود

و رود وزیر و باین دستور تعبیر باید کرد و اگر بیند که رود خون گشت قتل بسیار

دران دیار واقع شود و اگر بیند که شیر گشته بود قیل و قالی بسبب علما در میان مردم
افتد و گشاده اند دجله بتاویل خلیفه باشد و سیحون پادشاه سند و جیحون پادشاه
خراسان و فرات پادشاه شام یا روم و نیل پادشاه مصر و رود کر پادشاه ارمنیه
و رود ایل پادشاه خوارزم و اگر تاویل رود بود زر رود این رودها وزیر این ممالک باشد
و اگر دید که آب این رودها خورد یا پادشاه شود یا وزیر یا مرتبه یابد بحسب حال خود و اگر دید
که رودی ازین جمله خشک شد نکبتی بمنسوب الیه آن زود رسد و ممکن که هلاک شود
که نکبت کلیت و اگر دید که از سر رودی ازان رودها بازخت از شر آنکس که رود
بوی منسوب باشد ایمن شود لقوله تعالی فلما جاوزه هو والذین آمنوا
معه و اگر دید که رودی ازین رودها از راه سی می آمد بازگشت والی ازان دیار
معزول شود و سیلاب بتاویل ظالم بود یا دشمن قوی بحسب صدمه آن و اگر دید که
سیلاب او را ببرد و بشنا بیرون آمد و [illegible] خطابی چنان ظالم افتد یا معارضه خصمی
چنان خصمی و بعد بر خود در خلاص دهد و اگر دید که بر روی سیلاب بگذشت و در آن
قضیه غالب آید و گویند اذیتی یا مرضی باشد یا خوفی چند که دران موضع پیدا شود
و اگر دید که سیلابی با گل مختلط می آمد و بعد ازان صافی شد اهل آن موضع از غم فرح یابند
و بدولت و فراخی نعمت رسند و اگر دید که رودی باز دریا می آمد او را از دشمنی از
قبل پادشاه باز دید آید و اگر دید که او را به سر یا پل آن منع کرد بشخصی استمان نماید
و بوسیله وی آن دشمن را دفع کند و اگر دید که رودی از خانه خود بگردانید دشمنی را
از خود دفع کرده اند و اگر دید که آن خانه یا محله را خراب کرد اهل آنجا را هم هلاک باشد
و اگر دید که سیلابی بشهری یا موضعی در آمد و آنرا خراب کرد بسبب ظلم یا لشکر خراب شود

و اگر جبازا پر آب بیند و نداند که از کجا آمد نعوذ بالله نشانه عذاب باشد لقوله تعالی

رود خانه

رودخانه بتاویل جای پر وحشت بسیار دشت باشد و گویند اگر خشک بیند
دلیل حج شود لقوله تعالی بواد غیر ذی زرع عند بیتک المحرم و گویند دلالت بر
فکرها خیال انگیز لقوله تعالی الم تر انهم فی کل واد یهیمون و اگر دید که رودخانه
بر زمین فرو برد چنانچه آن را احداث میکرد وفات یابد یا فرزندی یا خویشی
ازان او هلاک شود یا نقصانی بنفس یا مال در رسد و اگر دید که بر رودخانه بگذشت
سفری بامراد کند و اگر دید که در رودخانه افتاد و ازان زحمتی نیافت از پادشاه
عطایی یابد از مخدوم خود فایده بیند رودکانی بتاویل خیر و منفعت بود

رود کانی

اگر دید که رودکان او پیدا شد اگر وصی کسی باشد دختری او را شوهر دهد
و اگر دید که بعضی ازان پیدا شد فرزندی از قبیله وی رفعت و شهرت یابد
یعنی اگر بیند که از دهان بیرون آمد دلیل موت فرزندان او باشد و گویند رودکانی
دلالت بر مال حرام کند و اگر دید که رودکان او بیرون آمد و بعد ازان شکم را
بشکافت و باز جای بنهاد دلیل وفات و مغفرت او باشد و گویند که شکم بشکافت
و رودکان بر جای خویش یافت اگر فرزند نباشد دلالت بر فرزندان کند
فقیر را دلیل استغنا باشد اما اغنیا را و ارباب خداعت را ظهور اسرار باشد
اگر دید که شکم او را بشکافت و هیچ رودکان در آن نبود تا یافتش بغایت بد بود
کر کسی که عظیم غمگین باشد که ازان فرح یابد و گویند اگر دید که رودکانی میخورد
دلیل خیر و صحت نفس و جسم باشد روز جمعه دیدن سفر با فایده باشد

روز جمعه

و آنکه کار بر ایشان جمع شود و اگر در شنبه بیند که آدینه است دولت بیهوده باشد

واگر در یکشنبه بیند دوست نصاری و در دوشنبه دوست اهل نفاق باشد و در
سه شنبه دوست اهل فساد و در چهارشنبه دوست اهل بدعت و در پنجشنبه
دوست اهل اسلام واگر مسلمان بیند که روز آدینه یا دوشنبه یا پنجشنبه است و فی الواقع
روز شنبه یا سه شنبه یا چهارشنبه باشد دلیل آن شود که بکاری مشغول شده که تصور
میکند که خیر است و فی نفس الامر از قبیل عسی ان تحبوا شیئا باشد چه
روز اول شر نیز از چهارشنبه روز آخر است و گفته اند این تاویل بروز جمعه
مخصوص است چنانچه در تاویل نماز معلوم است و از آن روز و شب هم برین دستور
تاویل و منعکس کل ذلک بالعکس واگر دید که در اول روز بود دلالت بر آن کند که در
اول مطلوب است و علی هذا الترتیب تعبیر اوسط و آخر باید کرد واگر دید که تمام روزگار
او روز است و شب در وی نیست و آفتاب غروب نمیکند بلکه سیر او بوجهی بود
که از نظر غایب نمیشود پادشاه آن مملکت امور ملک را بنفس خود ضبط کند
بدیگری نگذارد و تمام خلق لشکر او شوند و محترفه در میان نباشند و مجموع در علم گذارد
چه حرارت آفتاب را بعلم تاویل کنند و از ینجا گویند اگر پادشاهی بیند که گرمای آفتاب
یافت از پادشاهی بالاتر خود مکرمت یابد و حکم روزها مشهور بحسب حروف مذکور است
پس نامه بقیل و قال شمرد گرچه نامه بود دلیل خبر
روزه بتاویل ترک ناشایست و منع نابایست بود و شاید که ملتزم سکوت شود
چه در انجیل آمده است السکوت عن غیر الحق صوم واگر دید که با روزه ناسزا گفت
در دین بر ریا باشد واگر دید که در ماه رمضانست دلیل عسرت و غلا بود و گویند از
شداید خاصه مرض فرج یابد بتکلیف که این خواب در رمضان بیند و گویند

یکشنبه
چهارشنبه
پنجشنبه
سه شنبه
روزه

توفیق حفظ قرآن یابد لقوله تعالی شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن
و گویند او را اسیری آید واگر دید که بسهو افطار کرد رزقی حلال یابد یا دو غم
بیمار شود لقوله تعالی فمن کان منکم مریضا او علی سفر فعدة من ایام اخر واگر
بیند که بقصد روزه گشاد دلیل غیبت بود یا آنکه بر بعضی از احکام شرع اعتماد نماید
استخفاف کند و از ین جهت گفته اند پس گر بعمدا گشاد روزه بخواب
بر خطا رفت پیش اهل صواب ۞ و گویند دلیل سفر آلا ته مستشهد بها و گویند بقتلی ناشروع
اقدام نماید چنانچه اگر بیند که متعمدا قتلی کرد در رمضان بقتل افطار کند چه
این خواب از جمله مقلوبات است پس هر روزه روزه داشت پیوسته
توبه کرد از گناه و شد رسته ۞ واگر دید که سالی روزه داشت بعد از توبه
حج گذارد و گفته اند پس روزه نافله بخواب درون ۞ آمدن باشد از مرض برون
لقوله علیه الصلوة والسلام صوموا تصحوا واگر دید که صایم الدهر بود از
جمع معاصی مجتنب باشد واگر صایم الدهر بیند که افطار کرد و غیبت کسی کند یا در معرض
صعب افتد واگر دید که روزه و ندانست که فرض است یا سنت متعهد
نذری شود لقوله تعالی انی نذرت للرحمن صوما واگر بیند که از بهر حفظ
صحت بروزه بود از وقوع شری خایف باشد لقوله علیه الصلوة والسلام
الصوم جنة من النار تاویل روشنایی از احکام تاریکی
مستفاد است واگر روشنایی بر طریق نور بیند بحسب علو آن شرع قوت گیرد و
عدل شمول یابد لقوله تعالی نور علی نور و در حکایت آمده که آمنه
ام نبی علیه السلام در حال حمل بخواب دید که نوری از وی بیرون آمدی چنانچه

قصور شام ازان روشن گشتی و مصطفی صلی الله علیه وسلم دران سال مبارکی
ولادت یافت و یکی از ملوک هند بخواب دید که نوری از طرف عرب ساطع شدی
و باسمان مرتفع گشتی و بلاد آن آفاق فرو گرفتی و ابیات عربی زمین هندستان را
سپردندی و فرزندان ایشان خوردندی و با برهمن گفت و تعبیر کرد که پیغمبری
ازان مبعوث شود و دین خود را آشکارا گرداند و فرزندان ما را برد و عن قریب
خبر بعثت و دعوت خاتم پیغمبران علیه الصلوة والسلام بایشان رسید و خاقان
بخواب دید که نوری از زمین تهامه بطلوع یافتی و باسمان طلوع کردی و هر که
بدان توجه نمودی بدو ملتفت شدی و هر که ازان اعراض کردی او را بسوختی
و کهنه و سحره آن را از قبیل اضغاث احلام نهاده اند و حکیمی معتبر دران ناحیه بود
و بخلوت با وی گفت که ظهور پیغمبر آخر زمان خروج کرده یا خواهد کرد و زودی در دین
او جهانگیر شود و هر که مطاوعت او نماید خلاص شود و هر که مخالفت او کند باتش
قهر بسوزد و بدان نزدیکی خاتم انبیا علیه الصلوة والسلام مرسل شد شخصی نازل
القدر خامل الذکر بخواب دید که اندام او قوی گشته بودی و نور از وی سوختی
با معبر گفت و تعبیر کرد که مالی وفور و ذکری مشهور یابی و سوار جلد بود و با مجاهدان بغزا
رفت و کفار را منهزم کرد و غنیمتی تمام یافت **روغن** بتاویل فرزند بود
یا علم یا مال چنانچه در نکته قانون تعبیر اشارتی بدان رفته و شاید که از میراث باشد
و صادق رضی الله عنه تاویل روغن بزن جمیله و کنیزک خوب فرموده و گویند روغن
دلالت بر شخص شریف کند که با هر کس اخلاط نداشته باشد بلی آنکه مختلط شود و بنات نفیه
در روغن بلسان و زیتون دلیل علم شود و نفط و دیگر روغنها که بدان مداومت کنند

روغن

تمامت بتاویل منافع باشد و علی الجمله **بیت** روغن اسپرغمها در خواب
شادی و راحت آمد از هر باب اما روغن بنفشه و گل نفعی بود که از دهاقین رسد و ازان
نیلوفر و سوسن عطار را کار بر شود و ازان یاسمین فایح که از هندوان حاصل گردد
گویند ازان زیتون خیری و منفعتی باشد که از رومیان حاصل شود و اگر دید که روغن
بر روی مالیده بود دلالت بران کند که صایم الدهر باشد بلی اگر چند که سر تا پای بروغن
مفرط آلوده بود بیمار شود و اگر دید که روغن زیادت از قدر حاجت بمردم می مالید
بامردم مداهنه کند علی الخصوص که چند که بر یکدیگر می مالید لقوله تعالی **ودوا
لو تدهن فیدهنون** یا آنکه او را سوگند دروغ یا نام منهدم گردانند
الا روغن زیتون که موجب خیر و برکت باشد لقوله تعالی من شجرة مبارکة زیتونة و اینجا
گفته اند **بیت** روغن زیت فرخ است بخواب * روغن کنجد رنجها و عذاب
فاما آشامیدن روغن زیتون دلیل سحر باشد یا مرض و گویند روغن سمین دلالت بر زنی
گستاخ کند یا مرد فاسق یا نفرین و بالعکس و اگر دید که دیگر روغنها بقدر حاجت
بر اندام مالید دلیل زینت و زینت شود و اگر دید که جامه اش بروغن آلوده شد غمگین
شود و **روغن فروش** بتاویل مرد منعم بود و اگر دید که در پی او میرفت در
کنف جان کسی خوش عیش گردد **روی** بتاویل ظالم بود و گویند صاحب متاع
دنیوی بود که شر بر خیر اختیار کند و اگر دید که روی میگداخت در خصومت افتد یا
شهرت یابد بلی اگر دید که بروجی داشته باشد زنی خوش خوی خواهد و گویند روی
بتاویل مالی باشد که از قبل نصاری حاصل شود و چه روی جوهر انسانست گویند
اگر روی بیند سختی نکرده شود یا بهتانی بر وی نهند **روی گر** بتاویلی

زیتون

دمغه ودلی

روی گ

روي كداخته دارد چنانچه اشارت بدان رفته و بقولي ديگر از منظومه در تاويل
پشيمان شدن و حكايت كنند كه جلاد بن عقبه كه شريري تمام بخواب ديد كه دو ملك پاره مذموي
و پاره روي در دو كشش روي كداختندي و چون بيدار شد كر بود و آخر عمر نامرادي كذرانيد
روي
و حكم سپيد روي علي حق خواهد آمد و تاويل روي بلفظ رخسار رفته و روي مال
روي مال
بتاويل خادمي باشد خاص تر از آنكه در دستار حمام كفته شد و شايد كه خدمت اهل حرم كند
رسکی
رونا پس حكم تقسيم دارد رساپس شيرين بتاويل نفعي باشد از قبل خويشي يا
دوستي و از ان ترش دلالت بر ندامت و ملامت كند و خوردنش بتر از ديدن
ريحان
بود ريحان سپز تازه چون بوقت و بر جاي خود بيند دلالت بر فرزند مقبول و
انتظام كار كند يا دوست وفادار يا ثواب و اكر ديد كه بوي آن بمشام وي رسيد او را
فرزندي متولد آيد چنانچه در تاويل باغ كفته شد و اكر ديد كه ريحان را از زمين
بركند دلالت بر كريه كند بقدر آنكه بركشيده باشد و كويند از فرزند يا دوست مفارقت
كند يا كارش پريشان شود و اكر بي وقت بيند غمكين شود و كريه كند و اكر ديد كه رياحين
بوقت خود مي فروخت توفيق انواع خيرات يابد و مردم او را ستايش كنند و اكر بي وقت
بيند اندك شايبه باشد و كويند ريحان كر بار بيند دليل راحت شود و بيكس بالعكس
و هر كدام از رياحين كه تاثير آن در سپرو رشته بود و كويند ريحان بتاويل زن بود يا
كنيزك يا دوست يا سخن خوش نا كرده از تنك و موضع رياحين دلالت بر مجلس علم كند
هر كه در باغ يا در سراي خود رياحين بيند او را از شا نصيبي باشد و بمقدار
نقصان كه در ان بيند از شا ناقص شود ريحان فروش شخصي باشد كه بنزول قضا بر جاده
رضا بود و در حكايت آمده كه علي بن عبيد كفت نزد سفيان ثوري بودم و شخصي

كفت بخواب ديدم كه شاخ ريحان از ناحيت مغرب بآسمان مرتفع شدي چنانكه از
نظرها پنهان كشتي فرمود كه اكر راست ميكويي اوزاعي وفات يافته باشد و بتحقيق
كردند و در ان شب بجوار رحمت ايزدي پيوسته بود و شخصي پيش سعيد بن المسيب آمد
و كفت چنان ديدم كه شاخي ريحان در خانه عايشه بودي و مردم از حضرت آن
تعجب ميكردند و عبد الملك بن مروان بيامد و آنرا بركشيد كفت اكر راست ميكويي حجاج
اسماء دختر جعفر طيار رضي الله عنها طلاق كويد و باندك زماني عبد الملك او را تطليق
كرد تعبير سعيد باعتبار آن بود كه ريحان را بواسطه شرف نسبت باسما كرد و خانه عايشه
رضي الله عنها را بخانه رسول صلى الله عليه وسلم و عبد الملك سبب قطع آن وصلت شد
و از مولانا همام الدين تبريزي رحمة الله مرويست كه بعد از وفات پادشاه غازان
تغمده الله بغفرانه متردد خاطر بود كه آيا باري تبارك و تعالى با وي چه معامله فرموده
باشد چه او را بجهت كمال معرفت مستحق رحمت تصور ميكرد و چون باسلام قريب العهد
بوده و از منهيات كما ينبغي معرض نشده عكس آن نيز در خيال مي آورد تا شبي او را
بخواب ديد كه شاخ ريحان داشتي و بوييدي و روز ديكر بنابر آنكه نشانه بهشت داشت
از حال او فارغ شد و اين بحث در مجلس بعضي اكابر ميرفت و بنده در كاه تاويل كرد
كه خدا مر ابعد از خلعت مغفرت مقام قربت نيز يافته لقوله تعالى و اما ان كان من المقربين
ريسمان
فروح و ريحان جنت ديدن ريسمان بخواب اندر ... همت عمر دراز و عزم سفر
خصوص ريسمان بسيار و تافتن و رشتن آن همچنين دلالت بر سفر كند چنانچه در تاويل
دول كفته شد يا منفعتي بود بقدر ريسمان و از ين احكام بلفظ رسن تقديم يافته
و اكر ديد كه ريسمان فروشي شد از حالي بحالي منقلب شود و اكر ديد كه ريسمان مي فروخت

بسفر رود واکر دید که ریسمان بجولاه داد تا از برای او جامه بافد در قضیه تدبیری
اندیشد که حاصل آن خصومت باشد ریش باندازه در تاویل آرایش حال شخص بود
چنانچه در تاریخ آمده که سبحان من زین الرجال باللحی والنسا بالذوائب وزیاده و
نقصان از ینجا قیاس باید کرد تا بحدی که گفته اند اکر بیند که ریش را بر زمین می کشد دلیل موت
شود واکر دید که ریش مثل آینه شد کار او نیک آراسته شود واکر دید که مردو طرف آن دراز
شده بود و میان آن بحال خود مانده دلالت بر بلایی کند که دیگری را ممتنع شود و گفته اند طول
لحیه وکثرت مشعر آن دلیل طول حیات باشد اما چون بناف رسد دلالت بر عصیان کند و گفته اند
حقیقت بعبر حال بر از کیفیت باشد وشخصی کوسه را بیند با همه خوبی بسبب حدثی خارجی
کند و حال بروی مشوش شود و از مقام مغارقت نماید چه ابلیس بصورت کاسه بر
حوا متشکل شده و اطرا از بهشت اخراج کرد واکر دید که ریش او از بیماری فرو ریخت از رنج
مفاجات خطر باشد واکر دید که ریش زیاده شده بود وی تصرف او اندک اندک میر بخت آمد
باز حال خود آمد و امش گذارده شود یا از سایه شداید فرج یابد واکر دید که ریش خود را
شانه میزد بسنتی قیام نماید که بدان مشکور شود وگویند تراشیدن ریش خاینان و
محبوسان را دلیل امن وخلاص باشد وگویند مطلقا دلالت بر نقصان مال وجاه کند و اکر
یک نیمه نقصان یک نیمه بود چون فتح آن زیاده باشد وگویند بریدن ریش تا یک قبضه
رسد دلالت بر ادا زکوه کند واکر دید که ریش را برکند واز آن ریسمان تافت از شداید
فرج یابد چنانچه در تاویل رسن گفته شد وگویند بیت مال یابد تو اگر اندر خواب
گر کنی ریش خویش را بشتاب ٭ لیک درویش اگر چنان بیند محنت و رنج بیکران بیند
وگویند غنی را اسراف باشد در خرج و فقیر را آنکه استقراضی نماید و بقرض میگیرد دوم
داورا از دو جهت دل گرانی باشد واکر دید که ریش او بامدازه ریش پدر بود دارو
میراث باشد و بالعکس واکر ریش خود را اسپید وسیاه بیند حالش بر وضع اعتدال باشد
واکر بسیاری مایل بیشتر بیند شوکتی عظیم یابد اما از طغیان خالی نباشد چه منقولست که
ریش فرعون برین نوع بوده واکر مایل بصفره بیند دلیل فقر و مرض باشد واکر مایل
بحمره بیند دلیل ورع باشد واکر دید که دست بریش فرود آورد مالش از دست برود
اگر دید که ریش را بگرفت و موی آن در دست او باز ماند ولکن بر زمین بینداخت
مال از دست او برود و باز جمع آورد واکر دید که از دست او بریخت برود و باز نیاید
واکر دید که پاره ریش بر جای پنهان کرد بقدر آن مال مضبوط دارد واکر دید که موی
سفید از میان ریش می کشید در قضیه از قضا یا مخالفت سنت کند واکر دید که ریش
او ناگاه سفید شد جاه و مالش ناقص بیند بیت ور زنی موی بر زنخدان دید
بر عقیمی خویش برهان دید وگویند پسری آورد یا مال پدرش زیاده شود وگویند خود
مال یابد یعنی اگر شوهر نداشته باشد او را اتفاق کامل بخواهد واگر شوهر داشته باشد
از وی مفارقت واقع گردد وگویند اگر شوهرش غایب بود مراجعت کند واگر کسی
خصومت بود مردانه بجواب او قیام نماید واگر بیند که زنش ریش داشت اگر آن زن
بار آرد سید القوم شود والا عقیم گردد وگویند صاحب رویا با فرزند ملول شود یعنی
آن زن مرضی یابد واگر طفل بیند که ریش داشت غمگین شود واز ابن عباس رضی الله
عنه منقولست که تاویل لحیه بکرامات شخصی فرموده اند لقوله تعالی ولقد کرمنا
بنی آدم یعنی باللحیه وصادق علیه السلام فرماید که ریش دلیل طبع مرم
بود با جاه و ثروت یا مروت یا شوکت یا احسان یا ترویج یا فرزند ومبنی برین مقدم

تاویل آن بحسب حال بیننده باشد و تتمهٔ احکام ریش در تاویل پیری بیان رفت و دیدن
زنخ دلالت بر شغل دین و دنیا شخص کند و اگر دید که بر روی ریگ میرفت بتدبیر شغل
کلّی مشغول گردد و حکم ریم در احکام جراحت گفته شد ریم آهن و از آن تمام
ولایات بتاویل غم بود بآن قدر که بیند ریوند بسیار بتاویل غم بود اگر چند
که بیند که از بهر دوا تناول کرد و نافع آمد والله اعلم بالصواب

باب الزاء

زاده

زادن زادن بتاویل خلاص از مکاره بود و اگر بیند که پسری آورد و بشارتی
یابد و بخیر مذکور شود و گویند غمگین گردد بحسب آنکه تاویل پسر بدشمن است و اگر
دید که فی الحال با او سخن گفت دلیل هلاک باشد و اگر دید که ساده وار طامیده ورد گوشت
که علت این تاویل آنست که ماهی در خشک برد و اگر مرد بیند که پسری زاد و
در کاری غیر وظیفهٔ خود شروع کند و از آن غمگین شود و بعد از آن فتح و ظفر
یابد و شاید که بوسیلهٔ زنی بر فعل باشد و گویند سعی مشکور نماید و بدان مشهور شود و
اگر این خواب کبری بیند همین تعبیر داشته باشد و باز اگر بیند که دختری زاد بر فور
فرجی یابد و از نسل او فرزندی که بزرگ قبیله شود و او را ثنا گویند و گویند غمگین شود
و اگر دید که زنش پسری آورد و دختری آورد و منعکس بالعکس چنانچه در گفته خوابها مقلوبست
گفته شد و گویند این قاعده مطّردیست بی حجت تجربه تواند بود و اگر این خواب
عزب بیند خرده سالی بشفقت جمع آورد و اگر دید که همسرش دختر آورد نفعی بی رنج یابد
و اگر عقیم یا سوه بیند که فرزندی آورد یا آبستن شد در آن سال نعمتش فراخ شود و از طامیده

گوید اگر دید که مادر بزاد و اگر فقیر بود کسی که او را دشمن شمرد مصلحت او بقیام
چنانچه طفل را پای را ده او ضبط کند و محترفه را دلالت بر کسالت باشد چنانچه
طبیعت طفل است و اگر غنی باشد محافظت مال نماید چنانچه طریقهٔ طفل بود
و دیگری بالزام آن را محفوظ دارد و اگر زنش حامله باشد پسری آورد که شبیه پدر
بود و اگر غیر حامله باشد عقیم شود چه طفل میل بزن نکند و اگر مملوک باشد
مالکش دوست دارد اما او را آزاد نکند چه اکثر مردم بنده را بمرتبهٔ فرزند
میدارند و اگر مریض بود وفات یابد چه طفل را چون میت در چیزی می پیچند
و اگر مسافر بود در سفر باز ماند چه طفل را قوت تردد نباشد و اگر در مخاصمت
بود مغلوب شود چه طفل اقامت حجت نتواند کرد و اگر مرد یا زن مطلق زادن
بیند سبب آنکه فرزند در میان باشد فقیر را غنا بود و غنی را غم بود و عزب را
زن و مملوک را آزادی و غمگین را فرح و تاجر را زیان و امین را رد ودیعت و
مسافر بر و بحر را موت و قوت مرکب و سفینه و دیگر از امرض و مریض او فات
و اگر معبّر تامل کند علل این تاویلات ظهوری دارد و نظر بر انجاح غرض
شرح آن نتواند شد و حکایت کنند که حامله که شوهر از وی
غایب بود با رسول صلی الله علیه و سلم گفت چنان دیدم که دختری آوردی
و ستون خیمه بشکستی فرمود که پسری آوری و شوهرت مراجعت نماید و چنان شد
و دیگر بار همین خواب دید و اتفاقا حمل داشت و شوهرش همچنان غایب بود
و با حضرت رسالت گفت و همان تعبیر فرمود و همچنان شد و سیوم بار که حامله
شد در غیبت شوهر همان خواب دید و بحضرت رسالت آمد و از ملاقات

محروم ماند و با بعضی از ازواج کفت و تعبیر کردند که پسری آوری اما شومیت نماند و بعد از آن تاویل صورت رؤیا با رسول الله کفت فرمود که با هیچکس کفته که تعبیر کرد کفت بلی فرمود که همان باشد و بعینه واقع شد و از طامید ورس کوید غوچی بخواب دید که بزاد و عما قریب بوطن معاودت کرد و مادرش وفات یافته بود و میراث برداشت چنانکه کفته شد که فقیر را اغنا باشد و دلاوری از مرض خصمی بود و همین خواب دید و بخلاف عادة مغلوب شد چه زادن عمل زنان باشد و دیگری چنان دید که دختری بزاد و قرضی چند بروی جمع آمد و شخصی دید که دختری زاد و بمرد و قبری جهت او فرو برد و قرض باو رسانید و کشتی کیری بخواب دید که آبستن بود و دختری سیاهی بزاد و دور از سعادت سیاهی از مردی جدا شد و او فرو و آمد

زاج

زاج بتاویل مکروهی باشد و بهر حال سبز به از دیگر رنگها و خوردنش را اهلاک نهاده اند و اگر دید که جامه بدو رنگ میکرد همچنان باشد و کویند دیدنش خصومت بود که از قبل عورات واقع شود

زاج سفید

زاج سفید که آنرا زاج تر کی خوانند بجنب ضمیر منبع تعبیر باید کرد و اگر در آن حالت دیدن تصور تنفیت کرده دلیل خیر بود بنا بر صفا و سفیدی و رنکت نیکش بالعکس و حکم

زاری

زاری در تاویل بانک تقدیم یافته

زاغ

زاغ بتاویل فاسقی کذاب باشد و اگر دید که او را بکرفت بصحبت چنین کسی فریفته شود و اگر دید که از آن بسیار یا بدام کرفت از مردم باطلی نفعی یابد و کویند زاغ دلالت بر کنیزک منده کند و زاغان بسیار بتاویل طایفهٔ فاسقان باشد و اگر بسیار بسیار بیند دلیل لشکر بود خصوص چون بیند که از هوا می آمدند و می رفتند و اگر دید که زاغ با وی سخن میکفت از بسی اخبار جهان و اسرار زمان آگاهی یابد.

واگر دید که زاغ و تذرو هر دو در خانهٔ او نشسته بودند فرزندی یا کنیزک او خیانت کند و اگر دید که زاغی را علاج میکرد دزدی را نصیحت کند

منقار سرخ

و زاغ منقار سرخ بتاویل ذو شوکتی صاحب طرب باشد بلی بسیار آن دلالت بر فقر کند و اضطرابی بی موجب که در میان قوم افتد یا جمعی که میل شرکت داشته باشد

زالو

زالو بتاویل دشمنی طامع بود که همیشه قصد مال کند و اگر دید که بر اندام او بود بلی نمی کند دشمنش ترک عداوت کیرد و طمع از وی قطع کند و اگر دید که زالوی با آب یا کیف مکان بحلق او فرو شد دشمنی باندرون وی راه یابد و بقدر زخمی که از وی یافته باشد از وی مضرت یابد و کویند زالو عیالی باشد که از مال دیگران خورد

ژاله

ژاله همان حکم دارد که در تاویل باران کفته شد این قدر هست که تاثیر آن بیشتر و پیشتر بود و حکم

زانو

زانو در تاویل پای تقدیم داشته

زباد

زباد بتاویل افعال پسندیده باشد از ادب و غیره که موجب ثنا شود و بحجب بوی که تاویل آن ثناست و اگر دید که زباد او را بوی نداشت احسان در حق طایفه کند که حق آن نشناسند و منت ندارند و اگر دید که بوی ناخوش داشت سبب مذمت شود

زبان

و اگر دید که **زبان** او بکیفیت زیاده شد بحجت بر خصم غلبه کند و بالعکس حکس و اگر دید که علمه زبان ده شد مثل آنکه دو زبان داشت یا آنکه زبانش دو شاخ شد دلالت بر آن کند که صاحب نظم و نثر باشد که او را ذو اللسانین کویند یا آنکه از عقل و علم و ظفر حظ او فر و نصیب اکثر یابد یا علامت نفاق بود چه منافق را دو زبان خوانند چنانچه در نظم آمده **بیت**

هر که چون کاغذ و قلم باشد دو زبان و دو رویی کاه سخن * همچو کاغذ سیاه کن رویش * چون قلم کردنش بتیغ بزن

واگر دیده که زیادت از حد دراز بود در مناظره ناصر اگوید واگر دیده که زبانش
ببریدند تا سخن نگوید از ناسزا وناانجام توبه کند وگویند حلیم وحکیم شود چه
من ترک علقه کل لسانه واگر بیند که طرف زبان ببریدند در خصومت مغلوب شود
یا از تجارت من حیث لا یحتسب خسارت کشد یا آنکه از تعلیم واستفاده هیچ فایده
نیابد واگر دیده که گنگ شد دلیل فساد باشد لقوله تعالی صمٌّ بکمٌ واگر زبان پادشاه
را بزرگ بیند دلالت بر استیلاء تام وسیوف قواطع کند وآنکه بوسیله ترجمان منافع
فراوان یابد واگر دیده که کسی زبان در دهان او کرد بحسب مرتبه آنکس قوت
سخن وحجت یابد واگر دیده که زبان کسی کمید از آنکس تعلم کند ودانش آموزد واگر دیده
اصلا زبان نداشت از همه کاری فروماند علی الخصوص در مناظره مغلوب شود
واگر دیده که زبان سائلی ببرید بروی فضیحت کند واگر دیده که زنش زبان او ببرید باوی
ملاطفه نماید واگر دیده که زنش زبان بریده بود دلالت بران کند که عفیفه است
واگر دیده که زنش هنگام سخن گرفته شد خلقی را منکر شود یا معزول کردد یا دلیل دروغی
کرد چه این طایفه را مجال تکلم نبود وگویند بستگی زبان دلالت بر مرض کند
والا در سخن گفتن مضرتی یابد یا همسرش متهم شود واگر دیده که زنش مجروح شد برکسی
بهتان نهد وگواهی بدروغ دهد واگر موی بر زبان بیند بسخن خود در بلا افتد و
از نیاکان اند چپ ست تاویل نقص رنج زبان سر بسر آفت وعنا وزیان
واگر دیده که زبانش آماس داشت بسخن مال حلال حاصل کند بقدر آماس وگفته اند
بتاویل ترجمان باشد یا وکیل یا رسول یا مرتب حال شخص بود وگویند زبان آله
گناه وخطا باشد واگر دیده که زبان از امی جنبانید بخطایی اقدام نماید زبرجد

بتاویل رفعت ومنفعت ومسرت باشد وگفته اند دلالت بر پدر وبرادر وفرزند
دارد وشاید که کلمه بشنود که بدان سبب مرتبه وجاهی وفایده ومالی یابد
بقدر بزرگی ولطافت ونفاست زبرجد زبور خواندن ونوشتن دلالت بر
قبول مواعظ ونصایح وتوبه وزهد کند زجر وفال بتاویل مغرور شدن
باشد بصور تباه دنیوی وحکم خواب وبیداری درین قسم یکیست هرچه در بیداری
از آخیر نهند در خواب هم چنین باشد وبعکس بالعکس وحکم زحل در شناخت
تاویل ستارگان بیان خواهد آمد وحکم زخم در احکام جراحت رفته
زردچوبه بتاویل بیماری باشد وبسیار آن دلالت بر خسران مال نیز کند
واگر دیده که جامه بدان زردچوبه زرد کرد تاثیر آن بیشتر بود زدن بکلوخ
یا سنگ بتاویل منفعتی باشد که از ضارب بمضروب رسد بحسب ضرب وتاثیر آن واگر
دیده که کلوخی بر پشت او زدند زنش اورا نصیحتی کند واتفاق است که اگر بیند که
اورا بزنند به از آن باشد که کسی را زند وزدن بدره دلالت بر شغل کند وگویند
شغل مشکل بود وگویند کار مرده او زنده شود واگر دیده که اورا بجواب زدند
دوستی با او وعده کند وبوفا نرساند بحسب نفاقی که در تاویل چوب بیان رفته
واگر دیده که والی اورا زد اورا جامه پوشاند واگر دیده که بر پشت او زد قرض اورا ادا
کند واگر دیده که بر ما بعد او زد اورا زنی دهد وگویند زدن دلالت حفظ کند
واگر دیده که اورا مجلد زدند از ضارب بمضروب فایده علمی رسد واگر دیده که خون
از آن روان شد امان باشد از ضارب بمضروب واگر دیده که کسی اورا زد ونداشت
که سبب چه بود مال وجامه نو یابد وبهترین زدنی آن بود که معرفت زننده نداشته باشد

زبان زنی
زبرجد
زبور
زجر وفال
زحل
زخم
زردچوبه
زدن

واو را پالبسته زند واگر بیند که از زخم چوب می ترسید ایمن گردد واگر دید که مرده
او را میزد تقاضاء رد دینی کند که بر کسی داشته باشد و گفته اند داشش گذارده شود
واگر دید که مرده او را بدان زدن راضی بود حال مرده بد باشد و حکم ضرب تازیانه
و حد زدن بدره و غیر آن تقدیم یافته واگر بیند که کسی او را بمشت زد غمگین شود واگر
بیند که طبانچه زد سخن سخت شنود چنانچه نقصان آب روی بود و عکس بالعکس
و زدن بطریق مزاح دلالت بر وضع منت کند **زر** بتاویل غرامت باشد لقوله
صلی الله علیه وسلم **الذهب سی یذهب** وگویند دلالت بر غصه کند بیت
زانکه زر شد دلیل غمخواری ✻ خواه در خواب و خواه بیداری ✻ وگویند مرد از آلایش بود
و زنان از آرایش و گفته اند بیت هر که بیند که داشت زر در خواب
بی امانت شمارش و کذاب ✻ ور به بیند بخواب اندر زر ✻ هم در پیت از شکسته اوتیر
واگر دید که پاره پاره زر شکسته یا دنیاری چند در پیت یافته بمجلس والی رسد و بحرمت
مراجعت نماید واگر دید که زر بر مردم تفرقه میکرد مردم را قرض دهد واگر دید که زر
میگداخت از جهت خصومتی بنفرین در افواه افتد بلکه اگر بیند که بجز وار زر بخانه برد بقدر
آن مال یابد چنانچه در تاویل دنیا گفته شد واگر دید که زر میخورد بآن مقدار مال حرام
خورد یا بر عیال نفقه کند واگر زر و سیم بیند دلیل مال و جاه شود واگر کان زر یابد بنهایت
عز و جاه رسد واگر کان سیم بیند خرم و کنیزک را بخواهد و لیکن غمگین شود و گویند اگر
بیند که چیزی از زر پوشیده بود با غیر کفو وصلتی کند و گویند اگر دید که دستینهٔ زرین
در دست داشت بقدر آن جایی یابد چنانچه در تاویل دست او در سخن اشارتی بدین
معنی رفته واگر زرگر بیند که زر یا نقره از آتش بیرون آورد دلالت بر آن کند که

زر

حامله بود و پسری آرد که حاکم شود یا از حاکم منزلتی یابد واگر بیند که آن
زغن از دست او بپرید آن فرزند از شکم یا در زمان طفولیت برود و بچه زغن را
تاویل بفرزند کرده اند و ارطامید در پس تعبیر زغن بقاطع الطریق یا مردم عیار پیشه
غدار خداع کرده **زفت** رومی بتاویل غم بود و خوردنش گرفتاری
بسبب عیال واگر دید که بر جراحتی وصل شد از جای نامتوقع راحتی باشد
واگر دید که جامهٔ بدان آلوده شد دلیل بدنامی باشد **زکوة** دادن دلالت
بر ادای فرض کند یا صلاح دنیا و فلاح آخرت لقوله تعالی **قد افلح من تزکی**
چه در خبرست که زکوة المال نفی الزکوة وگویند مالش زیاده شود و از ینجا
گفته اند بیت هست حکم زکوة اندر خواب ✻ در عبارت زیادت اسباب
و بعد از آنکه زیادت شود و محفوظ ماند لقوله علیه الصلوة والسلام **حصنوا
اموالکم بالزکوة** و از آن فطره همین حکم داشته باشد و گویند اگر دید که زکوة
فطره داد آن سال از مرض ایمن باشد و برکت یابد و تسبیح و تهلیلش بسیار شود
و زکوة بستدن بسبب استحقاق دلالت بر آن کند که باری از خاطر برگیرد و بغیر استحقاق
دلیل خیانت شود در حقوق امه حکم **زکال** بلفظ انگشت که مشهور ترست
تحریر یافته **زکام** بتاویل اندک خشم باشد که از کسی بخاطر رسد که زود
بصلح انجامد و از آنپس خرمی و فایده یابد و گفته اند بیت
هست بیماری ضعیف زکام ✻ لیک رنج دراز دان برسام ✻ چنانچه حکم آن علیحده
تقدیم یافته خوردن **زلاله** بتاویل مالی باشد بالمود دیدن آن نجات
باشد از هلاک و مضرت بیت دیدن **زرد** بخواب اندر

زفت

زکوة

زکال

زکام

زلاله

زرد

زربالا
زرگر
زرکوب
زردالو

کذابی شریری او در فتنه اندازد و بعد از ان او را خلاص دهد و حکم آواز زر در تاویل
درم بپایان رفته **زربالا** بتاویل شخصی بود که مردم انکار او کنند و دیگر احکام
زر در تاویل درم و دینار بحکم مشارکت تقدیم یافته و از ان زرگری بتاویل
کذاب فتان باشد چه سامری زرگر بوده **زرکوب** همچنین زرت بتاویل
مال اندک بود که برنج حاصل شود و دیدنش به از خوردن باشد و گویند مال بسیار
بود اما از ان نفع اندک بمردم عاید شود و مجمل حکم **زردآلو** در باب آلو گفته شد
و مفصل آنست که از ان شیرین چون بوقت خویش بیند عدد دیناری باشد یا بیماری
و از ان ترش غم و بیماری بود خاصه چون بی وقت بیند و استخوانش تلخ تا
و اگر مغزش شیرین بود از پی اصیلی منفعتی یابد و تاویل زردالو کنیزک نیز کرده اند
و درخت زردالو بتاویل مرد ممراض بود و گفته اند که گشاده روی بود که او را بشجاعت
نسبت کنند و با اهل خود متکبر باشد و اگر دیده که زردآلوی سبز خوردی دیناری بصدقه
دهد و اگر بیماری باشد شفا یابد و اگر دیده که زردآلوی زرد خورد دیناری
در مرض خرج کند و اگر دیده که شاخی از درخت زردآلو بشکست انکار حق پیشتهی کند
یا یا ترک نماز یا روزه شود و اگر دیده که از درخت دیگر بشکست تا آن را عصا سازد
از ان کس فرج یابد و اگر دیده که از درختی دیگری زردآلو کی خورد با همسر دوستی
یا رفیقی مخاصمت کند و اگر دیده که بچیدا ما نخورد تو اگر خواهد که او را بپیرامی
رسیدن باشد و تتمه این احکام از تاویل میوه باید طلبید **زرشک** که آن را
زرد پر میخوانند بتاویل غم بود و خوردنش بدتر از دیدن و اگر دیده که از درخت
چید با بخیلی در خصومت افتد دیدن **زرنیخ** بتاویل بیماری بود و خوردن

زرشک
زرنیخ

جور والی شناس و خوف و خطر ❊ علی الخصوص چون بیند که اثر آن بطایفه مخصوص
بلی از ان عام دلالت بر بلاء آسمانی کند یا تب لرزه یا قحط و اگر بیند که زمین منقلب شد
فتنه عظیم واقع شود نعوذ بالله من جمیع ذلک و اگر دیده که آهسته بجنبید چنانکه
یکطرف فرو رفت و یکطرف بحال خود باقی ماند ظالمی خروج کند و بحسب آن قدر
زمین که فرو رفته بیند خرابی در ملک پدید آورد و اگر دیده که کوهی متزلزل شد یا
بلرزید و بعد از ان قرار گرفت والی را بلائی از اکابر معتبران موضع رسد و زلزله حادث
شود و بعد ذلک استقامت یابد و از ینجا گفته اند **بیت** دیدن زلزله بخواب اندر
در بناها خراب کرد از ان ❊ قسم مردم عذاب کردن از ان
و گویند زلزله مسافر و مدیون بل محبوس را نیک بود و غرض از انکه کاری را که تحریک
و تحمل و تبدل در ان پسندیده باشد خسف و زلزال در ان مستحسن بود **زلف**
بتاویل پسری مبارک باشد و مرد و زلف دلالت بر دو پسر کند و صلاح و فساد آن را
باین اعتبار تعبیر باید کرد و اگر دیده که زلف کسی را بکند مالی از وی بستانند بقدر
موی آن زلف **زمرد** همان حکم دارد که در زبرجد گفته شد و گویند دلالت
کریم شجاع نیک محضر کند و حکم **زمزم** در اثناء تاویل چاه رفته و حاصل آنکه
بیت آب زمزم چو بیند اندر دست ❊ باز یابد هر آنچه گم کرده است
و اگر دیده که چون محبوس در حالت هوا کله **زمزمه** میکرد در بدعت افتد و در وعظ
کشند **زمستان** بوقت دیدن تفاوتی نکند اما اگر بی وقت بیند دلیل قحط و ظلم
و فقر شود و گویند سرمای عظیم سخت اگر بی هنگام باشد دلالت بر هلاک کند و این مثل
سایر است که الخزء و البرد و تیقل سبلی اگر سرما بجد معهود آن موضع بیند اهل زراعت را

زلف
زمرد
زمزم
زمزمه
زمستان

هلاک بی اگر بیند که زرنیخ بسیار بخانه آورد مال بسیار بدست آورد و در بیماری
صرف کند و اگر بیند که زرنیخ در جایی مجهول جمع میکرد در سفر بیمار شود

زره

بتاویل امن بود از دشمن لقوله تعالی وعلمناه صنعة لبوس لکم لتحصنکم
من بأسکم ❦ وقال صلی الله علیه وسلم من رأی ان علیه درعا
من حدید فهو من حصانة دینه واگر دید که زره می ساخت شهری محکم سازد وقال
صلی الله علیه وسلم رایت کان علی درعا حصینة فاولتها المدینة و پوشیدن زره
دلالت بر ولایتی بی غول کند و تجارتی دایمی و نجات از غم و جاماسب گوید ولایتی
پر مال بود و گویند برادر مشفق یا فرزند رشید باشد که تدبیر مؤنه کند یا دوستی کریم
که معاون شخص گردد و او را در پناه او محافظت کند لقوله تعالی وسرابیل تقیکم
بأسکم کذلک یتم نعمته علیکم زره گر بتاویل شخصی باشد که مردم را ادب

زره گر / زعفران

آموزد ولی از نفاق خالی نماند و تاویل زعفران بجب بوی ثنا باشد خاصه
چون ناسوده بیند و بجب رنگ دلالت بر بیماری کند خاصه چون بر تن یا جامه بیند
اما زود شفا یابد و اگر بیند که زعفران ناسوده بوی داد و ندزی توانگر خواهد و گفته اند
اگر بیند که بخورد از زعفران داشت نعمت بسیار داشت با ستایش تمام و گفته اند

بیت
زعفران شد بلند مقداری ❦ سوده آن دلیل بیماری

زغن

زغن که عبارتست از مرغ گوشت ربای بتاویل حاکم طامع باشد متواضع طبع
قوت جنگ و از آن تواضع آنکه در طیران چندان هوا نگیرد بلکه بر زمین نزدیک
بود و اگر دید که بر زغن شکار میکرد از چنین حاکمی عطا یابد و اگر چنان دید که در منقار
مطارحت غلیوچ و فرزندی یا غلامی باشد که پیش از بلوغ بحکومت رسد و اگر زنش

نفع بود و غیر آنها ناخوش و گویند اگر پیاز و سیرها بی وقت بیند سفرش
باتمام نرسد و اسرار پوشیده او پیدا گردد و تتمه این احکام از تاویل تابستان

زمین

مستفاد است زمین بتاویل زن باشد و طول و عرض آن دلالت
بر قدرت او کند و خاک شیرین دلیل خلق او شود و معموری و سبزه و نبات
آن نشان حلال مال و بسیاری نعمت او شود و از اینجا گفته اند بیت
زن بود دیدن زمین در خواب ❦ کشف کردن درو نبات و ثواب بیت
و زمین فراخ بیند باز سفری و دلیل عمر دراز و اگر خود را در زمین مزروع
بیند شرکتی کند یا زنی خواهد لقوله تعالی نساؤکم حرث لکم و اگر
زمین خود را مزروع بیند با گل و سبزه بیند زنی پارسا خواهد و از وی فرزند
آورد و گویند زمین نشان صلاح دین و دنیا چنین باشد خاصه چون داند
که ملک اوست و لکن که معمور بیند وقال صلی الله علیه وسلم تمسحوا بالارض
فانها بکم بارة وگویند زمینی که حد آن بنظر در توان یافت دلالت بر زن
کند و آنچه غیر محدود بود بتاویل دنیا باشد بتخصیص چون نداند که از آن کیست و
گویند تاویل زمین مطلقا بر نیات و صلاح و فساد آنرا باین اعتبار تعبیر باید
کرد یا از ثمر مال در بلاد و مصیبت افتد و گویند دلیل عذاب باشد لقوله تعالی
أفأمن الذین مکروا السیئات ان یخسف بهم الارض و اگر دید که بر زمین میرفت که
هرگز آنجا نرسیده بود بنیت آنکه بوی مشتغل شود میراثی یابد لقوله تعالی
واورثکم ارضهم ودیارهم واموالهم وارضا لم تطؤها و اگر دید از عرصه فسیح
بمضیقی رفت از حسنه بسیئه نقل کند و طیب عیش بغصه مبدل گردد و صدیق رضی الله عنه

کوید مرتد شود و بعکس بالعکس و اگر دید که زمین با وی سخن گفت احسان بسیار کند و
ذکر جمیلش باقی ماند و اگر نداند که چه گفت کس یاد خیرات او نکند و گویند امور دنیوی
بروی بسته شود و اگر با او سخن نگوید نام بدش باز ماند و اگر بیند که زمین از زیر پایی
در نوشت دلیل تقصیر عمر باشد بلی اگر دید که بعضی در نوشت معاش بروی تنگ گردد و اگر
آن را چند او ندی معین بود و تعبیر بروی تعلق گیرد یا چون بیند که آن زمین را پادشاه
در نوشت سلطنت او شایع شود لقوله صلی الله علیه رویت فی الارض فارایت
مشارقها و مغاربها و سیبلغ ملک امتی ما روی لی منها و اگر دید که زمین محله در نوشت عمر اهل آن
محله بآخر آمده باشد و بسبب حادثه هلاک شوند یا در قحط و تنگی حال افتند
گفته‌اند اگر دیدند که قطعهٔ زمینی که تعلق بوالی داشت در نوشت بدان قدر زمین از
ملک او ولایت یابد بدلیل حدیث رویت که استشهاد بدان رفته و اگر بیند که زمین را
بپیمود سفر کند چنانچه در حکم پیمودن بیان کرده شد و اگر دید که زمین را از بهر
زراعت می شکافت کاری کند که از قبل زن منفعت یابد و شاید که از سفر باشد
و اگر بیند که زمین را می کند و میخورد تقدیر آنچه خورده باشد مال یابد و اگر دید که
زمینی شکافته شد و هیچ از آن بیرون نیامد و هیچ بدان فرو نرفت حادثه
با اهل آن زمین رسد و اگر دید که پیری از آن بیرون آمد دلالت بر بخت مقبل
ایشان کند و اگر دید که جوانی بیرون آمد دشمنی متوجه ایشان شود و اگر سبعی یا
والی ظالم در آن دیار پیدا آید و حاصل آنکه هرچه از آن پیدا شود بحسب جوهر آن از
نیک و بد تعبیر باید کرد و هرچه بیند که در آن شکاف پنهان و تلف شد بدین قاعده
تاویل باید کرد و در **حکایت** آمده که شخصی با ابن سیرین گفت چنان دیدم که

زمین را بر گرفتم و در سبوی نهادم ابن سیرین گفت همسایگان جمع آور تا
تعبیر این خواب کنم ایشان را جمع آورد ابن سیرین گفت که مصحفی از خانه
او برده اند یکی از آن جماعت گفت که من فرمودم که آن شخص که این خواب دید آن را
برده و بزن سپرده چون صورت واقعی بود دزد انفعال یافت و مقر شد و ابن سیرین
علت آن گفت که تاویل زمین مصحف رفته که **ولا رطب ولا یابس الا**
فی کتاب مبین و ابن آن فرا گرفتن بعد زدیدن که هرچه از آن شخص باشد
بعلتی باطل چند توان کرد و تعبیر سبو برین امری ظاهر است زن جوان جوان
بتاویل سال با کار با مقصود شخص باشد و از آن پیر دلالت بر بخت کند یا دنیا
و هرچند جمال و فربهی و آراستگی بیشتر بیند تاثیر آن در منافع بیشتر بود خصوص
چون حزم و گشاده رویی باشد و منکس پس لک ذلک بالعکس و از اینجا گفته‌اند زن
زن پیر چادر نکو در خواب ❊ بخت مال و مرادش از احباب ❊ زن فربه فراخی سال است
وان لاغر تباهی حالت ❊ پیرزن در عبارت جهان ❊ شادیش شادی و غمش غم آن
و گویند زن مسلمان دلالت بر مال کند و بالعکس بلی اگر زنی بخواب بیند آن زن جوان را
دشمن بیننده باشد تا او را چگونه بیند از قصد و عنایت و بهترین زنها که در خواب
بیند زن شریفهٔ جوان آراسته بود که او را شناسد الا زن رعنا که چون معروف بود
به از مجهول باشد و در تاویل جماع وجهی دیگر نقل رفته و اگر دید که زنی مرده خواست
و در گور با وی جمع آمد نعوذ بالله مرتکب ربا شود و اگر دید که سینه از وی جدا شد
با منافقی شریر اختلاط کند من حیث لا یحتسب از وی مالی زیان کند و اگر دید
که مرده را بجوانب است از زن یا مرد بمقصودی رسد که از آن نا امید باشد و اگر آن مرد

زن جوان

مرده معروفی بود و دوست صاحب رُو یا باشد اچانی از مسن بیند و اگر دشمن بود
بر اتباع او ظفر یابد و گویند اگر بیند که زنی مرده خواست شاید بود که مادر او را یا خواهر
او را بخواهد یا دیگری از خویشان او و اگر زنی بیند که مرد شده و مردی را بزنی
خواست تعبیر آن خواب بوالی زن تعلق داشته باشد و اگر میان والی و آن مرد عداوتی
یا معارضه واقع شود ظفر از طرف ولی باشد و کیف ما کان دلالت بر غلبه وی کند
و تتمه این احکام بر سبیل استطراد در تاویل آمیختن ایراد یافته و اگر مردی بیند که
زن شده اهانتی بیند و اگر زنی بیند که مرد شده صالحه را دلیل عفت بود و غیر او را دلیل
سلیطگی باشد چنانچه در تاویل ذکر اشارتی بهر دو عبارت رفته و گویند فضیحتی یا
و اگر غریبی بیند که زن خواست مال یابد و اگر متاهل بیند مال یا جاه باشد و اگر زنی خواهد که
معرفت او نداشته باشد هم وفات بود یا قتل و اگر بیند که با آن زن بخفت بزرگی یابد
و شاید که حصه بخورد یا از جایی بوی رسد و اگر دید که زنی خواست و بمرد کاری پا
حاصل کند و از آن غمگین شود و اگر دید که بیوه خواست کاری کند که از آن برومند
شود و گویند بر محارم دلیر باشد و اگر نصرانیه خواهد بکاری پرفته باطل مشغول شود
و از آن مجوسیه دلیل حرفی پی دیان باشد و از آن زانیه دلالت بر زنا کند
لقوله تعالی والزانیة والزانی لا ینکحها الا زان او مشرک بلی اگر علامت خیر مقارن
آن شود دلیل خیر باشد و اگر دید که سلیطه خواست در بندی افتد و اگر دید که یکی خواست
کاری دون همتانه کند و اگر زنی بیند که او را زنی خواست این تعبیر زن را باشد و
اگر دید که محرمی را خواست همان حکم دارد که در تاویل جماع با محرم گفته شد و اگر بیند که زن
مرده زنده شده و او را بخواست و بخانه آورد کاری کند که از آن ندامت کشد

واگر دید که با وی جمع آمد یا آب منی آلوده شد از کاری نادم شود که منفعت او
در آن باشد و اگر دید که او را بخانه آورد و بی متعرض او نشود دلیل موت باشد
و اگر بیند که زنی زنی را بخورد میان ایشان مسافحه بطریق سحر ان رود و اگر زنی جوان
بیند که او را بشوهری داد بعینه همان حکم دارد که در صفت زن خواستن
گفته شد و اگر بیند که دران عروسی او را هیچ ساز نبود و رقص نمیکردند دلیل خیر و جمعیت
باشد و بالعکس و اگر عجوزه بیند که شوهرش عود کرد و بنکاح بشوهر داد دین و دنیا
او رانیک باشد و اگر زنگی زنی را بیند خبری از دشمن بوی رسد که بدان بزرگ شود
و در روایت آمده که رسول صلی الله علیه و سلم بواقعه دید زنی سیاه سرگشاده
از مدینه بیرون آمدی و بطرف جحفه رفتی و تاویل فرمود که وبای مدینه بجحفه نقل کند و
چنان شد و اگر زنی جوان بیند که پیر شده بود دلیل خیر و صلاح او باشد و اگر
دید که کسی با زن او جمع شد زنش توانگر شود و اگر دید که زنش با ابنا دیگر کسی
فرستاد اگر حامله باشد پسر آورد والا او را با شوهرش یا از آن شخص یا خویشان
او منفعتی رسد و گویند اگر زن خود را با مردی بیند آن مرد طلبکار و یار بیننده
باشد و گویند اگر دید که کسی با حلال او جمع آمد از تجارت منتفع شود و اگر بجای
جوانی را بیند اگر والی باشد بر رعیت جور کند و از آن مالی موفور یا و لایتی مشهور یا
در آن صورت بمعاونت دشمنی فریبنده باشد و اگر دید که زن او را دیگری خواست
مال و جاهش نقصان پذیرد و قدرش براند که اگر بیند که حلال خود را بزنی بدیگری داد یا آنکه
تزوجه بیند که شوهر دیگر کرد بیننده را بیم هلاک بود مر او و جان او مفارقتی افتد بلی
اگر آن زن را دختری باشد دلالت بر آن کند که آن دختر بشوهر دهد و اگر

حامله باشد دختری آورد و تربیت کند و او را بشوهر دهد و غرض آنکه تاویل
بآن دختر بازگردد و اگر بیند که با دیگری گفت با زن او را بخواهد و رغبت نمود
شخصی را بتجارت خواند و راغب نشود و قید کرده اند که این خواب از جملهٔ محرمات

زنا

و باقی این احکام از تاویل پری پیش تفاوت دارد حکم **زنا** در تاویل جماع

زنار

چنان رفته **زنار** بستن صلاح را دلیل قوت دین بود و گویند دلالت
بر آن کند که یک نیمهٔ عمرش گذشته باشد و اگر دید که زنار داشت دینش ضعیف بود

زنبور

و گویند زنار بتاویل فرزند باشد **زنبور** بتاویل مردم سفلهٔ موذی باشد
نیش او دلیل بر سخن سخت کند و گویند زنبور بتاویل زن سخن چین باشد و اگر زنبور بسیار
در هوا بیند لشکر با غوغا یا ملخ تواند بود و آواز زنبور دلالت بر وعدهٔ مفسدی فاسق

زنبیل

کند بوفا نرساند **زنبیل** بتاویل زن بود یا کنیزک یا خادمه یا غلام یا حمال انتظار
دین یا صحت یا طول عمر یا میراث زنان و زنبیل باف بتاویل مباشر کاری باشد

زنجبیل

و گویند حکم کفش دوز و نعلین گر دارد **زنجبیل** بتاویل غم و نزاع بود و خوردنش

زنجیر

بتر از دیدن **زنجیر** قوی بتاویل کبایر باشد و بالعکس بقوله تعالی **انا اعتدنا**
للکافرین سلاسلا و اغلالا و زنجیر در گردن دلیل مظالم بود یا زن بد خوی
و در پای نشان غصب اموال مردم و در پای چنان تردد و فساد و گویند اگر دید
که او را در زنجیر کشیدند غمگین شوند و زنجیر باریک دلالت بر مال کند و گویند اگر دید که

زنجرک

بسیار از آن بر خود پیچیده بود کارش در بند رود و **زنجرک** بتاویل شخصی باشد

زنج

بعصیان خوگر **زنج** بتاویل بزرگ و صاحب منصب خاندان باشد بسیار
نسل و اگر دید که کسی پستکی بر زنخ او زد طعنه شنود و اگر دید که چوبی زد چیپنده را

غیبتی بطریق نفاق کرده باشد **حکایت** کنند که رای چنان دید که زنخ
او در از گشته بودی و برهمن تعبیر کرد که بواسطهٔ کلمهٔ غیر ضروری او را

زندان

بعد از قوت ضعیفی واقع شود و چنان شد **زندان** معروف که خود اختیار
کند بتاویل حصول مراد باشد و خاتمهٔ خیر لقوله تعالی قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ
إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ و گویند زنی او را بجود خواند و خدای
تعالی شر آن زن از وی دفع کند و بعد از آن بمراد رسد هم بدلیل آیه که مذکور شد
و زندان مجهول بتاویل گور بود چنانچه در نکتهٔ خوابها معلوم اشارتی بدان رفته
چه از یوسف علیه السلام مرویست که **السجن قبر الاحیاء و منزل البلاء و تجربة**
الاصدقاء و شماتة الاعداء و گویند اگر بیند که این خواب پارسا بود دلیل
مرتبهٔ دین و دنیا باشد و غیر پارسا از شغل دنیوی ملالت و غرامت کشد و اگر دید
که عاملی محبوس شد آن عامل غمگین شود و گویند زندان نو که کرده اند که از عمارت
منفرد باشد دلالت بر گور کند چنانچه در تاویل خانه اشارت بدان رفته بلی
اگر بیند که در آن خانه نشسته بود و نمیگفت قبرست دلیل خراب شد و اگر دید که در آن
خانه او را تعذیب کردند بغایت نیک بود و دلیل عاقبت یا عافیت شود و گفته اند
زندان فی نفس الامر دلیل ذلتی باشد لقوله تعالی لیسجنن و لیکونا
من الصاغرین و اگر زندانیان را بیند غمگین شود خصوص چون با او سخن گوید

زندانبان

و اگر دید که محبوسی با بند میرفت کار بستهٔ او گشاده شود و اگر دید که در زندان
رفت و زود بیرون آمد مراد خود را با تمام نتوان یافت و **زندانبان** بتاویل
گورکن بود و در **حکایت** آمده که شاپور بن اردشیر در حیات پدر بخواب دید

که زندانها نا بیکرد و قرده و خنازیر را میکرفت و مجوس پس میکردانید و تاجی سی و یک
طبقه بر سر داشتی از معبر پرسید و تعبیر کرد که سی و یکسال پادشاهی یابی و بعد و
زندانها شهرها سازی و روم را فتح کنی و اکابر آنجا مقید کردانی و بعد از وفات
پدر روم را مستخلص کردانید و در خراسان نشابور ساخت و در اهواز شابور و بعد از آن

زنکار

شابور آن سی و یکسال مدت سلطنت او بود دیدن زنکار بتاویل غم بود

زنکله

و خوردن هلاک و بدان نقش کردن آرایش کار زنکله بتاویل جنک و قتال
و قیل بود و از آن زرین یا سیمین نزاعی باشد با خواص و از آن برنجین یا مسین خصومتی
بود با جاهل و عامی و آنکه کارش بسته شود و اکر از آهن بیند بتاویل میانه بود از آن
جهة که آهن در خواب نیک نهاده اند چنانکه تاویلش رفته و حکم درای علیحده

زوبین

تقدیم یافته زخم زوبین بتاویل سخن سخت بود و اکر دید که خون از آن پیدا شد
بر مجموع بنا بی نهند و کویند اکر دید که زوبینی داشت او را فرزندی دلیر آید
یا تجارتی بی رنج کند و اکر دید که با زوبین دیکر سلاح داشت بر دشمن ظفر یابد خنجر
در حربه کفته شد و کفته اند بیت هست زورق چو کشتی از تاویل

زهار

لیک کمتر بود و از آن بدلیل ، موی بر زهار دلالت بر مال کند و بالعکس بیت
ورش بود دراز موی زهار ، مال یابد بسی و استظهار ، و اکر نبوعی بیند که هرکز
موی بر آن نبوده با مری جاهلانه اقدام نماید یا مجنون علیه شود یا از ممر میراثی خسران
یابد بلی اکر موی زیادت از حد بران بیند در آن دو قولست زیادتی مال یا غم بسبب

زهر

زنان و کویند اکر مردی بیند که موی زهار را بستره و منفعتی یابد و سنت قیام نماید و بعضی
زهار را بزن تاویل کرده اند و نیک و بد آن را بدان قیاس تعبیر باید کرد زهر بتاویل مال

حرام بود و خون ناحق و کشته زهر هلاک بتاویل مرک مفاجات باشد بلی
بنده را دلیل آزادی بود چه میت را خداوند شوانده بود و اکر آن بنده امین خرما
باشد بلی امانت را از دست وی انتزاع کنند و اکر غریب باشد او را زن دهند چه موت
و تزوج همرده کال حال ایشانست و اکر دید که زهر خورد و تن او آماس کرفت قولی
آنست که بقدر آن مال حرام حاصل کند چنانچه در تاویل آماس کفته شد و قولی دیکر
آنکه خشمی عظیم فرو خورد و شکور شود و اکر دید که او را از آن نسبت مضرت رسد و

زهره

حکم زهره در تاویل ستارکان مندرج است و اکر دید که زهره مردم خورده
بدخوی و خشمناک شود و اکر دید که بزهره چارپای آلوده شد با مردم ناسازکار
باشد و اکر دید که خون از آن بیرون آمده قاطع پادشاه مال او بر خود حلال دارد
بجبل و شره و کویند زهره دلالت بر غضب کند و لوح وحشک و آلات مستعمل یعنی

زبان

کار فرمایی اکر بیند که در معامله زیان کرد و در قضیه نزه مند شود لقوله تعالی

زیبق

فما ربحت تجارتهم وفی الجمله زیان را تاویل بمعصیت کرده اند و حکم زیبق

زیتون

بلفظ جیوه بیان رفته زیتون بتاویل غم بود بجهت طعم ناخوش و رنک
سیاه بخلاف روغن که خیر و برکت باشد چنانچه کفته شد و کفته اند بیت
هر که بیند بخواب در زیتون ، کردش روزکار دکرکون ، و کویند زیتون بتاویل
مبارک با منفعت بود و نسبت با اهل خود یا زن شریفه یا پسری که بمرتبه
ریاست رسیده باشد بلی از آن زرد غم بود هم در دین و هم در دنیا و اکر دید
زیتون را می فشرد از هر رنک که باشد در تاویل آن خلافست یکی وجه کفته اند که
غمکین شود و ظاهرا نظر بمجرد استعمال آن داشته باشد و وجهی دیکر که دلالت بر رنج

وبرکت کند و غالبا نظر بر روغن این تاویل کرده باشند و گویند درخت زیتون بتاویل
مال و متاع بود بدلیل وزیتونا وحدائق غلبا وگویند دلالت بر صلاح و خیر کند
واز آن ثمره دلیل رزقی باشد که بسهولت حاصل شود و گویند اگر دید که بر درخت زیتون رفت
او را فرزندی آید و اگر زیتون از درختی میچید بندگان را دلیل ضرب و زجر باشد
بی دیگر از آنکه بود چه زیتون را بضرب از درخت باز می کنند و چیده بضرب نزد دیگر از
احرار باشد و حکایت کنند که شخصی با ابن سیرین گفت چنان دیدم که روغن زیت
برین درخت زیتون میریختم گفت قصه حال خود از بدایت تا نهایت باز گو گفت در طفلی مرا
بتاراج بردند و چون بالغ شدم مرا آزاد کردند گفت زن داری گفت بلی کنیزکی خریدم
و بنکاح آورده ام گفت احتیاط کن که مادر تو میباید و تفحص کرد همچنان بود و دیگری گفت بخواب
دیدم که بیخ درخت زیتون را نشاندم و آب آن باز خوردم و تعبیر کرد که منکوحه تو
محارم خواهر رضاعی تست و چنان بود و شخصی مریض بادی گفت چنان دیدم که قایلی با من
گفتی کل من لا و لا لتبرا من علتک و تعبیر فرمود که ترا بمواکله زیتون
تعلیم کرده لقوله تعالی زیتونة لا شرقیة و لا غربیة و تناول کرد و شفا یافت و دیگری
بار طامید و در پس گفت که درخت زیتو که درخت زیتونی از پس من برآمده بودی گفت
از حکمت نفیسی کامل یا پیچه برگ زیتون متغیر نمیشود و با اندک زمانی حکیم فاضل شد
و حکم زیر تنه همانست که در تاویل تیشه تقدیم یافته زیر جامه بتاویل زن
باشد یا سریه باعث تحصن و صلاح و فساد آن یکی از این سه جهت تعلق گیرد و اگر بیند که نو
زن خواهد یا کنیزک خود یا ریاضت مشغول شود و علی هذا القیاس حکم آن باید کرد
و اگر از ابریشم یا پنبه نو بیند آن مستوره دین دار بود و بعکس بالعکس و اگر از قز

زیر تنه
زیر جامه

بینند بتاویل زن مکر باشد و گفته اند زیر جامه بتاویل زن دون باشد یا کنیزکی عجمی و اگر
از آن بوی ناخوش شنود تعبیر آن بصاحب رؤیا باز گردد و دلیل عدم عفت او باشد
لقوله تعالی سرابیلهم من قطران و زیر جامه رنگین دلیل مزید منفعت باشد
بی از آن سیاه و کبود و زرد از مکروهی خالی نماند و اگر دید که شلوار و از کونه پوشید
حرامی را بجای حلال دارد و حکم شلوار پشمین در حرف شین خواهد آمد ان شاء الله
ازارپای حکم زیر جامه دارد زیره بتاویل خصومت بود و گفته اند مال باشد
زیره با اگر با وی ترشی نبود بتاویل منفعتی مختصر باشد زیلو بتاویل
عمر دراز و کار با ساز بود و گسترده به از نهاده بود و اگر دید که در نوشت تعبیر
آن معکوس شود و تاثیر حکم زیلوچه بحسب زیلو تصور باید کرد و اگر دید که زیلو
بطریق بار بربست کنایتی بروی جمع آید چنانچه در تاویل بار گفته شد مگر آنکه
باشد
بیند که ملک او بود و از جایی بجایی نقل میکرد و تاثیر زیلو بر زین بیشتر از حیری
و مراتب منفعت ابریشم و موی و پشم و پنبه در اثنای تاویل جامه بیان رفته بحسب آن
تعبیر باید کرد و گویند مطلقا دلیل بر دولت و نعمت کند بحسب طول و عرض و پاکیزگی
نکیف که آن را مبسوط بیند و بعکس بالعکس و گویند اگر دید که بر زیلوی نشسته بود
قطعه زمین خرد بقدر آن بساط و اگر در جنگ باشد سالم ماند و اگر دید که در نظر وی
زیلوی مصور میکرد و صورت شخصی معروف بر آن بود و سخن میگفت آن شخص بر باطل
باشد و بیننده از وی نقلی شنود که در آن متعجب باشد و اگر زیلوی مجهول در مقامی
غیر معلوم گسترده یابد منافع در مقدمه تعداد رفت در غربت بوی رسد و اگر آن زیلو
در میان قومی یا موضعی بیند آن منافع میان ایشان مشترک باشد و گویند زیلو بتاویل

زره
زیلوچه زیره با

شخصی بود که سپاتش نفس کند و گویند آن سپاتش از تزویری و کذابی خالی نماند و از آن
سبز و سفید بتاویل صلاح دین و دنیا شخص باشد و از آن سرخ دلیل عزت او بود و
تمام آلت بتاویل زن باشد یا کنیزک یا عمل یا مال و صلاح و فساد آن باین جهات تعلق گیرد و
جاماسب گوید هر که بر زین نشیند در جمیع احوال نصرت یابد و گویند که اگر آنرا بر پشت
چارپایی بیند نیک و بد آن بسوار باز گردد و سینه بند دلالت بر ضبط کار کند و رکاب را
چون تنها بیند دلیل فرزند شود یا غلام و اگر با زین بود آن فرزند امین و معتمد باشد
و سراج بتاویل نخاس بود یا دلال عورات باعتبار آنکه زین مقعد مرد است همچون زن و اگر
دید که پای راست بر رکاب نهاد بر طریق شرع ایشان بهم رسند و لگام بتاویل شرف شخص
بود یا روزه یا ادب بنا برین اگر بیند که لگامی بر سر داشت روزه دارد یا نیک مرد
شود چنانکه در تاویل اخبار اشارتی بدان رفته و در آثار مرتضوی رضی الله عنه آمده
که التقوی لجام المومن و این خواب در باب مجربات آورده اند و اگر لگام در سر خود بیند
که انبغی مطیع خواجه شود و لگام فروش بتاویل مرتب مصالح بود و در حکایت آمده
شخصی با ابن سیرین گفت چنان دیدم که سواره بمضیقی در رفتم و بسعی بسیار خود را از اسب
آنجا خلاص دادم بی زین در مضیق باز ماند گفت حاشا بی غیرت مرد بوده باتفاق همسر در معرضی
افتی و او را آنجا بازگذاری و عاقبت باهم عزم سفری کردند جمعی قطاع الطریق بر
ایشان زدند و او صاحبه خود را بر ایشان گذاشته و خود را خلاص داد و دیگری بخواب دید
که لگام مرکب او بگسیخت و روز دیگر اخی او وفات یافت والله اعلم بالصواب

باب السین

سار بتاویل مرد بسیار دان بسیار سفر باشد مثل مکاری و گواه منفعت بود و گویند

سار

سبزه زاری بباد به رفتم گفت از اسلام بشرک رجوع کنی و در آن نزدیکی
مرتد شد و حکم مرغزار علی حده خواهد رفت سپستان بتاویل مال مکروه بود بنا بر آنکه
گویند حکم دارو دارد و حکم سبلت بلفظ بروت تقدیم یافت و گفته اند پشت
موی سبلت بخواب بدست آمد * زنان نهادند نقصان نیکو سپند بتاویل مال باشد
که مال فاسد را باز صلاح آورد و خوردن آن غم بود و بنا بر تلخی و سوختن دلالت بر
بدعت کند و تاویل سپندان بلفظ خردل تقدیم یافته سبو بتاویل
شاکر و منافق بود که بر دست او مال ضایع شود و گشاید با وجود نفاق امین بود
و مال بمعرفت او خرج رود و آب که از سبو خورد بتاویل مال حلال باشد و طیب عیش و
اگر دید که یک نیمه آب خورد نیمه عمرش گذاشته و علی هذا القیاس اعتبار زیادت و نقصان
آن باید کرد یا اگر بیند که تمام آن در کشید عمرش باخر رسیده باشد و معبران بر آنند که
تمام ظروف و اوانی درین حکم مساوی اند هر قدر آب که از آن تشرب نماید بقدر
عمر او گذاشته باشد و گویند سبو بتاویل زن بود یا کنیزک چنانچه در اخر تاویل بار زمین بر
سبیل استطراد مذکور شد و در حکایت آمده که شخصی بخواب دید که سبوی را
در میان بست و در چاهی گذاشت و چون برشد آن گره گشاده گشت و سبو در افتاد
و ابن سیرین تعبیر کرد که ریسمان عهد است چنانچه اشارت بدین رفته و سبو زن
و آب فتنه و چاه مکر و این شخص مردی را بخطبه زنی فرستاده و آن مرد غدر کرده
آن زن را از بهر خود خواسته و چنان بود و شخصی دیگر بخواب دید که سبوی آب
در دست داشت و بشکست و آب باز ماند و هم بادی گفت و تعبیر کرد که همسرت
حامله است یا نه گفت بلی گفت وفات یابد و فرزند باقی ماند و چنان شد سبوس

سپستان
سبلت
سپند
سبو
سپندان
سبوس

دلالت بر کذابی هذیان گوی و گویند اگر بسیار بیارید و در میان کفار گرفتار گردد
و گویند ساطور مرد ناپاک ضعیف حلال خوار بود چه منقولست که لما هبط آدم علیه السلام
الی الارض حرم علی نفسه الطعام والشراب وقال لا اکل حتی یقبل توبته ساطور بتاویل طلب
علم بود و اگر دید که آنچه میخواهست او را میدادند دلیل آن شود که یکی از فحول علما
گردد و بعکس بالعکس و اگر دید که چیزی پی‌سته ازان باشد که بیند که میدادند واعلم
ساطور بتاویل بزرگی و هیبت شخص باشد و سایه کوه رفعتی بود از قبل پادشاه
و ازان دیوان ازان یکی از اکابر و علی هذا القیاس ازان سایر عمارات و اشجار
تعبیر باید کرد بحسب آنکه بعمارت و درخت منسوب باشد و اگر دید که در سایه درختی
نشسته بود باید که انتباه یابد که دلیل رحلت مینماید و عبارت منظومه این بیت
گر بدی آفتاب عالمتاب ** او نشستی بسایه اندر خواب ** رفت خواهد ازین جهان بیرون
که چنین گفت ایزد بیچون ** حیث قال تعالی الم تر الی ربک کیف مد الظل
و اگر دید که از سپرهای یافت و نقل آفتاب کرد از فقر بغنا رسد چه تاویل آن
بفقر کرده اند چنانچه در تعبیر زمستان اشارت بدان رفته سایبان
بتاویل والی باشد که او را شوکتی چندان نبود و اگر دید که بسایه آن رفت بخدمت
چنان کسی رود و گویند دشمنان دور از وی خایف باشند سبد را
بشیر و نذیر تاویل کرده اند بحسب آنچه در وی بینند و اگر چیزی محبوب دران باشد
بشارت بود والا انذاره باشد سپر بتاویل پناه شخص باشد از اصل و
فرع و خویش و بیگانه که او را از شر دشمنان بسیار نگاه دارد و صلاح و فساد
آن را بدین اعتبار تعبیر باید کرد و اگر سپید بود آنکس متدین باشد و ازان سبز

ساطور
سایبان
سبد را
سپر

بتاویل نیازمندی بود و اگر دید که اهل موضعی آن سبوس میخوردند دران دیار نعوذ بالله
قحطی واقع شود سبوسه بتاویل شخص مضر باشد که بقدر آن سبوسه مضرت
بدیگران رساند و اگر دید که با سبوسه موی از سر او می آید غمگین شود سپیداب
بتاویل غم و اندیشه باشد یا خصومت و افسوس و اگر دید که سپیداب کاری میکرد
بروی افسوس کنند والله اعلم سپیدروی بتاویل مال بود و ظروف و اوانی
سپیدروی دلالت بر خدام کند و این رودگری بود که خبرها رساند سپیدمهره
زدن بتاویل مرد از مصیبت باشد و زن را فضیحت و علی الجمله آواز آن خبر مکروه بود
و باقی احکام آن از حکم بوق پیداست ستارگان را احکام است کی آنکه به
تبعیت تاویل آفتاب تقدیم یافته و حکمی دیگر آنکه هر کدام را ازانجا که بیند گر
بران کند که بصحبت چنان کسی رسد که آن ستاره بوی منسوبست مثل آنکه زحل
دلیل دهقان بخیل سفله بخیل کند مشتری بزرگی صالح مصلح منصف مرادبخش مریخ
ترکی خونخوار یا سرهنگی بدکار زهره خاتون محتشم صاحب خیر عطارد دانای
خوش نویس منفعت رسان و حکم ماه علی حده تقدیم خواهد یافت و ثریا دلالت بر صاحب
حرمت مدبر کند چنانچه در ثریا اشارتی بدان رفته و پیش ازان بلفظ پروین بعبارتی
تقدیم یافته و بنات النعش عالمی بزرگ باشد و شعری و عیوق و سهیل و امثال این ثوابت که
بعضی از مشرکان آن را پرستیده اند اگر کسی آن را بیند باید که از صحبت مردم بد اعتقاد بر حذر باشد
و خود را از صحبت ایشان نگاه دارد و گویند اگر دید که سهیل بر تافت ادباری یابد که اثر
آن تا آخر عمر بروی باقی ماند چه از بهر مدبران مثل زنند طلع لهذا الناس سهیل
ازین جهت که سهیل بر شهرهای معمور طالع نمیشود بلکه طلوع او بر شتر بادیه است و ازان

سبوس
سپیداب
سپیدروی
سپید مهره
سپیدکاه
زحل

دلالت بر تقوی او کند و از آن سرخ دلیل لهو و طرب آنکس بود و از آن سیاه بزرگی
و مال او باشد و از آن ملون دلالت بر آن کند که اخلاط او از تخلیط خالی
نماند گویند سپت سبز بوی کند ادمی کریم باشد و اگر تاجری یا یکی از ارباب
حرف بیند که سپری در دکان یا در پیش متاع او نهاده است دلالت بر آن کند که او
بیع و شری سوگند بسیار خورد لقوله تعالی اتخذوا ایمانهم جنة و اگر
این خواب کسی بیند که او را فرزند باشد محتمل مؤنث پدر شود و اگر طامید و رس گوید
سپر بتاویل زنی باشد بقدر قیمت سپر **سپر باف** بتاویل بهادری باشد
که لشکر بر جنگ تحریض کند **سپرز** آدمی و غیر آن باشد و از آن آدمی مال باشد
که از زیر زمین یابند و از آن ماکول اللحم مال حلال و بالعکس و سپرز اسب
بخصوصیت مالی بود که از طرف پادشاه رسد و از آن چهارپایان دشتی مالی که از
غریبان عاید شود و از آن ددان مال دشمنان باشد و گویند سپرز بتاویل خزانه و محل
مال مردم بود هر چند آنرا قوی تر بیند آن مال مضبوط تر باشد و گویند سپرز موجب
ضحک مردم بود که آنرا با قوت بیند دلیل سرور شود و بالعکس **سپرک**
بتاویل مال بود اما از اندک مرضی خالی نماند **سبزه** خوش طعم بتاویل مال حلال و
دین درست بود خاصه چون بوقت بیند و از آن ناخوش یا مجهول دلالت بر مال حرام
کند و گویند هر سبزه که خارج حبوب غذایی بود دلالت بر اسلام کند و گفته اند قاعده
کلی آنست که سبزه معروف بحسب جوهر آن تعبیر کنند و از آن مجهول بر صحت دین و
صلاحیت نفس محمول دارند **سبزه زار** بتاویل صحبت صلحا و صلاح دین و دنیا
باشد و **حکایت** کنند که ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفت بخواب دیدم که از

زمره بر عکس اینمعنی باشد و از آن مشتری ولایتی بود یا محض سعادت و مریخ که از
ستارگان شود دهمان باشد و بتاویل احتیاج نبود چنانچه در تعبیر ملایک گذشته
و اگر دید که ستارگان از آسمان برفتند غنی را نقصان مال بود و فقیر را دلیل موت
چه علت این تاویل آنست که تعبیر آسمان بخانه کرده اند و از آن کواکب بمتاع خانه
در تاویل دوم یعنی آنکه فقیر را فقر بود این نیز گفته اند که کسی را که خواهد که
فعلی قبیح اقدام نماید یا بر طایفه اکابر یا دخل بیجوی کند نیک باشد چه افعال
قبیحه و شبیخون و امثال این قضایا در شب مظلم آسان تر بود و هم گفته اند
اگر بیند که کواکب باهم مجتمع و روشن اند پیدا فراز آن نیک بود باعتبار آیه وجعل
لکم النجوم لتهتدوا بها فی ظلمات البر و البحر و طایفه را نیز که خواهند که کاری بخفیه
کنند نیک بود و چه چون ستاره روشن نماید دلالت بر غیبت آفتاب و ماهتاب
کند و بدلالت التزامی معلوم شود که ظلمت شب بنسبت زیادت از آن بود که طالع
باشد پس کارها پوشیده را مناسب نماید و نیکی بالعکس و اگر دید که کواکب فرو ریختند
کبار ملوک را بیم هلاک بود یا آنکه محاربه واقع شود و قومی از لشکر بقتل آیند یا قومی
از معبران بسببی از اسباب هلاک شوند و گویند از آن کبار کواکب فوات کبار قوم
باشد و بالعکس عکس و اگر دید که ستاره بر سر او یا بر کنار او افتاد یا بدست گرفت
برابر او متحرک شد او را پسر گزیده آید گویند از آن سر مصیبت بود لقوله تعالی
فاتبعه شهاب ثاقب و اگر دید که دست در آسمان کرد و ستاره بر گرفت
و در شکم کاو زمین برد و آنچه در شکم او بود بیرون آورد مرتبه
عالی یابد و اشراف بلاد و بادی در خضوع آیند و بر ایشان وضع مشقتها کنند و گونه

بروی مکشوف شود و اگر کواکب را مجموع و مستقیم احوال بیند دلیل جمعیت و استقامت
اشراف اهل موضع باشد و نیک و پس بالعکس و اگر دید که ستارگان بدزدید چیزی که
نفاستی داشته باشد بدزدد و یا از بزرگی استفاده نماید و اگر دید که خود ستاره شد
اعم از آنکه در آسمان باشد یا بر زمین رفیع قدر و مرجوع الیه شود و اگر ستارگان
بسیار در خانهٔ خود مجتمع بیند او را فرزندان معتبر باز دید آیند یا بجهت آن اکابر در آنجا
نزول کنند و اگر بیند که ستارگان بسیار از خانهٔ او بر آمدند فرزندانی باشد که مقرب
پادشاه شوند و اگر دید که ستارگان می‌لرزیدند اضطراب در اعیان حضرت پادشاه
افتد و اگر بیند که سعد و نحس بهم بر آمده بودند انقلابی بحال ارکان دولت باز دید آید
و اگر دید که کواکب بموجب اختلاف ازمنه است طلوع میکرد از آن جنین دلیل انتقال
شر باشد بخیر و از آن شتوی بعکس آن و از آن فرو همانست که بعبارت آمده و اگر
کواکب را بر سقف خانهٔ خود بیند تاویل آن بخرابی خانه کرده‌اند و اگر دید که ستارگان
ملک وی اند ولایتی تمام یابد و اکابر مطیع او شوند و سلطنت یابد و اگر دید که ستارگان را
میخورد از آن بزرگان منفعتی تمام حاصل کند و طریقهٔ او آن باشد که مال تمام از مردم
بستاند و بخورد و تلف کند و اگر دید که قومی بر جمیع اشراف در کار و بار او مدخل
سازند و مشارکه نمایند و ممکن که نعوذ بالله طعن بر صحابه رضوان الله علیهم کند و
اگر دید که ستاره می‌کند از علما تعلیم نماید و گویند خوردن کوکب نه دلیل خیر باشد
آن منجمان را چه غیر ایشان را دلالت بر موت کند و اگر دید که تمامت نجوم در نزاع بودند
در آن دیار جنگی یا فتنهٔ عام واقع شود و اگر دید که ستاره را می‌پرستد بخدمت یکی از
ملازمان پادشاه مشغول شود و گفته اند واجب آید که از کاری که بدان مشغولست توبه کند

و گویند عبارت بنجوم دلالت بر میل خاطر بطرف صابیان کند یا آنکه در میان ادیان
مذبذب باشد و اگر دید که بستاره اقتدا کرد دلیل آن شود که بر مذهب اهل سنت
و جماعت راسخ است چه تاویل ستارگان بعلما نیز کرده‌اند لقوله تعالی
وبالنجم هم یهتدون ولقوله علیه السلام اصحابی کالنجوم از این جهت
حکایت کنند که در بغداد صالحی بخواب دید که ستاره روشن از آسمان
فرو افتادی و معبران گفتند عالمی فاضل وفات یابد در آن هفته امام ابوحنیفه رضی الله
عنه بجوار رحمت حق پیوست و وزیر عمرو بن اللیث بخواب دید که آفتاب و ماه باهم
مجتمع بودندی و با معبری گفت و تعبیر کرد که ظاهرا محرومی از درگاه آید فرا خواهم
لقوله تعالی وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفَرُّ و والی سیستان
بحکم وحشتی که داشت در تدبیر وحشتی بود و ناگاه یکی بخت و کیخسرو بخواب دید
که سلاح پوشیده سوار شد و مشتری و زحل و مریخ را فرو بردی و بعد از آن
کلاه گوسفند چرانیدی و معبر گفت سواری بسبب با تو دلیل سلطنت است و سلاح
امن از دشمن و ابتلاع کواکب دلیل ظفر از آن مشتری بر ملک یمن و از آن مریخ بر
مشرق و از آن زحل بر ملک مغرب و شبانی دلیل آنکه رعیت را در کنف رعایت داری
چنانکه واقع شد و لهراسب بخواب دید که تیر بجانب بیت المقدس می‌انداخت و
زحل را با جمعی در جنگ یافت و در آن حال شصت سال از پادشاهی او گذشته بود
و دید که نیمهٔ نانی بر مایده پیش او نهاده بودی و از آن میخورد و با معبر گفت و
تعبیر کرد که تیر انداختن عبارت از نامهاست که از آن طرف نویسی و عروض
زحل دلالت بر آن کند که محاربه ملک بیت المقدس شود و خوردن یک نیمه نان

دیده ستارگان

دلیل آنست که یک نیمه از عمر و مدت ملک منقضی شده و چنان شد و نمرود بخواب دید

کو شتری از آسمان فرود آمدی و دو نیمه شدی و نیمه از مشرق رفتی و نیمه بمغرب و روزی

چند بگردیدی و باز گشتی و دیگر بار باهم پیوستندی و در پت شدندی و به آسمان

رفتندی و معبران گفتندی که از زن دیگر کسی تو پسری بوجود آید که از و خطر ملک باشد و

قصه ابراهیم علیه السلام واقع شد و ارطامید و در پس حکایت کند که شخصی بخواب دید که

کواکب فرو افتادندی و اصلع شد و از نجمه تاویل آسمان بسر کرده اند و از آن کوکب

بوی و شخصی دید که کوکبی هبوط کرد و کمی در عوض آن مرتفع شد و مقدم او وفات یافت

دیگری بجای آنکس تقدیم کردند **ستاره** که بدان جدول کشند بتاویل رهبانی

صادق القول باشد و اگر از فولاد بیند اعتماد بر قول او زیادت بود و چه اگر از چوب

بیند شاید که مزاج او از مداهنه خالی نباشد بسبب نفاقی که تاویل چوب بدانست

ستون بتاویل دولت بود یا صاحب دولت و اگر دید که ستونی راست داشت قوی

تقدیر آن مرتبه یابد یا بصاحب دولتی رسد و تاویل آن باسلام نیز کرده اند و صلاح و فساد

خانه بصاحب خانه عاید شود و اگر ستونی را شکسته بیند پسرش که خدا شود یا داماد

بخانه او آید و گویند ستون دلیل خادم یا قیم خانه باشد و صلاح و فساد آن باشد تعلق

گیرد و گویند از جمله معلومات است که اگر بیند که ستون خانه بیفتاد قیم خانه نماند و

بیند که قیم خانه بماند ستون خانه بیفتد **سجاده** بتاویل از ارکان حج باشد

لقوله تعالی واتخذوا من مقام ابراهیم مصلّی و از ابریشم دلیل ریا و رعونت شود

خدایرا دلیل توبه باشد و طول عمر و نعمت و اگر در سر کوهی سجده کند بر بزرگی ظفر یابد

و اگر دید که بر سر دیواری یا پشته سجده کرد در صوم با حلال جمع شود یا از کسی

ستاره

ستون

سجاده

خواری کشد و اگر دید که جز خدایرا سجده کرد اعتماد بر مخلوق داشته باشد و

خاتمه آن و خامت باشد لقوله تعالی أَفَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللهِ ما لا يَنْفَعُكُمْ وَلا يَضُرُّكُمْ أُفٍّ لَكُمْ

و از آنجا گفته اند بیت سجده بردن بمهر و مه در خواب هست برگشتن از طریق صواب

چنانچه در تاویل آفتاب اشارتی بدان رفته بیت و در برد سجده او بر انسان

رسد او را ملالت از سلطان و اگر دید که پی هیچ تی سجده کرد خوار شود و زیان

کشد **سحر** و ساحر بلفظ جادو بیان رفته **سخن** گفتن و شنیدن یک

تاویل دارد و سخن عربی دلالت بر علم شرع کند باعز و شرف خصوص چون در آن

تکلم فصاحت داشته باشد و از آن فارسی دلیل منافع از اکابر باشد و از آن

مغولی دلیل بر تعلم علمی نامشروع کند و از آن ترکی دلیل آن شود که سخن بر کسی غلبه

یابد و از آن عبرانی میراث باشد و از آن هندی دلیل آن بود که او را با مردم اصلی

کاری افتد و از آن زنگی دلیل خبر ناخوش بود و از آن خوارزمی دلیل کار مشکل و

از آن سقلابی مناظره با مردم با انصاف و از آن گرجی بر زنان از مر طامعی فرو آ

وار منی بر غمی از جهت مردم نادان و اگر دید که ثنایی میگفت و می شنید کرد

آز انبیا انست در کاری متحیر شود و تدبیر خلاص نداند و اگر دید که بزبان خود میگفت

و می شنید غریزه و مرقه خاطر شود و اگر دید که بهر زبان که میخواست سخن میگفت مرتبه عالی

یابد بدلیل قصه سلیمان علیه السلام و گویند در قصه یوسف علیه السلام که إِنِّي

حَفِيظٌ عَلِيمٌ مراد آنست که علم تمام لغتها داشت و اگر صالحی بیند که با صاحب دولتی مشورت

کند توفیق توبه یابد و اگر بر عکس بیند آن صالح در بدعت افتد و اگر دید که دو صالح در

مشاورت اند دلالت بر زیادتی ورع کند و پرهیزکاری ایشان و بعکس بالعکس

سحر

سخن

وگویند بهر زبان که سخن خیر گویند خیر باشد وبعکس بالعکس وقولی برجوع آنست که

بیت کر سخن گفت بر زبان دگر * بعد تازی بخواب باشد شر

واگر دید که عضوی از اعضاء او با او سخن گفت بحسب آن سخن از خیر یا شر کاری کند که

مردم از آن متعجب شوند و سخن گفتن مستی بحسب حرف تاویل رویت آن چنان رفته حکم

تمام علی حده تقدیم یافته و حکایت کنند که شخصی با ابن سیرین گفت چنان دیدم

که دابه با من هم سخن شدی و تعبیر کرد که هلاک در حساب گرو این آیة برخواند وَإِذَا وَقَعَ

الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ وآن شخص بعد از روز وفات یافت و

متوکل خلیفه چنان دید که یکی از دواب که از آن وی شناخت با وی سخن گفتی با معبری

تقریر کرد همان تعبیر کرد که از ابن سیرین در حکایت سابق نقل رفت و بهمان آیت

استشهاد نمود و روز دیگر اتفاقا بارگیر از آن وی عرضه میکردند و در آن مادیان

اشهب بود و گفت این اسبست که با من سخن گفت و بعد از چند روز او را شهید کردند

و سخن چین بتاویل حال هیزم باشد چنانچه گویند بیت

میان دو تن جنگ چون آتش است * سخن چین بدبخت هیزم کش است شد بتاویل شرع

باشد یا عدل چنانچه در قصهٔ اسکندر آمده که هذا رحمة من ربي وصلاح و فساد

آن از این اعتبار تعبیر باید کرد و حکم سدر بهشتی در بیان بهشت بیان رفته و

از آن دنیوی در تاویل درخت سداب بتاویل خصومت و داوری باشد و خوردن

آن بتر از دیدن و گویند هر شاخی از آن دلالت بر صد درم کند یا صد دینار بحسب

حال بیننده سر بتاویل سرور قوم باشد از اقارب یا اجابت و گویند سر

بتاویل پدر باشد چنانچه در تاویل بهاری بر سبیل استطراد ذکر رفته و گویند بیت

سدر

سداب

سر

سر بود سروری بخواب اندر * سر بزرگی دلیل مال و ظفر * یا علم و جاه و بعکس بالعکس

و گویند اگر دید که مرد لشکری سر خود را بزرگ بیند در تعب افتد یا بواسطه جنگ خود

بر سر نهد و اگر این خواب بنوع بیند دیر آزاد شود چه سر بزرگ مشکل از چنبر بیرون

توان برد و اگر غربی بیند که دو سر داشت متاهل شود و اگر در معارضه باشد

ظفر یابد و فقیر را غنی بود و غنی را دلالت بر اولاد رشید باشد یا آنکه خویشی با وی

ضدیت ورزد و گویند هر که بیند که دو سر داشت عمر دراز و کار باساز یابد و اگر

سر را برهنه بیند معزول شود یا معصیتی کند و اگر مجروح بیند بیک قول او را داوری

افتد و نگونساری در خلا دلیل طول عمر بود لقوله تعالی وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ

فِي الْخَلْقِ اما آجر را دلیل خسارت باشد و در ملامت و ندامت از گناه

بود و از اینجا گفته اند بیت سر نگونسار بودن اندر خواب * شد نگونساری معاش و عذاب

و سری که بر سر نیزه یا دار بیند دلالت بر وصی بلند قدر کند و اگر جهودی بیند که

سرش بچیزی پوشیده بود در مصیبت افتد چه یهود در مصایب سر می پوشند

و اگر دید که سرش مقلوب شد عازم سفر را انقلاب رای باشد و اگر برود و بر فور

بمراد نتواند رسید اما در آخر بمقصود رسد و اگر غایب بود بعد از درنگ بسیار باز

گردد و اگر بیند که سرش بدو نیمه شد پدر و مادرش مرده و بمیرند و اگر دید که با آدمی

مرضی مخوف باشد و به شوند و اگر سر بریده داشت با بزرگی دوستی کند و از وی

خیری بیند یا از اقارب زنی توانگر خواهد و اگر این خواب بزرگی بیند بحسب

حال خود ولایتی یابد و اگر غنی بیند که کسی سر او از تن جدا کرد فقیر شود و بعکس

بالعکس و امدار ادای وام کند و غمگین را فرح باشد و بیمار را شفا اما اگر

در مرضی بی دوا بود بر فور وفات یابد وگویند اگر دید که سری بریده داشت
ونداند که از کیست از هزار درم تا ده هزار درم منفعتی یابد واگر معامله داشته
باشد بوجه مصالحت فیصل شود لقوله تعالی وان تبتم فلکم رؤس اموالکم لا تظلمون
ولا تظلمون واگر داند که سر آن کیست همین حکم داشته باشد بلی اگر داند
که از آن اوست بر دارش کند واگر دید که آن سر بر زمین انداخت آن مال بخیر صرف
کند یا از وی ضایع شود واگر دید که ناگاه سرش از تن جدا شد از رئیس خود مفارقت
نماید واگر دید که آن سر برنداشت ریاست از وی جدا شد و آن زمان که داشت مالی
یابد بحسب حال خود و مریض را شفا باشد واگر دید که سری در توبره یا ظرفی دیگر داشت
و بقیت خون بران بود دلالت بر بزرگی کند که در حق او دروغی گوید یا خبری واقع
بوی رسانند وگویند بیت کر سر خود ز تن جدا بیند ۞ با بزرگی فراق گزیند
ور سر خود بریده دید دگر ۞ زن بجای خویش دید آن سر ۞ واگر کشته شود در راه خدای
یابد اندر جوار نیکان جای ۞ لقوله تعالی ولا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات
بل احیاء واگر سرها بریده در موضعی بیند اکابر آنجا مجتمع شوند ونفع پوست ومغز
سرهای آن کم از آن آدمی باشد واگر دید که سر آدمی بخام بخورد بزرگی را غیبت کند یا
مال او بخورد واگر آن سر بداند که کیست راس المال خود بخورد واگر پخته خورد یا
خام بیخورد سرمایه خورد واگر دید که مغزش بیرون افتاد مایه اش از دست برود
واگر دید که باز جای نهاد دیگر باره حاصل کند واگر دو سر بریده بیند هم مال یابد هم
ولایت واگر دید که آن سر بریده با وی سخن خیر گفت در آن حکومت عدل کند و
بعکس بالعکس واگر سر زنی بیند از خاتون بزرگ یا زن منعم نفعی یابد واگر دید که

سر

که سری در کنار داشت و زنش حامله باشد پسری آورد واگر دید که سری بگردن
داشت بضاعتی ستاند یا قرضی کند واگر بیند که سر او بسنگی شکسته بود دلیل آن
شود که در نماز خفتن تقصیر کند چه در روایت آمده که رسول صلی الله علیه وسلم
در شب معراج شخصی را دید که سر او بسنگ شکسته بود فقال ما هذا یا جبریل فقال
تارک صلوة العتمه شخصی بحضرت رسالت آمد وگفت چنان دیدم که سر من بریده بودی
و در آن نظر کردمی فرمود که بکدام چشم در آن میدیدی و آن شخص متذکر می شد
که جواب گوید رسول تبسمی فرمود سر تاویل امام تست و نظر مبالغه سنت دیگر از
حجاب خلفا پس از زمان حجابت چنان دید که شصت دختر بخانه او در آمدندی و
هر یک طبقی با سر آدمی داشتند پاک شسته و شانه زده واین آیه خواندندی
ما کان لبشر ان یکلمه الله الا وحیا او من وراء حجاب و با معبر گفت و تعبیر کرد
که مرتبه حجابت یابی و ترا شصت هزار دینار رسد و چنان شد و آن حاجب
ابن مریم مشهور باشد و ذکر او در تواریخ ایشان مذکور است و سر تراشیدن
موی پیراستن و کوتاه کردن در غیر حج دلیل حج و امن و ادای امانت و صلاح سایر
احوال بود خصوص چون در اشهر حرم بیند که عبارت از رجب و ذی القعده و ذی الحجه
و محرم است بلی اگر این خواب در حج بیند قرض باز گزارد و در افتتاح الباب صوری
و معنوی کرامت کند لقوله تعالی محلقین رؤسکم ومقصرین لا تخافون
و گویند اگر این خواب جوانی بیند دلیل نقصان دنیا و کمال دین او شود وگویند حلق کردن
مطلقا دلالت بر عزل یا هلاک رئیس پیشوا کند و زن را دلیل خلع بر طلاق
کند یا ظهور راز یا وفات شوهر یا ولی و متسلیه را نیز ضعف حال بود و غنی را نقص مال

سر شکسته

سر تراشیدن

تعبیر سرها

وگویند اگر دید که حلق کرده بود بر دشمن ظفر یابد چه رسول صلی الله علیه وسلم در
حدیبیه بخواب دید که حلق کرده و صحابه نیز حلق کرده بودند و دیگر سال بر اعدا مکه
ظفر یافتند چنانچه در آیه مستشهد اشارت بدان رفته واگر مردی بیند که موی
سر زن را بسترد یا ببرید یا بچید او را در باب منزل نصیحتی که از نصیحت خالی نباشد
چه مرغ را چون مرغ پر برکند در خانه باز ماند واگر این خواب مستوره بیند هلاک شود
یا شوهر او را طلاق دهد واگر دید که در زمین حرم با کسی گفت آموی سرش بچید
آنکس شوهر او را بزنی دیگر مایل گرداند و میان ایشان وآنکس بدین واسطه نزاع افتد
واگر زنی بیند که تعبیه موی سر از بهر مصلحت شوهر کرده و در آن زمان کلمه خیر
بر زبان او میرفت قرضی یا امانتی یا ودیعتی با دار رساند واگر دید که سر مرغ شکاری
خورد بقدر آن مال والی ستمگر خورد و سر گوسفند بریان کرده مال حلال بود یا عمر دراز
وگویند اگر دید که بتمام میخورد و غیبت رئیس خود کند و از آن تمام جانوران ماکول اللحم
این حکم داشته باشد واگر دید که سری از رئیس بخرید از آنکس سندی یابد که بدان
منتفع و معتبر شود و سر گاو دلیل مالی باشد که در آن سال حاصل شود واگر بیند که
سر او چون سر پیل شد یا از آن شیر و گرگ و پلنگ بکاری از حد خود تمام نماید و دولت
و ظفر واگر بیند که چون سر اشتر شد قضا و کرا اید واگر دید که چون سر اسب شد از پادشاه
عطا یابد واگر چون سر خر بیند بختیار شود واگر چون سر سگ بیند خوار گردد واگر چون
سر اسب یا خر یا سگ یا دیگر چارپایان بیند در عبودیت و رنج افتد و گفته اند
که سر خویش دید چون سر سگ بر سفاهت دلیل شد بیت واگر چون سر خوک بیند دلیل
کفر کند وگویند اگر چون سر چارپای بیند غمگین شود واگر چون سر دد بیند ولایتی از کار

کره ولی از / سراب / سراپرده / سراج / سراجه / سر انگشتی / سراویل / سرب / سرپوش / سرحره

بدست آورد و دشمن را مقهور گرداند واگر خود را از آبگینه بیند هلاک شود واگر از چوب
بیند اجلش نزدیک باشد واگر از سفال بیند در قضا یا لاف زند واگر از سیم
یا زر بیند از کار آن مال بسیار یابد و مس و برنج حکم آبگینه دارد واگر دید که از سر
وی شعاع آتش می افروخت کار او بالا گیرد وگویند پسری آورد لقوله تعالی
واشتعل الرأس شیبا **سر فروش** بتاویل مقدم روسا بود
سراب بتاویل سخن باطل باشد لقوله تعالی **کسراب بقیعة یحسبه الظمآن**
وگویند هر که سراب بیند سعی ضایع کند بدلیل حتی اذا جاءه لم یجده شیأ
سراپرده بتاویل بزرگی صاحب قدرت باشد بحسب سراپرده و تعبیه آن بآیین دستور
باید کرد **بیت** واگه بیند که چون سراسان شد :: در سراپرده پیش سلطان شد
زود یابد ولایت سلطان :: یا نه دشوار او شود آسان :: و در **حکایت** آمده
که اسکندر بخواب دید که در موضعی نزول کردی و از آنجا سراپرده زدی و در حوالی
آن مردم بکار و جنگ با یکدیگر در جنگ آمدندی و ارسطو تعبیه کرد که در آن موضع
بنا شهری کنی و بازاری بر در آن شهر باشد که در آنجا معامله کنند و بعد از آن
اسکندریه ساخت و تعبیر **سراج** در تاویل زین چنان رفته و حکم **سراجه**
که مرغ خانگی در زیر آن میدارند بحکم مناسبت در تاویل بعض بتاویل مرد و فی نفس
الامر دلالت بر خانه دارد و تاویل **سر انگشتی** همانست که در احکام آن آورده
تقدیم یافته و حکم **سراویل** بلفظ زیر جامه رفته **سرب** بتاویل
متاعی نازل قدر باشد واگر دید که سرب می گداخت بحث در افواه افتد حکم
سرپوش در تاویل طبق باید دید و **سرحره** یعنی خیمه دلیل زیادتی مال باشد

کر از پادشاه واصل شود یا آرزویی که از فوت شدن آن اندیشه مند باشد
بلی اگر دیدکه سر آن خسرو نابدید شد تاویلش معکوس شود و گفته اند سرخ و روشن بود
دلالت بر مال حلال کند و از آن تیره مال حرام باشد **سرفه** تاویل شکایتی بود

سرفه

از بلایی نهانی یا زیانی و یا سینی و اگر که با بلغم خون آمد شکایت از طرف فرزندان
بود و اگر دید که صفرا برآمد شکایت از بدخویی بکوسری بود و سرفهٔ خشک دلالت
بر شکایتی بی موجب بیهوده کند و اگر دید که آهسته می سرفید غمخوار دین باشد و اگر
دید که سرفه در حلق او بماند چنانچه شوانت سرفید بیم هلاک باشد و گفته اند سرفه
مطلقا زحمتی باشد از کسان دیوان **سرکه** تاویل مالی بابرکت باشد لقوله

سرکه

علیه السلام نعم الادام الخل بلی اگر بغایت ترش بود دلیل بر غم بود
دمان و سرکه خوردن دلیل عمر دراز باشد و صلاح دین و از نیجا گفته اند بیت
سرکه عمر دراز دان دوفا ٭ کابکامه خصومت و عنا ٭ چنانچه اشارت در ورشه
و گویند سرکه اگرچه تاویل طول حیات باشد اما علت طرب بود و اگر دید که سرکه را می آشامید
دلالت بران کند که اهل خانه او را دشمن دارند بدلیل آنکه دندان کند کرد اند و
نسبت دندان بخویشانست و شخصی که انگور از بهر او افشارد صاحب ورعی باشد
که مردم را بزهد فرماید و سرکه فروش طالب خصومت بود و درد سرکه مالی بی اعتبار
قلیل المنفعت باشد **سرگین** آدمی و حیوانات تاویل مال بود و گویند از آن

سرگین

حیوان ماکول اللحم مال حلال باشد و بعکس بالعکس خاصه چون منتن بود و گفته اند
حل و حرمت بحسب نتن و عدم نتن باشد هرچه منتن تر باشد بآن مال حرام تر باشد
و آن دو مالی بود که بظلم بستانند و از آن سبب مالی که از قبل بزرگی حاصل شود

و ارطامید ورس برانست که سرگین کاو طایفه اگر ورا نیک باشد فقط و از آن
آدمی همه را غم بود و گفته اند قضی حاجت غنی را اداء زکوة باشد و فقیر را
دلیل ثروت بود و گفته اند مطلقا فرج بعد از شدت بود و بسیار آن حاضر را
دلیل خوف بود و مسافر را قطع الطریق و اگر دید که در بستر قضا حاجت کرد
بقدر آن مال بر عیال نفقه کند یا از وی مفارقت نماید و گویند بیمار شود
اگر بیند که در جامه کرد بعملی فاحش قیام نماید و اگر دید که در سراویل کرد تاویلش
همانست که در آب تاختن گفته شد و اگر دید که بی اختیار از و فرو رفت بقدر آن فایده
یابد از جهت حرام و اگر دید که در مسکن قضا حاجت کرد آنجا نقل کند و اگر دید که در
بازار یا حمام یا معموره که مناسب قضا حاجت نباشد قضا حاجت کرد فضیحت یابد
و خسارت کشد و راز آشکارا شود و اگر دید که ایستاده در مزبله قضا حاجت کرد
من کل الوجوه نیک باشد و جابر گوید هر پلیدی که از آدمی جدا شود مال او باشد که
صرف کند و اگر دید که قضا حاجت کرد و بخاک بپوشید دفینه نهد و اگر فضلهٔ خود را
و یا از آن دیگری خورد همان قدر مال حرام خورد و اگر دید که با نان خورد تاویلش
آن باشد که نان و عسل خورد و اگر دید که از تناول او لذت می یافت بنامشروعی
اقدام نماید و بغیر استحقاق میراث یابد و اگر دید که از ما بعد آب خورد او را خفه کنند
گویند تعبیر این خواب از بعضی مشایخ پرسید و جه مطایبه معفوه و اگر دید که جایی مجهول
قضا حاجت کرد مال خود در این فکر مصروف کرد اند و اگر دید و اگر دید که در فضلهٔ خود آلوده
گشت در معصیت افتد و گویند بدفعلی از آن نیک بود فقط و اگر دید که او را اسهالی موضع
واقع شد از دیوان خسارتی کشد و غمگین شود و اگر دید که بموقع بود کارش گشاده شود

ومال حرام بر عیال نفقه کند و تتمهٔ احکام اسهال علی حده تقدیم یافته و اگر دید که
قضاء حاجتش گرد خشک بود بعضی مال بوجه عافیت نفقه کند و اگر دید که طاوسی از وی
جدا شد از وی دختری صاحب جمال آید و اگر دید که ماهی بیرون آمد دختری بد شکل باشد
و اگر دید که کرمی و یا ازان نوع چیزی بیرون آمد از عیال او هر کدام که نزد وی کمتر باشد
مفارقت یابد و ازان جنس ماران باشد که دورترین عیال از فراق جویند و اگر دید
که خون بیرون آمد و بدان ملطخ نشد از گناه پاک شود و اگر دید که بران خون آلوده شد
مال حرام خرج کند و عوض باز یابد و گفته اند بیرون آمدن خون بتاویل ولادت
فرزند زادگان باشد و اگر دید که در پلیدی افتاد از دیوان خسارت و ملامت رسد و
اگر دید که پای بر پلیدی نهاد و بیفتاد اگر جای افتادن پلید باشد همچنین از دیوان کروهی
بوی رسد و الا مال حرام یابد و بر سرگین نشستن همین حکم دارد **سرگین دان** بتاویل
خزانه باشد و ازینجا گفته اند بیت مزبله کام و عیش گنج بود * لیک زن را دلیل رنج بود
و گویند جایی باشد که مالی چند بانجا جمع آورند و اگر پایگاهی بران سرگین بیند همین حکم
داشته باشد و اگر بیند که چهارپایی چند برهنه در پایگاهی می گشتند دلالت بر جمعی چوپانان
کر آن چهارپایان منسوب باشند بحسب جوهر آن چهارپایان تعبیر باید کرد و ازان
غوجان همچنین و اگر چهارپایان و غوجان در غیر پایگاه باین وضع بیند این حکم داشته
باشد که گفته شد **سرگین کردن** بتاویل تشمحنی حقوق کننده مال حرام باشد و گویند
نقل اموال از جایی بجایی کند و اگر دید که جعل را بخورد مال چنان کسی را بخورد و اگر دید
که جعل بروی بسیار گرد آمدند در میان قوم حرام خوار گرفتار شود و حکم **سرما**
از تاویل زمستان مستفاد میشود و حکم **سرموزه** در تاویل موزه بیان رود چه جای

سرمه را همان حکم است که در توتیا گفته شد و گویند دلالت بر نصرت دین
و عبادت کند و گویند حکم آرد دارد و اگر دید که صالحی سرمه در چشم او کشید آنرا
مستحب نهاده اند و ازان غیر صالح غیر ازین تاویل داشته باشد و گفته اند چه
سرمه کردن بخواب خاصه زنان * ست غم و شکوه و دفع زبان **سرمه دان** بتاویل
زن خدای ان خدای خوان باشد اگر دید که سرمه دانی یافت یا خرید بصحبت چنین زنی
پیوندد و میل بتاویل پسر باشد یا شخصی که سعی در مصالح مردم کند و بدان وسیله
تقرب بحضرت حق نماید **سرنج** بتاویل غم بود و خوردنش مرض **سرودن**
بدانچه بوجهی از وجوه با حقایق مطابق توان طلبید و اگر چه بطریق طامات و شطحات
باشد دلالت بر حکمت کند و ازان سرود گری را تاویل بعالم مذکر کرده اند و الا تعبیر
آن سخن باطل باشد و اگر سرود را در بازاری گویند توانگر را فضیحت باشد و درویش را
غم و جنون و گفته اند سرود خوش آواز نرم گفتن دلالت بر تجارت رابح کند و
اگر دید که در راه میرفت و سرود میگفت دلیل خیر باشد چه یعنی در طریق نزوح باشد
سروها تمام بتاویل نیک بود و اگر سرو کاو کوهی و هر چند بزرگتر بیند نفع آن زیاده
باشد و ازان کاو ماده منفعتی بود که دران یک سال رسد و سرو گوسفند نفعی
بود که از طرف بزرگواری رسد و ازان میش نفعی که از قبل زن توانگر باشد و
اگر دید که سرو عظیم بزرگ از آهوا او بچه بود اهل آن موضع را نعمت و راحت
رسد و اگر بیند که سرو بر سر او بود از بزرگی قوت یابد و عمر بخوشی گذراند و اگر
بیند که آن دو سرو چون سرو گاو بود یا اگر سروها بسیار باشد که بدین تقدیر غمگین
شود و اگر دید که بدان سروها مردم میزد آزار خواطر کند و گفته اند سروها حیوانات

سرو

دشتی دلیل خیر بود و از ان اهلی عکس آن سرو بخلاف دیگر درختها
بی ثمره مردی اصیل ثابت قدم درویش صالح بود و گویند زنی باشد بدین صفت و
گفته اند فرزند بود اما بدخلق باشد و گویند پت سرو شادی و عافیت باشد
نوش بامرد هم صفت باشد و اگر دید که از چوب سرو دری تراشید والی بدخوی را نصب
کند و اگر یکی از اوساط الناس این بیند رفیقی باین صفت حارس احوال خود سازد و
گویند درخت سرو دلالت بر طول عمر کند چه زمستان تابستان رنگ آن نمیتواند کرد و اگر
سرو کوهی بیند همین تاویل داشته باشد این قدر نیز گفته اند که از ان اندک مایه منفعتی باشد

سریش

دیدن سریش دلیل منفعت بود دلیل خوردنش غم باشد و نقصان مال بقدر خوردن

سریشم

و اگر دید که چیزی بدان دوچسپانید پراکنده را جمع کرد سریشم راهمین تاویل بود الا
انکه غم و خسران خوردنش از قبل عیال باشد سطل بتاویل خادم خانه بود یا کنیزک

سعتر

سعتر بدیدن غم باشد و خوردن قیل و قال یا نقصان مال دیدن سعد

سعد

بتاویل شهرت باشد بنیک نامی و خوردنش زیان بقدر انکه خورد یا خصومت والله اعلم

سفر

سفر بمقامی بر از وطن دلیل بر شدن کار و حال باشد خصوص چون بیند که سواره
و با ترتیب میرفت و پیاده بعکس بالعکس و اگر چنان دید که مقصد معلوم نداشت از خویشان بخاب
شود و متحیر ماند و اگر دید که دران سفر با اهل و عیال نقل میکرد حیرتی دران دیار باز دید آید
و گویند سفر و بیمودن از جمله خوابها مقلوبست که دلالت بر یکدیگر کنند و اگر دید که بود با
جمعی رفت که عازم سفر بودند یا بالعکس حال بروی متغیر شود و بعضی ازین احکام در تتمه
آداب معبر بحسب اقتضاء مقام تقدیم یافته حکم راه و رفتن مرکب علی حده در حرف

سفره

مذکورست سفره بتاویل کنیزک بود یا نفعی که از سفر عاید شود یا خادم

یا یک شخص و اگر سفره با طعامی محبوب بیند فایده آن زیاده باشد و گویند سفره

سفوف

دلیل سفری با راحت بود بدرگاه پادشاه خوردن سفوف یعنی آنچه در دهان
ریزند اگر نافع بود بتاویل راحت و منفعت باشد و بعکس بالعکس و حکم سقایی

سقاهی

در تاویل آب گفته شد و مرغ سقا بتاویل کودک خرد بود و داده آن دختر کوچک

سقایه

و در باقی احکام مثل قربت که حکم علی حده خواهد آمد و حکم سقایه بلفظ آبخانه
عبارت یافته حکم سکان از تاویل موزه معلوم شود چه بهم نزدیکست اما

سقمونیا

تاثیر این بیشتر باشد سقمونیا بدیدن غم بود و بخوردن زیان مگر آنکه از ان
شفا یابد و اگر دید که از ان اسهال عظیم یافت بحسب آن مالش تلف شود خصوص
چون طلا داشته باشد لان السقمونیا مسهل للصفرا چنانچه در تاویل اسهال اشارتی
بدان رفته مگر انکه بیند که اسهال بموقع بود که بعد از ان دلالت بر صحت نفس کند

سگ

سگ نر بتاویل دشمن فرومایه باشد اما باندک اسپناتی دوست شود و گویند
سگ شهری دلالت بر دشمن ظالم کند لقوله تعالی فمثله کمثل الکلب ان تحمل علیه
یلهث او تترکه یلهث و بانگ سگ بتاویل ناسزای باشد که از انکس شنود
و تاثیر گزیدن بیش بود خاصه چون اندامش بآب دهان سگ آلوده شود چنانچه
گفته اند بیت کرمرا ور گزید سگ در خواب شد دلیل مصیبت از هر باب
و اگر دید که جامه اش بدرید زیانی یا سفاهتی بوی رسد بقدر نقصان جامه و خوردن
گوشتش ظفر باشد بر دشمن و خوردن مالش بقدر گوشت و اگر دید که سگی را بسگی
اغالید دشمنی را در معرض دشمنی آورد و اگر دید که سگ ران دادروزی
بروی فراخ گردد و اگر دید که با سگی جمع آمد بدشمنی نزدیک شود و بعکس بالعکس

و اگر دید که سگی را بالش ساخت بر دشمن اعتماد کند و خوردن شیر سگ دلیل خوف
سگ ماده
عظیم باشد و سگ ماده بتاویل زن دون همت بود و در احکام که تقدیم
افتاد بانگ زمساوی بود و علی الجمله دشمنی زشت نام باشد سگ
سگ شکاری
یا عوان پلید بد رگ سگ شکاری بتاویل دشمن ظالم بود و احیانا از و منفعتی
رسد و استمالت او آسان تر باشد لقوله تعالی وما علمتم من الجوارح مکلبین
الآیه و اگر دید که بدان سگ شکار کرد آرزو رسد و گویند از دشمنی که دعوی
علم کند فایده یابد و گوشت او میراث باشد و گویند سگی که آواز دهد دشمنی مشغلی
باشد و اگر بانگ ندارد دو چیت بود و ارطامید ورس گوید که سگان شکاری شکار
میرفتند دلیل خیر عام باشد و اگر دید که باز گشته از فزع ایمن شود و اگر دید که در موضعی
می گشتند دلیل بطالت اهل انجا باشد و سگ بچه بتاویل فرزند محجوب بود و اگر
سگ بچه
سیاه بود بزرگ قبیله بود و اگر سفید بود محل خلافت چه گویند فرزند مریض بود و گویند
ایمانش قوی باشد و گویند کلاب را تعبیر بعبید کنند و در حدیث آمد که الکلب من
المسوح ولهذا طایفه از معبران گفته اند که سگ در تاویل شخصی ستیزنده باشد که بر معاصی
سگ شبان
دلیر بود سگ شبان دلالت بر فایده کند از طرف والی سگ حارس
منزل بتاویل حفظ اهل بیت و متاع او کند و مضرت سگ سیاه مخفی باشد و از ان سرخ
زود زایل شود و اگر بیند که سگی شد علم از وی مسلوب شود لقوله تعالی واتل علیهم
نبا الذی آتیناه و تاویل سگ تب نیز کرده اند بسبب آنکه شعر یمانی
که بعد قضاء الله تعالی چنان میشنود از الکلب میگویند روایت کنند که صدیق رضی الله عنه
در میان مکه و مدینه بخواب دید که پیغمبر صلی الله علیه و سلم و اصحاب بکه نزدیک شدندی

و سگ ماده بیرون آمدی و آواز در دادی و چون نزدیک او رفتندی شست
بازنا فتادی و شیر از پستان میرفت و این رؤیا بعرض حضرت رسالت رسانید و
فرمود که باید خرابه اثیان و شیر یاران روی ایشان نهاد و ایشان بوسیله
رحم شفاعت والتماس خواهند کرد و چون ابو سفیان را به پیند او را بکشید والله اعلم
سکبا بتاویل چون زیره با باشد و گفته اند پت
مت سکبا دلیل مال بخواب زیره با راحت از برادر اجاب سکره دلالت بر سخن
سکره
لطیف کند یا بوسه یا فرزند یا همسر یا دوستی و گفته اند تاویل سکره زن باشد یا
سکنجبین
کنیزک یا صلاح حال یا مال بود و شاید بود که از جهت میراث زنان باشد سکنجبین
بتاویل مال بود و اگر شیرینی داشته باشد آسان بدست آید و بیمار را شفا بود و اگر
سکه
ترش باشد مرض او دراز گشد سکه را بتاویل پیمان کرده اند و حکم
سکه زدن بلفظ ضراب رفته تاویل سلوی بلفظ سمانی خواهد رفت
سلوی
و آنکه بیند سلاح را در خواب دولتش یاورست در همه باب و تاویل مر
سلاح
سلاحی در مقام خود بحسب حروف باید طلبیدن و گویند اگر بیند که سلاح پوشیده بود
جسمی بادی زبان درازی کنند و مکروهی بدو رساند مگر آنکه بیند که طایفه
متسلحه در مقابل او آیند که آنجا مکروهی نباشد اما ظفر بجهت غلبه بود و اگر دید که
سلاخ
سلاح در میان قومی بی سلاح بودی بر ایشان ریاست یابد و تتمه این احکام در تاویل
جنگ تقدیم یافته و تعبیر جوشن نیز اشارتی بدان رفته و حکم سلاخ بلفظ پوست
سلام
کشیدن بعبارت آمد سلام دشمن دلیل آن شود که طلب صلح کند و از پنج گفته اند
پت کر کند و شمت سلام بخواب زود کرد و ز جمله احباب

واکر وید که بر دشمن سلام کرد بر وي ظفر یابد و اکر بر غیر دشمن سلام کند او را آشنا
واکر داند و نیکي پس بالعکس و اکر دید که بر پري مجهول سلام کرد از عذاب ایمن شود
واکر معروف بود زني جمیله خواهد و در خواب سلام شنود آن عقد تمام شود و اکر طالب
سفر کي باشد همچنین و سلام وداع در خواب و بیداري نشان مفارقت باشد و مریض را
مشکلتر **سلم** که در اصل درختي معروفست بتاویل غم و اندیشه باشد **شم** بتاویل
فرزند بود و کفته اند از ان اسب و خر و کاو مال بقدر آنکه بیند و چون بیند که این سه نوع
چارپاي که کفته شد بسم داشت مالي یابد که بوجود آن نیک مستظهر شود و عمر بخوشي
کذراند **سماط** همان تاویل دارد که در خوان کفته شد و کفته اند مردي باشد که مال
ایتام خورد **سماق** بتاویل خصومت و لجاج بود و خوردنش بتر از دیدن سماني
که در اصل مرغیست مشابه کنجشک که چون هدهد کلاهي دارد و بیشتر مردم آنرا سلوي
خوانند بتاویل غلام بچه باشد یا خدمتکار زاده و کفته اند رزق حلال بي زوال
بود لقوله تعالی و انزلنا علیکم المن و السلوی و اکر بیند که غلام و خدمتکار نباشد
دلالت بر فرزند او کند **سمار** بتاویل شخصي باشد که بي قدرتي دعوي سخا کند و
مردم را ابطال فرماید **سمور** بتاویل کافري ظالم راهزن باشد یا منهي غریب
بي نفع وحشي طبع و اکر دید که او را جبه کرد و ختني غریب را از آن بکاره کند **سنبل**
تازه بتاویل مال و ستایش بود بقدر آنکه بیند و ازان پژمرده و خشک بر خلاف آن بود
و اکر دید که سنبل را باتش بسوخت با نفعدار از دیوان خسارت کشد و تاویل سنبل
بفرزند نامدار نیکو کار نیز کرده اند **سنبوسه** بتاویل رزقي مخفي باشد و کفته اند از
اندک مایه ملاقتي خالي نباشد **سنجاب** توانکري غریب خلوط با نفع بود دیدن **سنجد**

سلم
شم
سماط
سماق
بمار سماق
سمور
سنبل
سنبوسه
سنجاب
سنجد

مالي حلال با رنج بود و اکر دید که از درخت بار میکرد از بد خویي شد مراج مالي مشقت
حاصل کند و اکر دید که میخورد دلیل نفقه کردن مال شود بر عیال و درخت سنجد
بتاویل مرد عجمي با منفعت بود **سپندان** بتاویل بزرک قوم باشد و شرح
حکم آن در تعبیر سنک چنان رفته **سنک** را بدو وجه تعبیر کرده اند یا مال یا بزرکي
صاحب وقار و هر سنک که نرم تر بود تاویلش بخیل نافع تر و هیني تر باشد
و اکر تاویلش بصاحب وجود کنند دلیل آن شود که کریم تر و رحیم تر بود و بالعکس
و اکر سفید بیند آن بزرک متشرع باشد و اکر سیاه بیند از نژاد عرب بود و اکر زرد بیند
حاسد و کینه دار بود و اکر سرخ بیند مفسد و بي دیانت باشد و سنک بیشه بطریق تاویل
منافق مع ذلک یافتن آن منفعت باشد و کفته اند **سنک ریزه** دلیل مال بود
اکر چه بسیار آن و بال بود و اکر دید که سنکي را از کوه مي تراشید چیزي از بزرکي
بحیله حاصل کند و اکر دید که از پایان سنک جمع میکرد مالي از سفر بدست آورد
و اکر دید که سنکي کسي انداخت او را دشنام کوید یا تهمتي بروي نهد و حکم سنکساري
را ازین قاعده قیاس باید کرد و حکم رجم کویند در خواب و بیداري یکیست و حکم سنک
بعیبه انداختن در تاویل آمده کفته شد و کویند اکر دید که سنک ریزه بر مردم مي انداخت
میل او بعمل لوطیان باشد چه این فعل از افعال ایشان بوده و کفته اند
سنک ریزه فکندن اندر خواب تلف مال باشد و اسباب و کویند سنک ریزه
حکم ریک دارد و اکر دید که دو سنک از بهر آتش بهم میزد و حکم آن در تاویل
آتش زنه تقدیم یافته و کفته اند سنک بتاویل سختي خشن باشد در اسب کار و بی
و کفته اند اکر دید که سنکي در خانه او افتاد و اکر دختر داشته باشد داماد وي بخانه آید

سندان
سنک
سنک ریزه
سنکساري

والا او را پسری متولد شود بی سخت دل بود سنگ آتش سنگ ترازو
سنگ مقناطیس مرکب بحسب خود در مقام خود مذکور است سنگ استره
بتاویل ارسطاطالیس دلالت بر حرکت کند و طلب نفس و اگر دید که سنگ استره یافت
دلیل آن شود که در حرکت حذاقتی داشته باشد چه اگر آن سنگ را حذاقتی نباشد
دیگری را تیز میگردانند و گویند سنگ ریزه بتاویل زن باشد سنگ پاشنه
خادم کسی بود که پای بوی منسوب باشد و گویند مطلقا خادمی بود که زینت کار
شخص دهد و گویند ناصحی بود که مردم را بترک معصیت فرماید چه تاویل چرک
گناه است چنانچه شرح آن تقدیم یافته و سنگ پشت بتاویل عالمی
باشد و گوشت علم بود ما تعلم بطریقه زهد و اورا در حالتی ناشایست بیند دلالت بر
عالمی کند که میان طایفه جهال که از علم او بیخبر باشند مرغ سنگ خوار بتاویل
آمده بود و اگر بیند که او را بگرفت بصحبت اهلی افتد یا بکاری دشوار گرفتار گردد
و تتمه این حکم در نکته ثانی در فصل دوم بعد از بیان اضغاث و احلام تقدیم
یافته و گوشت او کسبی باشد که برنج حاصل شود و حکم سوار شدن در تاویل
اسب گفته شده و اگر دید که جوقی از سواران مطیع او بودند بر مثل آن قوم سروری
یابد و اگر دید که جمعی سواران بموضعی در آمدند باران سخت بارد و اگر ایشان را با جامهای
سبز و سفید بیند آنجا صالحی وفات یابد و اگر دید که در هوایی پرید در آن موضع
فتنه واقع شود و اگر دید که سواری مجهول ساعی بری داد از غیبی نفعی یابد
و اگر آن سوار معروف بود منفعت از قبل آشنایی باشد و اگر دید که سوراخ در
کوه بود و بدان درشد از راز والی آگاه شود و اگر این خواب نسبت با زمین باشد از راز

سنگ آتش
سنگ ترازو
سنگ پاشنه
سنگ پشت
سنگ خوار
سوار
سوراخ

زنی آگاه می یابد و اگر آن زمین معروف بود آن زن آشنا باشد و بالعکس
و اگر دید که دیوار او سوراخی داشت کسی بر راز او مطلع گردد و اگر دید که سنگی را
سوراخ کرد از دین بزرگی واقف گردد و گویند مسلمانی راسخ بود بخلاف خشت
که تاویلش معکوس شود و گویند بقدر سوراخ خشت او را زیانی رسد و اگر دید
که سوراخ در خانه کسی کرد با زن او مکری اندیشد و بعکس بالعکس و اگر دید که
سوراخ در باروی شهری کرد بر دین عالمی وقوف یابد لقوله علیه الصلوة والسلام
انا مدینة العلم و علی بابها و تاویل سوراخ بدهان نیز کرده اند چنانچه مرویست
که شخصی با صدیق رضی الله عنه گفت چنان دیدم که از سوراخی تنگ گاوی بیرون آمد
و هرچند خواست که باز گردد نتوانست فرمود که تاویل آن سوراخ دهانست و
آن گاو سخن مردم که گفته اند تدارک نپذیرد و تاویل خواندن سورتها
برین موجب کرده اند فاتحه دلیل انفتاح ابواب خیر باشد و آسان
شدن دشخوارها و شمول یمن و برکت و سایر موجبات صلاح دین و دنیا و غیره
البقره عمر دراز و توفیق صبر باشد و امن از دشمن و صحت دین آل
عمران ایمن شدن باشد و طهارت نفس و مجادله با اهل باطل و آیة شهد الله
براة یافتن باشد از معاصی و ستوده شدن خاتمت بخیر قل اللهم دلیل رضا
بقضا و ادا امانات و عزیز شدن حاجت روایی از جانب ناامیدی و نسا
دلیل طول عمر باشد و میراث از زنان و مایده دلیل بلند شدن کارها
باشد و مساعدت روزگار و تقوی و یقین و انعام دلیل یافتن اشتر و گاو
و گوسفند بسیار باشد و کریم نهادی و انتظام امور دینی و دنیوی و اعراف

دیدن سوره قرآن عظیم الشان
فاتحه
بقره
آل عمران
نسا
انعام
اعراف

سوره ها دیده

دلیل صدق و ایمان و حقیقت ایقان باشد و از دنیا بیرون باشد تا بلوغ منیا
رسیدن و انفال دلیل ظفر باشد بر اعدا و یافت غنایم و توبه
دلیل طیب عیش باشد و موت با توبه و یونس دلیل ثبات بر عبادت باشد
و از سحر و کید ایمن بودن و هود دلیل سعت رزق بود و از زراعت و یوسف
دلیل فرج بعد از شدت باشد و ظفر و دولت دارین و رعد دلیل آن شود که دین دار
و پسندیده کردار است و ابرهیم دلیل عیش خوش و تمکن زن و پسر شود
و با دعوات انیس باشد و حجر دلالت بران کند که مرضی خالق و مسکون
خلایق شود و نحل علم و صحت یابد و محب اهل بیت مصطفی صلی الله علیه وسلم
بود و بنی اسرائیل دلیل استقامت دین باشد و ظفر بر اعدا و الکهف دلیل
طول عمر باشد و آنکه مشیر ملوک شود و مراد یابد و مریم دلیل آنکه در دین و
دنیا یگانه باشد و احیاء سنت انبیا علیه السلام کند و طه دلیل آنکه سحره
کار نتواند کرد و عمل سحر باطل گرداند و انبیا دلیل پیری بعد عمر باشد و علم
ادیان و حج دلیل حج گزاردن مکرر باشد و مؤمنون دلیل آن شود که دینش
قوی و سیرتش پسندیده و خاتمتش بخیر باشد و نور دلیل نور دل و نور قبر بود
و فرقان دلیل تمیز حق از باطل باشد و شعرا دلیل آن شود که در پناه حق تعالی
آید و از معاصی معصوم ماند و نمل دلیل مرتبه باشد بحسب استحقاق و پندهٔ از
سلطنت عامه و قصص دلیل گنج یافتن باشد و ذکر خیر و ظفر و ثواب عظیم و
عنکبوت دلیل آن شود که در حفظ امان باری تعالی باشد و روم دلالت
بران کند که در غزا ظفر یابد و فتح شهری از بلاد کفر کند و لقمان دلیل علم و حکمت بود

سوره ها دیده

و آنکه در عبادت افزاید و سجده دلالت بر کثرت سجن کند و شاید که در سجود
وفات یابد احزاب دلیل آن شود که اهل تقوی باشد و گویند صد دینار زر
یابد و باز خداوند رسانند و گشاده اند جمال جهان آرای مصطفی علیه الصلوة والسلام
بخواب بیند و سبا دلیل کمال زهد و عبادت بود و فاطر دلیل آن بود
که نیک خلق و نیک سیرت شود و در طاعت افزاید و ملایکه جهت او استغفار کنند
یس دلیل عمر دراز شود و با نبی آل نبی علیه السلام محشور گردد و
الصافات دلیل هدایت بود و آنکه ایمنی معتمد فیه شود و او را فرزند
حلیم کرامت شود و ص دلیل جاه و مال و مقرب بود و زمر دلیل
آن شود که در قیامت با مؤمنان در اول صف باشد و پیشتر آمرزیده شود و مؤمن
دلیل افاضت خیرات و رفع درجات باشد حم سجده دلیل قربت باشد و آنکه
مردم را هدایت کند و حمعسق دلیل عمر دراز باشد و آنکه حساب بروی آسان
بود و زخرف دلیل صدق قول و حسن فعل باشد و آنکه طاعت بسیار
کند و دخان دلیل یافتن نعمت و معاونت حق و تهجد و جاثیه دلالت بر توبه
و خشوع کند و احقاف دلیل آن باشد که عجایب قدرت بدیدهٔ بصیرت مشاهده
کند و مطاوعت والدین نماید و قال الصادق علیه السلام من رآ آیة
فراها ایاه ملک الموت وفی احسن صورة وکان بروفا سوره محمد صلی الله علیه وسلم
دلیل آن شود که بر دشمنان ظفر یابد و خصال ستوده پیدا کند و روز قیامت در زیر
علم مصطفی صلی الله علیه وسلم حاضر باشد و فتح دلالت بران کند که توفیق
جهاد یابد حکایت کنند که خلیفه المعتمد علی الله بخواب دید که انا فتحنا بر سینهٔ او

نوشته بودی و چون بیدار شد رسول یعقوب بن اللیث با مکتوب رسیده بود
که [illegible] و گفت آباز کردند و متوجه یعقوب شد و او منهزم
گردانید و منصور بازگشت و حجرات دلیل صلهٔ رحم باشد و ق
دلیل متابعت انبیا بود و آنکه فراخ عیش باشد و الذاریات دلیل توفیق
احسان باشد و دو شخوار بسیار بود از آسمان شود و از زراعت منعم شود و الطور
دلیل آن باشد که قهر اعدا کند و معاونت حق نماید و مجاور حرم مکه شرفها الله
شود و النجم دلیل آن باشد که در خیرات بروی گشاده شود و او را فرزندی
گزین آید و قمر دلیل ظفر باشد و آنکه بروی سحر کنند و کارگر نباید الرحمن
دلیل آن شود که درین جهان نعمت یابد و در آن جهان رحمت و واقعه دلیل
خیرات باشد و آنکه در آخر عمر تایب و آمرزیده شود و حدید دلیل آن
بود که صحیح بدن و محمود آثار باشد و مجادله دلیل مخاصمه با اهل ادیان بود
و آنکه حجت بر ایشان غالب آید و حشر دلیل صحبت ابرار بود در دنیا و عقبی
و ممتحنه دلالت بران کند که ثواب یابد صف دلیل آن شود که
بغزوات رود و در استرضای حق کوشد و آخر الامر شهید شود و جمعه دلیل
صلاح دینی و دنیوی باشد منافقون دلیل آن شود که از نفاق متبرا باشد
و تغابن دلیل استقامت دین بود و آنکه صدقه بسیار دهد و الطلاق
دلیل آن باشد که با زوجات نزاع بسیار کند و ایشانرا طلاق گوید و مهر دهد
و تحریم دلیل آن شود که از محرمان دور بود و ملک دلالت
بران کند که املاک و ممالک بسیار یابد و ن دلیل بر کتابت و فصاحت باشد

سوره ها دیده

و آنکه معاونت آن پیغمبر علیه السلام نماید و الحاقه دلیل آن شود که
بر طریق حق مستقیم است و معارج دلیل امانت و نصرت باشد و
دلالت بر توبه و امر معروف باشد و ظفر و عاقبت خیر و نوح دلیل آن
بود که از شریران ایمن گردد و امر معروف کند و بر دشمنان ظفر یابد و جن
دلیل آن باشد که تهجد و تلاوت دوست دارد و مدثر دلیل کثرت
صوم و سیرت زهد باشد و قیامت دلیل آن شود که از سوگند محترز بود و در
وقت وفات باشهادت رود و دهر دلیل اطعام و ایثار و شکر باشد
و مرسلات دلیل سعت رزق و استحقاق رحمت بود و آنکه از کذب و باطل
بظاهر و باطن محترز و معرض باشد و نبا دلیل آن بود که در قدرت
باری تعالی تفکر بسیار کند و در عمل صالح کوشد و کارش نیک و نامش بلند شود
و ثواب و ثنا یابد والنازعات دلیل آن باشد که از رشک و خامت مبرا
شود و در سکرات ایمن باشد و تکویر دلیل آن باشد که از جانب مشرق سفر
بسیار کند و غایب مپند و احیانا از درد چشم اندیشد و انفطار دلیل آن بود
که بصحبت ملوک فایز شود و مطففین دلیل آن بود که بصحبت ملوک فایز شود
و کرانه یابد و انشقت دلیل آن بود که نسل او بسیار باشد و در قیامت
نامه او بدست راست دهند و حساب بروی آسان باشد و بروج
دلیل فرج بعد از شدت بود و دانستن علم نجوم و یافتن درجات عالیه الطارق
دلیل آن باشد که او را فرزندی پارسا آید یا از فرزندی خیری بوی رسد
و تسبیح و تهلیل بسیار کند و اعلی دلیل آن باشد که ذکر و تسبیح بسیار کند

سوره ها دیده

دکار دشخوار او آسان شود و **غاشیه** دلالت بر بلندنامی و آنکه توفیق توبه
یابد و از هول قیامت ایمن گردد و در استر رضای حق تعالی کوشد و **فجر**
دلیل آن شود که مهتر و بزرگوار شود و **بلد** دلیل آن باشد که اطعام در حق
ایتام و درویش دارد و **شمس** دلیل آن شود که از کاری ندامت کشد و در
امور فطنتی تمام یابد و عالمی صاحب فهم شود و **لیل** دلیل آن بود که نماز
تهجد گذارد و از همگنان سرنامون ماند **ضحی** دلیل آن باشد که با سائلان خصوصا
یتیمان لطیف و احسان کند و **حکایت** کنند که امام حسین علی علیهما السلام در خواب
دید که والضحی بر پیشانی مبارکش نوشته بودی و تعبیر آن از سعید بن المسیب سوال فرمود
جواب داد که وصیت و استرجاع می باید فرمود و ماه دیگر واقعه کربلا واقع شد و
اتفاقا پیش ازین دیده بود که سورهٔ اخلاص بر جبین مبینش مکتوب بود و سعید همین
تاویل فرمود و **الم نشرح** دلیل آن باشد که دشخواریها بر دست او آسان شود و
بسیار بر وی گشاده گردد و فرج بعد از شدت یابد و **والتین** دلیل آن باشد که
نیک سیرت و فراخ روزی و صاحب خیر بود و زود بمرادات رسد **علق** دلیل آن
شود که از تعبیر محفوظ گردد و فصیح و پسندیده خصال و متواضع باشد و **قدر** دلیل
آن باشد که عمر دراز یابد و بدولت دو جهان رسد و ثواب شب قدر دریابد **بینه**
دلیل بدان باشد که ارشاد که اهل باطل بسبب او متزلزل شوند **زلزله** دلیل آن شود که
از چهارپایان بدوانیدن اسبان مایل باشد و **والعادیات** دلیل آن شود که رغبت
علم و تقوی یابد والله اعلم و **القارعه** دلیل آن باشد که زاهد گردد و **العصر**
دلیل آن باشد که اعانت حق کند و صابر باشد و بعد از خسرانی تجارتی رایج رسد **همزه**

دلیل جمع مال شود و صرف آن بخیرات باشد و فتحی بزرگ بدست او برآید و **فیل**
دلیل آن باشد که بسبب احسان محبوب خلق شود و **قریش** دلالت بر کاری نیک
کند و شاید که ظفر بر مخالفان یابد و **ماعون** دلیل آن باشد که نماز گذارد و با
کاهل نمازان صحبت دارد و گویند جمعی با وی مخالفت کنند و بعد از آن بر ایشان
ظفر یابد و **کوثر** دلیل آن باشد که دولت و نعمت یابد و بواسطهٔ کثرت صلوة
و صدقه بثواب بسیار رسید و شاید که عطاهای گران مایه یابد و دشمنانش مذموم
و منقطع شوند و **کافرون** دلالت بر معادات کفار و جهاد کند و **نصر** دلیل فتح
و نصرت شود و اگر غیر سلطان و قاضی بیند دلیل قرب اجل و این خواب نسبت با
بندهٔ درگاه از جمله مجربات است **تبت** دلیل آن باشد که منافقی با وی عداوت
ورزد و خدای تعالی آن منافق را هلاک کند و **اخلاص** مستجاب الدعوه گردد و
اندک عیال و خوش عیش بود و **فلق** دلیل آن باشد که بر وی سحر کنند و عاقبت از آن
خلاص یابد و از غامت آفات ایمن گردد و **الناس** همچنین از شر سحر و امان
یابد و کارش بالا گیرد و اگر بیند که چند آیت از قرآن خواند تعبیر آن بحسب تفسیر آن باشد
و باقی احکام در حکم قرآن گفته آید ان شاء الله تعالی **سوزن** بتاویل شخصی
قوی نفس باشد که میان مردم تألیف کند و اگر با رشته بیند آن تألیف خدا را بود
و گویند اگر دید که سوزنی از کسی بستد بمجالی طلب شود یا طلب محالی کند
لقوله تعالی **ولا یدخلون الجنة حتی یلج الجمل فی سم الخیاط** و اگر دید که سوزن فی
فرو برد در حق بزرگتر از خود طعنی کند و سوزن بسیار بتاویل مال باشد و عبارت
منظومه اینست **بیت** سوزن و رشته دیدن اندر خواب ❊ جمع مال است و زینت و اسباب

درکسی جامه زنان دوزد یا به رنج و غصه اندوزد **حکایت** کند که شیخی
در مجلس با ابن سیرین گفت چنان دیدم که مرا پنج سوزن ناسفته دادند و بعد از آن یکی
سوراخ داشت و یکی از غلامان او تعبیر کرد که ترا پنج فرزند آید که بجمیع تمام خلقت باشند
بعد از آن یکی آید که ناقص بود و ابن سیرین تصدیق کرد و بعینه واقع شد و حکم جوال دوز
علی حده تقدیم یافته و تاویل **سبوس** بلفظ سبش پیشتر رفته **سوسمار** بتاویل
مردی خوار قتال مکار باشد از نژاد عرب و خوردن گوشتش مرتبه و منفعت بود و در
اختلافست چه تعبیر آن منفعت کرده اند و هم مصیبت و گفته اند دیدن سوسمار دلالت بر مرض
کند **سوسن** حکم بنفشه دارد **سوگند** راست دلیل کار نیک باشد و امان
از خوف و ظفر بر اعدا و از آن دروغ دلالت بر اعتقاد بد کند لقوله تعالی **ویحلفون
علی الکذب وهم یعلمون** و اگر در حج خوار شود لقوله تعالی **ولا تطع کل حلاف مهین**
و اگر بیند که سوگند بطلاق خورد از جهت خطاب دیوان پیشتر فرق فروش بود و گویند
سوگند خوردن دلالت بر غرور کند بدلیل **وقاسمهما انی لکما لمن الناصحین**
و گویند سوگند دروغ در خواب و بیداری دلالت بر خرابی کند لقوله علیه السلام
ان الیمین الغموس تدع الدیار بلاقع یعنی یمین الکاذبة **حکایت** کنند که یکی از نصاری بخواب
دید که جمعی از معارف سوگند میخوردند یکی بخدای تعالی و باقی هر یکی بچیزی و با تفف
گفت و تعبیر کرد که آنکس که سوگند بخدا یاد کرده صادق است و دیگران کاذب چنانچه در
انجیل است که سمعتم انه قیل الاولین لا تحنثوا فی یمینکم و انا اقول لکم لا تحلفوا بواحد لا تحلفوا
بالسماء هی التی کرسی الرب ولا بالارض ولا براسکم لانکم لا تستطیعون ان تردوا فیه شعرة
واحدة سودا ولا بیضا ولکن کلامکم نعم نعم ولا ولا **سوهان** بتاویل در سخن

سبوس
سوسمار
سوسن سوکند
سوهان

درشت که در باب اصلاح گویند و اگر دید که آهن را می سود حل مشکلی کند و اگر دید که آنرا
احتیاج بسودن نبود بدان قدر زیانی کشد و اگر دید که آن آهن از آن دیگری بود
زیان آنکس را باشد و گویند تعبیر سوهان بلسان باید کرد تا اصلاح و فساد آن بدین جهت
تعلق گیرد و حکم **سهیل** در تاویل ستارگان تقدیم یافته و در تاویل **سیب** اقوالست
چه گفته اند از آن سرخ منفعتی باشد که از پادشاه رسد و از آن سفید منفعی بود که از
بازرگانی عاید شود و از آن سبز دلیل فرزند بود و از آن زرد دلیل بیماری خاصه
چون ترش بود و گفته اند رنگ زرد سیب اعتبار ندارد چنانکه در ترنج گفته شد
و اگر دید که سیبی را بدو نیم کرد از شریک جدا شود و اگر دید که سیب بچید و بخورد او را
دختری آید و گفته اند اگر دید که سیبی بخورد مالی که مردم نظر بران داشته باشند
بخورد و تاویل سیب بدرم کرده اند و اگر دید که در مجلس مشروع بوید ثنایی شنود
اگر در مجلس لهو بوید به ترتب دنیوی مشغوف شود و اگر زنی بیند که در مجلس سیبی بوید
او را بشوهری صالح دهند و اگر دید که در مجلس فسق بوید بر غنا هی مشهور گردد
اگر دید که در موضعی معروف سیبی خورد او را فرزند گزیده آید و اگر دید که کسی سیبی
ترش بوی داد او را دوست گیرد و بالعکس و گفته اند سیب شیرین دلیل رزق
حلال بود و از آن ترش دلیل رزق حرام بود و اگر دید که پادشاهی سیبی بوی انداخت
رسولی با آرزوی او از پادشاه بوی رسد و اگر پادشاه بیند که از درخت زرد آلو
سیبی چید تاویل آن باشد که رسمی بر رعیت محدث کرده اند و اگر دید که سیبی بخورد
او را از دشمنی ظاهر شود و قول اصح آنست که سیب بتاویل خبر غایب باشد از آن
شیرین خبر خوش و بعکس بالعکس و گفته اند سیب همت بلند بود و شغل و صنعت او

سیب
سهیل

ومبني برين قاعده، پادشاه را ملک باشد و هلم جرّا با رعیت که بسبب با ایشان فایده عالی بود چنانچه در اثنای تاویلات استادی بوان رفت ولاجرم بحسب حال منشی تعبیر باید کرد و تاثیر خوردنش من کل الوجوه پیش از بوییدن بود و بعضی برانند که

سیب دلالت بر کنیزکی کند و درخت سیب بتاویل مردی محتشم سبک روح لطیف بخشش دلنواز باشد و گویند متمولی مزور بود و **حکایت** کنند که هشام بن عبدالملک پیش از خلافت بخواب دید که نوزده سیب و یک نیمه سیبی بوی دادند و معبّری تعبیر کرد که نوزده سال و نیم خلیفه باشد و چنان شد و یکی از صلحاء سیستان پیش از خروج یعقوب بن لیث بخواب دید که در خانهٔ عبدالرحمن ابن الصفا درختی سیب بر شاخی بودی و اصلی قوی و فرعی مرتفع داشتی و زر و نقره از آن باریدی و در آن خانه کسی از خانه فرا خواندی که **وقال لهم نبيهم ان الله قد بعث لكم طالوت ملكا** و معبر گفت از آن خانه مردی برخیزد که در شجاعت بمثابت آن درخت باشد و اتباع او بمرتبه شاخها و تفطّر ذهب و فضه دلیل اجتماع کنوز بود و در آن موضع دعا قرب یعقوب خروج کرد و از آن نوع عروج نمود و از و نقل میکنند که **شعر** ملکت خراسان، واطراف فارس، وماکت عن ملک العراق بآیس **ه** و حکم سیری در تاویل گرسنگی مشبع خواهد شد و گفته اند دلیل غبطت بود یا مذمت یا غم یا گریه اما اگر پخته بیند یا خورد از عیبت توبه کند و از حرام خوردن معرض شود و شدت او بفرج مبدل گردد و ارطامیدورس گوید اگر مریض بیند که سیر داشت او را دلیل خیر باشد فقط و جاماسب گوید هر که بیند که شاخی سیر از بیخ بر کشید او را از قبل زنی مضرت رسد **سبز** بتاویل منفعت باشد و ذکر خیر خاصه چون بوقت خود بیند و گویند دلالت بر فرزند کند یا زن یا تجارت یا ولایت یا فرجی بالثبات و اگر دید که آن را از زمین بر

سیری

سبز

سیلابر

کشد این تاویلات معکوس شود و تاویل **سیلاب** بلفظ رود گفته شد و حکم **سیماب** بلفظ جیوه تقدیم یافته **سیم** خالص بتاویل مال هنی باشد و از آن مغشوش مال باقیل و قال و ظاهرا ازین جهت گفته اند **چت** سیم در خواب به ز زر باشد گرچه با مرد و شور و شر باشد ه و ابن سیرین گوید رویت سیم بتجربهٔ شخص تعلق گیرد اگر از دیدن او خیر دیده نسبت با وی خیر باشد و بالعکس و ظروف و اوانی که از آن بیند دلالت بر مال مجموع کند و اگر دید که پاره سیم گداخته از معدن یافت از آن موضع زنی پاکیزه خواهد و اگر دید که بمعدن سیم در شد هم او را وی گمراه شده و **سیم بالا** بتاویل بزرگی کامران یا خوش طبعی عیاش باشد که مردم غنیمت وی شمرند و گفته اند بعینه حکم زر دارد **سیمرغ** بتاویل پادشاه یا بزرگواری خوش طبع باشد و اگر دید که سیمرغ چیزی بوی داد از پادشاهی عطایی یابد و اگر دید که بچهٔ سیمرغ داشت اگر پادشاه باشد ملکی یابد و الا بحسب استحقاق بمرتبه رسد یا آنکه ملک زاده شود و اگر دید که سیمرغ جایی فرود آمد چنان کسی که گفته شد آنجا نزول کند و پر و پوست و گوشت و استخوان سیمرغ غنامت مال باشد و سیمرغ ماده بتاویل زنی بزرگ صاحب جمال بود و کشتن او را بازالت بکارت تعبیر کرده اند و اگر دید که از وی پت او بپرید زن را طلاق دهد و گویند سیمرغ بتاویل بزرگی مستجمع باشد که مصاحبت با مردم متشرع نماید و اگر دید که بروی نشست ملکی یابد که مثل آن در خیال نیاورده باشد یا بحسب حال مرتبه جاهی یا فایده مالی بوی رسد و اگر دید که بی حیله آن را صید کرد او را پسری دلیر ضعیف عقل آید و گفته اند تاویل سیمرغ مطلقا زن جمیله باشد اعم از آنکه ماده بود یا نر والله اعلم **سینه** بتاویل

سیلابر

سیم

سیمرغ

سینه

شریعت و حکمت بود لقوله تعالی افمن شرح الله صدره للاسلام و بنابرین فراخی
سینه دلیل قوت ایمان باشد و بالعکس و گویند دلیل حلم بود و بالعکس و اگر کسی در
بیداری موی بر سینه نداشته باشد بر آنجا موی بیند وام دار شود و اگر دید که سینهٔ
او گرفته بود و تنگ حال شود که در مضیقی افتد و اگر دید که مجال تنفس نداشت
هلاک شود و اگر دید که سینهٔ او گرمتر از سایر اعضا بود بر خویشان مهربان شود
و **حکایت** کنند که یکی از ملوک هند بخواب دید که سینهٔ او تنگ شده بود و از برهمن
پرسید گفت و تعبیر کرد که اگر صاحب این رویا حلیم است خروج شود و بی عمر دراز یابد
و همچنان شد و شخصی با ابن سیرین گفت چنان دیدم که موی بسیار بر سینه داشتمی
و آن را که میبریدم گفت امانت مردم داشته باشی و نیک باحتیاط محافظت نمایی
فی الواقع چنین بود والله اعلم بالصواب

باب الشین

شادروان بلفظ زلیو تقدیم یافت **شادی** بتاویل مرده را رستگاری
بود و در رضا از چیزی بی رنج زاغم بود و گفته اند اگر خود را بی سببی شاد بیند دلیل قرب
اجل شود لقوله تعالی حتی اذا فرحوا بما اوتوا اخذناهم بغتة و اگر خود را غمگین بیند
تاویلش معکوس شود و ارطامیدورس گوید اگر دو پستان خود را شاد بیند از کاری
لذت یابد و اگر دید که استعمال ساگرد یا بخرید حاشا قوادی در خانهٔ او مدخل یابد
و اگر این خواب زنی بیند تصرف قواد در مزاج آن زن باشد بقدر عمل آن **شانه**
بتاویل جمعی بی حسب و نسب باشد که در امور دنیوی با هم موافق شوند اما در دین منافق
باشد و گفته اند مرافقت ایشان در دیوان نیز تواند بود چه تشریح سنت است و اگر

شادروان
شادی
شانه

آهنین باشد دلالت بر مردی کند که منفعت رساند و اصحاب او بحرمت و صلاحیت مذکور
و بمواسات مشهور باشند و ظاهرا باین اعتبار تاویل آن بحکمی عدل کرده اند
چنانچه در منظومه آورده **بیت** شانه یاران پای نا بر جای
ناموافق بکار دین و خدای ❊ شانهٔ آهنین است بخواب ❊ حکمی عدل و دانش در هر باب
و اگر دید که سر را بشانه کرد دلالت بر ادای زکوة کند چه طهارت و لطافت بدن
باز گوید که تطهیر مال مناسبت دارد و ریش شانه کردن را همین حکمت و گفته اند
شانه بتاویل نشاطی باشد که زیادت از یکساعت نیابد و گفته اند **بیت**
شانه در خواب مطلقا نیکست ❊ در همه باب مطلقا نیکست ❊ و تاویل آن بمردم صاحب حسن
نیز کرده اند و شانه که بران چهارپای بران خارند بتاویل خادمی باشد که خدمت
خدام کند و شانهٔ بافندگان دلیل بر سفر باشد چه تاویل بافتن بسر رفته
و **شانه تراش** مردی باشد که تفریح خاطر کند و بتفریح عموم قیام نماید و تاویل
زن باشد و از اینجا گفته اند **بیت** کتف مرد زن بود در خواب ❊ دست باشد برادر و اصحاب
و گویند همان حکم دارد که در دوش گفته شد و شانهٔ گاو و گوسفند دلالت بر
کنیزک کند و وجود و عدم آن را باین ضابطه تعبیر باید کرد و اگر دید که گوشت از آن
باز میگیرد و خطها معهود از آن پیدا شد در آن سال باران بسیار بارد و اگر ساده بیند
برخلاف آن تعبیر باید و اگر در آن سیاهی بیند دلالت بر رفتن کند و سرخی دلیل
بسیاری نعمت و امن بود و اگر سرخی با سیاهی آمیخته بیند نعمت بقیاس بمردم رسد
و نرخها ارزان شود و زردی دلیل بیماری شود و اگر بر کنارهٔ آن خطوط زیادت از
معهود بیند در آن سال مرگ بسیار واقع شود و تمام این احکام که تعداد رفت

شانه تراشی

دران سال باشد و حکم **شاهسپرم** در ریحان گفته شد و از ان تخم در
تاویل تخم کاشتن تقدیم یافت **شاهین** وحشی بتاویل فرزند نامدار بود و
غیر آن از تاویل بوالی ظالم پیوفا کرده اند و شکار او عطیه باشد که از ان
والی رسید بقدر آنچه بیند و اگر بیند که خود شاهینی شد والی یابد و زود معزول
شود و حکم **شاهین طیاره** لمفظ تر از و تقدیم یافت و **شب** مهتاب
بتاویل شادکامی باشد و بالعکس و اگر شب را روشن بیند کارها بروی گشاده شود
و منفعتها یابد و شب قدر دلیل مزید طاعت بود و حکم شب برات همین است و گویند
حاجتش بر آورده گردد و اگر دید که همواره بود و قمر و سایر کواکب دور میکردند عموم
اهل موضع آن بلد را اذیتی بسیار رسید و گویند ملالت باشراف قوم مخصوص باشد
چه اختیار اراذل مثل لصوص و عیاران و سایر اشرار در شب بیش بود و شبان
بتاویل حاکمی مشفق باشد و اگر دید که شبانی میکرد بقدر آن گله حکومت جمعی یا
والا عنخوار اهل و عیال خود گردد و اگر دید که اعرابی بود و گوسفند می چرانید
و راه بجا کا بمنی بر دقت آن خوانند و لکن تفسیر آن نداند و منعکس بالعکس شب باز
بتاویل باطل گویی خیال نمایی باشد **شب پره** بتاویل مردی گمراه بود و
گوشت آن دلالت بر مضرت کند و از انجهت که بخلاف سایر طیور رست و سیلی الجلد
دیدن او مکروه باشد و گویند دلالت بر مردی غایب کند و اگر حامله آنرا بیند وضع
حملش بسهولت باشد بجهت مناسبتی که از جهت حیض و پستان و شیر با عورات دارد و
تاویل شب پره بزن مکار هم کرده اند و لهذا گویند اگر دید که بخانه درآمد دلیل
خرابی آن خانه باشد و حکم **شبستان** در تنهای تاویل خانه مذکور گشته

شاهین
شاهین طیاره
شب
شب پره
شبستان

اگر کسی بیند دشمنی ضعیف بود خصوص چون غرب باشد و گزیدنش سخن مکروه بود
و اگر دید که خونش می مکید بقدر آن زیانی مالی یابد و بسیار آن بر تن و جامه در
تاویل عیال بود و الا مال باشد بجهت آنکه بیند و ازینجا گفته اند **پت**
شپش و کیک چون عیال بود **پ** پی گزیدن دلیل مال بود **پ** و اگر دید که شپش غریب
بسیار بروی جمع آمید و او را می گزید و در زبان عوام آمده و گفته اند
اگر شپش در پیراهن نو بیند دلالت آن هم بر مال باشد و هم بر جاه بجهت حال شخص و
از ان پیراهن کهن اگر کسی بیند که مرضی داشته باشد شاید که زیاده شود و اگر
شپش بسیار بر زمین بیند دلالت بر خروج قومی ضعیف کند و اگر دید که پیراهن او سپید و
و از ان تغزیری نزدشت با اختلاط کند و اگر دید که در نظر او مکروه مینمود جمعی اعدا باشند
که مضرتی بوی نتوانند رسانید و اگر دید که شپشی از اندام او بپرید غلامی یا شاگردی
از وی بگریزد و گویند شپش بسیار ملوک را لشکر بود و وزرا را اتباع و حکام را اعوان
و قضاة را ملازمان و علما را تلامذه و تجار را خدام و صناع را کار فرمایند
و مریض را طول مرض و اگر دید که شپشی زنده را بینداخت فعلی حرام کند چه رسول صلی الله
علیه و سلم نهی از ان فرموده است و اگر دید که حاشا از ان خورد غیبت کسی که شپش بوی
منسوب باشد کند و گویند اگر دید که شپش اندک از اندام یا جامه خود پاک کرد از
غم فرج یابد و جا ماب گوید اگر دید که شپش از جامه بر میگرفت در حق او دروغی
گویند و در **حکایت** آمده که شخصی با صادق رضی الله عنه گفت چنان دیدم که شپشی
بزنار من میدوید گفت ملاحظه احوال خود واجب دان تا دیگر متعرض او نشود که ترا
غمگین کرد اند چه یک پشه را یک شهر تمام بود و الحر بکفیه الاشاره **شبشه**

شپش

که در پوستین و جامهار صوف و ابریشم بے افتد بتاویل همسایهٔ دزد باشد یا دزدی
که بجز دو چیز با بر دو گوینده غمامی باشد که خواهد که منفعت از میان مردم قطع کند و
از ان گندم دلیل عذاب بود چنانچه در قصهٔ موسی علیه السلام وارد است حیث قال الله
تعالی والقمل والضفادع و حکایت کنند که یکے از بنی اسرائیل هرون علیه السلام
بخواب دید که عصای در دست داشت و بر زمین میزد و شپشه در گندم افتاد در همه جای
آن موضع پیدا میشد و با کسی از اخبار گفت و تعبیر کرد که درین شهر رنجی زندیق آید
که مردم بطرف او مایل باشند و در دست عالمی بزرگ هلاک خواهد شد چنانچه در توریة
آمده که قل لهرون ادفع عن عصاک فاضرب تری الارض مصر طلا لی جمیع بلاد مصر
و هرون چنان کرد چنان شد و از ان شپشه در مردم و چهارپایان و غلات ایشان
افتاد و مرغ شبگیر حکم سفا دارد شپه بتاویل مال باشد یا شبهه
بجب رنگ سیاه و گفته اند در دست خوانده باشد بحکم آنکه مصراع
در رشته کشد با جواهر شبه را ... و اگر این خواب کسی بیند که زنش حامله باشد تاویل آن بعز
باید کرد که فرزندی بخت آورد و هم بحکم مصراعی که استشهاد بدان رفته شتافتن
تاویل در رنگ و پشیمانی باشد و بالعکس لقوله علیه السلام العجلة من الشیطان مگر آنکه
بیند که در کار خیری می شتافت که دلیل مغفرت باشد لقوله تعالی وسارعوا الی المغفرة
و حکم دویدن سیلے حدہ تقدیم یافته شحنه را اگر با اعوان بیند دلالت بر خوف
و عذاب کند و یا آنکه او را حیوان موذی پیش آید و اگر تنها باشد تعبیر آن بملک الموت
کرده اند شراب ... شیرین بتاویل دین خالص و علم و هنر و توفیق ذکر باری تعالی
باشد و عیش و مال و از آن ترش غم و اندیشه بود و از آن تلخ چون نا خوش افتد

شبگیر
شپه
شتافتن
شحنه

دلیل صلاح دین و دنیا شود و گفته اند هر شرابی که از بهر دوا خورند صلاح دین
باشد و آنچه از بهر لذت خورند مصلحت دنیا و آنچه مایل الطبع معین نشود
دلالت بر شادی و ذکر خیر بیننده کند و گویند تاویل آشره با اغنیا را با از فقرا باشد
بحسب عادت چه معهود اهل فقر نیست که در زمان صحت تناول شرابی کنند
مبنی برین مقدمه نسبت با ایشان دلیل مرض شود و حکم شراب چینکر در حرف
نون بلفظ نبید می آید و شرابی که عبارتست از بن کوزه بتاویل زن بود
یا مال یا کنیزک یا خادم خانه و حکم جامه سرب که اصل لغت کتان معتقنیات
چون آنرا بحسب اصطلاح اعتبار میکنند در تاویل جامها بیان رفته و اگر
کس شربتی باسیری داد و بر خاپت درویشی را بر حرفتی دلالت کند که وجه معاش
از آن بدست آورد و انتعاش یابد و شرکت دلالت بر انصاف کند و اگر دید
که با کسی مشارکت نمود انصاف یکی که بدهند و شریک پر بخت میمون بود و از ان
جوان دشمنی منصف که بیند از ان خایف باشد و حال آنکه از یکدیگر مفارقت نمایند
شرم داشتن بخواب حکم بیداری بود و دلالت بر کمال ایمان کند لقوله
علیه السلام الحیاء من الایمان خاصه چون بیند که خدا را کاری میکرد و از ان شرم
میداشت مثل آنکه یکی از اکابر بیند که خدمت صلی میکرد و بی آنکه بیند که از کار ناشایست
شرمگین بود تاویلش معکوس شود شطرنج باختن بتاویل سعی ضایع باشد یا
مناظرهٔ خصم بوجهی باطل و طلب بحب بردن و باختن بود و گفته اند اگر عالمی بیند
که بر کنار عرصه بود و نمی باخت معزول شود و حکم شترو دلی در تاویل قبال
بیان رفته و گفتن در امری که مستحق ثواب تواند بود دلیل صدق قول باشد و

شراب چینکر
شرابی
شربتی
شرکت
شرم
شطرنج
شترو دلی

بالعکس لقوله تعالی والشعراء یتبعهم الغاوون واز ینجا گفته اند بیت
شعر گفتن بخواب و قرعه و فال ۞ حیله باشد حدیثهای محال ۞ و شاعر تاویل مرد کاذب
بود بدلیل آیتی که استشهاد بیان رفته و گویند شعر قول زور باشد و اگر دیده که از بهر
فایده مالی شعر گفت گواهی بدروغ دهد و اگر این نسبت بوی نتوان کرد بر شهادت
خود ثابت باشد و علی رؤس الملاء اقامت این نسبت بوی نتوان کرد بر شهادت ان
کند و اگر دیده که در مجلسی قصیده خواند حکمی با شایبهٔ نفاق باظهار رساند و اگر دیده که شعری
می شنید با باطل گویان صحبت دارد و روایت کنند که سید حمیری حضرت رسالت را بخواب
دید که شوره زمینی بودی پر از نخل و در جنب آن زمینی شیرین بودی بی نخل و رسول
صلی الله علیه وسلم از وی سوال فرمود که میدانی که این نخلستان از آن کیست گفت نه
فرمود که از آن امرئ القیس است تو این نخلها برگیر و بر زمین دیگر نقل کن و بامداد با ابن سیرین
گفتم و تبسم فرمود و گفت ای پسر شعری میگویی گفتم احیانا فرمود که زود باشد که
شاعری شوی مثل امرئ القیس الا آنکه شعر تو در اسلام باشد و حجة الادب و لسان العرب
شرف الدین ابو عبدالله البوصیری المصری که ناظم قصیدهٔ برده است حکایت
کرده که مفلوج شدم چنانچه مجال حرکت نداشتم و اطبا از علاج آن عاجز ماندند در
خاطر آورده که قصیدهٔ در نعت حضرت رسالت بگوید و بدان وسیله از روح مقدس
نبوی صلی الله علیه وسلم استشفاع نماید تا خدای تعالی او را شفا بخشد و قصاید بانت
انشا کرده و مراد بحصول پیوسته تا قصیدهٔ برده را نظم داده و حضرت مصطفوی را علیه
افضل الصلوة بواقعه دید بعرض رسانیده و پیغمبر علیه الصلوة والسلام دست مبارک بر
اعضای او مالیده صحت یافت روز دیگر از خانه بیرون آمد درویشی ملاقی او شد و

با وی گفت که میخواهم که آن قصیده را که در نعت گفته بشنوم گفت کدام یکی از قصاید
چه مرا در نعت قصیده ها بسیار است گفت آنکه مطلعش اینست امن تذکر جیران بذی سلم
چه من دوش حاضر بودم که تو آن قصیده را بعرض حضرت رسالت رسانیدی و ترا بردی
عطا فرمود و آن قصیده را برده نسبت کرد و ناظم معلوم کرد که آن درویش از
جملهٔ اولیاست نسخه بوی داد و آن را تشهیر کرد صاحب بهاء الدین وزیر الملک الظاهر
آن را استنساخ نمود و بدان تیمن و تبرک میکردند و امراض بیامن آن مرتفع میشد
و اتفاقا سعد الدین فارقی منشی او را رمدی عظیم طاری گشت و کحالان از مداوات آن فرو ماندند
و بیم عمی بود تا شبی بخواب دید که با وی گفتند قصیده را بر چشم مال تا شفا یابی
و چنان کرد چنان شد و میگویند اکنون این قاعده در مصر مطرد است که هر کس را که
حالتی می افتد بدان قصیده تبرک مینماید مثل آنکه اگر وضع حمل متعسر میشود نسخه
از آن بر سر حامله می نهند و بسهولت خلاص مییابد و علی هذا در تمام وقایع و امراض
مفید و منتج است و مینماید که در دفع شر ارباب استیلا نیز تاثیر خاص دارد و
این چند بیت از آن قصیده است شعر امن تذکر جیران بذی سلم ۞ مزجت دمعا جری من مقلة بدم
ام هبت الریح من تلقاء کاظمة ۞ و اومض البرق الی آخره
شعرباف تاویل مسافری باشد که دنیا را بر دین راجح داند شعربافی
را از این دستور تعبیر باید کرد و حکم شعری در تاویل ستارگان تقدیم یافت
و شعره همان حکم دارد که در جادوی گفته شد شغال تاویل دزدی
باشد که حقوق مردم را نیز منع کند و گویند شغال تاویل دشمنی و انابود از اقارب
و اگر دیده که از وی میگریخت از جهت ضمانی غرامتی کشد و شیر شغال تاویل مزاج

شعرباف

شغال

باشد از تمام غمها بجهت حال مینیوم وگوشت او مال حرام بود وموی وپوست واستخوان
او همین حکم دارد واگر خود را در شغلی بیند دختری بکر خواهد وازالت
بکارت کند لقوله تعالی ان اصحاب الجنة الیوم فی شغل فاکهون یعنی فی
اقتضاض الابکار و شفاعت بتاویل غش وخیانت باشد شفتالو همین
تاویل دارد که در زردالو گفته شد وتعبیر آن به پسر وغلام نیز کرده اند وگفته اند بیت
در به بیند بخواب شفتالود ✻ برگ زرک دلیل خواهد بود ✻ واگر دید که شفتالو از زمین جمع
میکرد از بازرگانی منفعتی یابد چه تاویل درخت شفتالو با جوتیز دولت بزرگ کرده اند که
مال او چندان نپاید وگویند درخت شفتالو بزرگی دلیر ثابت قدم باشد که بر مردم اتفاق
کند ودر جوانی مالی چند بدست آورد وهم در عهد شباب وفات یابد وگویند شفتالو
در غیر وقت مرضی مخوف باشد واگر دید که از درخت می چید از مراضی بعد آن مال یابد
وخوردن شفتالو شیرین یافت آرزو باشد واز آن ترش دلالت بر خوف کند وحکم درخت
شفتالو نشاندن در تاویل بلخ بیان رفته وحکم شغشه حلاجان بلفظ چوبه در قلم
آمد شقراق که آنرا بپارسی کاسکینه گویند بتاویل زنی با جمال ومال باشد تاویل
شکار کردن در نکتهٔ آداب معبر بحسب اقتضاء مقام تقدیم یافته واگر دید که
شکاریان بصورت مطیع او شدند جمعی از عصاة مطاوعت او نمایند وگفته اند
ممکن که سر جهازی شود واگر بیند که بصورت نخجیری شد دلیل دنی باشد ودین باطل
کند وگوشت شکاری مال مردم صحرانشین بود واگر دید که در میان شکاریان مقیم شد
واورا مضرتی نبود میان آن طایفه اقامت نماید واز آن خایف بیند وبعکس بالعکس
واگر دید که شکاریان با او سخن گفتند اگر استحقاق داشته باشد پادشاه شود والا کاری

شغلی
شفاعت
شفتالو
شغشه
شقراق
شکار کرده

کند که مردم از آن متعجب شوند وحکم شکارگر بلفظ صیاد وچیان رفته با
بر سکون وشهرت شکر اگر یک قلم بیند بتاویل بوسه باشد که بر دوستی یا زنی
دهد با سخنی لطیف واز اینجا گفته اند بیت سخنی خوش بود بخواب شکر
انگبین دیدن از شکر بهتر ✻ وبسیار آن مال بود بقدر آنکه بیند شکر فرودن
بتاویل مردی کریم خلق خوش سخن باشد وفروختن شکر بتاویل به از خریدن ویافتن
وحکم شکر بوره بحلوا از وجهت این قدر هست که تاثیر حلوا زیاده بود بجهت
آنکه حلاوه و دسومت ویرا پیش بود اما تاثیر شکر از حلوا و عسل زیاده باشد
چه این قند هست وشکر ومغز بادام وآن عسل وآرد بیت گر کند شکر حق بخواب اندر
گردد ش بر مزید مال وظفر ✻ بلی گر والی ببیند که شکر حق گذارد ولایتی یابد
لقوله تعالی واشکروا البلدة طیبة ورب غفور واگر دید که حمد میگفت پسران یابد لقوله
تعالی الحمد لله الذی وهب لی علی الکبر اسمعیل واسحق واگر دید که شکر بخلاف واقع گفت دلیل ریا
باشد وبالعکس شکستن هر چیزی که نشاید دلالت بر زیانی کند بقدر قیمت آن
واگر نه ملک او بود آن زیان بمالکش عاید شود وگفته اند بیت
شکل خود صورتی دگر دیدن ✻ باشد احوال او بگردیدن شکم را بچهار وجه
تاویل کرده اند علم وفرزند وخویشان ومال واین از ولیت وصلاح وفساد وصغر
ضخم آن بیکی از این چهار جهت تعلق گیرد وتاویل آن بخزانه نیز کرده اند واگر دید که از
آلت شکم او میخورند عیال مال او خورد واگر دید که بشکم سیرت اعتماد بر مال او
کنند واگر دید که شکمش شکافته شد دلیل مصیبت باشد اگر شکم را پر از رنگی
خالی بیند دلیل قلت مال بود وبعضی از این احکام را در حکم گرسنگی باید دید واگر دید که

شکارگر
شکر
شکر فرودن
شکر بوره
شکستن
شکم

سوراخی در شکم داشت از همه ایمن نباشد و اگر دید که والی شکم رعیت می‌شکافت
خانهٔ او بکاود و مالشان بردارد و درد شکم دلالت بر اتفاق مال کند بوجه
معصیت و ندامت از آن و توبه کردن و تتمهٔ این حکم در تاویل درد اثبات یافته
و حکایت کنند که رای ملک هند بخواب دید که شکم او آماس کرفته بود و به کشته
و بار بهمن گفت و تعبیر کرد که دلالت بر صحت بدن و قوت نفس و کمال عقل دارد
دعا قریب آثار آن صنعت ظهور یافت شکنبه آدمی و تمام جانوران حلال
بود و حکم حل و حرمت آن بحسب کوشت باید کردن و حکم کپا در حرف کاف باید
طلبید شکنجه بتاویل خواری و کرفتاری شکنه نجار بتاویل شخصی بود که
که با وجود او از غایت طمعی که داشته باشد هیچ مصلحت با خود نرسد شکوفه
در تاویل ریحان نزدیکست و حاصل آنکه اکر در وقت خود پر بار بیند به از غیر آن باشد
و سفید به از زرد و سرخ بود و سرخ به از زرد چنانچه در رنکها کفته شد و شکوفهٔ
زرد آلو و به و انبرود و سیب و آنچه بدان ماند بتاویل سخنان لطیف مدح آمیز بود و از آن
خرما فرزند باشد یا مال و هرچند درخت بلندتر بود سخنان که کفته شد بلندتر باشد و اکر دید
که شکوفهٔ درختی بوقت خود میخورد از منسوب آن درخت بحسب آن شکوفه نفعی یابد
و اکر دید که از آن شکوفه عرق میکرفت از آن مردم ثنا می‌شنود و کویند شکوفه دلالت
بر فرزندی کند که در طفولیت ماند یا فرجی سپی ثبات یا تجارتی زود زوال
یا زنی که ناکاه از شوهر مفارقت جوید یا ولایت کرد و دوام نداشته باشد قدما
تاویل شکوفه مدام کرده اند بقدر آنچه بیند و اکر بوقت خود دید که تاجی از شکوفه بر سر
داشت دلیل خیر و شرف باشد و حکم شلوار بلفظ زیرجامه کفته شد شلوار پشمین

شکنبه
شکنجه
شکنه
شکوفه
شلوار

بلفظ پشمین شلوار در حرف با تاویل رشته شلواربند در بعضی از اقوال حکم
شلوار دارد چنانچه اشارت بدان رفته و کویند آن یا روی شخص باشد یا قیم خانهٔ
او یا پیشوا یا برادر یا عم و کویند مرد را مادر زن باشد و زن را مادر شوهر و
کفته اند اکر شلواربند در شلوار بیند زن در وی حرام باشد و کویند از وی محروم
ماند و اکر طالب فرزند باشد او را دختری آید یا خادمه یابد و کویند اکر دید که شلوار
بند را در نیفهٔ شلوار کرد او را دختری آید و اکر دید که شلواربند او بخون آلوده شد
شخصی را بجهت غیرت زنی یا غلامی بقتل آورد یا در خون زنی شریک شود و اکر دید که
شلواربند او بکسیخت با زن بدخویی شود یا او را از نکاح عزل کند و اکر دید که
شلواربند او ماری شده مادر زن دشمن وی باشد و اکر دید که شلواربند در زیر سر
نهاد فرزندی را بخود الحاق کند شلغم بتاویل غم بود و خوردن
بتر از دیدن اما پخته بهر حال به از خام باشد و کویند شلغم زنی روستایی بود
و کشته زار آن دلالت بر فرزندان محزون کند و حکم شمردن بلفظ عدد
مذکور است شمشیر در نیام بتاویل زن بود چنانچه از لقمان حکیم روایت
که المراة کالسیف الامانی یا حسن منظره واقبح اثره و کویند زن حامله باشد و حکم
شمشیر بحر ابود و از آن نیام حامله را و صلاح و فساد آن با ایشان تعلق کیرد و اکر
غرب بیند تاویلش بخود باز کردد و آن کلمهٔ الحق باشد بحسب حال شمشیر چه تاویل شمشیر
بحجت و دلیل نیز کرده اند لقوله تعالی سلقوکم بالسنة حداد اشحة علی الخیر
و تفسیر السنه درین آیه مسبوق کرده اند و ازین جهت کویند اکر بیند که در شهر مسلمانان
شمشیر میزد با قبح وجوه زبان درازی کند و اکر بیند که شمشیری جایی نهاده بود در آن مقام

شلواربند
شلغم
شمردن
شمشیر

صاحب سیاستی خاموش مهیب باشد که الشجاع الساکت اهیب واگر دید که آن را برگرفت
بندی طالب حقی باشد واگر نیام بی شمشیر حمایل کرد منقلد امانتی شود واگر متاهل چنیدکه
زنش یا دیگری شمشیری برهنه بوی داد یا خود از نیام برکشید او را پسری آید و
وغوب را فرمان روایی باشد یا اگر بقدر حسب و پایهٔ خود مالی یابد واگر دید که شمشیری
در نیام بوی دادند و در معارضه باشد ظفر یابد واگر دید که شمشیر برکشید و زنگ
خورده بود فرزندی معلول باشد و شمشیرها ربسیار شود که بالک آن رسد بلی
شمشیر زنگ خوردهٔ بسیار دلیل طاعون شود واگر دید که قبضهٔ شمشیرش شکست
پدر یا عمش یا کسی بمرتبهٔ ایشان از وی رحلت کند وقال علیه السلام روایت کان
سیفی ذی الفقار فلا فا ولته کیلا یکون فیکم و فی روایة فلا وحمزه رضی الله عنه شهید شد
واگر دید که خللی یافت ایشان را بحسب حال آن اختلال مرضی روی نماید و آهن
بی نیام بهادر یا خواهرش یا امثال ایشان متعلق شود واگر شمشیر برهنه برافراز سر داشت
چنانچه معهود ارباب شوکت بقدر خود شهرتی یابد واگر دید که شمشیری
کشیده داشت و خواست که کسی را بزند سخنی از بهر معارضه کسی در خاطر مخمر
گردانیده باشد و تاثیر زخم آن شمشیر تاویل اثر آن سخن شود و گویند شمشیر تاویل ولایت
باشد لقوله تعالی فیه باس شدید واگر دید که شمشیر از وی بازپس ستدند عملش
باز پس ستانند یا اگر دید که شمشیر و دیگری در میان است عمرش دراز بود واگر دید که شمشیری
زرین داشت از زنی مال و جاه یابد و از آن سیمین منفعتی باشد که از بزرگی رسد و
از آن برنجین و مسین دلالت بر فرزند مخیف کند و از آن سرب فرزند تو انگر باشد
و از آن قلعی نفعی بود که از زنی اصلی رسد و از مروارید دلالت بر قوت دین

کند از تمر علما و از آن چوبین دلیل ضعف حال دینی و دنیوی شود و
از آن سفالین فایع باشد که از قبل خواتین رسد و گویند اگر بیند که چهار شمشیر
حمایل کرده بود یکی از آهن و یکی از قلعی و یکی از چوب خدای تعالی او را چهار
پسر دهد که یکی شجاع بود و یکی توانگر بود و یکی حاشا نامرد و یکی منافق بترتیب
جواهر چارگانه که تعداد رفت و گویند اگر دید که شمشیر او چون آینه می درخشید
از بزرگی مرتبه یابد بحسب آن درخشیدن و شمشیربازی دلیل جهات بود و در ولایت
داری یا فصاحت و بلاغت در سخن گذاری یا تاویل شمشیر بجه کند ولایت یا تکلم
واگر دید که شمشیری حمایل کرده بود و از درازی بر زمین می کشید یا قوت تحمل
آن نداشت از ضبط ولایتی که بوی سپرده باشد یا کاری که در اهتمام او
کرده عاجز ماند و علی هذا القیاس تعبیر باید کرد واگر دید که دوالی باشد شمشیرش
بگسیخت آن کار و بار از دست او برود یا از زن بوجهی از وجوه مفارقت نماید
و گویند اگر دید که کسی را بی جنگ بشمشیر زد نام آن مجروح زد بوسیله مشهور گردد
واگر دید که خون از زروان بود بی گناهی بر وستم کند یا او را بمالی حرام متهم
گرداند واگر جامهٔ ضارب بدان ملطخ شود آن مجروح مالی حرام یابد و گویند
شمشیرگر بتاویل شخصی قوی حال باشد فصیح مقال و مولد ایمعنی بل بیان
این دعوی در نکتهٔ آداب معبر از جواب حسن بصری و تعبیر ابن سیرین تقدیم
یافته و حکایت کنند که هشام با ابن سیرین گفت چنان دیدم که شمشیری کشیده
داشتم و یک طرف آن بر زمین نهادم بطریقهٔ عصا گفت اهل حرم حملی دارند
گفت بلی گفت ظاهرا والعلم عند الله پسری آورده و در آن چند روز پسری آورد

وصاحب شجاعتی از سهو بخواب دید که شمشیری را فرو برد با برهمن گفت تعبیر
کرد که زود باشد که مال دشمن خوری و چنان شد و گفته اند اگر کسی بخواب دید
که شمشیری او را فرو برد ماری او را بگزد و در روایت آمده که پیغمبر صلی الله
علیه وسلم فرمود که رأیت فیما تری النایم فی منامه کأنی مردف کبشا وکان ضبة
سیفی انکسرت فاولت انی اقتل الکبش واولت ان کسره ضبه سیفی قتل رجل من
اهل بیتی وعترتی فما کان الا قلیلا حتی قتل حمزة بن عبد المطلب وقتل عبد الله
بن طلحه بن قسه وحکم **شمشیر باریدن** در تاویل باران گفته شد **شمع** افروخته
بتاویل دولت و نعمت باشد یا فرزند یا غایب یا زن جمیله موافق و اگر با شمعدان
زرین بیند از قبیله بزرگ باشد و اگر بر شمعدان سیمین بیند از اهل صلاح بود و اگر بیند
که دیگری آن شمع باز نشاند زن را طلاق دهد یا بنوعی از انواع از و مفارقت نماید
و اگر دید که شمع ناافروخته داشت ازین تاویلات بقدر اثری یابد و شمع افروخته
بسیار دلالت بر عدل و امانت حکام دین و ملک کند یا آنکه عروسی معتبر در آن موضع
اتفاق افتد و اگر آن شمعها در بقعه خیر بیند دلیل طاعت باشد و خیرات و تعلیم و تعلم
اهل آن موضع شود و ارطامیدورس گوید اگر دید که در شمعدان نظر میکرد و چون
آینه صورت خود را در آن میدید او را از کنیزک فرزندان آید بلی اگر مسن سن باشد
در بندی باز ماند **شماعی** بتاویل عالمی بود یا محتسبی چه اگر بیند که شمع میریخت یا
می فروخت عالم را افاده باشد و غیر او را احسان و حکم موم علی حده خواهد آمد
شنا کردن در آب روشن طلب وجه معاش بود یا حیله در تدبیر خلاص از کاری
خطرناک و در آب تیره همچنین طلب امانت باشد از راه صواب و اگر دید که شنا بر روی

سهل بود و دشخواری بر وی آسان کرده و بالعکس و گویند شنا کردن بتاویل
جنس باشد چنانکه در تاویل دریا گفته شد و صعوبت و سهولت آن از حالت
شنا قیاس باید کرد تا بر وی دشخوار بوده یا آسان و اگر دید که به پشت
شنا میکرد حاکم بر وی خشم گیرد یا عمل بر وی مشوش شود و اگر دید که از شنا
می رسید از حبسی یا مرضی که بر وی دراز شود خایف باشد و خوف بجهت بعد از
ساحل باشد و اگر ظن برد که خلاص نخواهد شد دلالت بر موت کند در آن غصه
اگر دید که در شنا بود و پیش از آنکه بیدار شود از آب بگذشت به از آن باشد
که در میانه شنا بیدار شود و جاماسب گوید هر که بیند که شنا میکرد در حکم خصمی
مغلوب شود **شرف** همان حکم دارد که در سیح گفته شد **شهرستان**
بتاویل دین محکم بود و در دیگر احکام حکم حصار دارد و بهر تاویل آن بوالی
ملک نیز کرده اند یا بزرگ قوم و گفته اند اگر شهرستانی را از دور بیند تعبیر آن
عالم باید کرد و گویند شهرستانی که وطن شخص بود بتاویل پدر او باشد و از عجب
چون شخصی بخواب دید که شهرستان او بزلزله خراب شد و معبر گفت پدرش بقتل آورند
و چنان شد و **حکایت** کنند که وکیع با طایفه از ری متوجه خراسان شد
بخواب دید که شرف شهرستان فرو افتادی و او را عمارت کردی و با معبر گفت و
تعبیر کرد که جمعی اشراف از مرتبه در افتند و بتدبیر تو انتعاش یابند و اکابر
نیشابور بعد از تفرقه بوجود او استظهار یافتند حکم **شهرها** آنست که
اگر بیند که از شهری بشهری منتقل شد زن را طلاق دهد و اگر این خواب زنی بیند
شوهری کند **بیت** و بخواب اندرون شود در شهر باشد او را ز دین و دنیا بهر

شمع

شنا شماعی

شرف شهرستان

شهرها شوهر کند

واگر دیده که از شهر مسلمانان بشهر کافران نقل کرد از حق بباطل منتقل شود
یا زنی کافره خواهد واگر دیده کی اورا خوش آمد شاد شود لقوله تعالی
ادخلوا مصر ان شاء الله آمنین وبالعکس واگر دیده که در شهر کم شد بود دلیل
سعادت باشد واگر دیده که زنان شهری در رفتند آنجا فتنه وبلا افتد واگر آنجا زنان
آراسته بیند نعمت فراخ شود واگر دیده که پیرزنی بشهر در شد آنجا قحط خیزد واگر
دیده که زنان زشت روی بسته بشهری در شدند غلامان والی آنجا در روند وظلم کنند
واگر آن روی بستگان خوب باشند دلیل عدل وانصاف بود واگر دیده که دختران
پاکیزه در رفتند خبرها خوش شنوند واگر دیده که شهری ساخت کسی را در پناه او خانه زد
در تاویل بنیاد نهادن اشارت بدان رفته وشهرهای شرقی بتاویل به از غربی باشد
واگر خود را در طرف هندوستان بیند بتاویل بد بود واگر در ترکستان بیند دشمن بر وی
ظفر یابد وبدست ناکسان گرفتار شود وشهرهای ماوراءالنهر وعراق در تاویل دولت بود
وامن وعزت باشد وازان خوارزم بستگی کار وازان خراسان عکس آن وازان حجاز
غمگینی ومستمندی بلی اگر بیند که بنیت زیارت کعبه در مکه رفت واموات او را می پرسیدند
دلیل امن ونصرت ومنفعت باشد وشاید که در آخر درجه شهادت یابد واگر دیده که بعزم
تجارت در رفت بمال حریص شود واگر دیده که در راه مکه بود توفیق حج یابد وصحبت با
تجار دارد وبمنافع درجاتی رسد واگر مکه را معمور وپرنعمت بیند دلیل آبادانی مجموع بلاد
باشد وبالعکس واگر دیده که آنجا مجاور شد عمر دراز یابد واگر خود را در بایجان بیند در
کارها رنج وبلا کشد وازان ارمنیه دلیل صحبت مردم دون همت باشد وازان روم
حاجت روایی وکامکاری وازان فرنگ انتظام امور دنیوی وضعف دین وازان

شهرها

شروان دلیل شر باشد وتاویل شهرهای مفرد بدین وجه است بغداد دلالت
بر امن وسلامت احوال دین ودنیا کند ویمن ایمن شدن از خوف وطایف
سفر بسیار وبصره وکوفه نصیب یافتن از علوم وواسط دین داری وپرهیزکاری
وحلوان عیش خوش واصفهان صحبت یکی از اکابر وکرمان مراد وحلب همین معنی
دارد وشاید که از مهر پادشاهی یا بزرگی بزرگ باشد وانطاکیه فایده از بزرگواری
واگر خود را در جزیره بیند در امور دنیوی سرگشتگی یابد واگر در مصر بیند عزیز شود
واگر در عموریه بیند آبادانی دوست دارد وقسطنطنیه دلیل ضعف دین بود وقیصریه
دلیل نفع از پادشاه بود واخلاط آشفتگی کار ودربند بستگی کارها وتفلیس نقصان
مال وگنجه عکس آن ومراغه راحت وتبریز شفا وزنجان اندوه وهمدان جاه ومال
وقزوین صحبت اکابر وری سوگند خوردن از بهر کاری وگرگان داوری وخصومت و
قهستان غم واندیشه وآمل خیر وخرمی وبسطام وباورد ظفر وشادمانی ونساوه
زیان مال ومرو خیر ومنفعت وبلخ بشارت وغزنین نفع از تجارت واسکندریه
ندامت وسقلاب زیان مالی وشیراز عافیت وپارسایی وحکم شوا
بلفظ بریان که تقدیم یافته وتاویل شوهی ازان مستفاد شود شوهر
بتاویل مالک باشد یا حاکم وکیف ما کان شخصی بود که تصرف مطلق در حال ومال مستولی شده
باشد شوربا خوش طعم بتاویل منفعت بود خاصه چند آتش کشته شده وازانجا گفته اند
دیدن شوربا بخواب بد است . ور بود شود خود بجای خود است شونیز بدین عزم
بخوردن زیان اگر دیده که بکسی داد با وی خصومت کند و شوی مال بتاویل شخصی با شوکه
سفر بسیار کند باعتبار آنکه تعبیر سیاح بمسافر کنند ولفظ مشترکست و شوی

شوا
شوهر
شوی
شوربا
شونیز
شوی
شوی

شیر

دلالت بر توشه کند و نسخه دلیل توشه دان باشد و اگر دیده که نسخه بر کار دیگری
می مالید رفیق سفر را از توشه خود نصیبی دهد **شیر** تازه بتاویل علم و
شرع و مال حلال بود و نیکس بالعکس و عبارت منظومه اینست **بیت**

دیدن شیر علم و مال بود ❊ خوردنش روزی حلال بود ❊ دیدن شیر ادیان در خواب
ست جاه و جلالت و اسباب ❊ شیر اشتر ولایت و طرب ❊ واثر آن فزودن بود بعرب
شیر گاو آمدست فرخ فال ❊ باز عیش خوش و فراخی سال ❊ شیر خر با مرض قرین باشد
شیر روباه همچنین باشد ❊ شیر میش و بزست مال تمام ❊ شیر خوکست مالها حرام
مست شیر گوزن بیماری ❊ شیر گرگست اصل غمخواری ❊ و گفته اند دلالت بر ریاست

کند و جاماسب گوید شیر خر خیر محض بود و شیر ناقه بتاویل زن صالحه خواستن باشد و اگر بیند
مستور باشد او را پسری با خیر و برکت آید و عبارتی درین معنی در تعبیر استر رفته و از آن
چهارپای دشتی بتاویل کم از اهلی باشد و گویند دلیل زهد شود و اگر دید که چهارپایی شیر دوشید
و بجای شیر خون می آمد با پادشاه خلاف کند و اگر بیند که زهر می آمد مال حرام یابد
و حکمی ازین احکام بر سبیل استطراد در تاویل آب تاختن تقدیم یافته و اگر دید که شیر از زمین
برمی آمد در آن دیار ظلم رود و شیر فیل عداوت بزرگان باشد و شرب آن مالی که بجد حاصل
شود و شاید که از قبل دیوان باشد و شیر یوز و خوک مال حرام یا تغیر عقل و گویند اندک مال
حلال بود لقوله تعالی **فمن اضطر غیر باغ ولا عاد فلا اثم علیه** و اگر دید که کودکی را شیر میداد زنش
بوقت زادن هلاک یابد و شیر سگ بتاویل خصومت برد با خویشان یا خوفی عظیم یا مالی ظالم
و شیر گاو کوهی مرضی باشد که زود بصحت انجامد و گویند آن روباه همین حکم داشته باشد
و گویند اندک رزقی بود که از معاملی حاصل شود و خوردن شیر گاو بنده را آزادی بود

شیرها

و درویش را توانگری و شیر هرچه آن ناشیر باشد دلیل یافتن آرزو باشد بی دلیل
شیر گزندگان دلیل مصاحبت میان او و اعدای او بود و گویند اگر دیده که شیر مار خورد
کاری کند که مرضی حق تعالی باشد یا از بلاها نجات یابد و شیر کبوتر اندک مرضی
باشد و از آن کره همین حکم دارد اما با اندک خصومتی باشد و جاماسب گوید شیر
پلنگ و ببر و شیر بتاویل مالی بود که بسبب عداوت ظاهر شود و گفته اند قاعده
کلی در حکم شیر آنست که از ماکول اللحم مال حلال و نیکس بالعکس و جاماسب گوید
شیر اسب بتاویل ملکی عظیم بود و تتمه این حکم در تاویل اسب بیان رفته و گفته اند
شیر دوشیدن مطلقا دلالت بر مکر کند و شیر میش دلالت بر فطرت سلیمه داشته
باشد چنانکه اگر گوسپند که سه بار بکند هم نماز گذارد و هم روزه دارد و هم زکوة دهد
و اگر دیده که زیاده از سه بار بکند بحسب آن باعمال خیر قیام نماید و با وجود قلت فضیلت
در صدقه و ایثار کوشد و باطن او به از ظاهر باشد و هرکدام که از حیوانات که درین
احکام مذکور نشده بحسب نام او از حروف باید طلبید که مسطور باشد و
گفته اند که هارون الرشید بخواب دید که در حرم شیر از پستان آهو میخورد و با ابراهیم
کرمانی گفت و تعبیر کرد که ارتضاع بعد از فطام دلالت بر حبس کند و ملک
لا یحبس پس ظاهرا دلالت بر آن کند که خاطر مبارک امیر المؤمنین بمحبت جاریه
متعلق باشد و فی الواقع چنان بود و در روایت آمده **قال النبی صلی الله
علیه و سلم** رایت کانی اتی باقدح لبن شربت منه ثم دفعت فضله
الی عمر فشربه حتی رایت ینقط الساحل ما اوله یا رسول الله **فقال صلی الله
علیه و سلم** العلم ورای علیکم و هو یارل بالطایف کاه حتی

فقدح من لبن فوضع من فاضب القدح فقال ابو بکر ما اطلك یا رسول الله
مصّا من الطائف حاملك هذا اشیاء فقال احل لم نؤذن فی فمه والحل صلی الله
علیه وسلم و غلامی با ابن سیرین گفت چنان دیدم که از یک پستان خود شیر
میخوردم گفت چه عمل میکنی گفت با خواجه خود در دکان می باشم گفت از خدای تعالی
ترس و خیانت در مال خواجه مکن و واقع چنان بود و عدی بن ارطا بخواب دید که
میشی با نخجه اعلم بر در خانه میگذشت و شیر بوی عرضه کرد و اورا رغبت نمینمود
و این صورت چند نوبت میان ایشان بگذر شد تا آخر الامر در محل قبول آورد
و با ابن سیرین گفت و تعبیر کرد که این خواب دلالت بر رشوت دارد که در اول رد
شود و بعد از آن در محل قبول آید او تصدیق نمود و بعضی از احکام شیر در تاویل
پستان تقدیم یافته **شیر گاو** همان حکم دارد که در برف گفته شد و حکم
شیره در تاویل انگور بیان رفته **شیرینی** مطلقا بتاویل علم باشد یا روزی حلال
چنانچه در نکته قانون اشارت بدان رفته و گویند شادی باشد یا کنیزک خوب و یک
لقمه از آن دلالت بر سخنی لطیف کند چنانچه در تاویل حلوا گفته شد و صاحب منظومه گوید
بیت طعم شیرین نشاط و راحت دان ۞ که ترش شد بلا و رنج و زیان **شیر** بتاویل پادشاهی
مهیب باشد و ملاطفه و مخالفت او را بدین وجه در تعبیر باید کرد و گویند نسبت بملازمان
پادشاه و لشکری پادشاه بود و نسبت با رعایا والی و نسبت با مملوک مالک و از آن نیز
تابعی نسبت با متبوع او باید کرد و گفته اند **بیت** شیر او دشمنی مسلط دان
و آنکه بر وی نشست شد سلطان ۞ و اگر دید که در حالت رکوب از شیر می ترسید بلا
مبتلا شود و اگر دید که او را شیر می درید و لا ینعکس و از وی گریخت بر دشمن ظفر یابد

و از مخاوف ایمن باشد و اگر دید که ملاقی شیر شد و از شیر بگریخت از شدتی
مثل خطاب پادشاهی یا مرضی بخوف فرج یابد و اگر دید که با شیر خفته بود یا
آنکه شیری در خانه او آمد و از وی نمی ترسید مصاحب دشمنی بود یا شود و از شر
او ایمن باشد و عاقبت دوست او گردد و در کشتن شیر دو قولست یکی آنکه در
تاویل جنگ گفته شود و دیگر آنکه بر دشمن ظفر یابد و از تمام غمها خلاص شود و بعکس
بالعکس و اگر دید که سر شیر برید یا بافت ولایتی معتبر یابد و هر عضوی از اعضای
شیر که چند کارش بحسب آن بالا گیرد و مجامعت با شیر دلالت بر ظفر باشد بر دشمن
و خلاص از تمام شدائد و اگر دید که شیر مطیع او شد بر مزاج پادشاه تصرف یابد
و اگر دید که شیر با وی تواضع کرد کاری عجب از دست وی برآید و دشمنش منقاد
شود و گویند اگر دید که با وی مدارا میکرد تارک عبادت باری تعالی شود یا
آنکه در عبادت سهو کند و اگر دید که با شیر در جنگ بود فقیر را نیک بود و غنی را
بد و دوشیدن شیر دلالت بر خدمت پادشاه کند و شاید که دبیر او شود و اگر با شیر
در مواکله بود معتمد خاص پادشاه شود و اگر دید که بلبید صاحب راز حضرت
گردد و شیر ماده خاتون بود و بچه شیر پادشاه زاده باشد و شاید که تاویلش
بفرزند مستنع کند و ارطامیدورس گوید که شیر نر و ماده یکیست الا آنکه مرضی را
دیدن شیر نر به بود و اگر دید که گله شیر می چرانید با طایفه ملوک جبار دوستی
کند و اگر دید که شیری او را بیفکند محموم شود چه شیر و ابیا در تب باشد و گویند محبوس
شود چه تاویل تب بحبس نیز کرده اند چنانچه در امثال آمده که **الحمی سجن الله**
و گوشت و پوست و استخوان شیر بتاویل ولایت و نعمت باشد و اگر دید که زمین

شیر گاو
شیرینی
شیر ارسلان

سگالش شد و شیری بیرون آمد و شوکتی ظالم من حیث لا یحتسب خروج کند
یا آنکه معتقد بعذابی باشد چه ارمیا پیغمبر علیه السلام توبیخ بنی اسرائیل بدین عبارت
فرموده که ادرا را الاسد فمن لا یفزع ولا یرتعد من زئیره فان دیکم سیحکم
بعد ابه و بعضی تاویل رویت شیر باری تعالی کرده اند و عبارت و موجبات تقرب بحضرت
عزت بدلیل نقل ارمیا علیه السلام که گفته شد و گفته اند تاویل آن سفری باشد
در طلب علم و اگر دید که خود شیری شد ریاستی یابد یا عجب حال قومی یابد و گویند
اگر دید که گوشت شیر خورد سخنی مکروه شنود یا در حق او افترایی کنند و گویند گوشت
تمامت سباع را این حکمت و اگر بیند که شیر او را بخورد آزار او شود و در حکایت
آمده که یزید بن المهلب در حالت خروج بر یزید بن عبد الملک بخواب دید که بر شیری
نشسته بود و این خواب بر عجوزه که در آن عهد تعبیر رویا میکرد عرض کردند و گفت
مرتکب امری عظیم شود و ظفر و نصرت یابد و چنان شد **شیرخشت** بتاویل

شیرخشت

رزق حلال بود بآن قدر که چند که در صحرا جمع میکرد آن رزق را از سفر حاصل کند
و اگر دید که میخورد و بر عیال نفقه کند عوض باز یابد لقوله تعالی **وما انفقتم من شیء
فهو یخلفه** بتاویل زن بود یا خادمی که خدمت زنان کند و اگر سینه
شغاف چند دلیل تعبد و پارسایی زنان باشد و غیر آن با زن ناسازگاری کند
زشت بود و تتمه این حکم در تاویل انگبین بیان رفته والله اعلم بالصواب

باب الصاد

صابون

صابون خوردن بتاویل چیزی حرام یا مکروه باشد و اگر دید که جامه بدان می شست
توبه کند و اگر دید که جامه دیگری را بصابون می شست او را نصیحت کند و اگر دید که

صابون بسیار داشت و نه جامه خود بران می شست و نه از آن دیگری بقدر آن مال حاصل
کند و نه خود خورد و نه دیگری را دهد و اگر دید که دست بصابون می شست از مراد
باز ماند **صاعقه** یعنی آتش که از ابر جهد دلیل عذاب باشد لقوله تعالی

صاعقه

فان اعرضوا فقل انذرتکم صاعقة مثل صاعقة عاد وثمود و اگر دید که بدان آتش بسوخت
از عقوبت پادشاهی یا مرض صعب هلاک شود یا آفتی عظیم بوی یا غمی یا در قحطی
یافته باشد و اگر دید که با آنکه اضطرابی در هوا بود و صاعقه در موضعی افتاد از آنجا
مفارقت نماید و اگر دید که آن صاعقه بوی رسید فقرا را دلیل خیر بود و بالعکس چه تاثیر
صاعقه اتلاف و احراق باشد و مایه اغنیا غنی بود و تلف شود و سرمایه فقرا
فقر باشد و معدوم گردد و هر دو قضیه معکوس باشد و گفته اند اگر غنی عزب باشد
زن خواهد و گویند فقیر را همین تاویل بود چه آتش و زن هر دو دافع سرما باشند و
گفته اند اگر بیند متاهل بود از زن مفارقت نماید و گویند مطلقا دلیل مفارقت باشد
از شریک و غیره چه صاعقه اشیا را از هم جدا گرداند و گویند اگر اولاد داشته
باشد وفات یابند چه اگر درخت بسوزد بار و برگ او باقی نماند و اگر او را
قطعه زمین مزارع بود بروی متغیر گردد چه هر که سوخت او را از آنجا نقل نکنند
بلکه هم آنجا مدفون گردانند و در **حکایت** آمده که یکی در خواب دید که صاعقه در آمدی
و پهلوی چپ او را بسوختی و بار رطامیده رس گفت و تعبیر کرد که زنش وفات یابد
و چنین شد **صباح** که نقیض مساست بتاویل مستغنی باشد بدنیا و حکم **صباغ**

صباغ

در تاویل رنگ تقدیم یافته و **صباح** صادق که عبارت است از طلوع فجر اگر دید

صباح

که بدمید و عالم از آن منور شد اهل آن دیار را امن و راحت رسد و گفته اند بشارت

بنجاة باشد از تمام غموم و هموم بحسب حال بیننده لقوله تعالی الا آل لوط نجیناهم
بسحر   واگر دید که گم کرده را بنور صبح بازیافت وجهی بر منکری
داشته باشد و گواهی بروی دهد لقوله تعالی ان قرآن الفجر کان مشهودا صبر
بتاویل عالمی بر محال گوئی باشد که بدان سبب جذب منافع دنیوی کند و اگر دید که خود را از خان
عالمی تعلم نماید و گفته اند غمگین شود بنا بر تلخی و اگر دید که بر کروهی صبر کرد در دنیا
ظفر یابد که من صبر ظفر و در آخرت از جمله بهشتیان باشد که اولئک یجزون
الغرفة بما صبروا   و تاویل رؤیت صحابه رضی الله عنهم در آخر تعبیر
انبیا علیهم السلام رفته و صحاف بتاویل شخصی باشد که مردم را بطریق عقل و علم
دلالت کند چنانچه علت آن از تاویل کتاب معلوم شود صحبت مصلح بتاویل
صلاح بود و بالعکس حکیم و اگر مریض بیند که مصاحب صحیح مزاجی بود صحت یابد صحرا
بتاویل شادی و بسط باشد از جهت پادشاه بقدر فسحت صحرا و اگر دید که در صحرای میگشت
پادشاهی عادل یا عالمی عامل نزدیک شود و از و منفعت یابد یا بصحبت زنی بزرگ مرد کردار
رسد و اگر دید که صحف ابراهیم علیه السلام از کتاب میخواند قومی را از خطا بصواب
آورد و اگر دید که یاد داشت و میخواند صحبت با مردم بنفاق دارد و اگر دید که با وجود قرآن
صحف میخواند دلالت بر ضعف اعتقاد کند و میلش بمعتقد اهل صحف بود و اگر دید که بوضع
نسخ صحف می نوشت میراثی یابد لقوله تعالی ان هذا لفی الصحف الاولی صحف
ابراهیم و موسی صحن در تاویل حکم کاسه دارد و دران ولا شرح خواهد شد ان شاء الله
واگر دید که صحیفه که کتابت بران میکرد از ان دیگری بود میراث آنکس را باشد و
شاید که کتابت را نصیبی دهد و ینعکس کل ذلک بالعکس صدف بتاویل خادم باشد

صبح صبو
صحابه
صحبت
صحرا
صحف
صحن
صحیفه
صدف

یا خادمه و تعبیر آن در وجود و عدم و اخذ و اعطا برین قاعده باید کرد صدقه
دادن را بحسب حال شخص تاویل کنند یا از ان منعم نفقه مالی بود که از وی
بمردم رسد و از ان عالم فایده علمی و حکم آن در زکوة تقدیم یافت و صراحی
بتاویل غلام باشد یا کنیزک و اگر دید که بر صراط مستقیم بود کارها رکج بر دست او
راست شود و اگر دید که بر صراط قیامت بگذشت از بلای بزرگ نجات
یابد و اگر دید که بر صراط میگریست امور اخروی بروی سهل شود و اگر دید که در دوزخ
افتاد بسبب عدول از عدل در بلای عظیم افتد و گویند عملی یابد که در ان ظلم کند
و ینعکس کل ذلک بالعکس صراف بتاویل عالم طامع بود و گویند علم او
بخرافات باشد و از و بخرافات دنیوی منفعتی یابد و گویند اگر صالحی بیند که صرافی
کرد از اعمال صالحه هر کدام که موافق تر باشد اختیار کند و اگر این خواب پادشاهی
بیند ملکی را از ممالک خویش مختار کرداند و اگر کسی از محترفه بیند حرفتی پسندیده
برگیرد و اگر بیننده هیچ عملی و صنعتی نداشته باشد بعملی پر منفعت مشغول شود
و اگر دید که صرافی میکرد بنجات مشغول باشد و اگر دید که صلوات بر رسول
صلوات الله علیه و سلم فرستاد حاجت روا شود و خاتمتش بخیر باشد و گفته اند
حج گذارد و گفته اند پیغمبر علیه الصلوة والسلام را بخواب بیند و گفته اند
کیف ما کان امر زیده باشد لقوله علیه الصلوة والسلام من صلی علی صلی الله علیه
عشرا والصلوة من الله مغفرة صلیب بتاویل بدعت بود و اگر دید که در
گردن داشت میلش بترسائی بود و وجود و عدمش را بدین دستور تعبیر باید
کرد صمغ مرد رختی چنانک از فضله مال کسی و اگر دید که صمغ درختی میخورد

صدقه
صراط مستقیم
صراط قیامت
صراف
صلوات
صلیب
صمغ

اندک منفعتی از آنکس که درخت بوی منسوب باشد بوی رسد و گفته اند
آنکس را نفعی بود که بعد از مشقتی رسد و صمغ عربی منفعتی باشد که از ممر فنا نی
بدفعل عاید شود از آنجهت که صمغ مغیلانست و آن درخت را خار بسیار می باشد
و گویند صمغ بتاویل شخصی ادیب صاحب تجربه بود که میان مردم الفت افکند صبیغ
همان تاویل دارد که در آلات ماهی گفته شد و گویند از آن روپین دلالت بر متاع خانه
کند یا اندیشه که از جهت جمع کردن مالی بخاطر در آید و گفته اند صبغ بتاویل دنیا داری
بخیل بود اما مدح و ثنا دوست دارد و اگر دید که در خانه او صبغ یا طبل زدند ولایتی
در عجم یابد و بهر حال از مرتبه خالی نباشد و صبغ دف دلالت بر خصومت کند و
سخنی که بدان استهزا رود صندل بتاویل ثنا بود و بسبب آنکه چوبت از
مداهنه خالی نباشد بهر حال سفید به از سرخ بود و گویند دلالت بر عطا کند و صندوق
بتاویل زن بود یا کنیزک و گویند تعبیر آن یکی ازین دو جهت باید کرد و حکم صنوبر
در تاویل درخت پیان رفته و حکم صور در تاویل اسرافیل علیه السلام
تقدیم یافته و صورت بتاویل زن باشد و اگر دید که صورتی نگاشت زنی خواهد
و اگر دید که بخرید کنیزکی خرد و اگر بیند که صورتی می تراشید حکم آن در تاویل بت
گفته شد و صورتگر بتاویل شخصی باشد که بخدای تعالی بهتان نهد و اگر کسی بیند که
این تهمت بر روی شوان نهاد از جهت مردم خطبه کند و میان ایشان وصلت افکند
صوف بتاویل طاعت و منفعت باشد و بلفظ پشم تقدیم یافته و پوشیدن آن دلیل
غم و رنج باشد چنانچه در نکتهٔ آداب معبر اشارتی بدان رفته تخصیص صلحا را چنانچه
در تاویل جامها عبارت یافته و اگر دید که صوفی شده دین را بر دنیا اختیار کند و اخلاق ستوده

بر همچنین متبدل گرداند و منعکس بالعکس و اگر دید که صوفی شد اما متصوفه اختلاط
نمیکرد در تصوف مرائی باشد و اخلاق دنیایی دارد و آنچه تعلق بمجرد پوشیدن دارد
در حکم جامها پایان رفته و اگر دید که در صومعه ساکن شد بصورت یا معنی
زاهد شود و علی هذا القیاس تعبیر آن باید کرد صیاد بتاویل شخصی بود دایل بنا و
یا آنکه وجه معاش بحیله حاصل کند و گویند دلالت بر کسی داشته باشد که زن را بحیله بدست
آورد و وجه کسب او مکروه بل شبهات و حاشا مناسب دیانت مینماید و گویند صیاد سباع
بتاویل ذو شوکتی باشد که هر لشکر که در مقابله او آید ایشان را بشکند و تاراج کند و مستظهر
مقهور گرداند و صیاد مرغان شکاری دلیل والی فرهنگ بود که ولاة ظلمه مکار را
فریب دهد و از آن سایر طیور تاجری باشد که اکابر را فریبد و صیاد وحشی دلالت بر تخصیص
کند که با اهل عجم مکر کند و ایشان را معتقد خود گرداند صیقل بتاویل پادشاهی بزرگ عالم
عادل بود یا وزیری که مظهر و مظهر علم و عقل او باشد و اگر دید که صیقلی می ساخت سلطنت
یابد یا وزارت بحسب استعداد و استحقاق بمرتبه رسد و الا حق از باطل ممتاز گردانم
صیصیه بتاویل خادمه حوایج باشد و هر چند صفا زیاده تر خوبی آن زن بیشتر بود

باب الضاد

ضراب بتاویل مرد سخن آرایی باشد که بسخن آرایی مشهور باشد و اگر چه مکرر شود
مفاخرت نماید و اگر دید که ضرب بر درم مغشوش میزد سخنهای نامطبوع آرایش دهد
و بالعکس و گویند که آن کلام از حیله خالی نباشد بحسب کنانه چه تاویل کنانه بحیله کرده اند
و گفته اند که ضراب لطیف نیک مختصر بود و اگر دید که با جرت آن کار میکرد دلیل آن شود
که در دین مرائی بود و ابن سیرین گوید ضراب نمامی غیبت کن باشد و اگر دید که درم میزد

ادا امانت کند ضعف هر عضوی دلالت بر نقصان حال کسی کند
یا جهتی کند که آن عضو باو منسوب باشد چنانچه در تاویل جهات و اندام مذکور
شده وضعف سر بجاه باز گردد و از آن گوش به بیماری زن یا دختر و از زبان
دلیل سخنهای بد باشد و از آن گردن تقصیر در ادای امانت بود و از آن مقعد
بیماری قبیله و از آن دوش بیماری برادر یا خواهر یا فرزند و از آن بازو بیماری
یا شریک و از آن پشت همین سبیل و از آن انگشتان دلیل کاهلی در نماز بود و از آن
سینه دلالت بر بخل کند و از آن دل بر انقلاب رای و از آن پستان بیماری دختر
بود و از آن پهلو بیماری زن یا خواهر یا یکی از عورات اقارب باشد و از آن آلت
تناسل بیماری فرزند و از آن زانو نقصان کسب و از آن ساق نقصان مال و از آن پای
همین سبیل و از آن همه تن اندوه بود و گویند اگر بیند که ضعیف شد قوی گردد لقوله تعالی
ثم جعل من بعد ضعف قوة و گویند ضعف جسد تاویل ضعف باشد در کار دین
بلکه در اصل دین و ضماد حکم مرهم دارد و مشروح در آن مقام بیان خواهد
رفت که مشهور است و حکم ضمانی بلفظ پایندانی تقدیم یافته

ضعف — ضماد — ضمانی — طاس — طاعون

باب الطاء

طاس تاویل خادمه باشد یا کنیزک و گفته اند کنیزک سریه بود و اگر دید که کسی را
بطاس داد او را فرزندی در شکم کنیزک انگیس بود و اگر طاس چرکن و دور از طبع
بود آن فرزند از حرام باشد و گویند طاس نفعی بود که از قبل عورات رسد طاعون
خاص بتاویل بلا بود و از آن عام در بیان خواب مغلوب گفته شد و صاحب منظومه از اینجا
گفته است بیت مست طاعون بخواب در بیکار :. لقوه بدبختی و غم و تیمار

طاق بتاویل خوی زن بحسب ضیق و سعت و خفض و رفعت تعبیر باید
کرد و اگر خود را در طاق تنگ بیند چنانچه بدشواری تواند زن را طلاق دهد و علی
هذا القیاس احکام آن مرتب باید داشت و در حکایت آمده که شخصی با ابن سیرین
گفت بخواب دیدم که یزید بن المهلب میان خانهٔ من و خانهٔ خود طاقی بست گفت مادرت
حره است یا امه گفت سوال کنم پس با در آمد و پرسید گفت اول کنیزک یزید بودم و
بعد از آن بپدر تو مشغول شدم طاوس نر بتاویل پادشاهی خوش صورت باشد
با تجمل تمام از عجم و از آن ماده زنی با مال و جمال و خدم و حشم چنانچه در نکته
قانون التعبیر اشارتی بدان رفته و گفته اند مفسد طبع بود و عبارت منظومه اینست بیت
مست طاوس جاه و نام بلند :. ماده باشد زن و بچه فرزند :. و اگر دید که کبوتر را
طاوس هم جفت گردانید جاشا دلیل ولادت باشد و گفته اند اگر دید که طاوس ماده را
ازالت بکاری کند و اگر دید که از دست او بپرید زن را طلاق دهد و بچه طاوس
بیک قول عزب را دلیل مال بود و طاوس بسیار دلالت بر قومی تازه روی خندان
کند و در حکایت آمده که کسی با ابن سیرین گفت چنان دیدم که همسرم را
طاوس ماده دادی گفت اگر راست میگویی حسرت کنیزکی هفتاد و شش درم بخرد
و تو ملزم شوی که بها باو ادا کنی گفت این قضیه دی روز بعینه واقع شد و چون
علت تعبیر از و سوال کردند گفت در تاویل طاوس ماده بکنیزک هیچ تعلیلی نیست و چون
معهود آنست که شوهر کنیزک بزن بخشد و اینجا بر عکس افتاده تاویل بخشش بشرا
اولی نمود و چون تعبیره بهم بیع رود هرآینه ادا ثمن لازم آمد و طاوس بحساب
جمل هفتاد و شش بود طباخ بتاویل شخصی حریص بود و طباخی نشانهٔ حرص باشد

طاق — طاوس

وگفته اند دلالت بر سخن پیغامی کند و کار با رنج و ارطامیدورس گوید طباخ بتاویل
طالب بروج بود و گویند اگر دید که طباخی در خانهٔ او آمد اغتیار را دلیل خیر باشد
بلی مریض را زیادتی مرض بود و گویند اگر طباخ را بیند شاید که او را رقتی واقع شود
چه طباخ را بواسطهٔ دود آب از چشم آید و گفته اند طباخ بتاویل ظرار باشد

طباشیر

طباشیر بتاویل غم و اندیشه بود و خوردنش مضرت از جهت دیوان بقدر
آنچه خورده

طبق

طبق بتاویل خادمی باشد که کار بوقت شادی مجلس سازد و گویند
کنیزک بود یا پرستاره یا فایده از جهت زنان رسد یا هدیه و گویند طبق تهی بتاویل
دوست شخص بود و اگر چیزی بران بیند حکم طبق باطل شود بلکه حکم آن بجواهر آن
باید کرد و سرپوش بتاویل دستار سر غلام و خادم بود با منفعت کنیزک و دستار

طبق فروش

طبق فروش دلالت بر شخصی کند که افشاء اسرار مردم کند و گویند طبق ساز را هیئت

طبال

طبال بتاویل سخن آرای باشد که غیبت مردم بمبالغه و بی تحاشی کند و سخنان
قبیح گوید و گویند والی باهول بود

طبل

طبل قافلهٔ حجاج و طایفهٔ غزات دلالت بر شخصی کند
که مردم بواسطهٔ او راه بطرف خیرات برند و دیگر طبلها بتاویل کلام مخوف و دعوی باطل
و خبر مکروه و تاویل آن به بیننده باز گردد و اگر با وی نای و رقص بیند چنانچه در
دهل گفته شد دلیل غم و مصیبت شود و گفته اند طبل بتاویل آوازی خوش و سخنی
باطل باشد و اگر دید که طبل میزد بتهرکاری پی بنیاد کند یا دعوی خلاف دهد و اگر دالی
بیند که طبلش دریده شد جزو فات منی بوی انها کنند و گویند طبل مرکبی بتاویل آواز
طایفه باشد که باران گذارند چه لشکر بتاویل باران باران است چنانچه در مقام خود
مشروح شود

طبیب

طبیب بتاویل طالب علم بود و علاج او بر تعلیم و هدایت کند و ازه
که از وی پرستانند دلیل سخن شافی باشد و گفته اند اگر صالحی بیند که طبیبی میکرد دلیل
صلاح دین وی باشد و غیر فقیه طبیب باشد چه طبیب مصلح ابدان و او را دلالت بر صحت
بدن و کسب معاش بود و گفته اند طبیب بتاویل فقیه بود چنانچه فقیه طبیب باشد چه
طبیب مصلح ابدانست و فقیه مصلح ادیانت و حاصل نکته آنکه این نیز از جملهٔ خوابهای
مقلوبست و حکایت کنند که مسیح علیه السلام از پیش بیزنی بیرون آمد
و کسی با وی گفت یا روح الله بر مثل چنین کسی تردد میفرمایی فرمود که طبیب همه جا
متردد باشد چنانچه فقیه را جواب فتوی همه کس باید گفت و ارطامیدورس گوید
مخاصمتی باشد اگر طبیب را بیند خصم او بود و اگر بیمار باشد و خصم را بیند دلالت
بر طبیب کند و اگر دید که طبیبی با وی سخنی گفت از طب تاویل آن بصاحب
رویا باز گردد تا چه گفته باشد بحسب آن تعبیر باید کرد و چه اطبا اهل منفعت و شفقت
اگر بیند که سخن از نجوم با وی گفت تاویل آن بتایل عاید شود و چه منجم دعوی امری
میکند که مستلزم نیست مثلا اگر طبیبی در خواب با کسی گوید فلان زن مخواه اگر
بخواهد ضرری از آن بوی رسد بلی اگر گوید فلان چیز مخور اگر بخورد شاید
که مرضی یابد و گویند طبیب بتاویل پدر باشد یا استاد چنانچه استاد و پدر طبیب
باشند

طراح

طراح که بخلاف نص وَلَا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ بار بر ترفع تبرکات بمردم
دهد بتاویل شخصی باشد که نخاسی کند و

طشت

طشت بتاویل خادمه باشد یا کنیزک اگر
سیمین بود و ترک باشد چه مس از ترکستان نقل میکنند و از آن سیمین روسهٔ عاقله
بود و از آن زرین دلالت بر زن جمیله کند که نفقهٔ بسیار طلبند و شاید که متحمل آن شوم
بود و از آن بلور زنی باشد که او را آبرو و بعقد و نکاح آورد و گفته اند طشت مطلقا

دلالت بر زنی جمیله کند که با طهارت کند یا نفعی که از قبل زنی عاید شود بنا بر تجربه
حال بیننده تعبیر باید کرد **طشتگر** همان حکم دارد که در آفتابه گفته شد

طشتگر

و **حکایت** کنند که زنی با معبر گفت چنان دیدم که طشت زرین داشتم و ناگاه
از دستم و بعد از آنکه جستم نیافتم گفت هیچ بنده بیمار داری گفت بلی گفت عظم الله
اجرک و مملوکش هم از روز وفات یافت و حکم **طشت شمع** بلفظ شمعدان
نقل رفت تعبیر **طفل** بلفظ کودک خواهد آمد انشاء الله و اگر دید که زن را طلاق

طفل

طلاق

داد و او را همان یک زن بود جاه و منصبش بکلی نماند و گویند بعضی املاک
از دستش برود یا از صحبت ملکی از ملوک مفارقت نماید لان النساء والملوک
اصحاب کید و گفته اند **بیت** حکم اندوه در طلاق بود ** زن که معنی آن فراق بود
و اگر زنی دیگر یا کنیزکی داشته باشد بعضی از آنچه گفته شد نقصان یابد بلی اگر این خواب
عزب بیند بیم هلاک باشد و گفته اند اگر بخواب بیند که طلاق زن گفت در بیداری همین تاویل
داشته باشد اما روزیش نیک شود و کارش از دست برود و گویند کاری کند
که از آن ندامت کشد و طلاق رجعی دلالت بر آن کند که ترک حرفتی یا قضیه کرد و بعد از آن
بدان رجوع نماید و حکم بعضی از احکام طلاق تقدیم یافته و حکم تعلیق طلاق در تاویل سوگند
بیان رفته و در **حکایت** آمده که یکی انصاری بخواب دید که زن را طلاق داد
و تعبیر آن از اسقف پرسید و تقریر کرد که از سطوت باری تعالی بر حذر باش و عقوبة
آنکه از زنا کند چه در انجیل آمده که من طلق امرأته علی غیر کلمة الزنا فقد صیرها
زانیة **طلق** اندک بتاویل سخن متوسطانه بود و بسیار آن مالی باشد که از سفر

طلق

حاصل شود و اگر دید که طلق حل کرده در اندام مالید و در آتش رفت و گزندی بوی نرسید

خطاب دیوان بحیله از خود دفع کند و گفته اند مرضی صعب را بجزو علاج کند
طنبور بتاویل همانست که در بربط گفته شد بلی این قدر گفته اند که اگر آواز

طنبور

طنبور بشنود و آن آواز نه پیدا آواز نه مستواصفی خوشخوی بوی رسد و در نکتهٔ آداب
معبر نیز اشارتی بدان رفته و گویند طنبور بتاویل مردی رئیس ارباب اباطیل باشد
که خود را در میان فقرا گنجانده و حکم **طوبی** و دیگر درختهای بهشتی در تاویل بهشت
تقدیم یافته **بیت** واگر بیند که بود بر طوبی ** کام یابد بهر چه نیت و عقبی

طوبی

طوطی

طوطی بتاویل غلام زاده بود که آزاد شده و اگر دید که طوطی از دست
او بپرید و بهوا رفت فرزندش یا غلامش از شهر سفری روند و اگر دید که طوطی
با وی سخن گفت کاری کند که مردم از آن متعجب شوند و گفته اند طوطی نیز بتاویل مرد
پاکدین شاکر پارسا بود و طوطی ماده دختر بکر باشد و اگر دید که او را انگشت
ازالت بکارتی کند و اگر دید که طوطی از دهان یا از مقعد او بیرون آمد او را
فرزندی آید که در روی او سخنهای زشت گوید و گویند طوطی عابدی باشد که
بر راه راست راسخ بود و گویند مردی نخاس کذاب باشد بسبب آنکه از موجبات
و گویند طوطی بتاویل مردی فیلسوف بود و بچهٔ او فرزند چنان مردی باشد
طوق مرصع زرین یا سیمین در گردن دلالت بر حفظ قرآن کند و اگر بر تصحیح آن

طوق

بجواهر نفیس باشد از علم تفسیر بحسب آن نصیب یابد و گویند دلالت بر ولایتی
کند بقدر قیمت آن و آنکه در آن ولایت امانت و دیانت نگاه دارد و اگر دید که طوق تنگ
گردن او را بود از پادشاه مال و جاه یابد بحسب آن طوق خصوص چون با آن خلعت
سبز بیند یا سفید که برین تقدیر بزرگی و ظفر با او منضم بود و اگر دید که طوقی تنگ

درگردن داشت در حیله باشد واگر این خواب صاحب ورع بیند در امر دین حیله
اندیشد که هیچکس بدان مشتغل نشود واگر عالم بیند علم خود را پنهان دارد واگر
والی بیند در حکم بخیلی نماید لقوله تعالی سیطوقون ما بخلوا به یوم القیمه وگویند
طوق درگردن مطلقا دلالت بر بخل کند بدلیل آیت مذکور واگر دیده که کنیزکی خریده
وطوقی هزار درم درگردن داشت تجارتی کند که این مقدار ربح آن باشد
وازیمن قدم آن کنیزک قوت حال یابد وگویند طوق زن امرد بود یا فرزند ومرد را
احیانا که از زن بوی رسد پس اگر طوقی فراخ محکم باشد دلیل مردی سخی توانگر حلیم بود
یا زنی موصوف بصفات زنان شایسته وبعکس بالعکس وطوق آهنین دلالت بر قوت
کند واگر چوب در آن میان باشد دلیل نفاق بود وگویند اگر بعضی از ریسمان بیند
هیچ کذارد وازان سفید روی خلل دینی بود وگویند اگر کسی خود را مطوق بیند
بدروغ بقبیله منسوب شود وتاویل طوق بغلام وکنیزک نیز کرده اند وگویند بیت
طوق دیدن بگردن از زر وسیم ٭ باشد از عزت جالش هم ٭ لیک باشد قلاده اندر خواب
بر امانت دلیل وبر احباب ٭ وگویند طوق زرین منصب بود وازان سیمین ولایت
یا کنیزک وازان آهنین وسپین خصومت یا ولایتی باشوکت تا صاحب رؤیا در چه درجه
باشد وگویند اگر طوق بسیار درگردن بیند قبول علم را تعلیم کند وگفته اند تاویل طوق
مطلقا بفرزند بیت واین حکایت نیز نقل میکنند که شخصی با ابن سیرین گفت چنان
دیدم که فلان میت چند طوق درگردن داشت گفت عجب اگر حقوق عهود و مواثیق درگردن
ندارد واز حاضران مجلس یکی گفت که بی سوگندها درگردن دارد واز جمله روزه ماه
رمضان درگردن اوست طیاره بتاویل وزیر بود یا بتاویل شرف ودوت

طیاره

طیلسان

شخص بود یا مالی بقدر قیمت آن واگر بیننده از ارباب شوکت باشد شاید که میر
لشکر شود وبکیف ماکان بحسب حال مرتبه یابد وگفته اند طیلسان دلالت بر حرفتی شریف
کند که صاحب آن حرفت را از تمام غمها فرج بخشد چنانکه جامه دفع گرما وسرما
کند ودر تکمله آداب معبر اشارتی بدان رفت وگویند قضاء دین باشد وسفری خیر
وتاویل بفرزند کرده اند ودر حکایت آمده که ملاس نصرانی که از اکابر
نصاری بود وعارف بعلم توریت وزبور وانجیل بخواب دید که طیلسان سرخ
درگردن داشت وآنرا ازوی برکشیدند وطیلسان سفید پاک درگردن او انداختند
وثیابک فطهر
وبا معبر تقریر کرد وگفت الحمد لله که دولت اسلام خواهی یافت لقوله تعالی
وبآن نزدیکی از مخدرات حرم آن والی آن عهد مستوره بخوات ومؤمنه بود
آمر معروف وناهی منکر بوسیلهٔ او مسلمان شد والحمد لله رب العالمین

باب الظاء

ظرف ظلم

حکم ظرف بحسب اسم از حروف باید طلبید واگر دیده که بروی ظلم
رفت بر ظالم ظفر یابد بخودی یا بمعاونت دیگری تا بیننده که باشد وبعکس
بالعکس لقوله تعالی یا ایها الناس انما بغیکم علی انفسکم واگر مالک بیند که بر مملوک ظلم
کند بر مقهور شود لقوله تعالی رب انی ظلمت نفسی فاغفرلی ذنوبی فغفر له
واگر خود را در ظلمات بیند همان تاویل داشته باشد که در تاریکی گفته شد واگر دیده که
بآب حیوان رسید دلالت بر فرج بعد از شدت کند وبمقصود رسید

باب العین

عاج عاریه

تاویل عاج در احکام فیل گفته شد واگر دیده که کسی را چیزی عاریه

داد و پیش دهنده غرقی نداشته باشد آنچه بر پیشتر ماند و بعکس بالعکس و
اگر دید که دیگری چیزی بعاریت بوی داد همین حکم داشته باشد و گویند اعاده
چیزی محبوب دلالت بر خیر کند و بالعکس و علی کلا التقدیرین ثبات نیابد لان العاریة
لا یبقی و گفته اند اگر دید که چهارپایی استعارت نمود معین متحمل مؤنت مستعیر شود
و بالعکس عاشق بتأویل حریص بود چه عشق غایت طمع است و گویند
دلیل فتنه باشد که موجب عدم عبرت و قبول نصیحت شود لقوله علیه السلام حبک
الشیء یعمی ویصم و اگر دید که کسی باوی اظهار دوستی بحد عشق میکرد دشمن وی باشد
چنانچه مشهور باشد که مث ولیکن هوا چون بغایت رسد شود دوستی سر بسر دشمنی
و اگر دید که عشق چیزی یا کسی داشت که شرعا جایز بود دلیل خیر باشد و بعکس بالعکس
و اگر دید که از معشوق کام یافت از وی مستغنی یا بدبلی اگر دید که بر سر چه عاشق شد
در یافت دلالت بران کند که دلش مرده باشد لقوله علیه الصلوة والسلام کثرة الشهوة
تمیت القلب و روز عاشورا دیدن دلیل کمال حال شخص بود
چه آیت الیوم اکملت لکم دینکم درین روز نزول یافته بلی این خواب اگر سیدی
بیند از مکروهی خالی نباشد و اگر جاهلی بیند که عالم شد و سخن عالمانه میگفت بحاجت رتبت
در زبان مردم افتد بی عالم را بغایت نیک باشد و عکس معنی شود و اگر دید که عالمی
زنده یا مرده جایی گذشت اهل آن موضع را خوفی باشد ایمن شود و مطلق
دلالت بر سعادت کند چه حکم انواع آن بحسب حرف تاکید یافته و اگر دید که در بقعه خیر
بعبادت مشغول بود دلیل عدل باشد لان العدل وضع الشیء فی موضعه
و اگر دید که جای عبادت میکرد که شرعا مکروه باشد دلالت بر نفاق بنده کند عتاب

عاشق
عاشورا
عالم

کردن با نفس خود بتأویل کاری باشد که از ان منکر خود شود و فضیحت یابد
لقوله تعالی یوم تأتی کل نفس تجادل عن نفسها و توفی کل نفس ما کسبت وهم لا یظلمون
و عتاب با دیگری کردن اگر بر وجه حق بود دلیل خیر باشد و بعکس کل ذلک
بالعکس عجب ماندن دلیل ظلم و معجب بتأویل ظالم باشد حکم عدد
آنست که اگر اسم یک بگوش او رسد یا کتابت آن در نظر آید یا خود بآن تلفظ
کند بتأویل مبارک باشد چه مبدأ اعداد است و قال الله تعالی من جاء بالحسنة
و گفته اند میان ده و صد و هزار پیش باشد چه اصول اعداد اند و دو دلیل
نجات و ظفر باشد بدلیل ثانی اثنین الآیه و سه دلالت بر منع کند الا تکلم الناس
ثلث لیال سویا و چهار دلیل قربت شود که ما یکون من نجوی ثلثة الا هو
رابعهم و پنج دلیل تردد خاطر باشد و یقولون خمسة سادسهم کلبهم و گویند یمنی
عظیم داشته باشد بدلیل نماز پنج گانه و شش نیز نیکو بود و دلیل تمام شدن کارهای
کلی شود بمقتضی فی ستة ایام حسوما و نه نیز ازین قبیل نهاده اند که تسعة رهط
یفسدون فی الارض کمی ده دلالت بر کمال حال کند که تلک عشرة کاملة و دوازده
دلیل حصول مراد از اکابر باشد که ان عدة الشهور اثنا عشر شهرا الآیه و سیزده
بهیچ تأویل مناسب نیست فاما چهارده سبب روشنی کار و حال شود چون ماه شب
چهارده و پانزده دلیل آن باشد که یک نیمه مراد حاصل آید و گویند در انصاف کوشد
که من نصف فقد انصف و شانزده دلالت بران کند که حاجتهای او بروزگار دراز
برآید و هفده بشارت بود که آنچه از وی فوت شده باشد باز یابد و هجده دلیل غنی
شود که از قبل خویشان باشد و نوزده دلالت بران کند که او را با مردم پی جسم

عجب
عدد

شمارها

کاری افتد که علیها تسعة عشر و بیست دلیل قوت و ظفر باشد که عشرون
صابرون یغلبوا مائتین و سی دلالت بران کند که در داوری افتد که وحمله وفصاله
ثلثون شهرا و چهل دلیل آن شود که کاری بروی بسته گردد که محرمة علیهم
اربعین سنة و پنجاه دلیل بر مشغولی خاطر باشد که الف سنة الا خمسین عاما
فاخذهم الطوفان و شصت دلیل آن شود که او را جهت کفارت سوگندی دو ماه روزه
باید داشت یا شصت مسکین را طعام باید داد که فصیام شهرین متتابعین فاطعام
ستین مسکینا ذلک لتؤمنوا بالله ورسوله و هفتاد دلالت بران کند که حاجت او
چند روز موقوف ماند و بر تقدیری که روا شود از پادشاهی خوبی یابد که فی سلسلة
ذرعها سبعون ذراعا فاسلکوه و هشتاد هم خطاب باشد که فاجلدوهم ثمانین جلدة
وحاصل آنکه چنانچه در سخت و هشت گفته شد هفتاد و هشتاد نیز مکروه باشند و نود و نه
دلیل آن شود که زنان متعاقب خواهد که تسع وتسعون نعجة و صد دلیل ظفر باشد چنانکه
در مقدمه اشارتی بدان رفته که فان یکن منکم مائة صابرة یغلبوا مائتین بلی
اگر صد و صد چیزی مکروه بود تعبیر نیز از کراهیتی خالی نماند که فاجلدوا کل واحد منهما
مائة جلدة و منعکس بالعکس که فی کل سنبلة مائة حبة والله یضاعف لمن یشاء
و دویست همین حکم دارد که یغلبوا مائتین و سیصد دلیل آن شود که مقصودش بمدتی
برآید که ولبثوا فی کهفهم ثلثمائة سنین بلی چهارصد بهترین اعداد بود لقوله علیه الصلوة
والسلام خیر السرایا اربعمائة وخیر الجیوش اربعة آلاف و پانصد دلالت بران کند که
کارش میان و رجا موقوف ماند و ششصد دلیل آن شود که زود بمقصود رسد و
هفتصد دلالت بران کند که کارش بسختی برآید و هشتصد دلالت بران کند که کار گنده

شمارها

او جمع شود و ظفر یابد بلی که نهصد خاصه هند مرد ظفر بود دشمن را باشد بلی هزار
دلیل قوت و پیروزی او بود که وان یکن منکم الف یغلبوا الفین باذن الله
و دو هزار بد بود و باز سه هزار ظفر باشد که بثلثة آلاف من الملئکة و چهار هزار
حکم صد دارد و پنج هزار دلیل ظفر باشد که بخمسة آلاف من الملئکة مسومین و
شش هزار همین حکم دارد و هفت هزار و هشت هزار دلیل انتظام امور شود اما
نه هزار بد باشد و ده هزار و بیست هزار دلالت بران کند که بر دشمن غلبه یابد
و سی هزار دلیل نصرت باشد علی الخصوص در دین و چهل هزار دلالت بر غلبه
دشمنان کند و پنجاه هزار دلیل شدت و حیرت باشد که کان مقداره خمسین الف
سنة و شصت هزار دلالت بر فرح و حصول مراد کند و هفتاد هزار دلیل فرج بعد
شدت و هشتاد هزار دلالت بر نصرت کند و نود هزار همان حکم دارد که در نهصد
گفته شد و صد هزار و زیاده دلیل آن شود که بعد از مشقتی مراد رسد که وارسلناه
الی مائة الف او یزیدون و حکم کسور آنست که از یک حبه تا نیم دانگ دلالت بر
مضایقه بود و سه تسو حکم هشت دارد و دو دانگ را دو تاویل کرده اند بعضی
گویند دلیل تدنق داشته باشد و بعضی گویند حکم شش دارد و لهذا اصح دانگ
و نیم حکم چهار داشته باشد و دو دانگ حکم سه و نیم حکم در تاثیر آن بیش بود چه در اول
اعداد دست که العدد نصف حاشیته ها این حد اولا بر دو صادقست و چهار دانگ
همچنین حکم سه دارد و پنج دانگ حکم پانزده و حکم یک درم مقدمه ایراد رفت و اگر
دید که اقچه مسکوک باسم باری تعالی می شمرد دلالت بران کند که بتسبیح مشغول باشد
و این خواب نسبت با طلا پند علم آموزد و اگر آن درم یا دینار بصورتی

مصور بیند دلیل آن شود که بکاری باطل مشغولست و اگر دید که لولو می شمرد
قرآن خواند یا یاد گیرد و از ان سایر جواهر دلیل مذاکرهٔ علوم باشد و اگر دید که کاوان
فربه را می شمرد سالها در نعمت و جمعیت گذراند و از ان شتر مرغ را باران باشد
و والی را مال دشمن باشد فکیف که شتر از پاپا شمرد چه اموال بحسب آن بود و دیگر
اشیا را بحسب جوهر آن چه تعبیر باید کرد چنانچه در هر جا اشارت بدان رفته و گفته اند
اگر بیند که کاورس می شمرد وجه معاش بوی تنگ شود و حکم حساب علی حده تقدیم
یافت در تاویل عدس اختلافست بعضی نیکت نهاده اند بدان اعتبار که ابراهیم
علیه السلام بدان میل فرموده و بعضی از ان مکروه می شمرند باعتبار آنکه اهل تیه
در عوض من و سلوی عدس و سیر خواسته اند و بدان معاتب شدند که اتستبدلون الذی
هو ادنی بالذی هو خیر و از پیچ گفته اند بیت عدس و باقلا و ماش و نخود
دانگه در دیگها بکار رود ✽ هست یکسر دلیل اندوه و غم ✽ لوبیا و زرشک و فرغم
و قول اصح آنست که عدس پخته مالی بود که از جهت زنان برنج حاصل شود بقدر آنکه
بیند و از ان خام یا غم باشد یا زیان عرابه بتاویل زنی سازکار باشد
یا کنیزکی خدمتکار یا مرکبی راهوار یا مرتبهٔ بحسب حال شخص و اگر دید که سنگ
عراده بمسلمانان می انداخت دلیل آن شود که ایشان را غیبت کند و یا ناسزا گوید
و بالعکس و اگر دید که بغیر مسلمانان انداخت دلالت بران کند که ایشان را بغایت
دشمن دارد و بالعکس و اگر دید که بحصاری می انداخت خواهد که شخصی تهدید قوی را
مسخر گرداند و علی هذا القیاس تعبیر باید کرد و اگر دید که از بالای زیری انداخت ولایتی
یابد و دران ظلم کند و اگر دید که آتشی درآمد و عراده را بسوخت والی آن ولایت

بر دشمن ظفر یابد و از ظالمی دور پس گویند سلاح که بدان از دور با دشمن مقابله کند
جز نیزه خیانتی باشد که عمدا از شخص صادر شود و گویند ریاست و شوکت باشد
سنگ عراده بتاویل شخصی سخت دل باشد لقوله تعالی ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ
ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً بتاویل امیری نامدار بود یا صاحب ثروتی
بزرگوار و اگر خود را بر عرش بیند بصحبت یکی از ایشان رسد و کارش بلند شود و اگر
با استحقاق سلطنت داشته باشد سلطان شود و اگر عرش را حقیر بیند دلیل ضعف اعتقاد
او باشد و خواری کشد عرصات را تاویل بدار القضا کرده اند چنانچه دار
القضا گفته شد که از خوابها معلومست و گفته اند عرصات دلیل مردی بزرگ بود یا
زنی اصیل اگر دید که در عرصات بود بصحبت یکی از یشان رسد و اگر دید که عرصه
شطرنج یا نرد چند اخت تاویلش آن باشد که فکر معارضه در خاطر آورد و اگر دید
که از ان مرد و یکی می باخت حکم آن علی حق مذکورست و اگر بیند که روز عرفه است
اگر غایبی داشته باشد بسلامت مراجعت نماید و اگر کسی قصد رحم از و کرده باشد
صله کند و اگر باکسی در خصومت بود بصلح پیش آید چنانچه در قصهٔ آدم و حوا علیهما السلام
مذکورست و مجملی ازین احکام در تاویل حج نیز بیان رفته و اگر بیند که در زمین
یا کوه عرفات بود همین حکم داشته باشد و هم دران و لا اشارتی بدان رفته
عرق بتاویل مالی بود اگر دید که از وی می رفت بقدر آن زیانی کشد خصوص
چون بیند که بر زمین می چکید و اگر دید که جامه اش بدان تر میشد بقدر آن مال بر عیال
نفقه کند و اگر دید که میخورد بقدر آن مال خود خورد و اگر سفید و خوش بوی بیند
آن مال حلال باشد و منعکس بالعکس و اگر بیمار بیند که عرق کرد شفا یابد و جامه

عروسی
عروض
غزل

گویند اگر بیند که عرق از وی مترشح میشد حاجتی بر خدای تعالی عرض کند روا
فرماید و حکم **عروسی** در احکام زن رفته **عروض** خواندن دلالت
بر علم اقلیدس کند چنانکه علم اقلیدس دلیل عروض باشد چه یکی هندسه صوریست و یکی
معنوی و گویند **عروض** بتاویل وزان باشد چنانکه وزان عروضی بود و از ان
غزل آنست که اگر بیند که پیری مجهول یا
جوانی معروف را از کاری معزول کرد مرد بزرگی یابد و از ان جوان معروف تغیر پیش
معکوس شود و اگر دید که او را از شغل دنیوی عزل کردند متضمن صلاح دنیا او باشد و
گویند زن را طلاق دهد و از ان شغل دینی دلیل نقصان دین باشد و اگر دید که او را از
امری نامشروع منع کردند دلالت بر توبه و توفیق خیر کند و بعکس بالعکس و گفته اند
اگر والی بیند که او را معزول گردانیدند و ولایت او بر پیری دادند قوت و شوکتی عظیم
یابد چه پیر بخت شخص باشد چنانکه در تاویل پیری اشارتی بدان رفته و گویند هر والی که
بیند که او را عزل کردند ولایت او ثبات یابد که از رؤیا معکوست **عسس**
بتاویل کسان دیوان باشد و اگر دید که او را بگرفتند بحسب ملالی که از ایشان یافته
باشد از دیوان ملول شود و اگر دید که از ایشان بگریخت اندک خوفی بوی رسد و
اگر دید که آن جماعت مردم صالح بودند و با ایشان می گشت دلیل آن شود که مراقبت احوال
خود کند و فی الجمله خیر باشد و بعکس بالعکس و گویند عسس بتاویل بدبری باشد که بعقوبت
ترک نماز انداز کند و اگر دید که بگریخت و او را بگرفتند و بعد از ان بسخن ایشان خلاص
یافت تقصیر او در نماز خفتن باشد و از ان توبه کند **عسل** بی موم که عبارت از
مصفی است و با موم که عبارت از شهد است بتاویل میراث باشد یا غنیمت یا علم یا صحت

عشق
عصار

که فیه شفاء للناس و گفته اند **پ** روزی دان تو انگبین در خواب
که منت بود و ران زعقاب و گفته اند عسل بتاویل قرآن باشد خاصه چون بیند که
نان و عسل میخورد محب علم و حکمت شود و بدان انتفاع یابد و مالش بسیار شود
چه عسل دلالت بر حسن عمل کند و نان بر حسن حال و روایت کنند که شخصی بحضرت
رسالت آمد و گفت بخواب دیدم که ظرفی پر عسل و روغن یافتم که مردم از ان
می لیسیدند بعضی بیشتر و بعضی کمتر و صدیق رضی الله عنه فرمود که یا رسول الله
اجازت فرمای تا من تعبیر کنم فرمود که بگو گفت آن ظرف قرآنست که بعضی مطاوعت
آن بیش میکنند و بعضی کم فرمود که راستست **وقال علیه السلام**
رایت کان فی قبة من حدید و اذا عسل ینزل من السماء فلعق الرجل العقبة
والعصین و لعق الرجل اکثر من ذلک و منهم من یحسبوا فقال ابو بکر الا اعبرها
لک یا رسول الله فامره ان یعبرها فقال اما فیه الحدید فانه الاسلام
واما العسل الذی ینزل من السماء والقرآن واما الذی یلعق العقبه
والعصین فالرجل یتعلم السورة والسورتین واما الذین یحسونه فالذین یجمعوا
به فقال صلی الله علیه وسلم صدقت وقال عبدالله بن عمر یا رسول الله انی رایت
اصبعی بهذه فقال صلی الله علیه وسلم صدقت فی المنام یقطرهما و هذه
یقطر عسلا و انی العقهما فقال صلی الله علیه وسلم یقرا الکتابین و حکم **عشق**
در تاویل عاشق بیان رفته و حکم **عشقه** بلفظ موزه مذکور شود انشاء الله
چنانچه شهرت **عصار** بتاویل مردی متمول بود که بروی ثنا گویند و اگر بیند که
عصاری میکرد دلیل آن شود که بکاری اشتغال نماید که بدان واسطه مستحق

پیتایش باشد و حکمی از این احکام در تاویل شپه تقدیم یافته **عصا** بتاویل
جاه یا خداوند جاهی بود بقدر جنس عصا و قیمت آن و اگر بیند که عصا در دست داشت
از جهان بزرگی مدد و قوت یابد و گویند **بیت** هر که بیند عصا بدست اندر
یافت بقدر آن محل و خطر بزرگوار و اگر دید که عصا در دست وی ماری شد دوستی
دشمن او شود و اگر دید که عصا خود را با عصا دیگری بدل کرد خوف وفات
باشد و اگر دید که عصا با وی سخن گفت او را فرزندی با خیر و منفعت آید و اگر
دید که تکیه بر عصای مجوف داشت مالش تلف شود و از مردم مخفی دارد و اگر دید
که آن را بر زمین میزد اگر پادشاه بود بر ملک زمین مستولی شود والا اگر آن زمین
متنازع فیه بود بتغلب فرو گیرد و گفته اند عصا دلیل مرض بود چه عصا را
بقوت بدن نیز تعبیر کرده اند و وهب روایت میکند که یوسف علیه السلام
بخواب دید که یازده عصای بزرگ بر طریق دایره در زمین مذکور بود و عصای
کوچک در آمد و بران عصاهای دیگر جست و همه از جای بر کند و با پدر علیه السلام
گفت و فرمود که زنهار با برادران مگوی و حال او بآنجا رسید که رسید **عصیده**
بتاویل مالی باشد که برنج و خصومت حاصل شود و اگر مزعفر بود دلالت بر بیماری
کند یا غمی از قبل عیال یا اولاد و اگر بکیفیتی بیند که حکم حلوا داشته باشد تاویلش
همان بود که در حلوا گفته شد و مطابقت این معنی در **حکایت** آمده که شخصی
با ابن سیرین گفت چنان دیدم که در نماز عصیده میخوردم گفت چون صایم باشی
بوسه بر همسر دهی چنان بود و توبه کرد **عطار** همان تاویل دارد که در عطر گفته
شد و گویند عالمی زاهد عابد باشد یا ادیبی کامل که هر که با وی صحبت دارد از وی

عصا — نزد یعقوب ع — عصیده — عطار

ادب آموزد تاویل عطریات در تاویل بخور چنان رفته و حکم **عطارد**
در تاویل ستارگان تقدیم یافته **عطسه** تاویلات رود اگر صحیح مرد بیند
که عطسه کرد و شکر گزارد مریض را دوا کند و بروی منت نهد و اگر این خواب
مریض بیند بطبیب محتاج شود و هر که بیند که سه بار عطسه کرد حاجتش روا گردد
و احوال آن می بیند که اگر دید که عطسه کرد در کاری که متردد خاطر باشد مستیقن
شود و گفته اند اگر دید که عطسه کرد شخصی بی اختیار از وی صادر شود یا یار گردد و گفته اند
عطسه دادن بتاویل مالی باشد که بدان غنی شود و اگر آن عطسه بآسانی دست
دهد آن مال بآسانی حاصل شود و بعکس بالعکس و عبارت منظوم اینست **بیت**
عطسه در خواب خرمی باشد ٭ باقی عمر بیغمی باشد و **حکایت** کنند که رای
بخواب دید که شاه تی مرچه تمام تر عطسه کرد و با برهمن گفت و تعبیر کرد که بر حذر باش
از دشمنی که معرض آید که بیم باشد که غالب شود و دران نزدیکی معارضی
بر خاست و ملک از دست وی انتزاع کرد و او را بقتل آورد **عفو** در بیداری
و خواب یک حکم دارد بلی اگر حاکم بیند که حدود الله عفو کرد دلیل غرور باشد و اگر دید
که چیزی بران زیاده کرد ابتدا عقلش مغلوب هوا بود باید که انتباه یابد و گویند دلیل
ظلم بود لقوله تعالی ومن یتعد حدود الله فاولئک هم الظالمون و اگر دید که او را
عفو کردند عمرش طویل و ذکرش جمیل باشد و در **حکایت** آمده که یکی از
نصاری بخواب دید که از و مظلمه عفو کردند معبر گفت بشارت باد بعفو باری
تعالی چه در انجیل آمده که فان یغفروا الناس خطایاهم یغفر لکم خطایاکم
و حکم **عقاب** بلفظ اله تقدیم یافت و حکم **عقاقیر** در تاویل داروها

عطارد — عطسه — عفو — عقاب — عقاقیر

عقل

بپایان رفته واکر عقل خودرا بصورت شخصي بیند بخدمت پادشاه زاده
مشغول شود و قربت ومنفعت یابد یا آنکه بخت روي بوي نهد وکارش بالا
کیرد واکر عقل وجان را مرد و شخص بیند بتاویل پدر ومادر وي بود تا ایشانرا
چکونه بیند وروایت کنند که شخصي بحضرت رسالت آمد صلی الله علیه وسلم
وکفت بخواب دیدم که عقل وجان من بشکل دو آدمي متشکل شدند وباهم
بشرب مشغول شدیم وتعبیر فرمود که آن عقل وبخت بودند وشراب بتاویل مال باشد
وترا از ایشان مال وانتظام حال حاصل شود واکر دید که با ایشان نزاع کرد مخالفت

عقیقه

عقل وبخت کند یا با پادشاه ستیزه برد عقیقه که عبارت از طعام ولادت

عقیق

از تاویل مهمان بستفاد شود عقیق بتاویل مردي اصیل پارسا مبارک دم
وبسیار آن مال بود وظرف عقیق دلالت بر فرزند صاحب جاه متمول کند
وقال صلی الله علیه وسلم تختموا بالعقیق وبجزع فانهما مبارکان یعان الفقر
علک خاي بخواب چاریت جنک جوي ومردم آزاریت وعلک رومي که
مصطکی عبارت از آنست بتاویل مالي باشد که برنج حاصل شود وخاییدن آن دلالت
بشکایت بود وکویند حاشا دلالت بر لواطه کند چه طریقت لوطیان بوده واکر دید

علاف

که برآتش بخور کرد از دیوان خساي کشد علاف بتاویل متمولي پر فضایل باشد

علم

علم بتاویل امامي مشهور باشد در علم وزهد ویا کریمي مذکور بمروت و
فتوت که مردم بدیشان اقتدا کنند لقوله تعالی وعلامات وبالنجم هم یهتدون
وکویند زن را شوهر بود ومرد را جاه ومرتبه وکویند علم بتاویل زن علویه باشد
اکر بیند که علمي یافت علوي خواهد بود وکویند هر که بخواب علمي بیند امري بدين ملتبس شود

ورا بصلاح آن نزد وعکس این تاویل نیز منقولست وجاماسب کوید علمی که بیند
که در آن دیار بخیر شهرت یابد وعلم رنکین دلالت بشارت بود واز آن
زرد وبا واز آن سبز سفر خیر واز آن سفید باران واز آن سیاه قحط
وکویند خلیفه وقاضي وخطیب وامثال واقارب ایشان را مزید قوت و
شوکت باشد چنانچه در تاویل جامه اشارت بدان رفته وکویند علم مطلقا
دلالت بر سفر کند ودر حکایت آمده که زني شریفه با ابن سیرین کفت
بخواب دیدم که سه علم در خاک پنهان کردم وتعبیر فرمود که سه شوهر بزرک را
بر سر او بقتل آورند وچنان شد وعلم دوش خود باتفاق دلیل جاه

عمادر

باشد یا فرزند معتبل یا سفر حجاز چنانچه در تاویل جامه کفته شد وتاویل عمر

عمر

در حکم بدن تقدیم یافت واز آن عمارت در تاویل آبادانی وبنیاد ونهادن
بپایان رفته واکر بیند که بر عماري نشسته بود بر مراکب معهود بحسب حال خود

عماری

مرتبه یابد واکر دیکري او را بر ساند بوسیله آنکس بزرکي پیوندد واز مراد

عمامه عمود

بزرکي یابد وحکم عمامه در تاویل دستار کفته شد عمود بتاویل سخن راست
بود یا مرد بزرکي درست قول واکر دید که عمودي بر کسي زد او را سخن سخت کوید
وبالعکس وکویند نفعي بوي رساند چنانکه در تاویل چماق کفته شد وکویند اکر بیند که
عمودي از آسمان فرود آمد خداي تعالی بر پادشاهي عادل بر اهل آن موضع

عناب

منت نهد چه پادشاه عادل عماد زمین بود عناب بتاویل حکم بنجد دارد و در خشش
همچنین وکویند درخت آن شخصي کامل صالح باشد وکویند اکر دید که عناب را بسر انکشت
مي مالید ولایتي یابد لقوله تعالی الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا

چه میگویند مراد ازین شجر درخت غابت و تاویل آتش چنانچه در مقام خود اشارت
بدان رفته والی باشد یا ولایت عنبر بتاویل منفعت بود و ثنا و اگر دید
عنبر
که بر کسی مالید بجای او کاری نیک کند یا سعیش ضایع گردد چه معهود نیست که
عنبر بر جایی مالند و گویند بیت عنبر و مشک سروری باشد
عنین
باز کافور مهتری باشد عنبرینه بتاویل مرد از زن باشد و زن را اهل صالح
و گویند شاید که شوهرش بود یا فرزند و حکم عنه و عنین در تاویل جماع رفته
عنکبوت
عنکبوت بتاویل ضعیفی گمراه بود که از علم خود و دیگران محروم باشد و گفته اند دلالت
بر جولاهه کند و اگر بیند که عنکبوت شد از مردم عزلت گیرد و گفته اند دلیل عابدی
مرتاض بود و گویند عنکبوت بتاویل زنی ملعون باشد که نشوز کند و از فراش شوهر تباعد
نماید و اگر خانهٔ عنکبوت بافد امید آرزوی زنی درین بیت عیان داشته باشد
لقوله تعالی وان اوهن البیوت لبیت العنکبوت که سازیست از سازها
عود
همان تاویل دارد که در چنگ گفته شد عود که زنند نسبت با بربط از الفاظ
عود
مترادفست و حکم آن تقدیم افتاده و عود که سوزانند بتاویل مرد خوشخوی
خوب روی بود اما بواسطهٔ آنکه چوبیست از اندک مداهنه خالی نباشد
و بوی عود ثنا بود چنانچه در تاویل بخور مقرر شده و گویند نفعی بود که از منافقی بوی
رسد و عود خام صلهٔ پادشاه بود و اگر دید که عود خورد مال خود را بر عیال نفقه
عود سوز
کند و گویند چوب عود صلب دلالت بر پادشاه عادل کند و گفته اند بیت
بر توانایی و پسندش حجه شد دلیل ار بخواب بیند عود و عود سوز بتاویل عقیل
مردم بود یا غلام ادیب یا کنیزک محتشم و ازینجا گفته اند بیت مجمره بنده ایست شایسته

خوب و خدمت گذار و بایسته ❊ و اگر زرین بود نسبتشان از ملوک باشد
و اگر سفید روی باشد نسبتشان از رعایا بود و اگر سیمین بود از جهودان و اگر
آهنین بود از کنیزکان و حکایت کنند که سام نریمان بخواب دید که عود سوز
در ملک او نهاده بودی و بی آتش بویهای خوش ازان بشام جهان رسیدی
و تختها در زمین ریخته شدی و سه تاج بر سر داشتی و با معبر گفت و تعبیر کرد که سه سال
یا سی سال یا سیصد سال پادشاه شوی و در عهد پادشاهی تو نباتات و ثمارات
زیاده از معهود باشد و ریاحین همچنین و مردم بر پرستش تو مطلق اللسان باشند
و سی سال پادشاهی کرد و عهد او بران نوع گذشت که معبر گفت و حکم کشف
که عبارت است از ناف تا زانو هر چند در تاویل برهنگی اشارتی بدان رفته بود
ذکر علی حده تقدیم یافته و از ان فرج و مقعد هر یک در مقام خود بحسب حرف
خواهد آمد اما اصح قول آنست که دلیل معصیت باشد لقوله تعالی
فبدت لهما سوآتهما و گویند اتباع پسندیده را نیز از ان فضیحت رسد
و گفته اند در خطایی افتد که موجب شماتت اعدا شود چنانچه از قصهٔ آدم
و حوا و ابلیس منقولست و گفته اند در خطایی افتد اگر دید که در آن حالت شرم زده شد
توبه کند و از حالی که دران باشد بحالی بهتر از ان منتقل شود و امیدی رسد
که ازان نا امید بود و کشف که بیند که بعد از شرمندگی جامه پوشد یا گر بیند که عورت خود را
مکشوف گردانید و حیا مانع او نشد مستوجب عقوبت گردد یا آفتی عظیم بوی رسد که
بدان سبب عبرت خلق شود و اگر دید که بعضی از عورت او ظاهر شد و سپس آنکه
کسی را نظر بدان افتد بپوشید بیمار شود و صحت یابد و گفته اند قاعدهٔ کلیت که هر چه

در بیداری قبیح بود تأویل دیدن آن هم چنین باشد بلی اگر بیند که در حالت عریانی
بکاری خیر مشغول بود حکم آن از عمل خیر باید کرد نه از کشف عورت و احکام کی مذکور
شد میان مرد و زن شرکت این قدر باشد که تأثیر آن بحال عورات بیشتر و بیشتر
بود و اگر دید که عید قربان بود او را بابی از اعمال کاری افتد و از و مراد یابد
و اگر بیند که قربان کرد وامش گذارده شود و توفیق حج یابد و از تمام شدائد
خلاص شود و حکم قربان علی حده خواهد آمد و اگر عید رمضان بیند او را بازادی کار
افتد و از و منفعتی دینی یابد و هر عید که بوقت خود بیند و مردم آراسته بعیدگاه
روند دل فرح عموم و خصوص شود و ازینجا گفته اند بیت عید در خواب شادی و زینت
لیک بیننده را تمام ترست   و گویند عید دلالت بر آن کند که سرور گذشته بدو
عاید شود

باب الغین

غار بتأویل گور بود یا زندان یا مرض یا کاری صعب بلی اگر بیننده
آنجا مقیم شد تأویلش بگور اختصاص یابد و مدت امتحان بحسب توقف غار
باشد و گفته اند اگر دید که از خوف در غاری مخفی شد در شدت مخوف افتد و بعد ازان
عاقبت فرج یابد بحکم قصه نبی علیه الصلوة والسلام و توجه او بغار که سور الطحل
مشهور باشد و الطحل کومیت در مکه و تتمه احکام در تأویل کوه اثبات رود غارت
عام بتأویل ارزانی نرخها بود و گویند دلالت بر جنگ کند و اگر دید که او کسی را غارت کرد
مال آن کس او را بوجهی حرام بستاند و بعکس بالعکس و مال غارتیده را در بیداری و خواب
یک حکم است اما تأویل غنیمت مال حلال باشد و غیر آن حرام و اگر دید که چیزی
محبوب غارتیده خبری بوی رسد و بالعکس و هیچکدام از خیر و شر ثبات نیابد چه مال
غارت را ثباتی چندان نباشد   غاشیه بتأویل مال باشد یا زن یا خادم و
دلالت بر شرف و مرتبه نیز کند   غالیه بتأویل ابن سیرین ثنا و نیکنامی باشد
یا مال یا اولاد یا سیح و اگر دید که غالیه را بر بناگوش کسی مالید در حق آن کس متهم شود
و فی الواقع محق باشد و اگر دید که آن غالیه بوی نداشت آن تهمت بی بنیاد
باشد و اگر بیند که غایب رسیده بود دلیل آن شود که نامه یا خبری
خیر از وی برسد و گفته اند ناگاه مراجعت نماید و گویند در روزی بر بیننده
گشاده شود   غبار بتأویل مال باشد چنانچه در تعبیر خاک گفته شد بلی
اگر غبار بر روی بیند دلیل عذاب شود لقوله تعالی وجوه یومئذ
علیها غبرة   و اگر هوا پر غبار بیند چنانکه آسمان و زمین از یکدیگر شناختن
نشناخت امور بر اهل آن دیار مشتبه شود یا بلایی یا قحطی واقع گردد و اگر
دید که از روی نشاط اسب میدوانید و غبار بر انگیخت کار او بالا گیرد و اما غروری
در نفس او باز دید آید و در باطلی شروع کند و از آن فتنه برانگیزد و چه تأویل نشاط
غرورست و از آن غبار فتنه و حکم غراره بلفظ جوال تقدیم یافت
غربال بتأویل خادمی صاحب تمیز باشد که در جمیع ابواب و اگر دید که غله مردم
را پاک میکرد کاری از بهر خاین کند و گویند شخصی باشد که میان دو کس تفریق
کند و هیچ در و محابا نباشد   غرغر بتأویل شخصی باشد که مردم را بجهت حال
خود شهرت دهد و را اعلای مراتب کوشد و تعبیر آن ازین طومار باید کرد و اگر دید که
غرغره از بهر مداوا میکرد و نافع آمد در قضیه متردد باشد و بر وجه اصوب
قرار گیرد و بعکس بالعکس و هرچه بدان غرغره کند از خوش و ناخوش حکم از جوهر آن

غرف

بايد كرد و حكم غرق در تاويل دريا اثبات رفته و كويند بيت
غرقه كشتن تباهي مالت | هم جان و تباهي حالت
ور شود غرقه اندر آب سياه | دولتش تيره دان و دينش تباه
واكر ديد كه در غرفه بود زني خواهد
بحسب رتبت و زينت آن غرفه واكر ديد كه از دور در ان ميديد رفعتي يابد بقدر
رفعت آن غرفه واكر آن غرفها متعدد بيند دلالت بر امن كند لقوله تعالى
وهم في الغرفات آمنون واكر ديد كه غرفه بالاي غرفه زيادت و هيچ
خرابي بدان نرسانيد غايبش مراجعت نمايد واكر ديد كه غبار از ان برخاست آن
غايب با مال درآيد و كفته اند بيت
ديدن غرفها و حور و قصور | عيش خوش باشد و نشاط و سرور

غزا

غزا بتاويل سعت رزق باشد لقوله تعالى
وَمَن يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَاغَمًا كَثِيرًا وباين اعتبار كفته اند
بيت
هر كه بيند كه از براي خدا | در غزا ايستاده بر پاي
تو مر او را فراخ روزي دان | بلكه او را فراخ روزي خوان
بخت مقبل قرين او كردد | حال خويشان از نكو كردد
و كويند بكسب حلال نفقه عيال حاصل كند لقوله
تعالى عليه السلام الكاد على عياله كالمجاهد في سبيل الله واكر ديد كه متوجه غزا شد مطالب ديني
و دنيوي يابد لقوله تعالى فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا دَرَجَاتٍ مِنْهُ وَمَغْفِرَةً وَرَحْمَةً
و از ينجا كفته اند بيت
هر كه بيند كه رفت سوي جهاد | فضل يزدان رساندش بمراد
واكر ديد كه جمعي ميرفتند اين تاويل ايشان را باشد واكر ديد انست كه چيزي طلب ميكنند اند
دلالت بر قوت اسلام كند واكر ديد كه از غزا روي كردان شد قضيه تعبير معكوس شود
و انكه ظلم جايز دارد و قطع رحم كند و از خويشان معرض شود لقوله تعالى
فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِن تَوَلَّيْتُمْ أَن تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ واكر ديد كه در غزا
ظفر يافت حكم بيداري و خواب يكي باشد و كويند از تجارت فايده يابد بخصوص چون
بيند كه بعد از ظفر غنيمت يافت واكر بيند كه ظفر از جانب كفار بود و رزق بمشقت
رسد بيت
ور شود كشته در جهاد بخواب | شادي و روزيست و هم ثواب
لقوله تعالى وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِندَ رَبِّهِمْ
يُرْزَقُونَ فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ واكر ديد كه تنها در غزا شمشير ميزد بر اعدا ظفر يابد

غسال

و حكم غسال از لفظ مرده شوي بايد ديد

غسل

غسل از جنابت دليل
استقامت احوال باشد و بر آمدن كارها واكر ديد كه تمام شو انست ساخت بعضي از
مرادات او موقوف ماند و كويند تساهل باشد در بعضي امور دين و كفته اند غسل
مطلقا دليل فرج بود خواه فرض و خواه سنت مكر مجرد سر و تن شستن اين تاويل داشته
باشد اعم از انكه نيت غسل كند يا نه و كفته اند غسل دليل طهر باشد از ذنوب و
كشف هموم واكر ديد كه غسل كرد و جامه نو پوشيد معزول را عمل باشد و فقير را
ثروت و محبوس را خلاص و مريض را شفا چه ايوب عليه السلام چون صحت يافت
غسل كرد و جامه نو پوشيد و هر انچه از وي فوت شده بود عود كرد و بعضي كفته اند اكر
اين خواب تاجري يا يكي از اهل صنعت بيند چند روزي باز ار ايشان كاسد شود
و باز رواج پذيرد واكر ديد كه غسل كرد و جامه كهن پوشيد خرم شود اما درويش كردد
واكر ديد كه غسل كرد اما هيچ جامه نپوشيد فرجي كه بوي رسد بي ثبات باشد و غسل
با آب دريا و رود بها از ديكر آبها به بود و آب كرم بها از آب سرد باشد و آب شور
نيز از ديكر آبها ناخوش طعم به بود و كويند غسل باب سرد دليل ثروت باشد

لقوله تعالی هذا مغتسل بارد و شراب و آب گرم عازم سفر را دلالت بر فسخ عزیمت
بود ولی طالب جاه را مضرت باشد لقوله تعالی وان تستغیثوا یغاثوا بماء کالمهل واگر
دید که جای پنهان غسل کرد دلالت بران کند که دزد وی را بازیابد و تتمه حکم غسل در
اثناء گرمابه باید طلبید واز غرائب تاویلات آنست که در حکایت آمده که رای
بخواب دید که غسل کرد و با برهمن گفت و تعبیر کرد که یکی از ملوک ترا فیلی بهدیه فرستند
و چنان شد و عبارت منظوم اینست بیت سر و تن هر که شوید اندر خواب
حال او نیک گردد از همه باب * گر بود ظلم دیده یابد داد * ور بود بند او شود آزاد
گر گدا ایست با نوا گردد * ور امیر است پادشا گردد * وانکه بیند که تن بشستا پست
دیر یابد هر آنچه خواهد جست غضایری بتاویل کسی بود که قبض مال مردم کند و حکم ضمنی

غطیط

آلات در تاویل حرف صاد تقدیم یافته غطیط یعنی آوازی که در خواب
از بینی شخصی آید دلالت بر غفلت کند واگر دید که دیگری غطیط داشت اگر عاقلی باشد
که مردم او را فریب دهند و حکم غل در گردن در تاویل بند بیان رفته و

غل

ازان دست دلیل بخل باشد لقوله تعالی وقالت الیهود ید الله مغلولة غلت ایدیهم وگفته اند
اگر دید که در غل بود و مسلمان باشد از معصیت بطاعت گراید واگر کافر بود از کفر
باسلام آید واگر دید که دست تا گردن در غل کرده مالی یابد و زکوة آن ندهد لقوله تعالی
ولا تجعل یدک مغلولة الی عنقک وگویند اگر موذی زکوة باشد دلالت بران کند
که از معاصی بکلی اجتناب نماید یا خود نموده باشد واگر بیند که او را بگرفتند و در غل
کشیدند در رنج افتد لقوله تعالی خذوه فغلوه ثم الجحیم صلوه وازینجا گفته اند
بیت دیدن غل بخواب دان که شرست * کار بیننده سخت با خطرست

و حکایت کنند که سلمان رضی الله عنه بخواب دید که غل بر دست
ابوبکر صدیق بودی و بتصور آنکه خوابی مکروه است از خاطر رخصت نمی یافت
که اظهار کند مع ذلک تنبیهی لازم دانست و مجملی ازان بعبارت آورد صدیق
رضی الله عنه فرمود که حمد الله که دست مرا از ناشایست باز داشته اند و

غلاف

رسول صلی الله علیه وسلم تصدیق فرمود غلاف بتاویل همسر بود و حکم

غلام

نیام در تاویل شمشیر تقدیم یافته و باقی را بدان قیاس باید کرد غلام را
بعضی مکروه نهاده اند بخلاف کنیزک و بعضی محبوب می نهند بحکم بغلام
وازینجا گفته اند بیت گر غلامی خرد بخواب اندر * به مرادش دلیل گیر ظفر
و در حکایت آمده که شخصی بخواب دید که او را غلامی زنگی دادند و روز دیگر آشنایی
یکی انگشت فرستاد و گفته اند اگر دید که غلامی را کسی بخشید دشمنی را حواله
باتمس کند و بنعکس بالعکس واگر دید که بر کسی یا بر قومی غلبه کرد مغلوب ایشان

غم

گردد و بنعکس بالعکس و حاصل آنکه این خواب نیز از جمله مقلوبات است غم
بتاویل فرج باشد و شرح آن در تاویل شادی تقدیم یافته بلی اگر دوستان را
مغموم بیند در مضیقی افتد و گویند اگر خود را در غایت غمناکی بیند خزینه از خزائن

غازی

ملوک یا گنجی یابد واگر دید که غازی گردد و بکاری شاد شود و بعد ازان غمگین گردد

غواص

و تاویل غنیمت ازان شدن زخما باشد چنانکه در غارت گفته شد و غوایص

غواص

در تاویل دریا بیان رفته و غواص بتاویل وزیر یا مشیر یا معتمد بحکم
آنکه تاویل دریا بپادشاه رفته یا عالم متبحر و وزیر و مشیر باشند که محرم پادشاه
شوند و بغور احوال او رسند و معتمد بود که بنکته علم مدرس تواند رسید

بگوشت پخته در تاویل منفعت باشد اما از ان خام بجب ترشی غم بود و خوردنش
بتر از دیدن باشد خصوص چون بی وقت بیند و حکم **غوج** کوهی در تاویل
بز کوهی پایان رفته و ازان غوج اهلی در تعبیر گوسفند اثبات رود و انشاء الله و
• **غول** حکم ابلیس دارد و ازینجا گفته اند بیت هر که را غول راه برگردد
او ز اهل فساد و شر گردد ❊ حق تعالی مرادشان ندهد ❊ جز جزاء فسادشان ندهد
واگر دید که **غیبت** کسی کرد هر غیبت که بدان کس کرده باشد به بیند بازگردد
وبالعکس بعکس و تاویل **غیرت** بلفظ رشک رفته و علی الجمله **غیور** بتاویل حرص باشد

باب الفاء

فاخته بتاویل زن کدبانو با مروت باشد و یا زن بد مهر ناساز کار بود و بچه او
دلالت بر فرزندی کند که از وی ملالت رسد و گویند فاخته بتاویل فرزندی کذاب
باشد واگر دید که فاخته بر بام خانه او یک بانگ کرد خبر غایبی بوی رسد لیکن اگر دو بانگ
کند بفال چندانی نباشد فاما سه بانگ دلیل خبر خوش بود واگر دید که فاخته با وی سخن
کفت کسی با وی وعده خلاف کند واگر دید که فاخته و زاغ هر دو بخانه او درآمدند
دزدی از مرد یا زن چیزی از خانه او ببرد و گویند فاخته بتاویل خادم بود واگر دید که فال
گرفت و نیک آمد همان حکم داشته باشد که در بیداری و تاویل فال که بطریقه خیر و شر زند
محل خلافت و قول اشهر آنکه **فال گیر** بتاویل مغروری باطل گوی بود چه قول الرطا
آنست که هر که بیند که فال گیری شد دلیل شهرتی باشد لیکن آن اشتهار با اعتبار بود چه
فال گیران اکثر مشهور می شوند و منافع مذکور میگیرند **فانوس** اگر بی شمع بیند بتاویل
بچراغ بر سر نزدیک است واگر با شمع بیند حکم از شمع باید کردن نه از فانوس واگر دید که

غوج
غول
غیبت
فاخته
فال گیر
فانوس

کر جای **فتنه** واقع شد در آن موضع فساد درود و حکم **فتیله** در تاویل
چراغ رفته و حکم **فراخی** از تاویل تنگی مستفاد و پت **فراست** دلیل
کار خیر بود و آنکه هیچ کز نبیند به پنج رسد و علم غیب همین حکم دارد باشد لقوله
تعالی وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ فراش بتاویل
دلالت باشد کر از بهر مردم زن خواهد بحکم آنکه بستر گسترده و تاویل آن بزن رفته
واگر دید که بجهت خود فراشی کرد از بهر خود زن خواهد و گویند فراش بتاویل مرتبه
صالح عورات باشد یا نخاس پس جواری **فربهی** دلالت بر قوت دین کند
و زیادت شدن مال کثیف که بیند که چهارپایان او فربه بودند و بعکس بالعکس واگر
مردی بیند که **فرج** داشت یک قول خوار و بیچاره شود و به دیگر قول فرج و
فرح یابد واگر دید که فرج زنش از قفا بود میلش بطریق نامشروع بود و گویند میان
ایشان عداوتی دراز گشد واگر بیند که زنی از فرج او بیرون آمد درویش شود واگر
بیند که آتش بیرون آمد فرزندی ظالم آورد واگر بیند که آب از وی بچکید از وی منفعتی
اندک رسد واگر بیند که موی بسیار بران بود بسبب فرزند غمگین شود واگر بیند که
زنی از فرج او بیرون آمد فرزندی معلول آورد و آب سرخ فرزند کوتاه عمر بود
لیکن از آن سیاه فرزندی باشد که بزرگ قبیله شود و گفته اند در اکثر آنچه بیند که از فرج او
بیرون آمد با احکام که در ذکر گذشت مطابقه توان طلبید بنابرین باید که رجوع کند و اگر
مردی بیند که بچیزی غیر ذکر معالجه فرج زن میکرد از قبل او فرحی یابد که از نقصی خالی
نباشد واگر فرج را کوچک بیند بر دشمن غالب شود و از شری ایمن گردد و بعکس
بالعکس واگر دید که فرج زن خود را بنظر شهوت میدید مالی بود یا تجارتی کرده کند و باقی

فتنة فتیله
فراخی فراست
فراش
فربهی

این احکام در تأویلات ذکر و زادن زن بحسب اقتضای مقام تقدیم یافته **فرجی**
حکم دراعه دارد **بیت** و اگر بیند که **فرش** می گسترد
عمر او شد دراز و از غم فرد ؛ ورنه باشد بموضعی معتاد ؛ فرش گسترده نیست هم فرپاد
حکم آن فرشها که مشهور است ؛ خود بلا حاجه حرف مذکور است **فرش** گاو و گوسفند در تأویل
مالی عزیز و لذیذ باشد **بیت** ور فرشته شود بخواب اندر ؛ شاید ار خوانیش فرشته سیر
چنانچه باتمه احکام در تأویل ملایک اشارت بدان رفته **فرعون** بتأویل دولتی شوکتی
ظالم بود بدین قاعده تعبیر باید کرد و گفته اند اگر فرعون را بد حال ببیند امام وقت را
نیک باشد و بعکس بالعکس و اگر دید که فرعون شد دین او به بود و دنیا را نیک باشد و
ممکن که در کفر میرد و اگر دید که فرعون زنده شد نعوذ بالله سیرت او زنیم شود و حکم
فروختن از تأویل خریدن پیدا است **فریاد** بتأویل خبر کرده باشد چنانکه
در تأویل بانگ گفته شد و اگر دید که کسی او را **فریب** میداد فریبنده نصرت یابد لقوله تعالی
وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي أَيَّدَكَ بِنَصْرِهِ و گویند در جنگی افتد
که الحرب خدعة **قسطاط** که در لغت خیمه است از موی بتأویل دولت باشد
و گویند اگر خود را در قسطاط بیند زیارت شد اگر دید یا ایشان را دعای خیر گوید و گفته اند
مقام شهادت یابد **فشردن** دلیل بر طمع کند و هر چه بسبب فشردن از کسی یا از
چیزی حاصل آید حکم از جوهر آن حاصل محصول شئ باید کرد آن چیز را بخیر و آن شر را بشر
چنانچه بحسب حروف از اسامی آن معلوم شود حکم **فصد** در تأویل رگ پیمان رفته و
علی الجمله **بیت** هر که رگ زد بخواب و آمد خون ؛ مال از دست وی رود بیرون
و حکم **قطره** در تأویل زکوه رفته و از آن **فطیر** در تأویل نان خواهد آمد

فقاع بتأویل منفعتی باشد که از خادمی رسد یا بپاط و گفته اند خوردن
آن توبه دادن بود و گویند خدمت مردم سفله یا مردم تند خوی و گفته اند فقاع
مردی بود که نفع بمردم رساند **فقاعی** همین سبیل **فقیه** بتأویل همانست
که در عالم و طبیب گفته شد و گفته اند اگر امی بیند یا عامی که فقیه شد عوانی شود و اگر دید
که سنگ **فلاخن** کسی انداخت بروی دعای بد کند یا سخن سخت گوید و اگر دید که
زنی می انداخت سحر کند یا مکری اندیشد و حکمی از نیمعنی در تأویل عراده پیمان رفته
نیک دریابید یافت در تأویل **فلفل** اختلافست بعضی گویند مالی شریف بود و بعضی
گویند خوردنش دلالت بران کند که او راز مرد دهند یا آنکه در غمی سخت افتد **فلوس**
اندک بتأویل قیل و قال بود و از آن بسیار غم و اگر آنرا در لفافه بیند دلیل قضای
حاجت شود و اگر دید که درمی در دهان نهاد و فلسی بیرون آورد و ذنبی باشد
و اگر دید که فلسی یافت مسکوک باسم باری تعالی بسماع و شعر مایل باشد چنانکه بقرآن مایل بود
و اگر دید که دیناری فرو برد و فلسی از وی جدا شد مرگ او نعوذ بالله بر کفر باشد
چه دینار دین است و فلس غش یعنی کفر **فلوس فروش** اگر تأویل فلوس
بخیر کند چنانچه در نوع لفافه پیچیده گفته شد شخصی باشد که اندک فایده از وی متوقع
بود و اگر تأویل آن بشر رود مردی مفلس باشد چنانچه اسم و مسما بود دیدن
بتأویل منعم منفعت باشد و داشتن او داوری و خوردن آن فایده که از بخیلی دهند و در
باقی احکام مشابه بادام است و از آن درخت همچنین و گفته اند فندق بتأویل مرد غریب بود
و تو اگر سیخ که میان مردم الفت افکند و گفته اند مالی باشد که برنج حاصل شود و گویند
دلیل خوف و خشم باشد **فندق** حکم سنجاب دارد و **فنک** بتأویل خشم

گرفتن و دشنام دادن باشد و اگر دیده که او را در اثنای مواکله فواق آمد بیمار گردد
و اگر دیده که فواقش متعاقب می آمد بی حجت بر کسی خشم گیرد و شدت خشم بحسب شدت
فواق بود و اگر دیده که فواق هر چه در معدهٔ او بود مستفرغ شد اجلش نزدیک باشد

باب القاف

قابل در تاویل رویت آدم علیه السلام آمد قاروره را بتاویل غلام و کنیزک
کند یا زن چنانچه در تاویل آب بر سبیل استطراد اشارت بدان رفته قارون
بتاویل عالی متمول باشد اما حسد و کبر بر طبیعت او غالب بود چون بنوت موسی
و هرون علیهما السلام اختصاص یافته او حسد بر ایشان برده و بال و رجال بر قوم ایشان
بگذرکرده لقوله تعالی فبغی علیهم ای بالحسد والتکبر اگر قارون را بیند بصحبت چنین
کسی رسد و اگر بیند خود را که قارون شد دلیل آن شود که این صفات بد اخلاق بر وی
غلبه داشته باشد و اگر مستحق قضا بیند که قاضی شد بزرگی یابد و حالش انتظام پذیرد و
غم او را بیخ و بلا و زیان بود و اگر در سفر باشد راه بر وی زنند و اگر خربنده یا مکاری بود
از سفر باز ماند و اگر قاضی معروف را بیند بمنزل علما و صلحا رسد و اگر غیر معروف باشد
تاویل آن بباری تعالی کرده اند لقوله تعالی یقص الحق و هو خیر الفاصلین
و اگر دیده که قاضی حکم بر وی کرد تاویلش همان بود که دیده باشد بلی بیمار را موت بود
اگر بیماری بیند که قاضی شد صحت یابد لان الحاکم لا یقضی علی نفسه ولا لها
و اگر دیده که قاضی حکم نامشروع کرد روزگار بر اهل آن موضع مشوش شود و اگر دیده
که آن حکم مخصوص بود تفرقه بوی اختصاص یابد قالب کفش و موزه بتاویل
همسایه باشد چنانچه در غلاف گذشت یا خادم و بسیار آن مال بود که از خادمان

حاصل آید خاصه چون کفش دوز یا موزه دوز بیند و گفته اند قالب خشت
همین حکم دارد و دلالت بر آلت کسب مال کند و اگر دیده که قامت میکشت و استوار
مؤکد قیام نماید و گویند صالح را اصلاح باشد و طالح را افساد چنانچه در تاویل بانگ
گفته شد این قدر هست که تاثیر بانگ بیش بود قبا بتاویل پناه و پشتی
بود یا قوت یا سفر یا فرح یا زن و بعضی آن را از قبیل سلاح نهاده اند و حکم جوشن و ترک
آن در احکام جامه مذکور شده و صاحب منظومه گفته بیت
اگر بیند که او قبا پوشید در صف جنگ با عدو کوشید قباله شرعی دلالت بر
ولایت و منفعت و استحکام کار باشد و بعکس بالعکس و گویند اگر دیده که از قاضی
یافت تمسک شرعی یا مسئله علمی آموزد و گفته اند قباله بتاویل مثبتی باشد که
حق او را ثابت گرداند و اگر دیده که چیزی بر پشت قباله نوشته بود و او میخواند
دینی چند بر وی جمع آید و اگر دیده که قباله با قرار او می نوشتند طبیب او را
حجامت فرماید و ظاهرا از این جهت گفته اند شروطی بتاویل حجام باشد چنانچه در
تاویل حجامت اشارت کرده بدین معنی رفته و اگر دیده که مضمون آن قباله
که بدان مقر میشد معلوم نداشت در ادای فرایض مقصر یا بی فهم باشد لقوله
تعالی وکتبنا علیهم فیها ان النفس بالنفس و اگر دیده که شروطی را میان خست تا
چیند غل و غش در میان آورد و ضلال او کند و او را در فتنه اندازد لقوله
تعالی انه من تولیه فانه یضله ویهدیه الی عذاب السعیر و گویند تمسکات شرعی حکم قبا
داشته باشد قپان بتاویل یکی عادل صاحب وجود بود و میخ آن قوام
ملک و مدت حیات او باشد و عروس صاحب سر بود و زنجیرش غلامان و گماشتگان

منی و پنکش حکم در فصل قضا یاد صورتی از این معنی در تاویل ترازو رفته و
تاویل قبر بلفظ کور رفته آمد و حکم قبله در تعبیر نماز ایراد رود
قبیط حکم حلوا دارد بلی آنچه از عسل و مغز بادام چند تا ثیر آن نسبت با
دوشاب و مغز جوز بیش بود قدح بتاویل کنیزکی باشد که بر دست او
خیره رود قدید خوردن دلالت بر غیبت کند و از آن گوشت گوسفند دلیل
غیبت صلحا باشد و از آن دیگر گوشتها غیبت طایفه بود که آن گوشت بایشان
منسوب باشد پت ست در خواب خواندن قرآن اهل دین و دیانت و احسان
و بلند خواندن بهتر بود چنانکه در آواز گفته شد و اگر دید که البقره با اعراف خواند
که ربع اول است آن سال بروی مبارک باشد و کارش کاینبغی انتظام یابد و اگر دید
که سوره مفصل خواند عبارت از ربع آخر است بتمام مرادات رسد و هر مقدار از این
ربعها که خواند از زیادت و نقصان بحسب آن تاویلات اثری یابد پت
در نظر خواندن نیکوتر پ تا ثوابش رسد بسمع و بصر پ و آیت رحمت دلیل خیر باشد
و بالعکس و حکم سورتها مفرد تقدیم یافته و اگر دید که ختم کرد تمام مقاصد دینی و
دنیوی او بحصول پیوندد و اگر دید که قرآن می شنید حجت او قوی و خاتمه او بخیر باشد
و اگر دید که قرآن در زمانی یا مکانی میخواند که مناسب دلالت نبود دلیل کند که
تفسیر برای خود گوید و قال علیه الصلوة والسلام مَن قَرَأ بِرَأيِهِ فَقَدْ كَفَر تاویلات و این
نسبت با حافظ یا ناظر بود اما آنکس که خود اصلا قرآن نداند اگر بیند که از نظر قرآن
میخواند باید که بیدار شود و بعد از توبه در کار آید بلی اگر بیند که حافظ شد مرتبه عالی یابد
لقوله تعالی اجعلنی علی خزاین الارض انی حفیظ علیم و اگر بیند که قرآن بروی

من حیث لا یحتسب روزی نماید قسمت بسویت دلالت بر عدالت کند و قسمت میراث
حسب فرایض اشه ولایت و دیانت بود و بعکس قسمات بالعکس و اگر دید که مال
خود را بطریق خیر قسمت کرد از بهر فرزندی یا خویشی زنی خواهد و مالی بر ایشان
صرف کند و اگر دید که بوجه شر قسمت میکرد کارش پراکنده شود و اگر دید که مالی کم بیش
قسمت میکرد نیک و بدان بخداوند مال عاید شود و حکم قیس در تاویل
ترسا اشارت رفته قصاب مجهول بتاویل ملک الموت باشد چنانچه در
تاویل مشه اشارتی بدان رفته و اگر او را ناگاه در کوچه بیند نعوذ بالله در آن
موضع بیم مرگ مفاجات باشد و اگر او را در خانه بیند کسی از آنجا وفات یابد و اگر دید
که کاردی از قصاب بستد بیمار شود و بعد از ضعف قوت یابد و اگر غیر قصاب بیند
که قصاب شد قتل ناحق بر دست او واقع شود یا جراحتی از وی صادر گردد و اگر این
خواب قصابی بیند قصاصی کند و گفته اند دیدن قصاب معروف و مجهول مطلقا
دلیل شدت بود در جمیع احوال قصه شنیدن بتاویل امن بود از ظلم لقوله
تعالی فَلَمَّا جَاءَهُ وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقَصَصَ قَالَ لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ و اگر بیند که
قصه بر دیگری خواند آنکس را امین کرد از خاصه چون قصه خیر باشد و بعکس بالعکس و
گویند پت گر کند قصه یا خبر گوید پ زر و یابد مرا آنچه می جوید
قصه خوان بتاویل مردی نیک محضر بود و حکم قضا در تاویل قاضی رفته و
آن قضا حاجت در تاویل سرگین تقدیم یافته و قطایف بتاویل منافع باشد
با لطایف و حکم برگ قطایف علی حده تقدیم یافت قفص بتاویل زندان بود
نسبت با آزاد و یا بشکی کار یا زن و نسبت با بنده نخاس خانه بود و یا امانت داری

واگر درانجا مرغ بیند تعبیرش بعکس بازگردد که آن مرغ منسوب باشد وگویند
قفص بزرگ بتاویل خانه باشد وطایر را مراد از زن سراچه است که مرغ خانگی را
در زیر آن میدارند واگر دید که آنرا با مرغ خرید خانه خود وزن را آنجا نقل کند
واگر دید که بسر قفص گرده بود و در بازار میگذشت خانه را بفروشد وجمعی بر خود گواه
گرداند وگویند اگر دید که مرغان بسیار در قفص داشت وآواز میکردند قومی از هم
جنس در اهتمام او باشند واگر دید که ملتفت ایشان میشد التفات حال ایشان داشته
باشد وبالعکس واگر دید که آواز نمیداشتند طایفه زندانیان ضعیف حال بی کس

قفل

باشند قفل باشد دلیل کام ومراد کارها ساختن باستبداد
وگفته اند اگر دید که قفلی بگشاد کار بسته او گشاده شود خاصه چون بیند که زود گشاده شد
وشاید که گنج گذارد وگفته اند بیت گر کلیدی کند بقفل درش
باجابت شود دعا مقرون :: صالح از اشود بیج تعبیر :: فاسق از اشدن بیند اسیر
واگر دید که سعی کرد و نتوانست گشاد این تاویل معکوس شود واگر دید که قفلی بر جایی زد
امانتی بامینی سپارد وگفته اند قفل بتاویل زن لعین باشد یا کنیزک معتمد یا بچه مقبول
وگویند اگر دید که بر در دکان زد دلال ملکی شود واگر دید که قفل بر در خانه زد دلالی زنی
کند وگفته اند اگر دید که کیف ما کان قفلی بر وی زد از شخصی کفیلی بستاند یا کفیل
دیگری شود واگر طالب سفر قفلی بیند موقوف ماند واین حکایت هرچند کاکی
دارد اما میان معبران مشهور باشد که شخصی در سفر بخواب دید که قفل شبستان او گم شد
وبار طامید و در پس گفت پرسید که هیچ بکری در خانه داری گفت بلی صبیه دارم گفت
عجب اگر بحال خود مانده باشد وچون باز آمد نمودند که دست بیگانه بوی رسیده

قلع

قلع بتاویل مال ومتاع دنیوی بود وگویند فرزند فرمان دار باشد وگویند
دلالت بر مردم عوام وسفله کند وگویند ظروف از آن اگر ملک او بود دلیل خدمتکاران
باشد الا خدام تواند بود واگر دید که قلعی که داشت ببشکایت در افزاده اند واگر دید که
قلع کاری میکرد کاری با خلل کند وقلع کار بتاویل مردی باشد که در عمل او وهن

قلعه

بود وحکم قلعه بتاویل حصار بیرون رفته وگویند قلعه دلالت بر انقلاع

قلم

کند از غم ورنج یا پادشاهی که دیگر ملوک را از شر بخیر گرداند قلم بتاویل
ولایت باشد یا علم واز اینجهت گفته اند بیت گر قلم داشتی بخواب اندر
دانش آموزد و شود مهتر وگفته اند دلالت بر فرزند کند بنابرین تعبیر قلم بحسب
حال بیننده باید کرد واگر دید که قلمی یافت زنی خواهد بلی حریص پاک دین بود
یا در اسپری آید که عالم شود لقوله تعالی علم بالقلم یا بصحبت عالمی افتد
واز وفایده بیند فکیف که پیشوایی باشد واگر دید که قلمی تراشید یا بخرید همین تاویل
داشته باشد واگر دید که سر قلمش بشکست کسی بزبان با او درافتد وغلبه یابد
گفته اند بتاویل قیم شخص باشد وگویند شخصی بود که کفالت احوال مردم کند لقوله تعالی
وَمَا كُنتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلَامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وقلم ناتراشیده حکم نی داشته باشد
که تاویل آن بمال اندکیست باعتبار تجویف ومنقط را تاویل باسپیتا وفرزندنا
کردم دام که تاویل قلم بفرزند بود وکارد قلم دلالت بر مربی فرزند کند و
گویند معلمی باشد که تعلیم فرزندان دهد واگر دید که ناگاه قلمی یافت وبدان چیزی
نوشت غایبش مراجعت نماید اما از عمل معزول شود ومؤکد قول اهل بطریق حکایت
نقلی خواهد آمد واگر دید که چیزی نوشت که دلالت بر خیر داشت وبعکس بالعکس

واگر دید که آنچه می نوشت از شمار چهارپای یا مرغ بود دلالت بر قوت نویسنده
کند واگر امی بیند که چیزی نوشت مالی بمکر حاصل کند یا بکاری ناشایست
اقدام نماید لقوله تعالی ولا تخطه بیمینک اذا لارتاب المبطلون واگر نویسنده
بیند که از بهر مردم چیزی می نوشت خاطر مردم را بالجمله جذب کند واز بخت
تاویل نویسنده بحیل کند وبعکس بالعکس واگر دید که نامه می نوشت بکسی حرام
اقدام نماید لقوله تعالی فویل لهم مما کتبت ایدیهم وویل لهم مما یکسبون واگر دید که تنگ
می نوشت دلیل آن شود که در غمی باشد وخدای تعالی اورا الهامی تدبیری فرماید
که بدان سبب از ان نجات یابد یا ابواب رزق بروی مفتوح بود چنانچه در آثار

قلم

مرتضی آمده که علیکم بحسن الخط فانه من مفاتیح الرزق واگر دید که آیتی بر پیراهن او
نوشته بود تمسک او بقرآن باشد وگفته اند نوشتن دلیل مرض بود واگر دید که بدست
چپ می نوشت فعلی که از وی صادر شود یا در ضلالت باشد یا اورا نعوذ بالله
اولاد از زنا باشد یا شاعر هاجی باشد واگر دید که خطی آموخت ونیکو نمیتوانست نوشت
دلیل بران کند که در میان خوف وتعب امری محمود بوی رسد چه شاگردان همیشه
در خوف وتغیر باشند وخاتمه ایشان بخیر بود واگر خوش نویسی بخواب بیند که
مثل بیداری نمیتوانست نوشت از ملالی وانفعالی خالی نماند وگفته اند از حیله توبه
کند بلی اگر بیند که امی بود عقل ومال از وی زایل شود وبالعکس عکس چنانچه اشارت
بدان رفته واگر دید که مکتوبی می نوشت در مصیبتی افتد واگر دید که ببوی خوش نوشت
شهرت یابد ومستحق ثنا شود واگر دید که بزر یا نقره می نوشت از پادشاه عطایی
بوی رسد وبنده درگاه در این خواب صاحب تجربه است چه چنان دید که باب زر

می نوشت واز بندگی حضرت اعلی منصب وانعام یافت ودر حکایت آمده
که شخصی با ابن سیرین گفت چنان دیدم که قلمی در پهلوی من نهاده بود برگرفتم و
بآن چیزی می نوشتم ونظر کردم بر طرف راست قلمی دیگر یافتم وآن را نیز بر داشتم
وبهر دو کتابت میکردم پرسید که هیچ غایبی داری گفت بلی گفت عنقریب بتو رسد
هم در آن روز برسید قلمدان بتاویل مدرسه باشد بران تقدیر که تاویل قلم علم

قلمدان

بود واگر تاویل قلم بفرزند کنند قلمدان هر آینه بمکتب باید کرد وگفته اند تعبیر قلمدان
بمجلسی که مورد احکام ومصدر احکام باشد اولی بود قلیا همان تاویل دارد

قلیا

که در اشنان گفته شد بجهت آنکه اصلش اشنانست واگر دید که ابریشم بقلیا پخته میکرد
مرتب حال زنان بل مصلح کار ایشان شود وایشان را بصورت یا بمعنی کیف
ما کان تربیت کند ودر اعتبار واشتهار ایشان افزاید قلیه بتاویل به از

قلیه

گوشت آب پخته باشد وعلی الجمله دلالت بر منفعت کند واز اینجا گفته اند بیت
قلیه خوش بخواب راحت دان ٭ شور وشیرین دلیل سود وزیان ٭ بلی اگر از گوشت مرغ
بیند امری بعید از جهت زنان تمکین حاصل کند قمار باختن بلهو ولعب وغیره

قمار

دلالت بران کند که بدلیلی باطل در معرض خصمی افتد وظفر بجهت بردن باشد وگویند
بنا حق چیزی بستاند وبالعکس وقمار کعبتین دلیل خصومتی با حیله بود ویا اشتغال
بکاری باطل وگفته اند اگر مریض بیند که سه دریاست وچهار درمی باخت ودو در
بروی بگرفتند دلالت بران کند که اورا دو علت طاری شود که اگر از یکی صحت یابد
از ان دیگری خلاص نتواند شد واگر در جنگی باشد میان دو خصم مضطر ماند که اگر از
یکی امان یابد از ان دیگری نتوان یافت قمری بتاویل ادیبی اشعار باشد که

قمری

بحسن صورت مشهور بود و گویند هر که قمری را بخواب بیند اگر مسافر غایب باشد
بزودی بوی رسد و اگر حاجتی داشته باشد و در تصور بعید نماید عنقریب روا شود
و اگر غمگین بود فرح یابد و اگر این خواب فصل ربیع بیند بقول اخیار تأثیر آن بیشتر باشد
و اگر در اثنای سال بیند در فصل ربیع مراد او حاصل شود و دلیل آن میگویند که سلیمان
علیه السلام بشارت نامه بطایفهٔ بنی اسرائیل نوشت بدین عبارت که انصرف الشتاء
واتاکم الربیع و مراد او آن بود که تفرقهٔ از شما مرتفع شد و اسباب جمعیت مجتمع گشت
در حالتی که آن مکتوب میخواندند آواز قمری شنیدند و بفال مبارک داشتند و
ازان زمان باز آواز قمری و فصل ربیع مبشر خود دانند و بدان تیمن و تفال نمایند
و قمری ماده بتاویل زنی متدین امین قانع باشد **قمع** کوچک بتاویل غلام
و کنیزک خرد بود و ازان بزرگ مدبری منفق ضابط محتشم دانا و گویند قمع زرین دلالت
بر شخصی محتشم کند و ازان سیمین بر شخصی دانا و ازان مسین بر شخصی درویش و ازان
آهنین بر بهادری صاحب وجود و وجود و عدم آن ازاین دستور تعبیر باید کرد
بتاویل مال حلال باشد و جامه و رسن که ازان بافته و تافته باشند دلالت بر تقوی کند و
دانهٔ قنب منفعت بود که برنج حاصل شود **قنب** همان تاویل دارد که در شکر گفته شد
الا آنکه خریدنش به از فروختن باشد بخلاف شکر و گویند خوردنش دلیل آن شود که
بتعجیل مباشر امری کرده و ازان ندامت یابد و **قندز** بتاویل سمور نزدیکست
بدان رجوع باید کرد که بحسب حال بیننده تعبیر کنند و **قندیل** همان تاویل دارد که
در چراغ گفته شد بلی تأثیر آن بیش باشد بحسب بزرگی و در **حکایت** آمده
که حذیفه با مرتضی علیه السلام گفت چنان دیدم که در خانهٔ من قندیلی فروخته بودی

قمع
قنب
قندز
قندیل

فرمود که مثال گفتم که گفت زنی پارسا خواهی که مال و جمال بحد کمال داشته باشد
و هم دران سال زنی بدین صفت خواسته و ابن عمه بخواب دید که قندیلی بمسجد
فروشستی و مسعود بن کرام بآن نزدیکی وفات یافت **قنوت** خواندن دلیل آن
کند که پس بزرگی ثنای او گویند و حاجتش روا شود و از خلق یا خالق **قینه**
بتاویل خادمی باشد چه کلید خانه بوی سپارند و حکم مظروف در تاویل قرابه پیش رفته
قوت صوری و معنوی دلیل صلاح دین و دنیا باشد و گویند دلالت بر ضعف
کند لقوله تعالی من بعد قوة ضعفا **قوس و قزح** اگر سبز بیند دلیل
فراخی نعمت باشد و امن از خوف و بسیاری کسب و کثرت تزویج و تزوج و حکم
باقی رنگها همانست که در تاویل آسمان اشارت بدان رفته و گفته اند اگر سیاه بیند
دلیل عذاب شود و ارطامید و پس گویند اگر قوس و قزح بر طرف یمین بیند دلالت
بر خیر کند و بالعکس **قولنج** بیت ست اثر ز ضیق محال
صرف کردن بخرج اهل و عیال ❁ شومی آن بوی رسد کفر ❁ زود گردد چو باطنش ظاهر
قیادت یعنی آنکه زانیه در میان باشد دلالت بر دلالی کند که متاع بعرض
رساند و معامله بجای شواند رسانیدن و بالعکس و اگر مظلومی بخواب بیند که
قیامت بود بر ظالم نصرت یابد و بمرادات رسد و گویند بسفر رود و نعکس بالعکس
لقوله تعالی انّ یوم الفصل میقاتهم اجمعین و اگر علامتی از علامات قیامت
بیند مثل طلوع آفتاب از مغرب یا خروج یاجوج و ماجوج یا دجال یا دابة الارض
چنانچه ذکر آن رفت یا سایر اشراط الساعة صالح را بشارت باشد و طالح را انذار
و اگر دید که قبرها بشکافت و مردگان بیرون آمدند اهل حق بر اهل ظلم ظفر یابند و

قنوت
قینه
قوت
قوس قزح
قولنج
قیادت
قیامت

که او را تنها حشر کردند دلیل رحلت باشد **پت** زانکه نزد معبران مثل است که قیامت دلیل براجلست ٭ لقوله علیه الصلوة والسلام **من مات فقد قامت قیامه** و گویند دلالت بر ظلم او کند لقوله تعالی احشروا الذین ظلموا وازواجهم و ازینجا گفته اند **پت** مست بیدار کنی مر آنکه بخواب ٭ بعث بیند در سوال و جواب و تتمه احکام گور با نشر خواهد آمد و اگر دید که از عرصات بدنیا معاودت کرد دلیل اصرار بر ذنوب باشد لقوله تعالی **ولو ردوا لعادوا لما نهوا عنه** و باقی احکام در عرصات تقدیم افتاده و در حکایت آمده که سلاطین بخواب دید که قیامت بود و گاوان و گوسفندان او را بسر وی زدند و میکشند حقوق آنکه بظلم بستده بود و از آن هول بیدار شد و صورت بمعبر باز راند و تعبیر کرد که این خواب با بیداری فرقی چندان ندارد و اگر ترک این کسب میتوان او لیست و تایب شد

قبر

قبر بتاویل مال بود بقدر آنچه بیند غم بود و اگر دید که چیزی را در قبر گرفت آنکس را که بدان چیز منسوبست محافظت نماید و در قایه حال او شود **قی** کردن بتاویل توبه باشد و ازینجا گفته اند **پت** توبه کردن بود قی اندر خواب بازگردیدن از خطا بصواب ٭ و اگر دید که باسانی مشقت کرد از توبه باز گردد و اگر دید که بطعم ناخوش بود توبه بشکند و اگر دید که اصلا مشقت کرد و بیمار شود و اگر دید که شیر خورد و شیر و عسل قی کرد همچنین دلالت بر توبه کند و اگر دید که خون خورد و شیر و عسل قی کرد توبه او از ظلم باشد و رد مظالم کند و ارطامید و رس گوید اگر بیند که طعامی یا خلطی یا خونی صافی بی تغیر قی کرد دلیل خیر و برکت باشد ولی منعا را از مضرتی خالی نماند و درویشان را خون صافی بغایت نیک بود و شاید که او را فرزندی آید یا غایبی

قی

مراجعت نماید و اگر دید که آن خون بر زمین رفت تاویلش بر عکس شود و اگر بیند که کرمی فرو برد و عسل قی کرد تعلیم تغییر کند و اگر دید که شیر قی کرد مرتد شود و اگر دید که از طعامی دیگر قی کرد از کسی عطایی خواهد و اگر دید که شراب خورد و پیش از پستی قی کرد مالی حرام بستاند و با خداوند رساند و اگر دید که مست شد و بعد از آن قی کرد دلیل بخل باشد و آنکه علی الخصوص نفقه بر عیال تنگ دارد و از آن قدر که نادم باشد و لهذا قی را بنداست نیز تاویل کرده اند و ازین جهت گویند اگر دید که قی کرد و باز خورد عطایی داده باز بستاند و گویند بر ادای قرض قادر باشد و تقصیر نماید و بدان سبب بزه مند شود و اهل روم گویند قی خود خوردن دلیل یافتن مال اندک باشد و اگر مریض بیند که قی کرد و درود دکان از دهانش بیرون آمد وفات یابد و غیر او وفات اولاد باشد یا فوت شدن چیزی شریف نفیس و گویند قی بتاویل مضرت باشد و گویند نجات از غم بود یا ادای امانت یا گشایش کار بسی برین اقوال تاویل آن بحسب حال بیننده باید کرد والله اعلم

باب الکاف

کابوس

کابوس که در خواب چنان مینماید که مردم را فرو میگیرد و در بیشتر حالات از امتلا حادث میشود اگر با وجود غذای صالح این خواب بیند دلالت بر آن کند که او را قضیه پیش آید که در نظر سخت نماید و چون تفحص کند سهل باشد و عاقبت آن خیر باشد **کاجی** با شیرینی منفعت بود و با ترشی غم **کارد** بتاویل پسر باشد و غلاف آن زن چنانچه در غلاف گفته شد و ازینجا گفته اند هر که بیند که کارد وی فرو برد مال پسر خورد و گویند کارد بتاویل غلامی زیرک باشد

کاجی

کارد

که پیشه زود آموزد و از منفعت پند و گویند کارد دلالت بر حجت کند
لقوله تعالی وآتت کل واحدة منهن سکینا وگفته اند کارد بتاویل کسان شخص باشد
وکاردی که آنرا در سفره کار فرمایند بتاویل خادم سفره باشد وحکم کارد قلم در تعبیر قلم
بیان رفته کاردکر بتاویل شخصی بود که مردم را کیاست وحذاقت تعلیم دهد
وآنرا اثر تمام باشد کارفرما مجملا بتاویل خدام باشد وشرح مفصلات
آن بحسب حروف مذکور است وحکم کارفرمای اهل حرفت در تاویل پیشه رفته اگر دید
که کاریز میراند وآب بیرون نیاید با خویشان ومتعلقان خود حیله کند واگر
مجهول بیند حیلتش با بیگانگان باشد واگر بیند که از آن آب بیرون آمد زن
خواهد یا کنیزک خرد واگر دید که آب از آن برگرفت مالی بحیله جمع آورد خاصه
چون بیند که کاریز خود بیرون است وگفته اند بیت هرکه کاریز راند اندر خواب
برهد از بلا و رنج وعذاب وجاماسب گوید هرکه کاریز بخواب بیند از اهل خانه
ملالی کشد وحکم کاریزکن در تاویل پیشه نقل کرده شد کاز بتاویل
فرزندی باشد که میان مردم اصلاح کند اما پاره سخت سخن باشد وجذاب نیز باشد
کازری از بهر خود بتاویل توبه باشد چنانچه در تعبیر جامه اشارتی بدان رفته و
تطهیر نفس ونجات از غم لقوله تعالی وثیابک فطهر واگر دید که جامه دیگری را
می‌شست اگر کسی را توبه دهد واز مضرت خلاص گرداند چنانچه در تاویل صابون
ازین معنی رفته واگر دید که جامه را از آب منی می‌شست از زنا خوردن توبه کند واگر دید که
از فضلهٔ آدمی می‌شست کفارت مالی دهد که بظلم حاصل کرده باشد واگر دید که از خون می‌شست
کفارت از جهت قتل خطا دهد وحکم کردن با نزاد خواهد آمد واگر دید که جامه را در

کاردکر
کارفرما
کاریز
کاز
کازری

بدرید توبه بشکند واگر دید که باز دوخت باز توبه کند وهرچه جامه سفیدتر بیند
توبه ثابت‌تر باشد کازر بتاویل مردی ناصح فرح‌بخش مصلح بود واگر دید که از
کاسه چوبین چیزی خورد مالی از سفر بدست آورد واز آن کاسه سفالین
دلالت بر مضرت کند وآنچه از کاسهٔ زرین وسیمین خورد دلیل روزی حرام
بود واز آن کاسه مسین وقلعین وروبین روزی اندک باشد واز آن کاسه
چینی رزقی بود که در دین ودنیا مرضی ومرغوب نماید وتاویل کاسه آبگینه
زنی بود چنانچه پیش ازین اشارت بدان رفته وگفته اند کاسه حکم مظروف باز
مقام خود بحسب حرف باید طلبید و کاسه‌بند بتاویل بزرگ مصلح باشد که بصلاح
حال طایفه قیام نماید کاغذ سفید مصلح را دلیل جاه یا علم باشد و
مفسد را دلیل حیله ونفاق بود بنابرین دورویی واگر دید که کاغذی نوشته به
سرانگشت می‌بسود در قضیه که میان او و مردم باشد انکار کند لقوله تعالی
ولو نزلنا علیک کتابا فی قرطاس واگر دید که والی او را کاغذی داد چیزی از او
خواهد وحاجتش روا شود واگر امری بروی مشتبه باشد منکشف گردد
لقوله تعالی تجعلونه قراطیس تبدونها کاغذکر بتاویل شخصی باشد
که هم نفع از او آید وهم ضرر ودر هر دو قسم مرتبه کامل بود وحکم تاویل کاغذ در حکمت
بنفع رفته وهم بشر کاغه که در لغت آنرا دوریج گویند وفی الواقع جانوری
سرخ وسیاه و آنرا از روی طب بر سر می‌نهند در تاویل نسبت با کسی که
صنعتی دنی چرکن بد داشته باشد نیک بود ونیکی بالعکس واگر دید که کافر
شد دلیل آن باشد که بر معصیت اصرار نماید یا آنکه بخدمت ظالمی مشغول شود و گویند

کازر
کاسه
کاسه‌بند
کاغذ
کاغذکر
کاغه
کافر

کافور بتاویل شخصی باشد مغرور بدنیا لقوله علیه الصلوة والسلام الدنیا سجن المؤمن و
جنة الکافر وگویند کفر بتاویل توانگری باشد وگویند مرضی بی دوا باشد
چنانچه مرض فساد دین بود واگر کافری بیند دشمنی ظاهر العداوه باشد
که در قدیم باز دشمن بود واگر دین او فاسد شد شیفته گردد واذیت بمردم رساند
چنانچه اگر بیند که سفید شد دین او فاسد گردد که وان کان قیول سفیهنا علی الله شططا
واگر دید که در ضلالت بود در خطائی افتد چنانچه اگر بیند که در خطائی افتاد گمراه شود
واگر دید که جماعت بر فساد دین او وقوف یافتند گواهی بدروغ دهد واگر دید که
ملت ومذهب دارد در امور دین ودنیا متحیر باشد **کافور** اندک بتاویل ثنا
باشد یا علم یا بشارت یا زمت عرض یا طهارت نفس یا زینت یا زن پارسا یا گرگ
خوب یا دوست صادق وبسیار آن مال بود چه بقدر آنکه بیند وحاصل آنکه
بحسب حال بیننده تعبیر باید کرد در بعضی کافور نام همین تاویل دارد **کاک**
حکم زرت دارد وحکم **کان** زر ونقره در احکام زر وسیم بر سبیل استطراد
در قلم آمد اما قول اشهر آنست که کان زر صالح را دلالت بر روایت ودرایت
کند وغیر او را ریاست وولایت باشد وازان نقره زن اصیل یا فرزند مقبل یا
دولت یا امن از جمیع محذورات وازان مس دلیل آن شود که با بزرگی بد باشد
وازان قلع بتاویل زن خوب بود وازان آهن صحبت بزرگی با منفعت وازان
بلور منفعت از بزرگی یا خاتونی وازان زبرجد صاحب دولت شدن یا از صاحب دولتی
نفع دیدن وازان یاقوت دولت وازان عقیق خیر وبرکت وازان شبه اختلاطی
بفایده با بزرگی وسخنی بیحاصل وازان لعل جاه ومالی که از پادشاه رسد وازان

کافور

کاک

کان

زمرد کام وازان سیماب مال از مرد نیک معامله وازان نوشادر یا بوره تغکرد
غم وقیل وقال وازان گوگرد غم وزیان وازان نفط رسوایی وبدنامی
وملامت وازان نمک خیر ومنفعت وازان سرمه وزاج سیاه غم ومضرت وازان
ازان زاج سفید یا گل سفید منفعت وازان گل سرخ صحبت با مردم لشکری و
گل زرد بیماری وازان سنگ مغناطیس صحبت سفله طامع جذاب وازان شیشه زن
بی اصل تاویل **کاورس** بلفظ زرت بیان رفته و **کاوشیر** که از جمله
ادویه است بتاویل مال باشد بقدر آنکه بیند واگر دید که بر **کاو** نشست خود
از پادشاه عملی یا فایده یا بد خصوص که سیاه وزبون بود وگویند اگر دید که بر گاوی نشست
غلامی را مطیع گرداند واخیار بر آنند که اگر بیند که بر گاوی نشست سفری دور
کند والا که در مضیقی باشد خلاصی یابد چه بنی اسرائیل بطالع ثور از مصر خلاص شدند
واگر بیند که گاو نر یا ماده بمنزل او در آمد نعمتی یابد خاصه چون با بار باشد که در
روزی بروی گشاده شود واسباب جمعیتش آماده گردد وتاویل گاو بجاه ومنصب
نیز کرده اند وازین جهت گویند اگر دید که گاوان بسیار داشت غلامان بسیار تابع او
شوند واگر دید که هر گاوی از آن سه چهار سر داشت ونه بر جای بود از
عمال در عمل بیک دستور باشد واگر دید که یکی ازان گاوان بکشتند وگوشت آن را
قسمت کردند عالمی را بکشند ومال او ببرد چنانچه در تاویل اشتر گفته شد بلی اگر
گاوان نر وماده بسیار با رنگهای مختلف در یکدیگر مختلط بروند وآمد وشد میکردند
دران موضع بیماری بدید آید مخفی نماند که گاوان لاغر بیند اگر گاوان فربه بیند دلیل بسیاری
سال وفراخی نعمت بود وارزانی نرخها باشد واگر بیند که روی از وی بگردانید

کاودر

کاو دلنز

کاد

یا از وی در افتاد این تاویل عکس شود و اگر دید که با وی سخن گفت معاش بر وی فراخ
گردد و اگر بیند که از آن او پوست تا شیرش بجال وی زیادت باشد و پوست گاو ماده
دلالت بر ذخیره کند و ابن سیرین در ترجیح رؤیت گاوان فربه و گاوان لاغر بدین
آیه استدلال مینماید لقوله تعالی اری سبع بقرات سمان یاکلهن سبع عجاف
و بدین اعتبار گفته اند بیت گاو فربه بخواب نعمت دان ؛ وان لاغر غنا و قحط و زیان
و گویند گاو فربه زن توانگر بود و از آن لاغر زن درویش و ظاهر این حکم بماده گاو مخصوص
باشد و اگر دید که بگاو زمین می شکافت و نعمت فراوان بدست آورد و گویند تاجر را بد بود
و دیگران را نیک باشد و گویند گاو سپاه و زرد دلالت بر فراخی نعمت و خرمی سال لقوله
تعالی تسر الناظرین و اگر گاو آبستن را بیند در آن سال عموم و خصوص را امیدواری
زیاده بود و گویند گاو دوشیدنی دلیل زن با منفعت باشد و اگر دید که با گاو جمع آمد از فراخی
سال تمتع تمام یابد و اگر دید که آبستن شد زنش حامله شود و اگر دید که گاوی را بخرید
ولایت شهری معمور یابد و اگر بیند که چوب بر سر گاوی زد یا آنکه گاوی را بدندان گرفت
بزه عظیم از وی صادر شود و اگر دید که گاوی بر وی جست در عقوبتی افتد که بیم قتل
باشد و اگر دید که گاوی بر سر وی افتاد در آن سال وفات یابد و از ابن سیرین منقول است
که گاو را که بیند چون از چهارده سر بگذرد که عبارتی از سبع عجاف همان است که اشارت
بدان رفته دلالت بر محاربه کند و آنچه که از این عدد بود دلیل خصومت باشد و اگر دید که گاوی
بزرگی شد عاملی که با عامه عدل کرده باشد اساس ظلم نهد و حکم تبدیل دیگر حیوانات را با آدمی
باین قاعده باید کرد و اگر دید که گاوی او را بسر زد وفات یابد و خدای تعالی بر وی
خشم گرد و حکایت کنند که شخصی دید که بر گاوی نشست و گاو او را بگزید و روز دیگر

کشتی نشست و اتفاقا در غرقابی افتاد و بیم هلاک بود و عاقبت نجات یافت و گویند
اگر دید که گوشت ماده گاوی فربه خرید در آن سال زنی خواهد و گویند جهت
دیدن گوشت گاو بیماریست ؛ تنگ عیشی و اندوه و خواریست ؛ و اگر دید که بریان کرده
میخورد از خوف ایمن شود و اگر امید فرزندی داشته باشد او را پسری رشید آید
لقوله تعالی فما لبث ان جاء بعجل حنیذ و اگر دید که گوشت پخته میخورد فضلی از باری
تعالی بوی رسد که شکر آن بر وی واجب آید بدلیل آیت وجفان کالجواب وقدور راسیات
چه در تفسیر آمده که مطبوخ آن دیگها گوشت گاو بوده و گویند اگر دید که گوشت گاو میخورد
او را الحکمه یا دیوانی رجوع افتد مبنی بر این بحسب حال شخص تاویل باید کرد و نیز گاو
دشتی بتاویل توانگر بسیار طاعت حلالی خوار گوشه نشین بی آزار باشد اما مخالفت
اهل سنت و جماعت کند و اگر ماده بود تعبیرش بزنی باید کرد که همین صفت داشته باشد
و اگر سرو دار بود دلالت بر شرف و شوکت خاندان آن زن کند و بچه آن دلیل
فرزندی رشید باشد و گویند اگر بیند که گاو دشتی را بگرفت یا بخرید غنیمتی یابد
و گاو میش نر بتاویل مردی مهیب با منفعت دلیر باشد که عظیم با قوت بود
و از آن ماده زنی هم بآن صفت باشد که در گاو ماده گفته شده و نقل میکنند که حضرت
عایشه رضی الله عنها رایت کانی علی تل وحولی بقر ونحرو عرها علی مسروق فقال
ان صدقت رؤیاک کانت حوله ملحمه و آن محاربات واقع شد و شخصی با ابن سیرین
گفت چنان دیدم که گاوی انگشتم گفت خود را نگاه دار تا کسی انگشتی و اتفاقا
در آن چند روز قتلی از وی صادر شد گاو دوشه بتاویل صاحب خیری باشد که
مال حلال بدست آورد و بخیرات صرف کند و مثل پلها و سقایها سازد گاو زبان

بتاویل غم بود و خوردنش بدتر از دیدن باشد کاه بتاویل نعمت و مسرت بود
خاصه از ان گندم و اگر دید که همچون چهارپایی کاه میخورد مال خود در انجهل صرف کند
پت و اگر بیند که رفت در کهدان مر ورا در خزینه ره دان کاه ربا بتاویل
مال بود بحکم آنکه از جملهٔ مهرهاست در مقام خود معلوم شود و گویند بسیار آن مرض بود
و در اندک زود صحت انجامد یا نه اختلافست و اگر دید که کهربایی داشت و کاهی ربود
بکهربایی آسان مال جمع آورد کاهو شیرین بوقت بتاویل منفعت باشد و از تلخ
بی وقت مضرت و خوردنش بتر از دیدن کباب بتاویل بد باشد اما گوشت پخته
به از ان بود دیگر کباب شامی که چون بدیک سازند هر آینه حکم قلیه داشته باشد و گفته اند کباب
از گوشت میشنه دلالت بر امن کند و از ان بزینه بر مال اندک و از ان اسب بر عطای پادشاه
و از ان اشتر بر منفعتی که از بزرگواری رسد و اگر دید که گبر شد از اسلام معرض
باشد یا اعراض کند و گویند بصورت دین داری دنیا طلبد چه محبت دنیا بر مجوس
غالب باشد و گبر پیر دلالت بر دشمنی کند که در قصد هلاک خصم مبالغه نماید
که در سرکه یی نهند خوردن آن غم باشد و دیدنش زیان بلی اگر بیند که از بهر مداوات خورد و
نافع آمد حکم دارو داشته باشد بتاویل آن رجوع باید کرد و حکم گبره در تاویل
کوکرد می آید کبک نر بتاویل پسر باشد که بیند که آن را بشکار گرفت یا کسی بوی داد
و گویند جنگجوی طیاش نقاب بود و از ان ماده زن خوب شریف متمول یا کنیزک
صاحب جمال و گفته اند تاویل کبک دوست عزیز باشد یا حصول مراد یا وصول بشارت
یا مال و اگر دید که کبکی ماده را گشت ازالهٔ بکارتی کند و اگر دید که گوشت او خورد جامهٔ
نو یابد کبوتر بتاویل حکم کبک دارد بلی اگر بیند که گوشت کبوتر خورد مال زنی خورد

و اگر دید که کبوتری را بسنگ زد زنی را بسبب سخن مکروه رها کند و اگر بیند که تیر زد
زنی را دشنام دهد چنانچه در تاویل تیر اشارتی بدان رفته و کبوتر بچه دلالت
بر فایدهٔ مالی داشته باشد یا زیان و گویند هر که بیند که کبوتری یافت آنچه از خدای
تعالی خواهد اجابت فرماید و اگر بیند که کبوتری در روی جست بغایت خرم شود و حاجت
گویند که اگر دید که کبوتری را بحیله بگرفت زنی را فریب دهد و اگر دید که کبوتری از خانه
او بپرید زن را طلاق دهد یا کنیزکی را بفروشد یا بنوعی از انواع از ایشان جدا شود
اگر دید که کبوتری را دانه داد زنی را تلقین کند و اگر دید که کبوتر داشت که خود می پرید
و علف میخورد و ند زنان و کنیزکان داشته باشد که نفقه بر ایشان نکند و اگر دید که کبوتر
بر کند یا بال او را بشکست بر زن سوگند یاد کند که بی اجازت او از خانه بیرون
نرود یا آنکه او را از ان زن فرزندی آید یا آنکه آبستن شود و اگر کبوتران بچگان یافت
بیند دلالت بر کنیزکان کند که ایشان زاید یا فرزندان بتاراج آورده باشد و اگر بیند که
کبوتر بسیار داشت و ملک او بود ریاست یابد و مال بسیار بوی رسد و گویند
تاویل هر کبوتری صد درم است و بهر کبوتری که بخواب بیند سبز فام بود و گویند از ان
سفید دین باشد و از ان سبز ورع و از ان سیاه مردم بزرگ و از ان ابلق ارباب
تخلیط و اگر زن کبوتر نر بیند اگر بیوه باشد شوهر کند و الا او را پسری آید و گویند
کبوتر نر بتاویل غنیی حسیب ادیب باشد و اگر چه مال وی اندک بود اما اتباع او بسیار باشد
و کبوتران حرم اگر نر بیند دلالت بر مردم معصوم کند و اگر ماده بیند زنان با عفت
باشد و کبوتر برجی و خانگی و غیر آن یک حکم دارد و آنکه در خواب شد کبوتر باز
با مران مرغ کو گشت پرواز ❁ و آنکه بر باطلت بیچاره ❁ در پی ناحق است همواره

کبوترخانه

کتاب

کبوترخانه بتاویل جای زنان باشد کتاب تفسیر زهد باشد وگشایش
دختری وازان حدیث بسبب بودن تقربت سلاطین وازان اصول کلام میل بحل
وآن اصول فقه تقریر علما غریب یا فواید دینی وازان فقه توبه از خطا واختیار صواب
وازان قصص اخبار انبیا واولیا وصلحا حریص بکار خیر وازان تاریخ ملوک کارهای حاصل
وازان حکمت رغبت بمصحف چنانچه در خوابهای مقلوب ذکر رفته وازان نحو وصرف
وسایر ادبیات شغل دنیوی بداعیه ها وازان معانی وبیان بخصوصیت فتح الباب صوری
ومعنوی وازان شامل توقع انشاء دیوان وازان طب اشتغال باصلاح امور وازان
طبیعی شناختن امور دنیوی وازان ریاضی تخصیص بنجوم طلب صلاح این جهانی وازان شعر
محبت زنان وازان تعبیر منت نهادن بزرگی بروی بجاه ومال وازان هندسه علم یا صنعت
وازآن مساحت سفر یا نفع وازان حساب غمگین شدن وازان افسانه ومضاحک فضیحت
یافتن از کاری وآنچه مذکور شده هرآینه از متشعبات این اقسام تواند بود وبحسب مناسبت
بر بنیاد قیاس باید کرد وگویند دفتر مطلقا دلالت بر تدبیر معاش کند چه مردم از مطالعه آن
استفاده عقل مستفاد می کند وبراحوال اوایل واواخر واقف می شوند واگر دید که
دفتری را بخورد دلیل موت باشد الا ازان مصحف که حافظه وناظر را دلیل خیر بود چنانچه
در تاویل مصحف بحسب مناسبت مقام مشروح خواهد شد ان شاء الله دیدن کتان جامه
مبارک بود وبتاویل مال حلال باشد وتخم کتان نیز دلالت بر مال کند اما بتاثیر کم از پنبه
باشد چنانچه در تاویل پنبه بیان رفته وگویند کتان بتاویل مالی باشد که ازان ذخیره حاصل
آید چه کتان تن را فربه کند وفربهی بتاویل تمول دهد کنیزا در تاویل جمع
بیان رفته دیدن کج بتاویل خصومت بود وخوردنش هلاک یا بلای سخت یا غمی

کتان

کنیزا

کج

کج پز

کحال

گدایی

گدا

کدو

کدو یعنی قباق

صعب چنانچه در آهک گفته شد کج پز بتاویل فرعون صفتی باشد
چه اول کسی که کج پخت فرعون بود چنانچه در تاویل آهک اشارتی بدان رفته
وگویند دلیل منافق بود چه کج نه سنگست ونه خاک کحال بتاویل صاحب رای
باشد که طریق صلاح دین ودنیا بمردم نماید ودوستان را بهم رساند خصوص چون دید
که داروهای نافع بود وباقی احکام او در تاویل چشم مذکورست اگر دید که در تنها
گدایی میکرد جاه ومال بسیار یابد خاصه چون دید که او را چیزها ومحبوب میدادند
چنانچه در تاویل درویشی گفته شد وگفته اند منفعتی با سرزنش باشد وگفته اند
اگر دید که او را چیزی نمیدادند کارش بسته شود اما قول اصح نهاده اند که مجرد گدایی
دلیل مراتب ومطالب باشد وگفته اند گدا بتاویل طالب علم بود چنانچه در تاویل
سایل بیان رفته کدو درخت کدو بوقت دیدن مال باشد وبعضی را آزادی بود و
بر دین را اعتقاد وکافر را اسلام وفاسق را توبه وصاحب منظومه بدین عبارت گفته بیت
هر که بیند کدو بخانه خود ❊ امن باشد ز هر چه باید بد ❊ به شود گر مثل بود بیمار
ور بود کافری شود دین دار ❊ ور حقیرست حیف باز آرد ❊ ور مسافر بخانه باز آید
وکدوی پخته خوردن دلالت بر روا شدن حاجت کند وگویند اگر دید که آش کدو
خورد امری دینی یا دنیوی که ازو فوت شده باشد تدارک کند چه بعضی از انبیا را
خسارتی افتاد وبطریق مناجات شکایتی کردند وباری تعالی بادوحی فرستاد که کدو
خورد بخورد وآنچه ازوی فوت شده بود بوی عاید گشت وخوردن کدو خام فریبی
باشد که از جن رسد یا خصومتی که میان او وابناء جنس واقع شود واگر دید که
میانه درخت کدو نشست از وحشت بانس رسد چنانچه در قصه حضرت یونس مروست

حیث قال تعالی وانبتنا علیه شجرة من یقطین واگر دید که از خربزه زاری کدوی
چند بوسید دعای یا دوای از مرض نجات یابد هم بدلیل قصه یونس علیه السلام
و آیه مستشهد و گویند درخت کدو بتاویل مردی سبک روح خوش حضور بود یا عالم یا طبیب
و از ینجا گفته اند بیت شاخ و برگ کدو بخواب نکوست . حالی خوش حکایتی خوشخوست
و گفته اند مردی درویش باشد کدینه کازران بتاویل شریک بود و چه عمل او بادیو
سک میتوانند بود و از شریک او جمال و کمال افزاید گر بتاویل درویشی را توانگری
و شهرت باشد و توانگر را قدرت و ریاست و گویند مالی بود که برنج حاصل شود یا جرب
خارش اندام و اگر دید که گرش نماند مالش نماند و گر بر خود دیدن به از آن دیگری باشد
و گویند که بتاویل طاعون باشد و اگر دید که گر خشک داشت و می خارید از جهت آنکس که
بدان اندام منسوب باشد غمگین شود و اگر دید که گر تر می خارید مالی با رنج و غم یابد و اگر چه
که ریم یا زرداب از آن می آمد همان حکم داشته باشد که درد اعضاء اندام گفته شد و تتمه
این احکام در تاویل آیه تقدیم یافته و تاویل کرام الکاتبین در حرف تعبیر ملائکه بیان
رفته کروبا بتاویل غم و نزاع باشد و خوردنش بسبب تلخی بتر از دیدن و گویند
حکم او حکم زیره است و حکم کرباس در تاویل جامها بیان رفته کرباسه که
انواع آن متعدد است بتاویل مفسدی نمام بود که میان مردم عداوت انداز دو گویند
دیدن او دلیل خرج فقر باشد و بسیار آن دلالت بر قومی کند که بسیار در معمورات توقف
نکنند کربه بتاویل دزد باشد و گربهٔ معروف دزد آشنا بود و گوشت گربه مال دزد باشد
و چیزی بردن و بازستدن و امثال این قضایا را تعیبا پس تعبیر باید کرد بلی اگر بیند که
گربه را از بهر پوست کشت چار کرد و اگر بیند که گربه او را بخراشید همان تاویل داشته باشد

واگر بیند که گربه را قهر کرد دزد و شفا یابد و اگر بیند که گربه بروی غالب آمد مرضش
امتداد یابد و گفته اند هیچکس گربه بخواب نبیند که نه روز دیگر بیمار شود و صحت یابد و از ینجا
گفته اند بیت گربه دزد و حریص و بدسیرت . هیچ خیرش مدان که جمله شرست
و اگر گربهٔ صحرایی بیند این جمله که گفته شد صعبتر باشد و گویند گربه مردم خانه باشد
یا خادم شخص و اگر غلامی بیند که گربه را دوشید و شیر باز خورد آزاد شود و زنی
از خانهٔ آزادکننده بخواهد و اگر این خواب آزادی بیند در خصومت افتد و گفته اند
گربه بتاویل غماز باشد یا زنی مشاطه یا خادمی حارس یا قرض خواه و گفته اند گربهٔ
دست آموز بتاویل سالی با راحت باشد و از آن وحش سالی با رنج و آزار و بیماری
گوید گربه ماده زن بد فریبنده با وحشت باشد و در حکایت آمده که یکی از امراء
سیستان بخواب دید که گربهٔ سیاه در خواب از یک کاسه با حرم او چیزی میخورد
و شکم آن گربه بدرید و خواست که زن را بقتل آورد ناگاه جوانی خوش شکل پیش
او آمد و گفت مهلاً یا امیر فامسک بمعروف او تسریح باحسان و چون بیدار
شد اظهار نکرد و متجسس بود تا غلامی حبشی را در حرم یافت و او را بکشت و قصد
زن خواست کرد و او تضرع نمود و امیر آن آیت را متذکر شد و زن را طلاق داد و
و زنی پیش ابن سیرین رفت و گفت بخواب دیدم که گربهٔ سیاه را سر در شکم شوهر من بود
و چیزی بیرون آورد و بخورد و گفت دزدی زنگی از دکان شوهرت سیصد و شانزده درم ببرد
و چنان شد و در جوار او سیاهی حمامی بود و وجه از و مطالبت نمودند و باز داد و بعد از آن
از ابن سیرین علت تاویل پرسیدند گفت گربه دزد دست و شکم خزانه و خوردن او دزدی
و سنور بحساب ابجد این مبلغ باشد و حکم گرته که عبارت از قبای کوتاه است

کدینه
کر
کرام الکاتبین
کروبا
کرباس
کرباسه
کربه
بیاده گربه
کرته

گرد

گردانیدن

همانست که در تاویل قبا گفته آمد و گفته اند بتاویل فرزند بود و اگر دید که گرته پوشید
و توقع فرزندی داشته باشد اورا دختری آید و حکم گرد بتاویل خاک و غبار
تقدیم یافته گردانیدن گوسفند و مرغ بر آتش دلالت مالی کند که برنج حاصل شود
گردن بتاویل محل امانت و دیانت باشد و اگر دید که گردنش بلند و سطبر بود دلیل آن شود که
نیک امین و متدین باشد و بعکس بالعکس و اگر بر وضع خود بیند دلالت بر حسن خلق و
شجاعت کرم کند و اگر شکسته بیند از مرادها باز ماند و گفته اند در دین او خلل افتد و گویند
اگر پس گردن را نیکو بیند از مملکت بگریزد و سلامت یابد و اگر دید که بر گردن دشمن نشسته
بود بر وی ظفر یابد و بالعکس و اگر بی هیچ مرضی در گردن احساس ثقلی کند بیمار شود و اگر
دید که آن ثقل در سر و گردن بود مرضی عام طاری شود چنانچه هر کس را ازان اثری
رسد و حکم درد گردن در تاویل دزد و رفته و گویند اگر دید که بطیب نفس بر گردن کسی
نشست مرکوب تحمل مؤنت او نماید و اگر دید که بقهر نشست وفات یابد و بعضی ازین احکام
در تاویل بار تقدیم یافته و اگر دید که ماری در گردن او حلقه شد دلیل آن شود که در
ادای زکوة مقصر باشد لقوله تعالی سیطوقون ما بخلوا به یوم القیامة و اگر دید
که موی بر گردن او بود امانتها قبول کند یا قرض بروی جمع آید و اگر بیند که بسترد امانتها
باز سپارد و قرض باد ارساند و اگر دید که گوشت گردنش کسی میخورد در حق او غیبت
گوید و بعکس بالعکس و دیت در گردن زنده گردن اختلاط و محبت باشد که مدتی باقی
ماند و اگر دید که بعد از معانقه سر در کنار دیگری نهاد و نیز راس المال بطریق مشارکت در میان
آورند بی اگر بیند که مرده او را در بر گرفت آن تعبیر معکوس شود و حکم گردن بند
بطوق زر و سیمست گردن زدن در تاویل بغایت نیکست چه غم جای رایج باشد

گردن بند

و خایف را امن و بنده را آزادی و کافر را اسلام و باقی این احکام در حکم
سر از بدن جدا کردن بیان رفته و اگر دید که عروق گردن او زد و تاثیر آن بیخ کوشید
بیشتر و بیشتر بود و شاید که آن منافع یا آن مضار خود از عمر او باشد و اگر دید که
طفلی گردنش زد رحلت کند و گویند از تمام غمها خلاص یابد و اگر بیننده بیمار بود
مرض او دراز کشد سببی گناهان محو شود و اگر صالح باشد از مجموع عوام بلاها خلاص
یابد و اگر دید که سرش با گردن بدو نیم کردند و یک نیم را بجایی دیگر بردند دو زن خواهد
که قدرت داشتن ایشان نداشته باشد و شوانند که ایشان را رها کند و اگر دید که پادشاه
گردن رعایا میزد گردن ایشان از بار مؤنت آزاد شود و ارطامید و در پس گویند علت
الکند اگر بیننده بیند که او را گردن زدند آزاد گردد و آنست که سر مالک ولایت بدنست
چون جدا شود اهل ولایت از قید مطاوعت آزاد شوند و گفته اند اگر بیند که بحکم
حاکم یا بسبب راه زدن یا در جنگ و غیره او را گردن زدند و او را پدر و مادر باشد یا
او را فرزندی بود ایشان زاید باشد چه تاویل سر بوالدین کرده اند چنانچه در تاویل
سر گفته شد که سرور قوم باشد از اقارب یا از جانب والدین از آن جهت که سبب حیوة اند
و فرزندان ازان جهت که صورت پدر در روی میتابد و روی بواسطه سر ازین صورت
میتوان نمود و موکد این معنی در حکایت آمده که یکی از حکام یونان
بخواب دید که گردن او بزدند و حکیمی دیگر تعبیر کرد که پدرش وفات یابد و عاقبت
چنان شد و دیگری بخواب دید که گردن قومی زده بودند و معبر گفت از زن و فرزند
جدا ماند و همان بود و شخصی چنان دید که سرش از تن جدا شد و معبری گفت هما نا مادرش
نماند و نماند گرده بتاویل مالی پنهان باشد ازان ماکول اللحم مال حلال بود

ویتعکس بالعکس واکر دید که کرده کسی میخورد دفینه ازان وی بیابد و خرج کند
وکفته اند کرده بتاویل فرزند باشد ازانجهت که اصل منی از کرده است دلالت بر اخوات
وسایر قرابات کند وصلاح وفساد آن بایشان تعلق کیرد وکرده هر حیوان فایده باشد
ازانکس که حیوان بوی منسوب بوده وکرده ددها دشمن باشد وازان کاو فایده که دران
سال رسد وازان کوسفند مطلق مال بود وکویند اکر کرده دد کونه را بر حال صلاح بیند
غنی شود ومیان صواب وخطا نیک ممیز باشد وبالعکس واکر دید که بر کردن
نشسته بود وخوش میرفت شرف ونشاط یابد ودشخوار بیابر دست او آسان شود واکر
دید که بدشخواری میرفت مرادی که داشته باشد بتانی میسر شود واکر دید که بر کردنی خانکه
نشسته بود ولی کاو ایستاده بیمار شود کرسنکی بتاویل به از سیری باشد
سیرابی به از تشنکی بود واکر دید که چیزی خواست که بخورد ونیافت چیزی بوی رسد
بدلیل قصه موسی علیه السلام حیث قال الله تعالی فقال رب انی لما انزلت الی من خیر فقیر
اما از دیدن کرسنکی حریص شود واکر بیند که چیزی میخورد حرصش کم کردد وکویند
کرسنکی معصیت بود مکر آنکه سبب روزه باشد که حکم او علی حده تقدیم یافته واکر دید
که چیزی خوش خورد وسیر شد توبه کند وباز بشکند وکویند کرسنکی دلالت بر ذهاب مال
کند وحرص بسبب جوع و حکایت کنند که شخصی بخواب دید که عظیم کرسنه بود وبا معبر کفت
وتعبیر کرد که بعد از فقر غنا یابد کرسی که آنرا عرش یاد کنند بتاویل علم باشد لقوله
تعالی وسع کرسیه السموات والارض وابن عباس کوید که هر که کرسی را بیند معرفت علم
باری تعالی بحسب فهم حاصل کند وتاویل آن بپادشاه و عالم عادل نیز کرده اند وکفته اند
حکم آن کرسی باحکام عرش نزدیکست اما کرسی نجاری وخراطی بتاویل زن بود وحسب

بر کردن

کرسنکی

کرسی

ومال وجمال او بمقدار قیمت کرسی باشد وبعضی ازین احکام در تاویل تخت تقدیم
افتاده چه هر دو بهم نزدیک اند وکرسی آهنین دلالت بر قوت کند وازان چوبین هر چه
کم ازان باشد وازادنی نفاقی نیز خالی نماند وکویند اکر دید که بر کرسی نشسته بود
وکیلی یا وصی شود واکر مستحق ولایت باشد ولایتی یابد واکر بازوش بیند تاثیر آن
زودتر باشد واکر غایب بود بسلامت مراجعت نماید وکرسی که نه از بهر نشستن بود
دلالت بر خادم خانه کند ودر حکایت آمده که زنی بخواب دید که هفت
کرسی ازان کرسیها که اطفال را بدان می نشانند بر روی دریا بودی وبعد ازان
هفت فرزند آورد ودر کهواره وفات می یافتند خوردن کرفس
بتاویل غم بود یا چیزی مکروه یا خصومت واکر بوقت بیند بهر حال بهتر باشد
کرکس بتاویل ذو شوکتی بزرکوار بود وحکم پیکدیکر نزدیکست وکویند چپ
کرکس از مرغها بخواب به است زانکه در او چیز از نعمه فره است وربود کرکسش بردی بهوا
از سفر کردوش مراد روا اما سبب حال دین شود چنانچه از قصه نمرود مرویست
واکر بیننده را ازان پر داد باز نیاید ودران سفر وفات یابد واکر کرکس را
بی چنکال بیند دلالت بر نوشته کند چه منقولست که حمله عرش صورت کرکس ان
دارد واکر دید که کرکس از بالاء سر او شکار میکرد بازرکانی کند واکر کسی ملازم
باشد باید که از غضب پادشاهی اندیشه مند شود چه سلیمان علیه السلام
او را بر سایر طیور موکل کردانیده وتمامت از وی هراسیدند واکر دید که بچه
کرکس یافت یا بوی بخشیدند او را فرزندی شریف آید یا دختری که بخواهد او
اکر دید که کرکسی بر سر او نشسته بود ذو شوکتی دران موضع نزول کند واکر دید

کرفی

کرکی

گرگسی را بکشند والی آن موضع هلاک شود یا معزول گردد واگر دید که گوشتش
بخورند مالش ببرند واگر دید که پاره از آن گوشت ببرد مرگ بر وی صعب بود
و پسر گرگس حکم سرگدن دارد و اخبار بنی اسرائیل را تعبیر گرگس و دولت کی
آنکه بمواقف علماء اسلامی تاویل آن بپادشاه ذو شوکت میکنند و دلیل از توریت
می آورند که باری تعالی در قصهٔ بخت نصر با ایشان فرموده که انی ارسل علیکم
النسر الاکبر لیسر احمد علی راسکم و قولی دیگر آنکه تاویل آن بوالدین و دایه و اولیت
و همچنین از توریت نقل میکنند که بطریق تمثیل با موسی و هارون علیهما السلام بیان حجت
خود در شان بنی اسرائیل فرموده که انا کلام والاب لهولاء القوم الا د صعمر
او کالنسر لا ذمهم **کرکدن** بتاویل ذو شوکتی مهیب باشد و سر کرگدن بتاویل مالی
تمام باشد که از ملکی عظیم بظلم حاصل کند و قاعدهٔ کلی آنست که هرچه در حس کم نخجد
تاویل آن بظلم و جور کنند **گرگ** بتاویل والی ظالم کذاب باشد یا دشمنی دزد و
غدار و شیر گرگ دلالت بر ولایت کند یا مرتبه بحسب حال آنکه بیند واگر دید که از گرگ
ملامتی یافت آن والی خسارتی کشد واگر دید که بخانه او گرگ در آمد و از وی دهشتی
نداشت آن والی را ضیافت کند و تاویل گرگ نر پدر دروغ زن کرده اند و از آن
ماده بزن مخالف واگر دید که بچه گرگی می پرورید رعایت فرزندان دزدان کند و
از آن ملالت یابد چه مشهور باشد که **بیت** کمی بچه گرگ می پرورید
چو پرورده شد خواجه بر هم درید ؛؛ و گویند هر که گرگی بخواب بیند کسی را متهم کرده
لقوله تعالی و ما انت بمومن لنا ولو کنا صادقین واگر دید که گرگی گاو وی شد غلامی دزد
منصف کریم شود و گویند اگر گرگ بیند که از پیشوای خود سخنی خوش یا کلمهٔ خیر

کرکدن
گرگ

شنود و از طامیدور پس گویند دیدن گرگ دلالت بر ایام سال کند چه طریق
گرگان آنست که در گاه رفتن از پی یکدیگر روند خصوص در جوی و بر یک و تیره
باشد چون ایام که متتابع آیند واگر دید که گرگی را بکشت همان حکم دارد که در
تاویل پلنگ گفته شد و حکم **گرما** از تاویل تابستان مستفاد است **گرمابه**
دلالت بر اندیشه کند بواسطه گرمی و تاریکی و هرچند گرمتر و تاریکتر بیند تاثیر آن
بیشتر بود ولی چون بیند که بآبی معتدل غسل کرد یا بطریق استحمام سر و تن بشست
آن ملالت سهلتر گذرد خصوص چون بیند که زود بیرون آمد چه تاویل غسل و
غسل اعضا و فرج و فرح باشد چنانچه در تعبیر غسل اشارت بدان رفته و
گویند غسل و غسل در حمام بآب گرم دیدن به از آب سرد باشد بنابر مناسبت
مقام و مبنی بر این گفته اند اگر مغموم بیند که بحمام رفت و بآب گرم خود را شست از
تمام غموم خلاص یابد واگر دید که بی آنکه احتیاجی داشت بحمام در رفت قرض داده بشود
واگر دید که از آنجا آب گرم خورد در مرض برسام افتد چنانچه در تاویل آب
اشارت بدان رفته واگر گرمابه در موضعی نامعهود بیند آنجا زنی رعنا باشد یا
بدید آید و فی نفس الامر در تاویل گرمابه اختلاف است و بعضی گویند اگر دید که بحمام و
رفت از جهت عورات غمگین شود از بهر آنکه حمام محل آزار است و تاویل ازار
بزن کرده اند و بعضی گویند در تب محرق افتد از آنجهت که اشتقاق آن از حمیم و
حمام بهم نزدیکست واگر دید که باتفاق جمعی استحمام بود درویش را دلیل مرض بود
چه معهود فقرا آنست که ایشان را در مرض و ضعف بحمام برند و توانگر را اگر بیند
تنها بحمام رفت دلیل هلاکت بود واگر دید که در حمام مجلسی ساخت با زنی میل زنا کند و سرا او

گرما
گرمابه

فاش شود جهت آنکه حمام موضع کشف عورت است و اگر دید که بنای حمام کرد مرتکب
امری شنیع شود و از آن بخت بروی تشنیع زنند یا از دشمن غمی یابد و جابر
گوید حاجتش روا شود و گویند اگر حمام معتدل بیند دلالت بران کند که زن و خویشان
زن بر وی مشفق شوند و با وی موافق باشند و مساعدت نمایند و بالعکس و اگر او
حمام گرم بیند که از مجری راهی گشاده شد و آب در می آمد و خواست که آن مجرا مسدود
گرداند و نتوانست کسی با اهل او خیانت کند و خواهد که منع کند و قادر نباشد و اگر
دید که حوض گرم مملو است و آب از آنجا بمیان حمام در می آمد بر سر خشم کرد و اگر تاویل
حمام بد بیارد و اگر آن از سرد بیند دلالت بر نامرادی کند و اگر معتدل بیند عکس آن باشد
و اگر گرم بیند در کسب سعی بسیار کند و اما آسایش و پیرایش از آن کم یابد و اگر حمام
و غسل و آهنگ کاری را سر پا بهم بیند متعرض تاویل نباید شد بلکه تعبیر غسل و استعمال
آهنگ باید کرد که آن قویست و ارطامیدورس گوید اغتسال در حمام معتدل بیمار را
شفا باشد و غیر او را خیر مطلق بود و بعضی ازین احکام در تاویل غسل تقدیم یافته و اگر دید
بجایی در رفت که سقف نداشت یا آب نیافت نومید شود و گویند حمام بتاویل دوست
باشد یا وام دار و اگر دید که **گرمابه بان** شد زنی محتشم خواهد و بکارهای او مشغول
شود و اگر زنی این خواب بیند شوهری کند بدین صفت و حمامی بتاویل شخصی باشد که قیم
اطفال شود یا کدخدای خانه و گویند حاشا قوادی بود که او را از آن باشد که مطاوعت
زانی نماید و از و منفعتی یابد بلی اگر او را با جامه سفید بیند مردم را از غم فرج
بخشد و تونی بتاویل کاری بزرگ باشد و اگر دید که تونی را نابکرد دولتی یابد و الا
بحسب حال عروجی کند و **حکایت** کنند که شخصی بخواب دید که در حمام پیشاب می

گرمابه بان

و با معبر گفت و تعبیر کرد که ظاهرا دلالت بر شدتی دارد و روز دیگر در حمام
پیشاب و پایش بشکست و **کرم** بتاویل عیال بود یا خدم یا مال و اگر دید
که از پس وی در حمام از وی بیرون آمدند از صحبت طایفه اشرار تباعد نماید و دلیل
شرف و طهارت او شود و اگر دید که کرم در گوشت خانه او افتاده بود عیالش
مال دیگری خورد و اگر دید که کرم بسیار در تن یا در جامه وی افتاد مال یا خدم یا
عیالش زیاده شود و اگر دید که کرمان از تن او می افتادند عیالان از وی دور شوند
و اگر دید که می انداخت ایشان را دور گرداند و اگر دید که می کشت هلاک شوند و اگر دید
که بر میگرفت و باز جای می نهاد ایشان را نفقه کند و بحال خود باز آورد و اگر
دید که کرمان از کور او بیرون می آمدند اولاد او را اولاد متولد شوند و گویند
اگر دید که کرمان از دهان او بیرون می آمدند اهل خانه او خواستند که او را فریب
دهند و او واند **کرم قراب** بتاویل پادشاه را رعیت باشد و تاجر را بنج و محترفه
را حرفت و منافع که ازین مداخل رسد **بت** اگر **گرد** گرد خویش را در خواب
دین و دنیای او شمار خراب و گویند از گناه ترسد قوله تعالی **کل نفس بما کسبت**
رهینة و اگر بیند که کسی را در گرو کرد بر آنکس ظلم کند و اگر دید که متاعی را در
گرو نهاد از جهت آن متاع با کسی در خصومت افتد و اگر دید که با کسی در قضیه
گرو بست میان ایشان مناظره شود و شاید که بمشاجره انجامد و اگر دید که **گره**
بر ریسمان افکند کاری کند که از وضع دور نماید و اگر دید که گره بگشاد دلیل آن شود
که تکیه بران کار نکند و اگر دید که چیزی بگره محکم کرد بستگی کارش دایم باشد
خصوص چون بیند که آن گره را باز نداند کرد و اگر بیند که گره بر پیراهن افکند دلیل عقد

کرم

کرم قراب

کرد

گره

اجارتي باشد وازان ريسمان دلالت بر قرض كند وبر دستار خادمي يابد وبر اول
زن خواهد وگويند مصلحت كه دران استحكام مستحسن باشد چون بخواب بيند
گرگره بران زد آن كار ومصلحت مستحكم شود واگر ديد كه گره باز نميتوانست كرد
كارش از طرف ديوان بسته شود   از محذورات بتاويل نجات بود از
مامورات دلالت بر ضعف اعتقاد كند واگر ديد كه از دشمن ميگريخت بر وي ظفر يابد
چون موسي عليه السلام بخواب ديد كه از فرعون ميگريخت وعاقبت بروي ظفر يافت
وگويند ولايتي يابد لقوله تعالى ففررت منكم لما خفتكم   الآية   واگر ديد كه پي خوف
ميگريخت دليل موت باشد لقوله تعالى قل لن ينفعكم الفرار ان فررتم من الموت او القتل وإذا
لا تمتعون الا قليلا   واگر ديد كه كسي را ميخواند وميگريخت خصمش بشود ومطاوعت
نمايد لقوله تعالى فلم يزدهم دعائي الا فرارا   وتاويل گريختن در يك قول بامن
رفت لقوله تعالى ففروا الى الله   واگر ديد كه از خوف بگريخت ودشمن بوي نرسيد
غمي بوي رسد وبعد ازان بر دشمن ظفر يابد واگر ديد كه دران حالت دشمن بروي
مطلع شد ملاقي از دشمن بوي رسد واگر ديد كه چنان مي گريخت كه دشمن را مي ديد
متفكر شود واگر ديد كه در حالت گريختن لرزان بود ودست وپايش شده غمگين شود
وحكم هزيمت علي حق خواهد آمد ان شاء الله   گريوه   بتاويل عذاب باشد چه بيان
معبران مشهور بود كه العقبة عقوبة وگويند اگر ديد كه بر گريوه ميرفت رفتني بمشقت
يابد واگر ديد كه ازان فرو افتاد خلاص شود وشرح اين احكام از تاويل گريوه مستفاد
گردد   گريه   در خواب مايهٔ شاديست   بدليل حزن مومن در دنيا وفرح او در آخرت
لقوله تعالى وينقلب الى اهله مسرورا   بتاويل درويشي وفرومانذگي بود

گريوه
گريه

ليك پي نوحه گريه شادي دان زانكه بانوحه اندوهست وزيان   واگر ديد كه دران
رفت اورا اشك مي آمد زيان بوي رسد واگر ديد كه بخنديد وبعد ازان بگريست
اجلش نزديك باشد لقوله تعالى اضحك وابكى وانه هو امات واحيى   گرى
بتاويل درويشي وفرومانذگي بود وگويند دلالت بر فساد دين كند لقوله تعالى
لو كنا نسمع او نعقل   الآية   بر اگندن گوش همان حكم گري دارد چنانكه شنيدن
وفهم ناكردن   درخت گز   بتاويل ملاقات منافقي پي خير باشد وخوردنش
دلالت بر وحشت وغم كند يا فتنه ومصيبت وگويند صحبت با اغنيا مضر باشد وبا فقرا
نافع بود   گز   گويند بتاويل آلت سفر باشد اگر ديد كه گزي يافت يا خريد عزم
سفري كند وبعكس بالعكس وحكم بودن علي حق تقديم يافته   گز انگبين   همان
حكم دارد كه در ترنجبين گفته شد   گژدم   بتاويل مفسدي ضعيف بود كه مردم را
بزبان رنجاند ودر ايذا فرق ميان دوست ودشمن ننهد وگويند دلالت بر نمامي
كند كه از غايت شره نمادي فرزند خود را بقتل آورد وحرارت دشمني
بعداوت زياده از گژدم باشد اما متحمل بود تا ظفر يابد واگر ديد كه گژدمي خود را
بسوخت دشمنانش وفات يابند واگر ديد كه گژدمي را فرو برد دشمني در حرم او
راه يابد يا بر سر او واقف شود واگر گژدمي را در پيراهن يا در دكان خود بيند
دشمني قصد دين يا معاش يا كسب او كند واگر در بستر يا در جامه بيند دشمني در
خانهٔ او خيانت انديشد على الخصوص كه در زير جامه بيند واگر ديد كه از گژدم مي ترسيد
از دشمن ايمن شود چنانچه در تاويل ترسيدن عبارتي ازين معني رفته وگويند با
همسر جمع شوا انذشد واگر بيند كه گژدمان در شكم او بودند عيال يا اقارب خصم او باشند

گرى
درخت گز
گژدم
گز انگبين

و مثل است که الاقارب کالعقارب واقرب الاقارب الدغ العقارب
واگر دید که بطریق فضلا از وی جدا شد نه دشمنی چند از اولاد او باز دید آید
ومیان ایشان عداوتی واقع شود واگر دید که بعد از آنکه پنداشت که کژدم را کشته است
اورا بگزید بعد از آنکه تصور کند که دشمن مغلوب شده اذیتی رسانند واگر دید که کژدمی
داشت و مردم را می گزید تربیت مفلسی کم آزار کند و گفته اند تاویل کژدم مال باشد
و زخم نیش او فایده که از جهت مال رسد اما ثبات نیابد واگر دید که کژدم میخورد
بقدر آن میراث یابد از دشمن و بخورد

گزر

گزر با گوشت پخته تاویلش مال اندک
بود اما خام دلالت بر غم و مرض کند بجهت زردی و خوردنش بتر از دیدن باشد
و گفته اند بیت گزر و شلغم و چغندر است ❁ باشد غار و سپید باشد غم
و گویند اگر گزر پنهد و در کاری مشکل باشد بروی آسان باشد و گویند دیدن گزر بطعام
دلالت بر سرور و منفعت کند

گزرکن

گزرکن تاویل مبتدعی باشد که خیانت نماید و مردم را
را بصلاح خواند واگر گزری پنهد بصحبت چنین کس بلا ناکسی مبتلا شود تعبیر

کشتن

کشتن
هرچند در تاویل سپر مجملا مذکور شده و باز در احکام کردن زدن بعضی ازین مفصلات
مسطور گشته اما حکم مطلق آنست که اگر بیند که شخصی مجهول را کشت شبهه قتلی ناحق بکاری
عظیم اقدام نمود و کسی که بکشد چه این جواب رانیز از جمله مقلوبات نهاده اند و در
تاویل روزه اشارتی بدان رفته و گویند عقوق والدین کند واگر دید که معروفی را
بکشت بروی وی ظلمی کند مثل آنکه اورا در بدعتی یا معصیتی اندازد و منعکس
بالعکس واگر دید که فرزند خود را بکشت روزی حلال یابد ولا تقتلوا اولادکم
خشیة املاق نحن نرزقکم وایاهم و گویند از بهر جاه بروی ظلم کند واگر دید

که خود را بکشت بتوبه نصوح پیش آید لقوله تعالی فاقتلوا انفسکم الآیة
واگر دید که اورا بکشت شد دلالت بر حیوة طویل کند و عبارت منظوم این بیت
هر که در خواب دید کشتن خود ❁ یا کسی آنکه گردنش ببرد ❁ گر بود درد مند به گردد
ور بود گر بغیض کم به گردد ❁ گرد دایمن ز هر چه رنج و بلاست ❁ لفظ شارح بدین حدیث گواست
حیث قال علیه الصلوة والسلام السیف محاء الذنوب بلی اگر کسی بیند که
کسی را بی زخمی بکشت بمقتول راحتی رساند و گویند از غم نجات یابد لقوله تعالی
قَتَلْتَ نَفْسًا فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ واگر خود را کشته بیند باید که توبه کند و استغفار نماید
بدلیل آیت فاقتلوا انفسکم و گویند اگر دید که یکدیگر را می کشتند دلالت بر عصیان
کند بدلیل همین آیت واگر جماعتی را کشته بیند من کل الوجوه دلیل خیر باشد و
اگر دید که طفلی را بکشت و خواست که از ابریان کند و پخته نشد در حق آن طفل ظلمی
اندیشد که سبب بدنامی او شود واگر بواسطه صغر سن محل ظلم نشوانند بود بر
پدرش یا مادرش بطریق افترا ظلمی کند و در هیچ قضیه بنیادی نداشته باشد از
بهر آنکه آتش در وی عمل نکرد واگر دید که آن بریان با آتش نضج یافت و تمام
عمل شد آن نسبت که بطفل یا والدین او کنند از خیری خالی نباشد و گویند طفل
طفلرا دلیل بلوغ بود واگر دید کشته را بریان میکرد و نضج نمی یافت بدان مقتول
ظلم کند و از وی چیزی غیر معقود مطالبه نماید و از حاکم نیز مالی گران طلبد
بقدر ثقل مقتول که نسبت بوی محمول بوده واگر آن مقتول که بر دوش خود بیند
معروفی باشد تاویلش بعکس عاید شود واگر مجهول بود و پیری بود او را بجهة دوستی مولفه
کنند و بحسب ثقل و خفت مقتول او را ابنرمی فرمایند واگر دید که جوانی بوده و را

بجهت دشمنی مخاطب و مطالب گرداند و اگر دید که آن کشته با سر بود دلیل ملامت
شود و ارطامیدورس گوید اگر مملوکی بیند که مالک او را بکشت آزاد شود چه موت
و عتق مرد و موجب انفکاک رق است از قید رقه و اگر دید که بقتل کسی مقر شد بحسب
حال خود مرتبه یابد لقوله تعالی رب انی قتلت منهم نفسا الآیه و اخبار برانند که
اگر بیند که کسی را بکشت در حق او غمز می کند چنانچه در توریت آمده که لا تقتلن اخاک
ای لا تقم و گویند اگر دید که والی میان رعایا بدو نیم زد انصاف از ایشان بستاند
و اگر دید که خود بدو نیم شد و هر نیمه را بطرفی بردند دو زن خواهد که نه قدرت مواصلت
ایشان داشته باشد و نه قوت مفارقت و گویند میان او و مال او جدائی افتد و اگر
دید که حاکم رعیت را می کشت بر ایشان ظلم کند و اگر دید که حیوانات را می کشت نه
از بهر گوشت یا آنکه احتیاجی بدان داشت اعمال نامشروع و مشروع بر وی
ملتبس شود و مثل آن باشد که حیوانات کشتنی و ناکشتنی سر دور اکشد و حکایت
کنند که شخصی با ابن سیرین گفت چنان دیدم که فلان زن کشته بودی و در بستر
مضطرب گشته گفت می باید که در مجامعت بوده باشد گفت شوهرش غایبست گفت با
تعبیرش اینست و تحقیق کردند شوهرش شبانه رسیده بود و زنی با وی گفت چنان دیدم
که شوهر را باتفاق جمعی بقتل آوردم گفت همانا او را در بدعتی می اندازی از
خدا بیندیش و تصدیق نمود و توبه کرد و زنی دیگر بخواب دید که دختر او را بکشتی و
ابو جهیم مهندس پس تعبیر کرد که اگر مقتول محبوس باشد خلاص یابد و خایف را امن و مملوک را
عتق و والی را مزید شوکت و ولایت بود و دیگری با وی گفت بخواب دیدم که طفلی را
بکشتی و او را بریان کردی گفت بروی ظلم کنی بسبب آنکه او را بمحظوری خوانی

کشتن

و مطاوعت کند و چنان شد و یکی از یهود بخواب دید که جوانی او را بقتل
آورد وحی را حطی گفت در خونی ناحق خوض کنی و ناحق بران اقدام نمائی
چنانچه در توریت آمده که وای انسان قتل احدا من النفوس فلیقتل قتلا
و جهودی دیگر بخواب دید که زن پسر را بکشتی و با معبر گفت می ترسم که ترا با دیوی
موافقت افتد و مردی را بکشد چنانچه در توریة منقولست که وای رجل صاحب زوجة
اسة فقد کسفت سواء فلیقتلا کلاهما فقد حلت دماؤهما و شخصی با ابن سیرین گفت
چنان دیدم که خواهر خود را بکشتمی گفت بروی فضیحتی کنی و چنان شد و گفته اند
او را نومید کرده اند و مردی با وی گفت جمعی را از عورات کشته دیدم و من عوجی
داشتم و میخواستم که او را با ایشان بکشم گفت تو و همسر مرده و در آرزوی باشید که
هیچ خیری در ان نباشد و تو خواهی که همسر در ضلالت اندازی از خدا بترس و توبه کرد
کشته زار در جای خود و وقت خود دلالت بر فرزند کند و اگر در جای معهود
یا بی وقت بیند و یا خوشه باشد دلیل جمعیت شود که بجنگ بهم بر آیند و از اینجا گفته اند بیت
هر که در کشته زار رفت و درود ** پیکان در حصادی فقد زود ** و بقدر آنکه درود ه باشد
قتل واقع شود و کشته اند اگر دید که کشته زار سبز می درود در خصومت افتد یا بیمار
شود و از آن رسیده دلالت بر ادای طاعت و زکوة کند لقوله تعالی و آتوا
حقه یوم حصاده و اگر بیند که میان کشته زاری سبز میکرد و دید بغزاره و دو کرد
که آنچه درود بتاویل نیک باشد و تعکیس بالعکس و اگر دید که خوشه از حبوب محبوب
بدست خود بمالید در زمان خود و بخورد و سبب علی خرمشاب کرده و اگر دید که از خوشهای
در ده دانه میریخت بقدر آن خداوند از یان رسید و اگر ندانند که آن کشته زار از آن

کشتن

کیست زیان پنیر را باشد و گویند کشته زار معروف دلیل مال باشد و اگر دید که آنرا
بدرود و در خرمن نهاد و امیدش وفا شود یا ثواب عالمی بوی رسد و گفته اند کشته زار
سبز اگر بوقت خود بیند در آن دیار فراخی نعمت باز دید آید و اگر دید که کشته زار سبز
ناگاه خشک شد مصیبتی در آن موضع واقع شود و اگر در کشته زار خود درختان بیند
مقرب والی شود و اگر والی منسوب بآن درختان تبع او گردند و از آن جهت مال بسیار
یابد و اگر بیند که آتش در کشته زار افتاد و بسوخت دلالت بر ظلم دیوان و شاید که
منتهی بقحط شود و اگر دید که کشته زار خود را آب داد کاری متضمن صلاح دین و دنیا کند و
از غرایب تاویلات آنست که اگر دید که آفتی بزراعت او رسید آن زراعت بسلامت
بوی رسید بلی اگر دید که بادی بروی دمید و آنرا بسوخت دلالت بر عقوق پسر کند
کشنج که از روی لغت کمریست که مجوس می بندد و بمثابت زنار نصاری از
راه تعبیر فرزند پرهیزکار بود و چنانچه در تاویل زنار گفته شد بلی اگر بیند که زنار در میان
بست نصرت دین دهد و اگر دید که با وجود کشنج جامه نو پوشیده بود او را فرزندی
پرهیزکار نیکوکار آید و اگر دید که کشنج بگسیخت دلیل وفات آن فرزند شود **کشتی**
بتاویل معارضه باشد چنانچه در تاویل انداختن اشارتی بدان رفته و اگر دید که هیچکدام
یکدیگر را نینداختند دلیل آن شود که با خصم مدارا بسر برند و گفته اند اگر دید که پشتش
بر خصم غالب شود و بالعکس و گفته اند اگر دو جنس مختلف بیند چون شیر و آدمی مثلا مصرع
مغلوب شود و اگر دید که دو حیوان یا دو دد بهم در کشتی بودند حکم از منسوب آن
حیوانات و ددان باید کرد تا چه جنس بوده اند و بکه نسبت داشته اند و غالب و مغلوبی
با ایشان بازگردد و هم برین قاعده تعبیر باید کرد **کشتی** بتاویل زندان باشد

کشنج

کشتی

سفینه

یا جای مخوف و بلاها خاصه چون در دریا بیند کثیف گردید که بنشست و اگر دید که در کشتی
نشسته و در چنین مقامی گرفتار گردد بلی اگر این خواب مشرکی بیند مسلمان
گردد بدلیل قصه نوح علیه السلام که هر که با او بکشتی در رفت دولت اسلام یافته
بود و گویند هر که بیند که بسلامت از کشتی بیرون آمد از غم فرج یابد بقوله تعالی
فانجیناه ومن معه فی الفلک و گویند دلیل معصیت شود که فلما نجیهم الی البر اذا هم
یشرکون بلی اسیر و مملوک را دلیل خلاص آزادی شود و گویند هر که دید که
در کشتی رفت از تمام مکاره بتخصیص از ورطه نجات یابد لقوله تعالی فَاِذَا اسْتَوَیْتَ
اَنْتَ وَمَنْ مَعَکَ عَلَی الْفُلْکِ فَقُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی نَجّٰینَا مِنَ الْقَوْمِ الظّٰالِمِینَ و جاماسب گوید
اگر دید که در کشتی نشسته ناگهان زیانی بوی رسد و قولا وجه آنست که اگر خود را
با طایفه صلحا در کشتی نشسته بیند دلیل صلاح شود که بسم الله مجریها و مرسیها و بعکس بالعکس
و گویند اگر معزولی خود را اولی سفینه بیند دیگرباره ولایتی یابد بقدر طول و عرض
و استحکام آن سفینه و اگر دید که کشتی بشکست و الواح آن متفرق نشد اهل آن سالم
مانند چنانچه باری تعالی در قصه موسی و خضر علیهما السلام بیان میفرماید اخرقتها
لتغرق اهلها الآیه و اگر دید که کشتی غرق شد و او بتخته از آن خود را بیرون انداخت
در ورطه مخوف افتد و بحسن تدبیر خود را اخلاص دهد و شاید که آن قضیه از
قبل دیوان باشد چنانچه در تاویل دریا ذکر رفته و حکم غرق در احکام دریا تقدیم
یافته و اگر کشتیهای بسیار بیند در آن سال خوش عیش باشد و گویند کشتی بزرگ
دلالت بر نجات کند و صلاح حال و حسن معیشت و بالعکس و حکم زورق خود ذکر شده
و اگر دید که بزورقی بر دریا عبور کرد متعرض کاری با مخاطره شود و از آن غم یابد

واگر دید که در کشتی وفات یافت بر دست کسان دیوان هلاک شود بلی از آنچه
بعد از موت از آن ترسد امان یابد و اگر دید که کشتی بر خشک میراند نفاق کند و اگر دید
که بازماند بغمی گرفتار گردد که خلاص او دیر باشد و تاویل کشتی حالی تجارت رایج
کرده‌اند لقوله تعالی الله الذی سخر لکم الارض لتجری الفلک فیه بامره ولتبتغوا من فضله و کشتی
با مردم دلیل سلامت باشد چه تفسیر فی الفلک المشحون باجتماع کرده‌اند بسلامت و اگر دید
که دست در ریسمان کشتی زد دلالت بر چسپیدن دین او کند و اگر بصاحب وجودی
صاحب خیر ملتجی باشد و ارطامید و پس کسی دید که اگر از کشتی یا از بیرون کشتی میدید که
کشتی با د شرطه بآسانی میرفت و هیچ اضطرابی نداشت دلالت بر خیر عام و خبر
خوش کند و اگر این خواب غایبی بیند بسلامت مراجعت کند و تکلیف مسافر دریا و این
معنی در باب مجربات آورده‌اند و اگر کشتی دید که متصاعدی شد آن خبر دیر رسد و
اگر دید که منحدر بود آن خبر زود آید چه کشتی در اول سیر تصاعد میشود و در آخر انحدار
و بالعکس و گویند کشتی دلالت بر دوست کند چه مواشی را باصدقا تعبیر میکنند و کشتی
مشابه آن میسازد و قول اصح در تاویل کشتی آنست که تعبیر آن بحسب حال صاحب
رؤیا کنند و در حکایت آمده که شخصی بخواب دید که در کشتی سیاه بود که جزر ریسمانی
چند سیاه و در آن نبافتی و با ابن سیرین گفت و تعبیر کرد که دلیل کمال خلاص
بینش باشد و دیگری در خواب دید که ابن قاضی در آبی قوی ایستاده بود و کشتی
راندی و تعبیر کرد که با وی باید گفت ما حکم بر اثر کند نه برای چه معهود آنست که
کلبت بر آب قوی رانند و شخصی از انصاری چنان دید که پسرش در کشتی رفتی و باد وی در
هبوب بودی و دریا در جزر و مد و آن اضطراب را تسکین دادی و بار دیگر گفته تعبیر کرد

کشتی

که پسرش ولایت معتبر یابد چنانچه مشابه سلطنت باشد و اگر غرق اصاغر مطیع او
شوند و اگر چه در ایمان آن طایفه اندک ضعفی باشد اما امید آن دارند که بدعای
آن رئیس عظیم الشان نجات یابند چنانچه در تاویل انجیل آمده که فلما رکب الشرع السفینة
رکب معه تلامیذه و کانت زعزعة شدیدة فی البحر حتی کانت السفینة یتواری
من الموج و کان الشرع راقدا فاتقرب تلامذه وسوه قالوا یا سیدنا خلصنا قبل
ان نهلک قال لهم الشرع ثم انتم تحرفون یا ضعفاء الایمان فنالک قام فزجر الریح
مطمئنین کشکاب با آلات بتاویل مال حلال باشد که بسهولت حاصل شود و از آن
ساده کمتر از آن بود و برنج حاصل آید کشک بتاویل اندک رزقی با ملالت
باشد و گویند از درد نیز خالی نباشد و کشکینه را دلالت بر تجارتی دون تمامه
باشد اما از آن جهت منفعت بسیار یابد کشمش بتاویل منفعت بود و از آن
خوردنش بیش از دیدن باشد و اگر دید که خمره کرد و از آن آب شیرین گرفت و باز خورد
عالم را دلیل زیادتی علم بود و تاجر از زیان مال و محترفه را از زیان کسب و اگر
دید که آب کشمش از آن بیرون آورد و کفش بینداخت با همسر خصومت کند و اگر دید
که آن خمره بشکست و آبش بریخت در آن خصومت میان ایشان فراق افتد و اگر
دید که کشمش از دست همسر خورد مال او خورد و همچنین بالعکس کشنی بتاویل
غم و تفکر بود و خوردنش بتر از دیدن باشد و کشنیز همچنین بود و گویند
از آن خشک دلالت بر مال کند و از آن تر دلیل مردی قانع شود که ظاهر و باطن
او در دین و دنیا مرضی نماید کعب بتاویل فرزند بسیرت قمارباز باشد
چنانچه در تعبیر بازی اشارت بدان رفت بلی اگر دید که کعبش بشکست فرزندش بمیرد

کشکاب کشمش
کشک
کشنی
کشنیز
کعب

یا غمی سخت بوی رسید و کعب بسیار دلالت بر مالی عجب آن کعبها چنانچه در
تاویل استخوان گفته شد و حکم کعب و کعبتین باختن در تاویل قمارچیان رفته در
حکایت آمده که یکی از لشکریان بخواب دید که کعبه او فرو رفته بودی و پاشنه
راست شده و بار همی گفت و تعبیر کرد که صاحب این رؤیا قوت و شجاعت عظیم یابد
و بدولتی رسد و بدان نزدیکی صفی لشکر شکست و بسبب آن سپهداری شد و ار[illegible]
گوید که اگر دید که کعبتین بر طریق قمار می باخت و از آن جمله باشد که در بیداری بازد
دلیل منفعت باشد و غیر او را دلیل مضرت بود کعبه بتاویل خلیفه عهد
باشد یا امام آن دیار که بیننده او را خواب کند یا وزیر و هر زیاده و نقصان که در
کعبه بیند بایشان بازگردد و چنانچه خوابی دلیل موتی کی از ایشان گردد بیت
در کعبه درون شود در خواب ، از بلا گشت ایمن از همه باب ، بلی اگر از خانه بر وضع و
طرح معهود بیند دلیل خوف خلل دین و اعتقاد صاحب رؤیا باشد چنانچه اگر
بیند که در مقام ابراهیم علیه السلام استاده بود و بذا ضعیف چه مقام علی حده
خواهد آمد انشاء الله و اگر بیند که سرای او کعبه بود یا کعبه شد یا بالعکس نامدار و صاحب
اعتبار شود و حکمی از این معنی در تاویل پادشاه به سبیل استطراد تقدیم یافته و اگر
دید که مردم بزیارت آن می آیند دلیل خیرات و احسان او باشد و اگر دید که در آن خانه
ساکن شد بملازمت خلیفه یا امام یا وزیر فایز شود و توجه کعبه دلالت بر صلاح
دین کند چنانکه در حکم حج گفته شد و اگر بیند که از کعبه چیزی برگرفت از خلیفه فایده بوی
رسد و اگر دید که از آنجا چیزی بدزدید با محرمی جمع آید که [illegible] باشد
و اگر دید که در صحن کعبه نماز میکرد کارش نیک منتظم گردد و شاید که از قبل خلیفه باشد

کعبه

و ایمن گردد و اگر دید که در کعبه حدث کرد خلیفه را مصیبتی رسد و اگر دید که زیر
ناودان ایستاده بود یا آنکه روی بکعبه می مالید عزیز گردد و حج گذارد و حاجتش
روا شود و زیارت روضه نبی دریابد و گویند کعبه بتاویل ریاست باشد یا زن
خواستن و اگر دید که در کعبه هیچکدام از مناسک بجای می آورد دلیل آن باشد که
خدای تعالی او را امری فرماید بفرایض که بروی واجب فرموده یا کفارت سوگند
لقوله تعالی جعل الله الکعبة البیت الحرام قیاما للناس حکایت کنند که
شخصی بخواب دید که بر بام کعبه نماز میکرد با ابن سیرین گفت و تعبیر فرمود که از خدای تعالی
می باید ترسید که دلیل ضعف دین و اعتقاد است و فی الواقع چنان بود و علت این
در تاویل نماز معلوم شود و مهندسی همین خواب دید و معبر گفت دلالت بر امن و لایت
دارد و آنکه از اطراف خراج پیش او برند اما در دین او ضعفی باشد و همان بود و در
روایت آمده که پیغمبر علیه الصلوة والسلام فرمود که رایت الملائکة حملوا و رفعوا عمود
البیت فوضعوه بالشام فقال بعضهم ان الفتنة اذا وقعت فی الارض کان الامان
بالشام کفتار نر بتاویل دشمنی بد فعل باشد و ماده از آن زنی بغایت زشت
پلید بود و اگر دید که بکفتار ماده برنشسته بود از این نوع زنی خواهد و اگر دید که او را [illegible]
یا پنگ زد آن زن را ناسزا گوید و اگر دید که گوشتش خورد آن زن بروی جادوی
کرده باشد و او نداند اما از آن خلاص یابد و اگر دید که شیر آن کفتار میخورد آن زن
با وی حیله کند و اگر دید که آن کفتار با وی سخن گفت زن با وی زبان درازی
کند و گفته اند تاویل کفتار مطلقا مرد مکار باشد یا جادوی بدکردار و گفته اند
اگر کفتاری ماده لنگ را بیند او را با زنی ساحره ملاقات افتد و گویند اگر دید که

کفچه

کفر

کفش

برگفتار نشست ولایتی یابد کچلیز ه که بر روی آب افتد بتاویل بد فعلی ملعون
باشد و گویند دلالت بر نباش کند و کفچ بتاویل مرتب مصالح خانه بود از غلام
یا خادم و علی هذا القیاس تعبیر باید کرد و از نیجا گفته اند بیت
ویک شد که خدای خانه بخواب ۞ کفچه آمد مرتب اسباب حکم کفر در تاویل کافر
بیان رفت کفش بتاویل زن بود یا کنیزک یا خادم و کفش پاکیزه زن با جمال باشد
و بالعکس و اگر دید که کفش دیگری در پوشید بیوه خواهد و بالعکس و اگر دید که مناسب پای
وی بود زنی سازکار باشد و کفش سیاه دلالت بر زن منعم محتشم زاده کند و از آن سفید
خوب روی و از آن سبز بر عفیفه صالحه و از آن سرخ بر معاشر طرب دوست و از آن ملون
بر زنی که بعضی ازین صفات درو موجود باشد بحسب غلبه رنگ و گویند اگر از پوست گاو
بیند دلیل زنی باشد از نسل عرب خاصه که نعلش از پوست اشتر بود و اگر دید که در رفتن
یک پایه کفش او بیفتاد از صحبت برادری یا خواهری یا شریکی باز ماند و الا عزم
سفری کند و از راه باز گردد و گفته اند کفش کهن بتاویل به از نو باشد بنا بر آنکه پای را
خوشتر افتد و گفته اند کفش کهن بتاویل مردی بود که از بهر مصالح تردد بسیار کند و بکدو سعی
روزگار گذراند بیت در بدرید کفش او در خواب ۞ همسرش رفت یار و د اسباب
ور بخشد طلاق زن بدهد ۞ ور بجز رو زریح آو ببر ۞ و گفته اند کفش بتاویل منفعتی
باشد که از قبل خادم رسد و کفش دوز بتاویل شخصی متوسط باشد یا نخاس که کنیزکان
و گویند که پسر میراث بود بنا بر آنکه تاویل پوست میراث است و او از هم جدا میکند
گویند قیم عورات باشد بحکم آنکه تاویل کفش بزنان رفته کفن در بیان حیث
التاویل اندکی خایب باشد که از قبل پادشاهی رسد یا بزرگی اما خوردنش دلالت بر مال حرام

کفش دوز

کفن

کند و اگر دید که کفن مرده می ساخت بنیت او خیری کند و اگر دید که از بهر زنده
معروف می ساخت رنجی بوی رساند و اگر دید که از بهر مرده مجهول می ساخت در حق
شخصی احسان کند و اگر دید که خود را در کفن پیچید مال ربا خورد و اگر دید که آن کفن بر قد او
تمام نیامد او را بجز دون ربا خوانند و اگر دید که خون مرده در کفن پیچید بود دلیل موت
باشد بلی اگر بیند که در آن حالت سر و پایش از کفن بیرون بود دلالت بر فساد دین کند
و هر چند کفن کوتاه تر بیند توبه او زودتر باشد و بعکس بالعکس و اگر بیند که قومی غیر
معروف او را بی آنکه عیدی یا ضیافتی یا زفافی باشد بر وضع کفن در جامها رفاخر
پیچیدند یا در وی پوشیدند و در خانه تنها رها کردند دلالت بر موت و قبر کند و اگر
دید که کفن مرده معروف برکشید و در پوشید خواهد که متابعت سیرت آن مرده نماید
اگر عالم بود بعلم و اگر متمول باشد بمال و علی هذا القیاس طریق او سپرد و اگر
عالمی یا صالحی بیند که نباشی میکرد یا آنکه کفن مرده بیند بی آنکه تصرف در آن نماید
بعلم کلام مشغول شود و سخن او قیمتی گوید بلی مال حرام جمع آورد و اگر بیند از علم
و صلاحیت بی نصیب باشد بعلما و باطل اشتغال نماید و کذاب شود و اگر دید که
کفن مردگان می کند و از جایی بجایی می برد مالی حرام بدست آورد و بطریق
خیانت تجارت کند و جامع تمام رذایل باشد علی الخصوص که بیننده مفسد بود
و اگر دید که خواست که کفن مرده برکشد و مرده زنده شد دلیل آن باشد که آنچه از دنیا
می طلبد نیک بود و اگر این خواب عالم بیند علمش نافع آید و مردم از آن منتفع شوند
و اگر متمول باشد مالش صالح بود و باین دستور تعبیر باید کرد و گفته اند تاویل کفن یکی از
سه چیز اولی باشد مال نا ظاهر شدن کاری مشکل یا فساد دین کلاب بتاویل صحبت

کلاب

وفا بود واگر دید که کلاب بروی ریخت سخن او را بشنوند واگر دید که کلاب بسیار
بر مردم میریخت ذکر خیرش منتشر گردد واگر عالم باشد فواید از علم او بمردم رسد
واگر توانگر بود منافع از مال او بخلق عاید شود واگر درویش باشد مردم او را دعا و ثنا
گویند واگر دید که آن کلاب بوی نداشت مالی بی صرفه صرف کند واگر دید که کلاب
میگرفت از منسوب درخت گل سپاسش شود واگر بی وقت بیند تاثیر آن سهلتر بود و بعضی
اگر دید که مخمور و غمگین شود بجهة تلخی آن چه گفته اند **بیت** کلابم گر کنم تلخی چه باک است
کلاب آن به که طعمش تلخناک است **کلابگر** بتاویل شخصی باشد که در عمل صالح کوشد یا او را
مدح گویند و تحسین کنند و میوه کلاجی همان حکم دارد که در امرود گفته شد این نیز جهت

کلاجی

کنا تاثیر این بیش شود **کلاره** بتاویل بیخانمان بی دین باشد که با مردم الفت نگیرد
و پیشتر احکام او آنست که در زاغ گفته شد بلی اگر بیند که دو کلاره بخانه او در آمدند او را

کلاره

مرضی و موی مثل رعاف طاری شود واگر بیند که در منزل خود بانگ کرد با همسرش خصومت افتد
و گفته اند کلاره بتاویل محتکری ملعون باشد که خواهد که نرخ غله زیاده شود **کلاغ**
همان حکم دارد که در زاغ گفته شد لان النبی صلی الله علیه وسلم سماه فاسقا و در تحفه
قانون التعبیر بر سبیل استطراد اشارت بدان رفته بلی اگر بیند که بر شاخی نشسته بود
دلیل تعزیت باشد یا آنکه از دوستان دور افتد واگر نعوذ بالله بیند که سحرگاه بر شاخی
بانگ میکرد دلالت بر مصیبت و زوال نعمت کند واگر کلاغی را در خانه خود بیند
فاسقی محیل آنجا خیانت اندیشد واگر دو کلاغ را بیند دلیل سفری کند با رنج باشد
واگر بیند که کلاغ با وی سخن گفت از غریبی خبری یابد و گویند او را فرزندی خبیث آید که
مکاره از و مشاهده کند و گفته اند خبری خوش بوی رسد و گویند دلیل عسری باشد

کلاغ

وبعد ازان یسری و مبنی برین مقدمات بحسب حال بیننده تعبیر باید کرد واگر دید
که کلاغی در خانه او بچه کرد او را فرزندی قرة العین آید واگر دید که کلاغ بچه بگرفت
یا بگرفت یا کسی بوی بخشید فرزندی فاسق آورد و گوشت کلاغ بتاویل مال حرام
باشد واگر کلاغی را بر در خانه والی بیند حیلتی کند و ازان ندامت کشد یا برادر خود را
بقتل آورد یا کسی که او را در مشابهت برادر داند و بعد ازان توبه کند لقوله تعالی
فبعث الله غرابا یبحث فی الارض لیریه کیف یواری سوأة اخیه و نصاری و اهل روم
تاویل کلاغان چنانکه بسیار باشند و در خانه خود بیند تاویل بمال و دولت کرده اند که تا آخر
عمر باقی ماند و در سر خانه که بیند تاویل بمالک خانه عاید شود واگر دید که کلاغ پسر او را
بچنگال بخراشید پسر با هلاک شود یا عجایز بروی تشنیع کنند و ملامت رسانند واگر دید که او را
کلاغی سپر داد نعمت و فرح عام یابد و شاید که آزاد و دامی باشد واگر دید که کلاغی
سیاه یافت ولایتی بحسب استحقاق یابد واگر مستحق آن نباشد کلمة الحق گوید او را تکذیب
کنند واگر دید که کلاغی سیاه بروی افتاد و زوان بروی راه زند و ارطامید و رسد گویند
که کلاغ دلیل طول عمر باشد و بقا متاع و دلالت بر عجایز و برودت هوا نیز کنند اما
عجایز باعتبار طول عمر و برودت هوا باعتبار آنکه رسول زمستان می باشد و تاویل
آن بر مردم زبان آور بسیار گوی نیز کرده اند الله اعلم و بانگ کلاغ یکبار و سه بار
نیک آید و دو بار و چهار بد بلی اگر زیاده ازین شود دلالت بر اعمال صالحه کند و
صاحب منظومه باین عبارت آورده که **بیت** هر که بیند کلاغ را در خواب
از دروغی فتد برنج و عذاب ❊ بانگ او را صداع حاصل دان ❊ قولهای دروغ و باطل دان
و **حکایت** کنند که امیر ابوالحسن نصر بن احمد سامانی بخواب دید که بر تخت نشسته بودی

وکلاغی در آمدی و منقاری بر کلاه او زدی و بیند آخستی و او از تخت فرو آمدی و
گرفتی و باز بر سر نهادی و از جمهور نیشابوری که امی بود ابا بحکم فراست تعبیر او را
آمدی سوال کرد گفت یکی از اهل بیت تو بر تو خروج کند و متزلزل حال شود و بعد از
معارضه ملک بر ابو الحسن قرار گرفت شخصی بخواب دید که کلاغی در کعبه افتادی
وابن سیرین تعبیر کرد که فاسقی زن شریفه را تزوج نماید و دران نزدیکی حجاج یوسف
دختر عبد الله بن جعفر طیار رضی الله عنهما بخواست **کلاه** در تاویل بتاج نزدیکست و تعلق
بجلد جاه و مرتبه شخص باشد بقدر قیمت کلاه بلی اگر دید که او را کلاهی داد و بد و سفری
دور کند و اگر دید که بر سر نهادی ولایتی یابد بخفیف که بیند که بزرگی بر سر او نهاد و پس
و اگر دید که کلاه بر سر داشت و در حالت بیداری مثل آن نهد دلالت بر مخدوم او کند و صلاح
و فساد آن بآن مخدوم بازگردد از والی و رئیس و پدر و استاد یا پدر یا عم یا خواجه و اگر
دید که جوانی مجهول آن کلاه را از سر او برگرفت یکی از ین جماعت که تعداد رفت وفات یابد
و اگر بیند و عالی باشد معزول شود و اگر این شخص نه از ان جمله باشد که در بیداری مثل آن
کلاه نهد داشت تاویل آن بدین وجه باز گردد و هر نیک و بد که در کلاه بیند بدان جمله
تعلق گیرد و گفته اند **بیت** هر که بیند کلاه را در خواب ❊ حکم و تعظیم یابد و اسباب
ورنه اهل کلاه بود و همواره ❊ رسد این غم ز دهر ناهموار ❊ و اگر دید که پادشاهی کلاه بسیار
بر قوم میداد و ولاة و روسا متعدد بر ایشان نصب کند و کلاه هر طایفه که بر سر بیند
دلالت بر آن کند که از مراتب و مواهب ایشان نصیبی یابد یا اتباع طریقه پادشاهان
نماید چنانچه در جامه گفته شد و کلاه دو گوشه دلیل آن شود که از خدمت پادشاه فایده
بیند و اگر زنی که شوهر داشته بخواب بیند که کلاهی دو گوشه داشت پسری آورد که والی شود

کلاه

و اگر بیوه بیند که غیر آن کلاه بر سر داشت شوهری کند و گویند زن با شوهر کلاه
را اگر بر سر بیند دلیل آن شود که پسری آورد که در شرف بحسب همه کلاه بود
و کلاه بغان دلالت بر ضعف دین و قوت دنیا کند و کلاه دیبای بگرنگ علامت
صلاح این جهانی و فساد آن جهانی باشد و کلاه زیر دستار دلیل کاری بود
که از مردم پنهان دارد و کلاه زورقی لسان خیر و منفعت باشد و کلاه پشمین
ارباب عمایم و سپاهیان زاهد بود و کلاه چوبین دلالت بر نفاق کند و حکم کلاه پوستین
از تاویل پوستین مستفاد میشود و اگر در زمستان کلاه تابستانی بیند نیک باشد و
نیک پس بالعکس گفته اند کلاه پوستین مطلقا والی را دلیل ظلم بود و کلاه بر روم
کلاه دار را از منفعت بود بحسب پر و دیگر از فضیحت و کلاه با پر کلاه دار را از کس
و پس بالی و جاهی خالی نماند و کلاه باشکوه دلالت بر تغیر و انقلاب حال او کند
که کلاه بوی منسوب باشد و باشکوهی در کلاه امام علامت بدعتی بود که در اسلام
حادث گشته باشد و **کلاه دوز** بتاویل رئیس قوم باشد یا بزرگ قبیله و گویند کان
یکی از اکابر معتبر و **حکایت** کنند که شخصی با معبر گفت که فلان فقیه را که با من
عداوت دارد بخواب دیدم که جامه سیاه پوشیده بودی و کلاهی سیاه بر
سر داشتی و حاشا بر دراز گوشی سوار شدی و تعبیر کرد که جامه سیاه فقیه را دلالت
بر بزرگی کند و کلاه همچنین و شاید که حکم قضا باشد و دراز گوش خود همه را دلیل
صلاح دین و دنیا بود و دران نزدیکی قاضی شد حکم **کلبت** در تاویل کشتی
پهلوان رشته **کلبتین** بتاویل صاحب وجودی باشد که اصلاح اقارب و قبایل کند
اما قهر و صلابت بر طبیعت او غالب بود و گویند خادمی دلیر چابک دست باشد و

کلاه دوز

کلبت

کلبتین

وگفته اند صاحب سیاستی از قبل دیوان بود که مال از جهات حاصل کند و بمردم
معروف دارد و ظاهرا تاویلات او بکلبتین تعلق میگیرد که دندان بدان برکشند اگر
دید که کلبتین در دست داشت او را زیانی رسد و اگر دید که بدان چیزی از آتش
بیرون آورد و بقدر آن فایده از دیوان حاصل کند یا آنکه بصاحب دیوان نزدیک شود
و این قول مقوی آن مینماید که مراد از کلبتین در تاویلات اجرا نداشته و اگر دید که
کل شد از ریش التماس پس حالی نماید که از ان فایده چندان نیابد و مرد کل بتاویل
شخص بی منفعت باشد و زن کل دلالت بر سال خشک کند و علت این تاویلات
آنست که موی را تعبیر بمال کرده اند چنانچه بعد ازین مشروح شود و تتمه حکم کل هم دران
ولا یجب اقتضا و مدام ایراد رود **کل** بدرخت بتاویل فرزند بود خاصه ازان
سرخ تکلیف که بوقت خود بیند و گویند کل سرخ اگر بی وقت در خت بیند دلالت بر مصیبتی
داشته باشد از قبل فرزند و کل چین دلالت بر کریه و غم کند از هر یک که بیند چنانچه
در تاویل بنفشه و سایر ریاحین گفته شد و هر کل که آن از ابتدا کمتر بود چون چیسی پنبه
یا آنکه خود بچیند تاثیر آن خواب زود تر ظاهر شود و بعکس بالعکس و درخت کل سرخ
بتاویل بزرگی شاد کام معقول القول بود و از ان زرد بازرکان حاجت بر آرنده و ازان
سفید دلالت بر دولت کند و اگر درخت کل بوقت در خانه خود شکفته بیند دختری خواهد و
اگر دسته کل بیند یا بیشتر همین تاویل داشته باشد و اگر از خویشان آن دختر شاد شود
و اگر کل صد برگ بیند و در خانه خود بیند از فرزند خرم گردد و اگر آن کل صد برگ
سرخ بود آن خرمی از جهت زنان باشد و گفته اند کل پر بار بتاویل مردی منعم
بود و گفته اند دون همتی بد عهد باشد از مرد یا زن و اگر دید که کل داشت با چنین کسی

کل

کل بر درخت

هم صحبت شود و اگر بیند که بخیه کرامت و رفعت یابد و حکم درخت کل نشاندن در
در تاویل باغ تقدیم یافته و گویند اگر دید که درخت کلی قطع کرد غمگین شود
و گفته اند کل بتاویل غایبی باشد که بعد از مدتی باز گردد یا نامه که از وی رسد
یا کنیزکی که در دست آید یا عیش خوش یا ذکر جمیل یا عقل کامل یا علم نافع
یا خلق حسن و جاماسب گوید دیدن کل مرد را دلالت بر حیا کند و زن را شوهر باشد
و اگر مرد بیند که از پستان کل سفید برمیجهد زنی پارسا داشته باشد و او را آبو
دهد و اگر سرخ بود آن زن که او را بود میل لهو و طرب باشد و اگر زرد بود زنی
مراض باشد و اگر دید که غنچه میجهد فرزندش از شکم مادر برود و اگر دید که جوانی
کلی بوی داد دشمنی در عهد او آید اما دیر نپاید و اگر دید که تاجی از کل بر سر داشت
مرد از زن باشد یا کنیزک و زن را مرد بود ولی سبک همچنان باهم نپایند و از ان
شکوفه و تمام ریاحین نیز همین حکم دارد الا نرگس که حکم آن علی حده خواهد
آمد **کل و کلکونه** بر روی دیدن یا مالیدن بر طریقه زنان مرد از فضیحت باشد
یا ریا در دین و هو افصح الفصایح و اقبح القبایح **کلنکبین** بتاویل غنیمت و شرف
باشد بقدر آنچه بیند و فرح از تمام غمها بحسب حال بیننده و **کلشکر** همین حکم
دارد **کلخن** بلفظ تون در آخر تاویل کرمابه بیان رفته و اگر بیند که **کل**
میخورد غیبت مردم کند و نا فرجام گوید ولی اگر دید که از تربت مطهر نبی علیه الصلوة
والسلام کل میخورد و حج گذارد و گویند وقتی این تعبیر داشته باشد که آنرا اکل اندوده
میکرد ولی اگر بیند که خانه را از کل اندود کرد غمگین شود چنانچه وجهی دیگر در خانه
گفته شد و جاماسب گوید کل لوح دیدن دلالت بر موت کند و کل سفید و سبز نیز

کلکونه

کلنکبین

کلشکر

کل

مال حلال باشد و از ان زرد بیماری و از ان سرخ طرب و از ان سیاه اندوه
و مع ذلک از مرتبه جاهی خالی نباشد بحکم آنکه سودا دلالت بر سود کند
خوردن این گلها نیز تاویل غیبت بود و در گل رفتن دلیل غم و خوف باشد و گل
بتاویل صعبتر از گرمسیر بود و گل باران بتاویل غمی باشد یا مشقتی یا فتنه یا بیمی سخت و
اگر آن گل در تمام موضعی بیند آن رحمتها عام باشد و گفته اند اگر دید که بر ان گل
میرفت نقصان در بدن و باز دید آید و در **حکایت** آمده که یکی از ملوک بخواب
دید که بر گل میرفت با آنکه او را بگل مطلا کردند و معبری گفت دلالت بر موت کند
و دیگری گفت دلیل مرض باشد چه گل نه خاک خالص است بل مختلط است و هیچ
دو را مزاج بر حال اصل نباشد پس دلالت بر انحراف طبیعت کند و آن ملک مریض
شد و گفته اند گلکاری دلالت بر عمل صالح کند و **گلکار** را یک قول برو مصلح
کرده اند که در ستر فضایح مردم کوشد و قولی دیگر در تاویل مشتها پیان گفته **کلم**
شیرین در وقت خود بتاویل منفعتی باشد که از جهت زنان رسد و پخته به از
خام بود خصوص چون با گوشت پزند و از ان بی وقت دلیل غم و اندیشه باشد
گویند اگر دید که کلمی داشت از معالی طلب حق خود کند و بی قیل و قالی استخلاص
تواند نمود **گلنار** بتاویل عروس بود یا کنیزک خوب خاصه که بوقت بر درخت بیند
و اگر دید که از درخت باز کرد میان ایشان مفارقت افتد چنانچه در تاویل بنفشه
و هر نوع از ریاحین گفته شد **بیت** مرد درویش دان **کلنگ** بخواب
مانده خوار و غریب و بی اسباب * و اگر دید که بر کلنگ نشست بغربت افتد و بی برگ شود
و اگر دید که خانه کلنگ داشت زنش درویش شود و گویند اگر دید که کلنگی را بگرفت با قومی

گلکار
کلم
گلنار
کلنگ

بدخویی وصلت کند که طالب اجتماع و مشارکت باشد و اگر دید که کلنگی در حوالی
شهری می پرید در ان زمستان سرما بغایت سخت باشد و سیلی زیاده از
حد اتفاق افتد و اگر بیند که گوشت کلنگ میخورد منفعتی از دزدی فریبنده بوی
رسد و از طامید و رسی گوید اگر کلنگان مجتمع بیند دلیل شر باشد بلی از ان متفرق
دلالت بر خیر کند نسبت با سار و چه کلنگ در بعضی از اوقات سفر ظاهر میشود و بعادت
نیک بود چه معهود بچه کلنگ آنست که میان پدر و مادر باشد و حکم **کله** که
عبارت از پرده زنانست در تاویل پرده پیان رفت و اگر دید که **کلید** در کلید
دان کرد و از و بگشاد کارش بی رنجی گشاده شود و بالعکس چه در تاویل در اشارتی
بدان رفت و بنده را آزادی بود و کلید آهنین بتاویل صاحب قوتی باشد که او را
بنظر تعظیم بیند و از وی توقع گشایشها دارند و اگر دید که بسته را بگشاد بر دشمن
نصرت یابد لقوله تعالی نصر من الله و فتح قریب و شاید که آن فتح الباب بمعاونت
ذو شوکتی باشد و اگر دید که دری را بی کلید گشاد مراد خویش را بعون باری تعالی
یابد و اگر دید که با کلید گشاد آن گشایش بوسیله احیانی یا دعایی باشد لقوله تعالی
ان تستفتحوا فقد جاءکم الفتح یعنی الدعا و اگر دید که چند کلید داشت مرتبه
عالی یابد لقوله تعالی له مقالید السموات والارض یبسط الرزق لمن یشاء و از ینجا گفته اند
هر که بیند کلید را در خواب * یابد از پادشاه حرمت و آب * که دلیل کلید سلطانست
وین دلیل از کلام یزدانست * و اگر دید که کلیدی با دندان داشت و در دست او بی
دندانه شد وصایت بزرگی یابد و اگر دید که اصلا نتوانست گشاد کارش بسته ماند
گویند کلید یافتن طالب فرزند را پسر باشد و غرب راه زن و متاهل را آبستن شدن گویند

کله
کلید

شاید که گنجی یابد و اگر این خواب منعمی بیند باید که حق الله از مال خود اخراج کند
چنانچه در قصهٔ قارون وارد شده که وآتیناه من الکنوز ما ان مفاتحه لتنوء
بالعصبة اولی القوة وگویند مفاتیح بتاویل اموال باشد چه مراد از مفاتیح در این آیت کنوز است
بحکم آنکه بوسیلت کلید بخزانه میتوان رسید و اگر دید که کلیدی چوبین داشت و در خلط
داشته باشد که امانتی بکسی سپارد و آن امین بعد از قبول امانت منکر شود چه کلید چوبین
بتاویل مرد بددل کذاب باشد لقوله تعالی کانهم خشب مسندة یحسبون کل صیحة علیهم هم
العدو فاحذرهم قاتلهم الله انی یوفکون بتاویل آلت ضبط باشد اگر دید که بتخانه
که در خانه در بند و شتافت بت با مری مضطر شود که از تدبیر آن عاجز گردد و اگر بیند که
در کلیسا متوجه قبلهٔ نماز کرد دلالت بر آن کند که بدنیا مشغول بود و بآخرت توبه کند
و دینش قوی گردد چه کلیسا بهر حال معبدیست و گویند معاش او با ترسایان یا ترسا
باشد و اگر خود را در کلیسا بیند با فرومایگان دروغ زن مخالطت کند و گویند اگر پارسایی
خود را آنجا بیند نیک باشد و بعکس بالعکس خاصه چون بیند که آنجا مقیم شد و اگر دید که خانهٔ
او کلیسا شد بر زن پس خود خروج کند کلیم بتاویل مردی بزرگ باشد و گویند درویشی
گزین بود از درویشان مشهور و گویند اگر بیند که گلیمی داشت زنی تواند خواهد
اگر زنی بیند شوهری نافع کند و گلیم سیاه بتاویل زن صالحه باشد و از آن باقی گفته‌ها
علی حده بیان رفته و گفته‌اند گلیم در زمستان دیدن به از تابستان بود و گویند گلیم
بحرفه در احرفتی باشد که با وجود آن از فقر ایمن شوند و نفقه و داغ غطا را از حرام خوردن
و گدایی کردن باز دارد و حاصل آنکه چنانچه دفع سرما کند دفع فقر کند و منی برین نمط
مر غرضی بیشتر بود و اگر دید که تیر در کمان کشید سفری با فاین کند و اگر دید که کمان را

کلیسا

کلیم

کمان

بی تیر کشید آن سفر با تفاق ذو شوکتی مهیب باشد که مردم از دور از وی بترسند
و اگر دید که کمان زه میکرد بدشواری میسر شد مسافر را سفر با رنج بود و تاجر را خسران
و اگر فرزند داشته باشد آغاز عقوق کند و یا فرمان برداری کند و اگر متأهل بود
زنش ناساز کار شود باقی نفس الامر خود چنان باشد و اگر بیند که آسان زه توانست
کرد این تاویلات معکوس شود و اگر دید که زه بگسیخت آن سفر با تمام نرساند و ممکن که از
زبانی افتد و گفته‌اند زن را طلاق دهد و گویند تاویل کمان از آن بزن کرده‌اند که
سایرست که المرأة کالقوس ان سوتها انکسرت و اگر دید که کمان برابر او زه کرده
تا تیر بوی اندازند دشمنی در تدبیر مباحثه یا معاوله او باشد بلی اگر دید که تیر انداختند
از آن قضیه سالم ماند و اگر دید که او را کمانی دادند پسری آورد یا او را برادر
آید و اگر بازه بود و نیز پسنده و خوانند شود و اگر کمان در غلاف بیند اگر زنش
حامله باشد پسر آورد و گویند اگر کمان بازه یابد بعد از آنکه زنی آراسته خواهد
بر دشمن ظفر یابد و اگر دید که کمان بزن داد دختری آورد و بعکس بالعکس و اگر دید
که کمانش بشکست از مرتبه در افتد یا زیانی بوی رسد کلیف کرمیند که سلاحی دیگر بدست داشت
زن یا فرزند او برود یا از سفر باز ماند یا پدرش وفات یابد چه تاویل کمان
بیک قول پدرست و خلاصه آنکه نقصانی بمنسوب الیه کمان عاید شود و حکم تیر انداختن
خود در تاویل تیر تقدیم یافته و اگر دید که کمانی ساخت کارش ساخته شود یا زنی خواهد
و پسری آورد یا مرتبتش زیاده شود و اگر دید که کمانی از بهر دیگری میساخت
این تاویلات آنکس را باشد و گویند اگر غربی که نیت تزوج داشته باشد بیند که
کمانی را می تراشید زنی خواهد و در حالت زفاف حامله شود و اگر کمانی فارسی بیند

اعم از انکه خود سازد یا خود او را بخشند از پادشاه عجم مرتبه یابد یا زنی عجمی خواهد
و از آن دیگر اطراف باین دستور قیاس باید کرد و اگر دید که آن کمان از شاخ است
کشید و او را از آن زن چندان حظی نباشد و اگر دید که کمان سخت بر دست او نرم
شد عمرش دراز باشد و تمام مرادات او بحصول پیوندد و اگر بسفر رود زود باز گردد

کمانگر

کمانگر بتاویل شخصی باشد که بکار پادشاه قیام و اهتمام نماید و گویند رئیس و مقدم قوم بود
و اگر دید که تنها کمانگری میکرد و کمانها را تمام میگردانید بانفراد در کارها اگر
مشغول باشد و اگر دید که زه کمانش بریدند از جهت خویشان غایت مصیبتی بوی رسد و گفته اند
کمان طول عمر او باشد چنانچه از کبر سن منحنی شود و اگر دید که کمانهای بسیار داشت او را
بحسب آن یاران صادق و دوستان موافق باشند که بوقت خود یاری کنند و گفته اند
کمان خوب دلالت بر احسان و حج و امثال آن طاعات کند که سبب قربت شود قوله تعالی
فکان قاب قوسین او ادنی و گویند کمان بتاویل قوت شخصی باشد بحسب سختی کمان یا
شخصی منظور پادشاه یا کسی که هدایت مردم کند و آواز کمان دلالت بر شوکت و مهابت
کند و جاماسب جازم است که کمان بتاویل زن حره باشد و کشیدن آن مغزی بود با صلاح

کمان مهره

و حکم کمان مهره اگرچه تبعیت تفک بحسب نظم تقدیم یافته اما اگر بیند که از آن
سنک انداخت کسی را نیز اگوید و از آن غمگین شود و علی الجمله رویت آن مکروه نهاده اند
و گویند سنگ کمان مهره انداختن در بیابان یا از جهت صید دلیل غیبت باشد و اگر دید که در شهر
سنگی بگنجشک انداخت بهتانی بر بزرگی نهد و اگر دید که بروی آمد اثم شود لقوله
تعالی و من یکسب خطیئة او اثما ثم یرم به بریئا فقد احتمل بهتانا و اثما مبینا
و اگر دید که بر در خانهٔ والی می انداخت غیبت در حق مردم کند و اگر دید که بدان کبوتری را انداخت

قذف مخدرهٔ خود کند لقوله تعالی والذین یرمون ازواجهم و اگر دید که
از آن کمان تیر انداخت سخنی بی موقع گوید و اگر دید که آن تیر راست افتاد آن
سخن محل قبول یابد و الا وبال او شود و گویند سنگ انداختن مطلقا دلالت بر
ناسزا گفتن داشته باشد در تاویل آهو اشارتی بدان رفته و در تعبیر سنگ نیز عبارتی
یافته و کمان حلاجان بتاویل مرد منافق بود و اگر دید که داشت در نفاق افتد

کمان حلاجان

و گویند از شور و شغب نیز خالی نباشد کاه بتاویل زنی بی خیر و برکت بود

کاه

و گویند شاخی که بزرگ باشد دلالت بر پسر کند و از آن کوچک بر دختر و گفته اند اگر چند
که کاه خود از زنان خورد یا آنکه بر عیال نفقه کند و گویند کاه بتاویل مال بود و خوردنش
حزن باشد و اگر آنرا بر بار بیند فرزندی محزون آورد کمر بتاویل پناه شخص

کمر

بود از خویش و بیگانه و اصل و فرع و کمر مرصع دلالت بر مال و جاه کند بقدر قیمت آن
بی اگرچند کمر را بر میان بیند خدم و حشم او زیاده شوند و عمر دراز یابد چنانکه بر طریق
حکایت مذکور خواهد شد و حاصل آنکه هر زیاده و نقصان و صلاح و فساد که در کمر باشد
باین جهان تعلق گیرد و گویند اگر دید که کمری بر میان بسته بسفر رود و از آن منفعتی یابد
خاصه چون کمر شمشیر بیند و گفته اند کمر بتاویل منفعتی باشد که از خویشان رسد
یا انصاف از خصم بستاند و گویند اگر دید که کمر بر میان بست یا آنکه خود بسته بود
دلالت بران کند که یک نیمهٔ عمرش گذشته باشد چنانچه در تاویل زنار گفته شد
و حکمی از احکام کمر در تاویل وزیر خواهد آمد و حکایت کنند که ضحاک
بخواب دید که هزار کمر بر میان داشتی و معبر گفت دلالت بران دارد که هزار سال پادشاهی
کند و کمر صحبت دلیل ادب باشد اگر دید که داشت خود مؤدب بود و اگر دید

کم کمند

که کسی بوی داد آنکس بیننده را از عالم طریقت نصیحتی کند و اگر بیند که **کم** شاخ
بود بصحبت قومی مبتلا شود که قدر او ندانند مگر آنکه بیند که در دیگر شاخ بود که تعبیر
آن خیر باشد چنانچه شرح آن در تاویل دیه تقدیم یافته **کمند** بتاویل کسی
باشد که بوی استعانت نمایند و اگر دید که کسی را بکمند بگرفت از آنکس باندازه قوت
کمند یاری خواهد و اگر دید که در گردن او انداخت از وی بمکر و حیل یاری خواهد و بر آنکس
ظفر یابد و اگر دید که در میان او انداخت یاری خواستن او بطریق فریب باشد از منصفی
و گویند بیننده از روی انصاف بستاند و شاید که آنکس بشرف هلاک رسد و اگر دید که در
دست او انداخت یاری از مسافری طلبد و اگر بیند که دیگری کمند در وی انداخت این جماعت
بکیفیتی که مذکور شده از وی یاری طلبند و اگر دید که کمند انداخت ولی آنکس را نتوانست
گرفت از خصم و غیره استعانتی نماید اما حاجتی نیابد و اگر دید که کمندش بگسیخت آن معاونت
اصلا بجایی نرسد و گفته اند خود از استعانت نادم شود و اگر کمند از ریسمان بیند معاونت
از مومنی طلبد و اگر از پوست گاو بیند از عاصی یاری جوید و اگر از لیف بیند از صالحی
یاری خواهد و اگر از موی خوک بیند مدد از کافری خواهد و حکم دیگر چیزها که از آن
کمند سازند در تاویل رسن بیان رفته **کنار** تر بتاویل رزق حلال بود خاصه چون
بوقت بیند علی کل حال تر به از خشک بود چه خوردنش دلالت بر قوت حال کند و
منقولست که طعام آدم علیه السلام در بهشت کنار بود و **کناره** قصاب دلیل صاحب
عذاب باشد **کتاره** حکم سرگین دارد حاصل آنکه چون تاویل خون و سرگین نجاست
مر آینه تعبیر کتاره بجمع اموال باید کرد **بیت** گر گناهی بکرد و نیست تعین
که کدامین گناه بد در دین ∴ بدلیل کلام ایزد دیار ∴ اندر افتد بفتنه ناچار

کنار کناره کتاره

حیث قال الله تعالی ان هی الا فتنتک و گویند قتلی از وی صادر شود چنانچه
در تاویل کشتن بیان رفته و گویند گناه دلالت بر کفر کند لقوله تعالی ∴
افنجعل المسلمین کالمجرمین ای کالکافرین **گنبد** بتاویل بزرگی و شرف
بود بحسب رفعت و وسعت آن و اگر دید که ملک او بود یا آنکه آنجا مقیم شد بقدر آن
مرتبه یابد و گفته اند زنی که زین خواهد یا نعمتی مضبوط بوی رسد و اگر دید که گنبدی
ساخت حکم آن در تاویل بنیاد نهادن بتقدیم پیوسته داشتن **گنج** پادشاه را
ملک باشد با عدل و عالم را علم با ذکر خیر و تاجر را مال با انصاف و مروت
و محترفه را کسب و کار و علی هذا القیاس بحسب حال ارباب صورت و معنی تعبیر
باید کرد و گویند صوفی را کشف بود و حکم گنجهای بسیار آنست که در اطراف آن موضع
باعمال خیر مشغوف باشد و فواید و میامن آن شمول یابد ملی اگر بیند که گنجی یافته بیمار
شود یا او را داغی نهند یا خبری مولم بوی رسانند که مشابه داغی باشد یا آنکه
غمی سخت یابد بحسب کثرت و قلت مالی که در آن گنج بیند و گفته اند از تجربات
که یافتن گنج دلیل موت صاحب رویا می باشد بنا بر حفر ارض که مشابه قبری نماید
و گفته اند گنج در خرابی یافتن به از آبادانی بود چه در معموری بیم هلاک باشد که
لا ریب زمین را بیشتر باید کاوید و زمین شکافتن صورت قبر فرو بردن دارد و گویند
اگر در خرابی یابد دلیل مرض با شفا بود چه ظاهرا احتیاج بکاویدن چندان نداشته
باشد و در **حکایت** آمده که عورتی را صبیه متوفا شد او را بخواب دید و پرسید که ای
دختر کدام عمل بهتر یافتی گفت ای مادر بر تو باد که گرد کاز بر مساکین قسمت کنی و
آن خواب را با ابن سیرین باز راندند و تعبیر کرد که گنجی داری بر فقرا انفاق کن گفت [illegible]

گنبد گنج

من از كجا و كنج از كجا كفت بهر حال خانهٔ خود را بكاو و بكاويد و پدرش كنجي نهاده
بود در ايام طاعون وفات يافته و مجال وصيت نبود آنرا باز يافت و بعضي بر خود و
عيال نفقه كرد و شخصي سه شب متوالي بخواب ديد كه كسي باوي كفتي ببصره رو و آنجا
كنجيست و بردار و بان ملتفت نشد سيوم نوبت با او جزم كفت كه البته مي بايد رفت چون
عزم بصره ساخت ده شبانروز در ان حوال طوف ميكرد و هيچ اثر از ان خبر نيافت و
نوميد كشته بملامت نفس مشغول شد كه بواسطهٔ اضغاث احلام تفرقه بخاطر باز ديد كرام
روزي از بهر قضاء حاجتي در خرابه رفت و شبستاني تاريك ديد و آنرا بكاويد دفتري يافت
بلي خط عبراني بود و فهم نميكرد و در بصره كسي نمي يافت كه توانستي خواندن و تفحص
مي بود تا او را نشان دادند كه در بغداد جوانيست كه اين خط ميداند با آن دفتر ببغداد رفت
چون آن جوان نظر بران كتاب انداخت التماس نمود كه بوي فروشد و اجابت نكرد
كفت بده تا ترجمه كنم بداد و ترجمه كرد و اتفاقا اين كتاب در تعبير بود و بان واسطه معبري
ماهر شد بعد از ان خليفهٔ وقت بخواب ديد كه درخت زيتون اراقه ميكرد و معبران
از تعبير آن عاجز ماندند تا از ان صاحب دفتر پرسيدند و كفت ظاهرا محرمي جمع مي آيد
و خليفه چون كيفيت معلوم نداشت از ان عظيم مغموم شد و قصد كرد كه او را حبس فرستد
تا واقف شد كه خواهر رضاعي در حبالهٔ اوست و او را چندان عطا فرمود كه مشابه كنجي
نمود و **كنجد** بتاويل مالي روز افزون بود بلي از ان ناخوش طعم دلالت بر مال حرام كند
و شايد كه از غمي خالي نماند و اكر ديد كه كنجد بسيار يافت بحسب آن مال و جايي يابد كه
روز بروز در تزايد باشد و مع ذلك معاون زهد و تقوي بود و فرح و فرج آورد و تاثير
كنجد خشك زياده از تر باشد بلي از ان بريان كرده ازاندك و پيش از شور و شعبي خالي

كنجد

كنجشك

شواند بود و بنا بر عمل آتش و خره و عصفار بريك بحسب حرف در مقام خود ايراد
رفت **كنجشك** نر بتاويل پسر باشد يا مال مر كنجشكي ديناري يا شش هزار درم
بحسب فقر و غني بيننده و ماده از ان ماده دلالت بر زن جميله كند يا دختر پاكيزه
و كنجشك كور بتاويل هوا پرستي بد فعل بود و اكر ديد كه بچكان كنجشك را از خانه بيرون
مي آورد دليل آن شود كه او را از حلال و حرام فرزندان باشد و خانه كنجشك
دلالت بر خرمي كند و آواز او سخن بشكفته باشد يا آواز تسبيح يا آواز پيران كوينده
و اكر ديد كه كنجشك بسيار در حوالي او آواز ميكردند قومي بروي غوغا كنند
اكر يك كنجشك آواز دهد دليل بشارت باشد چنانچه در تاويل بانك اشارت بدان
رفته و اكر ديد كه كنجشك بسيار داشت پيشوايي قومي بحسب آن كنجشكان و مال
يابد خاصه چون بيند كه آن كنجشكان زا بري بخشيدند و كفته اند كنجشك بتاويل مردي
بود كه مولع بمجامعت باشد يا جنك جوي يا بدكوي يا غلامي خوب يا كنيزكي صاحب
جمال يا قاطع الطريق يا مكاري زيانكار و كفته اند كنجشك بتاويل والي باشد
يا قاضي يا بزركي صاحب وجود يا تاجري قابل الذكر اكر بيند كه او را بكرفت
بصحبت كمي ازين جماعت رسد يا مطيع او كردد و كنجشك سياه كه همچنين با كول اللحم
بتاويل زاهدي مرتاض حلال خوار بود چه در نقل آمده كه لما هبط آدم عليه السلام
الي الارض حرم هو علي نفسه الطعام والشراب وقال لا اكل حتي تقبل توبه و كويند
شخصي بسيار سفر بود و مثل مكاري يا فيج و كنجشك بر زنكري كه در لغت آنرا جوذ ميكويند
بتاويل دوروي بجز نا مطيع بود و كسي با ابن سيرين كفت بخواب ديدم كه
كنجشكي چند در آستين داشتم و يك يك را سر بر ميي آوردم و مي كشتم و ايشان

درحالت کشتن شهادت می‌آوردند و در چاهی می‌انداختند تاویل آن چه باشد پرسید
که خانهٔ تو کجاست گفت در فلان کوچه و بدیوان فرستاد و خانهٔ او را احتیاط
کردند و چاهی یافتند و بنجاه کشته در آن چاه انداخته و بدانستند که عیاری غدار است
و مردم را بحیله بخانه می‌برد و هرچه دارند می‌ستاند و قصد نفس میکند و در چاه می
اندازد و او را قصاص کردند و دیگری با وی گفت چنان دیدم که قصد گنجشک کردی
و او بسخن درآمدی و گفتی مرا مکش و تعبیر کرد غالبا والعلم عند الله که صدقه از کسی
بستدی که ترا حلال نبوده گفت معاذالله که من صدقه بستانم فرمود اگر خواهی تا بگویم که
چند اقچه بوده گفت بفرمای فرمود که شش درم بوده گفت از کجا دانستی فرمود
که گنجشک را سر است و دنبالی و دو پای و دو بال و هر یکی را درمی تاویل کرده‌ام آن
شخص انصاف داد و تصدیق کرد و از ینجاست که تعبیر گنجشک نسبت با فقیر بشش درم
میکنند معلمی گفت چنان دیدم که انبانی داشتم و گنجشک را می‌گرفتم و بالهای ایشان
می‌شکستم و در انبان می‌نهادم گفت ظاهرا با اطفال بملاعبه مشغول میشوی چنان
بود و توبه کرد **کند** صمغی است که در بخور بوی کند شده و در تاویل کندر در
احکام بند تقدیم یافته و اگر بیند که کندرو میخورد از بهر مداوا او را خورد و اگر
دید که می‌خاید کاری کند که بخصومت انجامد و گویند سخنهای فره بسیار گوید گفته‌اند
بتاویل غم باشد بسبب تلخی **کندس** بتاویل مرضی سبک باشد مگر که بسیار بیند
که آن مرض دراز کشد و علی کل حال آخرش بصحت انجامد و اگر دید که پیش بینی مبتدا
و عطسه می‌آمد حاجتش بسعی او روا شود و گویند سخن بی اختیار گوید و اگر دید که کسی
در بینی او دود داشت در قضیهٔ نالایم غضبهٔ او برتبه‌ای رسد که متحمل شواند شد تا وقتی که

کنز کنز

کندر

کندس

بتدارک مشغول شود **گندم** بتاویل مال باشد که برنج حاصل شود و خوردنش
دلالت بر صلاحیت نفس کند بلی گندم پخته دلالت بر غم کند و بریان کرده نیز خیری
چندان نبود و اگر دید که دهان یا شکمش پر از گندم خشک بود عمرش باخرش بود
و اگر دید که خوشهٔ گندم خشک میخورد دلیل خفظ شود یا غول یا مضرت یا غربت و از ان تر
دلالت بر توفیق خیر و طاعت و نعمت کند لقوله تعالی سبع سنبلات خضر و اخر یابسات
و از ینجا گفته‌اند **بیت** هرکه در خواب گندم تر خورد ** دینش گردد قوی و از غم فرد
و گویند خوشهٔ گندم بهر کیفیت که بیند مال بود که از کسب دیگری حاصل شود
یا علم بقدر آنکه بیند و اگر دید که از ملک دیگری خوشه می‌چید بقدر آن فایده از مالک
وی بوی رسد و اگر دید که زراعت گندم را بی وقت می‌درود مرگی یا فتنه
یا قتلی در ان موضع واقع شود چنانکه در تاویل کشته زار گفته شد و گویند اگر دید که
خوشهٔ زرد بود مرگ پیران باشد و از ان سبز مرگ جوانان یا قتل ایشان و
گندم فروش بتاویل شخصی بود که دنیا را بدین اختیار کند و اگر دید که گندم خرید فراخ
عیشی بر عیال شود و اگر دید که پادشاه گندم در کف دست می‌جنبانید غلامی بازو
آید و اگر دید که گندم کاشت و جو برآمد ظاهرش به از باطن بود و اگر دید که خون برآمد
دلالت بر آن کند که پیشتر مال ربا خورده و باقی احکام کاشتن در تاویل تخم مشروح است
و گویند گندم تر دلالت بر صلاح دین کند و جاماسب گوید هر که گندم بیند از
پادشاه نفعی بوی رسد و **حکایت** کنند که اعمی همدانی بخواب دید که گندم را بجو معاوضه
میکرد و با شعبی گفت و تعبیر کرد که شعر را بقرآن اختیار کرده و شخصی با ارطامید در پیش گفت
چنان دیدم که گندم در بستر من پخته بود و پرسید که تا غایت همسر تو حامله گشته است گفت نه

گندم

گندم فروشی

بعد از این بار دار شود و چنان شد چه دلالت بستر بر رفت و از آن تخم بر فرزند
کندمه براعضا بتاویل مال بود بقدر آنچه بیند کنده بتاویل شخصی باشد که او را
برشتی یاد کنند و گویند مال حرام باشد و گفتار نیکو سیده و مذمت و اگر بیند و صالح بود خود را
بعد از آن حرام خوردن باز دارد و غیر او مال حرام جمع آورد و در عقب او نفرین کنند
خاصه چون خام بیند چه اگر پخته باشد تا بر آنچه گفته شد کمتر بود و گویند خاین باشد که از مردی حاصل
شود و گویند دلالت بر خیر کند چه خوردنش مصروع را نافع باشد اگر دید که در کنده گرخیت
فرزندش وفات یابد یا زیانی یا زحمتی بوی رسد کنشت همان تاویل دارد که در کلیسا
گوشه این قدر هست که این یک نسبت با جهودان باشد و آن یکی با ترسایان و صاحب
منظومه آورده بیت در کنشت ار کند نماز بخواب ❊ گردد از زمرهٔ اولوالالباب
کمند بتاویل غم بود خاصه چون پیچ وقت بیند و خوردنش بتر از دیدن باشد و گویند
رنجی با رنج بود و گویند گنگ دلالت بر مردی کند که سر برهٔ او به از علانیه باشد گنگی
همان حکم دارد که در کری گفته شد و در تاویل زبان نیز اشارتی بدان رفته و گفته اند دلیل زبان
و مصیبتی باشد که از قبل خویشان حاصل شود و گویند دلیل بر بهتان کند یا فسق اگر بیند که
گنگ بود بهتانی بر کسی نهد یا فاسق شود و اگر دید که بعد از گنگی زبان او گشاده شد و سخن
در آمد مرادی که از آن نومید شده باشد بر آید کنف در تاویل شبش کرم نزدیک چه
تعبیر آن بمال و خدم و عیال کرده اند و اگر دید که کنف بسیار بر کلاه او بود از آن کله خواید و منافع
بجنب آن که بر دم رسد و اگر دید که از ایشان می گرفت و می انداخت منع منفعت از آن جماعت کند
حکم کنیت از تاویل نام معلوم شود کنیزک بتاویل صد غلام بود و چنانچه در تاویل
و تعبیر غلام اشارت بدان رفته بلی منفعتی باشد بقدر جمال و فربهی او و گویند آن منفعت

کند
کندمه
کندو
کنشت
کمند
کنگی
کنف
کنیز
کنیزک

چندانی نباید چه جمال را بقا نباشد و فربهی نیز همچنین و گویند فربهی پر غله بود
یا تجارتی رایج و اگر دید که کنیزکی بدین صفت خرید منافع آشکار بوی رسد بلی تفکر
نباشد و اگر دید که بکر بود افتراع حرفتی کند که دیگری میل آن نکرده باشد و گویند بعض
را تزوج کنیزک بکر دلیل موت بود و اگر کنیزک مجهول را ختنه بیند بشارتی بوی رسد
اگر او را بیگمان بیند این تاویل معکوس شود و از اینجا گفته اند بیت هر که بیند کنیزکی ختنان
هر چه خواهد بود دو صد چندان ❊ و گفته اند کنیزک خوب بتاویل مال باشد بلی اگر
بیند که کنیزکی برهنه داشت زیانی بوی رسد که از آن فضیحتی یابد و اگر دید که پردهٔ بکری
بسته در موضعی آمد دلیل مرادی با فرج باشد و گویند اگر مستور بود دلیل چیزی مستور باشد
یا آنکه دینی در گردن او آید و اگر او را با نقاب بیند چیزی با تلبیس باشد و اگر روی گشاده
بیند چیزی مشهور شود و چنانکه در مجامع مذکور شود و بعضی از احکام کنیزک در
تاویل سری تقدیم یافته گور که در زمین بیند بتاویل مال بود که بحیله بدست آورد
اگر دید که در گوری پنهان شد که روی بیرون آمدن نداشت او را بمکر بدی و بکاری
افکنند که بدشخواری خلاص تواند یافت و هر چند قرآن بیشتر بود دکار بر وی صعبتر باشد
گوارشها که بطعم شیرین بود دلیل منفعت باشد شاید که بانشاط بود و آنچه بیند
که از بهر مداوات خورد و نافع آید باتفاق نیک باشد چنانچه در تاویل داروها گفته شد
و گویند بامروتی قیام نماید گواه عدل یا معدل بتاویل شخصی بود که بجهت بر خصم غالب
آید و شک وی در آن خاطر زایل گرداند لقوله تعالی تبیاناً لکل شیء و اگر دید که بر کسی
گواهی نوشت او را بعد و هر حرفی دیناری یا درمی بقرض دهد و بالعکس و اگر دید
که بر کسی گواهی داد حج گذارد کودک خوب بتاویل فرشته بود و از اینجا گفته اند بیت

گوارشها
گواه
کودک

کودک خوب روی فرشته بود * بانشاط وطرب سرشته بود * وهرچه از وی شنود راست
باشد چنانچه در نکتهٔ رابع اشارتی بدان رفته واز آن زشت نفع اندک بود واگر
دیده که کودک شد غمگین گردد یا ضعیف حال شود بلی اگر در شدتی باشد فرج یابد واز گناه
پاک شود وارطامیدورس گوید اگر دیده که طفل بود ودر مکتب علم شرع می‌آموخت از مرده شد
هم هلاک باشد واگر این خواب طفلی بیند مساعدت یابد وبمرتبهٔ مردان رسد واگر دیده که طفل بود دور

طفل

مکتب علم شرع می‌آموخت توبه کند واگر این خواب عالم یا غنی بیند حرکتی جاهلانه کند وخوار وبی اعتبار
شود وگویند کودکی که مخالطت با او کنند تاویل نفعی دنیوی باشد وگویند دیدن کودکان
خود دلیل غمها وحزنی بود وابن سیرین گوید اگر بیند که کودکی بریان کرده میخورد خیری تمام بوی رسد
وآن کودک نعمت وحشمت بسیار یابد ودرین مسئله نیک متامل باید شد که در تعبیر کشتن حکم طفل
بریان رفته تا تصور ناقص نیفتد چه آنجا بحث کشتن وبریان است واینجا بحث بریان دیدن وخوردن
واگر دیده که کودکی را گرفته بود ومی‌برد بقدر جمال او مال یابد بعضی گویند اگر دیده که او را برگرفته بود غمگین
شود لقوله تعالی فاتت به قومها تحمله وگویند مدبر مملکتی گردد یا قضیهٔ عجب حال چنین مرتب
دارد وگویند کودک بتاویل دشمنی صعب باشد که گاه گاه اظهار عداوت کند وگاه صداقت و
اگر دیده که او را کودکان بسیار آمدند در غمهای متنوع افتد چه تربیت اولاد بغمهای بسیار میسر شود
بلی عاقبت آن عافیت باشد وصاحب منظومه این حکایت آورده که بیت
کودکی دید در کنار کسی * که خورشید زار زار بسی * روز دیگر با بن سیرین گفت
راز پوشیده را ز راز ونهفت * گفت اگر عود میزنی ای یار * توبه کن وز خدای شرم بدار
وانچنان بود وتوبه کرد جوان * بعد از آن نزد گشت قرآن خوان

کور

بتاویل غنیمتی باشد
بقدر وبزرگی وفربهی آن خاصه چون بیند گوشت او خورد چه سرای گور بمال نهاده اند وگفته

تاویل شیر گور وخوردن مزار درم است یا آنکه بصحبت بزرگی رسد واز وی نفعی
گرامند یابد واز پنجه گفته اند کل الصید فی جوف الفرا وگویند اگر دیده که شیر گور میخورد
از بزرگی رفیع مکان عظیم الشان غلامان وکنیزکان وخدمتکاران یابد واگر دیده
گوران از وی میگریختند یا آنکه بر گوری نشست وبهر جا که میخواست میرفت عاصی شود وبگناه
مفارقت اهل اسلام جوید بلی اگر آن گور زمانی پا باشد مال فراوان یابد واگر گور را از دور
بیند مالی که از وی رفته باشد باز یابد واگر گور را بخواب بیند طغیان بر وی مستولی شود
واگر دیده که گور بسبب سموسی سر از وی میکشید بکاری صعب گرفتار شود واگر دیده که دو گور
با هم جنگ میکردند وفاش با هم در خصومت افتند واگر دیده که خود گوری شد دلیل
صلاح دنیا وفساد دین باشد وارطامیدورس گوید اگر حیوانات وحشی را بیند که اهلی شوند
دلیل خیر ومنفعت بود ومنعکس بالعکس الا گور که چون او را بیند دلالت بر معاداة شخصی بی
ادب کند واگر دیده که گور با وی سخن گفت بزرگی یابد

کور

بتاویل زندان باشد
چنانچه در نکتهٔ خوابهای مقلوب گفته شد وگویند دلیل بد حالی وتنگ مجالی بود بقوله
تعالی وضاقت علیهم الارض بما رحبت واگر دیده که گور مرده می‌شکافت بمبالغه تفتیش
سیرت وحرفت او کند واگر بیند که چون گور شکافته شد مرده را زنده یافت علمی یا نفعی
بی‌اشکال یابد بلی اگر مرده بحال خود بیند مالی با شبهه باشد واگر دیده که از بهر خود گوری کند
بضیقی گرفتار شود وگفته اند در آن موضع خانه سازد واگر دیده که گوری در پای فرو برد عمر
دراز یابد یا فرزندی آید که ذکر خیر او باقی ماند یا زنی گزین خواهد واگر دیده که آن گور
در آمد خانهٔ خود واگر دیده که او را در لحد نهادند ناگاه خانه یابد واگر گور خارج گورستان
بیند دلالت بر سرای آخرت کند وخوشی وناخوشی آن مقام از سعت وضیق آن قبر

استدلال کند ار طامید و رس گوید اگر بنده بیند که قبری از بهر او فرو می برند آزاد
شود و اگر بیند که او را در قبر نهادند از سفر خرمی بیند لقوله تعالی ثم اماته فاقبره
ثم اذا شاء انشره و گفته اند محبوس شود یا کار بروی بسته گردد بنابرین بحسب حال
شخص تعبیر باید کرد و اگر دید که او را دفن کردند و خاک بروی ریختند دینش تباه و مرگش
بی توبه باشد و اگر دید که او را زنده در گور نهادند بروی ظلم رود و عبارت منظومه اینست بیت
هر که زنده نهندش اندر گور ٭ زود محبوس گردد و پر شور ٭ چونکه تعبیر گور زندانست
بقیاس این قدر توان دانست ٭ و اگر دید که او را در حفره نهادند در تهلکه افتد و اگر بیند که بر سر گوری
ایستاده بود بر گناهی اصرار نماید لقوله تعالی و لا تصل علی احد منهم مات ابدا و لا تقم
علی قبره و اگر عالمی بیند که منکر و نکیر از و سوال میکردند از دیوان مخاطب و معاتب گردد
بلی چون بیند که جواب صواب گوید دلیل رستگاری شود و بالعکس و اگر دید که او را نامه
دادند و از ان ملول شد بآن حساب در ماند و اگر دید که آن نامه پیش از دفن بایجاد از
نشر پاره کرد آن حساب زود قطع کند و اگر دید که او را از گور بدر آوردند و بردار کردند و باز
در گور نهادند از زندان خلاص یابد و بحسب حال خود عروجی کند و باز او را محبوس گردانند
و اگر این خواب غیر عامل بیند حساب او را تا بار حبس خود بحسب حال خود قیاس باید
کرد و صاحب منظومه نقل میکند بیت شد دلیل ظفر بخواب اندر ٭ مرده از گور اگر برارد سر
لیک پیدا اگر بود چو بخواب ٭ بعث خود بیند و سوال و جواب ٭ و بعضی از احکام گور در تاویل
گورکن — قیامت بیان رفته گورکن بتاویل بزرگی باشد که کارهای کلی از و آید و گویند شخصی بود
که تا آخر عمر در مشقت باشد و در حکایت آمده که مصنف کتاب اقلیدس بخواب دید که هر
حکیم که بعضی از روایات ادریس پیغمبر علیه السلام است در خانه او مدفون بودی و او را احیا کردند

و از قبر بیرون آوردند و معبر گفت اگر راست میگویی منجمی حاذق و محاسبی فایق شوی
و از سایر ریاضیات نصیبی کامل داشته باشی و بعد از ان در علوم مهارتی یافت
یافت که تصنیف کتاب اقلیدس کرد و شخصی بخواب دید که قبری از بهر او فرو می بردند
گورستان — روز دیگر سقف خانه بر سر او افتاد و هلاک شد و گورستان بتاویل صحبت جاهلان باشد یا
سفر دراز بی نفع و اگر دید که بزیارت میرفت متعهد حال اسیران و محبوسان شود و اگر دید
که از آن زیارت انتباه یافت توفیق توبه یابد و الا دلیل غفلت باشد و اگر دید که بر
گورستان باران بارید نشان رحمت بود و اگر دید که قبر میتی را نقل جای کردند یا خود
آنجا رفت اعقاب او را آن موضع بحسب حال خود عمارتی سازند و اگر در موضعی مجهول قبری
بیند با منافقی آنجا اختلاطی داشته باشد و اگر آنجا قبرهای متعدد بیند بحسب آن تعدد و شمار
منافقان در حساب باید گرفت چه گورستان در موضع نامعلوم دلالت بر اهل نفاق
کند لقوله تعالی و ما انت بمسمع من فی القبور و اگر دید که در گورستان معروف بود
کار حق باشد و تردد از خاطر او برخیزد لقوله علیه الصلوة و السلام اذا تحیرتم فی الامور
فاستعینوا من اهل القبور و اگر دید که در آن گورها باز میکردند و بعضی مرده بودند
و بعضی زنده یا آنکه آن مردگان خود از ان گورستان بر می خاستند اهل آن موضع را
بلای عام رسد مثل مرگ مفاجات و گویند این خواب صالح را نیک بود و طالح را بد
چنانچه در تاویل قیامت بیان رفته و جا با بمقتضی حکم از او یا معکوس گوید اگر دید
که بمقبره در رفت شاد شود و گورستان محبوس اگر با مردگان بیند دلالت بر حرام کند و اگر
گورستان شناختن — خالی یابد بتاویل شخصی بد بود که طایفه بدان بوی ملتجی شوند و حکم گورستان شناختن
در تاویل بنیاد نهادن تقدیم یافته و حکایت کنند که توانگری بخواب دید که بر مقبره طواف کردی

و بر قبور سلام دادی معبر گفت مفلس شود و گدایی محتاج گردد و چنان شد لان
المقبرة مکان المفالیس و ابو یوسف قاضی بخواب دید که در قبر ابو حنیفه رضی الله عنه نقبی
دا استخوان او را جمع کردی و بیرون آوردی معبر گفت علم او را بجمع کردانی و آثار آن ظاهر است
چه قول امام پس ابو حنیفه رفتی مفتی نمیتوانند بود که قاضی با محمد بن حسن شیبانی مقارن او میشوند
و مثل این رؤیا در رؤیت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم ذکر رفته کوری و گنگی و کری
در خواب ❖ خلل دین شمار در همه باب ❖ چنانچه تتمة الاحکام در تاویل جسم گذارد رفته لقوله تعالی

گوز

گوز بتاویل مالی باشد که برنج از بخلی حاصل شود بخلاف مغز که مالی بود که آسان بدست آید
و اگر خوش طعم بود دلیل مال حلال باشد و بالعکس و گفته اند اگر ناخوش بود از بخیلی جفایی شنود
و گوز بسیار بسبب آواز دلالت بر داوری کند و اگر بیند که می شکست و مغزش میخورد مال
بخیلی عجمی خورد چنانچه در کشف قانون التعبیر شهادتی بدان رفته و اگر دید که دست در شاخ او زده بود
بچنان مردی متعلق شود یا ملتجی گردد و اگر دید که آن شاخ را رها کرد یا از آن در افتاد آن
تعلق منقطع شود و اگر دید که در آن افتادن بمرد در محاربه بزرگی بقتل آید و اگر دید که آن درخت
بشکست یا از بیخ بر آمد آنکس که درخت بوی منسوب باشد هلاک شود یا مصیبتی حاصل کرد و اگر دید
که برد یا عضوی از اعضای او بشکست یا مجروح شد ملاقی مخوف بدو رسد چنانچه در شرف
هلاک باشد و بعد از آن نجات یابد و اخبار برانند که تاویل گوز صلحا باشند یا اخوان یا صحت
بدن و طول عمر و ارطامید و رس گوید هرچه پوستی داشته باشد که آواز دهد دلالت بر نزاعی کند
بقدر آن آواز بنا برین نزاع گوز زیاده از بادام و پسته و امثال آن باشد و اگر دید که گوز
از بستان بر مسجد بقدر آن از مال زنی خاین یابد یا اگر دید که بدان بازی میکرد دلیل قیل
و قال شود یا مال حرام لان اللعب بقمار و اگر دید که پوست گوز میخورد غیبت بخیلی کند و اگر دید

گوزنش گوز بروی افشاند جامه اش بسوزد و در حکایت آمده که یکی از اهل
یونان بخواب دید که کسی گوز بروی می انداخت و چون بیدار شد یکی از آن در دست داشت
و از آن ملامتها دید و خجالتها کشید و کسی که روغن از گوز گیرد بتاویل صاحب مالی برنج برود
که بجد و جهد یا قضایا داشته باشد و گوز بویا حکم زبازه دارد و گوز هندی

گوز بویا

بتاویل سخن منجم یا فال گیر بود و اگر دید که میخورد بر قول ایشان اعتماد کند بلکه از ایشان
تعلم نماید و گفته اند این خواب نیز از جمله معلومات است اما اگر بیند که بحث بحجوم میکرد و گوز
هندی خورد یا یابد و بالعکس و همانا وجه مناسب آن می تواند بود که بیت
حدیث انجم و چرخ زبرجد ❖ بنزد عاقلان گوز است و گنبد و در حکایت آمده که یکی از اکابر
یونان بخواب دید که او را گوز هندی دادند و چون بیدار شد همچنان داشت او را جاه
و مالی تمام حاصل شد حکم گوزاز ببلبل نزدیک گوزه بتاویل طفل باشد

گوزاز
گوزه

یا غلام یا خادم یا سریه و گفته اند از آن سپید و رزین خادم بود و از آن سیمین و زرین
مال شبهه و گفته اند از آن قلعین و مس نیز همچنین باشد اما تاثیر کم از زر و سیم بود و از آن
آهن کم از ینها باشد و دیر نپاید و از آن چوبین سریع الزوال بود که بحیله و نفاق بدست
آید و از آن سفالین سریه خوب باشد یا مالی که از کسب حاصل شود و از آن آبگینه مالی
بود که از زنی حاصل آید و بقای چندان نداشته باشد و حکم باقی جواهر حاکم گوزه
دیگر ظروف رفته و گفته اند گوزه دلالت بر استقامت دین کند یا صحت بدن یا طول
عمر یا خیر و برکت یا فرزند یا زن یا مثل آن که از جهت زنان رسد و اگر دید که از گوزه
آب خورد با زن یا سریه نزدیکی کند یا از ایشان بقدر آبی که خورده باشد مال یابد
و گویند هر مقدار آب که بیند که از گوزه خورد بقدر آن از عمر گذشته باشد چنانچه در تاویل

کوزه کر

کوساله

گله گوسفند

کشته شد یا رزقی که دران موضع از بهر او مقدر بود بقدر آن استیفا نماید یا نموده باشد
و هر آینه او را نقلی بحسب منزل یا سفری در پیش آید و اگر در کوزه غیر آب بیند اگر چیزی حلال بود
مال حلال یابد و الا تاویلش بر عکس باید کرد چنانچه در تعبیر دیگر ظروف بحسب حروف
گفته شد و برادة بتاویل زنی بزرگ با منفعت بسیار خدم باشد و **کوزه گر** بتاویل
مرتب امور عورات متدین بود و گویند همان حکم دارد که در طشت گر گفته شد **کوساله**
بتاویل دولت و ظفر بود چه مرکب ملوک اوایل بوده و یوسف علیه السلام را چون باعزاز
از زندان بیرون آوردند بر کوساله سوار گردانیدند و بعد ازان مرتبه سلطنت یافت و
گویند کوساله نر را این تاویل بود و کوساله ماده بتاویل زن بود یا فرزند و کوساله گاو
کوهی بتاویل فرزند باشد یا فرزند فرزند و نر و ماده آن دلیل پسر و دختر شود چنانچه
در تحفة قانون التعبیر اشارتی بدان رفته و اگر خود را بر کوساله ماده سوار بیند که آزاد و او
جمعی کثیر را تشویش دهد یا او را فرزندان گزیر آیند بلی اگر این خواب حازم سفر بیند
در توقف ماند و اگر عزیمت نماید در سفر موقوف شود و گفته اند کوساله بغایت خرد دلیل
بچه بود چنانچه در تاویل بچه اشتر گفته شد و آمدن و رفتن آن بدین قیاس تعبیر باید
کرد و اگر بیند که گاو او کوساله آورد یا اگر او را بخشیدند او را فرزندی آید یا از مواشی او
بچه آید و حکم بچه هر بهیمه که بیند که بوی بخشیدند همین باشد **گله گوسفند** بتاویل غنیمت بود
که الغنم غنیمة یا رعیت یا نفع یا دو پستان بقدر حال بیننده چه شد غنایم دلیل گوناگون
و اگر وحشی بود بخواب درون ٭ و گویند گله گوسفند سرور دایمی باشد و از آن گوسفند
پس در یک ساله یا ولایتی یا مرتبه بحسب حال بیننده و اگر دید که گوسفندی ماده یافت
زنی گزین خواهد و اگر دید که خرید کنیزکی خرد و شیر گوسفند مال ایشان باشد و اگر دید که

گوسفندان

سپنکی یا کلوچی بگوسفند ماده زد یا بوی انداخت بهتانی بر عفیفه نهد و گویند گوسفند
ماده بتاویل زنی یا کنیزکی بد دین بی عفت باشد و اگر آنرا بخواب بیند و عروسی یا
سترکی در خاطر داشته باشد بجایی نرسد بسبب آنکه بزینه بر یک جای استقامت ندارند
باشد و اگر دید که گله گوسفند روی بوی نهادند جمعی بمزاحمت او برخیزند و برایشان
ظفر یابد ان القصاب لا یهوله کثرة الغنم و گویند اگر دید که بگله گوسفند بگذشت ظفر یابد
چهل تنان بگذرد و اگر آن گله را بر جای ایستاده بیند آن موضع مقام آن جماعت باشد
و گویند دلالت میشنه بر اهل عجم کند و ازان نرینه بر اعراب و اگر دید که گوسفندی از پیش
او میدوید و نمیتوانست گرفت سعی او در دنیا ضایع ماند و از غرایب تعبیر است که اگر کسی
بیند که گوسفندی را می پراند باید که حذر کند و پس روز از خانه بیرون نیاید که از گروهی
خالی نباشد و اگر دید که کسی را بر دوش گرفت متکفل مونت او شود و بالعکس و اگر بیند
گوسفند کسی را انگشت نه از بهر خوردن بر دشمن ظفر یابد و اگر دید که از بهر خوردن گشت
مال انکس خورد و بز میش بتاویل مردی بزرگوار بود و بز نر همچنین و گفته اند در دین و گویند
مقدم لشکر باشد و ازان ماده زن با عصمت و رفعت بود و اگر دید که آنرا بکشت بر آنکس
از مرد یا زن ظفر یابد و اگر دید که پوست او بکند مال او خرج کند و اگر دید که گوشتش
بخورد مالش خورد و اگر دید که بر وی نشست و مطیع بود بر وی اختیار یابد بلطف یا بقهر و اگر
که بر وی نشست و او را بسر و زد تاویلش معکوس شود و بسبب آنکس از مرتبه در افتد و اگر
آنکه بیند که سر وی بشکست که باز همان تعبیر اول باشد چه دلیل کسر حال شخص شود و میش
بتاویل زنی عفیفه باشد لقوله تعالی **ان هذا اخی له** الآیه و میش اگر در خانه خود بیند
سالی خوش برو بگذرد و اگر آنرا آبستن بیند آن سال امیدوار تر بود و فایده یابد

زیاده یابد و اگر دید که بچه آورد منفعت زودتر بوصول رسد و گفته اند اگر دید که گوشت او را
زنی جمع آید و اگر دید که میش او را گشت زنش با وی مکر کند و اگر دید که بز میش بسیار داد
بهر یک یک سال بزرگی یابد و بز فروش بتاویل حاشا کسی باشد که زن و مرد بهم رساند
و بره بتاویل فرزند خوب باشد یا غنیمت و گوشت او میراث فرزند بود و ازینجا گفته اند
بیت بره کشتن بخواب نیک بدست ❀ رنج فرزند را ابتلای خودست ❀ و بزغاله حکم بره
دارد و اگر دید که گوسفندی با وی سخن گفت آن سال بر وی مبارک و پر نعمت بود و ارطامیدورس
گوید که گوسفندان سفید بتاویل به از سیاه باشد و اگرچه سیاه نیز بغایت نیک بود و بعد ازین
حدیثی درین باب نقل خواهد رفت و آنکس که گله گوسفند را بجماعت مردم تاویل میکنند
چنانچه در مقدمه اشارت بدان رفته دلیل آن میگوید که مناسبت ایشان با آدمی بیشترست
چه در یک موضع مجتمع میشوند و در آب و علف با یکدیگر مواسات میکنند و متابعت رای
شبان تمک میکشند و علی هذا در اکثر احوال مشابه آدمی اند و مؤکد این معنی آن میشود که
در نقل آمده که فدای اسمعیل یا اسحق علیهما السلام علی اختلاف الروایتین غوجی بود لاجرم تاویل
آن بزرگی بزرگ کرده اند و باین عبارت گفته که صاحب وجودی رفیع قدر منیع جدار
باشد و بر مصداق این معنی روایت خبری نیز خواهد رفت و اگر دید که غوجی را گشت و پی
الکه گوشت او طبخ کرد چنان بزرگی را بقتل آورد و اگر چند غوج را کشته دید آنجا جنگی واقع
شود و طایفه اکابر بقتل آیند و اگر دید که غوجی را از قصاب خرید بزرگی را از خون
باز خرد یا اکه او را از ورطه مخوف خلاصی دهد و اگر دید که غوجی را گشت و بمردم داد
بر دشمن ظفر یابد و مردم معتقد او شوند و اگر مریض باشد صحت یابد و اگر دید که بر غوجی
نشست و در موضعی صلب میرفت دلیل خیر باشد خاصه کسی را که در مخاصمه و معارضه بود

و در دیگر احکام مثل دیگر گوسفندانست و در روایت آمده که پیغمبر علیه الصلوة والسلام
فرمود که رایت غنما سوادا دخلها غنم عفر حتی غمرها یا ابا بکر اعبرها قال هی العرب یتبعکم و
العجم وقال علیه السلام کذا عبرها الملک و در حدیثی دیگر فرمود صلی الله
علیه وسلم که رایت فی المنام انی وردت علی غنم سود فاولتها العرب ثم وردت
علی غنم بیض فاولتها العجم و در تفسیر آیه اذ یریکهم الله فی منامک قلیلا منقولست
که رسول صلی الله علیه وسلم بواقعه دید که شتری و گاوی و چند سر گوسفند کشته بودند
و در منزل مبارکش افتاده بودند و از اصحاب تعبیر آن سوال فرمود و گفتند الله
و رسوله اعلم بعد از آن فرمود ان البقر بالمؤمنین تقتلهم الکفار فی غزوتنا و اما الاسد
فانه یقتل مبارز من عشیرتی و اما البقر فیقتل رجل مذکور من الکفار و یقتل نفر من المؤمنین
و قتل حمزه و ابوجهل و مرتضی از حضرت مصطفی علیه الصلوة والسلام در واقعات
میفرماید که هر که بیند که بزی زنجزد و بخانه برد چهار سال از درویشی ایمن باشد و در
حکایت آمده که مهندسی مقل الحال بخواب دید که غوجی شد و بر درختی بر شاخ بیاد
ورق بر رفت با معبری گفت و تعبیر کرد که در سایه بزرگی پر تیغ بسیار مال یابی
و شاید که یکی از ملوک باشد و مامون خلیفه او را استصحاب فرمود و هم جاه عریض یافت
و هم مال وافر و پادشاهی صاحب شوکت بخواب دید که غوجی را گشت و معبر گفت بمثل
خودی استیلا یابی و دران نزدیکی معارضی را که در صدد او بود مقهور گردانید و شخصی با
معبر گفت چنان دیدم که بزغاله ماده در خانه من آمدی گفت چهل سال از فقر ایمن باشی
و اتفاقا چنان شد گوشت چون پخته دید در تاویل خوردنش بمراد رسیدن نیکتر که
باندک رنج نفع آن بیشتر بود و بسهولت حاصل شود ❀ ❀ ❀

کوزن

کر با دیگ پزند چه نفع آن بیشتر بود و بسهولت حاصل شود بیت
وان جامت اصل غمخواری * مایهٔ ناخوشی و بیماری * ور حزو یا فزو شد اندر خواب
بر مصیبت دلیل کشت و عذاب * وان میشینه کر بود فربه * هست میراث و این عبارت
وکفته اند تاویل کوشت خام خریدن نسبت با غیر کوشت و نسبت با غنی مصیبت
غیبت و حکم کوشت آدمی در تاویل اندامها ایراد رفته و اکر دید که کوشت بر مردم قسمت
میکرد نمامی کند و اکر بیند که مسلوخی در خانه آورند کاملی آنجا بمیرد و کفته اند اکر بیند
که ران کوسفندی آنجا آورند یکی از اقارب او وفات یابد و اکر پهلوی کوسفند
زنی از آن خانه نماید خاصه چون کوشت ماده بود و حکم این خوابها نسبت با صاحب
تجربه که هرکه کوشت بیند در بیداری کوشت خرد تفاوتی نکند و اکر پارهٔ کوشت بر کسی زد
او را او خصومت یا غیبت بر زبان آزرده کرداند و حکم انواع کوشتها در تاویل حیوانات
بحسب اسامی ثبت افتاد کوش تاویل همسر بود یا دختر اکر دید که کوش او فرو
افتاد یا خود یا دیکری ببرید زن را طلاق دهد یا دختر یا خود وفات یابد و کفته اند
کوش مردان بخواب باشد زن * ریش بر کودکان غنا و سخن * وکفته اند اکر دید که کوش
کسی ببرید تاویلش آن باشد که در بر کندن چشم کفته شد یا آنکه در حق زن یا دختر
آنکس خیانتی اندیشد یا بوجهی از وجوه نقصان جاه و مال او طلبد یا زن یا فرزند آنکس وفات
یابد و اکر دید که کوش بزرک داشت حال او یا زن یا دختر یا مرسه بغایت نیک بود
یا آنکه از همسر مدد خرج یابد و اکر دید که کوش بریدهٔ خود را در جیب نهاد دختری از
زن یا فرزند پنهان کند و اکر دید که کوشهای بسیار داشت از قبول حق امتناع نماید لقوله
تعالی ام لهم آذان یسمعون بها و بند کان از اوجمعی که در صدد دعوی باشند ایشان را نجات

کوش

بد بود چه ملوک در عبودیت باز مانند و او را همواره مستمع باید بود و مدعی را کلام
کرداند و او را ناچار سمع و طاعت باید کفت بلی اکر طامیه ورس کوید این خواب
اکر کسی بیند که او را اتباع باشد از زن و فرزند و غیرهم دلیل خیر بود و اغنیا را
دلالت بر خیرهای خوش کند اکر کوشها مناسب بیند و الا تعبیر معکوس شود و
اکر دید که سخنی چند بوی شنوانید طلب نصیحت آنکس کند و اکر دید که سخنی چند می‌شنید
و آنچه کزین بود اختیار میکرد بشارتی بوی رسد لقوله تعالی فبشر عباد الذین
یستمعون القول فیتبعون احسنه و اکر دید که کوش فراخی داشته بود بادی در دماغ کویند لقوله
تعالی ویل لکل افاک اثیم الآیه و اکر دید که استراق سمع میکرد نمامی کند
لقوله تعالی یلقون السمع و اکثرهم کاذبون و اکر دید که یک نیمه کوشش ثابت
نماند زنی دیکر خواهد و اکر دید که در کوش او دو چشم بود نابینا شود دلیلی او را مهمی
عظیم باز دید آید چنانچه مخاطبه او قایم مقام مغایبه باشد و کویند کوش در
اکثر احکام حکم چشم دارد بنابرین بحسب مناسبت رجوع بآن تاویلات
باید کرد و اکر دید که خون یا ریم از کوش وی می‌آمد منسوبان کوش را زیانی رسد و
اکر دید که آب در کوش او رفت بقدر آن مال یابد و اکر دید که انکشت در کوش نهاد و
بود همسرش دروغ کوید و اکر دید که کوش را پاک کرد خبرهای خوش شنود و اکر دید که
از آنچه بیرون آورده بود بخورد از کناهی پشیمان شود و کویند اکر دید که چرک
کوش خورد اتیان بغلام کند و اکر دید که آنرا استخراج کرد اما نخورد بقدر آن زر بک
بدست آورد و از کید طاعنان ایمن کردد و تاویل کوشت بدوست و رفیق و غلام
و مال نیز کرده اند بنابرین بحسب حال بیننده تعبیر باید کرد و حکایت کنند که

کوش

کوشکی

کر شخصی بخواب دید که یک گوش وی دریده بود و با صادق علیه السلام گفت
فرمود که قطع گوش راست دلیل وفات پدر باشد و از آن چپ مادر و در آن
نزدیکی پدرش وفات یافت بحکم آنکه قطع گوش راست دیده بود و اگر دید که در
کوشکی بود تعبیر آن چیزی چندان نباشد لقوله تعالی اینما تکونوا یدرککم الموت
ولو کنتم فی بروج مشیدة و گویند کوشک فاسق را زندان یا ضیق حال بود و
صالح را جمعیت و رفعت حال باشد و گویند ادای وام بود و اگر کوشکی را از دور بیند
بحضرت پادشاهی رسد و گویند اگر دید که در کوشکی رفت از مالک آن منفعتی یابد
و حکم کوشک در تاویل بهشت تقدیم یافته و از آن کوشک ساختن در تاویل بنیاد
نهادن ایراد رفت

کوشوار زدن

کوشوار پت اصل بهروزی ** مایهٔ مال و جاه و فیروزی
و گویند دلالت بر فرزند کند خصوص چون مرصع بود که دلالت بر حفظ قرآن نیز داشته
باشد چنانکه در طوق گفته شد و اگر از آهن بیند کسی از عملهٔ دیوان در خانهٔ او راهی
کند و حلقهٔ زرین و سیمین دلیل فرح او و همراه او بود و از برای دختر جهاز
سازد و اگر دید که انگشتری از گوش او آویخته بود زن خواهد و فرزند آورد و
گویند پسر بود بخلاف آنچه در انگشتری گفته شد و اگر زنی یا کنیزکی را بیند که گوشوار
در گوش داشته باشد در شهری مشهور بتجارت رود و از آن فایده بیند و اگر حامله
بیند که گوشوار در گوش داشت یا یافت پسری آورد و اگر بیند که حلقه در گوش داشت
دختر را تزویج کند و گویند گوشوار دلالت بر غمی کند که از جهت طلاق زن رسد
و در حکایت است که شخصی بخواب دید که زن او را حلقه در گوش بود یک نیمه از زر
یک نیمه از نقره معبر گفت زن را طلاق دهد و چنان شد و شخصی با قتاده گفت

چنان دیدم که در یک گوش گوشواری از زر داشتم و در دیگری یکی از نقره
و تعبیر فرمود که باید که تاجری باشی که در معامله خلط کنی و چنان بود و ابن مسعود
چنان دید که در دو گوش گوشوار داشت و معبری با وی گفت مقام شهادت یابی
و شهید شد و بهمن بن اسفندیار بخواب دید که دو گوشوار داشت که بر هر یک
پنجاه دانه لولو بود و معبر تعبیر کرد که دو شهر بنا کنی و مدت سلطنت تو بعدد آن
دانها باشد و عدل و احسانت بقدر صفا و قیمت آن جواهر بود و همچنان شد
چنانچه در تواریخ آمده و آن دو شهر یکی در سواد پت و یکی در مسان و سرد و را بهمن
میگویند و بعضی برانند که یکی را بهمن میگویند و یکی را اردشیر

کوکرد

کوکرد سفید بتاویل
غنم بود و از آن زرد بیماری و از آن سرخ شغب و گویند مال بود بحکم آنکه در کیمیا
مدخل دارد و اگر دید که کبریت در دست داشت طلب دینی کند که بی نزاعی مستخلص شود

کوک

و کوک که در لغت آزاتولول گویند بتاویل مالی روز افزون باشد که
مالکش از فوات آن اندیشه مند بود و گویند پت نعمت گونه گون بود و بول
و آنکه مرد و و از آن شود مقبول

کوه

کوه بتاویل بزرگی صاحب وقار بود که امور
بوجود او انتظام یابد لقوله تعالی والجبال اوتادا اما از قساوت و سخت
دلی خالی نباشد و کوه کلین همچنین یکی از اکابر بود اما خسیس طبع و گویند خانه
بود و گفته اند پت و آنکه بر کوه شد بخواب اندر ** کار او شد بلند و یافت ظفر
بر بلندی شدن بلندی دان ** باز گشتنش مستمندی دان ** و گفته اند اگر دید که بر کوه
بخدمت بزرگی مشغول شود و یا سفری کند یا در مشقتی افتد لقوله تعالی
سارهقه صعودا و برین تقدیر رفتن و آمدن خیر بود و اگر دید که چون بر کوه رفت

واز انجا آب خورد حکم از آب خوردن باید کرد و تاویلش آن باشد که از بزرگی
بقدر آن عطایی هنی یابد که بدان سبب غنی شود و اگر دید که بر سر کوه نشست فرزندی اورا
ضخیم آید و اجبار برانند که کوه رفتن دلیل دولت باشد چه مبدأ دولت بنی اسرائیل
از صعود کوه طور بوده و اگر دید که از کوه در افتاد بسبب خطایی ضرری یابد و فی نفس الامر
از مرتبه فرو افتد چنانچه در تاویل افتادن مجملا اشارتی بدین معنی کرده و گویند اگر دید
که اکابر بر سر کوه مجتمع بودند تمام آن جمع وفات یابند غیر از اصاغر یا غمی سخت
با ایشان رسد از آنجهت که از امری منکر سوال کنند چنانچه در قصهٔ موسی علیه السلام
وحال آن قوم عنادکانه وارد است حیث قال تعالی واذ قلتم یا موسی لن نؤمن لک حتی نری الله جهرة
و اگر دید که سنگ از کوه می کند از بزرگی بقدر آن فایدهٔ مال یابد و اگر دید که از کان
بازماند از صحبت آن بزرگ بازماند و اگر دید که از سنگ میخورد از کار نا امید شود
و اگر دید که با نان میخورد و با مردم مدارا کند بلی بسبب معیشت در صعوبتی افتد و اگر دید که
کوه کندن بروی آسان بود عطایی بی تقاضا یابد و اگر کوه پر درخت بیند جاه یابد و اگر
با خار بیند آن بزرگ مردم آزار بود و کوه با ددان و نخچیران دلالت بر مهتر دزدان و
عیاران کند و اگر دید که بر کوه نماز کرد یا کیف ما کان عملی از اعمال خیر میکرد دلیل آن شود
که از جملهٔ بزرگان دین باشد و از اینجا گفته اند بیت گر بکوهی نماز کرد بخواب
کار دینش بود برونق آب و در تاویل سجده اشارتی بدان رفته و اگر بیند که در کوه
ستایش حق تعالی میکرد یا بانگی میگفت ولایتی یابد یا ظفر بر دشمن و برین تقدیر فرود آمدن
دلیل عزل شود و اگر والی بود موجب حال تنزلی یا خسارتی باشد بلی اگر بیند که بر آن کوه
عمارتی ساخت دلالت بران کند که صاحب رؤیا از جملهٔ اکابر دنیا بود و اگر دید که کوهی

کوه

بسوخت یکی از ولایت دیگر بلاد بروالی موضع استیلا یابد و اورا بصورت یا معنی
محو کند و اگر دید که در شکاف کوه رفت متولی امر پادشاهی شود و دران تمکن یابد
و در تاویل سوراخ هم ازین طور اشارتی رفته اگر دید که کوهی بشکست اگر بیننده
صاحب جنسی از اجناس معادن بود حاجتش روا گردد و بعضی ازین احکام در تاویل
زلزله تقدیم یافته بیت وانکه بیند که کوه گشت روان ** گرد خواهد تنش وداع روان
و گویند اگر بیند که در کوه قافت اجلش نزدیک باشد و ابن سیرین گوید مطلق کوه را
این حکمت چنانچه باری تعالی در قصهٔ کنعان چنان میفرماید ساوی الی جبل
یعصمنی من الماء الی قوله فکان من المغرقین و از آن طور مناظره بود و با بزرگواری
برنهج صواب و از آن خر بیند و از آن جودی دلالت بران کند که معتمد پادشاه شود و
حالش استقامت یابد لقوله تعالی واستوت علی الجودی و اگر خود را بر کوه عرفات
بیند توبه کند و اگر بر کوه لبنان بیند مصاحب علمای ربانی شود و در کوه دلالت بر زندان کند
و حکم در غار رفته و کوه خراب لخت لخت افتاده دلیل پریشانی حال بزرگ یا موضع
بزرگ قوم شود و اگر دید که در میان دو کوه تیری انداخت میان دو بزرگ سخن گوید و
قبول آن سخن بحسب خطا و صواب آن تیر باشد چنانچه در تاویل نیز گفته شد و اگر
که سنگ از آن کوه بر میگرفت و بجانبی می انداخت وامر و نواهی آن بزرگ یا بزبان اطراف
رساند و اگر دید که کوهی بر دوش گرفت متحمل مؤنت بزرگی شود و ثقل و خفت آن مؤنت
باشد و اگر دید کو اورا کوهی پیش آمد اورا غمی سخت یا سفری دور یا کاری صعب پیش
آید یا آنکه بدلیل آنکه کوه از معمورات منقطع است یا آنکه بزرگی از مرد و زن بی اختیار
توجهی نماید و ملتجی شود و سنگها که در حوالی کوه افتاده بیند یا در خار انجا رسته باشد

کوه

دلالت بر امرا و لشکریان پادشاه کند و گویند اگر کوهی را از دور بیند دلیل سفری
یا غصه باشد و راه بر کوه دلالت بر صعوبت کند چه مرآینه بر خلاف طرف معهود بود و بلی
نارب رانیک باشد چه میل بطریق خلاف عادت بود و آنرا معتصم دانند لقوله تعالی
ومن الجبال جدد بیض وحمر مختلف الوانه ای طرق کالعروق فی البیاض والحمرة
کوکن بتاویل شخصی باشد که کارهای سخت کند و در مال اکابر قوم تصرف نماید و او
حکایت آمده که شخصی خوفی داشت و شبانه بخواب دید که در غاری رفت و بدانجا گشت
ایمن شود و همان بود و دیگری بخواب دید که کوهی فرو بردی و تعبیر کردند که خانه
از مردان قوی هیکل مطیع او شوند و چنان شد و اسد ابن عبد الدین بخواب دید که بر
عقبه بلند عبور کردی و بعد از ان بمکان رفیع رسیدی و با معبر گفت و تعبیر کرد که اگر
صاحب رؤیا مؤمنست بنده آزاد کرده اند یا تعهد ایتام نماید یا تعهد حال مریضی کند و اگر
کافرست ایمان آورده و بر بلا صابر شود لقوله تعالی فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ
فَكُّ رَقَبَةٍ أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ الآیه و آن خواب
سبب ایمان او شده و واسطه آن بود که غلامی را دید که از جور سیدی نالید و او را بخرید
و آزاد کرد و یتیمی را بنواخت و متعهد حال مریضی شد و بعد ذلک بر مجلس وعظش عبور افتاد
و واعظ در تفسیر این آیه بود عنایت حق او را دریافت و مسلمان شد و حکم کوی
در تاویل چوگان مذکورست و علی الجمله چت کوی و چوگان بهم مراد بود
لیک مرعامه را فساد بود و کوی ادیم دلالت بر رئیس قوم کند یا عالم و کوی جامه
بتاویل استحکام قاعده باشد که جامه بدان منسوب بوده وجود و عدم و صلاح و فساد
آنرا بدین ضابطه قیاس باید کرد و گویند کوی نر و ماده دلالت بر شوهر و زن کند

کوی جامه

یا پسر و دختر و علی هذا تعبیر آن بحسب حال شخص متفاوت شود گهواره بتاویل مجاز از
زن و ساز بود یا کنیزک مهربان و در و بیشتر از جنس باشد یا نیک حالی و گویند دلالت بر
خانهٔ کوچک کند و اگر دید که گهواره یافت یا بخرید خیر و برکت یابد و بروت او خیرات
رود لقوله تعالی من عمل صالحا فلانفسهم و اگر دید که از بهر طفلی خرید از
بهر او خانه سازد و اگر دید که گهوارهٔ طفلی را می جنبانید در باب استقامت حال
تدبیری اندیشد چه گفته اند شعر لعل یکونا فی التعلق کامن لاجل سکون الطفل حرک مهده
کهنه فروش بتاویل شخصی دغل باشد که داد و ستد با وی کرده بود چه تاویل کهن
بنفرقه چنانچه شرح آن تقدیم یافته کهین که در لغت آنرا زعرور میگویند
سبز آن خیر بود و زرد آن مرض گیاه آنچه بتاویل دین باشد یا ولایت یا فرزند
و از ان خشک مال و روزی فراخ و باقی احکام گیاه بچیز آنست که در سبزه ذکر
گفته شد و گویند اگر دید که گیاه خورد بیمار شود و اگر دید که گیاه بر کف دستش برآمده بود
زن را با کسی نامناسب بیند و گویند بمیرد و گیاه از قبر او برآید گچ بتاویل فرخ
باشد و اگر در ان چیزی زیادت از معهود بیند آن مال از قبل عورات حاصل شده
باشد گیسو بتاویل پادشاه را ملک بود و سادات را جاه و غرباء را زن جمیله یا
کنیزک پاکیزه و همه طوایف را فرزند مبارک باشد خاصه چون مردی بیند که زنش
حامله باشد و زنان را زینت باشد بحکم تسبیحی که در تاویل ریش نقل رفته و فراخی بغت
و زیادتی گیسو بحسب تعدد دلالت بر زیادت شدن این جهات باشد چنانچه گیسو گرستی
ملکی باشد یا زنی یا فرزندی یا مالی مجرد و اهل روم گویند اگر بیند که گیسوی زنش بریده
بود عقیم شود و در حکایت آمده که نصر بن احمد سامانی بخواب دید که در ان ایام

گهواره

کهنه فروش

کهین

گیاه

گچ

گیسو

که احمد بن سهل بر وی مستولی بود که احمد دو گیسوی دراز داشت چنانچه یکی از آن در
طرف مشرق بودی و یکی در طرف مغرب در بخارا بقلعه کهن در بند رفتی و خزانه ری
برنج داشتی و معبر تعبیر کرد که احمد مرتکب امری شود که از آن جهت در شرق و غرب
فضیحت یابد بحسب زردی برنج بیک کهن دز را متخلص کردانند و او را محبوس کنند کیسه
و انبان و آنچه بدان ماند بتاویل دل و شکم شخص بود یا سر او و لهذا گویند که چون
دید که کیسهٔ او دریده شد راز او آشکارا شود و اگر دید که کیسهٔ خود را بزن یا کنیزک داد
بایشان مشغول خاطر شود و اگر چند که در زیر آسکونه و کیسه بود و همسر شود دل با دیگری داشته
باشد و گویند کیسهٔ تهی دلالت بر موت کند خاصه چون بیند که کسی بودی داد و اگر دید
که کیسهٔ تهی بکسی داد دروغی گوید و شاید که نسبت باشد و درجات آنکس کم و خفت
یابد چه حکایت کنند که شخصی با ابو بکر رضی الله عنه گفت چنان دیدم که سر کیسه
بگشادم و هیچ در آن نبود فرمود که کیسه دهان مردم بود و درم سخن چون کیسه تهی شد
سخن از دنیا قطع شد وقت وصیت است و آن شخص بخانه بازگشت و در راه اسپی لگدی
بروی زد و بماند و اگر دید که کیسه را بمجهولی سپرد امانتی که سپرده باشد باز طلبد و اگر دید
که بمعروفی داد کسی بسبب درمی چند خصومت کند و اگر دید که سر کیسهٔ او گشاده شد و درمها
بریخت از تمام خصومتها فارغ شود و از غرایب تاویلات آنست که گفته اند اگر تاجری درمی چند
بسیار در کیسهٔ خود بیند مفلس شود و مزارع را نقصان ارتفاع بود و والی را عزل آید
بلی اگر دید که کیسه پر درم و سیم خالص در میان داشت دلالت بر کمال علم و دانش کند
که در جمیع عمر استفاده نموده باشد یا نماید که العلم مالک و اگر درم بریده در آن بیند
دلیل علی شود که بزرش محتاج باشد و حکمی از ین احکام در تاویل دینار تحریر یافته و اگر

کیسه قباله بیند حکم از قباله باید کرد چنانچه تقدیم افتاده و اگر دید که کیسه
بی قباله یافت بصحبت کسی رسد که شهادت او مجروح باشد کیسهٔ حمام بتاویل عورت
بود و گویند شاید که زنی زانیه باشد چه هر کس که آن را استعمال میکند و اگر دید که کیسه چرک
از اعضا پاک میکرد زنی نصیحت آنکس کند که عضو بوی منسوب باشد چنانچه در تاویل
اندامها بیان رفته و در محل قبول آید و توبه کند و اگر چه آن زن بنفس خود عملی صالح
نداشته باشد کیک بتاویل دشمنی ضعیف باشد چنانکه در پیشه گفته شد کیل
بتاویل حکم تراز و دارد و در حکایت آمده که دختری از نصاری بخواب دید که والده او
چیزی بکیل میکرد و تمام می رسانید و صورت آن با راهب گفت و تعبیر کرد که مادرت در
ادای فرایض تقصیر کند و هر آینه نقصان عمل باشد و پدرت بر عکس او بود لاجرم ثواب
تمام یابد چنانچه در انجیل آمده که لا تدسوا الیلا بدا و اذا العصا الذی تعصون
تعصی علیکم و بالکیل الذی تکیلوا یکال لکم و کیال بتاویل شخصی باشد که
توسط قضا بقانون عدالت کند و طرفین را مساوی دارد کیمیا بتاویل حیله باشد
و گویند اگر دید که کیمیاگری میکرد باید که بتوبه و استغفار مشغول شود چه آورده اند که سامری
کیمیاگر بود و گویند هم موت بود چه قارون چه کیمیاگر بوده بدلیل آیت که انما
اوتیته علی علم عندی که در بعضی از اقوال تعبیر آن بکیمیا کرده و خسفی که او را
واقع شده لقوله تعالی فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ مشابه قبر است کیوه حکم کفش دارد
و اگر دید که بدان میرفت سفر پایان کند والعلم عند الله تعالی

باب اللام

لب بتاویل معین شخصی بود که بدو مفاخرت نماید یا زن یا فرزند و گویند بالا

دلالت بر پسر کند و از آن زیر دختر یا خویشان و بهمه حال لب زیرین بتاویل فضل نعمت
و اگر بیند که لب بالای او از جای خود بگشت مالش از دست برود و اگر بیند که از آن زیرین
بگشت زنش بمیرد و اگر دید که کسی لب بالای او برید کسی مالش تلف کند و اگر بیند که لب
زیرینش برید زنش وفات یابد یا او را طلاق دهد و اگر دید که مرد و لب او افتاده بود
مصیبتی از جهت مادر و پدر بوی رسید و گفته اند دلیل عاری باشد **پت**
گر لب خود بریده دید بخواب ؛ مت غماز جمله اصحاب ؛ و دردمندی لب دلالت بر تنگدستی
کند و اگر لبها از زر و نقره بیند از منسوبان لب دعا یابد و اگر از آهن بیند از خویشان سخنان
شنود و اگر از سنگ بیند من کل الوجوه بد باشد و در حکایت آمده که رای بخواب دید
که دهان او فراخ و لبش باریک بود و بر همین تعبیر کرد که دلالت بر حب و غضب و فساد اعتقاد
کند و اثر آن ظهور یافت **لبیک** زدن بتاویل امن باشد چنانچه در احکام حج اشارت
بدان رفت **لجاجه** بتاویل گریختن باشد و اگر دید که لجوج بود از قضیه که پیش نهاد
وی باشد مثل وصلی یا فصلی یا موافقتی یا مخالفتی بگریزد و اگر این خواب عالمی بیند مردم
از و متنفر شوند لقوله تعالی بل لجوا فی عتو و نفور **لجلجه** بتاویل ثنایی باشد
که از روی ریا گفته آید چه معجونیست که اجزا کلا معنی ظاهر نیست و گفته اند حکم بخور دارد و اگر
دید که بر آتش نهاد نامش پیش پادشاه مذکور شود و اگر دید که میخاید از بهر جماعه
عرض معالجتی کند و اگر دید که میخورد از کاری بی فایده ندامت کشد **لرزیدن** سر
بتاویل رنجی باشد از قبل دیوان و از آن گردن تقصیری که در ادای امانت رود و از آن
دوش وقار و ضعف تحمل و از آن دست و پای بی تتمه این حکم در تاویل دست تقدیم یافته
و از آن سینه غم از شنیدن ناسزا و از آن شکم غم از قبل عیال و از آن ساق دو کانه ملالت

لب
لبیک
لجاجه
لجلجه
لرزیدن

از جهت عیش ناخوش و از آن ران رنج از سفر یا از خویشان و از همه اندام
رنج از طلب مقصود یا نفقه مفقود و گفته اند لرزیدن دلالت بر تزلزل احوال و مرض
نقصان مال کند و لرزیدن آسمان دلیل ظلم و فتنه باشد و از آن آفتاب و ماهتاب
و کوه تزلزل والی یا نایب و از آن نجوم تزلزل سایر ارکان دولت والی و از آن زمین
در تاویل زلزله بیان رفته و از آن عرش و کرسی دلالت بر فساد علما کند و از آن
لوح و قلم خیانت دبیران و حکم تب لرزه در تاویل بیماری گفته شد تاویل **لشکر**
یک قول آنست که در نکته عاشر با سایر خوابهای مقلوب بیان رفته و قولی دیگر آنکه اگر
سپید پوش باشد دلالت بر ملایکه رحمت کند و اگر آراسته باشد دلیل قوت غزا او
لشکر بود و اگر آراسته در گذرند باران نافع باشد و غیر آن دلالت بر سیل کند یا باد سخت یا
بلایی دیگر تکلیف چون لشکر کفار بیند و اگر غیر لشکری بیند که از جمله لشکریان شد
مریض را دلیل موت بود و گفته اند پیر را نیز دلالت بر موت کند و جوان را از فتنه و جنگ و
سفر و مملوک را بر کرامت یا آزادی و اگر دید که لشکر اندک بود و او را حربی پیش
آید بر دشمن ظفر یابد لقوله تعالی **کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة**
باذن الله و گویند دیدن لشکر عادل را نیک بود و ظالم را بد لقوله تعالی فلنأتینهم
بجنود لا قبل لهم بتاویل صاحب رایی صاحب اعتبار بود **لعبت**
بتاویل کار دنیوی باشد که مردم را از دیگر کارها مشغول گرداند و لعب باز شخصی بود که
بواسطه او مردم در چنان کار افتند و گویند لعبت حکم بت دارد **لعل** بتاویل
زن با مال و جمال باشد یا دختری خوب یا کنیزکی منظر و اگر دید که آشنایی بوی داد
صله رحم کند یا از نیاکه نقد او رفت کمی قرین حال او شود و اگر دید که پری بوی داد

لشکر
لعبت
لعل

بقدر آن مال یابد و لعل بسیار دلیل مال فراوان بود **لغزه** بتاویل واقعه
باشد که موجب حیرت مردم شود و اگر دید که بگشاد تد پر آن بر وی آسان کرد و بعکس
بالعکس حکم **لقب** از تاویل نام معلوم شود **تعلق** بتاویل مردی حسب
نسیب عاقبت اندیش بود و گویند حاکمی ضعیف حال باشد و تعبیر آن بدهقان
و دشمن نیز کرده اند یا پاسبان غرب یا درویش بیچاره و اگر دید که تعلقی یافت
بصحبت یکی ازین جماعت رسد و اگر دید که با وی سخن گفت کاری کند که مردم ازان
متعجب باشد و تعلق بسیار دلالت بر جمعی کند که اجتماع و مشارکت دوست دارند
و اگر ایشانرا در زمستان با هم مجتمع بیند دلیل غلبهٔ دشمنان و سرما و اختلاف هوا
کند و اگر متفرق باشند مسافرانیک بود چنانچه در تاویل کلنگ گفته شد مرض **لقوه**
بتاویل خواری باشد یا بدعت یا نفاق و نزد بعضی عقوبت آن در تعبیر رخسار و تاویل
طاعون نیز اشارتی بدان رفته حکم **لکام** در اشنا، تاویل زین بیان رفته
لکد آدمی بتاویل ایذا و اهانت بود و ازان چارپایی ملالتی که از انکس رسد
که چارپایی بوی منسوب باشد و گویند اگر دید که پای بر کسی زد او را بدرو بیشی
سرزنش کنند و بجال بر وی مفاخرت نمایند و **لوبیا** در تاویل زرت نزدیکست
لوح محفوظ بتاویل عالمی امین بود و اگر دید که ازان چیزی میخواند از چنان عالمی
تعلیمی نماید بمقتضی بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ شاید که آن علم لفظ یا معنی
قرآن باشد و اگر دید که ازان لوح نام خود خواند دلالت بر قرب اجل کند و اگر دید که بدان
چیزی نوشت کارش بغایت نیک شود و بمرادات رسید و گویند در حساب کرمنشی پادشاه
گردد و اگر دید که وابسته لوح بوی داد و بنزید علم و عمل اهتمام نماید و گویند او را بعدل و احسان

لغزه — تعلق — لقوه — لکام — لکد — لوبیا — لوح محفوظ

تحریض کند لقوله وکتبنا له فی الالواح من کل شیء موعظة و در جایی دیگر
فرموده عز شانه و جل سلطانه که **اخذ الالواح و فی نسختها هدی** و لوح
اطفال اگر چوب بیند مطلقا دلیل فرزند باشد و اگر از آهن بیند دلالت بر فرزند
عالم صاحب قوت کند و اگر دید که صیقل یافته آن فرزند نیک شجاع بود و بر مرادات
قادر باشد و اگر از سنگ بیند فرزندی سخت دل بود و اگر از مس بیند فرزندی منافق
باشد و اگر از قلعی بیند حاشا در رجولیت او بحث بود و ازان سایر جواهر بحب جوهر
آن حکم باید کرد و اگر دید که بران لوح چیزی نوشت پسر را ازان طور تعلیمی کند و
اگر دید که لوح تحریر از نیک می پذیرفت فرزندش مایل نرینه و ارشاد باشد و بالعکس
صادق علیه السلام تاویل لوح اطفال بعد از پسر بعالم یا عبادت یا حکمت یا شخص
متمول فرموده و در تقسیم بدین عبارت آورده و حکم **لوح** حلاجان در تاویل
چوب بیان رفته **لوزینه** حکم قطایف دارد ولی این الطف بود و حکم **لنگی**
یک وجه در تاویل پای گذشته و وجهی دیگر آنست که دلالت بر ضعف حال دنیوی
کند و آنکه در نظر خویشان حقیر نماید و اگر دید که خود را لنگ ساخت از پیشه نخود
سک بیند و در کار خیر کاهلی کند و اگر دید که بسبب خاری می لنگید و بیرون کرد و
شد از شر مفسدی تشکی باشد و فارغ گردد و اگر لنگی بیند که پایش درست شد از جایی
که امید نداشته باشد مرادی کلی یابد و حکم **لیقه** در تاویل دوات رفته **لیمو**
بوقت وی وقت ازان زرد بیماری بود و ازان سبز غم و خوردنش بتر از دیدن

باب المیم

حکم آیه در تاویل خان رفته **ماتم** که دران نوحه باشد دلالت بر مصیبت کند چنانچه

لوح — لوزینه — لنگی — لیقه — لیمو — ماتم

در تاویل گریه گفته شد و اگر دید که والی عاید و مردم در تشییع جنازه او گریه میکردند از وی
شاد شوند و اگر دید که نوحه میکردند و جامه میدریدند و خاک بر سر میکردند دلیل ظلم والی
باشد و اگر دید که او را مرثیه میگفتند دلیل عدل او شود و اگر دید که بر میتی با آواز بلند نوحه میکرد
غمی بوی رسید یا بر آن میت تشنیع کند و گویند فرح یابد و حکمت درین تاویل آن گفته اند که
نفس انسان موافق هوا المحیط است و کمال هوا آنست که متغیر شود از گرما بسرما رسد و بالعکس
از آن جهت فرح مفرط و حکمت درین تاویل آن گفته اند و نفس همچنین است از فرح بحزن مشغول
مشغول میشود و بالعکس از آن جهت فرح مفرط در تاویل بحزن می نشیند چه **مصراع**
بر عکس شود هر چه بغایت برسد ٭ و ماتم خانه بتاویل مجمع مستدعان باشد و گفته اند تعزیت ارباب
قدرت را دلیل مضرت بود و بعکس بالعکس **مادر** در تاویل بدایه نزدیکست و اگر دید
که بخدمت او مشغول بود دلالت بران کند که بهشتی باشد لقوله علیه السلام الجنة تحت
اقدام الامهات و حکم رضا و سخط والدین در خوابها مقلوب تقدیم یافته **مار** در کتب
آداب معبر مجملا بیان رفته و مفصلات احکامش آنست که گویند دشمن نهانی بود بسبب آنکه
در سوراخ باشد و گویند دلالت بر زن کند یا فرزند بسبب مشارکتی که در عداوت دارند لقوله
تعالی ان من ازواجکم و اولادکم عدوا لکم و از آن جهت گفته اند اگر دید که ماری در بستر خود بکشت یا بمیرد
و اگر دید که ماری در گردنش حلقه کرد و او آنرا سه پاره کرد زن را سه طلاق دهد و اگر بدو پاره کرد دو طلاق
دهد و حکمی ازین معنی در تاویل کردن بعقدم یافته و گویند مار سفید دشمن ضعیف بود خاصه
چون کوچک بود و خلط وی گزند باشد و گفته اند برین تقدیر تاویل آن بسبک نقره اولی
باشد چون مار آبی و از آن زرد بسبک زر یا چاری و از آن سبز با زر و مختلط که همچنین مطیع و
بی ضرر بود و تعبیر آن گنج کرده اند باتفاق **پت** دشمن صعب سپیه مار پت ٭

ماتم
مادر
مار
مار سفید

رنگهای دیگر همه خارست ٭ و گفته اند ثعبان بحکم قصه **فاذا هی ثعبان مبین**
دلالت بر ظفر کند خصوص چون صاحب رؤیا را از آن خوفی نباشد بدلیل قوله لا تخف
و گویند بر تقدیر عدم خوف خبری غریب عجیب از دشمن بوی رسد و تتمه احکام ثعبان بلفظ
اژدها تقدیم یافته و شیر مار بتاویل مال دشمن بود و گوشت همچنین و اگر پخته بیند
مال حلال باشد و بالعکس و اگر دید که ماری از سوراخی بیرون می آمد و باز جای میرفت از
وسوسه شیطان احتراز باید کرد و اگر دید که ماران بی آزار در خانه او متردد بودند خویشان
دشمن او باشند اما مضرتی نرسانند و اگر این خواب نسبت با باغ بیند درخت و زرع آن
نیک نشو و نما یابد و اگر دید که ماری از دهان او بیرون آمد زبان دشمن انگیزد و اگر دید
که از آستینش بیرون آمد فرزندش دشمن باشد چنانچه در تاویل ذکر رفته و اگر
دید که ماری از ما بعد او بیرون آمد مصیبتی از جهت اقارب بوی رسد و شاید که از اهل
بیت او بود و اگر دید که خود ماری شد نعوذ بالله بحقد و حسد و عداوت مسلمانان
مرد و بلی اگر چنین دید که تنینی شد که نوعی از مارست عمر دراز یابد و شاید که صاحب جاهی عظیم
شود و اگر دید که مار با وی سخنانه گفت دشمن با وی ظلم کند و عاقبت شر آن بر دشمن باز
گردد لقوله تعالی ثم بغی علیه لینصرنه الله بلی اگر دید که با آن سخنانه گزند بود از دشمن مطلقا
گزندی یابد چه درین صورت تعبیر بعمل باید کرد نه بقول که باتفاق از قول اقوی است
و دیدن خایه مار دلیل ضعف دشمن شود و افعی که در اصل لغت مار مرده است باصطلاح نوعی
خاص از روی تعبیر دلالت بر مال بسیار کند بجهت زهر یا زن توانگر و اگر از وی بیم باشد
دلیل تجدید دولت و ازدیاد قوت بود و اگر دید که ماری در عقب او میرفت دشمنی قصد
او کند و اگر دید که او را بگشت و بسوزانید آن دشمن بحکم پادشاه گرفته گردد و اگر دید که پادشاه

مار

مار

شکار مار میکرد اعدا بتدبیر در قبض آورد و اگر مار مرده بیند دشمنی بی سعی او هلاک شود
و از ینجا گفته اند بیت مار مرده بخواب سخت نکوست :: آفت دشمن است و راحت دوست
و اگر دید که مار زهر بوی رسانید و دفع کرد و گوشتش از استخوان جدا شد او را دشمن در
بلا و متفرق شوند و اگر دید که در آن مرض بمرد او را از دشمن بیم هلاک باشد و اگر دید که ماری بهوا بر
میرفت راحتی بوی رسد و اگر دید که فرو می آمد پیشوای آن موضع وفات یابد و اگر دید که باران ماری
حکم در تاویل باران است رفته و بیرون آمدن مار از زمین دلیل عذاب اهل آن موضع بود
چنانچه باریدن از آسمان و اگر دید که ماری او را فرو برد موجب حال ریاستی یابد از
سلطنت و ارطامیدورس گوید حیوانات زهردار مطلقا بتاویل اکابر باشند و افعی
تنین و امثال آن ماران اغنیا از مرد و زن و ماری که ضعیف باشد و در نظر بزرگ نماید مرد را
بتاویل جاه و دولت بود و اگر زنی بیند که زنی در کنار داشت و آن خرم بود شوهر او را با دشمن
بهم بیند و اگر دید که از آن می ترسید بیمار شود و اگر حامله باشد بچه بیندازد حکایت
حکایت کنند که شخصی با ابن سیرین گفت بخواب دیدم که ماری میرفت و در عقبش میدویدم تا
در سوراخی رفت و شکی داشتم و بر در آن سوراخ نهادم فرمود که بحث خطبه در بیات
گفت بلی زنی را بخواهی و وفات یابد و میراث او برداری و چنان شد و او را از آن قضیه
هفت هزار درم رسید و زنی حامله بخواب دید که تنینی زاد و بعد از آن پسری آورد که خطیب
و فصیح شد بسبب آنکه تنین را دو زبان می باشد و خطیب را ذو لسانین میگویند و زنی دیگر
که تنینی آورد و او را پسری فتان شریر آمد و زنی دیگر همین خواب دید و پسری آورد و او را دزدی
بگرفتند و بقتل آوردند چه تنین را اتباع بسر نبرند نیز و زنی همین خواب دید و پسری زمن آورد
که باصطلاح عامه آنرا اسیر گویند چه تنین همواره دم بخاک کشد چنانچه زمن بدشخواری تواند رفت

مازریون
مازو
ماست
ماش
ماکیان
مال

مارچوبه بوقت خود جمع کردن یا چون پخته باشد خوردن دلیل آن شود که
از جهت زنان بقدر آن منفعت یابد و اگر بی وقت بیند غم بود مازریون بوقت و
بی وقت دلالت بر غم کند و خوردنش دلیل نقصان مال و هلاک تن باشد و مازو بتاویل
مال مکروه بود و خوردنش غم باشد و گویند دلالت بر مالی تمام کند که باقی مال را محافظت
نماید ماست شیرین بتاویل مال حلال باشد که از نو حاصل شود و از آن ترشش غم باشد
یا مال حرام و اگر دید که مسکه از آن بیرون آورد مالی بسعی حاصل آورد و کو ماست
بتاویل مالی بود که از سفر بدست آید ماش پخته بتاویل اندک خیری باشد و از آن خام
غم خوردن و حکم ماکیان بلفظ مرغ خانگی خواهد آمد و اگر دید که مال واجب
دیوان را داد قرضی بگذارد یا قرضی باز رساند لقوله تعالی ام تسئلهم خرجا
ای خرجا و هو یخرج الی الامام من زکوة الارض یا با دیگری عقد حواله نبدد چنانچه
در قضیه ذو القرنین منقولست لقوله تعالی فهل نجعل لک خرجا ای خرجا
و اگر دید که ناواجبی داد مثل تعفا یا جنایات و امثال آن صدقه دهد لقوله علیه الصلوة
والسلام ما یصون به المرء عرضه فهو له صدقة و قال المحدثون المال یحب العرض
و اگر دید که متعهد مال ناواجب شد دلیل آن شود که در بدعت عظیم راسخ باشد و حکم بول
از تاویل درویشی بشتعا دیت ماهیران بتاویل مرضی بود مگر آنکه بیند که از بهر
مداوات بر چشم مالد که دلالت بر صلاح کند ماهیتا نیز بغایت بد بود و اگر بیند که بر
آماسی ضماد کرد زیادتی یابد ماه بتاویل وزیر باشد و اگر دید که ماه را از آسمان
برگرفت یا نور از وی بستد وزارت یابد بلی اگر این خواب کسی بیند که زنش حامله باشد
پسری آورد که مقرب پادشاه یا آنکه عالمی فاضل گردد و اگر یکی از مقربان پادشاه بیند

ماهیران
ماهیتان
ماه

ماه

آن پسر او وزیر شود و گفته اند تاویل ماه تمام پادشاه بود و بر تقدیر آنچه در تعبیر
وزیر گفته شد نسبت با پادشاه باشد و اگر دید که ماه دو نیمه شد یکی از منسوبان ماه را
خطر نفس باشد و اگر دید که دیگر باره اتصال یافت مردم از وی تظلم کنند یا آنکه حرمتش
عارضه یابد و اگر بیند که ماه با وی سخن گفت والی کامکار شود و اگر دید که دو ماه با یکدیگر
جنگ کردند دو پادشاه یا دو وزیر در معارضه افتند و اگر ماه در خانهٔ خود بیند یا آنکه در
خانهٔ او تابد زنی خواهد یا کنیزکی خرد یا پسری آورد و گویند هر که ماه را در خانهٔ خود بیند
او را غایبی رسد و اگر ماه را بر زمین بیند مادرش وفات یابد و اگر ماه تمام بیند آن زن
باصالت زیاده بود و اگر این خواب زن بیند تعبیر آن بشوهری باید کرد هم باین دستور
که تعبیر رفت و اگر کافر بیند مسلمان شود و اگر دید که این ماه را بپوشانید یا خود متغیر شد
بلون یا بهیأت دلیل مرض یا عزل یا نقصان مال منسوبان ماه باشد چنانچه در تاویل آفتاب
گفته شد و گویند خسوف دلیل عزل یکی از ایشان شود و بی خطر نفس کرده و تاجر را
نقصان مال بود و اگر دید که ماه نو از مطلع خود برآمد تا نه اول ماه بود و نورش لحظه بلحظه
زیاده میشد تا بدر گشت در آن موضع پسری بوجود آید که پادشاه یا وزیر شود و اگر بیند
که نه از مطلع خود برآمد در آن کاری صعب افتد که مردم از آن غمگین شوند و گویند طلوع
ماه نو بر وضع معهود دلیل فرزندی مبارک باشد یا نزول ملکی عادل یا قدوم غایبی بزرگ یا
بشارتی عظیم یا ولایتی یا مرتبهٔ بحسب حال شخص یا تاجر را تجارتی رابح بود و اگر چند ماه
نو بیند دلالت بر حج کند لقوله تعالی یسئلونک عن الاهله و اگر ماه نو را سرخ بیند زن بچه
بیفکند و اگر دید که ماه نو بر زمین افتاد عالمی یا فرزندش هلاک شود و اگر این خواب پادشاه
بیند او را مال و ملک زیاده شود و اگر دید که ماه نو می طلبید ندید و تنها دید خوف هلاک باشد

و اگر دید که ماه نو برآمد و فی الحال فرو شد از مسرت و مضرت هر چه بیند بی ثبات باشد
و گفته اند بیت دیدن ماه روزه از تاویل بر گرانی نرخ گشت دلیل
و حکم ماه نو دیگر ماهها از تاویل ماهها دوازده گانه که تعداد رفت معلوم شود و اگر دید که
خدمت ماه میکرد و بملازمت یکی از منسوبان ماه مشغول شود از پادشاه و وزیر و غیره
و اگر دید که از ماه آویخته بود جاه یابد و شاید که از قبل پادشاه باشد یا وزیر و گفته اند
اگر دید که ماه طلوع کرد دلیل آن شود که در ابتداء کاری باشد از خیر یا شر و اگر دید
که غروب کرد در آخر کار بود و تاویل ماه بمادر نیز کرده اند چنانچه آیهٔ والشمس والقمر
که در قصهٔ خواب یوسف علیه السلام وارد است بنا برین اگر دید که بنور ماه میرفت مادر وی
عزیز و مهربان بود و اگر دید که نظر در ماه میکرد و بسفر رود از بهر آنکه ماه دائم الحرکه است یا صحبت
مسافری یابد یکی افتد و گویند اگر مرد چون آینه صورت خود در قرص ماه بیند او را پسر
آید و اگر این خواب زنی بیند دختری آورد و اگر کسی را داعیه و رغبت شهرت باشد یا معامله
این خواب نیک بود اما بیماران او مسافران بحر را بد باشد چه بیماران در استسقا افتند
و اهل کشتی در اضطراب باشند و اگر ذو شوکتی ماه را تیره بیند تحکم ایشان و بادی تخلف
کنند و اذیت رسانند و اگر دید که ماه آفتاب شد از قبل پدر و مادر یا زن جاه
و مال یابد و گویند ماه بتاویل کشتی بود چه سیر ملاحان در دریا بحسب سیر ماه می باشد
و گویند ماه بتعبیر چشم بود چه مدد بصیرت و اگر نور ماه زیاده از معهود بیند کارش بحسب
آن بالا گیرد و گفته اند تاویل ماه ملکی جاهل بود یا کذاب باشد یا عالمی فاضل یا شخصی
با غلام خوب یا قبیح یا کاری باطل و هر چه ماه بران دلالت کند از آن آفتاب بر عکس باشد
چه مزاج ماه بسرد است و از آن آفتاب گرم و هم گویند که ماه متلاشی شد بتاویل بد باشد

واز آن حضرت یابد وبعضی از احکام ماه در تاویل آفتاب تقدیم یافته وحکمی نیز در تاویل
وزیر خواهد آمد ودر حکایت آمده که ابن عباس رضی الله عنهما بخواب دید که ماه
از زمین بر آسمان رفتی با حضرت رسالت گفت وفرمود که ذلک اجل من علی یعنی
نفسه صلی الله علیه وسلم ودر آن نزدیکی بدار البقا انتقال فرمود وعایشه رضی الله عنها
بخواب دید که سه قرص ماه در حجرهٔ او افتاد وبا ابوبکر گفت رضی الله عنه وساکت شد
وهیچ جواب نفرمود واو نیز تذکاری نکرد تا زمانی که رسول صلی الله علیه وسلم را
در خانهٔ عایشه دفن کردند پدرش گفت این یکی ودو دیگر منتظر باش وابن سیرین
بماکله مشغول بود زنی پیش او آمد وگفت چنان دیدم که ماه در ثریا رفتی ومنادی ندا
دادی که پیش ابن سیرین رو وباوی بگوی ابن سیرین چون این خواب بشنید دست از
طعام باز کشید وگفت ویلک چه گفتی باز گوی چون اعاده کرد رنگ ابن سیرین متغیر شد
وبرخاست واز درد شکم می نالید خواهرش گفت ترا چه شد گفت این زن دعوی آن میکند
که درین هفته رحلت کنم وهفتم روز نماند وشخصی بخواب دید که نظر در آسمان کردی وماه پیدا
نبودی ودر زمین دیدی وماه را امتلائی یافتی وبا معبر گفت وتعبیر کرد که اگر صاحب رؤیا
گنهکار است مالش برود واگر زنست شوهرش بقتل آورند وچنان شد وزنی بخواب دید که ماه
در خانهٔ او افتاد وگفت بانمه که پارهٔ از نور او بستانم پیش از آنکه بیرون رود وصوف
پارهٔ برگرفت وماه را بران نهاد وفی الحال نور او منطفی گشت وبا شوهر گفت واو از تعبیر
معبر پرسید وسوال کرد که ترا هیچ در راه هست گفت بلی گفت ظاهرا پسری باشد ودر عقب
آن حزنی عظیم روی نماید واورا دران هفته پسری آمد ونماند وخواب صفیهٔ بنت حیی
که در تاویل آفتاب مذکور شد بروایتی نسبت با مهتاب بوده والعهدة علی الراوی

نوع ماه

وخواب بختگان که در تاویل ذکر رفته بطریق بسط آنست که چنان دید که ماه از جیب
او بیرون آمدی وبآسمان مرتفع شدی وبخانهٔ عطارد رفتی وباران باریدی وبخانهٔ
ماه نزول کردی وآفاق را منور گردانیدی ودر آن حالت مریخ از خانهٔ خود بپریدی واورا
از منزل قمر بیرون آوردی واین خواب با معبر گفت که دران عهد مشار الیه بود وتعبیر
کرد که ترا پسری آید که دبیر شود وپادشاه اورا وزارت دهد وآنگاه قصد نفس
بوزرجمهر پدید آید وقضا وچنان شد که در تواریخ مذکورست ورستم که یکی از جبابرهٔ
فارس بود بخواب دید که جرم ماه منخسف شدی وخارج آن بدری طلوع کردی واز میان
آن بدر ستارهٔ روشن پیدا شدی چنانچه نور او روی زمین را فرو گرفتی ومردم
بحکایات او در آمدندی وچون بیدار شد از آن حالت دهشتی عظیم داشت وبا معبران
گفت واز تعبیر او عاجز شدند وبعد از آن موبد موبدان را طلب داشت وقصه بوی
باز راند وگفت خسوف قمر دلیل مکاره عموم وخصوص مینماید وطلوع ماه دیگر دلالت
بر خروج شخصی دارد که دین او بر سایر ادیان راجح آید ومردم مطیع او شوند وکاره
که از خود غایب کرد واشتیاق او داشته باشند ونجم ثاقب که از وی طالع شد
وخلق بوی اقتدا کنند وبآن نزدیکی بعثت خاتم علیه الصلوة والسلام ظهور یافت وحاکم
بن عبد الله که بر بصره عامل بود فاروق را رضی الله عنه بخواب دید که آفتاب ومهتاب
ظاهر شدی وکواکب مستنیر شدی وبا فاروق گفت واو پرسید که دران حالت تو بر کدام
طرف بودی گفت بر طرف مهتاب گفت باتفاق مبطلی با محقی مقاتلت کنی ودر آن
محو شوی لقوله تعالی فمحونا آیة اللیل وجعلنا آیة النهار مبصرة ودر حرب صفین با معاویه بود
وبقتل آمد وقاضی حمصی همین خواب دید وبا فاروق گفت وهمین تعبیر فرمود واورا از قضا

انواع ماه

غول كرد واتفاقا در صفين از لشكر معاويه بود ومقتول شد واكر ديد كه ماه نو بود
خوابهاي راست بيند يا ابتداي كاري كند وحكم عاشورا تقديم يابد وازان صفر
بفال چند اني باشد لقوله عليه الصلوة والسلام من بشرني بمرور صفر فقد بشرته بالجنة
وكويند غمكين وافرح بود وبيمار را صحت ومحبوس را خلاص كه ان التناهي يكون الفرج
وازان ربيع الاول دليل تجاري رايج شود وازان ربيع الاول دليل آن باشد كه اكر
بعد ازان مبشره بيند ظهور اثر آن تاخير افتد وبالعكس وازان جمادي الاول
دليل آن شود كه كارش پسنديده بود ومعاملاتش مرضي باشد امادر بيع وشري رغبت
نمايد وازان جمادي الآخر همانست كه در ربيع الآخر كفته شد وكويند هر كاري كه آغاز كند
در توقف افتد چه در عرب آن از اشهر جامده ميكويند وازان رجب دلالت بر انفتاح
ابواب خير وانقطاع اسباب شر كند واكر صاحب رؤيا در اصطلاح مفاسد امور حل معاقد
شرور فريد دهر ووحيد عصر شود يا كيف ما كان بحسب حال خود يكانه كردد چه اشهر
حرم در جاهليت محرم ودر اسلام معظم شدند ودر تاويل سر تراشيدن اعداد آن بر وفق
مقتضي مقام تعداد رشته وعبارت واحد وفرد وهمه سرداري متواليات اشارت
بدانست وجب كه بواحد فرد واختصاص يافته وزبن آن وشاح واول آن عقد افتاده
وازان شعبان چنانچه در محرم كفته شد دلالت بر خوابهاي راست كند واكر نشعبات
آن بسيار باشد واكر ناملايمي بيند اثر آن ظهور رساند لقوله عليه الصلوة والسلم شعبان
شهري وآن حضرت رحمت عالميانست وآن متاع البيت نسبة رب البيت و
ازان رمضان بعضي ازو حجه كفته كه در تاويل روزه تقديم يافته لقوله عليه الصلوة والسلام
شهر اوله رحمة واوسطه مغفرة وآخره عتق من النار واز ذ احش اجتناب نمايد چه شياطين

عدد ماهها

سلاسل باشد واكر خوابي خير بيند تاويلش ظاهر شود وبعكس بالعكس وحال مومن و
كافر درين خواب منافي يكديكر باشد چه هرچه كه مومن بيند اثر آن ظهور يابد و
بالعكس وازان شوال دليل آن شود كه اكر شري بيند اثر آن زود ظاهر شود
بايد كه بر حذر باشد وازان ذي قعده دلالت بران كند كه اكر بر عزم سفري بود موقوف
ماند وآن عزيمت بامضا نرسد واكر كروهي بيند بايد كه از فضول احتراز نمايد وازان
ذي حجه دليل آن شود كه اكر بر سفر جازم بود بزودي عازم كردد ويمن وبركت
يابد وبعيد او قريب شود ودشوار او آسان كردد وكويند اكر ذو القعده با ذو الحجه
يا محرم بيند منتظم احوال ومحقق آمال شود بحكم آنكه در حرمت بمقتضي همه سر در سلك
منتظم آيد ماهي در سردسير بتاويل نعمت باشد ودر كرمسير محنت چنانچه از ضمن
ابيات كه در صدر الكتاب بدان استشهاد رفته مستفاد ميشود وكفته اند ماهي بتاويل
زن بود يا كنيزك يا دختر وماهي بزرك بريان كرده وبچه وغير آن دلالت بر غنيمت
كند بدان دليل كه ماهي بريان از جمله طعام ماين بود كه از آسمان بر مسيح عليه السلام نزول شد
وكويند آنچه عددش معلوم بود دلالت بر نسا كند وآنچه از غايت كثرت ضبطش نتوان
كرد مالي مغتنم باشد بشرط آنكه صيد كرده باشد واكر آنرا در قعر دريا در جوي بزرك مجتمع
بيند بعد از آنكه استخراج كند فايده يابد وكويند مالي كرده بود كه حساب آن باز بايد دا
چه صيد ماهي مقصد ومقصود يهود بود لقوله تعالى اذ يعدون في السبت وبدين اعتبار
كفته اند بيت صيد ماهي بخواب نيكو نيست ** خوردن وديدنش بي آهو نيست
وكويند شكار ماهي منفعت باشد الا اسرار از انچه اين طايفه چون بشكار ماهي مشغول
شوند دليل بطالت ايشان باشد واكر ديد كه از دريا ماهي بزرك كرفت پادشاه زاده بخو

ماهي

باكنيزكي نيكو بخرد يا از بزركي مثل پادشاهي يا از اركان پادشاه فايدهٔ تمام يابد
واكر ديد كه از جويي يا چشمهٔ يا حوضي بكرفت آن فايده از عوام بكر حاصل كند واكر ديد كه
سنكار ماهي از آب صافي بكرفت روزي حلال يابد يا از وافر زندي نيكو آيد وبالعكس
يا بحسي خوش شود واكر ديد كه از آب ايستاده بكرفت غمكين شود وكويند ماهي بزرك
بتاويل وزير پادشاه بود باعتبار آنكه تاويل دريا پادشاه رفته ودر دريا هيچ جانوري اقبا
ماهي نباشد وغير خود را ميخورد وديكر ماهيان دلالت بر لشكر پادشاه كند وماهي نرم كسي را
كه حيله يا فريبي بخاطر باشد نيك بود ولي دكر از آلبستكي كار بود وضايع شدن سعي شايد
كه بسبب همين شخص باشد چه آن ماهي بواسطه آنكه پوست خشن بداشته باشد ليچ بود و
از دست در خزد ومحافظت شوان نمود وماهي خرد دلالت بر غم كند وعدم منفعت و

ماهيان

عبارت منظومه اينست **بيت** ماهي تازه ديدن اندر خواب ❊ شد دليل غنيمت از مرباب
وانچه باشد بزركتر بهتر ❊ كه چو خردست اندوه آرد بر ❊ ور يكي يا دو چند اندر بند
بر زن آمد دليل بر فرزند ❊ وماهي در شكم ماهي دلالت بر زن كند يا اكر دو ماهي ببيند دليل
دو زن شود واكر در شكم ماهي مرواريد بيند دختري يا پسري آيد وماهي كه خشك شود
بتاويل غمي سخت باشد كه از پادشاهي يا بزركي رسد يا عقوبتي بجهت اعتقاد بد وكويند
اكر ديد كه ماهي شور خريد از غلامي رنجي بيند وكويند اكر ماهي شور بريان كرده خورد خرد نيك
بود چه استخوانش پيش از كوشت باشد وغير آن دلالت بر سفري كند در طلب علم يا صحبت
بزركي چه ماهي در قصهٔ موسي وخضر عليهما السلام مذكورست لقوله تعالي **فلما نسيا**
حوتهما ماهي شور بريان كرده بود كنيزكي نيكو خرد وكفته اند صالح را رزق فراوان
باشد وطالح را عقوبت عظيم واكر ديد كه عضوي از اعضاي ماهي يافت دليل مالي باشد

يا غلامي واكر مردي ديد كه ماهي از دهان او بيرون آمد دروغي كويد يا دختري آورد كه
در تاويل ذكر كرده رفت وازان زن در تاويل زادن آمد وكويند غمكين شود
وماهي ريكي وماهي سقنقور وساير ماهيان كه بدان تداوي كنند حكم دارو داشته باشد

ماه ريكي ماه سقنقور

رجوع بدان احكام بايد كرد كه ماهي ميفروخت واو را واتباع او را منفعت رسد وماهي
فروش بتاويل بزركي باشد يا مردي جوينده يا نخاس كنيزكان **وماهي كير**

ماهي كير

والي باشد يا پيشواي قوم واكر ديد كه ماهيان دريا با او بسخن در آمدند از پادشاه آشكارا
شود وكويند اكر ماهي با ساير حيوانات بحري در بر بيند دليل هلاك اعدا باشد از بهر آنكه در
بعضي از اقوال پست بحريان با عداوت ودر بر زنده نتوانند بود واكر ديد كه ماهي زنده
خورد ولايت يابد ودر **حكايت** آمده كه مردي بخواب ديد كه ماهي شور ميخورد
وحال آنكه در بيداري مكروه داشتي ومعبر كفت دليل ملالتي مينمايد واو را واقعهٔ چشم
پيش آمد ويكي از ملوك عجم پيش از مبعث ابراهيم عليه السلام بخواب ديد كه ماهي بزرك
تاج بر سر داشت ويك دانه لولو سوراخ كرده بغايت روشن از شكم او بيرون آمد
چنانچه آفاق از آن تلالا روشني يافت وبا معبر كفت وتعبير كرد كه ترا دختري خوب
آيد كه ترك ملت تو كند ودين ديكر كيرد چنان شد وشخصي با ابن سيرين كفت چنان ديدم
كه ماهي داشتم وباتفاق خادمه كه دارم از ظهر وبطن آن ميخوردم كفت تحقيق كن
كرد شايد كه اين خادمه با اهل خانه خيانت انديشد وتفحص كردند ومردي بود و **ماهي آب**

ماهي آب

بتاويل اندك منفعتي يا خصومت باشد وكويند از غمي خالي نماند بواسطه تلخي و **مار**
ماهي بتاويل زن باشد وبعضي كفته اند دلالت بر غم كند وآمدن ورفتن آن از اين

مار ماهي

قياس تعبير بايد كرد واكر بيند كه كوشت او بخورد بقدر آن مال زن صرف كند واكر كسي را

مبتلا چنداکنکس ازمصالح فرو ماند واکر خود را مبتلا ربا در زاد چند از تمام معاصی
توبه کند وکویند اکر دید که مبتلا شد نعمت وکرامت یابد لقوله تعالی فاما اذا ما ابتلاه
ربه فاکرمه ونعمه واکر کسی را مبتلا کرداند عیش بروی منغص کرداند
حکم مبرز بلفظ آب خانه چان رفت متقاضی مجهول بتاویل شخصی عادل نهاد باشد
که معاونت مظلوم نماید وحکم مسکا در تاویل بالش رفته واکر دید که متّه بر چوبی
نهاد وسوراخ کرد بحیله مال کسی را تلف کند یا بقدر آن چیزی از کسی بستاند واکر دید که
اندام کسی را سوراخ کرد کسی را بمکر در بلا اندازد وکویند متّه بتاویل مکاری سخت سخن
باشد مجر بتاویل حاکمی صاحب اصطناع بود که حقوق مردم را بروجا استقامت
محفوظ دارد وتتمه حکم مجوس در تاویل استخوان رفته واکر خود را در مجلس علم
چند آنجا عمارتی بر بنیاد سازد واکر دید که بمجلسی نامشروع میرفت بدعت افتد واکر دید که او را
حالتی شد وبیهوش کشت در کاری متحیر شود وباز استقامت یابد واکر دید که او را بمجلسی مجهول
طلب داشتند که مسمل بر شراب بود ومیوه بسیار او را بجهاد خوانند لقوله تعالی بفاکهة
کثیرة وشراب وکویند مجلس علم بتاویل دار الشفا باشد چنانچه در دار الشفا کفته
شد وحکم مجمر بلفظ عود وسوز رفته واکر دید که در محراب نماز میکرد او را پسری
در وجود آید چنانچه در قصه زکریا علیه السلام مذکورست حیث قال تعالی وهو قائم
یصلی فی المحراب ان الله یبشرک بیت کر نمازی کزارد در محراب * بر بشارت دلیل شود در خواب
واکر دید که در محراب نشسته بود دلالت بر محبت نماز کند واکر دید که عمارت محراب کرد
دلیل صلاح دین شود وبالعکس وکویند مسجدی یا مسکنی سازد لقوله تعالی یعملون له ما
یشاء من محاریب ای مساکن ومساجد وکفته اند محراب بتاویل امام مسجد باشد

متقاضی
مسکا متّه
مجر
مجهول مجلس
مجمر
محراب
محاریب

یا والی یا قاضی یا محتسب یا متوسط وحکم مخنث در عماری بیان رفت وازان
محکمه بلفظ دار القضا تقدیم یافته واکر دید که حاشا مخنث شد بلایی عظیم بوی رسد
واکر دید که دران حال زیور زنانه داشت آن بلا با فضیحت باشد بلی اکر بیند که باز مرد شده
وآن زیور از خود باز کرد از آن محنت خلاص یابد واکر دید که با مخنثی صحبت داشت
مفسدی شود وازان امانت یابد حکم مد مساحان در پیمودن رفته مداد بتاویل
بزرکی ورامش باشد وساختن آن طلب معیشت بود وشاید که بروجه حیله باشد واکر
بیند که بر جامه او ریخت بقدر آن مال یابد وثنا شنود مکر که بیننده غیر نویسنده بود
که از مضرتی خالی نباشد یا مرضی مثل برص از ینجا کفته اند بیت کر بخواب اندرون ببیند کسی
کش سیاهی بجامه ریخت بسی * کر دبیرست محترم کردد * ور نه جفت غم وغصه کردد
مداددان بتاویل زنی عالیه با منفعت بود ووجود وعدمش را بدین دستور حکم باید کرد
مدرسه همان حکم دارد که در مجلس علم کفته شد واکر دید که در مدرسه ساخت تاویل آن
در حکم آبادانی تقدیم یافته واکر دید که بر مذهب حق بود معامله او با خلائق وخلاصی
بعاد ازین علم وعمل باشد ونیکس بالعکس واکر دید که مذهب خود را پنهان داشت متابعت
سنت نماید لقوله علیه الصلوة والسلام استر ذهبک وذهابک ومذهبک
مذی که عبارتست از آب نشاط بتاویل قوت وبحت بود وازین قاعده تعبیر باید
کرد مراجعت از سفر دلالت بر ادای حق کند وحکم غایب علی حده مذکور شده
اکر مرد معروف بیند تاویلش آن باشد که در بیداری با آنکس رسد یا بهم نام او یا بمثل او
واکر مجهول فربه را بیند بزرکی وخیر بیند وبالعکس بیت در بخواب اندرون خورد مردار
سخنش باشد از حد بسیار * لقوله تعالی فمن اضطر غیر باغ ولا عاد مردار خوار که در لغت

مخنث
محکمه
مد مداد
مداددان
مدرسه
مذهب
مراجعت
مرد
مردار
مردار خور

آزار رحمت گویند بتاویل مرد احمق بود و اگر بیند که او را اگرفت در جنگی افتد که خون بسیار
واقع شود ولی اگر بیند که بسیاری ازان بموضعی رسید نه لشکری حرام خوار آنجا شد
و اگر مریضی بیند که مردار خواری در خانهٔ او آمده وفات یابد یا مرض او صعب شود و گویند
مردار خوار دلالت بر مردم بطال کند که در گورستانها گردند یا غسالان و گفته اند
مردار خوار بتاویل دنیادار باشد لقوله علیه السلام الدنیا جیفة وطالبها کلاب
بتاویل ندامت باشد از امری و خشم یا گناهی عظیم و ازینجا گفته اند بیت

مرده دیدن تن خود اندر خواب ٭ شد دلیل ندامت از ارباب ٭

و حکم ازین نوع بر سبیل
استطراد در تاویل زنان یاد رفته و گویند حالش تباه شود و عامل را اغرل بود اما معزول را
عمل باشد و اگر دید که بمرد و زنده شد مرتکب معصیتی شود و بعد ازان توبه کند لقوله
تعالی ربنا امتنا اثنتین واحییتنا اثنتین یا آنکه بسفری رود و بسلامت باز آید لقوله
تعالی الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم وهم الوف حذر الموت و مردن
بی مرض و هیأت مردگان مثل گریه و زاری بیند دلیل فساد دین باشد یا اعتقاد بد شود
لقوله تعالی افمن کان میتا فاحییناه ای کافرا فهدیناه و اگر دید که بمرد و بر وی
نمیگریستند و تشییع جنازهٔ او نمیکردند و کفن و غسل و امثال این احوال در میان نبود منهدم
شود عادت شوان کرد مگر آنکه بدیگری منتقل شود و گفته اند اگر دید که با مرده در بحث بود
با طایفه که بحثی داشته باشد انکاری در میان آید و بعد ازان بصلح آخر شود لقوله
تعالی وکلمهم الموتی و گویند اگر دید که با مرده سخن گفت سخنی خوش بنیاد و خیری کند یا در
بارع اتباع او احسانی بتقدیم رساند و اگر بیند که در دست مرده داشت چیزی که از وی فوت
شده باشد و ازان مأیوس گشته باز یابد بیت واگر با مرده بخواب اندر

دوستی کرد شد دلیل سفر

و اگر دید که مرده زنده را میزد گناهی که از وی صادر
شده باشد چه رضا و سخط میت رضا و سخط باری تعالی بود و اگر دید که زنده مرده را
از جهت تادیب یا غیر آن میزد دلیل قوت پنچ شود و آنکه در حق میت احسانی
کرده باشد یا آنکه بصدقه یا بدعای ترویح ارواح او کند و تتمهٔ این احکام در تاویل
زدن بیان رفته و اگر دید که مرده را بر زمین می کشید کسانی که مرده کند یعنی
اگر بیند که او را بگورستان برد و بکاری بر وجه حق قیام نماید و اگر دید که مرده را
بخورد گنجی یابد و اگر بیند که پیر مردی یا عجوزه زنده شد بخت او بیدار شود و گویند
اگر دید که مرده زنده شد سیرت او زنده شود و در تاویل صحابه رضی الله عنهم
اشارتی بدان رفته و گویند خویشان مرده شاد شوند و کار پنچ زنده شود
و اگر این خواب پادشاه بیند تعبیر آن در تاویل پادشاه بیان رفته و اگر همه مرده خود را
زنده بیند درویش شود و بالعکس و تتمهٔ این احکام بعد ازین بحسب مقام خواهد آمد بیت

ور کسی مرده مرد بار دگر ٭ مال و عمر خودش رسید بسر ٭

و اگر دید که بر آن مرده
که دوم بود نوحه و گریه آهسته میکردند در آن خانه عقد نکاحی رود و مردم نشاط
کنند یا زن آنکس توانگر شود و اگر مرده را بیمار یا جامه چرکن بیند دلیل عقوبت
گناهی شود که بنده و بیم از الله تعالی باشد و اگر بیند که کسی با وی گوید فلان شخص بمرد آن
شخص را غمی سخت پیش آید چنانچه بیم هلاک بود و اگر خبر وفات غایبی شنود
آن غایب را اصلاح دین بود و این پیرین گوید هر که خواهد که حال خود را در آخرت معلوم
گرداند که از اموات میسر شود چه هر چه ایشان گویند همان باشد چنانچه در نکته راجع
اشارت بدان رفته و اگر ایشان را خرم بیند هم او را و هم ایشان را دلیل رحمت بود

با مرده گوید

مرده ها

تکلیف که ایشان را آراسته در بقعهٔ خیر بیند و منعکس کل ذلک بالعکس واگر مرده را عریان
بیند دلیل آن شود که از حساب اعمال عاریست وگفته اند دلالت بر نجات کند مبنی
برین بحسب حال شخص تعبیر باید کرد چنانچه در تتمهٔ تاسع از خواب امام حسن بصری و تعبیر ابن
سیرین نقل شده واگر او را گریان یا محزون بیند دلالت بران کند که در عمل قاصر بوده واگر او را
سیاه بیند علامت آن شود که نعوذ بالله در کفر یا ردت مرده لقوله تعالی فاما الذین
اسودت وجوههم اکفرتم بعد ایمانکم وازینجا گفته اند بیت
گر بود زرد روسیاه و غمخواره • وانکه بر کفر مرد بیچاره • ور بخندید مرده پس بکرت
وانکه مشرک بمرد و کافر زیست • واگر او را مزاح بیند اکثر معبران متعرض تاویل آن نشده اند
بعلت آنکه مرده را با وجود مشاهدهٔ احوال تروح پروای مزاح نباشد و بعضی گفته اند
مزاحی که کند حق باشد لقوله علیه السلام انی لامزح ولا اقول الا حقاً و میت را دران
عالم حکم محب صادق بود بلی اگر او را متبسم بیند دلیل آمرزش شود وجوه یومئذ
مسفرة ضاحکة مستبشرة و بالعکس عکس و حکایت کنند که شخصی بر غیر ملت اسلام بود
و پدر مردهٔ خود را در خواب دید که زنده شد و با مادرش جمع آمد و غسل جنابت کرد و پسر را
تعلیم غسل میداد و گفت این فعل مسلمانانست و خلاف طریقهٔ ماست و متابعت کرد روز
دیگر زن صاحب رؤیا پسری آورد و اقاربش باسم پدر مجتمع شدند و تمامت مسلمانان
گشتند و ذکر آن میت نیز بخیر منتشر شد واگر دید که مرده در نزع بود حکم آن در تاویل جان
رفت واگر دید که خود در نزع بود دلیل ظلم شود بر نفس خود یا غیری لقوله تعالی ولو تری
اذ الظالمون فی غمرات الموت و حکمی ازین در تاویل جان تقدیم رفت واگر
مرده را خفته بیند دلالت بران کند که با ایمان رفته و اثر رحمت یافته خاصه چون گوید من

مرده ام که المؤمن حی فی الدارین واگر دید که مرگ مفاجات در موضعی عام شد
جنگی یا آتشی در انجا افتد و ازان خاص رحمت مؤمن باشد و عذاب کافر چنانچه مرویست
که الموت تحفة المؤمن واگر دید که امامت میکرد دلیل کوتاهی عمر مؤمن باشد و شاید که
کسی ازیشان بمیرد واگر التماس تطهیر بدن یا جامه نماید محتاج ادای دین یا استحلال باشد
و شاید که صدقه یا دعا طلبد و گفته اند بیت هست با مردگان نماز و دعا
در عبادت دلیل استغفار • واگر دید که مرده از درد عضوی می نالید حکم آن از تاویل درد آن
طلبید چه مرده درین حکم زنده دارد و شاید که آنچه نسبت با مرده راست نیابد
و باتباع او تعلق گیرد واگر دید که بمرد و برهنه بر زمین بود درویش شود و بالعکس واگر دید
که بر بساطی بود دنیا بروی منبسط گردد واگر دید که بر تختی خفته بود رفعتی یابد بسبب
آن تخت واگر دید که پسرش بمرد از دشمن ایمن گردد بیت پسر خویش مرده دیدن با
امن باشد ز مفسد و غماز • اما ازان دختر دلیل نومیدی باشد و ازان پدر و مادر آشفتگی
کار و این خوابهای سه گانه که عبارت از موت پسر و دختر و یا موت والدین نسبت با
مرد بعکس منعکس میشود چه اگر بیند که هر چهار زنده شدند این تاویلات معکوس گردد بلی
اگر زنی بیند که پسرش زنده شد حالش سلامت یابد بخلاف مرد و هرکه بیند که برادرش
زنده شد کارش قوی گردد لقوله تعالی اخی اشدد به ازری واگر خواهر
زنده بیند از مراجعت غایبی شاد شود لقوله تعالی لاخته قصیه فبصرت به عن جنب
واگر اعمام و اخوال و عمات و خالات زنده بیند جاه و مراتب یابد واگر دوست را بیند خبری
خوش شنود واگر دید که مرده را زنده کرد اینچنین کافری بر دست او مسلمان شود واگر دید که مردگان
را زنده میکرد دعا باغی کند یا فرماید و گفته اند جمعی را از خطاب دیوان خلاص دهد واگر دید که

مرده چیزی می خرید یا میخورد نرخ آن چیز گران شود وینعکس بالعکس پت
وآنچه مرده دهد بخواب اندر ◦ روزیی دان کزوت نیست خبر ◦ واگر دید که بخوردن آن
میل نکرد بقدر آن زیانی کشد چنانکه بیند که چیزی ازان بمرده داد یا مرده ازو بربود خرنز
خربزه که بمرده دادن بر از پستدن باشد واگر دید که او جامهٔ خود را بمرده داد و دران هیچ
تصرف نکرد از جهت نفس یا مال ملالتی یابد واگر دید که در پوشید بوی ملحق کردند الا اگر مرده
عم یا عمهٔ او باشد که برین تقدیر ضرری بصاحب رؤیا نرسد بلی اگر دید که مرده آن را بسم امانت
نگاه داشت یا بطریق عاریت پوشید یا بوجهی دیگر که بهلکت او در نیامد هیچ مضرتی عاید
نشود واگر دید که مرده را بقتل آورد من حیث لا یحتسب مال بسیار یابد واگر دید که گور
مجهول را بخواب حاشا زنا کند وگویند بر دشمن ظفر یابد واگر آن زن مرده مردی یا زنی
معروف بود حاجتش روا گردد یا بنیت ایشان احسانی کند واگر دید که فرزندی مرده آورد
فرزندی آورد که کافر شود لقوله تعالی یخرج الحی من المیت ویخرج المیت من الحی
ای یخرج المؤمن من الکافر ویخرج الکافر من المؤمن واگر دید که با مرده جمع آمد بمراد رسید
وازینجا گفته اند پت ست با مردگان جماع بخواب ◦ شادی و کام دیدن از احباب
واگر دید که مرده با وی جمع شد از مال مرده فایده یابد وگفته اند خطر نفس باشد چه خون
میت قوت تر قوه ندارد لابد بمثل او باید رفت و باقی احکام این قسم در تاویل جماع با
تعبیر زن مذکور گشته وحکم تشییع جنازه در تاویل تابوت مسطور شد واگر دید که مرده او را
بانگ زد ولی اجابت نکرد بیمار گردد و شفا یابد و ینعکس بالعکس واگر مرده با وی گوید فلان
وقت پیا و گوید بیایم همان وقت وفات کند وگویند اگر متابعت مرده کند در دین ودنیا
تتبع سیرت او نماید یا بخوف او مشغول شود وگویند بسفری دور بی فایده رود واگر دید

مرده ها

که با مرده بسفر میرفت کاری بروی ملتبس شود واگر دید که با دوستی مرده متوجه سوی شد
شاد شود واگر در میان طعامی یا جامهٔ مرده یا موشی مرده بیند مثل آن طعام و جامه
رواج یابد بجنسی که نایافت شود واگر مرده را مست بیند او را و مرده را سردو بد باشد
وگفته اند پت مرده را مست دیدن اندر خواب ◦ مرده ور است دلیل خوف و عذاب
واگر دید که مرده از صلحا مردم مجهول الشمشیر میزد جمعی بر وی پت وی توبه کنند
گفته اند او را با بد دنیا مناظره افتد وبحجت غالب آید واگر این خواب پادشاه بیند
دزدان را با زندانیان خلاص دهد واگر مرده را با جامهٔ سبز بیند با شهادت رفته باشد
وجامهٔ سفید دلیل مغفرت او بود وجامهٔ سیاه عکس آن باشد وجامهٔ چرکن دلالت بر
فساد دین میت کند وازان سرخ نیز نیک بود وازان کبود دلیل مصیبت رسیدن پسنده
باشد واگر مرده را با جامهٔ آژین بیند در حیات میان ایشان داوری بوده باشد
وگویند مردن با دفن بنده را آزادی بود و مؤمن را اداء امانت وغیر متأهل را تأهل
چنانکه اگر بیمار بیند که زن خواست دلالت بر موت کند چنانچه در تاویل زن اشارتی
بدان رفته وعلت آن گفته اند که موت و تزویج نسبت آنکه مرد و کال حال ایشان بند
با یکدیگر مناسبتی دارند مثل آنکه هم میت وهم متزوج را دوستان از مرد و زن تشییع
میکنند وایشان را جامهٔ نوی پوشانند و معطر میگردانند و مال ایشان بطریق تذکره
بعلم می آورند وایشان را بخانهٔ خالی می سپارند و کم مثل هذا بلی اگر متأهل بیند که مرد
از زن مفارقت کند بلکه نسبت با تمام خلق چنین باشد چه هرکه بمرد کال یابد چنانکه
هر که غالب شود کامل گردد وگویند دلیل امن باشد ازان جهت که میت را خوف
و حزن نبود و آنکه پس ازانکه داعیهٔ علکی باشد نیک بود و آن ملک در چیز ملکیت او آید چه زمین

مرده ها

محال امواتست وگفته اند اگر مرده را بیند که کاری نیک میکرد دلیل آن باشد که
او را بدان کار تحریص دهند واگر دید که کاری بد میکرد او را از ان منع کنند واگر
دید که مرده خود را غسل میداد وخویشان او شاد کردند وعمر ومال یابند ومتوجه لعل آخر

مرده شوی

شوند و **مرده شوی** بتاویل مردی شریف با منفعت بود که مردم بسبب او از غم
خلاص یابند واز تجارت سود بینند ومفسدان بدست او توبه کنند یا تاجری
صاحب خیر که خیرات او عام باشد وعبارت منظومه اینست **بیت**
تخت تن شوی ومرده را دیدن ☙ هست کار صلاح ورزیدن ☙ واگر دید که در غسل بود کار
بلند شود واز گناه وغم نجات وخلاص یابد وبصحبت بزرگی نافع رسد **مرده کشتن**

مرده کشتن

بتاویل مردی باشد که ودیعتهای حرام را بوی سپارند و **حکایت** کنند که حماد
بن اسامه در بصره بازید بن ابراهیم تستری گفت چنان دیدم که کسی با من گفتی امیر المؤمنین
نماند وحال آنکه شبانه سفیان ثوری بجوار رحمت حق پیوسته بود ومردم را وقوف
زید گفت همانا سفیان وفات یافته وبعد از ان معلوم شد وشخصی بخواب دید که خود
وفات یافت وروز دیگر پدرش نماید وعاملی بخواب دید که بر دو عن قریب معزول شد
واو را از شهر اخراج کردند وملاحی بخواب دید که مدبر سفینه او وفات یافت دیگر روز
سفینه او بشکست وعلت این رؤیا در تاویل کشتی مذکور شده وکسی بخواب دید که کسی
نماند وروز دیگر خود وفات یافت چه چون ملک او بود تعبیرش بمالک سرایت کرد فلاطون
بخواب دید که کسی را اجل نزدیک رسیده بود ووالی آنکس را محبوس کردانید تا وفات
یافت ومهندسی بخواب دید که بطلیموس حکیم ناگاه زنده شدی وبر سر صاحب رؤیا خفتی
وهر عضوی از آن بطلیموس در عضوی از ان وی رفتی وبا معبر گفت وتعبیر کرد که از علم

فلسفه ونجوم وهندسه حظی تمام یابی وچنان شد وعلی بن عبدالله وزیر معتضد
پدر خود را بخواب دید وگفت ترا کی بینم گفت در ساعت واز ان هول بیدار شد
ووصیت کرد ودرین بحث بود که فرستاده هارون الرشید باستدعای او آمد وآنجا
رفت وهارون با وی گفت برادرم وفات یافته میخواهم که بروی در جنب قبر
پدرت قبری فرو بری با خشار آنجا رفت وتعلیم وی میداد ناگاه سر نیشه خار بجست
شقیقه او آمد وهم آنجا بماند واگر دید که مرزنگوش می بوید در ان سال صحیح مزاج باشد
واگر این خواب زنی بیند او را پسری مبارک سلیم اعضا آید که نیک دانا شود وگویند
این تاویل از ان نشاندن مرزنگوش باشد واگر آنرا از بیخ برکند فرزندش بیمار شود
والا خود غمگین گردد واگر دید که در ملک او مرزنگوش بسیار رسته بود او را فرزند
مصلح آید ویا کسی از خانه او محرم راز او شود وشاخ مرزنگوش بتاویل صاحب
رازی باشد از اهل خانه او واگر دید که آن مرزنگوش زرد وپژمرده شد آنکس بد عهد

مرغ

باشد وحکم **مرغ** در تاویل کلیم گفته شد **مرغ خانگی** بتاویل زن جید احمق

مرغ خانگی

رعنا باشد یا کنیزکی خوب یا خادم وبچه او اطفال ایشان واگر دید که ماکیانی صید کرد
مال هنی یابد واگر دید که آن از انگشت از الت بکاریتی کند وگویند ظاهر از ان سر سته
باشد وگوشت او رزق حلال باشد وشاید که از بزرگی رسید یا از زنی وخوردنش
حکم دیدن دارد واز ان سپیاه به از ابلق باشد وخایه او دلالت بر دختر کند
اگر دید که بچه بر آورد از زنی فایده مالی یابد وگفته اند بچگان پیش از حد در خانه دیدن
دلیل غم بود خاصه چون بیند که دست بران می مالید وبانگ ماکیان بیک قول خبر مکروه بود
وقولی دیگر در تاویل بانگ بیان رفته واگر دید که ماکیانی شد هم هلاک باشد چنانچه در تاویل

مرغابی

خود پس کشته شد **مرغابی** بتاویل بهتر از سایر مرغان بود چه پر او زیادت از مرغان
دیگر باشد و دیگر مرغان در خشک و مرغابی عیش او خوشتر و عایده او کمتر بود و اگر دید که مرغابی
را از دریا گرفت او را فرزندی آید و **حکایت** کنند که مردی در خواب دید که مرغان بسیار گرفتی
و یک یک را کشتی و ابن سیرین گفت اگر دید که خون از ان می آمد دلالت بر قطع فرزندان کند
و اگر خون ندید بود دلیل آن شود که شاخ نی را از ذوق خالی کرده اند و گویند دلیل تقوی
باشد لقوله تعالی **وریشا ولباس التقوی ذلک خیر** و صاحب منظومه آورده بیت
هر که در خواب مرغ آبی دید ٭ بر در هر مراد یافت کلید ٭ از کمی تا بده بمال شمار
لیک غم دان اگر بود بسیار ٭ و گویند گوشت مرغابی فایده باشد که از مردان عاید شود

مرغان

بخلاف ماکیان چه این اهل صحرات و آن اهل خانه و دیگر حکم **مرغان** را بحسب
حروف باید طلبید بلی مرغی که نشناسد هر کدام که بزرگتر و شریفتر و قوی تر بود دلیل آن شود
که همتش در آنچه می طلبد بلندتر باشد و اگر گله از ان پیش حکمش در تاویل ملایک تقدیم یافته
و اگر دید که مرغان بر سر او ایستاده بودند یا می پریدند بحسب حال مرتبه یابد لقوله تعالی
والطیر محشورة کل له اواب و گویند تمامت مرغان بتاویل فرزندان باشد و از بهر آن گفته اند
چونکه مرغان ریاست بخواب جمع مرغان زنان با اسباب و مرغ بچه و بریان کرده بتاویل
مال بود که بغدر و مکر از ظلم حاصل شود و گوشت بچه مرغ دلیل مالی بود که برنج بدست آید و
اگر دید که خام میخورد و نعوذ بالله غیبت فرزندان رسول علیه السلام کند و اگر گوشت بچه مرغ
ماکول اللحم خورد غیبت ملک زادگان مشغول شود و گفته اند گوشت مرغ مطلقا غیبت باشد
لقوله تعالی **ولحم طیر مما یشتهون** و از ان حرام مال مردم مستولی بود و گفته اند که قاعده
کلی است که بیت گوشت مرغی که آن حلال بود ٭ گرچه با جلبت مال بود

و گفته اند تاویل مرغی که حرام بود هزار درم یا صفت هزار درم بحسب اعضای بود
و گفته اند مرغان وحشی بتاویل زنان باشد و کنیزکان و اگر دید که مرغی مجهول با وی سخن گفت
کارش بلند شود خصوص چون ملازم پادشاه باشد چنانچه در اثنا تاویل آسمان گفته شد
و از ان حروف خود از تعبیر آن معلوم شود و اگر دید که مرغی در دست او بمرد غمی بوی رسد

مرغ فروش بتاویل نخاس جواری باشد و در **حکایت** آمده که یکی از غزاة بخواب دید
کسی موی سر او حلق کرد و بعد از ان مرغی از دهان او بیرون آمد و با سمان بر رفت و او شکم مادر
خود نمود و درین حال این آیت خواندی که منها خلقناکم و فیها نعیدکم و با معبر گفت
و چون میخواست که صورت شهادت صحیح با وی گوید باین عبارت تعبیر کرد که حلق راس
دلیل آن شود که چون او کس در مقابله و معانقه آید سر از گردن بزنند و خروج طایر دلیل
خروج روح بود و صعود او با سمان دلیل دخول جنت باشد و معاودت ببطن ام دلالت
بروی کند و از ان غازی هم دران هفته بغزایی رفت و شهید شد و زنی از انصاری بخواب
دید که تمامت اهل خانه او مرغان شدند و در هوا می پریدند و با یکی از انبیا و حی گفت و تعبیر کرد
که بشارت باد ترا که با تعاق سیاحتی کنید و سبب تقرب ایشان شود بجنات عالی چنانچه در
انجیل آمده که انظروا الی السماء لا یزرعون ولا یحصدون والذی فی السماء یرزقهم الستم
افضل منهن **مرغزار** همان تاویل دارد که در سبزه زار گفته شد و اگر دید که ملک

مرغزار

بود دلیل حسن اعتقاد باشد و اگر دید که بران میگشت فراخ عیش شود و کارش انتظام یابد
و گویند مرغزار بتاویل زنی بزرگوار یا کنیزکی غمزار بود بقدر آنچه دیدند و اگر در بهار مرغزار
را بخلاف آن دید که یاد کرده شد او را با بزرگی که از خدم و حشم جدا مانده باشد صحبت افتد
و اگر دید که آب در بهار بماند و مرغزاری خراب کرد یا با آتش بسوخت والی را بهم مفاجات بود

یا غول و فلاکت واگر دران مرغزار شیر از امیند والی بر دشمنان ظفر یابد واگر گرکان
بیند و بجران والیان آن ملک ظالم باشند واگر اسبان بیند دلیل شوکت والی شود واگر گوسفند بیند
بیند مال والی بسیار گردد واگر کاوان یا خران بیند آن والی حشمی با دان جمع آید واگر در همه
آن مرغزار مرغان بیند دلیل آن شود که لشکر والی بیوفا باشند داعما در بریشان نباشد واگر دید
که سبزه و ریاحین از انجا بخانه آورد والی بریخ حاصل آورد و در **حکایت** آمده که قیس بن
عباد بخواب دید که در مرغزاری تازه عمودی از آهن قایم بودی وشخصی با وی گفت باین عمود برو
وگفت نتوانم وآن شخص او را بگرفت و بر سر عمود برد وانجا عروه بود و بدان اعتصام نمود وچون بیدار
شد حلقه در دست داشت وصورت رؤیا بعرض حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم رسانید
وفرمود که اما الروضة فروضة الاسلام واما العمود فعمود الاعلام واما العروة فاخذت
بالعروة الوثقی فلا تزال ثابتا علی الاسلام والاخلاص حتی یموت وحکم مرقع در آفتاب
تاویل جا بجا بیان رفته مروارید درست که عبارت از لولو درست بتاویل قرآن باشد یا زن جمیله
یا فرزند کوینده یا غلام مطبوع یا کنیزک خوب واز ان خرده که مرجان عبارت از انست دلالت بر مالی کند
بحب اکه بیند وحاصل صاحب منظومه آورده **بیت** ست در خواب عقد مروارید
پاک دین هر که آن از دید * ورنه در سلک بد کنیز بود * در بود وشمار چیز بود
وکویند دیدن مروارید اعم از آنکه درشت بود یا خرد عالم را علم بود خاصه که در گردن بیند و
دیگر از امال نکیف که بیند که از ان او بود واگر عالمی بیند که لولوی سفت تفسیر گوید واگر دید که در عقد
می کشید دران باب تالیفی کند وغیر او را این دو خواب دلیل ازالت بکارت باشد واگر دید
که بچوبی می سفت محرمی را استنکاح نماید وتاکید این معنی را بعد ازین حکایتی نقل خواهد رفت
واگر دید که او را لولوی داد فرزندی پاکیزه خواهد لقوله تعالی **کامثال اللؤلؤ المکنون** یا او را پسر

مرقع

مروارید

گزیده آید بدلیل **اذا رأیتهم حسبتهم لؤلؤا منثورا** واگر دید که آن لولو را بخرید غلامی
یا کنیزکی خرد باین صفت که گفته شد واگر دید که مروارید میخورد قرآن فراموش کند یا کنه
حقایق علوم را پنهان دارد واگر دید که لولو از دهان بیرون افتاد بحث علمی کند واگر
را در جوی یا در حوضی یا در چاهی انداخت در حق مردم کافر نعمت احسانی کند واگر دید
که پوست از ان باز میکرد و باقی بیرون انداخت بتماشی مشغول شود وجاماب گوید
دیدن لولو بپروری باشد ویافتن آن ریاست بلی شمردن آن مشقت بود واگر
دید که آن را البوخت تعلیم نا اهلان دهد یا احسان در باره جاهلان کند یا مرتکب
نامشروعی شود وظاهرا ازینجا گفته اند **بیت** گر بیابد ز موضعی نه صواب
صنعت علم ضایعیت بخواب * واگر دید که مروارید را بفروخت این تاویلات که بجهت یافتن
وخریدن گفته شد معکوس شود وگویند عالم خصوص اعطر انگیز بود ودیگران بود ودر حکایت
آمده که شخصی با ابن سیرین گفت دو مروارید در خواب دیدم که لولو در دهان ایشان
میرفت وآن یکی بزرگتر از انچه فرو رفته بود بیرون می آمد واز ان یکی عکس این
صورت مشاهده می افتاد گفت آنچه کوچکتر بیرون می آمد تاویل آن بتعلق دارد
که نقلی می شنوم وهمان با بعضی از ان باز میگویم بلی عکس آن بحسن بصری و قتاده
متعلق میشود که هرچه می شنوند بوجه اکمل باز میرانند ودیگری گفت بخواب دیدم که گوهری
را فرو بردم وباز بیرون انداختم گفت بعضی از قرآن یاد گرفته وفراموش کرده
وتصدیق نموده ودیگری گفت بخواب دیدم که گوهری بچوبی سوراخ میکردم گفت مگر
داری گفتم داشتم در زمان طفولیت من او را بغارت برده اند گفت هیچ کنیزک داری
گفت بلی یکی درین روزها خریده ام گفت برحذر باش که می باید که مادر تو باشد وتفحص کرده

گو خورده

مروارید دیده

وفی الواقع چنان بود و این حکایت موکد تاویل است که در باب منقش لو لو گفته شد و
یکی از نصاری بخواب دید که لآلی بسیار داشت و در دست و پای چهار پایان میریخت و
آنرا می سپردند و یکی از ابنا وقت گفت اول را تعلیم علوم حکمی و حق آن نشناسد و ضایع
ماند چنانچه در انجیل آمده که ولا تلقوا لولاکم قدام الخنازیر لئلا یدوسوها
بارجلهن ثم یعطفن علیکم بالقتل صاحب الرویا نصه وجه ارسد ابن سیرین را
پرسیدند که شخصی بخواب دیده اند که دهان پر لآلی داشت و فرو گرفته بود و یکدانه آنرا
هیچ دانه نمیفکند گفت دلالت بر حافظ کلامی کند که تعلیم دیگران نه دهد و دیگری گفت بخواب
دیدم که بطریقه گوشوار دو دانه در گوش داشتم گفت از خدای بترس و در تلاوت قرآن
تغنی مکن گفت مرا آوازی خوش است و احیانا قرآن را بنغمه میخوانم گفت هر چند حدیث وهو
القرآن باصواتکم مرویست اما از نغمه محترز باش چه محدثان آورده اند که مراد از تزیین
تحزین است نه تلحین لقوله علیه الصلوة والسلام اقرؤا القرآن بالحان العرب فاصواتها
مرهم به دیدن راحت باشد و بخوردن مال حرام یا غم و اگر دید که از آن مرهم گوشت
اندامش زیاده شد مالش زیاده شود و بالعکس و حکم در تاویل بیمارکان معین کرده
شد و از آن مریم در آخر تعبیر عیسی علیه السلام مسطور گشته اگر بیند که جمعی بطریقه
مزدوری در خانه او کاری میکردند او را با خویشان و دوستان ماجرایی افتد و از ایشان
مفارقت جوید و اگر دید که مزدوری میکرد و در کاری صعب افتد بیت
مژه چشم خویش و پیوندت * چشم اگر زانکه دین و فرزندت * اگر مسلمان بیند که دیگری با
مسلمان شد از اقارب ایمن گردد و اگر کافری بیند که مسلمان شده مسلمان شود و در فاقتی را
توبه دهد و حکم مسابقه بلفظ پیشی گرفتن تقدیم یافته مساح بتاویل مردی پیک باشد

مریم
مژه
مسلمان
مسابقه
مساح

چنانچه در تاویل پیک گفته شد و گفته اند مساح دلالت بر شخصی کند که تفقد حال مردم
نماید و گویند تفحص احوال کند یا باران وقوف یابد چنانچه در تاویل پیمودن گفته شد
مستاجر بتاویل شخصی باشد که تحریص موجر کند بر کاری مقلوب معکوس و چون
او را در معرضی اندازد و از وی معرض شود مس بتاویل مال و متاع بود و بعضی گفته اند که
بیند و ظرف مسین دلالت بر خدمتکاران کند و یا امن و یا خیر و برکت و گویند آن
خدام از نسل یهود باشند و اگر دید که مس میگداخت کاری بر دست او گشاده شود تا
مالی حلال برنج بدست آورد مستی از شراب دلالت بر توانگری کند از
مالی حرام یا جاهی بر وجه تغلب و اگر دید که از مستی جامه خود بدرید تحمل شمول نعمت
نداشته باشد و مضبوط شوائب زینت و گویند بمعصیتی قیام نماید چه تاویل جامه
بدین رفته و گویند مستی دلیل نادانی باشد چه مسکر مزیل عقل است یا دلیل ناتوانی و نقصان
مال بقدر مستی چه مست مسرف بود و گویند مستی خایف را نیک باشد چه شهود لاب
مستی بود و مستی بی شراب دلیل خوف باشد لقوله تعالی وتری الناس سکاری وما هم
بسکاری و حکایت کنند که شخصی بخواب دید که در ولایتی شد و باتفاق
طایفه آنجا رفت و چون خواست که مراجعت نماید اصحاب را مست یافت چنانچه
هیچکدام را استصحاب نمیتوانست نمود و جماعت را باز گذاشت و با ابن سیرین
گفت و تعبیر کرد که طایفه از دولت تو متمولی یابند و مستی در مزاج ایشان اثر کند
بعد از آن صحبت استغنا نمایند و متابعت نکنند و تو از ایشان اعراض و چنان شد
مسجد معمور بتاویل پادشاه باشد یا قاضی یا خطیب یا قیم مسجد یا امام یا امام
یا فراش یا بواب و گویند بیت مسجد با عمارت اندر خواب

مستاجر
مس
مستی
مسجد

عالی باشد اهل خیر و صواب و اگر دید که غریبی آنجا امامت کرد امام وفات یابد
یا بیمار شود و گویند تمام علم مسجد را این حکم است و اگر بیند که مسجد خراب شد کسی از
منسوبان مسجد وفات یابد و اگر دید که در مسجدی رفت ایمن شود چنانچه در نکته
تاسع گفته شد و گویند صالح را خلاص باشد و طالح را حبس بحکم حدیثی که در تاویل جامه
مفصل بدان استشهاد رفته و گویند دخول مسجد حرام دلیل حج بود لقوله تعالی لتدخلن
المسجد الحرام ان شاء الله و از ان سایر مساجد دلالت بر صله رحم کند یا زنی
پارسا خواهد و او نیز بسبب آن زن پارسا شود و گویند بنیاد کردن مسجد را همین تاویل است
و بعضی ازین احکام مسجد ساختن در تاویل آبادانی مجملا و در تعبیر بنیاد نهادن مفصلا پیش
رفته و گویند اگر دید که مسجدی ساخت بر دشمن ظفر یابد لقوله تعالی قال الذین غلبوا
علی امرهم لنتخذن علیهم مسجدا و گویند دخول مسجد وقتی دلالت بر زن خواستن کند که
بیند که با جمعی در مسجدی رفت و از بهر او حجره فرو بردند و اگر دید که خانه او مسجدی شد همین
تاویل داشته باشد که در کعبه گفته آمد و اگر دید که ملکی از آن او مسجد شد بمرتبه دینی رسد
و خلق را بحق دعوت کند و اگر دید که جامع را عمارت کرد یا آنرا ابو جیبی از وجوه مزین گردانید
بخیری عام یا امری متضمن صلاح عموم قیام نماید و اگر دید که در مسجد چراغی افروخت او را
فرزندی صالح آید و اگر دید که آخر آنرا باز نشاند آن فرزند وفات یابد و ممکن که این خواب
بحال بیننده سرایت کند و حکمی ازین معنی در تاویل بیت المقدس تقدیم یافته و اگر دید که
در مسجدی روی می شست مالی بعمارتی صرف کند و از ان جهت مراد یابد و اگر دید که
سپر میکرد بخدمت بزرگی یا آنکه سربوی منسوب باشد مشغول گردد و اگر دید که مسح موزه
میکشید مالی تمام بدست آورد و شاید که از سفر باشد و اگر دید که مردم آب چشم او

مسح می کشیدند او را فرزندی صالح آید چنانچه در تاویل آب تاختن گفته شد
بتاویل آلت کسب مال باشد و گویند مقدمه حیله بود که بدان وسیله جذب فایده کنند و اگر دید
مسطری بت یا یافت بنیاد تدبیری نهد که بطریق احتیال جذب وجهی نماید چه تاویل
کتاب بحیله کرده اند چنانچه در تعبیر قلم اشارتی بدان رفته و در تعبیر نوشتن مشروح
کرده مسطر بتاویل مالی مجموع نافع لذیذ باشد و شاید که غنیمتی بود و گفته اند خورد دانش
دلالت بر زیارت بیت المقدس کند مسمار که عبارت از میخ آهن است بتاویل مردی
بزرگ باشد از والی یا غیر آن که کار های مردم را نظم دهد و اگر دید که بمسمار چیزی را
فرو دوخت بوسیله آن بزرگ امور متفرق را منتظم گرداند و گویند مسمار دلالت
بر قوت و تخت کند یا برادر یا فرزند یا معین و گفته اند میخ گرز ند میخ و جای بند را
دوستی با برادری کرده و بعکس بالعکس و اگر دید که بر سر ریسمانی بست بصحبت مردی پیوندد
و شاید که بسفری رود و اگر دید که میخ در خود زد جای ثابت یابد و اگر دید که در خانه
دیگری زد زنی خواهد و اگر دید که میخ از جایی بر کشید این تاویلات معکوس شود و گویند
بیم هلاک باشد و گفته اند اگر بیند که میخی از هر جنس که تقدیر رود حیوانی یا نباتی یا معدنی
بمیخ کوب بر جایی و از بهر خیمه یا غیر آن زنی خواهد یا دوستی گیرد و اگر بیند که بر چوبی
زد آن تعلق با اهل نفاق باشد چنانچه از تعبیر چوب معلوم شده و لهذا گویند میخ چوبین
بهر کدام که از نیا تعداد رفت اگر نسبت کند از نفاق خالی نماند و گویند میخ بتاویل
ظالمی مظلوم صفت باشد چنانچه بمثل گویند مال الجدار للوتد اسمعی قال سل من
یدقنی و در حکایت آمده که ابو طالب بو قحافه دید که دوازده مسمار از ذکر او بیرون
آمدی و صدیق تعبیر کرد که دوازده پسر از نسل تو امام شوند علیهم السلام و حکم مست

مسجد

مسح

مسطر

مسمار

مسند

مسواک
مسهل
مشاورت
مشرق
مسک
مسکل
مصافحه

در تاویل بالش تقدیم یافت **مسواک** کردن بتاویل احسان باشد در حق خویشان و
صلهٔ رحم وتفقد ایشان واگر دید که چیزی بجنس مسواک کرد دلیل تعهد حال انکس باشد
که دندان بوی منسوب باشد چنانچه تاویل دندان شرح چنان رفته حکم **مسهل** حاجت
که در تاویل جبا گوشه شد وگویند ماده که باسهال مستفرغ شود بقضا حاجت نسبت شوان
کرد بلکه حکم آن از نفع وضر مسهل کند مشاطه بتاویل مستوره باشد که امیدها از وی بوفا
رسد وغمها بحضور او زایل شود **مشاورت و مشورت** در تاویل سخن چنان رفته
وازان مشایخ رحمهم الله در آخر تاویل انبیا علیهم السلام تقدیم یافته وازان مشتری
در اثنای احکام ستارکان معلوم شده مشرق بتاویل حضرت پادشاه بود و مصدر حاجات
مغرب عکس آن و توجه مشرق دلالت بر ترقی کند و بعکس کل ذلک بالعکس مسک
بتاویل ثنا باشد چنانچه در بخور گفته شد وگویند منفعتی بود که از کنیزکی رسد یا انکه خود دلالت
بر کنیزک کند یا زن عالمه یا مردم عالم واگر دید که نافه بشکافت و درمیان آن نافه نافهٔ
دیگر یافت آن زن را هم مال باشد وهم جمال واگر بیننده عالم بود او را علم بسیار حاصل آید
واگر پادشاه باشد گنج یابد و تاجر را تجارت رایج بود مگر که بوی آن ناخوش باشد که تاثیر
آنچه گفته شد معکوس شود و مسک مغشوش نیز بتاویل بود چه حکم سامت وحیله در خواب و
بیداری یکیست وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ واگر دید که مشک میخورد مال بر عیال
نفقه کند وگفته اند مالی حرام خورد و باعتبار آنکه اصل خون بوده حکم **مشک** بلفظ
حنک گفته شد و مشک دوز و مشک فروش بتاویل قاسم میراث باشد باعتبار آنکه در تاویل
کفش دوز گفته شد وگویند نخاس کنیزکان رومی بود حکم **مسکل** بلفظ خشتی تعبیر یافته
مصافحه با دوست و دشمن بتاویل محبت باشد لقوله علیه الصلوة والسلام المصافحة

مصالحه
مصحف

یزید فی المودة واگر دید که باکسی مصافحه میکرد واو دست بازکشید امانتی بآنکس سپارد
وباز ندهد و مصافحه با مرده دلیل ادراک مقصود بود دلیل وجدان مفقود باشد
چنانچه در تاویل مرده بعبارت دیت در دیت مرده نهادن اشارت یافته **مصالحه**
دلالت بر خصومت کند واگر دید که میان او و قرض خواه مصالحتی رفت قرض خواه
بواسطه حکم از وی تحلی کند و در ازاء آن چیزی یابد لقوله تعالی **والصلح خیر**
واگر دید که کسی را بصلح خواند مرا این اهدیه کند و حکم صلحی که بعد از جنگ رود در تاویل
آشتی چنان رفته **مصحف** بتاویل حکمت باشد چنانچه در کتب خوابهای مقلوب چنان
رفته واگر دید که حمایل داشت از مکاره خلاص یابد واز مخاوف ایمن گردد واگر دید که
خواند حکم آن در تاویل قرآن چنان رفته واگر مصحفی گشاده بر سر منبری نهد دلالت
بران کند که آن موضع سخن امام و خطیب و واعظ و سایر علمای دین بسمع قبول اصغا کنند
وعمل ایشان بر مقتضی قرآن باشد واگر دید که اوراق مصحف را تاویل میکرد قرآن
بسیار خواند وگویند مزد قرآن نوشتن یا خواندن ستاند که نهیست لقوله علیه السلام لا
تاکلوا بالقرآن واگر دید که مصحفی را بدزدید و جایی پنهان کرد ارکان نماز را فرو
گذارد وگویند **بیت** که بدزدید مصحف اندر خواب * دین وی شد تباه و کار خراب *
ور فروشد دلیل بدکاریست * ور خرد آیتی ز دین داریست * واگر دید که سطور آن
کج بود در تفسیر یا تاویل بطریق مبتدعان سخن گوید واگر دید که مصحف بگشاد و تمام
سفید بود قولش بر خلاف فعل باشد وگویند قرآن باجرت نویسد واگر دید که مصحف را
بکسی داد یا آنکه او را بالش ساخته بود با مری منهی اقدام نماید یا آنکه قرآن فراموش
کند و بناشایست مشغول شود یا آنکه بقرآن وحدیث عمل نکند وگویند نوشتن مصحف

دلیل تعبد باشد چه کان که صاحب رؤیا سر بر خط مصحف نهاده و بدین نظر کند آ
گر نهد زیر سر بخواب اندر [illegible] ست بر امر و نهی فرمان برد و اگر دید که مصحف با وی
سخن گفت از خیر و شر هرچه گوید همان باشد لقوله تعالی ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین
و مرتضی علیه السلام از مصطفی صلی الله علیه وسلم روایت فرمود سمعته یقول انها ستکون بعدی
فتنة قال قلت فما المخرج منها یا رسول الله قال کتاب الله کتاب الله فیه بیان ما کان قبلکم
وخبر ما بعدکم وحکم ما بینکم الحدیث بطوله و گفته اند مصحف بتاویل میراث باشد که انی تارک
فیکم الثقلین کتاب الله الحدیث یا امامت یا رزق حلال و بعضی از مصحف راهین احکام
باشد که گفته شد و در حکایت آمده که حسن بصری بخواب دید که نظر در مصحفی میکرد و بر کلیمی می نوشت
و تعبیر که ابن سیرین کرده در قرآن نقل شده و زنی بخواب دید که از مصحفی تلاوت میکرد و خروس
بچه پیدا شد و کتابت از روی مصحف التقاط میکردند و با ابن سیرین گفت و تعبیر فرمود که ترا
دو پسر آید که حافظ کلام شوند و چنان شد و شخصی چنان دید که آتشی عظیم مشتعل شد و اوراق
مصحف پاره پاره میکرد و در آن آتش می افکند و ساکن میشد و معبری گفت که از طرف دیوان
فتنه حادث شود و بتلاوت پنج تسکین یابد و همچنان بود و حکم مصطکی در تاویل علک
بیان رفته و از آن مضراب در تاویل کبوتر بحسب مناسبت تقدیم یافته مطبخ کلین خادمه
متدین امین باشد [illegible] از آن آجری [illegible] بر عکس آن بود چنانچه در تاویل آبادانی اشارت
بامثال این عمارت رفته و از آن سپنک و گچ نجات بد فعل و سلیطه و حقود باشد و حکم
مطرب و مطربه در تاویل سرود تقدیم یافته مطرف که عبارتست از خز معلم همان حکم
دارد که در ردا گفته شد مطرقه حکم شحنه دارد بیت گر بگو وید مطرقه در بد
دیر و زود دش اثر شحنه بود مطوق بتاویل حکم قمری دارد مطهره را حکم خیکت

مصطکی
مطبخ
مطرف
مطرقه
مطوق
مطهره

معانقه بازنده در اثنا احکام آغوش و دست و تاویل آخر کردن بیان رفته و
با مرده در تعبیر مردن تقدیم یافته معبر بتاویل ناصحی باشد که وجوه صلاح و فساد قضایا
با مردم گوید و گویند طالب عثرات خلق بود و اگر دید که خواب با وی گفت و تعبیر شنید
عرض حاجتی کند و اجابت رود و بنعکس بالعکس معجون ساختن دلالت بر کسب
معیشت کند و خوردن آن از بهر مداوات بحسب نفع دلیل منفعت باشد و بنعکس بالعکس
چنانچه در دارو گفته شد و از بهر دوا هر عضوی که خورد نفع و ضر آن متعلق بکسی شود
که آن عضو بوی منسوب باشد چنانچه در تاویل اندامها بیان رفته و حکم معیدان
بلفظ کان تقدیم یافته معده صحیح دلالت بر طول عمر کند و خوردنش مال حرام یا
سخن ناخوش گفتن و تتمه این احکام در رودکانی مذکور شده معلم معلاق بتاویل [illegible]
باشد که مردم را بزجر کشد و بتعذیب کشد و اگر دید که اندامش بدان مجروح شد از چنان
کسی آزاری یابد و گویند شاگردی بد بود که همواره از سفر در زحمت باشد معلاق
بتاویل مردی بزرگ نادان باشد و مع ذلک بر مردم وضع منت کند و اگر دید که معلم
اطفال شد بحسب حال مرتبه یابد از امامت یا از جماعت و حکم استاد تقدیم یافته
معما همان حکم دارد که در لغز گفته شد و گویند دلالت بر خوابی کند که تعبیر آن
بر صاحب رؤیا مشکل نماید و چون از کتب تعبیر احتیاط کند یا از معبر پرسد بعبارتی
اتفاق افتد که هیچ ترددی نماند و اثر آن بظهور پیوندد و گفته اند لغز نیز این حکم دارد
و حکم مغازه بلفظ غار بیان رفته و از آن مغز سر و استخوان بتاویل مال پوشیده
مثل گنج و دفینه و ذخیره و خوردنش دلیل صرف آن مال باشد و گویند دلالت بر وفات
آنکس کند که مغز او خورده باشد و اگر دید که مغز بشش فرود آمد سرمایه از دستش برود

معانقه
معبر
معجون
معده
معلم معلاق
معما
مغازه
مغز

واكر مغز خود را خوش بوي بيند دليل اداي زكوة باشد وبعكس بالعكس وكويند تاويل مغز
عقل باشد يا صبر وصلاح وفساد آن بدين دو جهت باز كردد مقناطيس تاويل
شخصي باشد كه كسب مال وجذب خاطر رجال بروي آسان بود اما در وي فساد وتيه
باشد وحكم كان مقناطيس در تاويل كان كفته شد مفرح حكم معجون دارد مقام
ابرهيم عليه السلام دليل اقامت شرايع باشد واكر ديد كه آنجا نماز ميكرد يا حاضر بود
حج كذارد لقوله تعالى فيه آيات بينات مقام ابرهيم ومبني بدين استدلال قولي كه در اثنا تاويل
كعبه بيان رفت اضعف اقوال بود وحكم مقط در تاويل قسم آمد مقعد بتاويل
كسب شخص بود وصلاح وفساد وفربهي ولاغري آن باين جهت تعلق كيرد وكويند دلالت
بر مال زن كند واكر ديد كه مقعد او بزرك بود جمال زن بزركي يابد وخرم شود واكر ديد كه
ديكري جامه از مقعد او برداشت كه عورت او ظاهر شد همه او را متهم كردانند ومرد وزن
هر كدام كه مقعد خود ظاهر كرداند دليل ادبار باشد بلي اكر بيند كه خود در آن نظر ميكرد
اقبالي يابد كه بعد از آن از ادبار مامون ماند واكر ديد كه از آن خون ميچكيد بقدر آن
زياني كشد واكر ديد كه بجاي غايط خون از و جدا ميشد از كار ناشايست توبه كند مقل
از درخت باز كردن بتاويل كاري پر زحمت پنهان باشد وخوردن آن زياني بود وبسيار
آن غم وبقولي مال حرام باشد مقنعه بتاويل زن را شوهر بود يا ولي ومرد را زن
باشد يا كنيزك واكر زني بيند كه مقنعه از سرش جدا شد يا بدريد شوهرش طلاق كويد يا
بخود شود واكر ديد كه در مجمعي مقنعه او بيفتاد فضيحت يابد وكويند اكر ديد كه در سر شوهرش
بحلال و يا بحرام ميل بديكري كند واكر ديد كه پاره بسوخت بحسب آن از ديوان زياني كشد
ومقنعه بسيار دليل مالي باشد باندازه آن كه از قبل زنان رسد ومقنعه از پنبه دليل شوهري

مقناطيس
مفرح
مقام
مقط
مقعد
مقل
مقنعه

نيك صالح بود ومقنعه شكفته دلالت بر كثرت مال كند واز آن سياه وكهنه دليل
شوهري درويش باشد وبعضي ازين احكام در تاويل جامه بر سبيل استطراد بيان
رفته مغني بتاويل محيل بود چنانچه در تعبير مشابه بلفظ كاري اشارت بدان رفته
وحكم مكاري بلفظ خربنده تقديم يافته وحكم مكتب در تاويل كودك مذكور است
مكس بتاويل مردم درويش سفله باشد وبسيار آن غوغا را ايشان بود واكر ديد
كه كسي بر سر او مكس پريد دشمني فرومايه خواهد كه بروي تفوق جويد از قبل رئيس صاحب رؤيا
واكر بيند كه مكسي بروي يا بر مال وي افتاد وعازم سفري باشد بايد كه فسخ عزيمت كند
لقوله تعالي وان يسلبهم الذباب شيئا لا يستنقذوه منه واكر ديد كه مكسي چند در دهان او رفتند
دزدان پناه بوي برند وكويند مكس در اكثر احكام بحكم پشه نزديكست مكس كير
بتاويل فرزندي عيار باشد يا مردي غدار كه در هلاك قومي خسيس كوشد مكس راني
دلالت بر شخصي كند كه در دفع غوغاي عوام كوشد مكس انكبين بتاويل معيشت مردم
بود وغنيمت بي رنج وآواز مكس انكبين نزد غير معتبران يونان بر عكس آواز ديكر مكسان
باشد چنانچه بعد ازين اقوال يونانيان معلوم خواهد شد وكويند اكر پادشاهي بيند كه
خانه نحل را فرو كرفت شهري معمور كه خراجي ميني داشته باشد از دست طايفه ضعفا
استخلاص كند واكر ديد كه تمام عسل از و بر كرفت تمام مال آن قوم بستاند واكر ديد كه
مكسي چند بر سر او ايستاده بودند رياست يابد يا رئيسي بوي التجا نمايد واهل يونان برانند
كه ديدن نحل اكر راننگ بود وطايفه را اكر من حيث العمل مشابه ايشان باشد و
غير اين طايفه را بد بود بسبب آواز دائمي وبران كه بسبب عبارت از آفت بتاويل
مردمي فراخ عيش با منفعت بزرك منش مبارك نفس زاهد بي آزار باشد وكويند

مغني
مكاري
مكتب
مكس
مكس انكبين

صاحب فراستی ملهم بصواب بود لقوله تعالی واوحی ربک الی النحل واگر دید که ملک او شد
بر چنین قومی ولایت یابد واگر دید که کسی او را می مکید از چنین مالی بستاند واگر
دید که بینی او را می مکید مال دوستی ازان وی تصرف نماید واگر دید که ران او را می مکید
مالش او را بگیرد وعلی هذه القیاس هر عضوی را که چند کرّی بمکید مال آنکس ستاند
که بآن عضو منسوب باشد واگر بیند که او دیگری را می مکید تصرف او را بود هم باین قیاس
که تمهید رفت حکم ملت از تأویل کافری مستفادست و حکم جامه ملحم در
تأویل جامه رفت ملاح بتأویل زندان بان بود باعتبار آنکه تعبیر کشتی بزندان
رود واگر تأویل کشتی بوجهی دیگر کنند چنانچه پیش ازین مذکور شد تأویل ملاح همان دستور
باید کرد واگر دید که ملازه او زیادت شد چنانچه بیم بود که حلق او منسد شود دلالت بران
کند که مالی جمع آرد بلی از خود دریغ دارد و اجلش نزدیک باشد واگر دید که ملامت
نفس خود میکرد در تشویش و فتنه افتد و بعد ازان خدای تعالی او را نجات بخشد لقوله
تعالی ان النفس لامارة بالسوء حکم ملجی بلفظ ابر در رفته ملخ بتأویل
لشکر بود چنانچه در تعبیر خوابها معلوب گفته شد وازان بخته دلالت بر مال کند و خوردن
آن منفعتی بود که از مردم سپاهی یا عرب رسد بقدر آنکه خورده باشد وگفته اند ملخ بی مضرت
دلیل فرح واقبال نعمت باشد چنانچه در قصه ایوب علیه السلام مسطور شده واگر با مضرت بیند عکس آن
بود چنانچه در قصه موسی علیه السلام مذکورست وگویند ملخ ارباب اشجار و زراعات را
بد بود بنا بر نقصانی که ازان بمیوه اگر وغلات رسد و دیگر از اینک باشد لقوله علیه السلام
احلت لنا المیتان الحدیث حکم مله بر پیشه نزدیکست اما تاثیر این بیش بود
وگویند مله بسیار دلیل لشکری بومی شود که ایشان از اجلاد و وفا باشد وگفته اند مله دلالت

مکید
ملت
ملحم
ملاح
ملازه
ملجی
ملخ
مله

برخون کند چه مانع خواب میشود لان الحزن یورث السهر کما ان الفرح یورث النوم
بل برین تقدیر کنگ بل کمپس را این تأویل باشد اگر دید که صالحی در کار خیر
میکرد دلیل صلاح دین و دنیا و عموم باشد خصوص که آنکس ندا داد اگر دید که منادی وی بر
میکردند باران ذل صحبت دارد واگر دید که از رود خانه بوی ندا دادند ولایتی عظیم یابد
لقوله تعالی فلما اتیها نودی من شاطی الواد الایمن واگر دید که او را از جای دور ندا
دادند دلالت بر عصیان کند لقوله تعالی اولئک ینادون من مکان بعید
و حکمی ازین معنی در تأویل بانگ تقدیم یافته واگر بیند که بر تیغ وی منادی میزدند اگر دید
که زنی او را بخرید عزت و ولایت یابد بلی ازان هر غم و تفرقه باشد بروجهی ازین وجوه
در تأویل بیع مذکور شد و بیک ساهل باید بود تا تناقض ننماید چه دران ولا این قید
رفته که اگر بیند که بیع شد و او را بفروختند آن تأویل داشته باشد که آنجا مذکور
شده و ارطامید در پس گوید هر کس که طالب تغیر حالی بود از بنده و مریض و محبوس و فقیر
و محزون وامثال ایشان را این خواب دلیل خیر بود منار بتأویل هادی خلق باشد
بحق وگویند از راه نسبت همان حکم دارد که در تعبیر مسجد گفته شد وگویند هر
که بیند منار یا منبر مفتی شهر باشد و مهتر هرچه دید از زیاده و نقصان
باز گردد بجانب ایشان واگر دید که مناری ساخت خیری مشهور کند وبعضی از مسلمانان
بر وی جمع آیند و تتمه این حکم در تأویل بنا نهادن تقدیم یافته واگر دید که از مناری در افتاد
از مرتبه در افتد و در تأویل افتادن اشارتی بدان رفته و در کتب حاشیه نیز حکمی ازین
احکام منقولست واگر دید که ازان منار در چاهی افتاد زنی سلیطه خواهد و منکوب شود و
حال آنکه فی الواقع عفیفه در تحت نکاح داشته باشد وگویند منار هر موضعی دلالت بر بزرگی

منار

ومقدم آنجا کند تا صلاح وفساد منار بحال وی عاید شود واگر در کوچه نا معهود مناری
بیند بزرگی آنجا نزول کند واگر آن منار از گچ وسنگ بیند آن بزرگ پادشاهی باشد و
اگر از سنگ وآهک بیند سلطانی ستمگر بود واگر از خشت وگل بیند آن بزرگ از اکابر دین
باشد ودر **حکایت** آمده که مهندسی بخواب دید که بر مناری بلند از چوب بانگ گفتی و
معبر گفت ولایتی نماید اما از نفاق خالی نباشد باعتبار چوب وهم دران نزدیکی والی
بلخ شد ودر بارها یا الطریق مدارا ببر میبرد وابو القعقاع که از مشاهیر اکابر عهد خویش
بود ده هزار درم قرض داشت واز ان جهت در ملامت میگذرانید بخواب دید که پدرش
بر مناری تسبیح وتهلیل میکرد وبا معبر گفت وتعبیر کرد که پدرت در دنیا بمرتبه عالی
رسد واز غم نجات یابد گفت پدرم نمانده است گفت آن مرتبه ونجات ترا باشد
لقوله تعالی فَنَادَىٰ فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ
مِنَ الظَّالِمِينَ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وحمویه نیشابوری که معبر عهد خویش بود
روزی متوجه بازار شد وشخصی با وی گفت چنان دیدم که منارهٔ کوچک که بر در خانهٔ توست
بیفتاد وحمویه چون این خواب بشنید از راه خانه بازگشت وبا پسر گفت همانا وفات
پدرت نزدیک شد چه خواهی کرد تا ویلش میتواند بود ودر تقریر تعبیر آن بود که
دیواری بر سر او افتاد ونماند وحکم **مناسک** در احکام حج دیده رفته **منبر**
بتاویل خلیفه باشد یا پادشاه یا دیگری که در آن موضع از اهل منبر بود وصلاح وغلط گفتن
بحال یکی از جماعت عاید شود وحکم خطابه وخطیب در تاویل خطبه رفته وآن وفاداری
نسبت با کسی که اهلیت واعظی داشته باشد دلیل منفعت رسانیدن بود واز آن وعظ
شنیدن دلالت بران کند که از واعظ یا مثل او چیزی بوی رسد واگر دید که بر منبر

مناسک
منبر

شعر خواند یا سخنی گفت که بظاهر وباطن تدین نداشت بسبب بدعتی در فضیحت
افتد **بیت** هست منبر دلیل دانش وجاه ∴ خطبه شرع نبی ودین آله
ودر **حکایت** آمده که شخصی با صادق علیه السلام گفت چنان دیدم که بر منبر
خطبه کردم واز حرفت او سوال کرد وگفت حمامی ام فرمود که او را بدزدی
بگیرند وبر دار کنند وسیوم روز این صورت واقع شد خود میان معبران مشهورست
حکایات در روایت آمده که استیقظ رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من رقده
فصحب ثم تبسم وقال رایت بنی مروان یتعاورون منبری فصحب ثم رایت بنی العباس
یتعاورون منبری فتبسمت فکان کما راه واگر دید که **منجم** شد پیش اکابر محبوب شود
اما خلاف واقع بسیار گوید وگفته اند منجم بتاویل شخصی باشد که جوزهندی دوست دارد
ودر تاویل جوز هندی اشارت بعلت این تعبیر رفته واگر دید که منجم با او سخن گفت اگر
بیداری مثل آن قول مقبول باشد باید که قبول کند والا حدیث کَذَبَ الْمُنَجِّمُونَ خود مقررست
واگر بیند که او از جواب وسوال بدو مهمی که پیش نهاد او باشد موقوف ماند بجایی
نرسد **منجنیق** حکم عراده دارد بلی تاثیر این عجب کیفیت وکمیت بیشتر وبیشتر بود
وگفته اند دلالت بر غم کند **منشور** پادشاه را حکم از مضمون آن باید کرد اگر دلالت
بر خیر داشته باشد خیر بود وبعکس بالعکس واگر دید که نوشته منشور بخط سبز بوی
داد دلیل رحمت شود وگفته اند **بیت** هست منشور نیکوی کردن ∴ منفعت یافتن
زمرد وزن ∴ ودر **حکایت** آمده که مهندسی از کتاب خلفا بخواب دید که خلیفه
منشوری بوی دادی که بخوان ودران شعر بودی وبا معبر گفت وتعبیر کرد که در قضیهٔ
اقامت حجتی کنی یا بر تو اقامت حجتی کنند واز کذب خالی نباشد وچنان شد **منظر**

منجم
منجنیق
منشور
منظر

منقار

منقاش

منقل

منکر و نکیر

منی

بتاویل شخصی باشد منظور اقوام و مشهور ایام و اگر دید که از دور دوران میدید دشمن
ظفر یابد و کارش بالا گیرد و گویند بحضرت پادشاهی رسد چنانچه در تاویل کوشک گفته شد
و اگر دید که چون مرغان منقار داشت یا منقار مرغی با وی بود بقدر قدرت و قیمت آن مرغ جاه
و مال یابد و اگر دید که بدان منقار مردم را میزد آزار خواطر کند و اگر دید که مرغان جوارح چون
اره و امثال آن او را بمنقار میزدند بحسب آن زخم از منسوبان آن مرغان مضرت یابد و
اگر دید که از زخم آن خون روان شد خسارت نیز با آن منضم بشد منقاش بتاویل آلت
کسب مال بود باعتبار آنکه تاویل موی بمال است اگر دید که بمنقاش موی از جایی بر می‌کشید
بر وجه استیلا جذب وجری کند بحسب موی که بر کنده باشد و بعکس بالعکس منقل را
دو تعبیر متضاد منقول است چه بعضی گویند دولت باشد و بعضی گویند عطا بود و اهل تحقیق
برانند که اگر خالی باشد دلالت بر دولت کند چه موضع قربان در بنی اسرائیل جایی بود که
مشابه منقل خالی میشد و دولت خود در ان قربان گاه دانسته اند و اگر در آنجا آتش
افروخته میشد آن موضع را منهدم میکردانید استدلال بر نکبت مینمودند و ارباب درس
میگویند اگر دید که آتش از منقل فروخته شد او را سپری آید یا آنکه فرزندان او متعدد شوند
و باقی این احکام از تاویل آتش مستفاد است هرچند در تاویل گور اشارتی بحکم منکر و نکیر
رفته اما حقیقت تعبیر شان آنست که چون ملائکه هرچند از رضا و سخط باری تعالی باز نمایند
بعینه همان بود و بشاشت و عبوس ایشان برین و تعضید دلالت باشد منی در تاویل
ذکر ذکر رفته اما معبر باید که در تاویل آن همان دقیقه که در تعبیر خون قید رفته از آمدن و رفتن
بر ذکر دارد و اگر دید که قطره‌ء فرود آمد او را فرزندی آید و یک سبو منی دلالت بر گنجی
کند و شاید که از ثمر زنی بوی رسد باعتبار آنکه در یک قول تعبیر سبو بزن رفته و گفته اند ظرف

مور

مور بام

مورد

که از منی مملو یابد دلیل گنج بود و اگر شوهر بیند که بمنی زن آلوده شد براد رسیده
از آن فایده بیند و بعکس بالعکس مور اگر کسی بیند دلیل حریصی ضعیف باشد
و اگر دید که او را بگزید دشمنی حقیر بود و بسیار آن دلالت بر ذریت شخص کند یا عیال
یا لشکر یا مال یا قومی متفق و آمدن و رفتن آن را بحسب بیننده تعبیر باید کرد و اگر دید که
موران بسیار بر تن او جمع آمدند خویشان در خانه مجتمع شوند و این خواب از جمله مجربات است
اگر آن اجتماع در بستر بیند دلالت بر فرزندان کند و اگر دید که موری با وی سخن گفت
ولایت یابد لقوله تعالی قالت نملة یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم
مور بام بتاویل بد باشد بهر کیفیت که بیند خصوص مریض را الا اگر دید که بر اندام وی
میدوید پت سر مور آنکه شود ناپدید که مانند بازی بخواهد پرید و حکایت
کنند که یکی از اغنیا بخواب دید که موران بزرگ بخانه او در آمدند و با معبر گفت و تعبیر کرد
که مور بزرگ غاز یا زاغ باشد و مریض را موت و مسافر را خسران و دیگری بخواب دید
که موری بزرگ خرواری بار از منزل او بر گرفتی و بیرون رفتی و با معبر گفت و گفت
یکی از عزیزان چیزی برد و پسرش مالش برد و بگریخت مورد بتاویل مرد باشد
یا زن یا فرزند یا دوست وفادار بسبب ثبات و رنگ و بهر کدام که گیرند خوب صورت
و نیک سیرت و خوش طبع و گشاده ابرو باشد و بعضی تاویل آن نعمت کرده اند خصوصاً
چون تازه بود و اگر مرد بیند که از مورد تاجی بر سر داشت زنی خواهد و اگر زنی بیند
او را شوهری رسد و هر دو بهم نمانند بخلاف آنکه در گل کشته شده و درخت مورد
در خانه دیدن دلیل دامادی متمول شود که هم داماد ثبات داشته باشد و هم مال بتعا
و اگر دید که درخت مورد نشاند کاری بتدبیر کند یا عمارتی با ثبات سازد و مورد منظوم

آورده که پت مورد یا شاخ مورد از تاویل پ بر درازی عمر گشت دلیل
موز بتاویل نعمت دنیوی و دینی باشد و برگش بهترین برکها بود و درختش
همچنین و گویند اگر موز را بوقت خود بیند از نسل عرب عاقله با مال و جمال خواهد
و اگر دید که درختی از آن در ملک او بود و او را فرزندی آید و خوردن آن فایده باشد
که از ترکی یا شخصی عجمی رسد و گویند عباد را مزید عبادت و تمام ارباب فضایل را مزید فضل
فضیلت بود بحسب حال و وقت شخص استعمال تاویل موزه در زمستان راحت بود و در تابستان
غم و عازم سفر را موزهٔ سرخ طالع بغایت نیک باشد و گویند اگر دید که موزه پوشید بعزم
تجارت سفری کند و گفته اند موزهٔ نو سر اموال و قاید اموال و احوال بود و گفته اند پت
چون در زمین نکو باشد مژده بر کام و آرزو باشد و در بندی در پت از آن بر هد
در حبسی درست از آن بجهد و آنکه موزه کند ز پای بدر برهد از غم و رنج سفر
و گویند موزه مطلق دلالت بر مال داشته باشد خاصه از پوست میشینه یکنفه که بسیار بیند
و گویند اگر تنگ باشد دلالت بر فساد دین کند یا قرض یا قید و گفته اند تاویل موزه زن
باشد و سادهٔ آن زن بکر بود یا کنیزک و گویند هر که موزه بیند بی آنکه بپوشد دلالت بر مالی کند
که از مردم اهل عجم رسد و چون در تاویل موزه این اختلافات منقولست اگر آنرا بحسب محبوب و
مطلوب تعبیر کنند مثلا چون و قایه مال هر آینه تواند بود باشد و اگر بحسب مکروه نامرغوب ماول
کردانند لاجرم کهنهٔ آن اولی بود و گویند در اکثر وجوه حکم کفش دارد و کل یعمل
علی شاکلته تا چنین که باشد بلی اگر تاویل آن بزن یا کنیزک رود کهنه مناسب تر نماید
چه بحسب عادت پای را خوشتر آید چنانچه در کفش گفته شد و مادام که بحسب حال شخصی تعبیر کرده
شود و یافتن و گم کردن و دریدن و خریدن و فروختن آنرا بقیاس تاویل باید کرد چنانچه اگر بیند که

موزهٔ او ضایع شد زنش بمیرد و اگر بیند که بفروخت با وی خلع کند و اگر دید که ببخشید
او را طلاق دهد و از آن کنیزک هم ازین قیاس معلوم شود و اگر دید که بدزدیدند در غم
مبتلا گردد و اگر بدریدند همین تاویل داشته باشد بلی اگر تعبیر آن بغم کند دریدن آن فرج باشد
و شکافتن فرج سپر موزه من کل الوجوه حکم موزه دارد موزه دوز بتاویل کفش دوز
باشد موجه بتاویل واعظ بود موسیقار زدن دلیل حکایتی بر بعضی کنایه باشد یا
اعلای موجب ایهام و شاید که جمعی برین قاعده متفق شوند و ازین حکایات و روایات کنند
و حاصل آنکه تعبیر موسیقار بدین طیاس باید کرد موسیقی از تاویل آواز مستفاد بود
موش بتاویل زنی باشد بظاهر مستور و بباطن بدعا و گویند یهودیه نوحه گر بود
و گویند فاسقی دزد مبتدع نقاب باشد و موشان سیاه و سفید بتاویل شب و روز باشند
و اگر دید که بعضی از اندام او میخوردند دلیل نقصان عمر شود چه در خبرست که شب و روز
دو موش اند که درخت عمر آدمی را می برند و گویند اگر در خانه موش بسیار بیند بحسب آن مال یابد
و اگر دید که موشی بگرفت خادمی گیرد یا غلامی خرد یا زنی خواهد و موش پای ام زن
مراحل بود و اگر در میان طعامی یا متاعی موشی مرده بیند تاویل آن در تاویل مرده پیدا
رفت موش دشتی بتاویل کسی باشد که دروغ بسیار گوید و بران سوگند یاد کند و اگر
دید که موش دشتی را بگرفت یا بخانهٔ او در آمد از مقام خود نقل کند و اگر او را ملکی باشد
بفروشد لقوله تعالی فارسلنا علیهم سیل العرم چه مراد از آن موش دشتیست و گویند
اگر موش دشتی را در خانهٔ خود بیند باید که از دزد خانگی برحذر باشد موم بتاویل مال بود
بقدر آنکه بیند و صافی به از زرد و سپید به از زعفران و گویند موم مالی باشد که برنج حاصل
آید چه باتش مصفی میشود و اگر دید که شمع میریخت حکم آن در تاویل شمع رفت

مومیای
موی

مومیایی بتاویل غم عیال باشد و خوردنش شدتی که بفرج و نفع انجامد موی سر
بتاویل مال بود و طول آن عمر طویل و صاحب منظومه آورده پت موی سر مال باشد و امید
باز عمر دراز موی سفید * مرد را موی ریختن خواریست * لیک زن را طلاق و بیزاریست
وارطامیدورس گوید اگر دید که بموی دراز خرم بود دلیل خیر بود و گفته اند وجود علم
وزیاده و نقصان موی سر به پیشوای شخص تعلق گیرد و اگر آنرا جعد و نرم بیند مال و حال
آن پیشوا کمال یابد و بعکس بالعکس و ریختن موی پیش سر دلالت بر آفات حالی کند و
از آن پس بر آفات مالی و از آن طرف راست بر آفت بنقص حال مردان اقارب کند
از آن طرف چپ بنقص حال عورات اقارب و اگر او را خویشان نباشد بحال خاصه او
مشتری شود و حکم کل جده تقدیم یابد و اگر دید که موی خود را می کند مال خود تلف کند
و اگر دید که دیگری آنرا می کند متلف کرده و حکم آهک کاری در تاویل آهک رفته و موی
اندام بطریق بهایم و سباع دلیل شداید و مکاره باشد و بوضع معهود دلالت بر قوت ایمان
کند و گویند اگر بسیار بیند غمگین را مزید ملال بود و شادمان را دلیل قوت و مال بود و گویند ریختن
موی اندام دلیل نقصان مال بود و اعم از آنکه توانگر باشد یا درویش و اگر دید که موی اندام او
سفید شد غنی را نقصان مال بود و فقیر را عجز از ادای دین و اگر زنی موی را پوشیده بیند
شوهرش سفر کند و اگر شوهر نداشته باشد بی شوهر باز نماند و اگر بیند که تمام موی او سفید شد
شوهرش در فسق باشد و گفته اند اگر سیاه بیند شوهر او را دوست دارد و اظهار نکند و گویند
موی بسیار بتاویل پادشاه را رعیت بود و یا لشکری و رعیت را غم باشد و اگر جوانی بیند
که چند تار موی او سفید شد غایبش مراجعت نماید و اگر دید که زین یک دو سفید را بی انداخت
مخالفت سنت کند و تحقیر مشایخ جایز دارد چنانچه در تاویل ریش گفته شد و موی بافتن کسی را

که معهود نباشد دلالت بر بستگی کار کند و در حکایات از فلاسفه منقولست که شخصی
بخواب دید که موی سر بسیار بسیار و ریش دراز داشتی و سر دو را می بافت و درهم
می بافت و آنرا تعبیر کردند که قرضی از جهت فرزندی بر قرض او زیاده شود
و حال آنکه دینی چند در ذمت داشت و اتفاقا او را پسری آمد و بسبب خرج آن
ولادت باستقراض محتاج گشت و علت آن گفته اند که موی سر دلالت بر مالی کند
که از پیش خرج کرده باشد و ریش دلیل فرزند بود و بافتن دلیل استحکام
چنانچه اضافت کردن چیزی چیزی را و حجاج یوسف بخواب دید که موی سر و ریش او
سفید گشت و عبدالملک مروان بروی خروج کرد و ملک از و انتزاع نمود مویه
بتاویل نای زن بود چنانچه در خوابها مقلوب بیان رفته و اگر بیند که جای مویه کردند
اهل آنجا متفرق شوند و تتمه حکم مویه در تاویل گریه بلفظ نوحه بر حسب اقتضا مقام
انجام یافته مهار بتاویل طاعتی با خضوع بود که بیامن آن نعمت و جمعیت یابد
و بعضی از این احکام در تاویل اشتر و تعبیر مبنی تحریر یافته و گویند حکم لگام نزدیک است
مهد معهود عماری دارد و از آن اطفال بلفظ گهواره بیان رفته مهر
بر کل نهادن دلیل منفعت بود و بر نامه نشان مرتبه بحسب حال بیننده باشد و اگر بیند که
صاحب فرمانی مهری بوی داد تا چیزهای معهود مهر کند بقدر آن منصب عزیزی
یابد و مهر کیسه در تاویل کیسه بیان رفته و حکم مهر و امثال آن دلیل قوت و رفعت حال
و زیادتی مال باشد و علی الجمله پت مهر انگشتری ولایت دان * در بود اهل آن هدایت دان
و اگر دید که مهر زن داد حقی را از راه حقوق خالق با خلایق باد رسانند و مؤکد این
تعبیر در تاویل ام تجربه خواهد رسید و اگر دید که زن مهر بوی حلال کرد از مضیق خلاص یابد

موبه
مهر
ملک
مهر زن

و حکم خلع علی حق تقدیم یافته **مهره** بتاویل مال باشد و شاید بود که از سفر باشد
و گویند دلالت بر زن کند یا کنیزک یا خادمه یا فرزند یا غلام یا خادم بقدر قیمت مهره و
حکم مهرهای مشهور علی حق مذکورست **مهره تراش و مهره فروش** بتاویل شخصی باشد
که بمصالح و مهام عورات قیام نماید چه تاویل مهره بجهت ملابست بایشان اولیت اگر
حامله **مهرهٔ دوک** بیند دختر آورد و گویند غیر حامله را نیز دختر بود و گفته اند اگر مردی بیند
زن خواهد یا کنیزک خرد یا خادمه بخانه آورد و بالعکس و اگر زنی بیند که مهرهٔ دوک او
بشکست یا مهرش از شوهر بگسیخته شود و اگر بیند که ضایع شد زن را طلاق دهد یا دخترش
بمیرد یا بیمار شود و کسی که این مهره سازد یا فروشد همچنین حکم مهره فروش داشته باشد
مهمانی بتاویل کاری بود که مانع دیگر کارها شود و گفته اند دلالت بر قدوم غایب
کند و گویند دعوت مردم کردن از کاری ملامت بیند و ندامت کشد چه سلیمان علیه السلام
از حق تعالی درخواست که رزق عباد بروی حواله فرماید و یک کس بمهمان او آمد و هر چند طعام
پیش او آورد بخورد و همچنان فریاد از گرسنگی میداشت و سلیمان علیه السلام از آن
بملامت نفس خود کرد و نادم شد و اگر دید که قوی اسپیر کرد بر مثل ایشان ریاست یابد
و آمرزین شود و هر مهمانی را که در فقه مسنون باشد مثل عقیقه و ولیمه دلالت بر جمعیت و امن
کند و ظاهرا باین نظر گفته اند **بیت** فال جمعیت است مهمانی
که رهانست از پریشانی **مهلت** طلبیدن بتاویل عذاب باشد لقوله تعالی
فمهل الکافرین امهلهم رویدا **می پخت** بتاویل مال مکروه بود و حکم **میخ** در
تاویل مسمار رفته **میخ کوب** بتاویل شخصی باشد که در عمل رنج برد و طلب صلاح مال کند
که بر اصلاح آن قادر نباشد و چون حکم میراث در تاویل قسمت بیان رفته لاجرم درین باب

مهره — مهره تراش — مهمانی — مهلت — می پخت — میخ کوب — میخ

حکایت اختصار میرود که شخصی سه پسر داشت بخواب دید که بزرگ و میانه
باهم متفق شدند و او را بقتل آوردند و گوشت او میخوردند و کوچک از آن
معرض بود و معبر گفت که وفات پسر کوچک پیش از پدر و برادران بود و چنانچه در
خواب گوشت او را بخوردند در بیداری میراث او بخوردند و چنان شد **[illegible]**
حکم احرام دارد حکم **میل** در تاویل سرمه دان تقدیم یافته **میوه** خوش بوی
بتاویل ثنا باشد و از آن خوش طعم نعمت و بعکس کل ذلک بالعکس و میوهای بهشتی
دلالت بر علم کند چنانچه در تاویل بهشت اشارت بدان رفته و این قاعده مطرد است
که **بیت** میوها نا تمام یکسر * بی سخن در زمان خود بهتر * و گویند میوه از درخت
چیدن دلیل مخاصمه باشد با شخصی که آن درخت بوی منسوب بود و الا فی نفس الامر
مردی شریف باشد و اگر دید که نشسته میوه میچید رزقی بی رنج یابد لقوله تعالی
قطوفها دانیة و میوهای سریع الفساد بتاویل رزقی اندک ثبات باشد و بالعکس و اگر در
زمستان درختی پر میوه بیند التجا بشخصی کند که ظاهرا متمول نماید و بهتر آن باشد که
بیند که هیچ از آن نچیند و رنگ زرد در ترنج و سیب مضرتی بخلاف دیگر میوها
چنانچه در مقام خود اشارت بدان رفته و میوه که پیش از وقت بیند باتفاق دلیل
صحت و فرج باشد و ارطامیدورس گوید میوه و درخت میوه هر دو یک حکم دارد و
عبارت منظوم اینست **بیت** میوها چون بوقت خود بیند * که باندازه یک یک چند
مال افشان آورد با هم * شود از جمع مال خود خرم **میوه فروش** بتاویل مردی
ممکن امین باشد که واقف اسرار مردم بود و اموال اکابر پیش او جمع آید چه تاویل
اشجار باکابر رفته و از آن فواکه باموال چنانکه هر یک در مقام خود معلوم شده و در **حکایت**

میل — میوه — جمع کردن

آمن که متمولی متعین بخواب دید که میوه چند از تر و خشک داشت و معبر گفت اگر صاحب
رؤیا توانگر است نعمتش زیاده شود لقوله تعالی وفاکهة وابّا وچنان شد
وازین جهت گفته اند بیت میوهٔ خشک همچو تر باشد ٭ هر دو را حکم یکدگر باشد
سپاهی چنان دید که میوه بسیار داشت و بر اصحاب خود قسمت میکرد و معبر گفت اگر
خایف باشد ایمن گردد لقوله تعالی یدعون فیها بکل فاکهة آمنین واتفاقا خوفی داشت
وبعد ذلک ازان امنی یافت میویز از هر یک رنگ که بیند دلالت بر مال کند بقدر آنکه بیند

میویز

وشاید که از قبل زنی رسد واین تعبیر نیز دلیل آن میشود که میوهٔ تر و خشک یک حکم دارد
چه تاویل انگور بمال رفته و گویند خوردن میویز بتاویل علم بود و صاحب منظومه بدین
عبارت آورده که بیت هر که بیند میویز اندر خواب ٭ دین و دنیاش ابر و اسباب
و میویز فروش بتاویل شخصی باشد که ودیعت مردم نگاه دارد و در باقی احکام با کشمش
موافق است میویزه بتاویل طبیب باشد واگر بیند که تقبض او در آمد خود معالجتی
کند و نافع آید والله اعلم

میویزه

باب النون

حکم ناوس که عبارتست از مقبرهٔ مجوس در تاویل گورستان بیان رفته ناخن
بتاویل پناه و قوت شخص باشد و آلت کسب و سپاهی را دلیل صلاح باشد واگر دید که ناخن
او بیفتاد عشر مال او ضایع شود و علی هذا القیاس تعبیر باید کرد واگر دید که باز رست از او عوضی یابد
واگر بیند که ناخن او سیاه گشت مصیبتی بوی رسد و گویند ناخن باندازه دلالت بر صلاح دنیا
در ضمن آن واگر دید که آن را بحسب معهود بچید زکوة فطر دهد یا سنتی را رعایت کند لقوله
علیه الصلوة والسلام احد الاظفار سنة زکوة الفطر واگر دید که چنان دراز بود که بیم شکستن
داشت دلیل تر باشد تکیف که چون بود و ناخن پای همین احکام دارد اما تاثیر کمتر بود و گفته اند

ناوس
ناخن

ناخن دست مال بود که از حضر حاصل آید وازان پای مالی که از سفر بدست
آید و تاویل ناخن بفرزند و برادر زادگان نیز کرده اند و بعضی گویند بنده زادگان
باشند و در حکایت آمده که رایی بخواب دید که ناخن پسر او بغایت سفید بود
و برهمن گفت فهم و حفظی تمام داشته باشد و حکیمی فاضل شد ناخن چون بتاویل
قاسم باشد یلی اگر دید که ناخن چنین داشت بمرافعه محتاج شود یا اگر مادر داشته باشد
او را برادر آید واگر دید که چیزی آن برید حکم ازان باید کرد که بریده باشد و گویند
ناخن حن بتاویل مردی اصیل موافق مزاج با منفعت باشد که دوستی او دین و دنیا را
شاید واگر دید که با ناخن چون گوشت از اندام اوی برید تعدد آن طمع در مال مسلم
کند واگر دید که سرین او را می برید طمع در همسر او کرده باشد و ازان هر عضوی دیگر
که بیند تعبیرش آن شود که طمع در مال آنکس کرده که آن عضو بوی منسوب بود چنانچه
در تاویل اندام مشروح شده و تاویل نارچیل بلفظ جوز هندی رفته ناربیک
که نوعی از سپرغمهاست بتاویل شهرت باشد یا بشارت یا ثنا یلی اگر دید که آن را از ملک خود
برکشید تاویلش معکوس شود نارنج اگر یک دو بیند دلالت بر فرزند کند و بسیار
آن مال باشد و بهر حال دیدنش به از خوردن بود ناطور بتاویل والی باشد و عیب او
بحسب جنس زراعت قیاس باید کرد که دید ازان جهت ناطور بود دلالت بر ولایت
خراب کند واگر دید که زراعتی بدرود و حصاد کرد اگر عامل بود معزول شود والا از مصلحی
یا حرفتی که بدان اشتغال داشته باشد باز ماند ناف بتاویل مرد از زن بود یا کنیزک
اگر دید که ناف او بیفتاد زن را طلاق دهد یا کنیزک را بفروشد یا آنکه بمیرد و تاویل آن
برزق نیز کرده اند و برین تقدیر فراخی و تنگی آن دلیل خصب و قحط باشد واگر دید که ناف

ناخن جیمه
نارجیل
ناربیک
نارنج

دیگری برید و بخورد بقدر آن مال آنکس بخورد و اگر دید که نافش مجروح بود و خون
از آن میرفت بقدر آن زیادتی یابد و تعبیر ناف بفرزند نیز کرده اند و گویند
دلالت بر همت شخص کند و اگر دید که از ناف تا سینهٔ او شکافته شد نیک دانا شود و بدرجهٔ
کمالات رسد لقوله تعالی الم نشرح لک صدرک اما در مال او نقصان آید و اگر دید
نافش مطلقا بریده بود از دیدار آنها که ناف با ایشان منسوبست جدا ماند حکم ناف
در تاویل مشک کشته شد ناقوس بتاویل منافقی کذاب باشد و شاید که سوگند بدروغ
خورد چه کلیسا آنکه بیت است تاویل آن هر چه میکند حکم ناله در تاویل بانگ زننده
اگر دید که نام او بازان کردند که فی الواقع بود حال او بجب آن به شود و بالعکس و اگر دید
که دیگری را بنامی نامناسب خواند مرتکب امری منهی شود لقوله تعالی ولا تنابزوا بالالقاب
و حکم تسمیه که باری تعالی فرماید از تاویل رؤیت باری تعالی فرماید از تاویل رؤیت باری
تعالی مستفادست و حکایت کنند که پدری هم نام پسر بود و بخواب دید که نام خود فراموش
کرد و روز دیگر پسرش وفات یافت و کنیت و لقب حکم نام دارد نامه مهر کرده بتاویل
خبر پوشیده باشد و از آن گشاده خبر آشکارا چنانکه سبعه روز نامه چنان رفته و گفته اند از آن
پوشیده غم بود و از آن باز کرده فرح و گفته اند بیت نامهٔ مهر کرده اند ز خراب
باشد اسباب راست از هر باب ٭ و نامه با عنوان دلالت بر منفعت کند و اگر امی بیند که
نامه میخواند دولتی یابد و گفته اند بیم هلاک باشد لقوله تعالی اقرأ کتابک کفی بنفسک
الیوم علیک حسیبا و در تاویل ملائک اشارتی باین معنی رفته و اگر دید که دوستی
نامهٔ مختوم یا ملصق بوی داد غمگین شود و اگر دید که بخواند شاد گردد و اگر دید که نامهٔ مهر کرده یافت و
برای داد هر دو را نیک بود و اگر دید که صالحی نامه بوی داد ناصحی او را نصیحت کند و گویند حکم مکتوب

margin: ناف
margin: ناقوس
margin: ناله نام
margin: نام

از خیر و شر معانی المکتوب باید کرد و گویند اگر دید که نامه در دست داشت قوت
یابد بدلیل یا یحیی خذ الکتاب بقوة و اگر دید که آن نامه از دوست غلامی بوی رسید
بشارتی بوی رسد و گویند اگر دید که نامهٔ پیچیده داشت و ندانست که از کجا یافته
وفاتش نزدیک باشد لقوله تعالی یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب و اگر
نامه را بر دست راست بیند و در مخاصمتی باشد یا متردد خاطر بود و مهتری باید که موجب
تسلی او شود لقوله تعالی و نزلنا علیک الکتاب تبیانا لکل شیء و سایر مرادات او
بحصول پیوندد و اگر در دست چپ بیند از فعل خود بدنام شود و اگر کافر نامه بیند
غمگین شود و گفته اند هر که بیند که نامهٔ مختوم بوی رسید مطیع پادشاهی شود چنانکه بلقیس
مطیع سلیمان شد لقوله تعالی انی القی الی کتاب کریم ای مختوم نان پاک
بتاویل طیب عیش باشد و تاثیر خوردنش بیش از دیدن بود و گویند بیت
نان پاکیزه عدل سلطانست ٭ نان جو عیش تنگ و ایمانست ٭ و اگر دید که با وجود آنکه نان
داشت می خرید دلیل مزید برکت شود و اگر دید که کسی او را نان داد از و نفعی یابد و بالعکس و
اگر در جایی مجهول نیمهٔ نان بیند دلالت بر آن کند که یک نیمه از عمرش گذشته باشد
و اگر دید که او را پارهٔ نان دادند و گویند عیشی هنی و معاشی بی تعیین یابد و اگر دید
لقمه بیند دلالت بر آن کند که طامع باشد و اگر دید که نان گرم میخورد بجب گرمی غمی یابد
و گویند بیت گرمی نان نفاق شد در خواب ٭ بازپی نان خورش عنا و عذاب
بلی نان گرم چون نشسته بیند دلالت بر فرزندان کند و اگر دید که نان تهی میخورد او را تیغ قتل
کند یا بمیرد یا بیمار شود و نان خشک دین را به از دنیا بود و گفته اند بیت
نان خشکست زندگانی خوش ٭ کره زن زان دکارانی خوش ٭ و گویند نان کرده دلالت بر کسب

margin: نان

نان

مال کند وکفته اند حسکار دلالت بر بقیت عمر کند وکم وبیش آنرا ازان قیاس باید کرد وبقسماط که در اصل عمارتی از بقسماطست همین حکم دارد وکفته اند اکر کسی چند کرده نان خشک میخورد دلیل آن شود که بعمل اهل جنت مشغول شود وکفته اند اکر کسی چند توانکری حسکار بیند دلالت بران کند که درویشی از خود بماند ونان تنک دلالت بر روزی فراخ کند و اکر درویشی نان سپید بیند دلیل آن شود که باغنیا تشبه نماید واکر در معاش درویشان باشد دلالت بر مرض کند با نومیدی ونان یکدو روزه که میان تر وخشک بود دلالت بران کند که وجه معاش او بر حد وسطی باشد لقوله تعالی الذین اذا انفقوا لم یسرفوا ولم یقتروا وکان بین ذلک قواما ونان کندم دلالت بر حلال کند وازان کاورس بر ریاضت وازان جو بر بستکی کار وازان عدس وباقلا بر تفکر وتنک دستی وازان سبوس بر قحط وتنکی خانه در تاویل سبوس کفته شد ونان بسیار دلالت بر مال بسیار کند یا دوستان وبرادران وکفته اند نان بسیار چون بود بر خوان ❊ شد دلیل زیادت اخوان ❊ وکویند تاویل نان بجب حال آن شخص باید کرد بانک قرص پادشاه را ملکی باشد ودیکرا هزار درم آکیدرم واکر تاویل بعمر کنند یک قرن بود که عبارت از چهل سالست چنانچه پیش ازین اشارت بدان رفته وکفته اند اکر قرصی یابد غم ازوی برود چه در تفسیر آیه الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن آورده اند که مراد از حزن غم نانست وکویند زنی خواهد یا تجارتی رایج کند وفطیر دلالت بر تب محرق کند وحکم نان پختن در تاویل تنور وخمیر تقدیم یافته بیت کر ببک دا دنان بسنک داکه روزی فراخ کرد ومرد ❊ ودر حکایت آمده که یکی از نصاری بخواب دید که نان از آسمان فرود می آمد واو میخورد واو با اسقف کفت وتعبیر کرد که ترا علمی نافع وحیوتی طیبه وذکری جمیل کرامت شود چنانچه در انجیل آمده که ان من آمن فی قلة الحیوة الطیبة انا وکم

نانوا

ناخواه

ناودان

اکلوا المن فی البریة وما تراهذا هو الخبز الذی نزل من السماء ان اکل انسان من الخبز یعیش ابدا و نانوا بتاویل شخصی باشد که طلب روزی کند واکر دید که نانوا شد در کسب حلال کوشد اما از جهت کفاف با مردم در خصومت افتد وکفته اند نانوا بتاویل والی عادل بود و ناخواه بتاویل غم باشد وخوردنش تر از دیدن اکر دید که از ناودان آب باران بیرون آمد دلیل نعمت باشد واکر چندان بارید که قیاس آن بود که از ناودانها آب روان شدی وتشنه والی اهل آن موضع را مصادره کند واکر دید که ناودان بشکست آن تاویل معکوس شود واکر دید که کسی از ابر کند از انکس مضرت یابد واکر دید که از ناودان آب فرا کرفت از کسی بقدر آن فایده مالی یابد وحکم ناودان کعبه در انشاء تاویل کعبه بیان رفته وحکایت کنند که شخصی با ابن سیرین کفت چنان دیدم که بیاران آب از ناودانها روان بودی ومردم ازان بر می کرفتند کفت تو بر کرفتی کفت نه فرمود که نیک کردی ودران نزدیکی فتنه یزید بن المهلب واقع شد نای زدن بتاویل غم ومصیبت بود وطالب فرزند را دلیل فرزند باشد وشنیدن بتاویل تفکر وخصومت بود ونای زدن نوحه کر باشد چنانچه در تاویل مویه کر اشارت بدان رفته یا کسی که خبر مرک رساند وکویند اکر دید که نای بانکشتان بقاعده بر سوراخها می نهاد قرآن آموزد ونیک خواند چنانچه پیغمبر علیه الصلوة والسلام در حق ابو موسی اشعری فرمود کانه اعطی من مزامیر آل داود ونای رویین بتاویل حکم بوق دارد نبات مجهول اکر سبز وخرم بیند دلیل مال وجاه باشد بشرط آنکه نه بر اعضاء خود رسته بیند واکر نبات معروف بود حکم آن بجب اسم از موضع خود باید طلبید و نبات سره دلالت بر فرزند کند یا بوسه یا لطیفه چنانچه در لغه حلوا کفته شد واکر بیمار بیند دلالت بر مال کند بقدر آن وشربت

نبات

نثار

نبات همین حکم دارد و نباشد بتاویل قوّاد بود و این خواب از جملهٔ مقلوبات است و حکم
نباشی در تاویل کفر بیان رفته **نبید** بتاویل مال حرام بود که بخصومت حاصل شود
و ازینجا گفته اند **پت** خمر مال حرام شد در خواب **پ** و دیدن آن بدست درهمه باب
بی خوردن آن دلیل امن باشد چه مست مشهور بود چنانچه در تاویل مستی گفته شد و اگر دید که
با جمعی نبید میخورد در خصومت افتد لقوله تعالی **انما یرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوة**
والبغضاء فی الخمر والمیسر و اگر دید که ندیم پیاله از دست او بستد بسبب معاش با کسی مبالغت
کند و اگر دید که هرچند میخورد و کس منازع او نبود مالی حلال یابد چه الناس حریص علی ما منع
و اگر دید که شراب با آب آمیخته میخورد مالی شبهه خورد یا مالی مشترک یا مالی که از زنی
بستاند و بدان سبب در فتنه افتد و ازین جهت چون شخصی با ابن سیرین گفت چنان
دیدم که ابریقی خمر پیش من آوردند و بعضی ازان تشرب کردم و باقی را با آب ممزوج کرده ایم
و چون تمام خورده بودم ظرف را بشستم و باز دادم گفت خمر مال حرام است و آب فتنه
بدلیل **لفتنکم فیه** و بواسطه حرام در فتنه می افتی و فی الواقع چنان بود و توبه کرد و
اگر دید که میفروخت ربا دهد و اگر می پالود به بزرگی نزدیک شود و از و منفعت یابد و گویند
اگر دید که نبید میخورد از بهر معصیتی منفعتی یابد لقوله تعالی **قل فیهما اثم کبیر و منافع للناس**
و راوق بتاویل مردی صادق القول بی مداهنه بود و گویند دیدن نبید نسبت با کسی که در
فکر شرکتی یا وصلتی بود نهایت نیک بحسب امتزاجی که نبید را با مزاجست و ازان میوه‌ها که
که از طرف والی رسد و **نبیدفروش** بتاویل شخصی باشد که منفعت خود داند و بر خاص(?)
جوید **نثار** زر بتاویل چندان نهاده اند چه میگویند دلالت بر سخن نکرده کند اما از آن
نقره ثنا باشد و ازان دیگر چیزها بحسب جوهر آن چیز تعبیر باید کرد و بعضی ازین احکام در انتهای

نبید فروش
نثار زر

تاویل پادشاه تقدیم یافته و گفته اند **پت** زر فشاندن بخواب سخت نکوست **پ** مغز گردی(?)
برآورد از پوست **پ** حکم **نخ** در تاویل جامها ایراد رفته و ازان **نخاس** فروش(?) بلفظ(?)
در قلم آمد **نخود** بتاویل غم بود بلی اگر با پوست پخته چیند تاثیر آن کمتر باشد و حکایت
کنند که شخصی با ابن سیرین گفت بخواب دیدم که نخود گرم میخوردم گفت بپرهیز و در روز
بوسه بر سر همسر بده و ازان معنی صورت در میان بود و توبه کرد و حکم نداف در تاویل
پنبه بیان رفته **نرد** باختن بتاویل فریب بود و اگر دید که برد در مخاصمت غلبه یابد
و بالعکس و اگر بگرو باشد بکرهای حرام از کسی حاصل کند و گویند نرادی بتاویل تجارتی باشد
در معصیت و در باقی احکام شطرنج دارد و اگر دید که بر **نردبان** میرفت بحسب پایه خود عروجی
کند و منفعتی یابد چنانکه در تاویل کوه اشارتی بدان رفت و اگر دید که بر نردبان تردد بود
از بهر مردم کاری بخایی(?) کند و گفته اند اگر دید که بر نردبانی ایستاده بود و صلاح را ظفر
باشد و طالع را خطر لقوله تعالی **ام لهم سلم یستمعون** و اگر بر نردبانی رفت و طلب
اقامت بنیتی کند یا آنکه بر وی بنشست رود لقوله تعالی **او سلما فی السماء فتأتیهم بآیة**
یعنی بینه و گویند صعود دلیل آن باشد که بر طریق نفاق بقومی استعانت نماید یا برزنی عاشق(?)
شود و او را بدست آورد و گویند نردبان دلیل انتقال و سفر باشد و گویند نردبان بتاویل
درجات اعمال خیر باشد ازان اول ایمان دوم نماز سیوم زکوة و چهارم روزه و پنجم
حج و ششم جهاد هفتم تلاوت قرآن هشتم صدقه نهم سایر خیرات که از قرآن مستفاد است
و باقی احکام نردبان از تاویل بالا شدن معلوم گشته و در حکایت آمده که ظهور بخواب
دید که بر نردبانی سی درجه رفتی معبر گفت سی سال پادشاهی کنی و چنان شد **نرگس**
بتاویل حکم گل دارد الا آنکه اگر دید که تاجی از نرگس بر سر داشت بر عکس گل بود و اهل روم برافکندند(?)

نخ
نخاسی
نخود
نرد
نردبان
نرگس

نرگس بتاویل مطلقا بیرون باشد و اگر دید که کسی دسته نرگس بوی داد طفلی از آن
وی وفات یابد چه تشبیه نرگس بنور چشم است و تعبیر دسته ریاحین دادن مفارقت
و صاحب منظومه آورده که بت گر ببیند بخواب نرگس تر * زن کند پیش از آن نماند فرد
ور بخواب اندرون زنی بیند * زان سپس پیش شوهر بنشیند * و در حکایت آمده که
زنی بخواب دید که شوهرش شاخی نرگس دادی و دیگری او را شاخی مورد و با معبر گفت و تعبیر
کرد که آنکس که نرگس داده طلاق دهد و آن یک که مورد داد باقی گذارد چه بقای مورد نسبت
با نرگس زیاده باشد چنانچه در تاویل مورد گفته شد و چنان شد که شخصی که چهار زن داشت
بخواب دید که چهار شاخ نرگس بر لب جویی نشسته بود و سه سنگ بینداخت و بهر یک سنگ
یک شاخ قطع کرد و سنگ چهارم بر شاخ چهارم انداخت و خطا افتاد و معبر گفت که سه زن را
طلاق دهد و یکی را باقی گذارد و چنان شد نرگس دان بتاویل گهواره باشد باعتبار آنکه
تعبیر نرگس بفرزند کنند و نرگسی که طبخی مشهور است و در لغت آزار ماور (?) گویند
بتاویل مالی مجموع (?) باشد که من حیث لا یحتسب کرامت شود و حکم نزع در تاویل
جان عبارتی یافته و در تعبیر مردن نیز اشارتی بدان رفته نساخ بتاویل معلم بچگان (?)
باشد بجهت آنکه تاویل کتاب بجمله رفته بکیف چون بیند که از بهر دیگری نسخ میکرد
نسترن حکم گل سپید دارد و گویند اگر بر درخت بیند بتاویل خوبی و خیر بیننده یا فرزند
صاحب دولت و گویند نسرین همچنین بود و اگر چیده بیند حکم دیگر ریاحین داشته باشد
نسناس که در اصل جنسی از خلق اند که با دمی (?) جهد بتاویل سپاهی عقلی باشد که بجهل خود را
از نظر مردم اندازد بلکه قصد نفس خود کند حکم نسیج در تاویل جامه رفته نشاسته
بتاویل مالی باشد که از تجارت حاصل شود بقدر آنچه بیند و خوردنش دلالت بر غم کند یا بر حزن

نرگس دان
نرگسی
نزع
نساخ
نسترن
نسرین
نسناس
نسیج
نشاسته

و اگر دید که ساخت بکاری صعب مشغول شود و از آن فایده یابد و حالش منتظم شود
دلالت بر استقامت کار کند بلی اگر بیند که با طایفه متوجه کاری بود و در راه بنشست
دلیل نفاق بود لقوله تعالی الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ و تاویل
نشستگاه بلفظ مقعد رفته و حکم نصیحت در تاویل دشمن برحسب اقتضای مقام
تقدیم یافته و حکم نصیحت در تاویل دشمن برحسب اقتضای مقام تقدیم یافته و حاصل
آنکه بت هر کس که نصیحت عزیزان نپذیرد * بسیار بخاید سر انگشت ندامت
نطع بتاویل خادم و محرم حریم باشد و اسرار خلق مخفی دارد و بنفسه شخصی شریف بود
هر چند حکم تابوت و جنازه تقدیم افتاده اما این نیز گفته اند بت مست نعش و جنازه
اندر خواب * مال بسیار و دولت و اسباب * باعتبار آنکه اشتقاق انتعاش از نعش است
و نعش عبارت از سریری باشد با میت نعل اسب بتاویل عطیه باشد که از والی رسد و
از آن اسب عطایی که از بزرگی یابد و از آن خر فایده تجارت و از آن گاو فایده کسب
و اگر دید که او را نعل زدند از جهت مالی شکنجه یابد و اگر دید که چهارپای خود را نعل میزد
بسفر رود و نعلبند بتاویل مصلح باشد و اگر دید که نعلین در پای داشت مقیم شود
و اگر می پوشید دلیل سفر بر نیه بود و از اینجا گفته اند بت مست نعلین از دلیل سفر
پای افزار همچنین کمیر (?) * و اگر دید که دوال نعلین او بگسیخت مدتی در سفر او توقف افتد
و اگر قفای آنرا سوراخ بیند زنی عقیم خواهد و اگر دید که از روی یکدگر در افتاد و ندازهم
جدا مانند بجوفه (?) یا جماعت و نعلین سیاه سفری بود از بهر دنیا و از آن سپید از برای
مصلحت آخرت و از آن سرخ از بهر عزت و از آن زرد دلیل بیماری باشد در سفر و از آن
رنگین دلالت بر فواید متنوعه کند که از آن سفر رسد و گویند نعلین نو دلالت بر زن جوان کند

نصیحت
نطع
نعش
نعل
نعل اسب
نعلبند
نعلین

یا کنیزک بکر و بالعکس و اکر دید که از پای بیفکند و لایتی یابد یا در مسجد معتکف شود لقوله تعالی فاخلع نعلیک و اکر دید که نعلین او در آب افتاد و بیرون آورد که کنیزکش بیمار شود و صحت یابد و اکر دید که بیرون شوانست آورد یا آنکه بنوعی دیکر ضایع شود دلیل موت یکی از ایشان باشد و باقی این احکام در تاویل کفش مستفاد است و نعلین کر حکم کفش دو زوار دو در حکایت آمده که شخصی با ابن سیرین کفت چنان دیدم که نعلین در پای داشتم و در پایان میرفتم و بند یکی از آن بکسیخت در نکاه کردم کفت هیچ برادری را در پیغر کذاشته کفت بلی کفت ترا بقا باد و بعد از آن آوازه وفات او برسید و علت از ابن سیرین پرسیدند و کفت یک پایه نعلین دلالت بر برادر کند و کذاشتن آن دلیل مفارقت باشد و چون آنرا در پایان کذاشته بود دلالت بر فوت داشت چه از مردم منقطع بود و اکر دید که نغاق میکرد تعبیر آن در تاویل عمارت باید دید و فی الجمله از خوابهای مقلوب است و اکر دید که نغفس از سر حسرت میزد چنانکه نمیتوانست کاری کند که از آن غمکین شود و حکمی ازین باب در تاویل بینی تقدیم یافته نغط بتاویل زن غنا باشد و اکر دید که بر خود می مالید چنان زنی را در عقد نکاح آورد و خوردنش مجامعت بود و آن بدنامی باشد از آنجهت و کفته اند نفط دلالت بر مال حرام کند یا غم و عوانی و خوردنش مال عوان بود و بلمکاره یا و آلال عورات و اکر دید که نفرین کرد حکم در دشنام رفته و کفته اند نفرین بتاویل بخل باشد چنانچه بخل نفرین بود و نفقه کردن بطیب نفس دلیل خیر باشد لقوله تعالی وَ اَنفِقُوا خَیْرًا لِاَنفُسِکُمْ و برعکس آن علامت حلول اجل شود بدلیل وَ اَنفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاکُمْ مِن قَبْلِ اَن یَأتِیَ اَحَدَکُمُ الْمَوْتُ و حکم نقاب بتاویل منفعت نزدیکست نقاد بتاویل دانایی بود که در قضا یا وجه احسن

نعلین کر — نغاق — نغفس — نغط — نفقه — نقاب — نقاد

و طریق احوط اختیار کند و اکر صالحی بیند که نقاشی میکرد بحفظ قرآن مشغول شود و اکر محب دنیا بود و طالب جاه کردد و نقاش بتاویل شخصی باشد که تزیین حال مردم کند و در حوادث با مردم بسر برد و حکمی ازین احکام در تعبیر پیش تقدیم یافته حکم نقره که از روی لغت عبارتست از سیم کداخته در تاویل سیم کفته شد و کویند دلالت بر زن حیله کند یا کنیزک صاحب جمال چه نقره جوهر نساست نقل بتاویل مطایبات محبوب باشد یا کلمات مرغوب نکار کردن دیوار دلالت بر آن کند که بآرایش کار دنیا مغرور باشد اعم از آنکه خود مباشر شود یا دیکری فرماید و اکر کسب معاش بطریق حیله کند و مخلص آنکه نکار کردن و صورت کری بتاویل کار باطل باشد و سعی بیحاصل لقوله تعالی مَا هَذِهِ التَّمَاثِیلُ الَّتِی اَنتُمْ لَهَا عَاکِفُونَ و حکم نکار کردن دست در تاویل حنا تقدیم یافته و از آن پای دلیل مرک همسر باشد و بالعکس اکر دید که بطریق حراست نکهبان بود بیمار شود و کارش بسته کردد و از طا کوید محبوبان را اخلاص باشد و منقبض از استفاحه بیوفایان حیق را نکهبان میخوانند و تتمهٔ این احکام در تاویل پاس داشتن تقدیم یافته نکین بتاویل مال و جاه و فرزند بود اکر دید که نام او بر انکشتری او نکینی ظاهر شد من حیث لا یحتسب مرتبه یابد یا اورا فرزندی آید و اکر دید که نکین تاج داشت پادشاه را ملک باشد و زن را شوهر و عامه را انتظام حال و نکین دست او رنجن و خلخال دلالت بر اخوان و اقارب کند و در تاویل نکین تراش دو وجه متناقض منقولست بعضی کویند دلالت بر شخصی متادب یا متوذب کند و علت آن ظهور طهارتست چه نکین را بجد و قد خورد کی برد و تاویل آن بفرزند رفته و جمعی دیکر آنکه کفته اند شخصی بی ادب باشد والعهدة علی الراوی

نقاش — نقره — نقل — نکار — نکهبان — نکین

ودر **حکایت** آمده که صاحب تمیزی از اهل بازار بخواب دید که انگشتری یافتی
که نگین یاقوت برظاهر داشتی و یکی عقیق درباطن و معبر گفت ولایتی شریف یابی
اما مذهب باطنیان گیری و باندک زمانی والی آن خطه شد و بد اعتقادی بصحبت او
افتاد و اورا بمعتقد اهل باطن مایل کردند **نماز** فرض بتاویل ولایت دریافت شدن یا
یا ظفر یا ادای امانت چنانچه در نکته آداب معبر اشارتی بدان رفته لقوله تعالی
انا عرضنا الامانة چه تفسیر امانت درین آیت بفرایض صلوات کرده اند یا فرضی
از فرایض لقوله تعالی إِنَّ الصَّلوٰةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا یا امن از مخاوف
واجتناب از منهیات إِنَّ الصَّلوٰةَ تَنْهىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ و ازان سنت ثنا و ثواب
بود و نماز بامداد دلالت بر تدبیر بالا به کند از ماکول و ملبوس و منزل و سایر مایحتاج
ضروری اهل عیال و ازان پیشین همین حکم دارد و گویند دلالت بر اداء دین کند واگر
دید که پیشین در وقت پسین گزارد همچنین دینی مؤدی گرداند و اگر برعکس بیند دینی شمار
موعد با دار رساند و گویند دلالت بر عدالت کند و اگر دید که نماز پیشین یا نماز پسین یکی نیمه
ادا کرد یک نیمه فروض باد دار رساند لقوله تعالی **فنصف ما فرضتم** یعنی ما وجب علیکم
واگر دید که شام گزارد حکم نماز بامداد داشته باشد و گویند صداق زن گذارد و اگر دید که خفتن
گزارد کسب معاش حلال کند و گویند حکم بام و شام دارد و اگر دید که جمعه بگذارد کار پریشانش
مجموع شود و اگر بیند که مردم در جامع نماز جمعه میگذارند ظن بود که مراجعت نمودند و والی
آن موضع معزول شود و اگر دید که جمعه گزارده از مسجد بیرون آمد از فضل باری تعالی محظوظ
شود که فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلوٰةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وعلی الجمله **بیت** گر بخواب اندرون نماز کند
زهشش از خلق بی نیاز کند * زانکه هرکس که در نماز بود * درهمه بد بروفراز بود

نماز

نماز جمع

چنان آیت ان الصلوة که بدان استشهاد رفته چنان این صفت بلی برهان این دعوی
ودر تعبیر منقولست که اگر دید که نماز صبح گزارد خیر و شری که نسبت با او موعود باشند
زود بوفا رسد لقوله تعالی **ان موعدهم الصبح الیس الصبح بقریب** واگر دید که ظهر گزارد
مطلوب او ظهور یابد و بدان منتظم شود و ازان عصر دلالت بران کند که مرادش
بعد از مشقت و صبر بحصول پیوندد و بدلیل سورة والعصر و گویند در امور بحد وسط باشد
لقوله تعالی حافظوا علی الصلوة والصلوة الوسطی یعنی العصر و ازان مغرب دلالت
بر استعجال و ضیق مجال کند چه گفته اند حدیث عجلوا بالصلوة در شان عشا وارد اولی
شد و آن عشا آخر دلیل ثانی در کار نا شود چه آنرا صلوة العتمه میگویند و عتم در اصل
لغت در نخست واگر دید که در بام کعبه گذارد علامت بی دینی باشد وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ
فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ ای نحوه و هرکس که بر بام باشد متوجه بهیچ رکن نبود
واورا قبله نباشد و هرکرا قبله نبود بی دین باشد و اقامت این دلیل در حکایت تاویل کعبه
در محل رفته بود و اگر دید که در خانه یا دکانی گذارد برکت در کار و کسب او باز دید آید و اگر
دید که در مزرعه گذارد و قرض خود را از انجا گذارد و اگر دید که در مبرز حمام گزارد دلیل
لواطه باشد و اگر دید که در صحرا بی نماز گذارد حکم آن در تاویل محراب رفته **بیت**
ور نماز از نشسته کرد کسی * پیش آید عذرخواه بسی * ور طریق نجاح بر گردد
عذر آن عذر خواه بپذیرد * ور بپهلو نماز کرد بخواب * از مرض باشدش عنا و عذاب
ور خود از پشت اسب کرد نماز * فتد اندر بلا و رنج و گداز * و گویند در جنگی بزرگ افتد
لقوله تعالی **فان خفتم فرجالا او رکبانا** واگر دید که سوار امامت کرد تا مومنان بعضی
در رکوع بودند و بعضی در قیام و قامت سوار بودند و حال آنکه در محاربه باشد نصرت یابد که

ولیاخذوا حذرکم واگر بیند که امام قایم و مأموم نشسته بودند اگر والی
باشد معزول گردد و مالش تلف شود و اگر بیند که امام قایم و مأموم نشسته بودند متولی امری
شود و رعایا مطاوعت او ننمایند یا آنکه متعهد طایفهٔ بیماران کند و اگر دید که باتفاق
مأمومان در یک صف نماز گذارد دلیل آن شود که تسبیح بسیار کند لقوله تعالی وَاِنّا لَنَحْنُ
الصّافُّونَ وَاِنّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ و نماز از زنان ولات بر ریاست ضعیف کند و اگر بعضی
مرد باشند و بعضی زن مستحق قضا اقتضا باشد و دیگر از توسط و اصلاح ذات البین و اگر
امامی مشهور را بیند از مرتبهٔ او نصیبی یابد و اگر از عقب او میرفت بسیرت او اقتدا نماید
و حکم امامت کردن مرده در تاویلات مرده مندرج شد و اگر دید که امامت مرده میکرد
نیابت حاکمی ظالم کند و اگر دید که کسی از آسمان فرود آمد و قومی را امامت کرد دلیل نزول
رحمت و جمعیت باشد و هر که بیند که در امامت بعد از قصر حکم آن علیحده می آید زیاده و نقصان
جایز داشت ولایتی یابد و در آن ظلم کند بقدر تغییر تبدیلی که در آن نماز کرده باشد و اگر دید
که بعضی مأموم قایم بودند و بعضی قاعد بعضی غنی باشد و بعضی فقیر و اگر دید که جمعی او را امام
ساختند میراثی یابد لقوله تعالی وانا لنحن الصافون وانا لنحن المسبحون و اگر غیر امین
بیند که در بازار امامت کرد یا خطبه میخواند بلایی مبتلا شود که بروی افسوس کند و اگر دید که
مسجدی یا در مدرسه امامت میکرد و شوکتی سخن او را در محل قبول آورد و اگر دید که بر مرده
نماز گذارد او را دعا کند لقوله تعالی وَصَلِّ عَلَیْهِمْ اِنَّ صَلٰوتَکَ سَکَنٌ لَهُمْ ای استغفر لهم و اگر
دید که جمعی با هم بودند و هر یک بانفراد نماز میگذاردند میل ایشان بعقیدهٔ خوارج باشد یا
دیگری که میل جماعت نکنند و اگر دید که در نماز پشت امامت کرد ضمانی کند که از آن مضرتی بوی رسد
و اگر دید که بر پای امامت کرد با طایفه معاملهٔ دینی کند مثل زکوة یا صدقه یا داد و ستدی دنیوی

و ازین جهت بر ایشان رفعت یابد و اگر دید که در معرض امامت آمد اما قدرت تکلم و
قرائت نداشت در ریاستی شروع کند و با تمام نتواند رسانید و اگر دید که زنی امامت
مردان کرد وفات یابد چه زنان در هیچ حال بر مردان مقدم نمیشوند الا زمانی که نماز
بر ایشان میگذارند و مسئلهٔ ازین مسایل در تاویل بانگ نماز نقل رفته و اگر دید که بعد از نماز
روی بصحرا نهاد و زیارت روضهٔ رسول صلی الله علیه و سلم یابد چه معهود است که بعد از حج متوجه
مدینه میشوند و اگر دید که در نماز دعا کرد او را فرزندی آید لقوله تعالی اِذْ نادیٰ
رَبَّهُ نِداءً خَفِیّاً و اگر دید که فریضهٔ رباعی دو رکعت گذارد بسفر رود و اگر این خواب
زن بیند در آن روز حایض شود و اگر دید که قصر و جمع شرعی کرد دینی را بمصالح موقوف کرد
و اگر دید که در نماز عسل میخورد در روزه اتیان بهم کند و اگر دید که بقصد ترک نماز کرد
بانکار یا باقرار نعوذ بالله بر شریعت استخفاف روا دارد و هر چند تعبیر رکوع و سجود
در مقام خود بیان رفت اما حکم مطلق آنست که هر یک از آن دلالت بر تمام سعادات و کافهٔ
مرادات کند و اگر دید که رکوع تمام بجای نمی آورد دلیل تقصیر در زکوة باشد و از ارکان
سجود گر تا بی عمر بیت سجده باشد دلیل عمر تمام * توبه کردن ز جرم‌های تمام
و تشهد دلیل آن باشد که خدای تعالی حاجات دینی و دنیوی وی بر آورد و گفته اند بیت
تشهد نشستن اندر خواب * فرج از غم شمار و کسب ثواب * و اگر دید که سلام از جانب راست
تنها داد بعضی از امور او صلاح پذیرد و از آن چپ تنها دلالت بر آن کند که بعضی از احوالش
مضطرب شود و گفته اند بیت گر بسوی راست داد سلام * گردد امید او روا از تمام
ور بسوی دست چپ سلام دهد * داد شوریدگی تمام دهد * و اگر والی بیند که نماز کرد و سلام داد
معزول شود و مالش برود و اگر دید که نماز قطع کرد ولایتش منقطع شود و اگر دیگری را بیند که

رکوع
سجود
تشهد

در نماز شرعی شروع کند در کار خود متحیر گردد و اگر جهود یا ترسا بیند که متوجه کعبه نماز کرد
مسلمان شود یا وفات یابد و اگر دید که بغیر قبله نماز کرد در حالتی که جامهٔ سفید پوشیده بود
قرآن میخواند حج گذارد لقوله تعالی **اینما تولوا فثم وجه الله** و اگر دید که در راهی
متوجه مشرق نماز میکرد اجلش نزدیک باشد و اگر دید که بی وضو یا بی وقت در جایی نامشروع
نماز می کرد مرتکب محظوری یا مباشر محذوری شود و گفته اند از آن بی وضو دلیل بیمار یا
مرض باشد چه نماز بی وضو درین دو حالت از بهر حرفت وقت مرض است که بعد از آن
قضا کنند و حکم نماز بی وضو بقولی دیگر در تأویل وضو خواهد آمد و حکم نماز کردن مرده در احکام
مرده تقدیم یافته و در **حکایت** آمده که جوانی حافظ که دور از سعادت فسقی داشت بخواب دید
که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بی اذن امامت میکرد و این آیت میخواند که یا ایها الذین
آمنوا لا تقدموا بین یدی الله و رسوله و معبر گفت زود باشد که کافر شود و ناگاه مرتد شد
و اگر دید که نماز سنت کرد و حکم آن در نکتهٔ آداب معبر بیان رفته و گویند دلالت بر کمال مروت
کند که لقوله تعالی لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ و از آن تطوع دلیل
مزید اهتمام باشد بکار خیر و گویند نماز فرض بتأویل نفقهٔ عیال باشد و از آن سنت
رعایتی که بطریق مروت رود و از آن تطوع تهجدی که بر وجه فتوت باشد و علی هذا القیاس حکم
نمام بلفظ سخن چین بیان رفته و گفته اند لقوله تعالی **هماز مشاء بنميم** و گفته اند نمام
بتأویل هیزم کش باشد چنانکه هیزم کش بود نام **نمرود** همان حکم دارد که در فرعون گفته شد
نمد بتأویل مال حلال باشد خاصه چون سفید و نو بود و غیر آن منفعت اندک باشد و ساختنش
دلالت بر کسب فایده کند که از آن حاصل رسد و اگر دید که از آن جامه ساخت و در پوشید نعمتی یا
و اگر دید که بستر وی از نمد پاکیزه بخرید کنیزکی خرد و نمد از پشم اشتر دلالت بر اعضا یا پادشاه کند

نمام
نمرود
نمد

نمدگر بتأویل مرد حلال خوار بی آزار باشد **نمک** که بتأویل زر نقد باشد
یا کار نیک و خوردنش نافع تر از دیدن بود و گفته اند خوردنش دلالت بر زهد کند و گویند
دلیل تعلم علم نحو باشد که النحو فی الکلام کالملح فی الطعام و صاحب منظومه باین عبارت
آورده که **بیت** نمک پاک رحمتست و طرب ❊ نمک شوخ کن و با شغب
و خوشش نمک که عبارتیست از نمک با سعتر و امثال آن آمیخته دلالت بر سخن تلخ کند یا
فقر و غم چنانچه در تأویل سعتر اشارت بدان شد و ابن سیرین گوید نمک سفید نعمتی با
برکت باشد و غیر آن صورتی مکروه و طعام بی نمک ضایع باشد که از فقری رسد و بالعکس
نمکدان بتأویل کنیزکی ملیح باشد و **نمک فروش** دلالت بر مردی منعم کند **بیت**
شد **نمکسود** فربه و نیکو ❊ مال میراث بی غم و تنگ و پو ❊ ور نه فربه بود زیان باشد
آفت جسم و رنج جان باشد ❊ و هر چند لاغرتر بود مضرت آن بیشتر و بیشتر باشد و از آن
غیر گوشت گوسفند خواه لاغر و خواه فربه دلالت بر مضرتی کند که از آن کسی رسد که آن حیوان بآن
مرغ بوی منسوب باشد و باقی این احکام در تأویل قدید تقدیم یافت **نهالی** بتأویل
مرتبهٔ دنیوی بود و گویند مال حلال از آن ممر حاصل شود و عجب چیزی که در آن نهاده باشد
و در **حکایت** آمده که زمانی که یزید بن المهلب در بصره بر یزید بن عبد الملک خروج کرد و میان
ایشان بمقابله و مقاتله انجامید شخصی با ابن سیرین گفت چنان دیدم که بر نهالی نشسته بودم
و یزید بن عبد الملک بیامد آن نهالی از زیر من بکشید و بینداخت و خود بر آن نشست گفت
این خواب نه تو دیده بلکه یزید بن مهلب دیده و اگر راست میگویی یزید بن عبد الملک او را
هزیمت دهد و چنان شد **نهبین** بتأویل قیم خانه باشد که محافظت اهل خانه کند از کدخدای
و کدبانو و دلیل این حکم از تأویل دین مستفاد است **نهنگ** بتأویل دزدی ستیزه باشد

نمک
نمکدان
نمک فروش
نهالی
نهبین
نهنگ

یا دشمنی غالب و مر صلاح و فساد که از وی بینید بدین دستور تعبیر باید کرد و بعضی ازین احکام

نور

در تاویل دریا مذکور شده و حکم **نور** بتاویل روشنایی مسطور گشته **پس**

اگر نوری عظیم دید بخواب ❊ که دران خیر و شرفتنه بغداد ❊ و ربود نوری او فتاده که

نور هم

کردیلی زیار سایی است چنانچه باری تعالی در شان این طایفه میفرماید که نورهم

یسعی بین ایدیهم و بایمانهم و در غیر حق ایشان فرمود تعالی و تقدس ذهب الله

نورد

بنورهم **نورد** بافندگان بتاویل سفر باشد چنانچه در تعبیر بافتن اشارتی بدان رفت

وارطامیدورپس **حکایت** کنند که زنی بخواب دید که در قفای نوردی کاری می بافت و زنی

نوروز

دیگر بیامد و او را بیرون آورد و خود بدان کار مشغول شد و روز دیگر بپنده نماند **نوروز**

نوشتن

بتاویل فصول سعادت و حصول مراد باشد و علی هذا القیاس تعبیر باید کرد و **نوشتن** در تاویل

قلم مکتوب شده و گویند اگر دید که چیزی نوشت از جمله توبه کند با وجود آنکه نویسنده

نیزه

بتاویل مرد بخیل باشد و **نیزه** همانست که در حربه رفته و گفته اند زن باشد و کلمة الحق یا

شهادت صدق و گفته اند نیزه با سنان دلالت بر پسری کند که قیم قوم شود و اگر دید که در حالت

سواری نیزه داشت رفعتی عظیم یابد و گویند نیزه بتاویل برادر باشد و حاصل آنکه صلاح و فساد وی

باین جهات تعلق گرده اگر دید که نیزه بر کسی زد بخت بروی غالب آید یا در وطعنه زند و شاید که

برطریق غیبت باشد **نیزه گر** بتاویل مردی بود که معاونت مردم کند و دیگران از اینزاعات

نیزه ساز

فرماید و گویند نیزه فروش همین حکم دارد و بلکه **نیزه ساز** نیز و در **حکایت** آمده که

ابو مجلد بخواب دید که او را نیزه دادند و او را اسپری آمد و شخصی با ابن سیرین گفت چنان

دیدم که نیزه کوتاه داشتم گفت بوسیله او را شهادتی پیش پادشاهی کسی را محفوظ

داری چه حربه قایم مقام حرزست و چنان شد و دیگری بخواب دید که نیزه از آسمان

فرو افتاد و پای او را مجروح گردانید و روز دیگر ماری هم بدان موضع زخمی زد و مُاة

و مؤلف تعبیر قادری حکایت کند که چنان دیدم که دو پستی دوستان مذهب بمن دادُ

نی

بعد از آن مرا دو پسر متعاقب آمدند **نی** بتاویل مال اندک باشد یا بر تخویف و حکم

نی زنی

نی زدن از تاویل موسیقار مستفاد است بلکه آنچه از بهنا موسیقار بهیات اجتماعی

آید از نی بیشه بانفراد متصور باشد و مقدر من قال فاقره فی حسب الحال بیت

بی فکر و ذکر گویم پی لهجه نغمه آرم ❊ پی حلق صوت سازم پی لب حدیث رانم ❊ کمیدن نیشکر

بتاویل فایده یا قیل و قال باشد اما بهر حال مطبوع بود و اگر دید که داشت بی کمیه

نیل

آن خصومت کمتر بود و اگر دید که از امی فشرد و حب بیشتر آن از املاک خود ارتفاع یابد **نیل**

بتاویل غم بود و خورش بیماری و رنگ آن مصیبت چنانچه در کبودی ثمرات عبارت

یافته و در احساس که آن مصیبت از جهت دو پستان بود و **نیلوفر** همان حکم دارد که در بنفشه

گفته شد والله اعلم

باب الواو

واعظ

واعظ همانست که در تاویل منبر یاد رفته و علی الجمله [illegible] گشت حافظ بخواب بیاور خلق

یا دلالت کند بد او رخلق ❊ و اگر دید که و اَم ❊ گذارد و یا گذارد و یا نذری یاد او رسانید یا صله

رحم کند یا مسکینی را طعام دهد یا حق زکوة را مودی گردانید یا بوعده وفا نماید یا قضا نمازی کند

یا امانتی باز سپارد و یا ادا شهادتی کند و اگر وصی یا وکیلی باشد حق وصایت و وکالت بجای

آورد و خلاصه آنکه حقی از حقوق خالق یا خلایق باد او رساند و بعکس کل ذلک بالعکس و اگر

دید که وامی در گردن داشت بمعصیتی از معاصی اقدام نماید چه تاویل وام بگناه رفته چنانچه

در تعبیر معاصی مولی شده و اگر که قرض چیزی از مالی در راه خدای تعالی صرف کند و شاید که او جهاد

باشد لقوله **ان تقرضوا الله قرضا حسنا** یعنی فی الجهاد و ارطامیدورس گوید استقراض دلالت

بر حیرت کند و اگر مریض بیند که او را وعده قرضی دادند در وجهی افتد و اگر دید که وجه قرضی تسلیم
او و اشد و فات یابد و اگر کسی بیند که قرض خواه او غائب حزم شود و اگر مملوکی بیند که
او را قرضی دادند آزاد شود چه معهود نیست که قرض بیند پیش خواجه معتبر و معتمد
شود چه استقراض وظیفهٔ عبد مأذون بود و تا اعتماد بوی نداشته باشند او را اذن
داد و پسند ندهند و گویند استقراض دلالت بر حیات باشد و اگر دید که قرضی کرد بحسب
آنمقدار عمر او زیاده شود **وبا** که عبارت از بیماری عامت بتأویل ظلم والی
بود و اگر اشراف قوم را باخود مخاطب بل محبوس و مطالب کرد اند و هلاک مواشی برات
کند چهار پا **حکایت** میکنند که در بنی اسرائیل شخصی بخواب دید که وبای عظیم واقع شد
و آدمی و مواشی بیشمار پس مرد ندی و گفت می ترسم که حاکم این خطه ظلم تجدید اظهار ساند
سبب هلاک مواشی شود چه در توریت آمده که یا موسی ان دخلت الی فرعون وقل له ان الله
اله العالمین یعول اطلق قومی یعبدونی فانک امب ان یطلقهم فان امره کاینه فی
مواشیک و ابا نمود و در روز دیگر وبای عجب طاری شد و تمام چهار پایان اهل مصر هلاک شدند
حکم **وحل** در تأویل کل بیان رفته وعلی الجمله بیت آب شوریدن و وحل در خواب
غم و اندوه گشت و رنج و عذاب ‌ حکم **وداع** **وحوش** که عبارتی از چهار پایان وحشیت هر چند بحسب
اسامی مفصلا رفت اما مجملا بطریقه ضابطه آنست که تمام آن دلالت بر مرد کند و ماده آن بر زن
و بچه بر طفل و سمان قانع پسر و دختر بحسب نر و ماده که در نکته قانون التعبیر تمهید رفته
معهد باید دانست و گوشت و پوست و استخوان چنانچه در موضع خود مشروح شد مال باشد
الاکثیر خر گور دلالت بر زید و توبه و صلاح کند و اگر دید که چون سلیمان علیه السلام مجموع
وحوش مطیع او شدند قومی جهال بنصیحت و ارشاد او هدایت یابند حکم **وداع** در تأویل

سفر رفته و **وذی** بتأویل بر عکس سفی مالی فانی باشد که مورث ندامت شود
و حکم **وذان** در عوض گذشت شد **وزغ** بتأویل عابدی زاهد صادق و دم
مبارک قدم باشد چه منقولست که او آب بر آتش خلیل علیه السلام ریخته و اگر خود را
در میان وزغان بیند در حق اقارب خیر و احسان کند و گویند وزغ گوشه نشینی
بی آزار باشد اما طرار باشد و بحیله امر معروف و نهی منکر کند و صاحب منظومه باین
نظر گفته که بیت مرد حامی بود وزغ در خواب ‌ که کند امر بر خلاف صواب
و اگر بیند که در موضعی معهود بسیار از آن جمع شدند و غلبه میکردند اهل آنجا را بیم
عذاب باشد و اگر دید که مجتمع بودند اما آواز نمیداشتند دلیل آن شود که مردم آنجا
با یکدیگر فساد اندیشند و نمامی کنند و ارطامید و در پس گوید وزغ بتأویل ساحری
خداع باشد بی همه او گفته که هر کس که وجه معاش او از جهت جاه حاصل شود دیدن
وزغ او را بغایت نیک بود و اگر دید که وزغی را بکشت و گوشت او را بخورد عابدی را
بکشد یا زبون کند و مال او بخورد یا دیگری را از آن جماعت که تأویل وزغ با ایشان
رفته و اگر دید که وزغی را بزمین خشک انداخت آنکس را از معیشت باز دارد و در حکایات
آمده که یکی از بنی اسرائیل بخواب دید که وزغ بسیار از شهر بیرون آمدند و خبری از اخبار
گفت اهل آن شهر را بشارت باد بنجات از عذاب و امان از عقاب چه در توریت
آمده که فرعون و قوم او چنانچه مشهور است و در تفاسیر مسطور که از ضفادع در بلا بودند
که **وارسلنا علیهم الطوفان والجراد والقمل والضفادع والدم** و شفاعت کردند با موسی و هارون
علیهما السلام و دعا فرمودند و از ایشان مندفع شد دیدن **وزیر** بخواب مبارک باشد
و اگر دید که بمنزل او درآمد و استحقاق آن مرتبه داشته باشد بحسب حال منصبی یابد

وگفته اند چهار چیز است که دیدن آن دلالت بر مرتبهٔ وزارت کند انکه بیند که چشم او
ماه گشته بود یا انکه چشم او دجلهٔ بغداد شد یا انکه پادشاه کمری بر میان او بست یا
انکه یکی از خلفا راشدین تاجی بر سر او نهادند ومشابه بعضی از معانی در تاویل پادشاه
نقل رفته **وسمه** چون برگ نیل است همان حکم دارد بلی اگر دید که آنرا از زمین
برکشید بخلاف سایر نباتات از غم خلاص یابد وخوردنش دلالت بر غمی کند که از قبل
عیال رسد واگر دید که دستهٔ وسمه بهم برداد میان ایشان مفارقت افتد چنانکه در تاویل
ریاحین گفته شد **وضو** آب صافی دلالت بر حصول مراد وامن وفرح وجمعیت کند و
هر که دید که مرد ونیمه روی را بشست ودو دست وپای بشست از خویشان ودوستان یاری خواهد
اگر دید که وضو ساخت وبحیثی باطل شد در کسب فرو ماند واگر دید که دیگری وضوی ساخت
وبحیثی باطل شد در کسب فرو ماند واگر دید که دیگری وضو میساخت واو دوان میدید
دست آنکس توبه کند وگفته اند وضو ساختن همان تاویل دارد که در وام گزاردن گفته شد واگر دید
که بی وضو نماز کرد بی سرمایه در معرض معامله رود ومثل تاجری را بیش الا بغرم تجارت کند یا
سپهداری که بی لشکر متوجه استخلاص جایی شود وخایب وخاسر مراجعت نماید وعلی
هذا القیاس بحسب حال شخص تعبیر باید کرد واز نتیجه گفته اند **پ** بی وضو نماز کرد بخواب
مایهٔ او تلف شود دریاب **پ** وحکمی ازین احکام در تاویل نماز تقدیم یافته واگر دید که کسی او را
وعده نیک داد دلالت بر خیر وطول عمر کند لقوله تعالی **افمن وعدناه وعدا حسنا**
فهو لاقیه وگفته اند بعد از دشمن هر که وعدهٔ خیر دهد تاویل آن شر باشد وبالعکس
اگر دشمن وعدهٔ خیری بوی عاید شود چه فایدهٔ مطلق آنست که هر چه از دشمن بیند تاویل آن
عکس باشد الا وعدهٔ خیر که دلیل خیر بود **حکم** وعظ در تاویل منبر بیان رفته اگر **وکیل** کسی را

بیند دلالت بران کند که از اخلاق موکل اثری بخیر یا شر بوی رسد واگر دید که خود وکالت
کرد بکاری اقدام نماید مگر انکه بیند که وکیل صاحب خیری بود وحکم **ولیمه** در تاویل
مهمانی تقدیم یافته وازان **ویرانه** بعضی از تعبیر آبادانی وبعضی از تعبیر خرابی
مستفاد است وحاصل انکه **پ** هر که در خواب شد بویرانی **پ** دیدنش کرده تبه
بنادانی **باب الهاء** حکم
هاتف در تاویل آواز پنهان رفته **هاون** ودسته بتاویل دو شریک باشند
که از هیچ کدام بانفراد کاری نیاید وگفته اند هاون دلالت بر زن کند ودسته بر
مرد که ایشان از یکدیگر گریز نباشد وگویند هاون سنگین بتاویل مردی بود که در اصلاح احوال
وتدبیر آمال مردم اجتهاد نماید ورنج برد بلی قدرت اتمام نداشته باشد واگر دید
که چیزی میکوفت حکم آن از جوهر آن گوشه باید کرد حکم **هبا** بلفظ ذره تاویل یافته
وگویند دلالت بر فعل کند که محل قبول نیابد بدلیل آیتی که در تعبیر ذره بدان استشهاد
یافته **هد هد** بتاویل مرد دانا باشد که از کارهای پنهانی خبر دهد وگویند ذرد کی
باشد موصوف بدین صفت بلکه بد دین بی خیر بود واگر دید که او را بگرفت وگوشتش بخورد وتقد
آن مال یا علم حاصل کند اما مالش مکروه بود وگویند هد هد دلالت بر رسول خبر داشته
باشد یا خبری خوش چنانچه مردم ازان متعجب شوند یا بزرگی بود با ظفر بر دشمنی شنیده
در کاری که باشد نیک نام شود لقوله تعالی **احطت بما لم تحط به** واگر دید که با وی
سخن گفت خبری متحقق از والی بوی رسد که وجئتک من سبإ بنبإ یقین واگر دید که
هدیه کسی را داد بسبب میان ایشان وصلتی رود چنانچه در قصهٔ بلقیس وسلیمان علیه السلام
وارد است که انی مرسلة الیهم بهدیة وبعد ازان مواصلت رفت وگویند هدیه دلالت بر

محبت کند **هریسه** بتاویل خیر و منفعت بود لقوله علیه الصلوة والسلام الهریسة طعام
الجنة یا دلالت بر فرزندی قرة العین کند و گفته اند اندیشه باشد از جهة عیال و
گویند هریسه بگوشتها خوش طعم دلیل روا شدن حاجت بود و منعکس بالعکس و هریسه
زرت و سایر حبوب را بجسب آن حبوب تعبیر باید کرد و علی الجمله نفعی باشد بجسب لذت
آن **هریسه فروش** بتاویل صاحب سعی و پایان کوی بود هزار پای بتاویل شخصی باشد
که قصد مال اکابر کند و شاید که بوسیلهٔ زن یا دختر ایشان مدخل طلبد و مخلص آنکه
قاعدهٔ تعبیر آن اینست هزاردستان در تاویل بلبل شخصی باشد که قصد نزدیکت و گویند دلالت
بر فرزندی خوب خوش آواز کند اما اندک مایه ضعیف حال بود و اگر دید که او را در باغ گرفت
با منعمی وصلت کند و اگر دید که او را داد نمودنی خوش آواز خواهد و اگر دید که خرید کنیزکی
مغنی خرد و گویند هزاردستان بتاویل مطربی خوش الحان بود که علم موسیقی کما ینبغی نقل
تواند آورد و اگر پادشاهی بیند که آنرا بگرفت صاحب تدبیری وزیر او شود **هزیمت**
بتاویل مصلیان را ظفر باشد **لقوله تعالی** و هم من بعد غلبهم سیغلبون بلی مفسد از ادبل
کسب بود که وَقَذَفَ فِی قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ و اگر دید که لشکری منهزم بخفیه در شهری رفتند منصور
شوند و اگر دید که بظاهر در رفته عقوبتی باشد لقوله تعالی **جُندٌ ما هُنالِکَ مَهزومٌ مِنَ الاحزاب**
جوهر **هفت جوش** و هرچه ازان سازند بتاویل یمن و برکت باشد و اگر دید که در آینه
هفت جوش دید زنی مبارک خواهد و علی هذا القیاس حکم **هلال** ملفظ ماه نو عبارت ریشه
اهلیله بتاویل غم بود و خوردنش بتر از دیدن باشد بلی در حکایات آمده که شخصی
بخواب دید که اهلیله چند بر طایفهٔ مریض که فی الواقع در مرض بودند قسمت میکرد و با معبر گفت
و تعبیر کرد که تمامت صحت یابند داشتهای ایشان صادق شود و چنان شد **همای** بتاویل

هریسه
هزیمت
هفت جوش
هلال
هلیله
همای

پادشاه باشد یا سایهٔ پادشاه و فی الجمله دیدنش چنانچه در حال بیداری بفال مبارک
بود **هندوانه** بتاویل منفعت بود بلی اگر دید که بر مردم میداد دلالت بر آن کند که
گوینده ثقیل بار دباشد که مردم را سخن او در خاطر گران آید **هوا** صافی دلیل
صلاح حال مردم باشد خاصه کسی را که گم کرده را طلبد یا عازم سفری شود **تیره**
در شود و در هوا بخواب اندر باید امیدهای نوع بشر و اگر دید که در هوا ایستاده
بود مرتبهٔ با مخاطرهٔ بی ثبات یابد و اگر این عالی همتی بیند آنرا از قبیل اضغاث
احلام باید نهاد بلی اگر دید که در آن حالت سخن میگفت بفضلی جزیل و ذکری جمیل رسید
و اگر دید که بر هوا میرفت او را رفعتی مناسب حال کرامت شود چنانچه در اثنای
تاویلات آسمان اشارت بدان رفته و الا سفری نزدیک کند و اگر دید که میان آسمان
زمین معلق است تاویل آن بدل بیننده باید کرد که بچیزی یا بکسی متعلق و مشغول خاطر
باشد و تدبیر آن بداند و اگر دید که بیفتاد از مرتبه در افتد چنانچه در تاویل افتادن اشارتی
بدان رفته یا بر پیشوای خود توقفی کند و از آن مایوس شود بلی این خواب را مغموم بیند
فرج باشد و مهموم را فرج و حکم زکیها هوا آنست که در تاویل آسمان گفته شد و اگر دید
ملون بود در آن سال از نیک و بد مختلف گردد **هوام** یعنی چیزکان با زهر بتاویل
دشمنان باشند بقدر قوت و وجدان آن اهوام و حکم گزنده علی حده انجام و
باید طلبید **هودج** حکم عماری دارد **هیزم تر** و خشک بتاویل جنگ و
سخن چینی و **هیزم کش** دلالت چین برسخن کند لقوله تعالی حمالة الحطب چنانچه
در تاویل نمام اشارتی بدان رفته و گویند که **هیزم کش** را همین حکم باشد و اگر دید
که از درخت میوه هیزم جمع کرد او را در میان اکابر امتحان کنند و لیکن چه حاصل

هندوانه
هوا
هوام
هودج
هیزم

واگر نه درخت بامیوه بود وآن صورت او را با مردم مکر و مایه بود و علی الجمله دیدن
هیزم بهیچ وجه مناسب نیست و ازین جهة گفته اند پت هیزم آمد دلیل تمامی
تا کسی را فتنه او بدنامی پ واگر دید که یک دو پاره هیزم در آتش نهاد تا برافروخت
سخنی خوش گوید یا بشنود و گویند هیزم من کل الوجوه حکم چوب دارد و در حکایت
آمد که یوسف علیه السلام بخواب دید که برادران هیزم جمع آوردند و هر یک بشته جمع کردند
و ازان خود را پستاده بر پشت گرفت و ایشان عظیم متغنی می شدند تا بر یکی فشده مع کنند
شمارا امری پیش آید که تو بسهولت تحمل کنی و ایشان به دشخواری و چنان شد کرشد هیضه
بتاویل ربا خوردن باشد و فساد دین و اگر دید که ازان خلاص یافت ازان توبه کند چنانچه
در تاویل قی محملا اشارتی بدان رفته و اگر دید که طعامی خورده بود هیضم شد بر خرجی که
داشته باشد حریص شود والله اعلم بالصواب

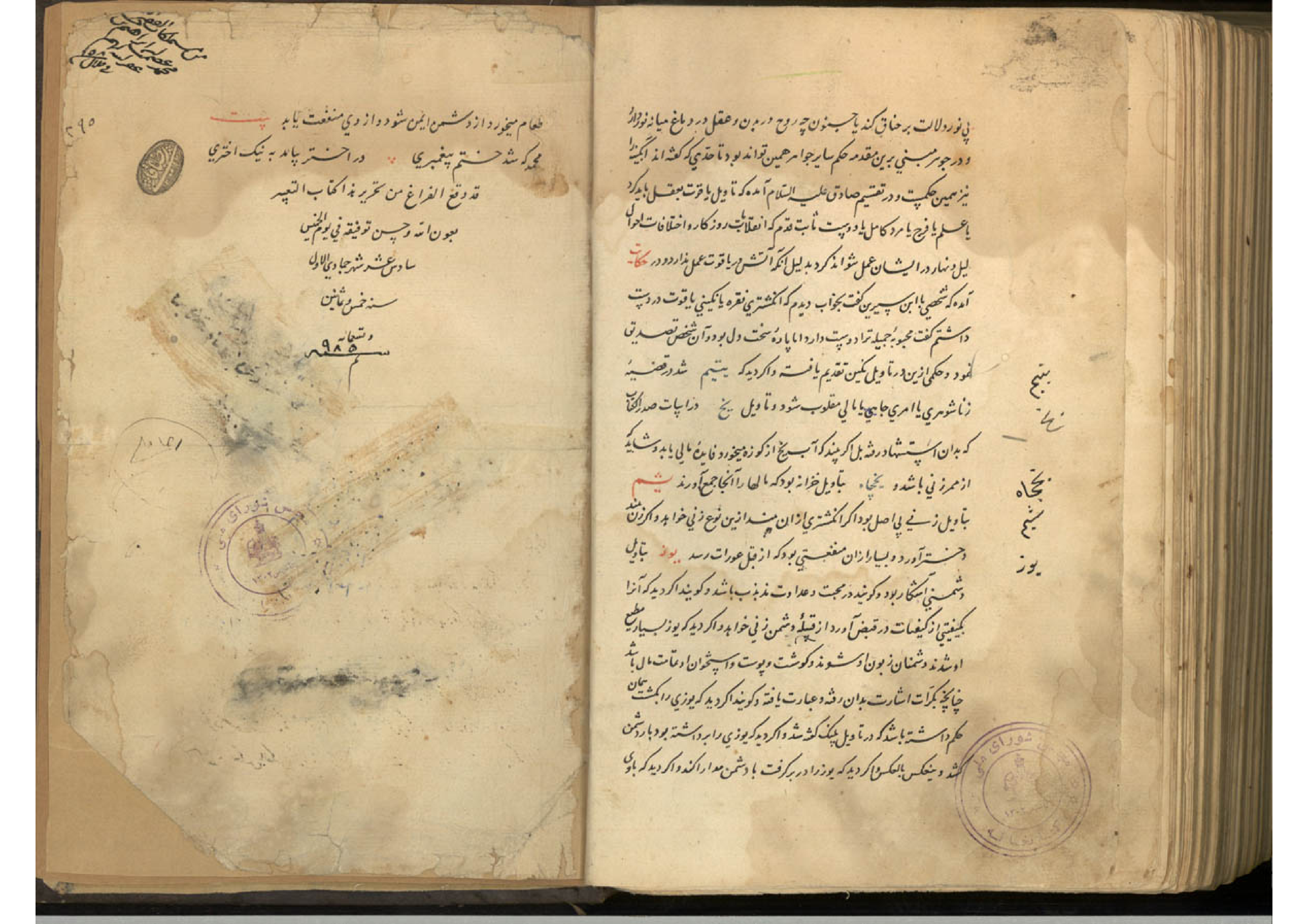
باب اللام الف

حکم لا لا در تاویل جامه پیان رفته و پیشتر ازان در تاویل پادشاه بر سبیل
استطراد تتمه ایراد یافته و حاصل آنکه دیدن او را ببشارت نهاده اند و بنا بر آنکه شهوت
ندارد و اگر لا لا آن را بسیار پند بالطبعها میوه در خانه خود آنجا مریضی باشد مرض او
دراز کشد یا کسی شهید شود لاجورد بتاویل غم بود و خوردنش ایمنی از آفات مرض یا
غیر آن و اگر دید که جامه را بدان ملطخ کرد اندر بمصیبتی ممتحن شود لاحول گفتن دلیل زیاده
شدن مال باشد و ظفر یافتن بر دشمن و در حفظ و امان باری تعالی بودن لادن
بلفظ لخلخه پیان رفت حکم لاغوی از تاویل فربهی مستفادست و گویند اگر دید که لاغر
شد او را حالتی هولناک پیش آید چه تفسیر آیت واذا مسکم الضر فی البحر ضل من تدعون
الا ایاه آورده که مراد از ضر درین پت لاغر بار حرمی باشد

انه فرزند و پسر نیغی باشد پ وگفته اند در جمیع احوال حکم بنفشه دارد والله
اعلم بالصواب

باب الیاء

یاجوج و ماجوج در تاویل قیامت عبارتی یافته و گویند دلالت بر لشکری مفسد
بی رحم کند یاره بلفظ دست اورنجن تعبیر یافته یاسمین حکم گل بنفشه دارد
وگفته اند دلالت بر زنی تو انگر بدخوی سلیطه حاسد داشته باشد بلی اگر دید که
درخت آن سفید بود زنی صاحب جمال پسندیده خصال باشد و جابا سب گوید
دلالت یاسمین مطلقا بر خیر و فرح بود و اهل روم نیز با این معنی قایلند و در حکایت
آمد که شخصی با امام حسن بصری گفت چنان دیدم که ملایک فرود آمدندی و شاخهای
یاسمین را از بصره بر چیدندی و استرجاع نمود و فرمود که دریغا علمای بصره
دران چند روز اکثر فحول علمای آنجا بجوار رحمت حق پیوستند دیدن یاقوت
بتاویل زن گزیده یا کنیزک پاکیزه لقوله تعالی کانهن الیاقوت والمرجان واگر
زنش حامله باشد دختری خوب آورد و اگر بیند که یاقوت دزدیده بود آن کنیزک
یا زن خلاف شرع در خانه او باشند و اگر دید که آن یاقوت پاره عیبی داشت
کسی با ایشان خیانت اندیشد و گویند یاقوت معیوب دلالت بر مال حرام کند و اگر دید
که بسیار آن داشت بقدر آن مال گرد آید و اگر دید که یاقوت میسوخت در کار عورات
سعی و دلالت کند و اگر دید که بعضی ازان سوراخ داشت و بعضی نه دلالی زنان و دختران
با هم کند و اگر دید که کسی از یاقوت یافت محل وطی داشته باشد فرزند خوب آورد
و یاقوت سبز و کبود زن بد اصل و کنیزک بی عقل باشد و یاقوت زرد زنی یا کنیزکی
مراض بود و یاقوت معمول که آن را الملون خوانند بتاویل فرزندی مفسد باشد و یاقوت



بی نور دلالت بر خالق کند یا جسمی چون روح در بدن و عقل در دماغ میان نور دار
و در جوهر مبنی برین مقدمه حکم سایر جواهر همین تواند بود تا حدی که گفته اند انگشترا
نیز همین حکمست و در تقسیم صادق علیه السلام آمده که تاویل یاقوت بعقل باید کرد
یا علم یا فرج یا مرد کامل یاد دست ثابت قدم که انقلابات روزگار و اختلافات احوال
لیل و نهار در ایشان عمل نشوانند کرد بدلیل آنکه آتش در یاقوت عمل ندارد و در حکایت
آمده که شخصی با ابن سیرین گفت بخواب دیدم که انگشتری نقره با نگینی یاقوت در دست
داشتم گفت محبوبهٔ جمیله ترا دوست دارد اما پارهٔ سخت دل بود و آن شخص تصدیق
نمود و حکمی ازین در تاویل نگین تقدیم یافته و اگر دیده که یتیم شد در قضیهٔ
زناشوهری یا امری جایی یا مالی مغلوب شود و تاویل یخ در ابیات صدر الکتاب
که بدان استشهاد رفته بل اگر بیند که آب یخ از کوزه میخورد فایدهٔ مالی یابد و شاید که
از ممرزنی باشد و یخچال بتاویل خزانه بود که مالها را آنجا جمع آورند شیم
بتاویل زنی بی اصل بود اگر انگشتری از آن بیند ازین نوع زنی خواهد و اگر زن بیند
دختر آورد و بسیار از آن منفعتی بود که از قبل عورات رسد یوز بتاویل
دشمنی آشکار بود و گویند در محبت و عداوت مذبذب باشد و گویند اگر دیده که آنرا
بکیفیتی از کیفیات در قبض آورد از قبلهٔ دشمن زنی خواهد و اگر دیده که یوز بسیار مطیع
او شدند دشمنان زبون او شوند و گوشت و پوست و استخوان او علامات مال باشد
چنانچه بکرات اشارت بدان رفته و عبارت یافته و گویند اگر دیده که یوزی را بکشت همان
حکم داشته باشد که در تاویل پلنگ گفته شد و اگر دیده که یوزی را بر داشته بود بار دشمن
کشد و ینعکس بالعکس و اگر دیده که یوز را در بر گرفت با دشمن مدارا کند و اگر دیده که باوی

طعام میخورد از دشمن ایمن شود و از وی منفعت یابد چپت
محمد که شد ختم پیغمبری در اختر پاید به نیک اختری

قد وقع الفراغ من تحریر هذا الکتاب التعبیر
بعون الله و حسن توفیقه فی یوم الخمیس
سادس عشر شهر جمادی الاول
سنه خمس وثمانین
وتسعمائه
سنه ۹۸۵

۲۹۵ برگ

تعبیر السلطانی فارسی للقاضی اسمعیل بن نظام الملک الابرقوهی
الفه سنه ثلث وستین وسبعمائة لابی الفوارس شاه شجاع
ورتبه علی الحروف هو اسامی الحکما کاتب جبر

۵
۱۵
۳
۵
۵

۵
۱۵
۲۵
۵
۷۵
۳
۲۵
۳۵
۳۷۵
۵
۱۸۷۵
۵
۹۳۷۵
۵
۴۶۸۷۵
۵
۲۳۴۳۷۵

۱۳۵
۱۳۵
۶۷۵
۴۰۵
۱۳۵
۱۸۲۲۵